۲۸۲۹۳ ش
٦١٤٩١
۳۵
۵ ۳م
۱
ق – ۲۵
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
شماره ۲
مجموعه محمد گلبن

۱ – زبان ایران ذ. بهروز

۲ – نگارش میرزا علی محمد خان اویسی

۳ – اغلاط مشهوره تألیف محمد حسین رکن زاده

۴ – توانائی زبان پارسی نگارش محمد علی – لوائی

۵ – آرایش و پیرایش زبان

۶ – سخنی چند درباره تغییر خط نوشته شاهرخ شاهرخی

۷ – الفبای بهروزی از میرزا رضا خان افشار بگشلو

۸ – موضوع تغییر خط اسلامی تألیف ه. سرهنگ شمس الدین رشدیه

۹ – تغییر خط فارسی نوشته یحیی ذکاء

۱۰ – قاعده های جمع در زبان فارسی دکتر محمد معین

۱۱ – پیدایش ضمایر فارسی نیکلا راست

۱۲ – سرنوشت اسفناک زبان فارسی نوشته م. هزیار
انتقادی بر فرهنگ لغات مثنوی گوهرین

۱۳ – راهی از بن بست نوشته دکتر مظاهر مصفا

۱۴ – فارسی یاد بگیرید رئیس السادات و کاشفی

۱۵ – املای فارسی رضا زاده ملک

۲۸۲۹ش

٦١٤٩١

۳۵

۵۸/۳

۱ / ق ـ ۲۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ۲

مجموعه محمد گلبن

۱ـ زبان ایران ذ. بهروز

۲ـ نگارش میرزا علی محمد خان اویسی

۳ـ اغلاط مشهوره تألیف محمدحسین رکن زاده

۴ـ توانائی زبان پارسی نگارش محمدعلی ـ لوائی

۵ـ آرایش و پیرایش زبان

۶ـ سخن چند دربارهٔ تغییر خط نوشته شاهرخ شاهرخی

۷ـ الفبای بهروزی از میرزا رضاخان افشار بگشلو

۸ـ موضوع تغییر خط اسلامی تألیف هـ. سرهنگ شمس‌الدین رشدیه

۹ـ تغییر خط فارسی نوشتهٔ یحیی ذکاء

۱۰ـ قاعده‌های جمع در زبان فارسی دکتر محمد معین

۱۱ـ پیدایش ضمایر فارسی نیکلا راست

۱۲ـ سرنوشت اسفناک زبان فارسی نوشته م. هریار
انتقادی بر فرهنگ لغات مثنوی گوهرین

۱۳ـ راهی از بن بست نوشته دکتر طاهر مصفا

پانزده رساله درباره خط و زبان فارسی

از ۱۵ مؤلف

زبان ایران

فارسی یا عربی؟

ذ . بهروز

عضو انجمن زبان پارسی

بهای دست کم

۲ ریال

تهران

۱۳۱۳

چاپخانه مهر

دیباچه

چنانکه می دانیم همیشه سرچشمه دانش و هنر در کشورهای آریائی بوده و همواره ملل دیگر از کتابهای آنها ترجمه کرده و از هنرهای آنها بهره‌مند میشوند.

اگر ما هم خواسته باشیم ترقی کنیم و هنرهای تازه‌ای آموزیم و بهم‌نژادان خود رسیم باید کتابهای ایشان را بدست آورده ترجمه کنیم و در آموزشگاههای خود درس دهیم.

در هنگام ترجمه اگر کلمه‌های درست، برابر کلمه های اروپائی داشته باشیم و شیوهٔ نگارش ما نزدیک بایشان باشد بخوبی و آسانی می توانیم کتاب و فکر نویسنده را ترجمه کنیم و گرنه ترجمه کاری بسیار دشوار بلکه محال خواهد بود.

در مدت صد سال گذشته با اینکه همیشه در ایران استادان فرنگی بوده و مردم بفرنگ میرفتند و همه عشق و اصرار بترجمه داشته اند جز چند کتاب افسانه آنهم با عبارتهائی خنده‌آور نتوانسته اند ترجمه کنند و براستی می توان گفت یك کتاب علمی سودمند در تمام این مدت ترجمه نشده که بفهم نزدیك باشد.

اکنون شمارهٔ تحصیل کردگان روز بروز زیاد می شود و مدرسه ها توسعه پیدامیکنند، کتابهای علمی بسیار لازمست - دیگر نمی توان از ترس اینکه بکتاب سعدی و باب پنجمش لطمه ای وارد شود باز یك قرن صبر کرد و از فرا گرفتن علم بی بهره ماند. پس باید برای پیدا کردن

کلمات علمی راهی بدست آورد تا بتوان درمدت کمی کتابهای بسیاری ترجمه کنیم و خویشتن را ازین بیچار گی رهائی دهیم .

برای پیدا کردن اصطلاحات علمی سه راه موجود است :

۱) کلمه های بیگانه را بعنوان اینکه بین‌المللی است نفهمیده و نسنجیده بگیریم و بکار بریم وزبانی هفت جوش بسازیم که برای دانستن آن محتاج بآموختن چندین زبان شویم و عاقبت درست معنی یك کلمه‌را درك نکنیم .

۲) اینکه بنشینیم تادر بیروت یامصر یکنفرعرب که حد معلوماتش بر مامجهولست کلمه ای بسازد تا ماآنرا از اوبگیریم بی آنکه بدانیم آیا کلمات اروپائی را ممکن است بعربی نقل کرد .

۳) اینکه همانطوریکه یك کلمه علمی را در اروپا ساخته اند ما هم آن کلمه را باهمان اوسلوبی که‌ساخته شده بفارسی آسان نقل کنیم و کلمهٔ تازه بسازیم ودر کتابهای علمی بکار بریم تاهم معنی کلمهٔ اصلی بهتر فهمیده شود وهم کلمهٔ ما بان نزدیك و عوام فهم وآسان باشد .

برای اینکه یکی ازسه پیشنهادفوق را انتخاب کنیم لازمست راجع بساختمان زبانهای آریائی و عربی و مقایسهٔ میان آندو - هم چنین چگونگی کلمات بین المللی شرح کافی و مختصری بدهیم تا اینکه خواننده بتواند منصفانه برای خود رائی انتخاب کرده خویشتن و اولادان و هموطنان خود را از شر این بی علمی و بدبختی که بواسطهٔ نداشتن زبان پیدا شده‌است نجات دهد .

ساختمان زبانهای آریائی

زبانهای آریائی دارای سه گونه کلمه است که از آنها کلمه های دیگر ساخته می شود و آن سه گونه کلمه : **ریشه ، پیشوند و پسوند** می باشد :

ریشه

مانند : - سر - دست - کش - سنك - کار - خور - دل

پیشوند

مانند : - هم - در - بر - پیش - باز - نو - وا - شاه

پسوند

مانند : - گر - آر - ور - ستان - گار - بار - سان

ازپهلوی هم گذاشتن ریشه‌ها ، پیشوند ها وپسوندها کلمه‌های تازه ساخته می شود .

مثلا : - همدل - ازهم ودل وشاهکار از شاه وکار ساخته شده‌است .

وهمچنین است کلمه‌های دیگری مانند پیشدست - همراه - دسته - دلبر - دلدار .

این کلمه‌های تازه‌ای که ازترکیب ریشه‌ها ، پیشوند ها وپسوند ها ساخته شده‌اند اگرچه هریك بخودی خود دارای معانی تازه هستند ولی باعنصرهای اولی که ازآنها ساخته‌شده‌اند بستگی دارندوفهم معانی آنها بخوبی ازروی تجزیه کلمه مفهوم ومعلوم می گردد مانند کلمهٔ شاهکار که

دارای معنی تازه‌ایست ولی در عین حال معنی کلمه مربوط بکلمه شاه و کار می باشد .

اگر بدستورهای ریاضی آشنا باشیم می دانیم که از ترکیب دویست ریشه وسی پیشوند وسی پسوند بیش از صد هزار کلمهٔ تازه می توانیم بسازیم که همه معانی واضح ودقیق ودرست داشته باشند وبرای آموختن آنها چندان زحمتی آموزنده نداشته باشد زیرا همانطوریکه گفتیم اگر دویست ریشهٔ اولی را بدانیم میتوانیم معانی صدهزار کلمهٔ تازه را تقریباً درك کنیم.

اگر دراین دستور ریاضی شك دارید ونمیتوانید تصور کنید اول چهارحرف مثل ا ، ب ، پ و ت را بگیرید وامتحان کنید که از انها چند کلمهٔ دوحرفی میتوان ساخت.

جواب ۱۲ کلمه خواهد بود یعنی چهار ضرب در سه . بعد پنج حرف را بگیرید وامتحان کنید چند کلمهٔ دوحرفی از پنج حرف میتوان ساخت جواب ۲۰ کلمه یعنی پنج ضرب درچهار . وهمچنین پیش روید تا واضح شود که از دویست حرف تقریباً چهل هزار کلمه دوحرفی میتوان ساخت. پس از دویست ریشه هم تقریباً چهل هزار کلمه دو ریشه‌ای وباین طور از دویست ریشه ، سی پیشوند وسی پسوند بیش از صدهزار کلمهٔ تازه می توان ساخت . و برای مثال (در) را بگیرید و ملاحظه کنید باچند ریشه می توانید آنرا ترکیب کنید .

زبان امروز فارسی که بدان تکلم میکنیم همه کلمه‌هایش تقریباً همین طور ساخته شده است وعلت اینکه ما باوجود نیاموختن آن ونگاه نکردن بکتاب لغت معانی این همه کلمهٔ فارسی را میدانیم همین خاصیت زبان فارسی است که فهم کلمات آنرا بر ما آسان کرده مثلا از ترکیب کلمهٔ دل با پیشوند ها

وپسوندها می توانیم صدها کلمه بسازیم که هر کدام در زبانهای دیگر دارای یك کلمه مخصوص می باشند ولی ما بواسطهٔ حسن ترکیب فارسی محتاج بآنهمه کلمهٔ تازه نیستیم - برای مثال در ذیل چندین کلمهٔ مرکب از دل را ذکر می کنیم

دلیر - دلاور -: دلارا - دلارام - دلپسند - دلاویز - دلداده - دلدار - دلبر - دلجو - دل آزار - دلخوش - دلگیر - دل نواز - دلخور - دلریش - دلخون - دل سیاه - دلخواه - دلبند....

شیردل - همدل - پر دل - بیدل - پاکدل - بد دل - کم دل - بزدل - سیاه دل - زنده دل....

نه‌تنها کلماتی که ذکر شد نظیر آنهارا درزبانهای زندهٔ امروزی نمیتوان یافت ودیگران مجبورند برای هریك از این ترکیبات یك کلمهٔ مخصوص داشته باشند بلکه کلماتی را که درمقابل این کلمات بگذارند درازتر از این کلمه‌ها خواهند بود وهیچ ربطی بمعنی اصلی این کلمه ها که همه با معنی کلمه دل بستگی دارند نخواهند داشت ومادرجای خود عجز زبانهای دیگر را در برابر ترکیبات فارسی و سایر زبانهای آریائی قدیم شرح خواهیم داد .

کلمه سازی در زبان فارسی بقدری طبیعی وآسانست که حتی عوام هرروزه کلمه‌های تازه می سازند وبکار می برند بدون اینکه از خاصیت طبیعی زبان خود آگاه باشند واگر کسی در کوچه بگفتگوی مردم گوش دهد صدها از این کلمه ها میشنود که مردم طبیعتاً آنها را میسازند ومیگویند:

سك خور   سرجنبان   دست باچه   باد كنك   پی پیش
ریش تپه   پیاده رو   دست انداز   ناخن خشك ...

این کلمه ها با وجودیکه نه از آکادمی گذشته‌ونه کسی درساختن آنها فکری کرده است در گفتگو بکار میروندوهمه‌معانی ترکیبی آنها رامی فهمند.

کلمه سازی چنانکه گفتیم درفارسی طبیعی است واگردرریشه های زبانهای آریائی قدیم دقت کنیم خواهیم دید که بیشتر کلمات آن زبانها ازروی همین اصول ساخته شده وعلم اشتقاق لغات امروز بخوبی واضح می کند که نه تنها کلماتی که پیش گفتیم مرکب و ساختکی است بلکه کلمه‌های اصلی مانند پدر ومادر وبرادر را ازروی همین طریقه ساخته اند :

پدر مرکب است از پا که از پائیدن آمده و در که علامت فاعل است معنی آن پایندهٔ خانواده می باشد.

مادرمرکب‌است‌ازما ودر- معنی آن زاینده‌وبوجودآورندهٔ‌خانواده می باشد.

وهم چنین است سایر کلمات مثل‌برادر ودختر وغیره چنانکه‌در کتابهانوشته‌شده است.

برای‌دانستن چنین تحقیقی تحصیل تازه ای لازم نیست. کتابهای بسیاری درفن اشتقاق بزبانهای اروپائی نوشته شده‌است یك‌فرهنك‌لاتین بفرانسه یا انکلیسی اصل وریشهٔ کلمات فوق یعنی پدر ومادر و غیره و همچنین‌ساختمان کلمات‌لاتین رابهمان‌اسلوب کلمه های فارسی برای ماروشن می کند.

تمام زبانهای آریائی قدیم : سانسکریت- اوستا- پهلوی - یونانی - لاتین اصول کلمه سازیشان بهمین اسلوب امروزی زبان فارسی بوده است یعنی باترکیب کردن ریشه ها وپیشوندها وپسوند ها کلمه‌می‌ساختند و بهمین جهت هم دانستن معانی کلمه ها درآن زبانهاآسان و بی‌تغییر و دقیق بوده است وهم عده کلمات در آن‌ها ازحد و حساب بیرون.

با این آسانی ترکیب ونزدیکی و چسبیدگی معنای کلمه‌بترکیب آن، همهٔ زبانهای آریائی قدیم دارای عیب بزرگی بوده اند که باعث نابودی آنهاشده‌است، آن‌عیب بزرگ هماناسختی‌قواعد صرف ونحوآن زبانهاست که بقدری مفصل و غیرطبیعی بوده که‌می توان گفت هیچوقت کسی بآنها درست نمی توانسته‌آزادانه گفتگو کند لهذا همهٔ‌آن زبانها مرده وازمیان‌رفته وباوجود داشتن کتابهائی گرانبهااکنون کسی به‌آنها تکلم واعتنائی نمی کند.

در میان زبانهای آریائی که هم‌سرشت کلمه سازی قدیم خودرا کاملا حفظ کرده و هم قواعد صرف و نحوآن بی اندازه آسان وساده و کلی است زبان شیرین فارسی می باشد که اسپرانتوهم‌دربرابرآن‌دم ازآسانی نمی تواندبزند.

با اینکه از هزار و سیصد سال باینطرف کسی بفارسی وتدریس آن اعتنائی نکرده هنوز خوش‌آهنگی وسادگی وجمال وجلال خودرا ازدست‌نداده‌وعلی‌رغم حسودان پس‌از یکی‌دو ماه مشق‌هر کسی بآسانی وروانی و سادگی و درستی هرچه خواسته باشد می‌تواند بدان بنویسد یا بخواند در صورتیکه کتابی‌مثل گلستان‌را که درآن فارسی وعربی مخلوط است در مدت بیست سال نمی توان بدقایق وحقایق کلمات‌آن

پی برده و املای بیشتر کلمات متروك آنرا با دقت در نظر داشت و بموقع خود استعمال نمود برای نمونه چند قطعه از فارسی ساده را که ازعربی ترجمه شده دراینجا می آوریم وبمسابقه می گذاریم که هر کس ادعا دارد که می تواند بفارسی مخلوط بعربی باین شیوه وآهنگ چیزی بنویسد بنویسد و چاپ کند تا مردم خود در میانه داوری کرده و رأی دهند .

دادبه گوید نیاکان مادراندامی سترگ و زیبا هوش و خردی شایان داشتند . چون از ما نیرومندتر بودند و درازتر میزیستند کار و آزمایش جهان بهتر و بیشتر میکردند . پارسایان پیشین را پایهٔ دین و دانش از ما برتر و جهاندارانشانرا مایهٔ کامرانی از ما فراهم تر بوده است .

هرگز دانش و فرهنك خود از کسی دریغ نمیداشتند آنچه می دانستند ومیبافتندمردمرا میلفتدومیآموختند وهم مینگاشتند وآیندگان را میگذاشتند چه نامه های گرانبهائی که نوشتند وبسا اندرزهای سودمندیکه بیادگاران نهادند و ما را ازآزمایش دگرباره بی نیاز ساختند .

چندان در این راه وروش کوشش داشتند که اگر یکی ازایشان چیزی دریافتی ویابدری از دانش رسیدی و دربیابانی بودی ازبیم آنکه مبادا از یادرودوآیندگان زان آگاه نکردند دریافته برسنگها نوشتی و گنج دانش در ویرانه ها هشتی . براستی نیاکانرا مهربان پدرانی توان گفت که همارهٔ در بند و اندیشه فرزندان باشند و مرروز سختی شان را اندوخته ای نهند وروند .

دانشمندان این زمانرا درفش دانش و بزرگی آنکه تابان گردد که بروش نیاکان ماراهی بویند وزیباترین سخنی که شیوایان کنونی را پسند افتدآن باشد که پاره ای از نامه های کهن خوانند چه گوئی با پیشینیان سخن میگویند ، از اُزان میشنوند و ازآن ره میروند باآنکه از نامه های ایشان چندان نمانده وآنچه ماندههرسوپراکنده گشتهوپراکنده را شیرازه از هم گسسته است .

و نیز چون ژرف مینگرم می بینم که نیاکان ما در آغاز کاری گام ننهادند که بانجامش نپرداختندودری نکوبیدند که بکام خود نهپیوستند .

درستایش یزدان پاك و رستگاری ازجهان و دانشهای گوناگون آنسان بوده که چیزی فرو نهشته ودیگران را پس ازایشان درهر درسخنی تازه و گفتاری نوبرجا نمانده است .

هرآنچه پس از ایشان آوردهاندایشان آورده ومرآن گفتی را که گفتن بایستی گفتهاند :

بدانش و خرد و کیش آنچنان بودند
که گوی بیشی وپیشی زدند وبربودند
هرآنچه درخور گفت است گفتهاند ایشان
هرآندریکه زدانش بجاست بگشودند

***

بدانکه مرا درنگارش این نامه کامهآن باشد تا ترا اندرز هائی آموزم که گرش نیاموزیروزگارت بهتلخی بیاموزد ،

پسزان پیش که خوی بدت درنهاد جای گیرد و چندانکه کوشی رهائی ازآن نیاری و پشیمان گردی سزد گوش هوش فرا داده وآنچه نبشتهآمد کاربندی .

اگر پند خردمندان زجان ودل نیاموزی
جهان آن پند با تلخی بیاموزد ترا روزی

از دوستان راستینه زروجان و آشنایان باروخوان و جهانیان مهرومردی ودشمنان دادوآزرم دریغ مدار.

اگر کسی ازمردمت برای فروزر وبزرگی نیا وپدر ستاید و گرامی دارد خرسند وفریفته مشو که فروزر در گیتی کسی را نباید وجز فرومایه به نیا وپدر نتازد.

بدانکه ترس پیشاهنگ مرگ است و آز پیك بادپای نومیدی وهرآنکس ازچیزی بترسد وپا ازاندازه پرهیز و هشیاری بیرون نهد همانرا سخت دچار و گرفتارآید.

ای خانهٔ دوست گر شدم از تو برون
باچشم پراز اشك ودلی پر از خون
سوگند بخاك درت ای درگه مهر
تن بردم و دل نهادم اینجا بدرون

***

باری با اینهمه اهمال ودشمنی که نسبت بزبان فارسی شده باز دراین زبان کتابی مانند شاهنامه موجود می باشد که نه تنها نظیر آن درزبانهای دیگر نیست بلکه درمدت ده قرن گذشته هیچگونه تغییری برترکیبات زیبا وسادگی تعبیر جملات آن عارض نگردیده است در صورتیکه همهٔ زبانهای اروپائی هزارسال پیش باآنهمه طرفدار و کتابهای بسیارمهمتر از گلستان سعدی یا بکلی مرده‌اند ویا بقدری تغییر کرده که نوشته‌های چهارصدسال پیش آنها نامفهوم ومندرس گردیده است.

نه تنها زبانهای هزارسال پیش اروپا مرده‌اند بلکه زبان عربی هم

باآنهمه اعتنا واعتقادی که همهٔ مسلمانان بآن داشته‌اند امروز زبانی نیم مرده است، حتی درمدارس و کلاسهای تدریس عربی درممالك عرب زبان بآن چنانکه شاید گفتگو نمی کنند. اشعار هزار سال پیش عرب را اگر بخواهند مثل شاهنامه درقهوه‌خانه‌ها بخوانند نه خواننده‌می تواند آنرا درست بخواند ونه شنونده اصلاآنرا می فهمد.

هیچ کتاب عربی نیست که زیر صفحاتش لغات آنرا شرح نداده باشند ولی‌ما اگرچند کلمه فارسی بکاربریم وزیرصفحه معنی آنرابنویسیم هیاهوی کهنه پرستان برمیخیزد درصورتی که اگرآن کلمات عربی باشند نفهمیده ازآنهامی گذرندوبروی‌خودنمی آورند که‌معنی آنهارانفهمیدیم.

هم‌چنین بااینکه درمدت‌سیزده قرن مردم‌ایران باعربی بدنیامیامدند، باعربی زندگی میکردند وباعربی بگور می‌رفتند بازبان فارسی ازچین تامصر زبان شرقیان بوده وچنانکه تاریخ بمانشان می‌دهد تمام نوشته‌های رسمی‌یك‌قرن پیش‌در ترکیه ومصروهندبااین‌زبان نوشته می‌شده وابن‌بطوطه درچین احتیاجات خودرا بافارسی‌رفع می کرده است.

سبب این پایداری بی نظیر فارسی در مقابل همه گونه سختی و اهمال همانا حسن ساختمان آریائی ومنطقی این زبان و کمی ریشه‌ها و زیادتی کلمات آن بوده‌است و فی الحقیقة اگرآنرا با زبانهای دیگر دنیا مقایسه کنیم می توانیم فخر کنیم وبگوئیم که فارسی سره نه تنهابهترین وآسانترین زبانهای دنیاست بلکه‌فقط زبان‌آریائی زنده‌ایست که‌بواسطه داشتن پیشوندها و پسوندهای‌بسیار وقواعد سادهٔ ترکیب کلمات‌هیچ گونه احتیاجی بزبانهای دیگر ندارد وبخوبی وآسانی می‌توان فکر و معنی که دریك کلمهٔ اروپائی پنهانست بدان نقل نمود.

ساختمان عربی

از زمان جاهلیت تا اوایل قرن دوم باین زبان کتابی درلغت و قواعد صرف و نحو نبود وقبایل پراکندهٔ عرب بدون داشتن فرهنگی یا قواعدی بزبان خود آزادانه تکلم می کردند واحتیاجات بیابانی خویش را بیکدیگر می فهماندند. در قرن دوم که شروع بترجمه شد محتاج بکلمه های بسیار شدند ولی چون درعربی نمی توانستد از ترکیب کلمه های متداول و آسان کلمه ای تازه بسازند دسته ای ازروی تعصب وعشق بوسعت دامنهٔ آنزبان مجبور بجعل ووضع کلمات شدند و برای اثبات هر کلمه‌ای شعرها وعباراتی ازقول بادیه نشینان ساختند.

اگر بکتابهای قاموس عربی نگاه کنیم می بینیم بیشتر کلمات **عربی برای معانی خود هیچ دلیلی جز سماع یعنی شنیدن ازعرب ندارند** و معلوم نیست که آن عرب اولی قولش تاچه اندازه درپیش آن کسی که آن کلمه را ضبط نموده است سند بوده و تاچه حد بروایت راوی در قبول آن کلمه وتمام وجوه ومعانی آن که درقاموسها ضبط است میشود اعتماد کرد.

باری هزار ها از کلماتی که در قاموسهای عربی با آن آب و تاب ومعانی بسیار ضبط است مانند بسیاری حکایات وروایات که درساختگی بودن آنها اسنادی بدست است شاید ساختگی باشد و چون بحث درین موضوع مادا ازمقصود اصلی دور خواهد کرد از آن چشم پوشی

کرده همین اندازه می گوئیم که اگر این همه ریشهٔ سماعی مأخذ داشت بایستی تاکنون هم مردم بادیه نشین عرب به آنها تکلم کنند.

چون در جائی شخصی نوشته بود که برای فارسی بودن این کلمات فارسی کنونی چه سندی در دست است و شاید خوانندهٔ این نوشته هم درپیش خود چنین خیالی کند می گوئیم زبان فارسی چندین مأخذ یا مادر وخواهر بزرگ مثل اوستا، سانسکریت، لاتین و یونانی دارد و اگر کلمه های فارسی بموجب علم اشتقاق در معنی و ریشه با یکی از آنها یکی شد خود نویسنده می پذیرم و گونه‌آنرا مثل همان ریشهٔعربی جعلی می دانم‌مگر اینکه کلمه ترکیب شده‌باشد و ازتجزیه معنی آن مفهوم شود چه‌تمام کلمات آریائی ازروی همین اصل ساخته شده است ویااینکه بدان کلمه دریکی ازنقطه‌های ایران تکلم کنند.

باری‌حکایت ذیل یکی از هزارها حکایتی است‌که راجع به جعل دردست است:

گویند عربی همیشه کلمه هائی پیش خود می ساخته و برای اثبات اشعاری از قول اعراب بادیه نشین استشهاد میکرده است.

عاقبت مردم ازوی به تنك آمده گفتند باید کلمه ای که نظیر آن در عربی یافت نشود ساخته از او بپرسیم تا در جواب باز ماند.

پس از گفتگوی بسیار کلمهٔ **قبعض** راازروی تقطیع شعری‌عربی ترکیب کردند که ساختمانش بکلی مخالف ساختمان اکثر کلمات‌عربی است زیراکه:

اولا این کلمه چهار حرفی است و کلمه چهار حرفی درعربی بسیار کم است.

ثانیاً قاف وعین وضاد دریك کلمه جمع نمی شود زیرا که تلفظ آنرا بسیار مشکل می نماید.

پس از اینکه کلمهٔ قبعض را باینطریق ساختند پیش آن عرب رفتند ومعنی آنرا پرسیدند مرد عرب فکری کرده گفت قبعض بمعنی پنبه‌است گفتند آیا شعری برای این شاهد داری گفت آری :

کان سنامها حشیت قبعضاً

یعنی گویا کوهان آن شتر ماده پرشده است از پنبه.

باری نه‌تنها بسیاری از کلمات عربی و کلیه قواعد صرف و نحو آن و غیره پس از اسلام جعل و وضع شده بلکه راجع بساختگی بودن معلقات که از اساس های شعر وزبانست چیز ها نوشته شده است و برای دانستن حقیقت اگر خواننده را شکی باشد خوبست بیکی از کتب تاریخ ادبیات عرب چه بزبان عربی وچه بیکی اززبانهای اروپائی مراجعه نماید.

برای اینکه مطالب فوق یعنی **احتیاج زبان عربی را به جعل کلمه های بسیار نشان دهیم** وواضح شود که چگونه ساختمان زبان عربی برای توسعه دامنهٔ خود نقص دارد وبا آنهمه کلمه که در آن زبان موجود است از گذاشتن کلمات در مقابل کلمات بیشمار لاتین وحتی فارسی عاجز می ماند در اینجا مثالی ذکر می میکنیم :

کلمه آمد در زبان فارسی مانند جاء در عربی سماعی است ولی چنانکه در ذیل ملاحظه میکنید از آمدن و مشتقات آن درزبان فارسی چندین کلمهٔ اصلی دیگر میتوان ساخت که معانی همه روشن ومستعمل باشد در صورتیکه زبان عربی مجبوراست درمقابل هریك از ترکیبات آن کلمه ای جداگانه وضع کند وبکار برد.

آمد. جاء باز آمد. رجع در آمد. دخل پیش آمد. حدث

وهمچنین است کلمه های ذیل که از آمد ترکیب شده و برای هریك در عربی یا کلمهٔ مخصوصی است و یا مجبورند آنرا بجمله ای تعبیر کنند.

پس آمد سر آمد کم آمد پیش آمد ور آمد وا آمد
بر آمد کش آمد تنك آمد بجان آمد فرا آمد فراز آمد
فرو آمد فرود آمد هم آمد بهم آمد کنار آمد باز آمد
بالا آمد بر آمد گران آمد کار آمد کوتاه آمد تار آمد
راست آمد کج آمد پسند آمد خوش آمد ستوه آمد جوش آمد
خروش آمد بجنبش آمد گریه آمد سوار آمد گریه آمد خوار آمد

خلاصه چون در عربی فعل های بسیار وضع شده باز می تواند در مقابل این ترکیبات فعلی فارسی فعلهائی داشته باشد **ولی در مقابل ترکیبات صفتی یا اسمی بکلی زبان عربی عاجز می‌شود.**

مثلا اگر بعربی بخواهیم بگوئیم شیردل اگر بگوئیم اسدالقلب درست نیست و اگر بگوئیم قلب‌الاسد نیز غلط است. همچنین شاهکار اگر بگوئیم ملك الشغل و یا شغل الملك هر دو غلط وخنده آور است.

شاید برخی اشخاص کهنه پرست بگویند در عربی ده باب است ویك مصدر را میتوان بده باب برد لهذا لازم است بگوئیم :

اولا درعربی یك مصدر را نمیشود به همهٔ بابهای دهگانه برد.

ثانیاً صیغه‌های مصدر فارسی نیز ازعربی کمتر نیست چنانکه از رفتن

وغیره می توان چندین مصدر دیگر یافت رفتن رفتنی رفت رفتار رو
روند روش روان روانی روانائی
و ازمصدر دیگر خوراك پوشاك پوشال .

مخصوصاً یکی از کهنه پرستان را دیدم که خیلی به باب استفعال درعربی می نازید ومی گفت که این باب درفارسی نیست . درجواب وی گفتم این باب درهیچیك از زبانهای آریائی وجود ندارد که ماهم در فارسی داشته باشیم و بعلاوه تمام مصدر ها را نمی توان باین باب برد و خود عربی هم چندان احتیاجی به این باب ندارد وغالباً هیچ معنی صحیحی نمیشود برای آن تعیین کرد .

مثلا خط مستقیم یعنی خطی که طلب استقامت می کند چه معنی دارد. اصل این کلمه از برپا ایستادن میاید (قیام) و برپا ایستادن با راست که ممکن است ایستاده یاخوابیده باشد درریشه چه ارتباطی میتواند داشته باشد.

برای اینکه باب استفعال همیشه معنی صحیحی ندارد ادله بیشمار دردست است که این رساله گنجایش آنرا ندارد .

سختی زبان عربی

چنانکه گفتیم درابتدای اسلام زبان عربی صرف ونحوی نداشته و اعراب آنروز مانند اعراب امروز آزادانه بی آنکه ترسی از غلط داشته باشند بزبان خود تکلم می نمودند .

تقریبا درقرن دوم هجری مسلمانان شروع کردند که برای زبان عربی مانند یونانی وفارسی قدیم قواعد صرف و نحوی بسازند. قواعدی که درآن قرن برای عربی جمع و وضع کردند با نهایت عجله وبی تعمق و تفکر بوده و هیچ دلیلی جز سماع ندارد . دلیل سماعی که سرتاسر زبان و لغت و قواعد عربی را فرا گرفته است دلیلی چندان محکم و پذیرفتنی نیست زیرا که :

اولا تاچه اندازه قول راوی میتوان اعتماد کرد .

ثانیاً آن عربی که چنین تلفظی را کرده از کجا گفتار او سند شده وباچه دلیلی میتوان روشن نمود که مثل سایر اعراب که امروز در تکلم اشتباه میکنند اشتباه نکرده باشد .

در کتابهای عربی حکایات بسیاری راجع بساختن این قواعد ذکر شده است وازهمه شیرین تر حکایت عربی است که در رهگذر بکسائی نحوی مشهور نفرین میکرد وناسزا می گفت . کسائی که ناسزا وجوش وخروش مردعرب را دید پیش آمد وازاو پرسید که کسائی باتوچه کرده است که در بارهٔ وی چنین می گوئی گفت **برای اینکه اینهمه قاعده برای زبان ما ازخود ساخته است .**

قواعد صرف ونحو عربی باندازه‌ای سخت و غیر طبیعی است که

فی الحقیقه اگر انسان تمام عمر خود را صرف آن کند باز در خود نقص ولغزشهائی خواهد دید چنانکه اگر کسی درمملکتهای عربی زبان سفر کند کمتر کسی را پیدا می نماید که آزادانه وبی تکلف بامراعات قواعدصرف ونحو آن بتواند تکلم کند.

اخیراً یکی از بزرگان ادبای عرب کتاب کوچکی طبع کرده و مقدمه‌ای که بیش از چند سطر نیست بر آن نوشته‌است. پس از طبع کردن کتاب ادیبی دیگر از او انتقاد کرده وغلطهائی ازو گرفته است و این فی الحقیقه نه سببش نادانی ادیب اولی است بلکه بی سامانی قواعد عربی هر کس راعاجز وبیچاره میکند

دراینجا بی مناسبت نیست که حکایت کوچکی بیاوریم :

سالی شیخ‌الاسلام عثمانی ازراه مصر عازم حج بود شیخ الاسلام مصر از اوشبی دعوت میکند ودرضمن مصاحبت از وی می پرسد خیال دارید اول کجابروید شیخ‌الاسلام عثمانی جواب می دهد چون وقت تنك است اول میروم **المکه** شیخ الاسلام مصر سری می جنباند ومی گوید از آنجا بکجاخواهیدرفت جواب میدهد مدینه. شیخ‌الاسلام مصرباو میگوید خواهش دارم که هروقت ازمکه بسوی مدینه رهسپار شدی آن الف ولام راهمراه ببریدو برسر مدینه بگذارید .

علت تمسخر شیخ‌الاسلام مصر اینست که المکه ومدینه هردو در زبان عربی غلط است، بایستی گفته باشد مکه والمدینه .

ازاین حکایت بخوبی سختی و طبیعی نبودن قواعد عربی معلوم میشود زیرا که اگر شیخ‌الاسلامی دربکار بردن الف ولام که درهرجمله عده‌ای از آن بکار می رود چنین عاجز شود حال دیگران بخوبی معلوم خواهد بود .

از سختی های جان فرسای عربی یکی دانستن بابهای شش گانه ثلاثی مجرد ودیگری دانستن جمع کلمات است که هیچکدام راچاره و راهی جز حفظ کردن از روی کتاب نیست - نویسنده یقین دارد که اگر انسان چهل سال مشق کند باز در موقع بکار بردن کلمات محتاج بمراجعهٔ بکتاب لغت می شود تا ازصحت آنچه درخاطر دارد اطمینان کند.

در زبان فارسی بچه هشت ساله شمارهٔ از یك تا صد را درست ادامی کند و هیچ سختی و فکری برای او لازم نیست ولی در عربی مرد پنجاه ساله از شمردن از یك تاصد و بخاطر داشتن قواعد تذکیر و تانیث عدد و تمیز آن عاجز خواهد ماند زیرا که در بعضی جاها باید بجای مفرد جمع بیاورد و بعضی جا ها بجای مؤنث مذکر و فی الواقع در تمام ممالك عربی زبان کمتر کسی است که بتواند درست اعداد را بامراعات قواعد بی تکلف بکار برد .

مثلا اگر کسی بخواهد بگوید پنج خیار .

اول باید بداند خیار مذکر است یا مؤنث .

دوم - باید بعد از پنج مذکر را بجای مؤنث ومؤنث را بجای مذکر بکار برد .

سوم - باید خیار درحالت جمع باشد وباید مفرد ویاجمع آن را بخاطر داشته باشد و دانستن جمع کلمه‌ها یك عمر کار دارد .

چهارم - اگر بیچاره گوینده بخواهد (پنج خیار) رادرجمله‌ای بکار برد برای مراعات قواعد بخصوص الف و لام و مبتدا وخبروجار و مجرور و منصوب و مرفوع ... هر یك جداگانه چیزهائی باید در نظر داشته باشد که در نحو مبحثی مخصوص دارد .

پنجم - اگر باز خدای نکرده جمله را طوری بسازد که مثلا محتاج به **اِنِ و اَنَّ** شود آنوقت هریك ازین دو را برای اینکه بجای خود بکاربرد سالهای دراز مشق وورزش لازم دارد و عمر یکنفر شهر نشینیکه باید عقب علم وصنعت و کاربرود کافی برای آن نخواهد بود .

چون شاگردانی که ده دوازده سال ازروی بیچارگی عربی خوانده یا طلابیکه تمام عمر خویشرا در این راگذاشته‌اند و عجز خود را در مقابل فراگرفتن قواعدعربی دیده ، بخوبی می توانند مطالب فوق را تصدیق کنند، دیگر آوردن دلیل‌هائی بیش ازین توضیح‌واضحات خواهد بودزیرا که بسیاری‌را دیدم که برای فرار از عربی بانداشتن میل بریاضی وداشتن استعداد ادبی سرشار پناه بریاضی می برند و استعداد خودرا ضایع می کنند مخصوصاً یك روز در کلاس عربی شاگردی برخاست و بمن گفت آقای معلم گفتگو کردن که اینهمه کشمکش نداردآخر برای چه ما اینهارا می خوانیم مگر علم قحط است .

خلاصه درین کشور تاکنون مردم بیچاره به این فکر نیفتاده‌اند که آخر این زبان عربی که درآن یك کتاب علمی جدید نیست و برای زندگانی امروز دنیا بدرد نمی خورد چه فائده ای برای ایشان دارد و چرا اینقدر در یاد دادن آن به کودکان بی گناه و دختران بیچاره اصرار دارند در صورتیکه فارسی ساده را در مدت ششماه می توان یاد گرفت‌وهمهٔ کلمات آن‌معنی اش ترکیبی وآسان‌وبرای آموختن آن اینقدراحتیاج به کشمکش نداریم .

تلفظ عربی

از موضوع سختی قواعد عربی که بگذریم ملاحظه میکنیم تلفظ عربی بقدری مشکل است که با وجود اینکه ادعیه و نماز و غیره در مدت هزار و سیصد سال باین زبان ادا میشده و همیشه مردم برای قبول عبادات وصحت نماز و اجابت دعا سعی داشته‌اند قرائت‌خود را درست کنند و در مسجد ها بی اندازه باین موضوع اصرار داشته و مردمرا بدان‌تشویق مینمودند هنوزدر **تمام ایران چند نفر پیدا نمی شود که بتواند نماز خود را با قرائت درست ادا کند** وفی‌الحقیقه حق هم دارند زیرا که اعراب در موقع فخرخودرا **الناطقون بالضاد** خطاب میکنند یعنی ما هستیم آن ملت بزرگواریکه میتوانیم ضاد را تلفظ کنیم .

باری چون‌لهجهٔ‌ساده‌وآسان‌وشیرین فارسی نمیتوانسته کلمه‌های عربیرا باتلفظهای‌اصلی گلوئی بپذیرد همهٔ کلمات باتلفظ‌فارسی داخل‌زبان‌فارسی و سبب شده که در تمام ایران جز عدهٔ معدودی از عهدهٔ املاء بیشتر کلمات عربی بر نیایند .

چقدر خوب بود اشخاصیکه طرفدار کهنه پرستی هستند برای امتحان املاء حاضر میشدند وعجز خودرا دیده و دیگر کودکان بیگناه را بدین‌کار نمی گذاشتند .

کلمات عربی دراز است

چنانکه پیش گفتیم زبان و خط هرملتی بانژاد وزندگانی اولیه او بستگی کامل دارد .

خط عربی که بواسطه نداشتن اعراب بزرگترین مانع برای ترقی شرقیان شده بی یك علت طبیعی باین شکل درنیامده است . اینکه عربها نتوانستند درمیان حروف خود اعراب بکار برند سببش این است که الفاظ عربی نسبت بالفاظ آریائی بسیار دراز است .

برای اینکه گفته‌ما درست واضح شود دراینجا چند کلمه‌را بطور نمونه بخط لاتین نشان میدهیم تاخواننده برای مقایسه کلمات بسیار مستعمل عربی بافارسی ویابعضی کلمات علمی و اصطلاحی راهی دردست داشته باشد و برای خود دلیلهای دیگری بیاورد :

قبل از هرمقایسه بایددانست که چون اسامی در عربی (بغیر از اعلام) باید الف ولام واعراب درآخر داشته باشند پس هر کلمهٔ عربی قبل از هر حسابی دو سیلاب یا دو هنگ از زبان فارسی دراز تر است مثلا :

کلمه درخت در عربی باید در اولش الف و لام و درآخرش علامت رفع گذاشت پس میگویند **الشجرة** و در عربی نمی شود گفت **شجر** .

برای نمونه اولا اعداد فارسی را بااعداد عربی مقایسه میکنیم زیرا که اعداد در هر زبان از همه کلمات بیشتر استعمال میشوند .

	فارسی	عربی
۱	yek ·	Elwahedato.
۲	do .	Elesnataynato.
۳	se ·	Elsalasato·

مقایسه اعداد دیگر را بعهده خود خواننده گذاشته و همچنین پیشنهاد میکنم که سایر کلمات مستعمل‌را مثل اندام انسان وغیره باعربی مقایسه کند و درازی کلمات را به بینند مثلا :

Sar·	Elraasso ·

اگر کلمات علمی و اصطلاحی امروز را با عربی مقایسه کنیم بیشتر این عیب مشاهده میشود . برای مثال این چند کلمه را ذکر میکنم · دور بین ـ خرده بین ـ نزدیك بین ـ سانپا که کلمهٔ فارسی برای مثلث متساوی الساقین است .

فارسی	عربی
Kordebin	Elnazzaratolmokabbarato ·
durbin	Elnazzaratolmogharrebato·
Sanpa	Elmosallasolmotasawiossaghayno ·

همین چند کلمه برای نشان دادن درازی کلمات عربی واینکه نمیتوان آن کلمات را بخط لاتین نوشت کافی است ·

زبان عربی محدود است

قواعد ریاضی بمانشان میدهد که عربی کلماتش محدود است بخلاف لاتین ویونانی وفارسی که بواسطه قابلیت ترکیب میتوانند دامنهٔ نامحدودی داشته باشند.

برای اثبات بقواعد ریاضی بر میگردیم و میگوئیم چون اصل کلمات عربی بر سه حرف است و حروف عربی بیست و نه پس بیش از ۲۲ هزار کلمهٔ اصلی درآنزبان نمی شود تصور کرد.

و نیز چون کلمات عربی اوزان مخصوصی دارد و نمیتواند از آن اوزان خارج شود پس از حیث اشتقاق و کلمه سازی هم محدوداست،

مثلا اگرفرض کنیم که هر کلمه بغیرازصورت جمع وتثنیه دارای صد صیغه غیرازریشهٔ اصلی باشد باز درعربی بیش ازدو یاسه ملیون کلمه نمی شود تصور کرد که بااین کثرت کلمات باز قواعد ریاضی محدودبودن آنرا برای ما ثابت میکند.

در لاتین یا فارسی فرضاً اگر دو هزار ریشه داشته باشیم باآن چهار ملیون کلمهٔ تازهٔ دو ریشه‌ای ممکن است بسازیم بقطع نظر از اینکه خودرادر کلمات سه حرفی یادوحرفی ویاچهار حرفی محدود کنیم.

این حساب ومثالیکه آوردیم نه معنی اش این است که آنقدر کلمه درعربی و لاتین ویافارسی محل احتیاج است ویااگر بسازیم وترکیب کنیم معنی خواهد داشت بلکه مقصود ما این استکه بگوئیم چون کلمه های عربی مجبور است صیغه‌های مخصوصی داشته باشد نمی تواند ازحدخودخارج شود ولی فارسی و لاتین که برای کلمه صیغه مخصوصی ندارند ومیتوانند کلمه های دو حرفی و سه حرفی وچهار حرفی داشته باشند و همچنین آن ریشه ها را باهم می شود ترکیب کرد استعداد این زبانها برای توسعه هزار مرتبه از عربی بیشتر است.

مقایسه عربی و فرانسه

چون زبان عربی در بیابان و برای زندگانی بیابانی ساخته شده و زبانهای آریائی در شهر و برای شهرنشینان کلمه ها و طریقه بیان فکر و تعبیر ضمیر در این دو زبان بقدری باهم فرق دارد که بهیچوجه نمیتوان معنی و فکریرا که در کلمه‌ای از کلمه های یکی از این دو زبانست بدیگری تعبیر و اظهار نمود.

اگر کسی بااروپائیان آمیزش کرده ویا کتابهای آنهارا خوانده باشد حتماً این جمله‌را شنیده یاخوانده است:

فکر عرب برعکس فکر اروپائی است

اول که انسان این جمله را می شنود گمان میکند که ایشان‌ازراه تحقیر عرب چنین میگویند ولی پس از بحث ودقت در کلمه‌ها وطریقه بیان فکر در ایندو رشته زبان بخوبی هویدا میگردد که از روی تعصب و تحقیر چنین نگفته اند.

اگر ما یك فرهنك عربی بفرانسه‌را برداریم ودر ریشهٔ کلمه‌هائی که در پهلوی هم نوشته شده دقت کنیم اسباب تعجب خواهد گردیدزیرا که بقطع نظر از برخی کلمات مانندآب ونان‌و.. دو کلمه که ریشه‌های آنها یکسان باشد در تمام کتاب پیدا نخواهیم کرد و بآسانی میتوان حکم نمود که هرچه در این فرهنگها کلمه در مقابل کلمه نوشته شده دارای معنی های مجازی وتقریبی وحدسی است.

زبان هرملت نمایندهٔ ساختمان نژادی وفکری آنست و چون عرب وآریائی از دو نژاد مختلف هستند و دو طریقهٔ زندگانی در

ابتدا داشته اند حتماً بایستی دو گونه فکر و دو طریقهٔ تعبیر مخالف داشته باشند .

از آنجائیکه تاکنون کسی درایران باین موضوع چیزی ننوشته پیداست که پذیرفتن چنین گفتاری درنخست چندان آسان بنظر نمی آید پس لازمست دراین‌جا چند کلمه از کلمه های مشهور عربی را که در مقابل کلمه های مشهور اروپائی گذاشته اند در نظر گرفت و ریشه های آنها را باهم مقایسه نمود تاواضح شود چه اندازه طریقهٔ فکر و تعبیر در این دو زبان باهم مخالف است .

سیاست Poltique

ریشهٔ کلمه عربی ! -

ساس . - رام کردن کره اسب است و راهواری بآن آموختن

سائس : تیمار گرستوران ،

ریشهٔ کلمهٔ یونانی :

Polis

شهر - آبادی

مقایسهٔ ریشهٔ این دو کلمه باهم اسباب تعجب خواننده خواهدشد زیرا که رام کردن کره اسب باشهر هیچ مناسبتی ندارد ولی از روی حدس میتوان گفت که شاید رام کردن کره اسب در زندگانی بیابان گردی باشهرآرائی یاشهریاری وشهرگانی که مقصود از کلمهٔ یونانی است مجازاً نزدیك باشد .

دولت Etat

ریشه عربی : -

دول تغییر کردن - گذشتن تداول - دست بدست گشتن .

ریشه لاتین : Sto ستادن (ایستادن) .

این دو کلمه که یکی تغییر مکان ودیگری ایستادن است بکلی در ریشه باهم مخالفند ولی میتوان از روی سرشت این دونژادحدس زد و گفت چون تغییر مکان دادن در زندگانی صحرائی و ستادن در زندگانی شهری هردواصل معیشت است این‌دو کلمه‌مجازاً بهم‌نزدیك‌است

اختراع Invention

خرع : شکست . دونیم کرد .

انخرع : سست شد - ناتوان شد شکسته شد ،

خرّع :رنك کرد .

اخترع:شکست

ریشهٔ لاتین :

Venir آمدن in = در که رویهم رفته (درآمد) است .

ریشهٔ این دو کلمه هیچ باهم مشابهت ندارد چه ریشه لاتین‌تقریباً مثل فارسی است که میگویند « چه‌چیز های تازه ای درآمده است »ولی معلوم نیست ریشهٔ عربی که دونیمکردن باشد چرابرای پدیدار کردن چیز تازه گرفته شده - شاید در صحرا دونیمکردن چیزی از کار های مشکل بوده و هر کس آن کار را میکرده اورا مخترع میگفتند .

استقلال Indépendance

ریشهٔ عربی :

قل : کم شد ،

استقل : مردم از جائی بجائی رفتند - پرید و بلند شد .

ریشهٔ لاتین

Dépendre = آویختن و in = نا،رویهم رفته(ناویز) نیاویختگی است .

ریشهٔ این دو کلمه هیچگونه نزدیکی بهم ندارد زیرا که وقتی اروپائی میگوید من Indédendance میخواهیم یعنی من نیاویختگی بمملکتی یا جائی را میخواهم ولی وقتی عربی میگوید من استقلال میخواهم شاید از روی سرشت بیابان گردی مقصودش این باشد که میخواهم از اینجا بآنجا روم و کسی جلو مرا نگیرد .

مختصر Précis

ریشهٔ عربی

خصر : روز سرد شد - سرما زیان رسانید .

خاصره : دستش را در راه رفتن گرفت .

اختصر : دستش را بکمرش زد .

کلمهٔ فرانسه بمعنی بریده - پیش بر - وابر یعنی کوتاه شده میباشد. درفارسی هم میگوئیم فلان بریده حرف میزند .

ولی ریشه عربی وسایر مشتقات آن هیچگونه بستگی بفرانسه ندارد

خنثی Neutre

ریشهٔ عربی : -

خنث : مردیکه حالت زنی پیدا کند · صدایش نازک باشد . نامرد شود

این کلمه را که مخنث از آنست در کتابها بمعنی neutre بکار میبرند درصورتیکه کلمهٔ فرانسوی یالاتین neutre از دوچیز ترکیب شده ومعنی اش (نه ازهیچیك) یا (هیچسو) یا (هیچ ور) میباشد و در لفظ و ترکیب ومعنی وریشه باهم نزدیك نیستند

مفصل

درتمام زبانهای آریائی مقابل کلمهٔ مفصل انگشتان کلمه‌ای بمعنی بند فارسی دارند ولی عرب بجای بند آنرا مفصل یعنی محل جدائی دو عضو ازهم میگوید واین طریقه تعبیر بکلی عکس زبانهای آریائی است.

باری اگر خواسته باشیم تمام ریشه‌های عربی وفرانسه‌را مقایسه کنیم این مختصر گنجایش آنرا ندارد ومقصود ما این بود راهی بدست خواننده داده تا خود بتواند ریشه های عربی و فرانسه را گرفته با هم مقایسه کندو بداند که اگر کتابی راازفرانسه بفارسی کنونی مخلوط بعربی ترجمه کنیم بکلی فکر معکوس فکر اصلی کتاب خواهد بود و فی الحقیقه ترجمه مثل چیزی است که اصلش از نظر ما پنهان وعکسش واژگون در آبی مواج افتاده باشد که برای بیننده تشخیص حقیقت بآسانی ممکن نشود

اگر همیشه ممکن بود درعربی کلمه‌ای معکوس کلمه اروپائی پیدا کرد باز کار آسان بود ومی گفتیم کتابی که ترجمه کرده ایم اگر چه خود فکر اصلی نیست عکس آن است ولی غالباً اتفاق می افتد که در عربی کلمه‌ای مقابل یامعکوس کلمهٔ اروپائی اصلا پیدانمی شود ومترجمین یهود که در قدیم از یونانی بعربی ترجمه کرده اند بهمین سختی برخورده یا از ترجمه فرار و یا اصطلاحاتی آورده‌اند که ریشهٔ آنها با اصل مخالف است .

مثلا برای نبودن «است» درعربی و دو کلمه یکی (هر) ویکی (همه) و چندین کلمهٔ اصلی دیگر بکلی علم منطق در عربی صورت دیگری بخود گرفته است

واز همین کلمه هاست کلمهٔ identité که از idem لاتین میآید

ومعنی آن (همان) است وچون درعربی کلمهٔ (همان) نیست که‌ازروی آن مثلا بتوان کلمهٔ (همانی) ساخت کتابهای فلسفه قدیم‌وریاضی جدید کلمه‌های خنده‌آوری بجای آن بکار برده اند

برای اینکه باز توضیح دهیم که فکر عرب برعکس است‌هیچ کاری بگفتار نویسندگان و مورخین قدیم و جدید نداریم وخود ممکنست به چشم این را مشاهده کنیم ـ در ایران وقتی که وضو میگیریم آبرا از آرنج بطرف مچ میریزیم ولی تمام عربها درموقع‌وضو آبرا ازمچ بطرف آرنج میریزند و همیشه آب در آستین و تا زیر بغل آنها میرود واین‌از راست بچپ حرکت دادن یکی از غریزه‌های نژادی اعراب است و با نژاد ما مخالف میباشد واین مخالفت تنها دروضو گرفتن نیست

باری چون بیشتر خوانندگان این رساله را دسترس به قاموسهای عربی نیست ونیز برای‌اینکه بدانند ماچیزی ازراه غرض ننوشته‌ایم‌یکی از کلمات فوق که (استقلال) باشد ازروی شرح قاموس فیروزآبادی نقل کرده تاخود خوانندگان ملاحظه کنندوبدانند که چه اندازه مشکل است که معنی یك کلمه را درست از روی قاموس پیدا کرد و فهمید و بجای خود درست بکار برد .

قل بضم اول و قله بکسر اول بمعنی کمی ضد کثرت و کثیر است که بمعنی بسیاراست ـ قل یقل ازباب ضرب فهو قلیل بروزن امیرو قلال بفتح وضم اول یعنی پس او کم است واقله از باب افعال یعنی کرد کم اورا مثل قلله ازباب تفعیل واقله یعنی یافت کم اورا واقله یعنی آورد کم وقل بضم اول بمعنی قلیل و کم است وقل ازهرچیز کم ازاواست و قلیل بروزن امیر کوتاه و نزاراست ودر مونث قلیله بزیادتی هاء است و

گفته میشود که قوم قلیلون بزیادتی واو ونون‌واقلاء و بروزن‌اشداء و قلل بدوضمه وقلاون بزیادتی واو ونون و میباشد این در کمی شماره و عددو باریکی جثه‌ـ مترجم گوید که‌قللون جمع سلامهٔ قلل‌وجمع جمع قلیل‌است نه جمع قلیل واقلال از باب افعال کم بودن‌توانگریست و رجل‌مقل‌ازباب مذکورواقل بروزن‌اشد یعنی مردیست بی چیز ودراو باقی مانده ازچیزاست وقاللت الماء ازباب مفاعله یعنی برداشت آب را ازترس تشنگی وقل بن‌قل بضم اول هردویعنی شناخته نمی شود نه او نه پدر او و گفته میشود که قل رجل یقول ذالك الا زید بضم‌اول واقل‌رجل‌ازباب افعال یعنی نیست مردی و کم کسی است که بگویداینرا مگرزید مترجم گوید که‌مصنف باید قل رجل بربناء فاعل را بگوید وبعد ازآن بگوید که قل رجل نیز میگوید و گاهی درمی آورند مارا بعد ازقل تا قل‌را ازطلب فاعل باز دارد ومیگویند قلماخواهد گفت مصنف بعدازاین بآنچه دراو نیز براو میآید ورجل قل بضم اول یعنی مردیست تنها وواحدی برای اونیست و قلل من الناس بدو ضمه یعنی پراکنده اند ازمردم ازقبیلهای پراکنده یا از غیر پراکنده بس و قتیکه فراهم آمدند یکجا پس ایشان قلل بر وزن صرداند وقله بکسر اول بمعنی لرزه‌است وقله‌بفتح اول برخواستن از بیماریست یا از بی چیزیست وقله بضم اول گروه از ما است و قله خم بزرگ یا سبوی بزرگست یا اینکه از سفالیه و کوز های خرد است و این‌ضداست مترجم گوید که‌ضد بودن‌محل تاملست چنانکه مکرر مذکور شدوجمع آن‌قلل بروزن‌صردوقلال بروزن‌جبال‌می آیدوقله ازشمشیرآهن زیادیست‌میان‌دسته‌شمشیرمیرودواستقله‌ازباب استفعال یعنی برداشت‌اورامثل قله ازباب ضرب واقله ازباب افعال وقل الطایر فی طیرانه یعنی بلندشد

برنده در پرواز و قل النبات یعنی زیاد شد گیاه وقل القوم یعنی رفتند آنگروه و کوچ کردند و قل الشی یعنی شمرد آنچیز را کم مثل تقال از باب تفاعل وقل یعنی خشمگین شد وقل بکسر اول خسته ایستکه میروید بتنهائی وسست وقل بمعنی لرزه است یا لرزه استکه از خشم یا بامید چیزی بهم رسد مثل قله بزیادتی ها مترجم گوید که سابق براین کذشت که القلة الرعدة پس مکرر است و جمع آن قال بروزن عنب می آید و قلال بروزن کتاب چوب هائی است که برپا شده است از برای دار بست وقد اقلته الرعدة از باب افعال و استقلته از باب استفعال یعنی گرفت لرزه اورا مترجم گوید که عبارت الخشب المنصوبة للتعریش در این میان بیجا واقعشده و صواب این بود که بگوید که القل الرعده او اذا کان غضباً وقد اقلته الرعدة و استقلته و بعد از آن بگوید که القلال الخشب المنصوبة للتعریش و گفته می شود که اخذه بقلیلته بکسر اول و شد لام اولی و قلیلاه بکسر اول وبشد و کسر ثانی واقلیلاه بکسر همزه یعنی گرفت همه اورا و گفته میشود که ارتحلوا بقلیتهم بکسر اول وشد لام اولی و قلیلاه بکسر اول و بشد و کسر ثانی و الیلاه بکسر همزه یعنی گرفت همه اورا و گفته میشود که ارتحلوا بقلتهم بکسر اول ولام مکسوره مشدده یعنی کوچ کردند آنگروه بهمگی ووانماندند پی سرخود چیزیرا و گفته می شود که **اکل الضب بقلیة بروزن مذکور یعنی خورد سوسمار را با استخوانها و پوست** وقلقال بروزن سلسال بسیار سفر کننده توانای براو است وقلقل بروزن هدهد بمعنی سبکست وقلقل بروزن زبرج گیاهی است که از برای او دانه ایست سیاه خوشبویست جنباننده باه خصوصاً وقتیکه کوبیده شده است بکنجد وخمیر کرده شده است باعسل و گفته میشود از برای او قلقلان بضم هر دو قاف

و قلاقل بروزن علابط یا اینکه این دوتا دو گیاه دیگرند و ریشهٔ این درخت مغاث است و از اینست مثل عرب که دقك بالمنحاز حب القلقل یعنی کوبیدن تراست بهاون دانه قلقل را و عوام بغلط حب الفلفل بفاء می گویند و قلقلانی بضم هر دو قاف و بیاء نسبت برنده ایست مانند فاخته و قلقل از باب دحرج یعنی صدا کرد قلقلانی و قلقل الشیی قلقة و قلقالا بکسر اول از باب دحرج یعنی جنبانید آنچیز را یا اینکه قلقال بفتح اول اسم است وقلقل فی الارض یعنی زد در زمین وحرکت کرد و قلقل بر وزن هدهد و قلاقل بروزن علابط بمعنی یاری کننده شتابنده است در جنبیدن و حروف قلقله بروزن بهدله حروف قطب جد است و قلیه بکسر اول و شد لام و یا مانند صومعه و جای عبادتست و قل بفتح اول دیوار خورد است وقله بزیادی ها بر خواستن از بیماری یا از بیچزی و پریشانیست ـ مترجم گوید که این معنی سابق براین گذشت و مکرر است و قلی بقصر آخر بروزن ربی کنیزك کوتاه است وتقالت الشمس از باب تفاعل یعنی بجاشتگاه رسید آفتاب و گفته می شود که لقل ماجئتك بضم اول لغتیست در قلما بفتح اول ـ مترجم گوید که مصنف معنی قلما بفتح اول را مذکور نساخته و گفته که قلما بضم اول لغتیست در او یعنی کم بود آنچه آمدم تورا و لقل ماجئتك یعنی از برای کم بودن آنچیزی است که آمده ام وقلیل بروزن امیر بمعنی کوتاه و در مؤنث قلیله بزیادتی هاء است مترجم گوید که سابق براین گذشت وکامیر القصیر النحیف وهی بهاء وقاللته از باب مفاعله یعنی کردم دادن اورا کم و سیف مقلل بروزن معظم یعنی شمشیریستکه از برای او آهنی است که میان دسته می رود

نتیجه : تا این‌جا با نهایت اختصار و ساد گی معایب عربی و عدم شباهت ساختمان آن را با زبانهای ممالك متمدنه بیان کردیم ولی چون این موضوع شرحی کافی تر لازم‌دارد رساله‌ای جداگانه دراین باب‌می نگاریم که تاجوانان هشیار ما ازروی فهمید گی دست ازین کار بیهوده بردارند ولی در اینجا لازم است بگوئیم این فکر نه فکری است که نگارنده این رساله از پیش خود ساخته و پرداخته باشد بلکه بزرگان گذشته نیز در این باب چیزهائی نوشته اند - بهترین و ساده ترین انتقاد هائیکه ازعربی شده حکایت آن عرب‌است که مولای روم درجلد اول مثنوی می آورد و خلاصه‌آن حکایت پرپیچ و خم این است :

مرد عربی در بیابان گودالی پرآب باران یافت سبوئی ازآن‌پر کرده وپیش شاهنشاه در بغداد برد بگمان اینکه او چنین آبی درعمر خود ندیده‌است. شاهنشاه کوزهٔ آب را پذیرفته فرمان داد که عرب‌را از راهی روانهٔ بیابان کنند تاچشمش بدجله نیافتد و شرمنده نگردد.

در میانهٔ این داستان نیز داستان مردی نحوی را می آورد که در کشتی نشسته بود و ازناخدا پرسید نحوخوانده‌ای یانه؟ ناخدا گفت نه نحوی گفت نصف عمرت تلف شد .

پس ازساعتی چند دریاطوفانی و کشتی نزدیك بغرق شد .ناخدا پیش نحوی آمد و پرسید شناوری میدانی گفت نه ناخدا گفت تمام عمرت تلف شد .

درآخراین حکایات مثنوی بیانات خود را که مقصود تشویق بعمل ودست برداشتن ازین علوم بیهوده است در چند شعر خلاصه نموده است :

فقه فقه و نحو نحو و صرف صرف
خوانده ام دانی تو ای یار شگرف
این سبوی آب دانشهای ماست
آن شهنشه دجلهٔ علم خداست
ماسبو ها پر بدجله میرویم
گر نه خردانیم ما خودرا خریم
آن عرب باری ازین معذور بود
کو ز دجله غافل و بس دور بود
گر ز دجله باخبر بودی چو ما
می نبردی آن سبو را جا بجا
بلکه از دجله اگر واقف بدی
آن سبو را بر سر سنگی زدی
این سبوی تنك پر ناموس و ننك
شد حجاب بحر(علم) زن آنرا بسنك

فرانسه مجبور است از لاتین کلمه بگیرد.

اگر بلوهائیکه درصحرا زیر چادر با آنهمه سختی و بدبختی زندگی میکنند بگوئیم بیائید در شهر ها و دهکده‌ها خانه بسازید قبول نکرده و چنین کاری چندان برایشان گران میاید که باهزاران دلیل سعی میکنند تاثابت نمایند که چادر نشینی هزار مرتبه از شهر نشینی بهتراست.

همینطوراست وقتی که انسان بیکنفر از کهنه پرستان میگوید این زبان کنونی که هیچ معلوم نیست تاچه حددرآن کلمه‌های عربرا باید بکار بردکار تعلیم و تعلم‌را سخت کرده است جواب میگوید هیچ زبانی نیست که از کلمه های اجنبی خالی باشد، فرانسه وانگلیسی همه ازلاتین میگیرند ما هم باید از عربی بگیریم.

در جواب چنین شخصی میگوئیم:

۱ ـ کلمه های لاتین در فرانسه حد وقاعده‌ای دارد نه‌مثل عربی و فارسی است که تا بحال برای آن هیچ حدی تعین نکرده اند.

۲ ـ زبان لاتین مادر زبان فرانسه است و مثل عربی و فارسی از دو نژاد مختلف نمی باشند.

۳ ـ زبان فرانسه نمیتواند از لاتین دست بردارد وخودش مانند فارسی کلمه بسازد.

این جملهٔ اخیرچون تصورش قدری مشکل میباشد بهتراین‌است که آنرا کمی شرح دهیم:

چنانکه پیش گفتیم زبان فرانسه زبانی است ترکیبی وچون از خود ریشه، پیشوند وپسوند مثل فارسی ندارد و تقریباً همهٔ‌آنها لاتین است بالطبع فرانسه مجبور می شود که‌کلمه ها را از لاتین بگیرد و بکاربرد و اگرچنین کاری نکنند بکلی‌ساختن کلمات تازه درفرانسه محال خواهد بود. بعلاوه درفرانسه وجود آرتیکل غالباً مانع ساختن کلمه‌میباشد ولی باوجود این هرجا که ساختن کلمهٔ فرانسه ممکن بوده‌ساخته‌وداراند.

برای اینکه بهتر این مسئله واضح شود چند کلمهٔ مرکب فارسی در اینجامی آوریم که ترکیب آنها درلاتین موجود و درفرانسه نیست:

همراه ـ همنان ـ هماورد ـ همنبرد ـ خویشکار

در واقع اگر در فرانسه پیشوند، پسوند وریشه بقدر کفایت بود ومیتوانستند مثل ما کلمه‌های ساده‌بسازند باآنهمه‌وطن پرستی وعشق وعلاقهٔ بتوسعهٔ زبان خود هرگزازلاتین استعانت و استمداد نمی جستند.

یونانیها هم از چندین سال پیش مشغول زنده کردن زبان قدیم خود هستند ولی بااینکه تمام ملت یونان بدون هیچ مخالفی دراین‌مقصد یکدل و متحد هستند کاری از پیششان نرفته است زیرا که‌بازنده کردن زبان یونانی قدیم باید یکدنیا قواعدصرف ونحو مندرس را زنده کنند واین کاری طبیعی‌نیست چه‌بزور نمیتوان قالب بیجانیرا زندگی بخشیدو مثل این خواهد بود که ما بخواهیم زبان مندرس اوستا را پس از اینکه سالهای دراز از وفات آن میگذرد زنده کنیم.

کلمات بین المللی

برای اینکه خوانندگان از اشخاصی که میخواهند همه‌چیز را ساخته و آماده از این و آن بگیرند گول نخورند و درچاه عمیق بین المللی نیافتند لازم است درین موضوع نیز چند کلمه‌ای باندازه گنجایش این رساله بنویسیم:

در اروپا شخص بین المللی کسی را میگویند که بهیچوجه علاقه و بستگی بملت یا مملکتی نداشته دودمان و زاد وبوم او برهمه نامعلوم باشد.

کلمهٔ بین المللی هم چنانکه خود اروپائیها می گویند مانند شخص بین المللی کلمه ایست که هیچکس معنی آنرا درست نمیداند ولی از روی عادت وتقلید دیگران آنرا درجمله بکار میبرند و گمان میکنند که معنی آنرا میفهمند.

تا چند قرن پیش در اروپا نه‌تنها کلمه‌ها بین‌المللی بود بلکه‌زبان بین المللی لاتین تنها زبانی بود که مردم در پی آموختن آن رفته رنجها میبردند. پس ازچندین قرن‌که بناهنجاری اینکار پی بردند دست از آنهمه زحمتهای بیهوده کشیده و بآموختن زبان مادری خود سر گرم شدند. از آنروز ببعد علم وهنر در اروپا رو بترقی نهادوعدد کتابهائی که هر ساله بهریك ازآن زبانها نوشته می شود ازحصر وشمار بیرون است

واضح‌است که‌مردم‌دنیادر راه‌تحصیل علم ازچند دسته‌خارج‌نیستند.

۱) آنهائیکه استعداد یاد گرفتن زبان دارند واستعداد دیگری در آنها نیست

۲) آنهائیکه استعداد علمی دارند و استعداد آموختن زبان بیگانه‌ندارند

۳) آنهائیکه استعداد ادبی سرشاردر زبان مادری‌خود دارند ولی استعداد یاد گرفتن زبان خارجی درآنها نیست.

٤) آنهائیکه هم‌استعداد علمی یا ادبی وهم استعدادفرا گرفتن‌زبان اجنبی دارند

چون مردم اروپا درآن قرون تاریك بایستی همه زبان لاتین را که درخانهٔ خود هم‌بیگانه بود بخوانند و اگرنمی‌خواندند نمی‌توانستند چیزی بیاموزندهمهٔ آنهائیکه استعداد یاد گرفتن زبان‌نداشتند بکلی استعداد های دیگرشان نابود شده نمی توانستند در زندگی‌خود از فرا گرفتن دانشهای گوناگون بهره‌مند شوند

دسته‌ای که فقط استعداد فرا گرفتن‌لاتین داشتندواستعداددیگری در آنها نبود تمام عمر خود راصرف قواعدصرف ونحو بیهوده‌آن کرده وبا یکمشت‌شعر وعبارت موزون که هیچ فایده‌ای برای جامعه نداشت مانع از ترقی مردم‌میشدند بخیال‌اینکه میخواهند زبان‌مردهٔ لاتین‌راحفظ کنند.

در میان همهٔ اهالی اروپا عدهٔ بسیار کمی پیدا میشد که هم دارای استعداد علمی و هم استعداد یاد گرفتن لاتین را داشتند و تنها این دسته میتوانستند پس ازچندین سال تلف کردن بهترین ایام زندگی خود در راه‌لاتین، بمباحث علمی سودمند دیگر بپردازند

یکی از بزرگان ونویسندگان انگلیس‌داستانی نوشته که گویند سرگذشت خود اوست. در این داستان نویسنده شرح حال جوانیرا ذکر میکند که یونانی و لاتین را خوب میدانست و شنیده بود در هلاند

معلم میخواهند، با کمال سختی و بیچارگی خودرا برای تدریس انگلیسی بدانجا رسانید رئیس دانشگاه هلند ازاو پرسید هلندی میدانی گفت نه ولی میتوانم ازلاتین بیونانی و از یونانی بلاتین ترجمه کنم. رئیس دانشگاه خندیده بدو گفت آقا این چیزها کهنه شده من خود بی آنکه لاتین یا یونانی بدانم باین پایه رسیده‌ام ودرخود نقصی نمی بینم.

باری کلمه‌های بین‌المللی که معنی آنرا نمیدانیم و حس نمیکنیم و فقط از روی تقلید این وآن درجمله‌ها بکار میبریم فهم ودرك معانی را برای ما محال میکند مخصوصاً درمباحث علمی وقانونی که حسن بیان و آسانی تالیف وترجمه بسته بدانستن معنی حقیقی کلمات میباشد.

مثلا فرض میکنیم که یك کلمه بین المللی را مثل کلمهٔ élément درجمله بکار بریم، آخر ازاین کلمه ویا کلمه عنصر عربی که میگویند باین معنی است وهیچ معلوم نیست از کجا آمده چه معنائی برای شنونده واضح خواهد گردید درصورتیکه اگر کسی لاتین بداند میداند که این کلمه بمعنای نخستینه میباشد ووقتیکه درلاتین میگوئیم اینها élément های فلان چیز هستند یعنی اینها نخستینه های آن میباشند ومقصود این است که این ها چیزهائی هستند که درنخست آن چیز را ساخته‌اند ویا علت بوجود آمدن آن میباشند و کتاب elementaire را کتاب نخستینی یا نخستینه‌ای میتوان گفت.

حال از خواننده انصاف میخواهیم که آیا کدامیك ازین سه کلمه عنصر، المان، نخستینه معنی اش واضح‌تر وساده‌تر واملائش آسان‌تر میباشد و کدامیك از آنها جملهٔ فارسی را زیباتر وبفهم نزدیکتر خواهد نمود.

پس اگر مامثل سابق اهمال کنیم ودرفکر پاك کردن زبان خود نیفتیم از یك طرف فرنگی مآبان آنرا پر از کلمات بیمعنی بین المللی واز طرف دیگر کهنه پرستان آنرا نمونه‌ای اززبان عهد یعرب بن قحطان خواهند نمود.

آرزوی فارسی نویسی

آرزوئی که امروز برای فارسی نویسی داریم آرزوی تازه‌ای نیست. از زمانهای پیش همیشه این جنگ درایران میان بیگانه پرستان ودوستان زبان پارسی بر پا بوده - شاهنامه فردوسی - بیانات ابوریحان بیرونی با مردی عرب - فرهنگهای بیشمار فارسی - نامهٔ دساتیر - نوشته‌های میرزای سنگلاخ و یغما - فرازستان - نامهٔ خسروان - پروزنگ - ارش - همه بما نشان میدهد که این آرزو همارهٔ در ایران بوده ودرهیچ زمانی این آتش خاموش نشده است.

علت اینکه در مدت ۱۳ قرن گذشته این فکر چندان بجائی نرسیده این است که ایرانیها بکلی از سایر ملل آریائی جدا مانده و بهیچ یك از زبانهای قدیم و ساختمان آنها آشنائی نداشتند و نمیدانستند چگونه بایستی ازین راه داخل شده وچگونه بایدزبان فارسی را ازشر کلمه های سخت بی نظم وترتیب بیگانه نجات دهند- هر کس چندی دراین راه کار میکرده و بعد بواسطهٔ مخالفت و سرزنش دیگران و سختی اینکار و نرسیدن بمقصود نومیدانه دست از آن میکشیده وبکوشه‌ای می نشسته‌است.

خود نویسنده از بیست سال پیش باین طرف آرزوی فارسی نویسی داشتم و در این راه بی نومیدی و خستگی میکوشیدم ولی باز هر وقت چشمم بقاموسهای بزرك عربی با آنهمه کلمه میافتاد افسوس خورده با خود میگفتم که ماهیچوقت دارای اینهمه کلمه نخواهیم شدوزبان فارسی

نمی تواند خود را از خار های جانفرسای بیگانه پاك و بی آلایش نماید.

اشکالی که برای یك نفر فارسی نویس درابتدای کار پیش می آید این است که میکوشد برابر ریشه های عربی که در فارسی بکار میبریم کلمه های فارسی پیدا کند غافل از این که ساختمان این دو زبان باهم فرق دارد و حتی در فرانسه کلماتی مانند آنها پیدانمی شود .

خود نویسنده مدتی سعی میکردم چنین جمله ای را بفارسی نقل کنم : خدمت جناب جلالتماب اجل اکرم افخم اعظم ...

پس از مدتها فکر و نومیدی بکتاب پروز نگارش بر خوردم و و در آن کلماتی چنین پشت هم یافتم و آنرا کشف بزرگی دانستم .

بفروزان فرگاه داد آرای بندگان تیمسار فرشته هنجارشت ...

ولی همینکه بزبانهای دیگر آشنا شدم دیدم که چنین کلماتی حتی درخود عربی بکار نمیرود .

باری ازین پله هم گذشتم در فکر کلمات علمی افتادم باز بر نومیدیم افزود زیرا که اگر بیك کلمهٔ عربی علمی مانند (عرض) میرسیدم ماهها وهفته‌ها در کتاب‌ها میگشتم تااینکه برای آن کلمهٔ پارسی پیدا کنم و غالباً کلمه ایرا که در فرهنگهای فارسی کنونی ویا اوستا و پهلوی پیدا میکردم چندان آنرا غیرمأنوس وخشن میدیدم که خود از بکار بردن آن خجلت میکشیدم .

باز پس از سالها کوشش در این فکر افتادم که مثلا این کلمه عرض در هیچ زبانی نمیتواند کلمه ای اصلی وریشه باشد ودرزبان عربی هم تا قبل از ترجمه از یونانی چنین کلمه ای بکار نمیرفته و معنای اصطلاحی کنونی از آن فهمیده نمی شده است . لابد این کلمه را از

یونانی ترجمه کرده‌اند، چون باصل یونانی آن رجوع شد معلوم گردید که کلمه بمعنای (افتان) است که کلمه‌ای آسان و مستعمل دریونانی بوده و ریشهٔ عربی هم دراصل بآن چندان شباهتی ندارد . بعلاوه درفارسی مصدر افتادن را نیز نویسندگان بهمین معنی بکار برده‌اند سعدی فرماید **(چنانکه افتد ودانی)**

پس از این تحقیق معلوم شد که فلاسفهٔ یونان این کلمه را این طور بکار میبرده اند یعنی هر وقت می گفتند این چیزی است گوهری یعنی در سرشت آن است و هروقت می گفتند این چیزی است برافتانی یا افتانی یعنی برآن افتاده و در گوهر نبوده است .

باری ازبحث در ریشهٔ کلمات وپیدا کردن ریشه های آنهاچندین مطلب مهم بر نویسنده کشف شد :

۱) تمام کلمه های یونانی ولاتین چه علمی وچه اصطلاحی همه کلمه های آسان ومرکب هستند ونقل آنها بفارسی بانهایت سهولت ممکن است در صورتیکه ناقل معنی کلمهٔ اصلی و کلمات فارسی را درست بداند .

۲)چون اصطلاحات علمی اروپائی همه کلمات مرکب هستند وزبان عربی نمیتواند کلمه ترکیب کند بهیچوجه نمیشود یك اصطلاح علمی رابعربی نقل نمود که با اصل آن مشابهت و متابعت داشته باشد

برای اثبات این هزارها مثل از کلمات جدید عربی در دست است ولی یکی را بی مناسبت نیست در اینجا بیاوریم - مثلا بجای تلفون درعربی کلمهٔ هاتف را گذاشته‌اند معنی کلمهٔ یونانی که مرکب از دو جزو میباشد (دور گو) است و کلمه هاتف بقطع نظر از اینکه صورتش با معنی هیچ بستگی ندارد بمعنی کسی است که صدای او شنیده میشود

و خود او دیده نمی شود وفی الحقیقه هاتف کسی است که پشت تلفون حرف حرف میزند نه خود تلفون یعنی دور گو .

۳)در فارسی کنونی ریشه، پیشوند و پسوند بسیاراست وبموجب دستور ریاضی که در پیش حساب آنرا ذکر کردیم هزار ها کلمهٔ تازه میتوان ساخت که معانی همه واضح و درست باشد و کاملا نزدیك بکلمهٔ اروپائی باشد که معنی و ترکیب آن ازاکادمی های فرنگ گذشته و ما برای ترجمه آنها را لازم داریم .

مثلاتمام کلمه‌های ذیل را بسهولت ممکن است بفارسی نقل کرد در صورتیکه اگر آنها را بعربی نقل کنیم بجای یك کلمهٔ مرکب باید یك جملهٔ مرکب بر الف ولام بیاوریم :

آب گر	آب ساز	Hydrogène
ترشگر	ترشی ساز	Oxigène
بیجانگر		Azote
بی دررو		Adiabatique

مخصوصاً در این جا از طرفداران کلمات عربی در فارسی خواهش داریم که کلمات فوق را بزبان فصیح وسیع عربی نقل کنند تا استعداد آن زبان برخود آنها معلوم شود .

فارسی کنونی

بااینکه زبان فارسی زبانی ساده وآسان وبرای ترکیب جمله هاقواعدی بیش ازآنچه در دامان مادر انسان بیاموزد لازم‌ندارد، بواسطه آمیختن کلمات بیشمار عربی بقدری سخت ودشوار گردیده که تمام عمر برای دست یافتن بان کافی نخواهد بود .

کتاب گلستان سعدیرا که ازده سالگی تا ۲۴ سالگی در مدرسه میخوانیم و پایهٔ فصاحت وبلاغت زبان‌ماست هیچوقت درست بدقایق آن پی نبرده و نمیتوانیم دلیرانه دعوی کنیم که آنرا درست میخوانیم در صورتیکه شیوهٔ دلپسند آن کتاب درآسانی وروانی هیچ نسبتی بکتابهای دیگر ندارد .

کلمهٔ بیسواد که نقل مجلس و تکیه گاه سخن میانداران میدان ادب وحربهٔ کشنده ایست که آنرا ادیبانه ازپشت‌سر بکار میبرند برای ندانستن چندین هزار کلمه ایست که بی تحقیق از شخصیت وریشهٔ آنها، آزادانه داخل زبان پارسی شده است .

تا چندین سال پیش که مردم کاری سودمند نداشتند و مدرسه‌های دینی هم برونق خود باقی بود میتوانستند مدتی وقت صرف خواندن جامع‌المقدمات، سیوطی، جامی، مغنی و مطول کرده واقلا معانی کلمه ها را تااندازه‌ای همه‌یکسان یادبگیرند وبکار برند ولی امروز بازارسیبویه و نفتویه از گرمی افتاده . اقوال نیوتن و لایبنیتز جای آنهارا گرفته‌است

بهمین علت ندانستن معنای کلمات است که بکار میبریم .

اگر همین امتحانرا در بارهٔ یکی از کهنه پرستان که مانع اصلاح فارسیندمجرا کنیم، بواسطهٔ ندانستن معانی اصلی کلماتیکه خود بکار برده مشتش باز خواهد شد و اگر احیاناً بتواند برخی‌را درست بگویداقلا بیست سال کار کرده است و سی سال دیگر برای رفع نواقص لازم دارد .

یکی از بزرگان در باب همین جنك وجدال ها که ازسوءتفاهم پیدا میشود میگفت : در قدیم اگر از سنای روم قانونی میگذشت نمایندهٔ رومی در انکلیس همانطورآنرا می فهمید که نمایندهٔ رومی در اورشلیم آنرا می فهمید ولی دو نفر عالم در ایران بواسطه کش دار بودن‌معانی کلمه‌ها چندان فکرشان از هم دور است که در یك محله نمی توانندباهم یك‌رای باشند واین بواسطهٔ کشدار بودن کلمات عربی است .

یکی از اشتباه ها اینست که گمان کنیم در وضع ومعنی کلمه‌ها دقت لازم نیست وهرچه بگوئیم مردم خواهندفهمید؛ معنی کلمه تا روشن و باریشهٔ خود مربوط نباشد بخاطر سپردن و درست بکار بردن آن بسیار مشکل است مخصوصاً در مباحث علمی و قانونی اشکالهای بیشمار پدیدار خواهد کرد .

اگر یك فرهنك انکلیسی یا فرانسه در دست گیریم ملاحظه میکنیم که پهلوی هر کلمه ای ریشه و معنی اصلی آنرا به لاتین ویونانی داده است و معلمین در مدرسه ها سعی دارند که بشاگردان معنی اصلی و ریشهٔ یك کلمه را درست یاد دهند و چون همه فرهنك ها از روی یك اصل نوشته شده، تمام مردمیکه زبان فرانسه یا انکلیسی را میخوانندمعانی

وحتی در ممالك عربی زبان‌هم کسی فرصت‌مراجعه بانهاراندارد. ریاضی، فیزیك، شیمی، طیاره و راه‌آهن دیگر برای ما وقتی باقی نخواهد گذاشت که باین چیز ها بپردازیم پس چون نمیتوانیم مثل سابق مدتی عربی بخوانیم نخواهیم توانست کلمه های عربی را درست یاد گرفته و صحیح بکار بریم ووقتیکه کلمه ها صحیح وبجای خود بکار نرفت و معنی و ریشهٔ آنها برشنونده و نویسنده معلوم نبود در مباحث علمی اسباب اشکال بسیار پدیدار خواهد نمود .

باری دسته‌ایکه درعمرشان کتابی دقیق و علمی ترجمه نکرده و غالباً نمی‌توانند در قاموسهای عربی یا اروپائی معنی ریشهٔ کلمه ای را پیدا کنند گمان میکنند که هر کلمه‌ای را در فارسی بیاوریم وبکار بریم دیگران آنرا خواهند فهمید .

تجربه بمانشان میدهد که هیچوقت انسان کلمهٔ بیگانه‌را بکارنمیبرد مگر اینکه از فهم معنی آن عاجز مانده نتواند آنرا بزبان مادری خود ترجمه و بیان کند ، پس وقتیکه خود نویسنده و گوینده معنی وریشهٔ کلمه ایرا نداند چگونه میتواند از خواننده و شنونده توقع فهمیدن معنی آنرا داشته باشد .

اگر دو نفر باهم گفتگو کنند و کلمه هائی را که بکار برده اند بنویسیم و پس از تمام شدن آن گفتکو کلمه ها را بهر یك از آن دو نفر داده وبگوئیم معنی آنهارا جداگانه بنویسند و بعد آن معانی را باهم وبا کتاب لغت مقایسه کنیم بخوبی واضح میشود که نه‌آندو نفر مقصودشان از آن کلمات یکی بوده و نه چنان معانی در کتاب لغت ضبط است و غالباً جنك و جدالهائیکه در گفتگوها در ایران مشاهده‌میشود

کلمه‌ها را یکسان می فهمند ازاینست که یك جوان بیست ساله در اروپا میتواند هرچه فکر کند بنویسد و دیگری قصد اورا تقریباً بفهمد .

اگر گفتگو کردن و نوشتن کتابهای علمی اینطور آسان بود که هر کس کلمه‌ای بگذارد و بگوید بدون اینکه آن کلمه ریشه ای داشته باشد ودیگران معنی آنرا بفهمند دیگر لازم نبود در فرانسه و انگلیس که خیلی وقت گرانبهاتر از ایرانست مردم اینهمه در راه علم اشتقاق بکوشند و در مدرسه ها راجع بتعلیم آن دقت کنند .

آری بواسطه حسن قواعد تعلیم و تربیت یك جوان بیست سالهٔ اروپائی میتواند بخوبی کلمات زبان خود را بفهمد وطوری بکار برد که دیگری آنرا همان طور بفهمد ولی در ایران یك نفر مرد شصت ساله از دانستن ریشه و معنی و جمع کلمه‌ها عاجز است و اگر کلمه‌ای را بکار میبرد ازروی عادت وطریقه ایست که دیگران آنرا بکار برده‌اند نه چنانکه درلغت وارداست. علت این عجز ونادانی :

۱) بودن کلمات بیشمار عربی درفارسی ومربوط نبودن ریشه‌ها بهم وسختی املا ؛

۲) نداشتن یك کتاب لغت عربی بفارسی که بدان بتوان اعتماد کرد ؛

۳) کتابهائی که درلغت است اگرعربی باشد کلمه درآن پیدا کردن و معنی آنرا فهمیدن بیست سال مشق لازم دارد ؛

٤) اگر کتاب لغت فارسی باشد در آن کلمات عربی را گذاشته باشند حتماً یك کلمه را چندین قسمت کرده هریکرا جائی نوشته ودرهر جا بتقریب وحدس معنی بجای آن داده‌است .

مثلاکلمهٔ عمل، عامل ، معمول، استعمال، مستعمل ،عمله، اعمال هریك دریکجا نوشته‌شده وارتباط آنها بهم معلوم‌نیست ؛

٥) چون کلمه‌های عربی همه ریشه وهرریشه دارای چندمعنی اصلی و مجازیست یقیناً درموقع استعمال، نویسنده یا گوینده نمی تواند ازفهم خواننده وشنونده یقین داشته باشد بهمین دلیل است که تمام کتابهای عربی پراز تفسیر وشرح کلمات بوده ومفسرین باهم در بیان آنها یك رأی نیستند .

٦) دانستن جمع ومصدر کلمه‌های عربی یك‌عمر وقت‌لازم دارد و یقین است بسیاری تا لب گور نمی دانند که آیا کدام‌یك ازین کلمات درست است زیرا که اوزان‌جمع ومصدر مخلوط ونامعلوم‌است :

انتقاد یاتنقید   ثَبات یاثُبات بَقاع یا بِقاع

۷) درمدارس بهیچوجه نمی توان آموختن اشتقاق کلمه‌های عربی وسایر کلمه‌های بیگانه راعملی کرد زیرا که استعداد ووقت وعمرشاگرد کفاف اینکار رانمیدهد وذکر کردن ریشه درپهلوی کلمه‌عربی بیشتر حواس شاگرد را پرت‌میکند.

وقتی که همهٔ این اشکالات واشکالات نگفتهٔ دیگررارویهم بریزیم بخوبی‌واضح میشود که دقت نکردن در معانی کلمه‌های بیشمار بیگانه و تقلید‌در‌استعمال آنها کارتعلیم‌وتعلم وفهم را دراین مملکت بجائی کشانیده که یك دسته چند نفری از جوانان تحصیل کرده که نگارنده ایشانرا میشناسد باوجودیکه درمدت‌چهارسال روزوشب کوشیده‌اند نتوانسته‌اند یك کتاب‌درست‌ترجمه کنندوآنچه ترجمه کرده‌اند ابداً شباهتی با اصل کتاب ندارد . این عدم پیشرفت نه بواسطهٔ بی اطلاعی و عدم استعداد

جوانان ماست بلکه درمدت هشتادسال گذشته نه تنها نشده است یك کتاب علمی درجهٔ اول ترجمه کنند بلکه تمام معلمین با آنهمه آب و تاب نتوانسته‌اند یك کلمه درمقابل کلمه Moment بگذارند و آنچه گذاشته‌اند اگر درمعنی لغوی وعلمی آن دقت شود خنده‌آوراست .

باری تا کنون هر کس را مخالف اصلاح زبان پارسی دیدم دلیلی جز این نداشت: (این فارسی ما) هیچ عیبی ندارد چرا آنرا تغییر دهیم... الخ ـ ولی

اول ـ شخص گوینده نمیداند که (این فارسی) که بدان اشاره میکند چه زبانی است و کتاب لغت معتبر آن کدامست .

دوم ـ چند کلمه عربی بایددراین فارسی بکاربرد واین موضوع را کدامیك ازادبای قدیم وجدید گفته ؛ نوشته ومحدود کرده‌اند .

سوم ـ برای آموختن فارسی امروزی وصحت املای آن چند سال لازمست ـ آیا باید عربی هم خواند واین زبان را یاد گرفت یا اینکه بدون خواندن عربی ممکنست بران مسلط شد واگر لازم است عربی بخوانیم چه اندازه باید خواند و کدام یك ازادبا حدی برای آن تعیین کرده .

چهارم ـ آیاخود گوینده یقین دارد که این زبان را میداند و همهٔ کلمه‌ها را باریشه واختلافات ومفرد وجمعش درنظردارد واگر ندارد درموقع مراجعه بکدام کتاب لغت رجوع می کند ـ آیاخودش ازفکر خود تابحال تالیف وتصنیفی که ازروی کتب قدما نقل وتقلیدنشده باشد کرده‌است وآیا کتاب یایك مقاله‌ای دریکی از رشته‌های علوم جدیدنوشته است یاهنوز درعالم شعروادب سرگردان میباشد .

خلاصه آنچه نویسنده تا حال میداند اینست که برای آموختن

فارسی کنونی همهٔ ایرانیان سالها عربی میخوانده‌اند، بعد کلمه‌های آنرا برداشته بی تعمق ومراجعه بریشه‌شان درفارسی بکارمیبردند؛ هر کس عربی درست نمیدانست بهمان اندازه درخواندن و نوشتن فارسی ضعیف بود .

هیچ کتاب لغت عربی بفارسی که بتوان بدان اعتمادی کرد جز ترجمهٔ قاموس بفارسی دردست نیست ودراین کتاب هم کلمه پیدا کردن بدون دانستن قواعداشتقاق عربی غیرممکن بوده غالباً جوینده از دانستن حقیقت معنی یك کلمه نومید میشود ومراجعه بکتب لغت عربی هم برای فهم معنی کلمه یك عمر کار لازم دارد .

نویسنده که میگوید بایستی کلمه‌های عربی را کنار گذاشت دلیلهای ذیل را دارد :

۱) فرهنگهای متعدد فارسی که درنهایت آسانی نوشته شده وبچهٔ دهساله میتواندبدان مراجعه کند دردست داریم .

۲) صرف فعلهای فارسی بی اندازه آسان و کلمه سازی درآن طبیعی است .

۳) درفارسی چون حروف مشترك نیست املای آن هیچگونه مشق وتعلیمی نمیخواهد .

٤) ریشه‌های فارسی محدود و با زبانهای اروپائی غالباً مشترك و معانی کلمه‌ها همه دقیق ومنطقی است (بخلاف کلمه‌های عربی که همه دارای معانی مجازی وغالباً ریشه‌ها بامعانی مستعمل آنها اختلاف کلی دارد).

۵) چون میشود ازریشه‌ها، پیشوندها وپسوندها کلمه‌های تازه ساخت برای کلمه‌های مرکب فارسی حدی نمیتوان تصور کرد.

درهرصورت ماجوانان وطن خواه دانش دوست خودرامژده میدهیم

که کلمات عربی چون سخت است و کسی فرصت آموختن آنهارا ندارد پس از چندسال رخت اقامت ازین جهان بر بسته ودر کنار زبانهای سخت قدیم بگور خواهدرفت. این موضوع نه تنها درایران صورت میگیرد بلکه درخود ممالك عربی زبان مانند مصر وبیروت آخرین رمق زندگی این زبان از کالبد آن بیرون و بجایش زبان شهرها مثل قاهره واسکندریه مستعمل خواهد گردید ، اگر کسی درآن ممالك سفر کرده وبتاترها وغیره که تازه درعربی نوشته‌اند آشنا باشد تصدیق این پیش بینی نزدوی چندان صعوبت واشکالی نخواهد داشت.

پایان و پیشنهاد

پیداست که بحث در چنین موضوعی که سالهای دراز همه بخلاف آن می پنداشته اند کتابی جداگانه می خواهد ولی باآنکه درین رساله همه جا باختصار کوشیدیم باز زمینهٔ فکری بجوانان هوشیار وطن خواه ماخواهد داد که از حسن ساختمان آریائی وآسانی و خوش آهنگی زبان خودآگاه شده بنقص های کلمه های بیگانه پی برند و بدانند که باآموختن ششصد هفتصد کلمهٔ فارسی مرکب که همه دارای معنی منطقی درست باشد همان قدر استعداد در نوشتن و خواندن زبان خود پیدا خواهند کرد که دیگری در مدت پنجاه سال کوشش در پی این زبان مخلوط بعربی پیدا نخواهد نمود .

جای هزاران افسوس است که یك جوان دانشمندی دررشته های علمی سودمند از فرنك بیاید و برابر یك نفر از کهنه پرستان بگمان اینکه بی سواد هستم سر افکنده شده از ترس املای ناهنجار و کلمه های پراکنده عربی جرأت نکند یك صفحه کتاب بخواند ، بنویسد و یا ترجمه کند .

این رساله باآنکه بسیار مختصر است و درآن چنانکه شاید وباید در همهٔ مسائل بحث نشده ولی میتواند جوانان هوشمند ما را امیدوار کرده و به‌ایشان بفهماند که اگر شما چهل سال عربی بخوانید تازه جمع کلمه ها را درست یاد نخواهید گرفت ولی اگر چند ماه بزبان مادری خود بپردازید چندان در آن قوی و مستعد می شوید که نه تنها هر گونه فکری را خواسته باشید بسادگی و آزادی بی ترس از غلط و املا میتوانید بیان کنید بلکه می توانید کلمه‌های بیشمار علمی بسازید که مطابق کلمه های اصلی فرنگی باشد .

اروپائیان برای آسانی و گریز از دستور های سخت زبانهای خود زبان اسپرانتو را ساخته‌اند تا یکنفر بتواند آنرا در شش ماه یایك سال بیاموزد - زبان ما که اسپرانتورا می توان تقلیدآن بنداشت هم‌ریشه و پیشوند وپسوند از زبان ساختگی اسپرانتو بیشتر دارد و هم دیگر لازم نیست درآن کلمه هائی مانندآب - نان - درخت- گوش- چشم... بسازیم وبیاموزیم دراینصورت چرا نباید چندی در راه این زبان آسان بکوشیم وآنراازکلمه‌های سخت بیگانه که مارا سر گشته کرده پاك‌نمائیم

برای رسیدن بچنین مقصودی که آرزوی ما و سبب نگارش این رساله است پیشنهادهای ذیل‌رانموده ازهمهٔ مردم این کشور که‌خوشبختی وترقی‌خویش وفرزندان خود رامی‌خواهند یاری‌می‌جوئیم:

۱ - هر کلمهٔ عربی که فارسی آنرا داریم و همه میدانند ازفارسی‌بیرون کنیم وهر که یکی ازآنها رابکار برد براوخورده گرفته آنرا از راه خود نمائی بشماریم.

۲ -- قواعد صرف‌ونحو وجمع کلمه های‌عربی را درفارسی بهیچوجه بکار نبریم.

۳ - کلمه های‌علمی تازه رابفارسی‌برگردانیم زیراکه‌زبان عربی برای نقل‌کلمه های ترکیب شدهٔ اروپائی قابل نیست.

۴ - کلمه‌های عربی راکه بغلط بکار میبریم بکلی ازفارسی بیرون کنیم واگر یك کلمه عربی دارای چند معنی باشد جز یك معنی آنرا ازآن زبان نگیریم

۵ - چون بسیار محتاج بترجمه هستیم باید هرچه بتوانیم کلمه‌هاوجمله‌های علمی‌را بزبانهای اروپائی که ازنژاد زبان‌ماست، نزدیك کنیم

ضمیمه

در ترتیب نوشتن خط نو از چپ براست

و

رفع یك نقص دیگر خطّ حالیه

پیش گفتیم که تمام الفباهای شرق وغرب از یك منشاء منشعب شده اند [*]. ولی یونانیان قدیم که در تکمیل الفبای غربی خیلی خدمت نموده اند ، علاوه برآنکه اعراب را ایجاد وداخل حروف کردند ، الفبارا نیز برعکس عبرانیان واعراب از چپ براست نوشتند وهمین عمل اسباب کمال سهولت تحریر واتصال حروف شد ؛ وبزعم بعضی ، این تمامیّت الفبای حالیهٔ غرب از دولت همان ازچپ براست نوشتن است. ودر حقیقت هم این نکته در تشکیل الفبا کمال اهمیت را دارد . چنانکه الفبای باستانی مانیز که بخط میخی معروفست وقدیمترین تمام خطوط میباشد، ازچپ براست نوشته میشده است.

حال بطوریکه در صفحات قبل ملاحظه شد ، اصلاحاتی که پایهٔ تشکیل «خط نو» گردیده، اساساً این خط راشامل تمام خواص ومحسنات خط اروپائی نموده، بطوریکه اگر حالا بانظر بابصیرتی بدان بنگریم فقط نقصی که خواهد داشت، همین ازچپ براست نوشتن میباشد. چنانکه بواسطهٔ

---

[*] رجوع بتاریخ الفبا وصفحهٔ ۲۵ شود .

خطّ نو

طرح اساسی در اصلاح الفبا های اسلامی

نکارش وپیشنهاد

میرزا علیمحمد خان اویسی

مأمور مالیه در سفارت کبرای دولتعلیهٔ ایران در اسلامبول
فارغ‌التحصیل مدرسهٔ مبارکهٔ علوم سیاسی واداری
صاحب‌نشان طلای درجهٔ اول علمی ونشان درجهٔ دوم شیر وخورشید
وغیره وغیره وغیره

> باید ترقی پرست شد وباید این ترقی را
> از الفبا شروع کرد .
> پرنس ملکم خان
>
> ترقی منوط بعلم است وعلم مربوط بخط .
> ع . م .

در اسلامبول
چاپخانهٔ شمس — رو بروی باب عالی نمره ۴۳
۱۳۳۱

فقدان این ترتیب در خط تحریر دچار اشکال شده وبرای اتّصال حروف بیکدیگر مجبور گردیده ایم که ترتیب نیم متّصل ونیم منفصل سابق را نگاهداشته ، در تحریرات آشکال مختلفهٔ حروف را بطریق سابق محفوظ بداریم .

— اکنون برای اینکه ازین اشکال هم نجات یابیم محض مزید استحضار خاطر مطالعه کنندگان عرض یك پیشنهاد دیگررا نیز خالی از فائده نمیداند :

بطوریکه ذیلاً ملاحظه میشود ، چون همان الفبای « خط نو » را از چپ براست بنویسیم ، صورتهای مستقلهٔ ذیل را برای تحریر بدست می‌آوریم * :

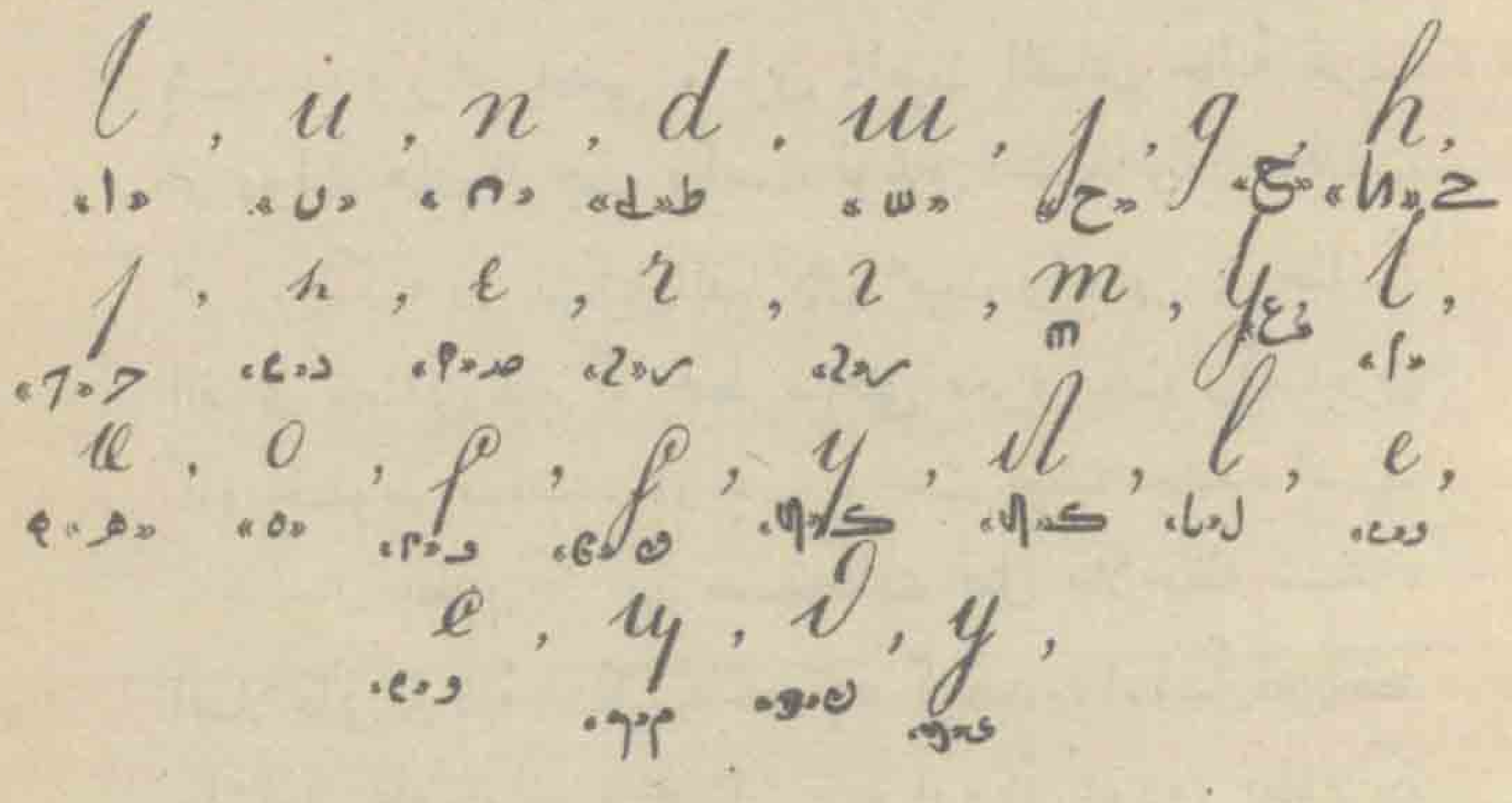

---

* در حروفی که دارای دائره هستند ازقبیل ح و ع و غیره باید ملاحظه نمود که سر آنها را بطوری که هست نگاهداشته وفقط دایره تحتانی آنها را بطرف چپ برگردانده ایم .

الفبای

خطِّ نو

برای نو آموز ان پارسی

نکارش وپیشنهاد

میرزا علیمحمد خان اویسی

مأمور مالیه در سفارت کبرای دولتعلیهٔ ایران در اسلامبول
فارغ‌التحصیل مدرسهٔ مبارکهٔ علوم سیاسی واداری
صاحب نشان طلای درجهٔ اول علمی ونشان درجهٔ دوم شیر وخورشید
وغیره وغیره وغیره

> باید ترقی پرست شد وباید این ترقی را
> از الفبا شروع کرد .
> پرنس ملکم خان
>
> ترقی منوط بعلم است وعلم مربوط بخط
> ع. م. ا.

در اسلامبول
چاپخانهٔ شمس -- رو بروی باب عالی نمره ۴۳
۱۳۳۱

مقام منیع بندگان حضرت اشرف آقای احتشام السلطنه سفیر کبیر دولت علیهٔ ایران در اسلامبول دامت شوکته

با اجازهٔ حضرت اشرف عالی این رسالهٔ ناچیز را نظر باهمیت موضوع

آن بنام نامی مبارک مزین داشته تقدیم مینماید .

امیدوار است که با توجهات مساعدت‌خواهانه و مساعی ترقی‌پرورانه که دارند

در تعمیم و انتشار این فکر که یکی از مسائل اساسی ملی ما و عموم عالم اسلامیت است

عملا اقدام و دستگیری فرموده و فدوی را نیز قرین کمال سرافرازی و

منتدار فرمایند .

قبلا با عرض تشکرات صمیمانه این عریضهٔ ناچیزانهٔ خود را

بتقدیم مراتب خدمتگزاری و چاکری ختم و قبول این استدعای

عاجزانه را تمنی مینماید . فدوی خدمتگزار علیمحمد اویسی

بنام خدای بخشایندهٔ مهربان

از خوانندکان این رساله مخصوصاً متمنی است :

۱ — بیك نظر فکر را ردنفرمایند.

۲ — اکر صاحب فکر تجدد خواهی هستند پس از تدقیق وتفکر بیان‌رأی نمایند.

۳ — در صورت قبول این اصلاح فوراً در صدد انتشار آن بر آیند .

٤ — هر ایرادی یا اصلاح و فکری داشته باشند وهمچنین هرمقاله ونشریاتی که درینباب یادرباب‌اصلاح خط بهرنحوی باشد مینویسند ویامی‌بینند بتوسط مطبعهٔ شمس بعنوان نویسنده بفرستند .

٥ — اقایانی که با این فکر مشارکت دارند نام ونشان خود را همانطور بتوسط مطبعهٔ شمس بنویسند تا شاید با تشکیل انجمنی وتبادل افکار اسباب تسهیل انتشار این فکر بزودی فراهم آید .

ملاحظه — هرمکاتبه ومخابرهٔ که بعنوان مندرجه درصفحهٔ قبل‌فرستاده شود بنویسنده خواهند رسانید .

افادهٔ مرام

حقایق شناسان عالم تمدن متفق بر آنند که سبب توقف ملل شرقیه وعقب افتادن آنها ازاهالی غرب یکی مسئلهٔ الفباست که بواسطهٔ اشکالی که در تعلیم وتعلم آن داریم مدتی عمرگرانبهای خودمانرا صرف شناختن اشکال وترکیب حروف وگذاشتن ضمه وفتحه وکسره ونقاط مینمائیم. یك کودك ویامبتدی بجای آنکه بواسطهٔ یاد گرفتن عدهٔقلیلی حروف بتواند هرنوع جمله وعبارت را بخواند ، باید مدت بسیار مدیدی وقت خود را صرف‌شناختن حروف‌متعدده وبلکه‌بعضی اوقات صرف تشخیص علامات متحدالصوت نموده عاقبت هم تا آنکه یك دوره صرف ونحو ولغت زبان را نداند ، نتواند بآسانی عبارتی را بخواند .

در ازمنهٔ قدیمه در مصر ابتدا باخط هیرکلیف Hiéroglyphe یاخط وحوش کتابت وافادهٔ‌مرام مینموده اند . یعنی هرمقصود ومطلبی را بعلامتی مخصوص یا

بشکل یکی از حیوانات ظاهر ساخته ومینوشته اند . پس ازان فینیقیان ازین اشکال مختلفه بسیار متعدد مصری حروف معدودی برای خود ساخته واستعمال میکرده اند . از خط آنها عبرانیان واعراب از یك طرف وازطرف دیگر یونانیان خطوط خودراساختند: که خط ما اکنون نتیجهٔ خطوط عربی است ، چنانکه خطاروپائی مقتبس از خط یونانی ولاطینی میباشد .

در هرملتی خط آلت اشاعهٔ افکار وارائه مقاصد است. یعنی هرچه انسان خیال میکند بوسیلهٔ آن میتواند روی کاغذ آورده بههمجنس خود نمایاند . پس بدین جهت چون مقصود ومنظوردیگری از آن متصور نیست، مسلم است که هرچه این آلت آسان وساده ترباشد ، بهتر ومناسب تر خواهد بود وآدمی برای نمودن فکر خود دچار کمتراشکالات میگردد .

برعکس خط مابدبختانه هرچه پیشتر آمده بیشتر مشکل گردیده وکاربجائی کشیده که هرکس تحصیل آنرابخواهد باید مدتی مدید اولاً بهتحصیل وتکمیل اصل زبان بپردازد، تا پس از اکمال فهم آن بتواند بدرستی از عهدهٔ نوشتن وخواندن برآید؛ یعنی مامطلبرا بوسیلهٔ خط نمیخوانیم، بلکه خط را بمناسبت مطلب ورعایت معانی کلام قرائت مینمائیم .

این مسئله ازدیر زمانی معلوم شده است که یکی از اسباب عمدهٔ عدم پیشرفت علوم درمیان ماهمین اشکال خط ماست وهرکس که بدین نکتهپی برده در صدد اصلاح این خط برآمده است .

اصلاح خطمارا میتوان گفت که ازنیمهٔ قرنسیزدهم هجری مطرح مذاکره گردیده .

نویسندهٔ این اوراق تقریباً از نهسال قبل بخیال اصلاح این نقصاساسی برآمده وانواعطرحها وخیالات برای اصلاح خط نموده و پس از تفکرات و تدقیقات مفصله، عاقبت درسال ۱۳۲۷، هنگامیکه درتبریز اقامت داشت، خودرا بهنیلمرام موفق دانسته، رسالهٔ را که اینك پیشنهاد مینماید، درباب خط تازهٔ که ترتیب دادهبود، نگاشت . وچون تا بحال وسیلهٔ کافی در دست نبود ، انتشار آن معوق مانده ، اکنون باکمال اشتیاق وامیدواری به نشر آن مبادرت نموده ، اقبال عموم را بدین فکر که شاید اسباب سعادت کافهٔ ناس گردد ، باعث افتخار ومباهات خودمیداند .

قبل از ختم این مقدمه برای اینکه قدر ارباب هنر ومعرفت پوشیده نباشد، لازم میدانم از حسن مراقبت ومعاونت خطاط شهیر ، سر کاتب مطبعهٔ عامرهٔ عثمانی ، عارف بیك افندی دام افضاله تشکر نمایم که اشکال این

حروف را بزیور زیبائی آراسته وبشکلی که میخواستم بخط نیکو ظاهر نموده ومرا از خود متشکر وممنون ساخته است .

ع. م. اویسی

تاریخ خط

بطور اجمال

از آنوقتی که انسان بانوع خود مأنوس شده و آغاز روابط کرد، برای انتقال افکار وضبط خیالات خود، در صدد اختراع یك آلتی برآمد ؛ و اولین ترتیبی که بنظر او رسید ، این بود که هرفکری را بعلامتی ظاهر سازد . بنابرین هرآنچه که صورت خارجی داشته ، عین آنصورت را نقش وهرچه صورت خارجی نداشته، بیك صورت دیگری ظاهر میساخته: مثلاً برای نمودن دوستی ، یك کبوتر وبرای ظاهر ساختن دشمنی ، یك‌مار وروزرا بخورشید وشب‌را بستاره وماه‌مینموده؛ وفرضاً اگر میخواست بنویسد که: (عدهٔ زیادی دشمن ازراه دریاوارد وپس از سه روز توقف هنگام شب بخشکی فرودآمده‌اند) بدین علامات ارائهٔ مقصود مینمود:

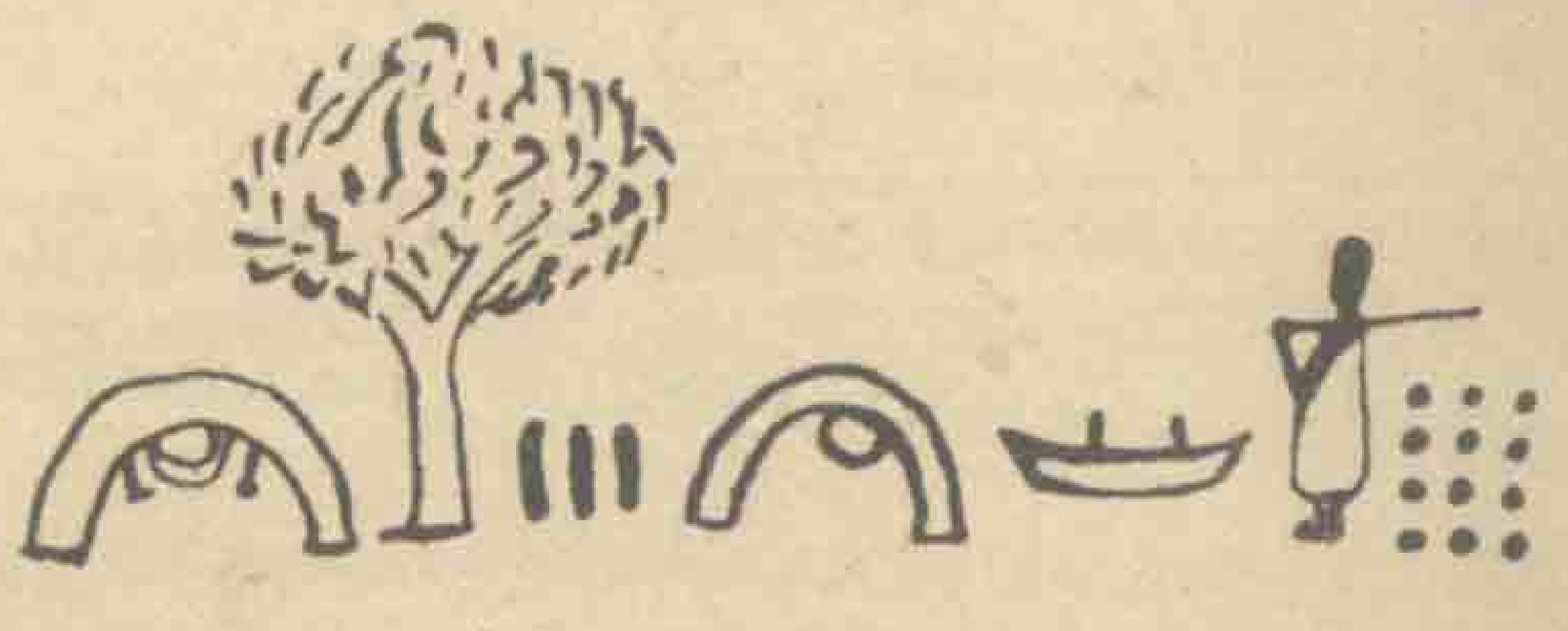

که نقطه ها علامت عدهٔ زیاد و آدم مسلح علامت

دشمن وکشتی علامت دریا و قوسی که در جوف آن دایرهٔ تعبیه شده علامت روز وسه خط علامت عددسه و درخت بمعنی خشگی و قوس آخری که یك هلال ودو علامت دیگر در درون دارد (ماه و دوستاره) شب را ظاهر میسازد. بدیهی است، این خط که عیناً مظهر خیال است، درنزد هر ملت وقومی بشکلی ظاهر میکشته؛ تا اینکه در مصر ازین خط یك قسم خطی مخصوص ترتیب دادند که باسم خط هیروگلیف Hiéroglyphe معروف است و آن خط مرکب از صور اشیاء وبعضی علامات مخصوصهٔ دیگر است که اصوات کلما ترا ظاهر میسازد . مثلاً در خط هیروگلیف ترجمهٔ این علامات:

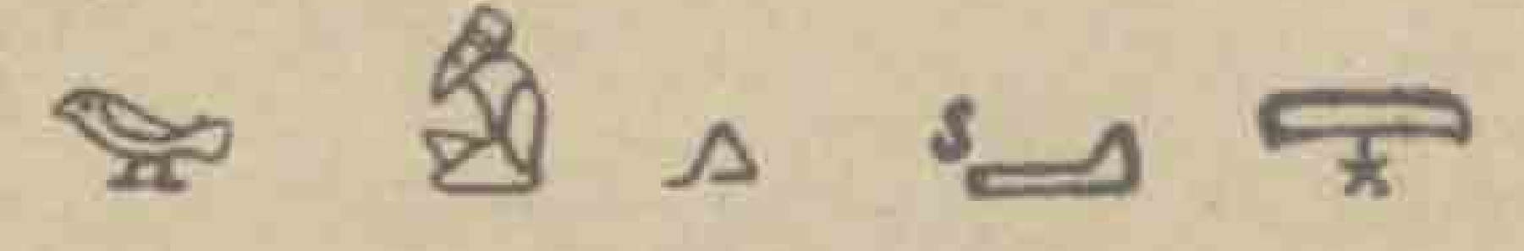

ازینقرار است : اولی که بشکل ستارهٔ اویزان است معنی شب ودومی که بصورت دستی است که عصائی درکف دارد بمعنی قوهٔ وسومی که بشکل دوپائی است که راه میرود بمعنی حرکت وچهارمی که بصورت مردی است که دستهای خود را در وسط خود گذارده علامت اعمال دهانی مانندخوردن وگفتن وآشامیدن است وپنجمی صورت مرغ علامت شر است . این خط نیز خالی از اشکالات نبود . مصریها متدرجاً در صدد اصلاح آن بر آمده و خطوط دیگر از قبیل هیراتی ودموتیکی برای خود ترتیب داده و عاقبت درسه هزار سال قبل از میلاد ۲۲ صوت مختلف برای خود معین وممتاز کرده وبرای ظاهر ساختن هریك از اصوات ، یك یا چندین حروف تعبیه نمودند که آنها را میتوانیم علامات الفبائی بخوانیم . ولی با اینحال مصریها دچار اشکال خط بوده و نتوانستند برای خود الفبای ثابتی ترتیب دهند که هریك علامات آن مظهر یك صدای معینی باشد .

تااینکه فینیقیان یعنی ساکنین قدیم سواحل سوریه که مردمی پیشه‌ور ودنیاگرد بوده وبا اغلب ملل آنوقتی مخصوصاً مصریها مراودهٔ تجارتی وغیره داشته وغالباً رفت وآمد مینموده اند ، برحسب ضرورت و احتیاج درصدداصلاح خط وتسهیل آن برآمدند وگمان نزدیك بیقین میرود که الفبای هیروگلیف خاصه‌را آنها تعبیه نموده واز خطوط هیروگلیف وهیراتی مصری علاماتی اخذ کرده وبرای سهولت استعمال در آنها تصرفاتی نموده وبنا برآنچه که بتحقیق رسیده از خطوط مصری ۱۲ الی ۱۳ حرف بیشتر نگرفته وباقی حروف را خودشان اندك اندك ایجاد کرده ومتدرجاً ۲۲ شکل برای خود ترتیب دادند که الفبای آنهارا تشکیل کرده و هر یك را باسم شکل خودش نامیدند . مثلاً گاورا

مصریها (آوا) میگفتند وباین شکل 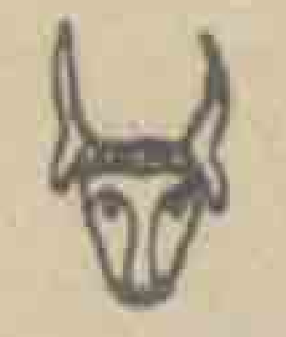 ظاهر میساختند؛ فینیقیها شکلی بصورت آن یعنی بشکل سرگاو ساخته وبرای الف بکار برده وباسم الف، که درزبان آنها بمعنی گاو اســت ، نامیدند . ودیگر شکلی مربع اتخاذ کردند که بترکیب خانه است 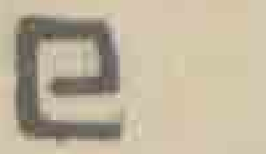 ومصریها آنرابرای نمودن خانه بکار میبرده و (با) که بمعنی خانه است مینامیده‌اند؛ فینیقی ها همان را برای علامت (ب) اخذ نموده و (بیث) که بزبان آنها بمعنی خانه است نامیدند

وهمچنین شکلی بصورت سرشتر 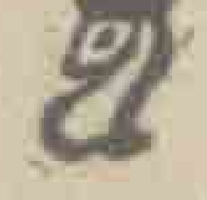 که مصریها برای ظاهر ساختن شتر بکار میبردند وبزبان خود (جیمل) یعنی شتر میگفتند ، برای نمودن جیم گرفته ؛ وبالاخره برای شین این صورترا 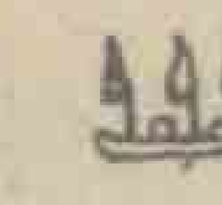 که عبارت ازصورت چند درخت اســت ، قبول کرده وبدین ترتیب الفبای مستقلی تشکیل دادند ، که هریك از حروف آن دارای اسم وصدای مخصوصی شد .

صورت وتلفظات این الفبا بامعانی هریك از آنها والفباهای یونانی قدیم وسامری کهازآن مشتق شده‌اند، محض مزید استحضار خوانندگان محترم درصفحهٔ بعد نگاشته میشود .

حروف عربی	حروف فنیقی	حروف یونانی قدیم	حروف سامری	نامهای فنیقی حروف	معانی آنها	نامهای عربی حروف	نامهای یونانی حروف
ا	𐤀	Α	ࠀ	الف	گاو	الف	آلفا
ب بـ	𐤁	B	ࠁ	بیث	خانه	باء	فیتا
ج جـ	𐤂	Λ	ࠂ	جمیل	شتر	جیم	جملا
د	𐤃	Δ	ࠃ	دالث	درب	دال	دالتا
ه ـهـ ـه	𐤄	Ε	ࠄ	هـ	؟	هاء	ای
و	𐤅	Υ	ࠅ	واو	گرز	واو	او
ز	𐤆	I	ࠆ	زین	سلاح	زای	؟
ح حـ	𐤇	H	ࠇ	حیث	محوطه	حاء	ایطا
ط	𐤈	⊕	ࠈ	طیط	مار	طاء	ثیطا
ی یـ	𐤉	ς	ࠉ	یود	دست	یاء	یوطا
ك ک	𐤊	K	ࠊ	کاف	کف	کاف	کیا
ل لـ	𐤋	V	ࠋ	لامذ	؟	لام	لامذا
م مـ	𐤌	M	ࠌ	میم	آبها	میم	می
ن نـ	𐤍	N	ࠍ	نون	ماهی	نون	نی
س سـ	𐤎	ξ	ࠎ	سامک	ستون	سین	سغما
ع عـ	𐤏	⊙	ࠏ	عین	چشمه	عین	؟
ف فـ	𐤐	ς	ࠐ	فا	دهان	فاء	فی
ص صـ	𐤑	ϻ	ࠑ	صادی	؟	صاد	زیتا
ق قـ	𐤒	Φ	ࠒ	قوف	گوش	قاف	—
ر	𐤓	P	ࠓ	ریش	سر	راء	رو
ش شـ	𐤔	M	ࠔ	شین	دندان	شین	—
ت تـ ة	𐤕	T	ࠕ	تاو	علامت	تاء	تاو

تشکیل الفبا دراروپا

یونانیان که اقدم ملل اروپائی هستند وبا فینیقی ها نزدیکتر بوده اند ، الفبای فینیقی را عیناً اخذ وبابعضی اصلاحات وتغییرات بکار بردند . ومخصوصاً مهمترین اصلاحی که درآن نموده ودر واقع الفبا را باعلا درجهٔ کمال رسانیده‌اند ، این بوده که اعراب را که درخط فینیقی نبود ، ایجاد کردند. از الف ، یك آلفا ترتیب داده واز ه یك (e) که علامت کسره است واز ع یك (O) که علامت ضمه‌است وهمچنین‌الی آخر؛ واین اعراب را هم جزو سایر حروف داخل الفبا قرار دادند والفبارا برعکس فینیقی‌ها که از راست مینوشتند، یونانیها از چپ براست‌شروع بنوشتن کردند [*] وطبیعی

---

[*] سبب از چپ براست نوشتن‌یونانیان‌را اینطور میتوان تصورکردکه یونانیان چون‌منسوب به‌نژادهند واروپائی‌واقوام آریائی بوده‌اند وخط آریائی یعنی خط قدیم ایرانیان که حالا بنام خط میخی‌معروف‌است‌ازچپ‌براست‌نوشته می‌شده، یونانیان نیزدرموقع تبدیل‌وتسهیل‌خط اصلی‌که درانوقت دارای بعضی اشکالات بوده، این شیوه‌را ازدست ندادند . محتمل است‌که حس ادخال اعراب هم درحروف ازهمان الفبای اصلی ناشی شده باشد .

است که الفبای اولی یونانیان خیلی باالفبای حالیه تفاوت دارد. سابق برین هرقومی از اقوام هلن الفبای فینیقی را بطرزی مینوشتند : تا اینکه درقرن ششم میلادی الفبای یونانی که دارای ۲٤ حرف بوده ، تشکیل یافته ودرتمام یونان انتشار پیدانمود که اکنون زبان امروزهٔ یونانی هم‌بدان خط نوشته میشود وبعلاوه خیلی حروف هم‌بالفبای قبطی وارمنی وبالفباهای سیلیریك Sylirique وکلاگولیتیك Glagolitique داده است .

مدتها تصور میشد که الفبای فینیقی همانطور که داخل یونان شده، بایطالیانیز نفوذ نموده واسباب تولید الفبای اطروسك Etrusque گردیده‌است ؛ ولی الفبای اطروسك که بیش از ۲۰ حرف نداشته ، بعضی از حروف را دارا بوده که درالفبای فینیقی نیست ؛ مانند X،Φ،y، وازین‌رو بخوبی معلوم میشودکه‌الفبای‌اطروسك ازالفبای یونانی اتخاذ شده باشد [*] و الفبای لاطین نیز بعد ، از روی الفبای اطروسك تشکیل یافته‌است [**]

الفبای لاطین بعدازتشکیل درتمام اروپای مرکزی انتشار یافته ونزد تمام اقوام آنسر زمین محل قبول پیدا

---

* اطفریدمولر Ottfrid Müller، مومسن Momsen لەنورمان Lenormant

** میشل برەآل Michél Bréal

نمود ؛ وحالا نه‌تنها زبانهای مشتقه از لاطین (فرانسه ، اسپانیولی ، پرتغالی ، ایطالیائی وررومانی) را با الفبای لاطینی مینویسند، بلکه‌زبانهای سکاندیناوی Scandinave (دانمارکی ، سوئدی ونروژی) و زبانهای ژرمانی (انگلیسی ، هلندی وآلمانی) و بعضی زبانهای سلاو Slave (پلنی وچك وغیره) نیز آن الفبارا بکارمیبرند وحتی این الفبا در نوشتن زبانهای دیگر که بکلی از زبانهای هند واروپائی دور وجداست استعمال شده ودر نزد برخی ملل و حشیه نیز مانند اهالی افریقا وامریکا واوقیانوسی اندك‌اندك رواج یافته‌ومی‌یابدوچون خطی است که حالا اغلب زبانهای علمی بدان نوشته میشود ودر نزد علما بیشتر معمول است ، هر روز بروسعت انتشار آن نیزمی افزاید .

ترتیب الفبا درآسیا

آسیا مهد ایجاد الفبا بوده ولی متأسفانه مانند اروپا بسهولت وتکمیل آن نائل نیامده‌است .

بدواً ازالفبای فینیقی که‌در واقع اصل تمام الفباهای حالیه‌است ، ازیکطرف عبرانیها برای خود خطی ترتیب

داده که‌مدتی استعمال مینموده‌اند . ولی بزودی بعلت تفرقه وجلای وطن آنها ، این خط ضایع شده واز میان رفته وفقط در روی پولهای عبرانی بحالت اصلی خود باقی مانده‌است ، از طرف دیگر آرامیان که آنهاهم مانندعبرانیها قومی بوده اند ازاقوام سمیتیك ودرنواحی شمالی دجله وفرات مسکن داشتند ، در همان اوقات آنهاهم از روی خط فینیقی الفبائی برای خود تنظیم نمودندکه باندازهٔ باصل خط فینیقی که ازان اقتباس شده شبیه بوده که‌اغلب درنقوش وخطوط قدیمه ، خط‌آرامی باخط فینیقی اشتباه میشود . ولی بعد ازآن اندك اندك تغییرات کلی‌درآن حاصل‌شده ومتدرجاً انبساط وانتشار فوق‌العاده پیدا کرده ، از انطاکیه تا مکهٔ معظمه واز مصر تا وسط ایران محل انتشار یافته‌است وازتدقیق در خط حرکت وانتشار داخلی وخارجی این الفبا ، جدیداً بحل یك مسئلهٔ مهمی که علمای فن را خیلی مشغول میداشت ، موفقیت حاصل شده ؛ وآن مسئله عبارتست از کشف : اصل الفبای هندو .

مدتی مدید تصورمیشدکه خط‌سانسکریت راالفبای مخصوص مستقلی است که بتوسط هندیها اختراع شده، ولی بعد از تجسس و تحقیقات دقیقه امروزه معلوم گردیده که مطلب غیر ازین است . یك قسم ازخط

سانسکریت درشمال هندوستان ازحدود افغان الی نواحی ماتورا یافت شد که انرا خط هند وباختری می نامند و آنخط خیلی شبیه است بخط آرامی . ولی از طرف دیگر دارای اصوات واشکالی است که خیلی شباهت آنرا بخط اصلی هندی که تمام خطوط حالیهٔ هند از آن مشتق است ظاهر وثابت میدارد وبدین مناسبت نمیتوان قبول کرد که خط هندی فقط از خط هند وباختری اقتباس شده باشد ، بلکه ظن غالب برین است که این خط از خطوط هند وباختری وآرامی ویونانی تشکیل وترتیب یافته است .

در هر حالت اگر ساکنین هند مخترع الفبا نبوده، هیچکس نمیتواند هوش اقتباسی آنها را انکار نماید که خیلی بهتر وقابل تر از یونانیان بوده است . الفبای سانسکریت بهر صورت که در آمده اسباب تولید تمام خطوطی که نه فقط درهند بخصوص ، بلکه در سیام وکامبج وبرمه ودرشبه جزیرهٔ مالزی وتبت وتایك قسمت چین خاص تعمیم یافته وبعضی ها راهم عقیده برین است که الفبای کره نیز ازخط هندی اقتباس شده است .

اما عبرانیها بعد از مراجعت از غربت باز در صدد ترتیب الفبائی برآمده والفبای مربع خودرا که خیلی شبیه بالفبای امروزهٔ ایشان بوده ترتیب دادند که کمال

نزدیکی را بخط آرامی داشته است واین شباهت ونزدیکی بواسطه مراودهٔ بوده که این ملت با آرامیان پیدا نموده وبدین واسطه خط خودرا ازروی خطوط ایشان تنظیم کرده اند.

مختصر از خطوط قوم سمیتیك دو الفبای خیلی نزدیك بهم می بینیم : الفبای پالمیری والفبای نبطی .

الفبای پالمیری در نزد آرامیان مدنی مستعمل والفبای نبطی درمیان آرامیان بدوی که اسلاف اعراب حالیه بوده اند استعمال میشده. از الفبای پالمیری الفبای قدیم سیریاك یا استرانکلو اقتباس گردیده که بزودی در ناحیه اصلی خود منفور وبطرف شرق مسافرت کرده وتاخاك چین رخنه یافته ومخصوصاً در اسیای مرکزی ریشهٔ محکمی غرس نموده واسباب تولید الفباهای اویغو ومغل وکالموك ومنجو شده است .

هنگامی که الفبای استرانکلو بطرف شرق هجرت مینموده بجای آن الفبای ژاکوبیت یا سیریاك منتشر گردیده که تاکنون هم مستعمل ومخصوصاً درنزد مارونیت ها (Maronites) که در سوریه سکنی دارند تابحال باقی وبرقرار است . ازدو خط سیریاك ونبطی خطوط عربی اقتباس شد که بعد ازان بواسطه مذهب اسلام اتساع فوق العاده پیدا نمود .

خطوط عرب درابتدا بدوقسمت منقسم شده بود: خط کوفی که قسمت شرقی خطوط عربی بوده از خط

سیریاك مقتبس شده وچون درنوشتن اشکال داشته دوامی نکرده وفقط چند جلد ازقدیم ترین نسخه های کلام الله مجید با آن خط نوشته شده وبیشتر درابنیه ونقوش وروی پولهابکار رفته وبزودی از استعمال افتاده وجای خود را به خط « نسخ » داده است . اما خط نسخ عبارت ازقسمت غربی خط عربی بوده که درمصر تولید وازروی خط نبطی اقتباس شده وبا بعضی اصلاحات اندك اندك انتشار کامل یافت ؛ بحدی که امروزه اساس اصلی خط عرب راتشکیل داده وچنانکه ملاحظه میشود درنزد تمام ملل اسلامی مقبول ومتداول است . خط عرب متدرجاً باشکال مختلفه بیرون آمده : درمغرب خطوط مغربی واندولسی را تشکیل ودر شرق وایران خطوط دیوانی وریحانی وثلث وتعلیق وشکسته وغیره وغیره را ایجاد نموده است .

الفبا درایران

قدیم ترین خطوط ایران خط آریائی است که منسوب بزبان آریا ، که زبان اصلی نژادهند واروپائی بوده میباشد.

این خط بطوری که درصفحهٔ بعد ملاحظه میشود، مرکب ازعلاماتی است شبیه بمیخ ، که درزمان قدیم

صورت حروف خط میخی
وحروف مقابلهٔ آنها در خط حالیه [*]

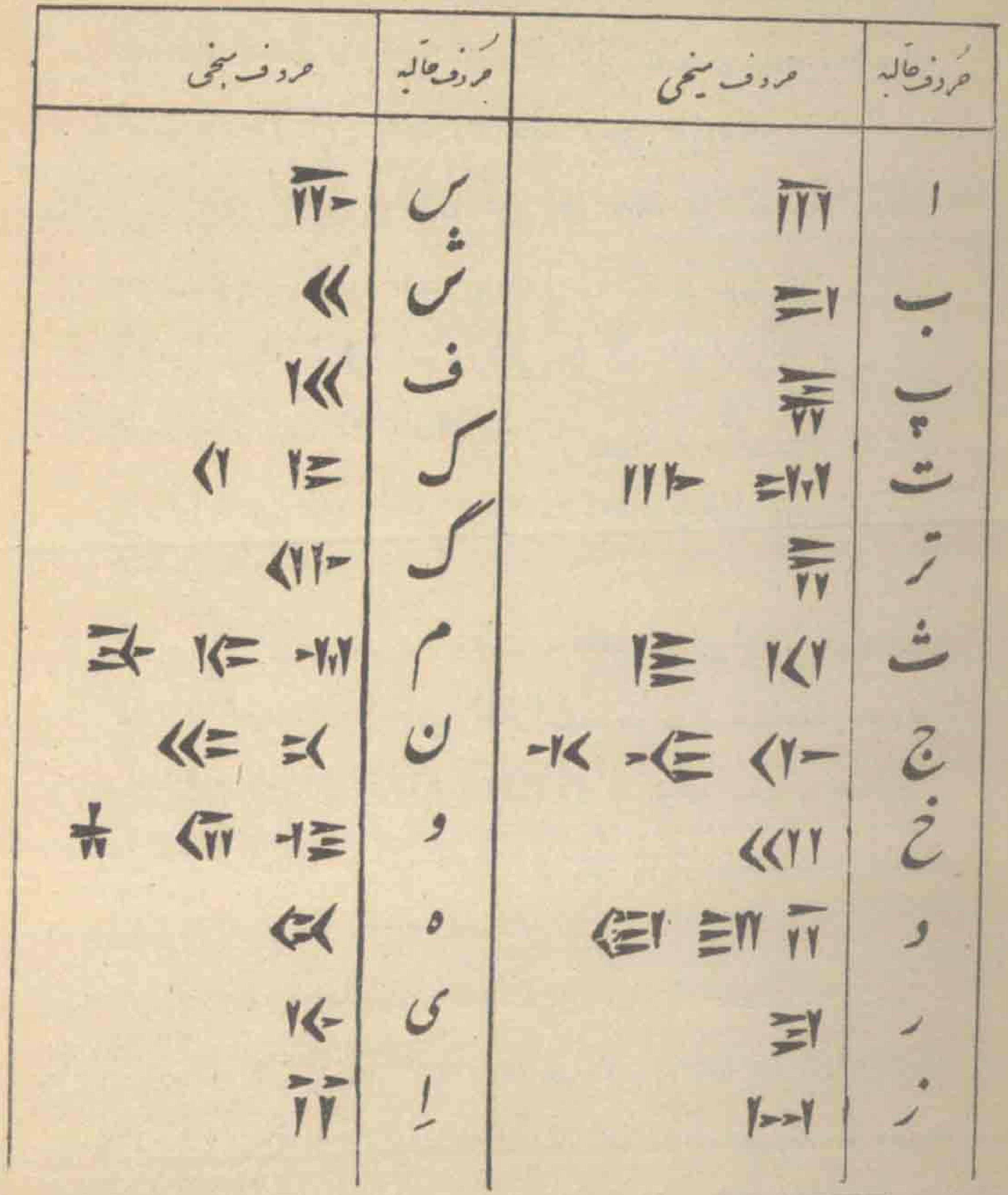
حروف حالیه
حروف میخی
حروف حالیه
حروف میخی
ا
ب
پ
ت
تر
ث
ج
خ
د
ر
ز
س
ش
ف
ک
گ
م
ن
و
ه
ی
اِ

---

[*] نقل از آثار عجم

توضیح — علت اینکه بعضی ازحروف خط میخی دارای دو یا سه شکل میباشند اینست که آنحروف را بهر اعرابی که در می آمد بشکلی دیگر مینوشته اند . مثلاً میم سه علامت دارد : اولی میم مفتوح ، دومی میم مضموم سومی میم مکسور است . وقس علی ذلك.

باعانت الاتی که سرانهارا مانند میخ ساخته بودند درروی خشت‌های خام نوشته ونقش نموده وبعدان خشت‌هارامی پختند که تاخطوط روی آنهادائماً باقی بماند وبهمین ملاحظه است که حالا این خط را خط میخی مینامند.

بنابر تحقیق علمای فن این خط نیز اساساً ازخط خیال نویسی تولید شده ومتدرّجاً مانند خطوط مصری وفنیقی ادوار ترقیٔ خودراطی کرده، اندك اندك ازخیال نویسی به‌ترکیب یك الفبای مخصوصی که دارای بیست ویك حرف وسی ودو شکل بوده درآمده وخط مستقلی را تشکیل داده است .

خط میخی دران اوقات نه‌فقط درایران ، بلکه در کلده وآشور نیز بابعضی تغییرات معمول و مستعمل بوده وتا انجام ادوران پادشاهی کیان دوام نموده‌است . چنانکه هرچه آثار ازآنوقت درین نواحی یافت میشود ، تماماً بااین خط نوشته شده است .

اما دورهٔ سلطنت اشکانیان‌را دورهٔ انحطاط ادبی و علمی ایران میتوان نامید. درین دوره خط وزبان‌ایران دچار انواع مشکلات وتغییرات شد . تا این که نوبت فرما نفرمائی بساسانیان رسید. درزمان سلطنت اردشیر بابکان اززبان قدیم که آریائی بود، زبان پهلوی انشاد وازروی خط آرامی والفبای پالمیری خطی درایران انتشار

صورت حروف پهلوی وحروف مقابلهٔ آنها [*]

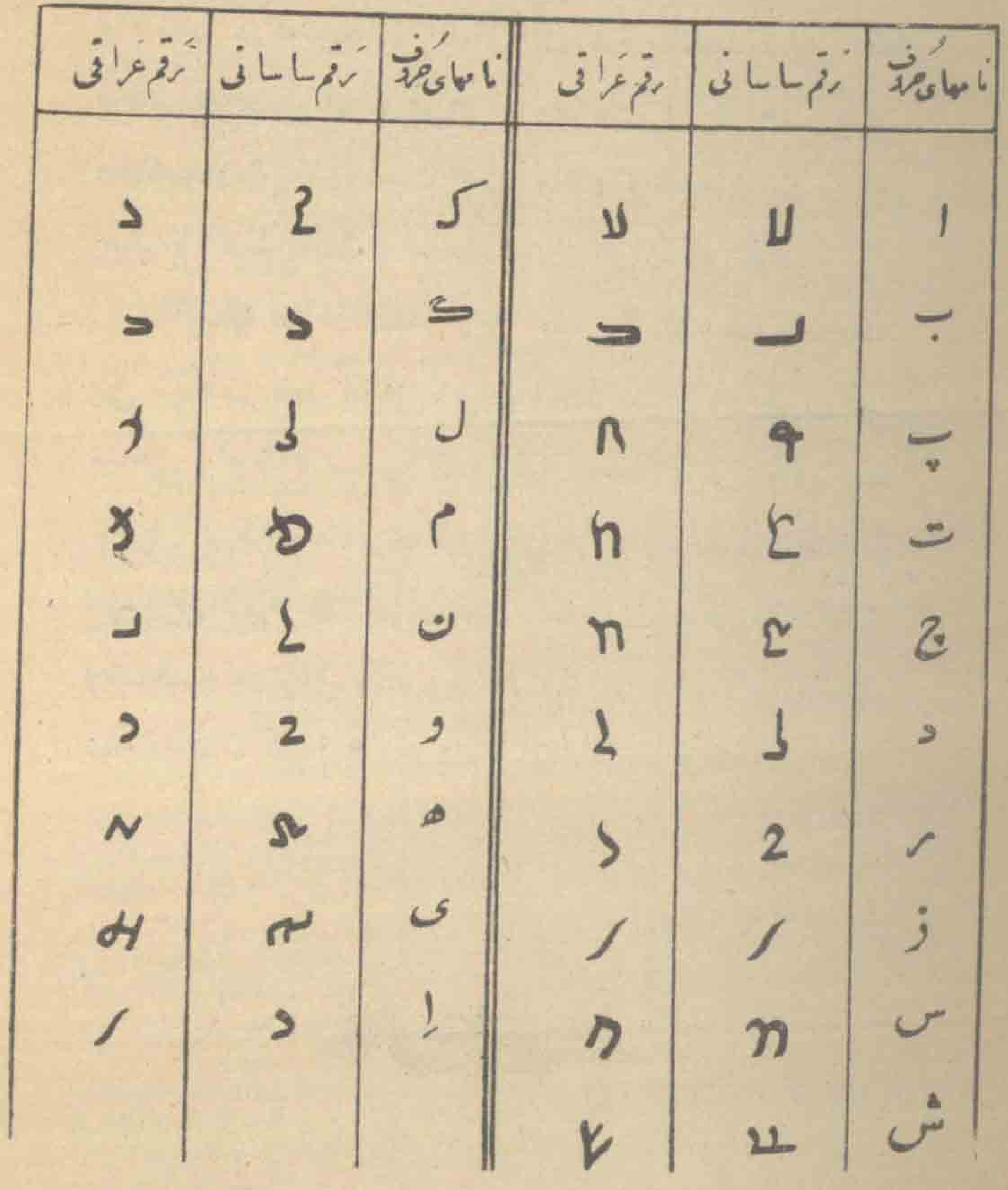

نامهای حروف	رقم ساسانی	رقم عراقی	نامهای حروف	رقم ساسانی	رقم عراقی
ا			ک		
ب			گ		
پ			ل		
ت			م		
ج			ن		
د			و		
ر			ه		
ز			ی		
س			اِ		
ش					

---

[*] نقل از آثار عجم

یافت، که انهم بخط پهلوی معروف شده و بزودی جای خط میخی را گرفت. اینْ خط عبارت ازنوزده حرف بوده وبدو نوع منشعب میگردد: پهلوی ساسانی وپهلوی عراقی. وچنانکه درتصویرات الفبائی آن دیده میشود، این خط باخط قدیم عبرانی وعربی نیز چندان بی شباهت نیست وهمانطور هم از راست بچپ نوشته میشده است. این خط تا انجام سلطنت ساسانیان درایران باقی بود.

تااینکه بعد ازانتشار دین حنیف اسلام بدوملاحظه: یکی شباهت خط آنوقتی ایران باخط عربی ودیگری نفوذ مذهبی واوضاع سیاسی اندوران، خط عربی جای خط پهلویرا گرفته ومتدرجاً ایرانیان ازروی خط نسخ که مهمترین شعبه خط عرب بود، خطوط دیگر مانند تعلیق وشکسته ودیوانی وغیره و غیره ترتیب داده و استعمال نمودند که تا کنون هم درتمام ایران معمول ومتداول است.

* * *

صورت خطوط قدیمه وجدیده ونسبت انها بیکدیگر

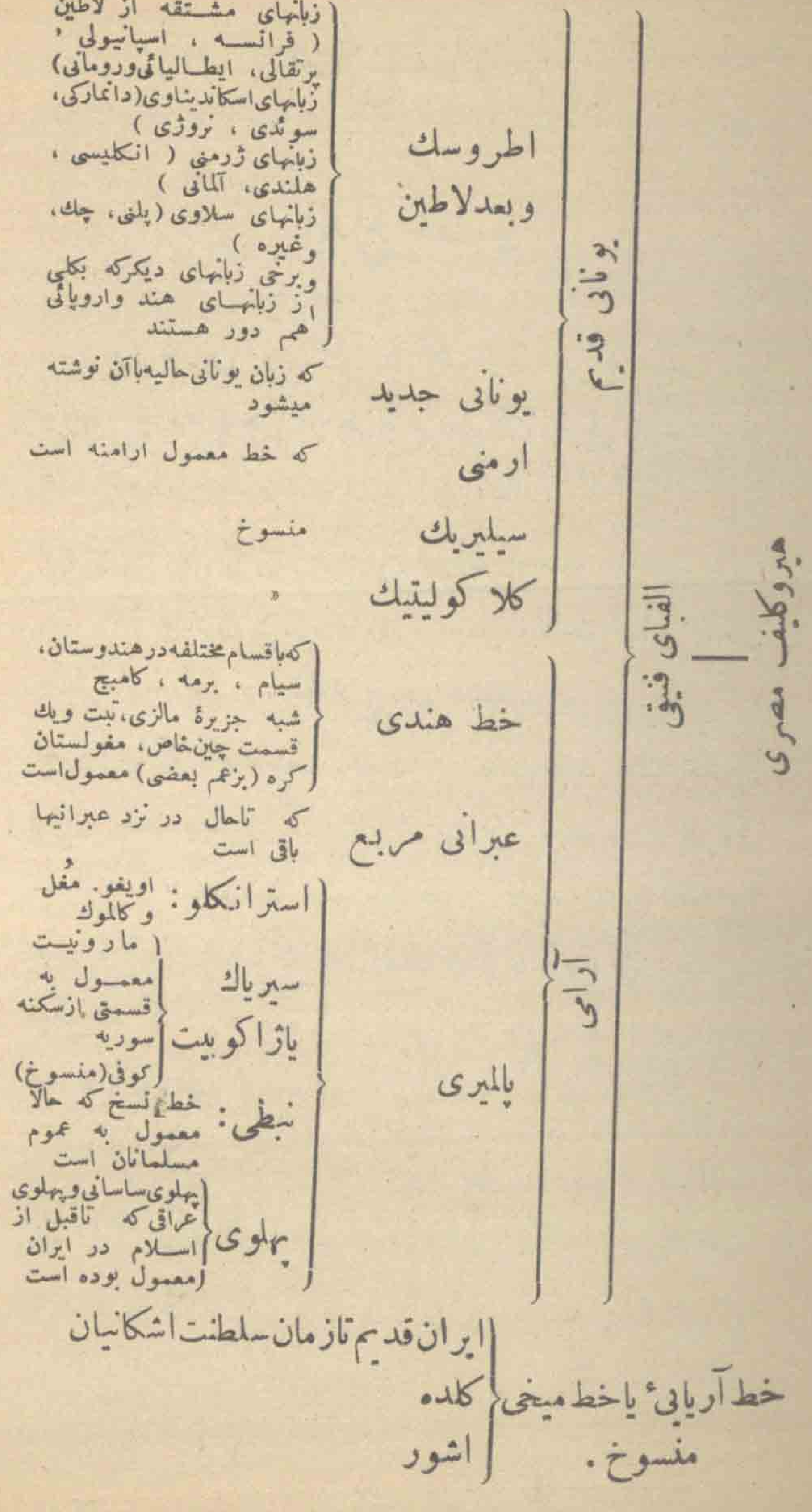
هیروکلیف مصری
الفبای فنیقی
یونانی قدیم
آرامی
اطروسك وبعدلاطین
زبانهای مشتقه از لاطین (فرانسه ، اسپانیولی ، پرتقالی، ایطالیائی ورومانی)
زبانهای اسکاندیناوی(دانمارکی، سوئدی ، نروژی)
زبانهای ژرمنی (انکلیسی ، هلندی، آلمانی)
زبانهای سلاوی (پلنی، چك، وغیره)
وبرخی زبانهای دیکرکه بکلی از زبانهای هند واروپائی هم دور هستند
یونانی جدید
که زبان یونانی حالیه باآن نوشته میشود
ارمنی
که خط معمول ارامنه است
سیلیریك
منسوخ
کلا کولیتیك
»
خط هندی
که باقسام مختلفه درهندوستان، سیام ، برمه ، کامبج شبه جزیرهٔ مالزی، تبت ویك قسمت چین خاص، مغولستان کره (بزعم بعضی) معمول است
عبرانی مربع
که تاحال در نزد عبرانیها باقی است
پالمیری
استرانکلو: اویغو. مغُل و کالموك
سیریاك یاژاکوبیت
مارونیت
معمول به قسمتی ازسکنه سوریه
کوفی(منسوخ)
نبطی: خط نسخ که حالا معمول به عموم مسلمانان است
پهلوی
پهلوی ساسانی وپهلوی عراقی که تاقبل از اسلام در ایران معمول بوده است
خط آریائی یاخط میخی
ایران قدیم تازمان سلطنت اشکانیان
کلده
اشور
منسوخ.

اصلاح خط قدیم و ابداع خط نو

بزرکترین مسائلی که همواره چرخ حیات مارا واپس پیچانده ومارا از هرنوع حرکت وترقی بازمیدارد، همانا اشکال خط ماست ؛ و این مطلب را آنقدر کفته ونوشته‌اند که محتاج بتوضیح وبیان نیست.

همهٔ عقلای دنیا ودانایان سابق ولاحق مابه اشکال خط ما معترف وبه اصلاح آن معتقدند .

آنها که تمام وسعت عقلشانرا به‌این‌خط حالیه محدود واین خط وطرز کتابت را بهترین خطوط وطروز میدانند ، هیچوقت نمیتوانند قبول نمایند که‌این خط را عیب ونقصی است که باید اصلاح کرد ؛ وباکمال جدیت میکویند که : « صیف » بمعنی « بهار » با « ص » و « سیف » بمعنی « شمشیر » رابا « س » باید نوشت .

اکر کسی بکوید : در صورتیکه صدای حرف اول این دوکلمه یکسان است ، چرا باید اشکال آنها مختلف باشند ، درکمال تکبّر میکوید : برای این است که اشتباه

نشود . واکر بکویند : پس چرااین ملاحظه را در « سالك » و « سالَك » نمیفرمائید و درصورتیکه معانی آنها مختلف است ، چرا باید شکل نوشتن آنها یکسان باشد ، آنوقت همان عارف بمعارف‌قدیمه میکوید: اینطور بما کفته اند ویاد کرفته ایم . وبیچاره نمیداند درچند مدت اینها را یاد کرفته وچقدر عمر خود را درسر اینکار تلف کرده ، تاحالا بعداز سالها تحصیل میتواند مابین صدای حرف اول کلمات « صامت » و « ثابت » و « سالك » را فرق بکذارد دوکلمهٔ « سیر » یعنی سه‌حرف « س » و « ی » و « ر » را « سیر » ضد کرسنه بخواند وبفهمد ، یا « سیر » یعنی کردش ویا « سیر » که جمع سیرت هاست .

اینها را چون پیشینیان ماتوضیح کرده‌اند ، مابه تکرار آن نمیپردازیم وما راباآن آدمها که باصلاح معتقد نیستند کاری نیست . مطلب خود مانرا میکوئیم ، اکر به‌پذیرند زهی سعادت واکر نمی پذیرند ، آنقدر درهمان مقام اجدادی باقی خواهند ماند ولکد بیهوده خواهند زد ، تاخسته شده ، خودشان خستکی خودرا حس نموده ، مجبوراً قدمی پیش نهند واحتیاج ترقی را احساس نمایند .

عجالتاً مارا باآنها کاری نیست .

روی سخن مابه ترقی خواهان است، یعنی آنهائیکه درصدد پیش رفتن برآمده اند ومیخواهند قدمی پیشتر نهند .

اهل انصاف باذوق سلیم بخوبی دریافته‌اند وسالهاست که میشنوند که خط مامشکل است وباید اصلاح شود .

هرکس درین مسئله‌شکی دارد برسالات دانشمند شهیرما پرنس ملکم خان رجوع کند .

باندك تأمل هرصاحب ذوقی بخوبی میفهمد که اگر خط ما اصلاح شود ، همه چیزما اصلاح خواهد شد ؛ بجهت اینکه پایهٔ واس اساس همهٔ ترقیات هرملتی خط است .

ترقی منوط به‌علم است وعلم مربوط بخط .

عمر ابنای وطن مادر صورتیکه باید صرف تحصیل علم شود ، مدتی درسر تحصیل خط تلف میگردد .

خطما چون اشکال متعدده دارد، کتابهای مابزرك وبازحمت چاپ میشود . اگر اروپائی درطبع کتابی ۳۰ حرف بکار ببرد ، ما باید در طبع همان کتاب ۳۰۰ حرف استعمال نمائیم .

خطما چون مشکل است ، تحصیلی آن خیلی طول میکشد وبدینواسطه مردم کمتر در صددیاد گرفتن آن

برمی آیند ومردمی که نوشتن وخواندن نتوانند ، از کجا تحصیل علم توانند نمود .

این‌است اسباب عدم ترقی‌ما .

این است آن مانعی که هرچه ما باکمال جدیت میخواهیم ترقی کنیم نمی‌توانیم .

بعضی موانع غیبی جلو ترقیٔ مارا گرفته که یکی ازآنها این‌است

* * *

خط اسباب انتقال بیان است و مظهر معانی .

اگر درین دورهٔ ترقی تبدیل چرخ جولائی قدیم به‌ماشین های تازه اختراع فرنك قابل اعتراض باشد، اصلاح خط هم البته قابل اعتراض خواهد بود .

اما چون‌ما میخواهیم همه چیز را آسان وموافق مقتضیات زمانه بکنیم ، پس خطرا باید آسان کنیم ودر اصلاح آن بکوشیم .

بنده نمیگویم که بکلی خط خودمانرا تغییر بدهیم ویا مثل بعضی ها عقیده ام بر این نیست که خط آسان اروپائی را اخذ وبدان روش کتابت کنیم. فقط غرض عرض بنده این است که به فکر « اصلاح خط » و آسان کردن آن باشیم .

* * *

این نیك مبرهن است که خطما مأخوذ از خط کوفی وخطوط عربی است واز اول تا کنون هزار ها تغییر پیدا کرده . حروف مقطعهٔ کوفی به حروف متصلهٔ « ثلث » واز آن پس به « نسخ » وزانرو به «اجازت» و «تعلیق» و «شکسته» و «دیوانی» و «سیاقت» و « ریحانی » و « رقعه » وغیره وغیره تبدیل یافته . خطاطان ما گوئیا مخصوصاً سعی در اشکال خط کرده وما حالا تصور میکنیم که اگر هزار وسیصد سال به قهقرا برگردیم ونظری درخط کوفی اندازیم ، اصلاح آن بنظر آسان ترمی اید تا این خطوط امروزهٔ شکسته ودیوانی وغیره .

اگر تصرف در خط ممکن است ، ماهم حق تصرف داریم واگر ممکن نیست ، پیشینیان ماچرا اینقدر تصرفات بیرویه کرده اند . مارا باحسن خط وشکل تحریر آن ابداً کاری نیست ونمیخواهیم بهیچوجه وضع تحریر را تغییر دهیم ، بلکه میخواهیم بابقای صورت تحریر حالیه، عدد حروف خودمانرا محدود وبسیار کم تر از سابق نموده ضمناً اعراب را هم داخل حروف کنیم .

خوانندهٔ دانا در اول وهله فکر میکند که

چکونه ممکن است که بابقای وضع تحریر حالیه وصور کنونی حروف اعراب را داخل کلام کرد وکدام حروف را میتوان ساقط نمود ؟ وتصور مینماید که این کار را پیشینیان باکمال تتبع که داشته اند نتوانسته اند بنمایند وباز در خطوطی که وضع کرده اند همان اشکالات املای قدیم را باقی گذاشته واصلاح را فقط به داخل کردن اعراب در کلام وتبدیل حروف از شکلی به شکل دیگر پنداشته اند .

بنده عرض میکنم که باندك تصور وقدری تعقل این همه اشکالات رفع میشود وکار باین اشکال آسان میگردد ؛ امادر صورتیکه زبان فارسی را از نقطهٔ نظر عربی تصور نفرمائید .

فارسی را در صورتیکه ازنقطهٔ نظرفارسیت ملاحظه نمائید خواهید دید که برای ابراز مخارج اصوات کلمات این زبان بیش از ۲۸ حرف لازم نیست و نیك آشکار استکه هیچ زبانی بیش از مخارج مختلفهٔ خود حروف لازم ندارد واگر دریك خطی هم حروف زیادی باشد و مثل خط ما برای یك صوت دو یا سه حروف داشته باشد ، این حروف معطله موجب تولید همان اشکالاتی خواهند شدکه در زبان ماشده است.

در زبان عرب چون مخرج « س » سه است ، سه

حرف مختلفه برای باز نمودن آن مخارج وضع کرده اند : تاوقتیکه «صوت» مینویسند خواننده حرف اول را ازته حلق بخواند وچون «ثوب» نگارند حرف اول را خواننده از سر زبان تلفظ کند وبالآخره هرگاه «سیر» بنویسند طرف مقابل حرف اول را چون «س» فارسی بخواند. واین مبرهن است که این نوع اختلاف مخارج در زبان فارسی نیست وماهر قدر سعی کنیم نمیتوانیم «ص» و «ث» را مانند اعراب تلفظ کنیم وچون مخارج آنرا نداریم حروف آنرا هم لازم نخواهیم داشت .

همینطور است حروف «غ» و «ق» که هردو در فارسی دارای یك صدا هستند ؛ و «ه» و «ح» و «ع» و «ا» و «ء» .

حذف این حروف زیادی گویا به هیچ جابر نخورد وضرری هم به دستگاه واعتقادما وارد نیاورد .

پس در این صورت چرا در صدد «اصلاح خط» برنیائیم ؟ وخط خود مانرا آسان ننمائیم ؟

این است آن فکری که مارا به «اصلاح خط قدیم» و «ابداع خط نو» وادار مینماید .

اینك نتیجه وخلاصهٔ تدقیقات وتحقیقات مفصلهٔ خود را درین مسئله پیشنهاد مینمایم :

«خط نو»

ترتیب خط نو کار بسیار آسانی است، اگرچه در ابتدا خیلی مشکل بنظرمی اید .

تدقیقات وتحقیقات طولانی آشکارا بما مینمایدکه برای اصلاح خط خودمان باید، این چهار قاعده را قبول نمائیم :

اولاً — حذف اصوات مشترکه ؛
ثانیاً — ادخال اعراب در حروف ؛
ثالثاً —. جدا کردن حروف از یکدیگر ؛
رابعاً — حذف نقاط .

بعد با اندك تتبع ملاحظه خواهیم کردکه حروف بسیار آسانی برای کتابت وتحریر ترتیب یافته‌که‌وجدان سلیم دریك نظر قبول مینماید .

اما لازم استکه فکر خودمانرا از آنچه‌که خوانده ایم عاری وبانظر طبیعی به این اصلاحات بنگریم .

پرآشکار استکه چون حروف معطله را از میان حروف خودمان خارج نمائیم واندك تصرفی در اختیار حروف لازمه از میان حروف قدیمهٔ خودمان بکنیم باقی حروف ازینقرار خواهد بود :

ا ب پ ط س ج چ ح خ د ض ر ژ ش ع
ف ق ك گ و ل م ن ی

که جمعاً میشود ۲٤ حرف . ازین حروف « ا » و «ی» صدادار است، که «ا» بشکل «آ» یعنی الف ممدوده و «ی» بشکل «ای» یعنی مانند « i » فرانسه تلفظ میشود؛ وسایر حروف بیصدا هستند، یعنی بدون اعانت حروف باصدا تلفظ نمیشوند وفقط در الفبا برای عدم صعوبت تلفظ آنهارا به کسره خواهند خواند ، مانند آ ، به ، په ، طه وقس علی ذلك ؛ غیر از « ع » که نیمصداست ودر بعضی کلمات بکار خواهد بود، مانند « وضع » و « دفع »وغیره، این حرف نه کاملاً صدا دار است ونه بکلی بیصدا .

پس معلوم میشودکه دو حروف صدا دار یعنی « آ » و « ی » که بمنزلهٔ اعراب هستند ، از اول در حروف ما موجود بوده وچون بدقت مینگریم به چهار حرف دیگرکه فتحه وکسره وضمه وحرفی‌که تلفظ « او » را ظاهر نماید ، نیز محتاجیم ، تاحروف الفبای‌ما کامل شده ، هرصوتی را که از مخارج دهان ما خارج میشود بتوانیم در روی کاغذ آورده ظاهر نمائیم ؛ پس بنابر این ، این علامت « ا » را بجای فتحه و« ه » را بجای کسره و« ه » را بجای ضمه و « ﻮ » را برای تلفظ « او » اختیار واستعمال خواهیم نمود .

بدین ترتیب مجموع الفبای ما ۲۸ حرف وازینقرار خواهد بود :

ا ب پ ط س ج چ ح خ د ض ر ژ ش

ع ا ه ه ف ق ک گ و ﻮ ل م ن ی

وچون این حروف را قدری مختصر وجمع‌تر نمائیم بدون اینکه از وضع کتابت حروف حالیهٔ خود مان چند ان دور بشویم باندك تصرف حروف ذیل را ترکیب خواهیم نمود :

ا ب پ ط س ج چ ح خ د ض ر ژ ش

ا ه ه ع ف ق ک ک و و ل م ن ی

وبرای اینکه نقطه هاهم از میان برداشته شوند وزحمت خودرا کم کنند یعنی خط را آسان ترکرده بواسطهٔ یك نقطه کم یازیاد در خواندن آن گرفتار مشکلات نشویم از حروف فوق حروف مستقلهٔ ذیل را ترتیب میدهیم‌که درهر حالت ودرهرجادیده شوند تلفظ آنها یکسان وتغییرناپذیر خواهد بود وآن‌حروف این است :

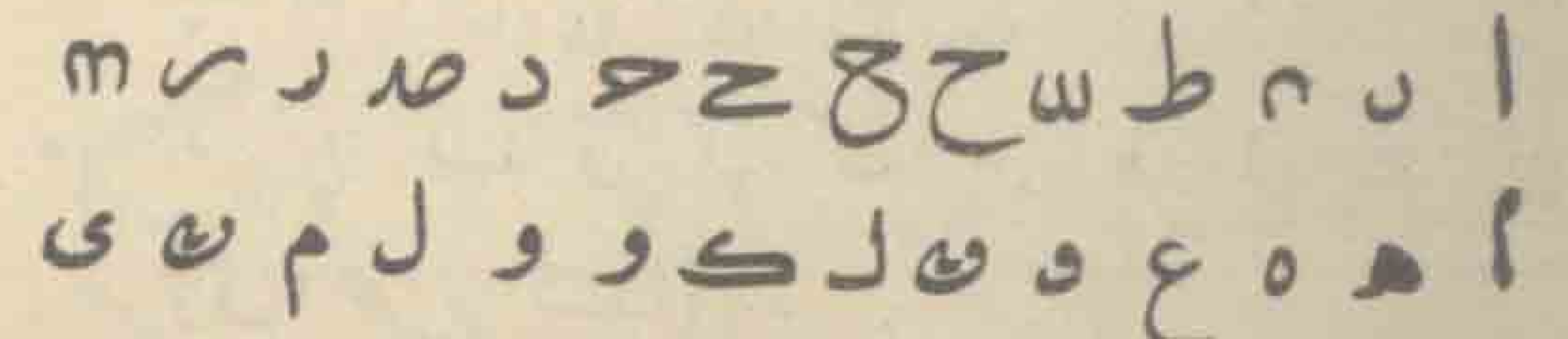

بدین تفصیل سه‌قاعدهٔ اول‌ودوم وچهارم بموقع‌اجری گذاشته میشود ؛ یعنی : اولا اصوات مشترکه را حذف

وثانیاً اعراب را داخل حروف خودمان کرده وثالثاً نقطه هـای حروف را هم برداشتیم ؛ اکنون باید بقاعدهٔ سوم یعنی جدا کردن حروف از یکدیکر رجوع نمائیم وبرای اعمال ورعایت آن لازم است که حروف خودمانرا منقسم بدو نوع کنیم :

حروف تحریر وحروف کتابت .

حروف تحریر متصل وحروف کتابت منفصل خواهد بود .

حروف تحریری باخط نستعلیق وحروف کتابی باخطی شبیه ونزدیك به خط نسق نوشته خواهد شد .

چنانکه ملاحظه میفرمائید حروف تحریر ما از اینقرار خواهد بود .

حروف منفرده :

ا ب پ ط ں ج چ ح خ د ذ ر ژ ش
ا ه ه ع ف ق ک گ و و ل م ن ی

حروف تحریر ابتدائی :

ـ بـ چـ طـ ـ جـ چـ ـ ﻫ ـ ـ ـ ـ شـ
ـ ﻬ ﻫ ء ﻓ ﻗ ﻛ ﮔ ـ ـ ا ﺩ ﺫ ﮊ

حروف تحریر وسطی :

ـ ـبـ ـپـ ـطـ ـ ـبـ ـچـ ـء ـخـ ـ ـ ـ ـ ـشـ
ـ ـﮩـ ـﻬـ ـﻫـ ـﻔـ ـﻘـ ـﻜـ ـﮕـ ـ ـ ﻠ ـﺭ ـﺫ ـﮊ

حروف تحریر اخری :

ا ب پ ط س ج چ ح خ ـد ـذ ـر ـژ شَ
ا ه ـ ع ف ق ک گ و و ل م ن ی

کلیهٔ حروف تحریر بطریق فوق به ۹۵ شکل درمی آیند، که اغلب بیکدیکر شبیه واساساً همان ۲۸ حرف را که یکمرتبه یاد بکیرند سایر انواع هریك ازآن حروف را باآسانی میتوانند در یافت نمایند . حروف فوق بدین ترتیب ترکیب میشوند ؛ مثال ازکلیات شیخ :

بانی ادام اعضایه یهکدیگاراند
که دارافارینهش زه یهک گموحاراند
چه مضوی بهداردوارادروضهگار
دهگار مضو حارانامانادقارار

اما حروف کتابت که مجزی ومنفصل نوشته میشود

وفقط ۲۸ حرف خواهد بود ودر هیچ حالت تغییر پذیر نیست ، از ینقرار است :

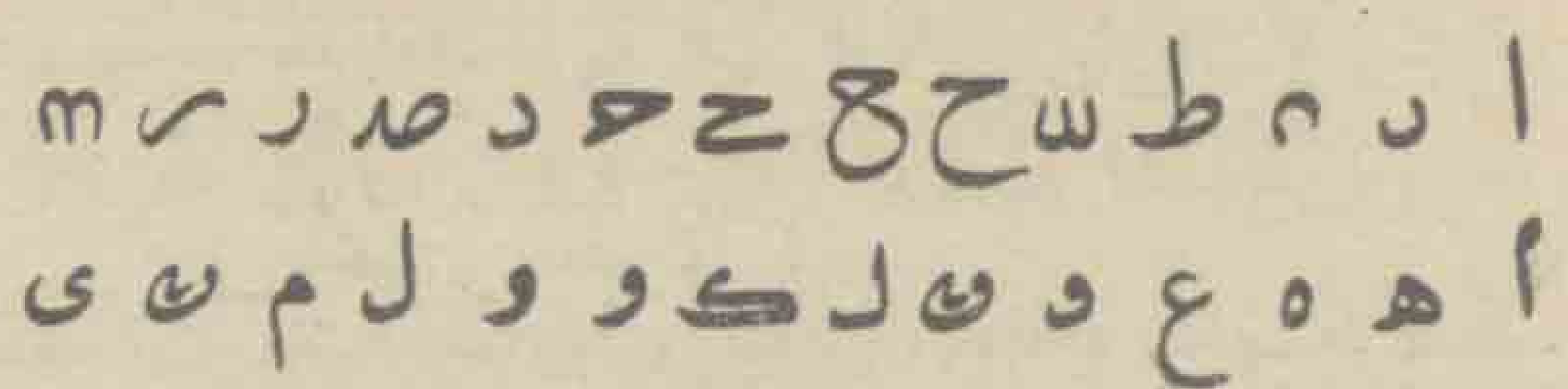

مثلا اگر بخواهیم بگوئیم :

« این الفبا کار خواندن ونوشتن رابسیار آسان مینماید ، »
«زیراکه هر حرف شکل مستقلی دارد ومبتدی بمحضیکه اشکال»
« مزبور و تلفظ آنهارا یاد گرفت میتواند هرچه میخواهد »
« بنویسد و بخواند »

مینویسیم :

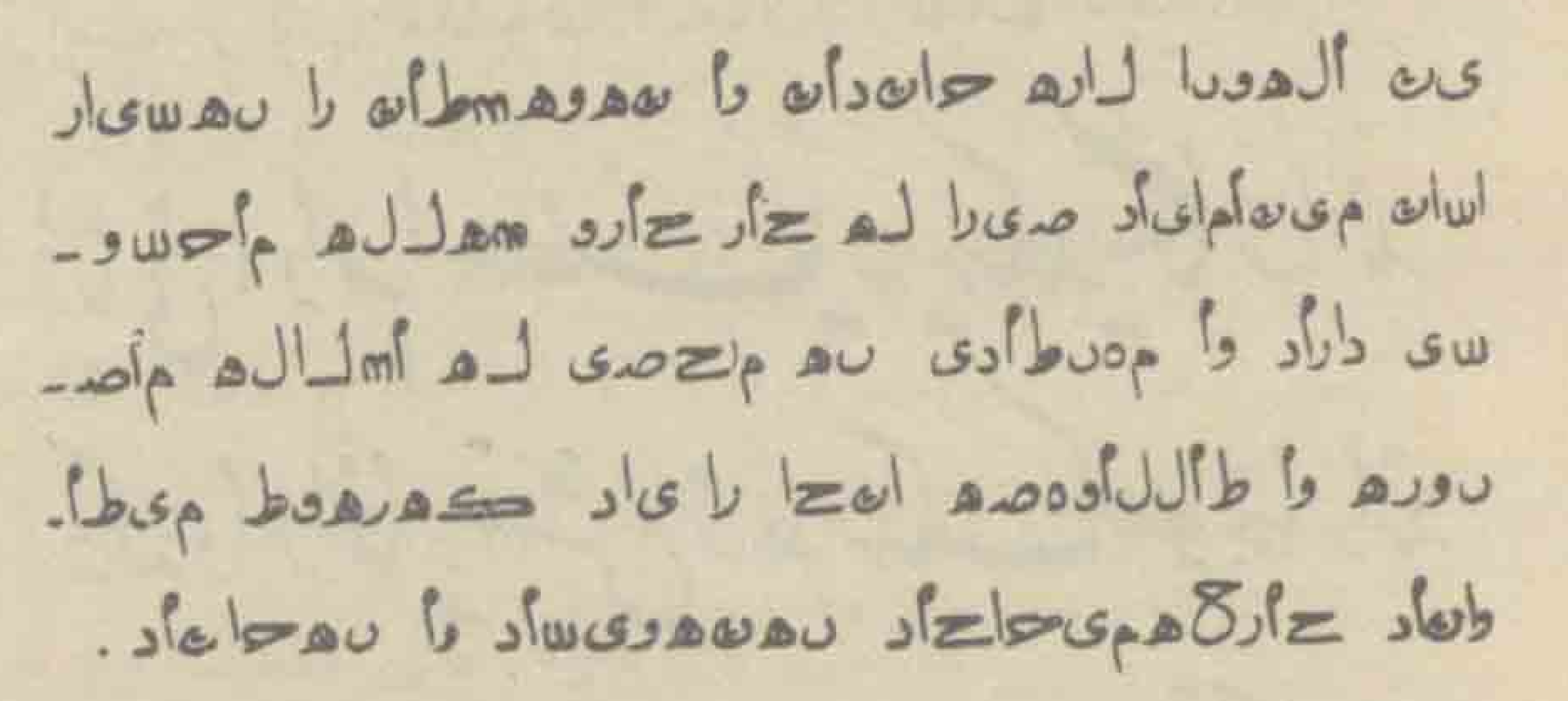

تکمیل — اگرچه در خط فارسی اساساً بحذف اصوات مشترکه معتقدیم ، ولی بملاحظاتی چند و برای اینکه در موقع نوشتن کلمات وعبارات عربی تلفظ آنهارا بحق ظاهر نموده باشیم ، درعوض آنهمه نقطه وعلامات که

حذف شده ، ممکن است فقط هشت حرف علامت دار وضع نمائیم . بدین قسم :

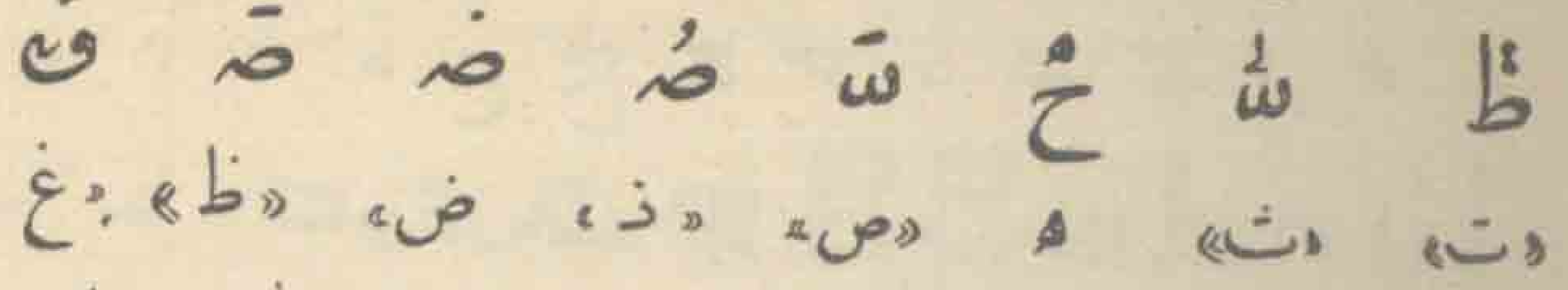

که الفبای مارا تکمیل نموده وصورتهای اصوات مختلفه هم بدون اینکه اسباب زحمت بشوند ، نمودار گردیده ، بطوری که ذیلاً ملاحظه میشود ، این الفبای جدید هم تمام عناصر الفبای معمولهٔ حالیه را دربر دارد ، بعلاوهٔ اعراب ، ازینقرار :

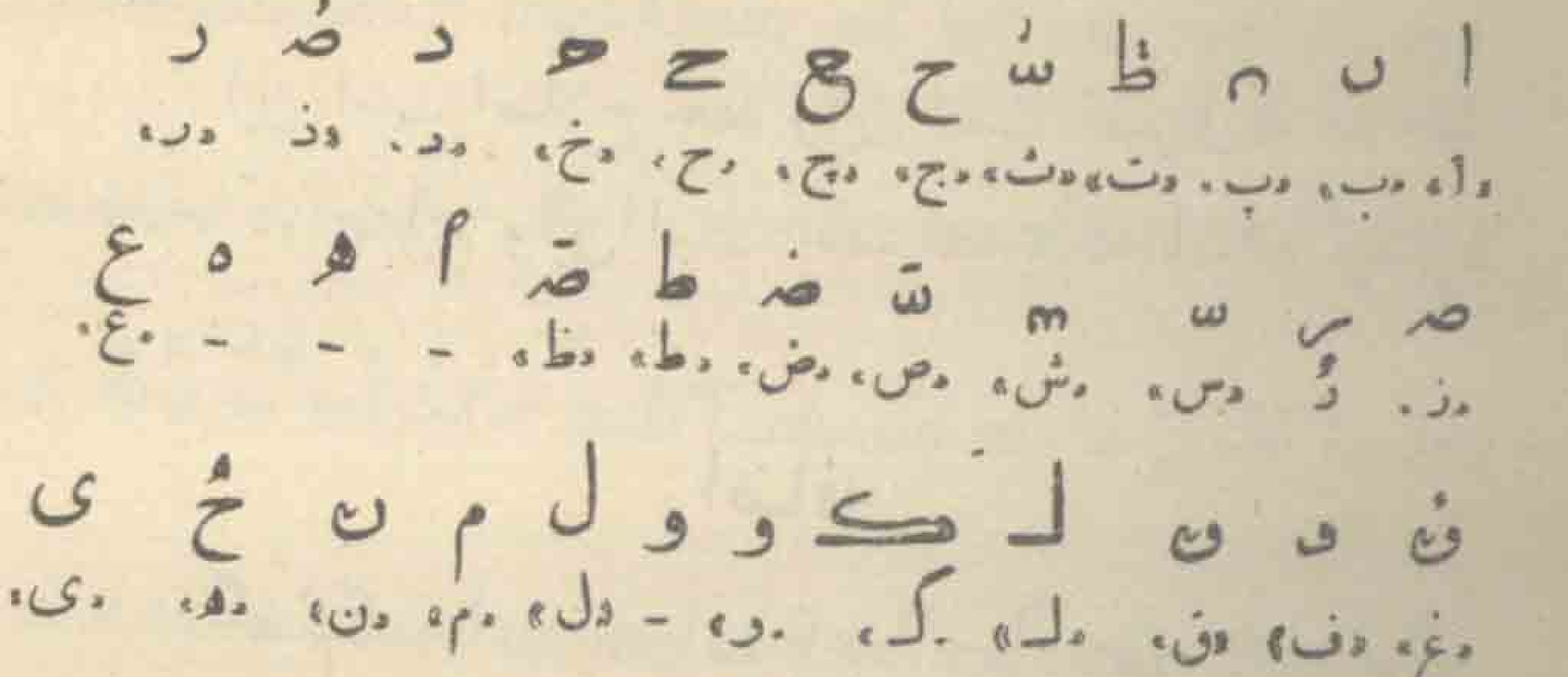

«ا» «ب» «پ» «ت» «ث» «ج» «چ» «ح» «خ» «د» «ذ» «ر»
«ز» «ژ» «س» «ش» «ص» «ض» «ط» «ظ» - - - «ع»
«غ» «ف» «ق» «ک» «گ» «و» - «ل» «م» «ن» «ه» «ی»

این نکته راهم یاد آوری میکنم که در این الفبا کلیه حروف فارسی ما مثل حروف سایر ملل منقسم میشوند بسه نوع :

حروف باصدا ، حروف نیمصدا . حروف بیصدا .

حروف باصدا شش است : ا. أ ، ه ، ه ، و ، ی

حروف بیصدا یك است: ع

باقی حروف بیصدا هستند :

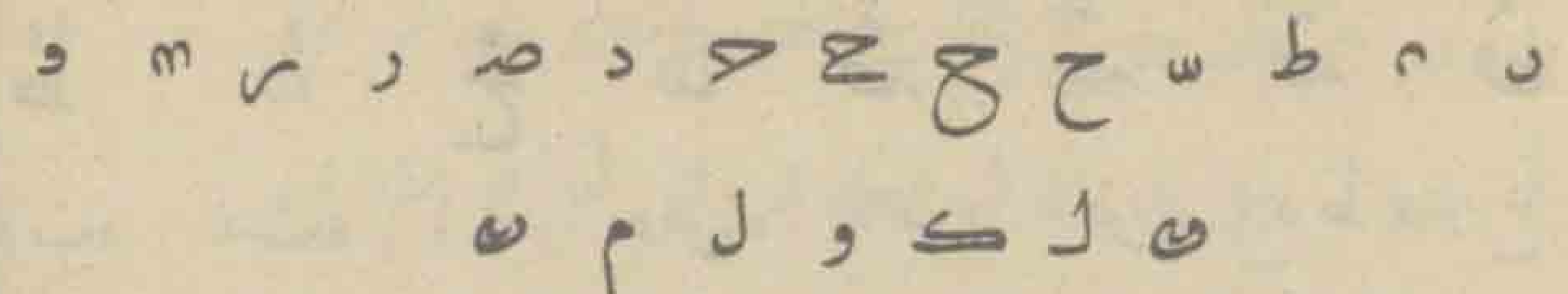

این حروف اخیر چنانکه ذکر شد گنگ وبیصدا وبدون اعانت حروف اولی خوانده نمیشوند .

باقی ترتیبات وتعلیمات قرائتی این خط در طی الفبائی که باید بدین اصول ترتیب یابد پیشنهاد گشته ملاحظه خواهد شد .

این است اصلاح خط واین است تصرفی که در خط قدیم نموده ایم واین است خط جدید که نامیده میشود به « خط نو » .

اضافه

گفتیم که برای اجرای قاعدهٔ سوم یعنی جدا کردن حروف از یکدیگر باید حروف خودمانرا منقسم بدو نوع نمائیم : حروف تحریر وحروف کتابت .

درباب حروف کتابت توضیحات لازمه داده شده وطرح آنراهم در صفحهٔ ۳۸ تصویر نموده ایم؛ اینك محض مزید تکمیل، حروف مزبوره را بد وشکل دیگر که اولی به «خط مستقیم»

وثانی به «خط سنبله» نامیده خواهد شد ترتیب داده، ذیلاً صورت آنهارا با امثلهٔ لازمه ازلحاظ خوانندگان محترم میگذرانیم.

اً — صورت الفبای خط مستقیم ازانیقرار است: *

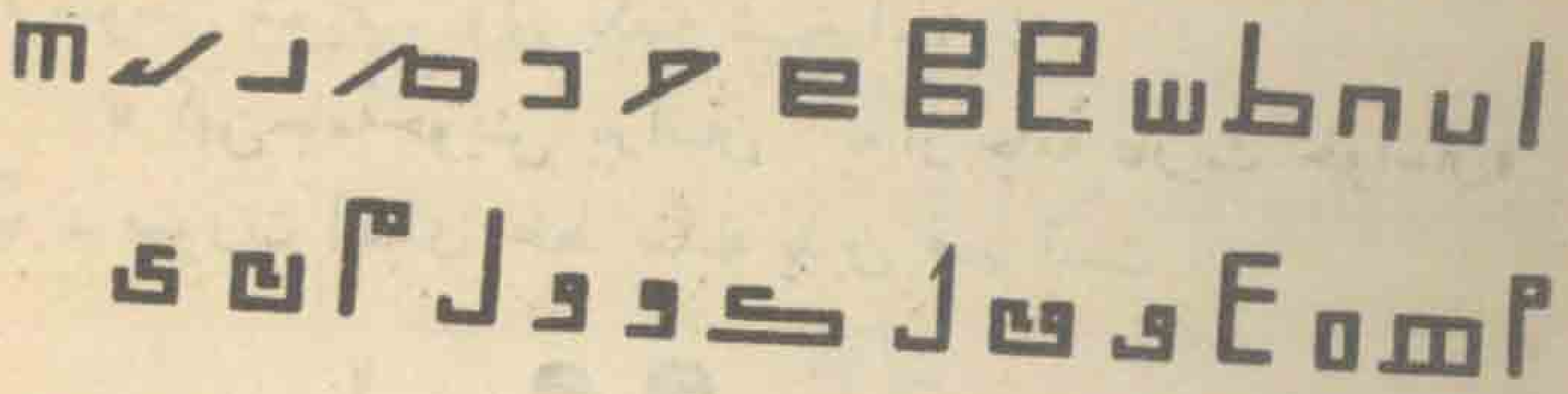

مثال :

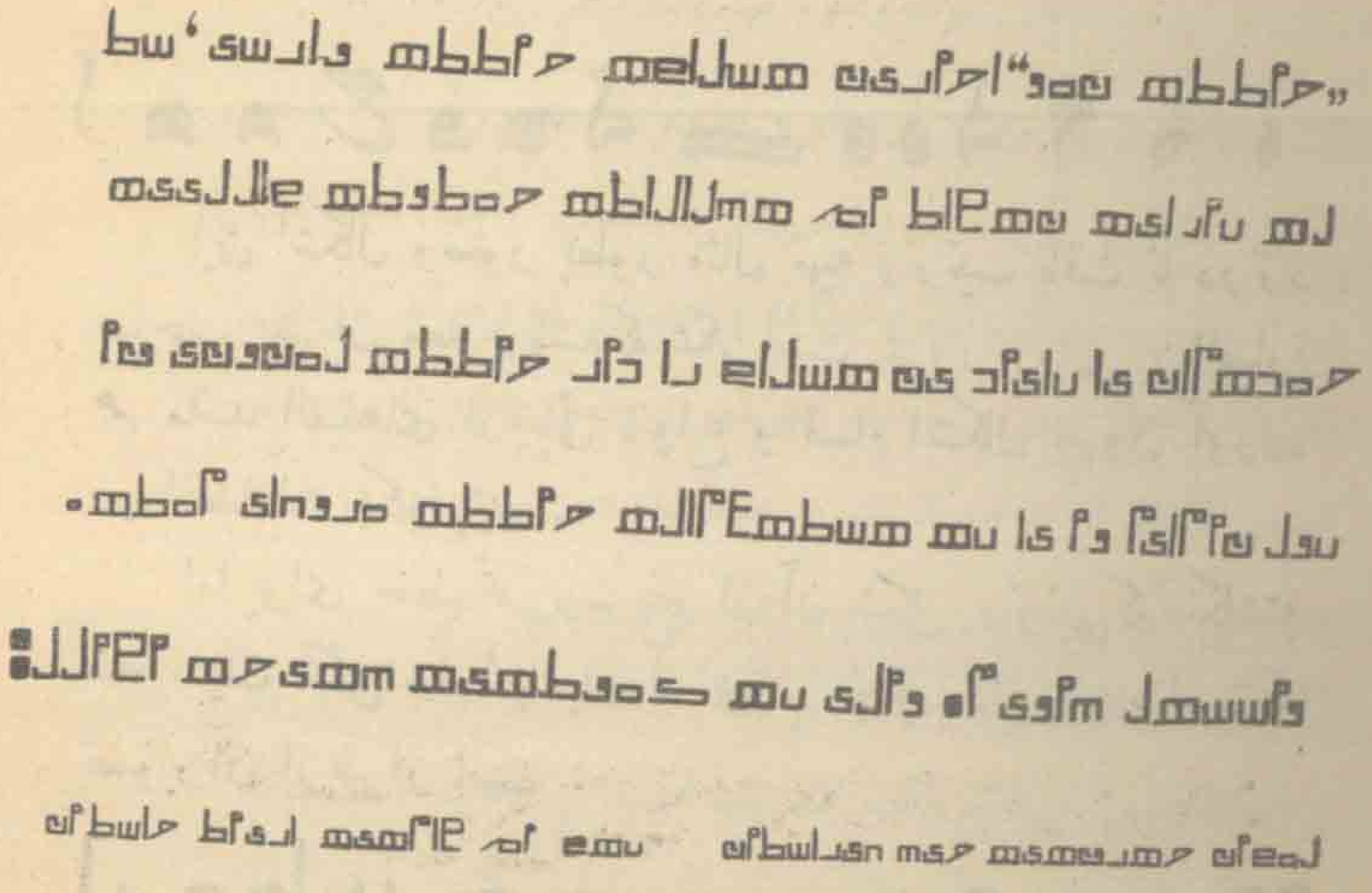

---

[*] آ بِ پِ ط س ج چ ح خ د ذ ر ژ ش اَ
اِ اُ ع ف ق ک گ و او ل م ن ی

« ,,خط نو‟ » آخرین اصلاح خط فارسی است که برای »
« نجات از اشکالات خطوط حالیهٔ خودمان یا باید این اصلاح را »
« در خط کنونی قبول نمائیم ویا باستعمال خط اروپائی »
« متوسل شویم . ولی بگفته شیخ اجل :

« کهن جامهٔ خویش پیراستن   به از جامهٔ عاریت خواستن »

۲ً – صورت الفبای خط سنبله بدین قسم است .

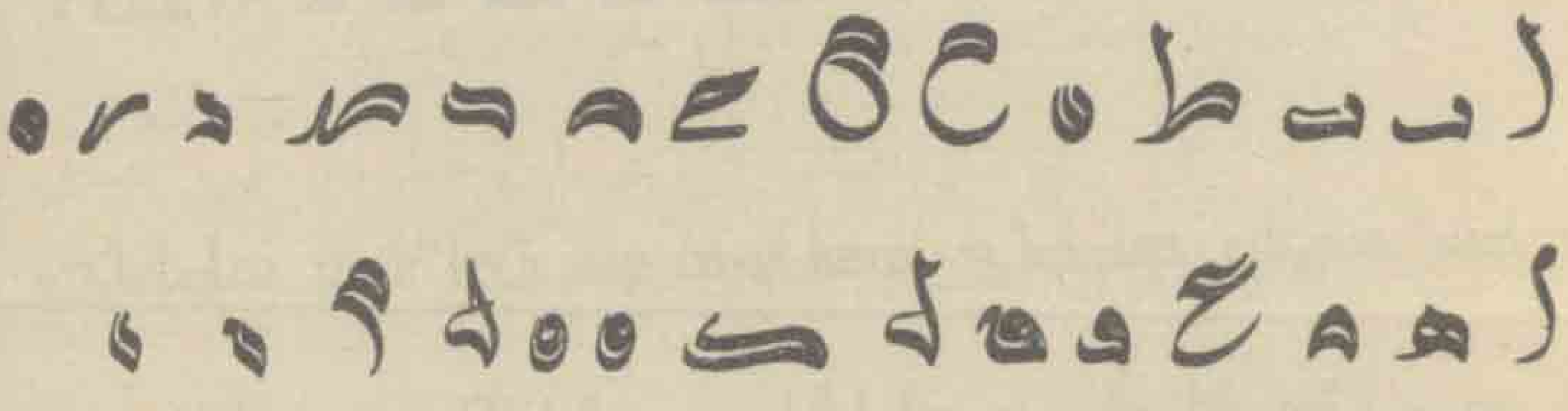

این اشکال وصور بطور مثال تهیه وترتیب یافت تا درنزد صاحب نظران معلوم باشد که ممکن است بمرور زمان این الفبارا هم مانند الفباهای اروپائی بانواع واقسام اشکال بیرون آورده در انطباعات بکار برد .

اما برای خط تحریر – غیر از آن شکل وترتیبی که نگاشته شد ، یك شکل سادهٔ بسیار آسانی نیز ترتیب داده شده است که تصویر آن ازینقرار است :

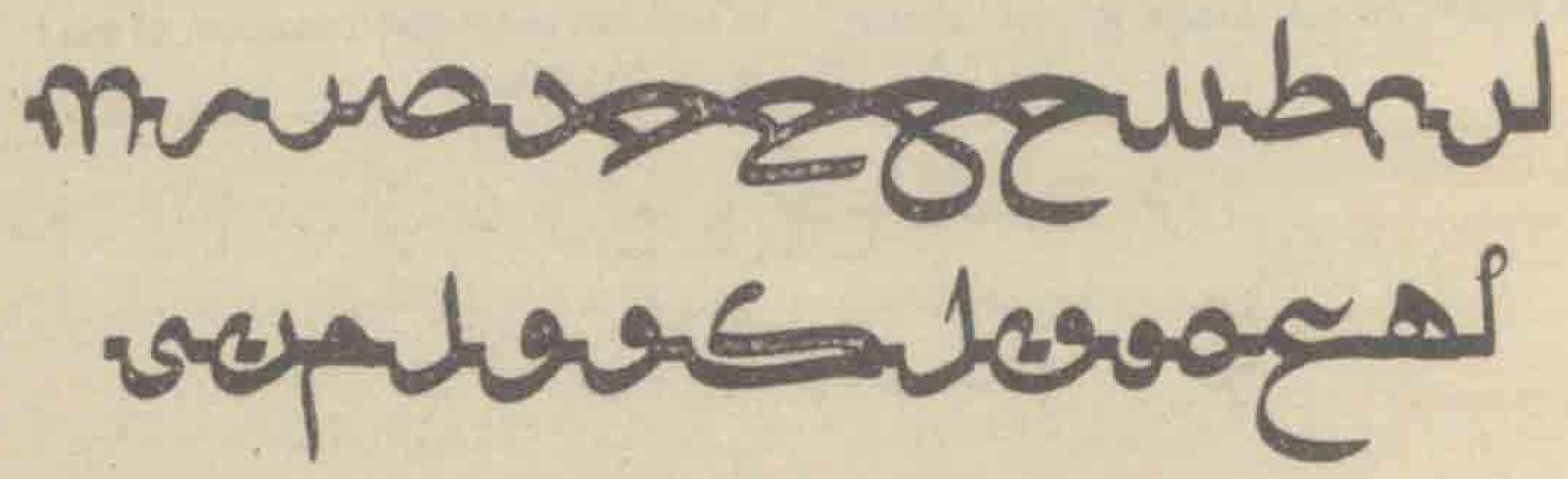

تا اگر بخواهند بعضی ترتیبات عادی را از نظر دور داشته بکلی درپی اصلاح وآسانی خط باشند ، همین حروف را که شبیه بحروف کتابت است در تحریر نیز استعمال کرده وبهمان قسمی که نموده شده است بیکدیگر اتصال داده افاده مرام نمایند .

خاتمه

قابل توجه عموم عالم اسلامیت

همانطورکه ملل اروپائی خطوط خودرا از خط لاتین اقتباس کرده اندو هریك بمقتضای زبان خویش درآن خط تغییری داده واضافه ونقصان نموده اند اهالی شرق وسطی نیز میتوانند موضوع خط خودرا ، بهمان قسمی که شرح داده شد ، خطوط عربی قرار داده ، هرملتی آزانها بقدر لزوم وباقتضای زبان خود ازآنرو الفبائی مرتب نموده بکار ببرند. خطنو همانطورکه برای زبان فارسی ترتیب داده شده است ، ممکن است که باندکی اضافه ونقصان وتغییر در اشکال برخی از حروف در زبانهای عربی وترکی وهندی وغیره نیز استعمال شود وچون تمام ملل شرقیه همین اصول را اقتباس واستعمال نمایند ، درعین اینکه دارای جامعیت

الفبائی میباشند ، هریك نیز در الفبای خود بقدر لزوم حروف داشته ، میتوانند با کمال سهولت در نوشتن زبان خویش از اشکالاتیکه حالا درپیش دارند نجـات یافته آسوده شوند .

بعبارة اخری .

« خط نو » یك طریقه بسیار اسانی است که میتواند با کمال سهولت برای کلیهٔ ملل شرق وسـطی عمومیت داشته باشد .

« خط نو » درحالتی که از خط عربی که حالا معمولٌ به کلیهٔ ملل شرق وسطی است اقتباس شده، تمام محسنات خطوط اروپائیرا نیزدارا میباشد .

« خط نو » آخرین اصلاح خطوط شرقی اسـت که در اندك زمانی میتواند آسانی خودرا بعموم بنمایاند وبا صـدای بلند بتمام ملل شرق وسطی بگویدکه « برای نجات ازاشکالات خطوط حالیه یاباید « خط نو » را قبول نمائید ویا خط اروپائی را »

حالا انتخاب باخودمان است

وبا این ترتیب درعین اینکه مسئله الفبارا بکلی حلّ وکار نوشتن را آسان مینمائیم، سه نکته مهم را نیز رعایت نموده ایم :
اوّلاً مداومت به تکامل تاریخی الفبای معموله حالیهٔ خودمان ؛
ثانیاً ترتیب الفبائی به تمامیّت الفباهای غربی که مجموع تمام محسنات آن نیز میباشد ، ثالثاً حفظ استقلال وهویّت الفبای ملی خودمان.

واز روی الفبای تحریری فوق الفبای بزرك ذیل تشکیل شده است :

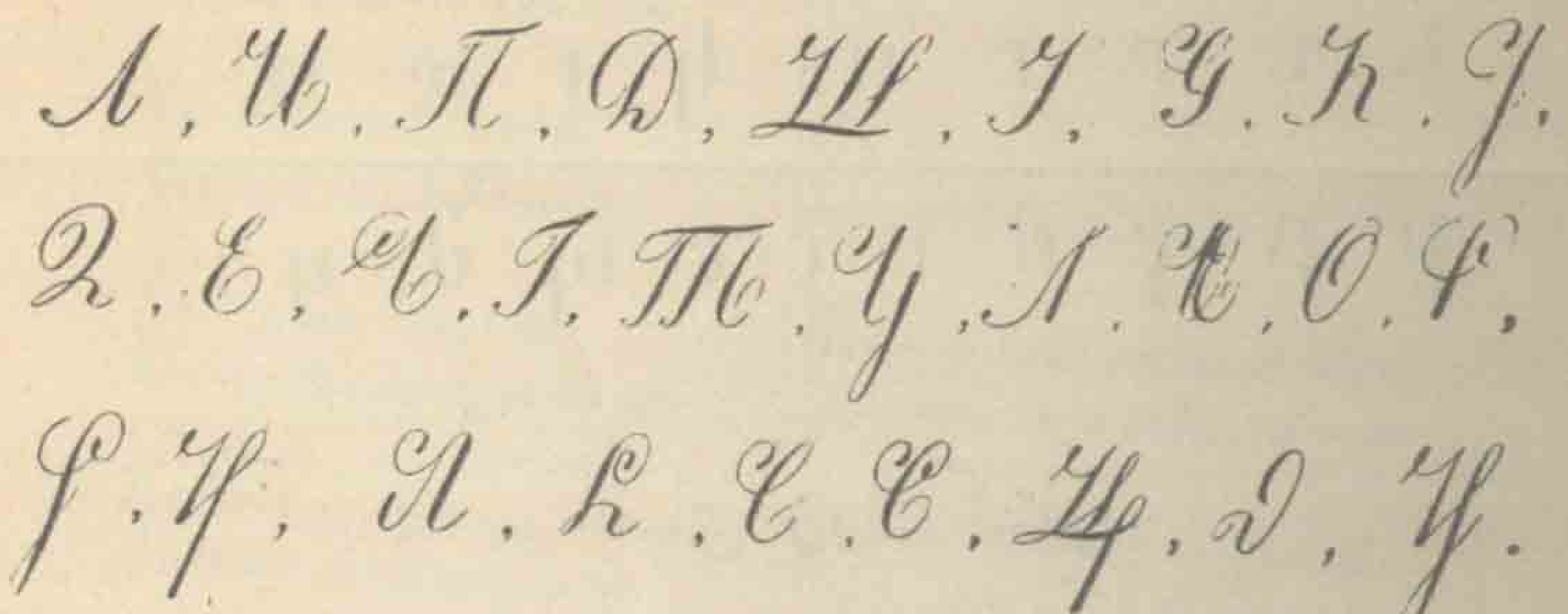

برای اصوات مشترکه نیز از قبیل س و ص و ث وغیره علاماتیرا که در سابق ایجاد شده، درین الفبانیز استعمال مینمائیم . ازینقرار :

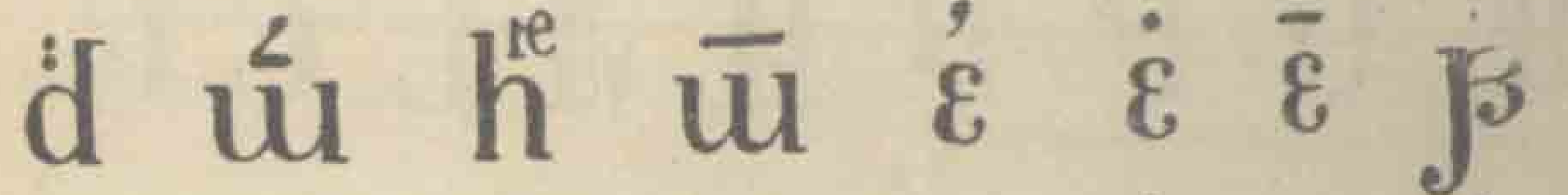

«غ» «ظ»،«ض» «ذ» «ص» «ه» «ث» «ت»

واما الفبای کتابی نیز در دوقسم کوچك و بزرك ترتیب یافته ذیلاً نگاشته میشود :

الفبای کوچك کتابی

ı u n d ɯ ȷ ٦ h ւ

ƅ ε r r m կ ɪ ɪe o

ꝑ ꞵ γ ժ ւ c є պ ∂ y

الفبای بزرك کتابی

Λ U П D Ш J ٦ H

Ղ Ц Є R Г Щ Կ Ʌ

Œ O P Ᏸ Ц Ժ L C Є

Щ Ә У

اینك برای مثال از ترکیب اجمالی این الفبا منظومه ذیل را درینجا مینگاریم :

UYLAR ЩOC!...

Ժrmäıe ıyrժւe rժ.nor rε ärmcym.
Ղyε'o! ւr hււe ւym, ∂yy rժւym.

Ղıu uru yoժ.yıe ւıu ırn. jrhւ.
Ժem ւr rɯäreւıry rժ yrպ'o uym.

Цıe ւr'yժ ւıuıe jrhւ'o ∂ıւժy.
Uı prւıyrժ ւory εıe hrr ɯε ∂ym.

Ղyε'o' yn. ıcrr rε ∂yıyıժ rժ.
C'rε uocorժyıe nym'o ꞵouräıe ւym.

Hıւ Ժrr rժւyy uıe hıւ ıyy.
Шrւä rε huւe ւoւ. mrcy ւeւrym.

Lyy Ժrr ɯemժrcy ∂ıɯyhräıe պrժ.
Щrcy ı'mıկıe pırreꞵ rε ärmcym.

Цoժ rrhı, rcnrժ ärկrɯoure jrhւ.
Шεyıe ւժıem Ժrrıy uy yrպ'o uym.

Rւhrıe ∂oc Ժyr'o. moc ärrꞵy ւıh,
Λε äȷnւoւ պrժrɯı'o ւeւ պrւrrym

Ղyε'o yժ"ւrժre ∂oc„ mrկır ∂rպı:
Ժrrւ uyɯr'o repäıeɯr ∂rպı.

Uıe yoժ ٦ıemպıe ւym'o. ∂yy ∂ıeժır.
Drr uoւrժւy'o ւժıemıe ւıcrr,

Цıe ٦ıe ueւrժւ'o. ٦yɯärժւ yoժeժ.
Pıꞵrժ rε ւocւräıe yrպıւ'o hoժrr,

C'rε ärկıւıyıe preyr'o rժւymıe,
Цrr jrhıժ Ժrmäıerժı. ∂ıւպ ıcrr.

Шrerıe yժ ٦yɯä?...norɯ...äı Ժeyrպ,
Щoւäıɯrr ւr ւo ueyä'o. yoժ rε urr.

Hıepεıe պreւyrä rɯä'o horպräıe ւyժ.
Œꞵıäıe ւժıem rɯä'o ւժıemcrr,

Unւe ւyryժıe rı yoժrժւ rrhı.
Шεyıe ueհärr mrcrժւ rε ueհärr

Ժrr äorı ∂yε ꞵrɯւe yժ պrկժy'ɯä.
Шεyıe ւժıem Ժrrıy, ıey ɯrrcrr!

Пıeyıe ıeɯււ yem'o ɯrհւyıe yır,
Urհrıe ärկպyպıe կ ıeւպ'o. preւ'o, հoժrr.

Ղyε'o yժ"ւrժre ∂oc„ mrկır ∂rպı,
Ժeyıe uıcuꞵrä εıe հrպyoժıժ uıeroui.

Λ.Щ. Ocıeyɯy

مضمون اشعار صفحهٔ قبل :

بیدارشو ! ....

کشته آینده ات پر از تشویش
خیزو درحال خویش نیك اندیش
خواب بس کن‌که خواب آرد جهل
کوش در رستگاریت کم وبیش
که درین خواب جهل و نادانی
با فلاکت خوری زهر سونیش
خیز و یاد آور از نیا کانت
واز بزرگی پیش و قدرت خویش
حال گر اندکی بحال آئی
سخت از حال خود شوی دلریش
لیك گر بشنوی نصیحت من
شوی‌الساعه فارغ از تشویش
کن رها اولاً تعصب جهل
سوی دانش کرای بی‌کم وبیش
راه نوگیر وشو ترقی خواه
از تجدد مترس ودل مخریش

خیزو این "خط نو،، شعار نما
گرد بیدار و افتخار نما

بازکن چشم خویش ونیك نکر
در بلندی و دانش خاور
که چه بودند و چیستند کنون
فقط از دولت کمال وهنر
و از تعالای فکر و اندیشه
در جهان گشته اند نام آور
سرّ این چیست ، پرس، تا کویم
مختصر در دو بیت وکن ازبر
حفظ ملیت است و حرمت دین
عزت دانش است و دانشور
بد دیرینه را کنند رها
سوی بهتر شوند از بهتر
گر تو رانیز قصد این معنی است
سوی دانش کرای ای سرور
پی اصلاح کوش وسهلی کار
بهر تعمیم علم و فضل و هنر

خیز واین " خطنو ،، شعارنما
گوی سبقت زهمکنان بربا

ع . م. اویسی

یك حرف آخر

مانند کلیهٔ افکار جدیده موضوع این رساله هم البتّه بی تعرّض نخواهد بود .

متعرّضین این موضوع سه‌گروهند : آنهائیکه اساساً باصلاح خط معتقد نیستند ، آنهائیکه باصلاح تدریجی عقیده دارند ، آنهائیکه باخذ واستعمال خط لاطین معتقدند . قبلاً از تمام متعرّضین خودمان عاجزانه استدعا داریم،که هروقت بخواهند درین موضوع داخل مذاکره شوند ، اولاً این رساله را بادقّت بخوانند ، تدقیق وتفکر کنند وبعد از تامل بسیار ودرك مطلب انتقاد نمایند ؛ پس ازآن هرچه بنظر شان میرسد : درتغییر ، اصلاح ، رد یاقبول ، بنویسنده مرقوم دارند ، تا مطلع‌شده ، برای خیر عمومی وخدمت نوع ، در رفع اشکالات واشتباهات وارده بعرض توضیحات مبادرت نماید .

واضح وروشن می‌بینیم‌که زمانه واحتیاج عاقبت گروه نخستین را که اساساً به‌تغییرخط معتقد نیستندمتدرجاًبدوگروه دیگرکه یکی باصلاح تدریجی ودیگری باصلاح قطعی واساسی معتقدند ، متصل ودر اصلاح خط همرأی مینماید ، وچون

9.- Dans cet alphabet nous ferons usage des signes créés pour les différents sons au N° 6:

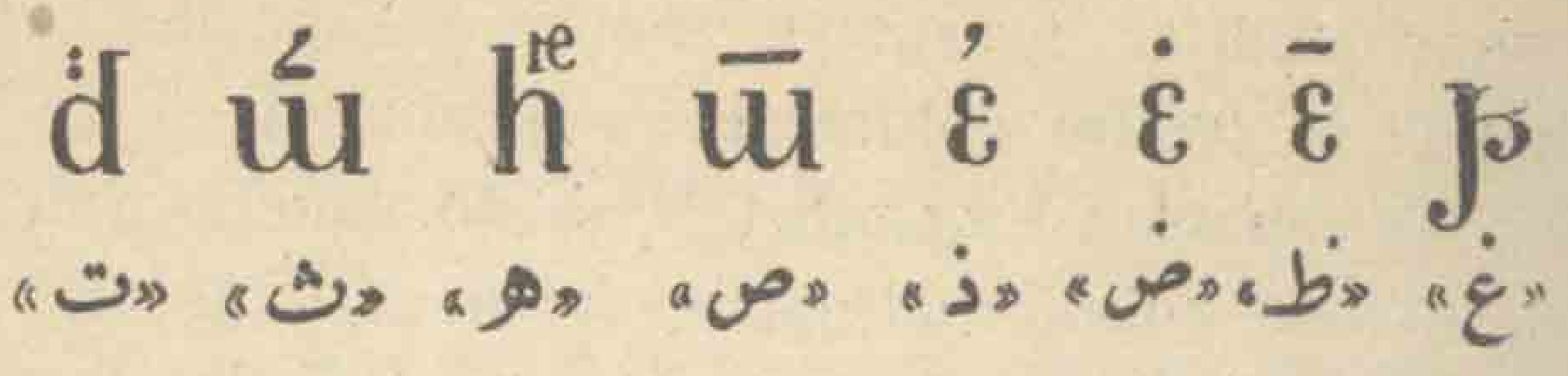

10.-Alphabets minuscules pour imprimerie:

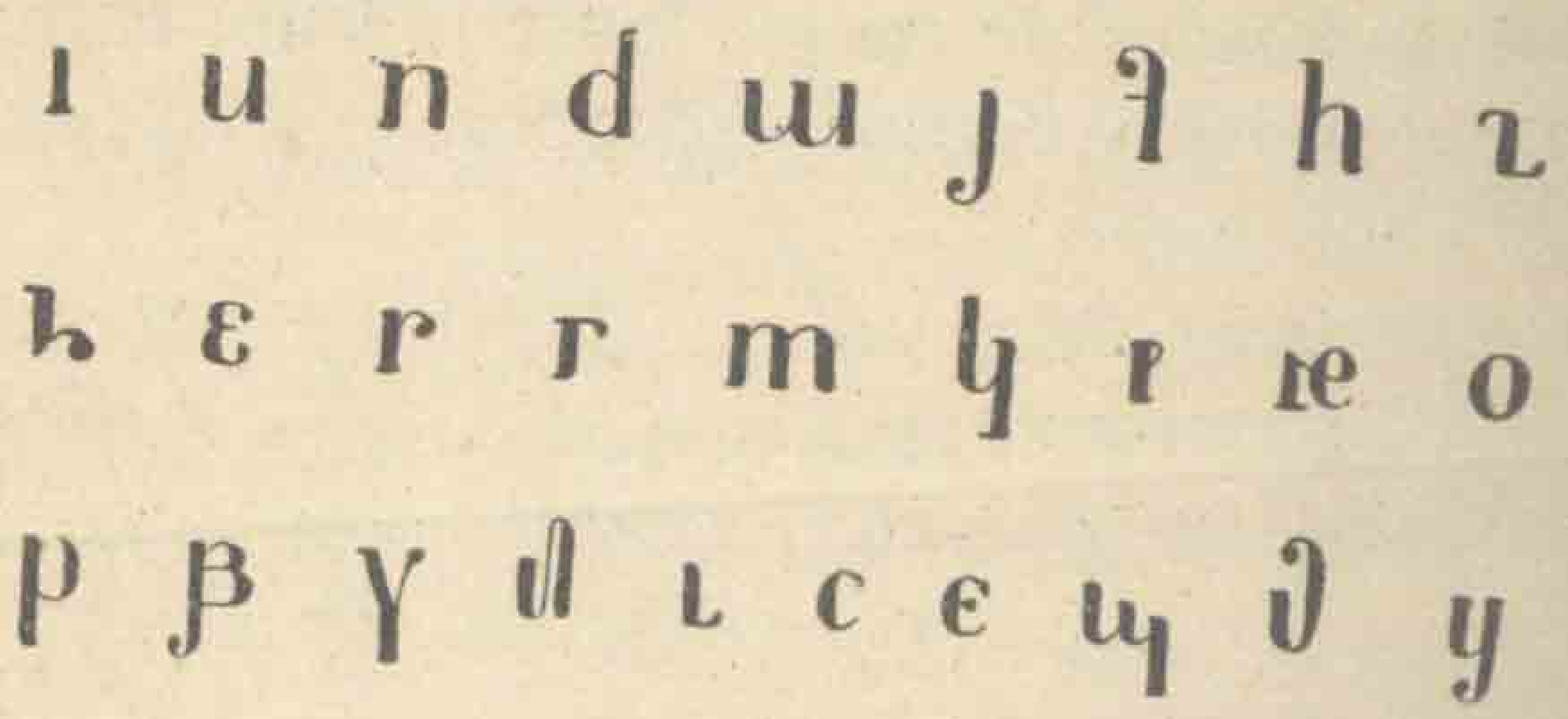

11.- Alphabet Majuscules pour imprimerie:

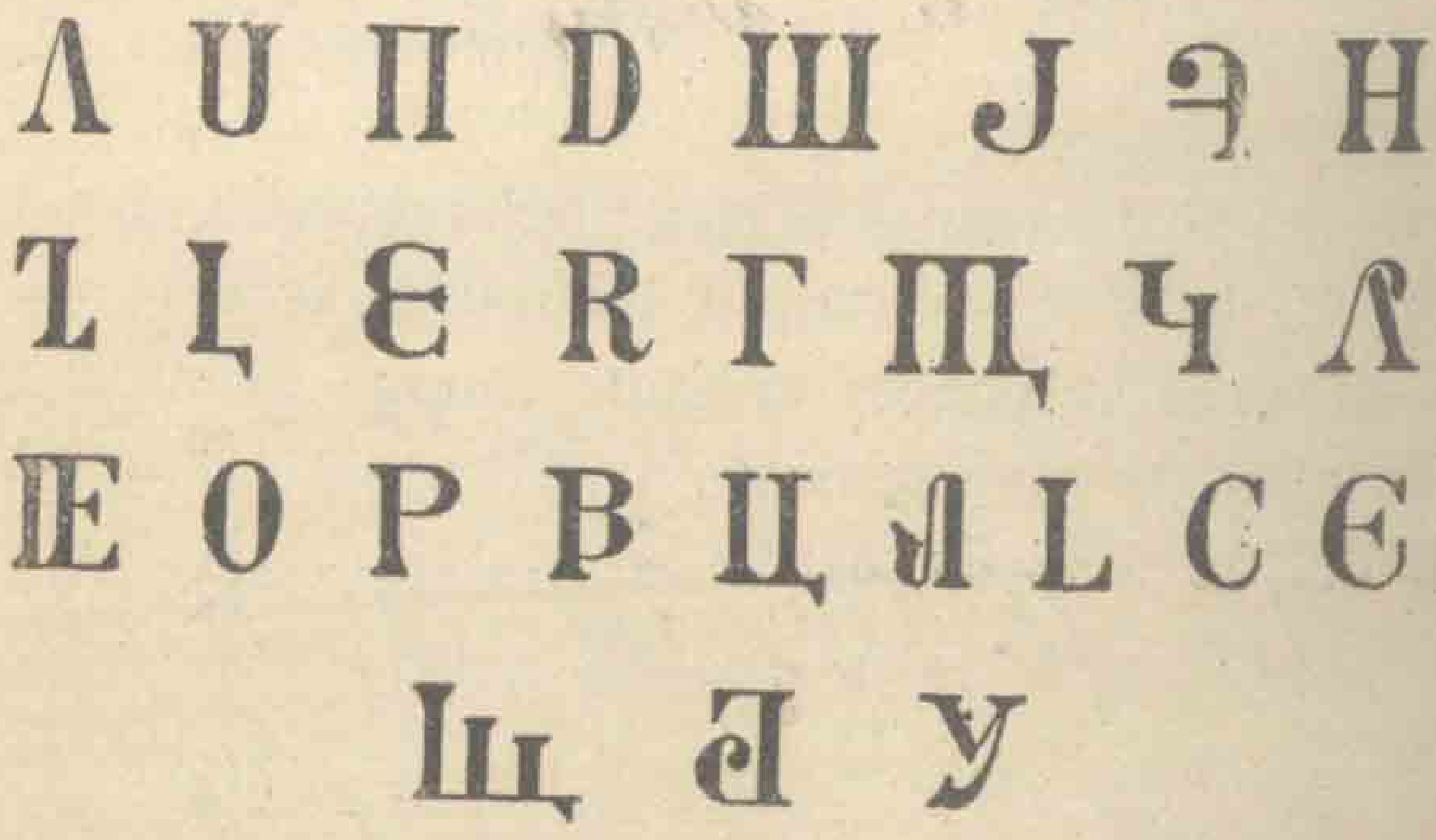

دوگروه ثانی اساساً باما همفکر هستند ، ممکن است با کمال سهولت موافقت کامل نیز فیما بین حاصل شود : زیرا انهائیکه باصلاح تدریجی معتقدند ، ممکن است همین ترتیب خط نورا چنانکه نموده‌شده متدرجاً بموقع استعمال واجری گذارند ؛ واما انهائیکه باصلاح قطعی واساسی اعتقاد دارند ، بسهولت میتوانند دراخذ واستعمال آخرین ترتیب وطرح ''خط نو،، که حایز تمام محسنات وخواص خط اوروپائی بوده بعلاوه‌خطی است‌که از تکامل خطوط ملیٔ ماناشی‌شده واستقلال خطی مارا نیزمحفوظ میدارد ، باماهم آواز شده مسئلهٔ خط را بکلی حل وختم نمایند .

اینك ما بامید آنروز سعادت وترقی‌که تمام هموطنان برای خیرو خو شبختی خودشان افکار راکده ویا متانّیانه‌راکنار گذاشته وبا یك شوق وشعف روحانی بقبول این ''خط نو،، که کلید ترقی ماخواهدبود ، اقدام مینمایند ، ان دورهٔ جدید وآن هموطنان سعادتمند خودمان را از حالا سلام گفته این رسالهٔ عاجزانه را بنام نامیٔ اوّلین اصلاح طلبان « خط نو » که نایل باجرای این مرام میشوند ، ختم مینمائیم .

4.– En réduisant les formes de certaines lettres, de manière à ce qu'elles prennent moins de place et donnent plus de régularité à l'écriture, nous avons obtenu Alphabet ci-après :

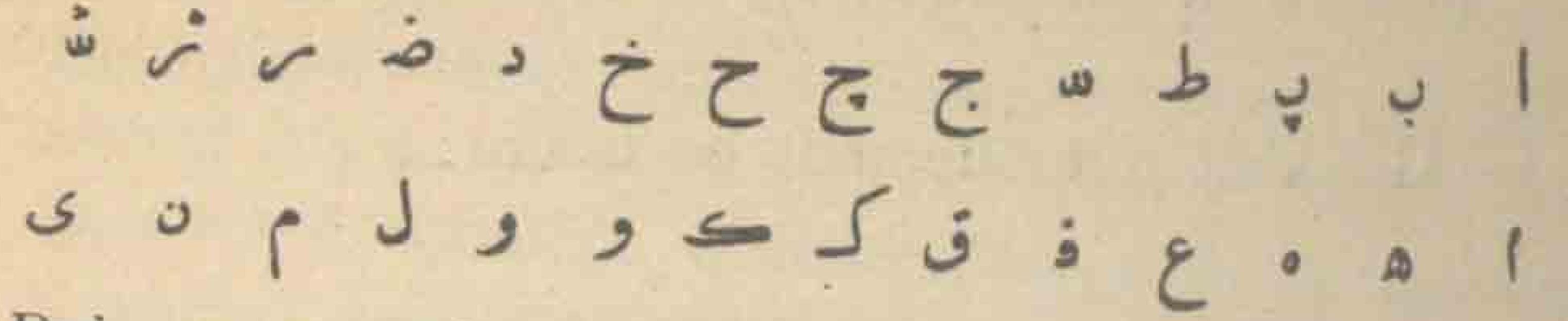

5.–Puis en supprimant les points, le suivant:

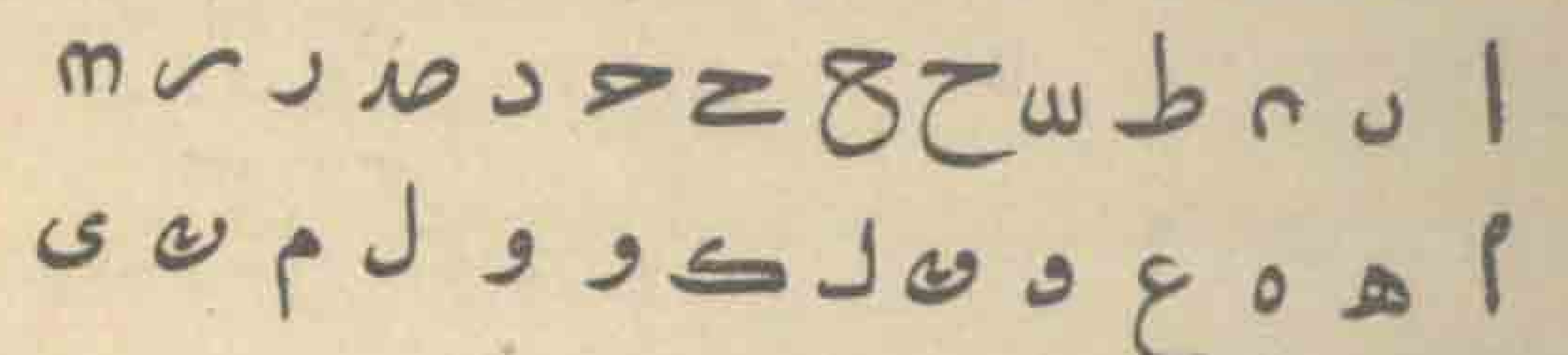

6·– Afin de pouvoir indiquer les différents sons, nous avons, après avoir supprimé les diverses lettres que l'on employait pour les exprimer, créé les signes ainsi qu'ils figurent sur les lettres suivantes :

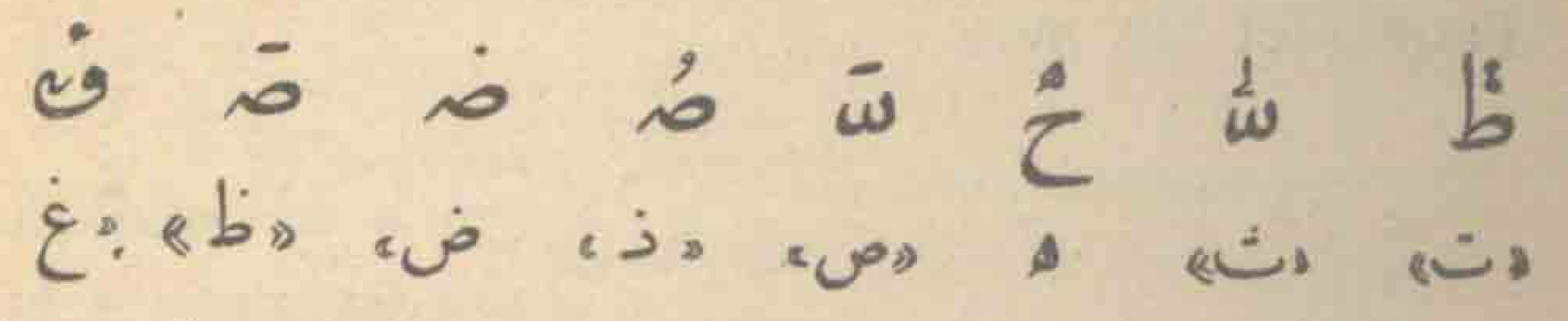

puis en incorporant ces lettres, avec les signes, à l'Alphabet énoncé au numéro 5, nous sommes arrivés à former un alphabet qui exprime tous les sons de l'alphabet primitif, et réunit toutes les qualités et facilités désirables, ainsi :

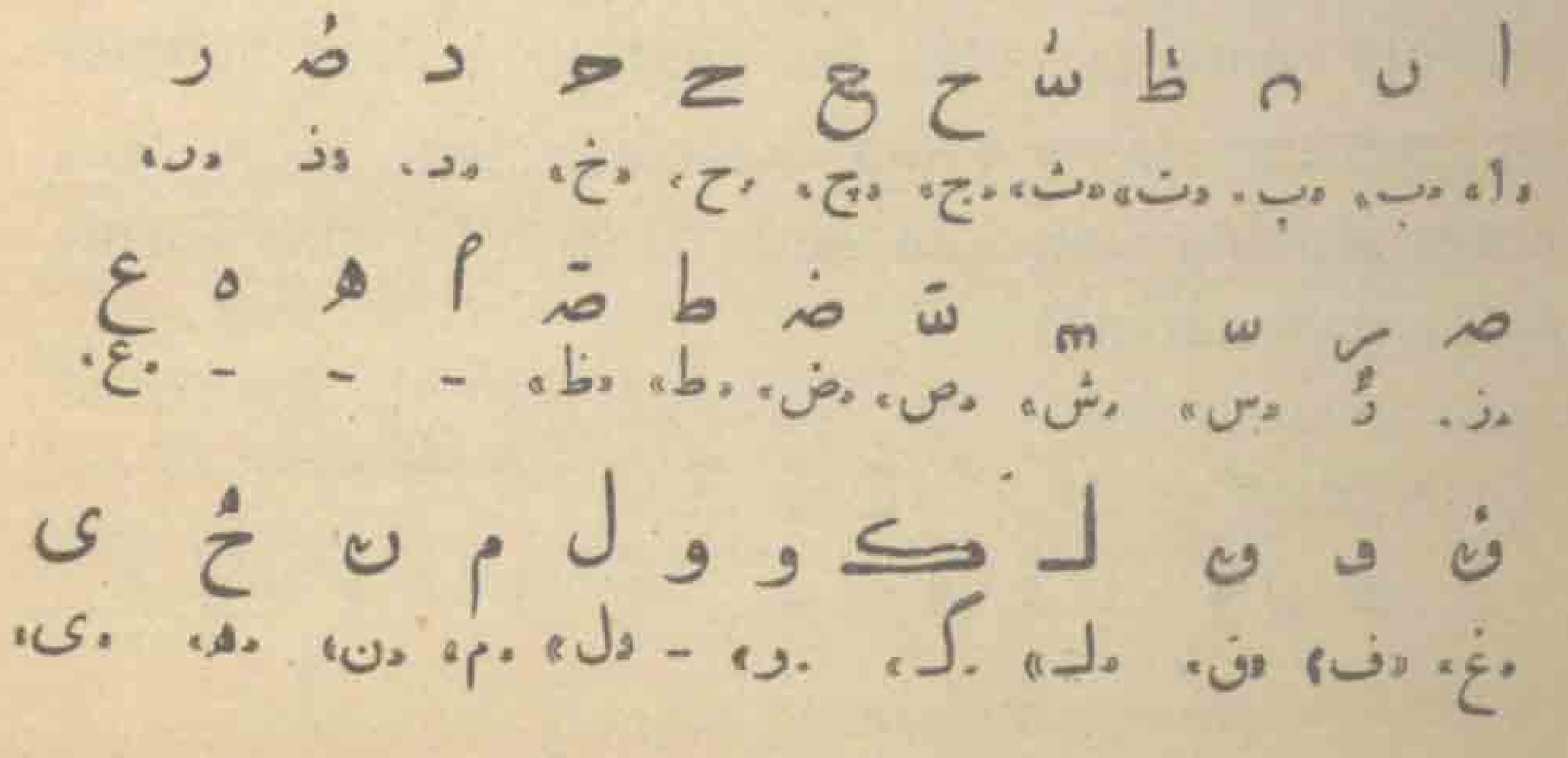

cet alphabet peut s'adapter sans difficulté aux diverses langues du monde Musulman.

7.– Pour faciliter davantage encore l'usage de cet alphabet et le rendre conforme au besoins de la vie moderne, en écrivant l'alphabet N° 5 de gauche à droite, nous avons donné naissance à un nouvel alphabet semblable aux écritures européennes. A l'effet de prouver que ce dernier alphabet n'a subi aucun changement dans les formes de ses caractères, nous avons indiqué audessous de chaque lettre la lettre correspondante du premier, comme suit :

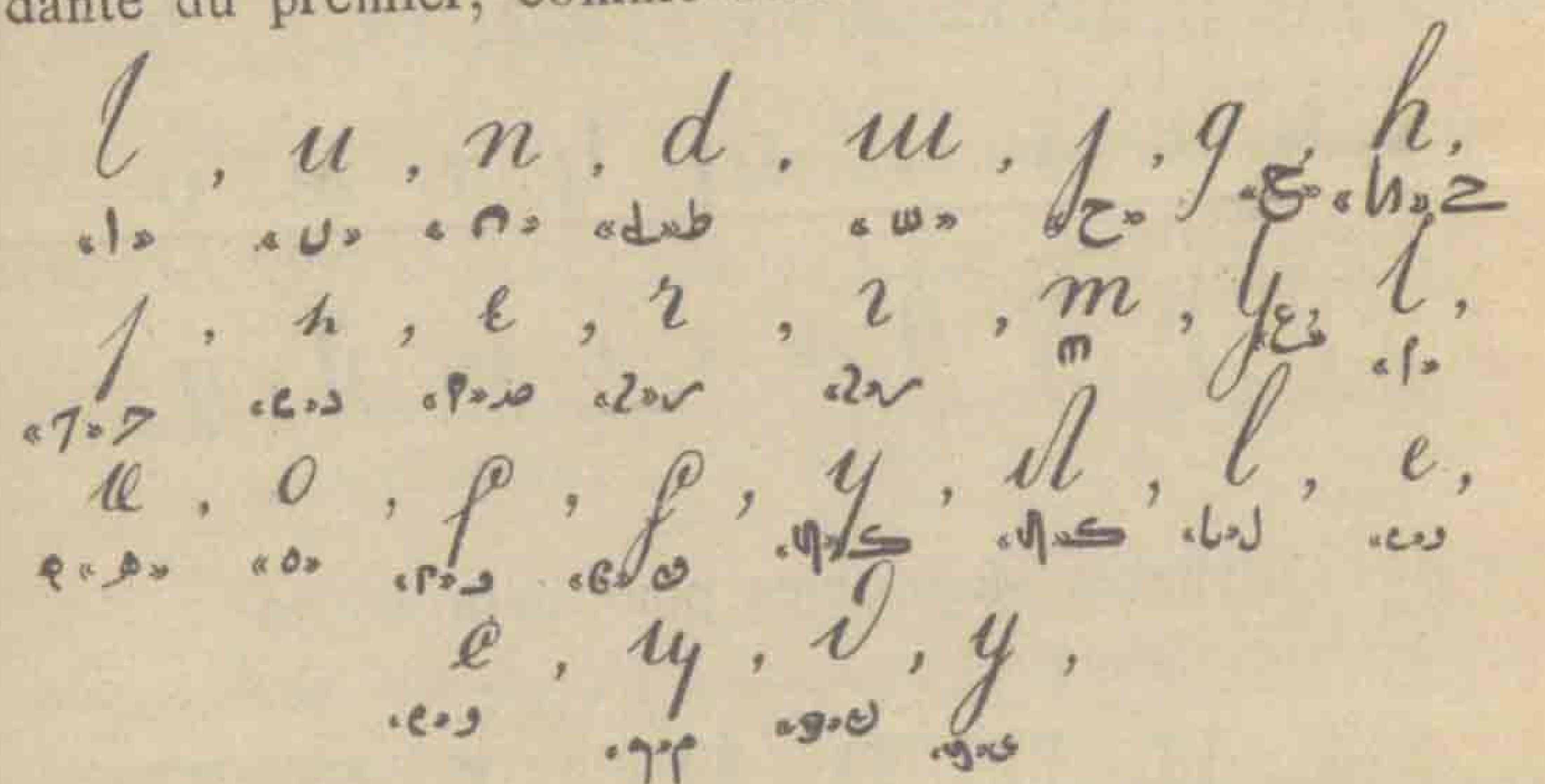

qui se prononce: a, b, p, t, c, dj, tch, h,kh, d, z, r,g ch, aïn, à, e, o, f, gh, k, gu, l, v, ou, m, n, y.

8.–D'après l'alphabet ci-haut, nous formons cet alphabet de Majuscules:

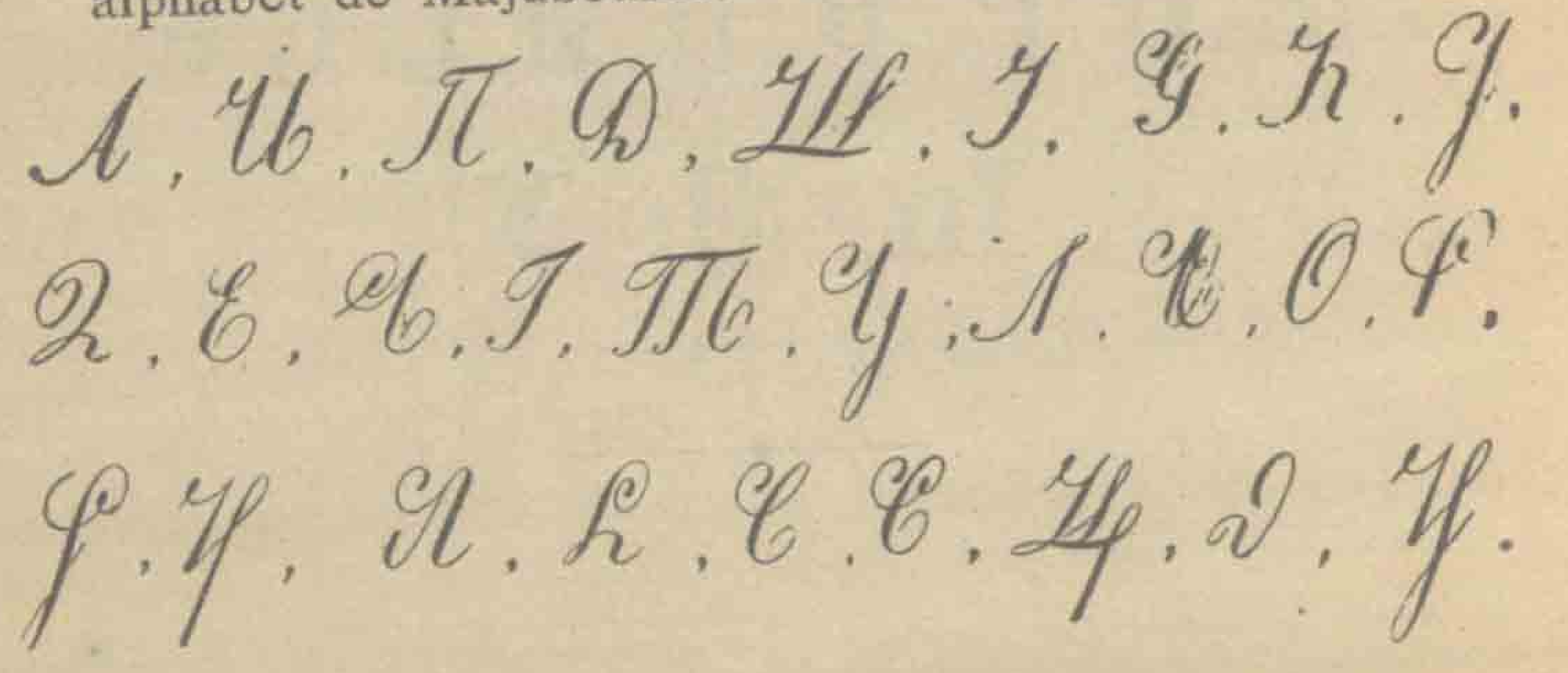

La facilité et les avantages que présente cet alphabet, comme le fait que ses caractères conservent les mêmes formes que celles des caractères primitifs, ne manqueront pas je crois d'attirer l'attention du monde Musulman et d'aider à son adoption dans un avenir prochain.

Pour les Gouvernements Européens qui possèdent des colonies musulmanes où l'emploi des caractères Arabes est répandu, l'usage de ce nouvel Alphabet semble devoir être un précieux instrument pour la propagation de l'instruction et la réalisation de leur tâche humanitaire et civilisatrice.

Il incombe spécialement à tous les savants philanthropes de l'Univers de propager une idée appelée à sauver des millions et des millions d'êtres humains figés dans les ténèbres de l'ignorence, par suite des difficultés sans nombre auxquelles ils se heurtent, et en leur procurant un alphabet rationnel, de leur ouvrir toute larges les voies du progrès.

L'auteur en présentant ses hommages respectueux à tous les intellectuels qui travaillent à la perfectibilité de l'humanité, prie ceux d'entre eux qui s'intéresseraient à ses efforts de vouloir bien entrer en correspondance avec lui; il serait heureux d'avoir leur opinion et observations, comme aussi de leur fournir tout autre détail complémentaire qu'ils croiraient devoir lui demander.

Cet exposé est un résumé très sommaire de mon travail publié en langue persane. Il est évident, dans le cas où les différentes nations s'intéresseraient à la question qu'il serait utile que des brochures la développant soient imprimées dans toutes les langues.

TABLEAU

De l'évolution successive de l'Alphabet Persan jusqu'à la formation de la Nouvelle Ecriture.

1.–Alphabet actuellement en usage :

ا ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر
ز ژ س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق
ک گ و ل م ن ه ی

2.–Après élimination de différentes lettres employées pour un même son, avec conservation de l'une d'elles, (exemple: suppression de deux t « ط ، ت » et conservation d'un seul) nous arrivons à former l'alphabet qui suit:

ا ب پ ط س ج چ ح خ د ض ر ژ ش ع
ف ق ك گ و ل م ن ی

3.– Dans l'alphabet usuel nous avons deux voyelles ا (a) et ی (i), pour suppléer aux quatre autres voyelles nécessaires : à, e, o, ou, nous avons accepté comme telles les quatres lettres suivantes : (وٓ ، ہ ، ه ، أ) qui se rtouvaient déjà dans notre alphabet et, de cette façon, avons formé l'alphabet suivant :

ا پ ط س ج چ ح خ د ض ر ژ ش
ع أ ه ہ ف ق ک گ و وٓ ل م ن ی

caractères latins, ou celle d'un alphabet composé de lettres empruntées aux diverses nations Occidentales. Ces longs efforts ont donné naissance à plusieurs projets d'alphabets nouveaux, mais ces derniers, comme l'alphabet actuellement en usage, présentent des difficultés et de nombreuses imperfections.

Comme on pourra s'en rendre compte par la lecture de ma brochure, pour arriver à la réforme de l'écriture en usage, je remonte à plusieurs siècles en arrière et tout en fournissant les notes relatives à l'histoire des écritures en général, je m'astreint au respect des faits historiques afin de connaître l'origine de chaque lettre, de la suivre attentivement dans ses évolutions tant en orient qu'en Occident; c'est ainsi que j'ai formé un alphabet sous le nom de: **La Nouvelle écriture**.

Aucun des caractères de cette écriture n'est inventé, je les ai tous empruntés aux lettres usuelles en ayant en vue les quatre règles suivantes:

I.–Incorporation des voyelles aux lettres et suppléer ainsi aux signes qui les remplacent.
II.–Séparation des lettres les unes des autres.
III.–Suppression des points.
IV.–Elimination des différentes lettres pour un même son et conservation de l'une d'elle seulement avec emploi des signes, suivant le son.

On verra en consultant le tableau qui figure aux dernières pages et qui met sous les yeux l'alphabet actuellement en usage dont, conformément aux quatre règles qui précèdent, nous avons éliminé certaines lettres superflues, lesquelles lettres, à l'effet d'éviter d'en créer de nouvelles, nous y

avons ajoutées pour un emploi différent, que nous sommes enfin parvenus à composer un alphabet complet (N° 6) ayant toutes les qualités requises pour l'énonciation des sons et la facilité tant de l'écriture que de la lecture.

Ce nouvel alphabet, comme l'ancien, s'écrit de droite à gauche, son emploi offre de grandes facilités et il s'adapte aux diverses langues aussi bien qu'aux coutumes et points de vue de tout le monde islamique.

Pour faciliter encore l'usage de cet alphabet et le rendre plus conforme à la vie moderne, j'ai imaginé de l'écrire de gauche à droite voir au N° 7.

C'est absolument le même alphabet que celui s'écrivant de droite à gauche énoncé plus haut, le seul fait de l'avoir transcrit de gauche à droite a donné naissance à un nouvel alphabet en tout semblable aux écritures européennes.

Dans le but de mieux prouver que ce dernier alphabet n'a subi aucun changement de forme, j'ai indiqué au dessous de chaque lettre la lettre correspondante du premier.

On peut voir au (N°. 8) les majuscules pour écriture et aux (N° 10 et 11) les minuscules et les majuscules pour imprimerie.

D'après le résumé succint qui précède et surtout par une lecture attentive de ma brochure en langue persane, chacun peut se rendre compte que ces nouveaux caractères constituent une réforme fondamentale. Bien qu'ils aient été établis surtout en vue de l'écriture de la langue persane, ils peuvent tout aussi avantageusemen être employés pour les autres idiomes islamiques.

A tous les Dirigeants, Savants
et Intellectuels des pays qui
emploient les caractères Arabes.
A tous les Orientalistes.

La réforme des caractères en usage dans le proche Orient, ou pour mieux dire des caractères islamiques, est une des grandes questions sociales qui depuis longtemps, occupe le plus l'attention publique et fait l'objet de longues discussions au sein des Sociétés savantes de tous les pays intéressés.

En Perse principalement et depuis plus d'un demi siècle, cette question est étudiée de façon très sérieuse par la gènéralité des intellectuels et a déjà donné le jour à maints projets de réforme.

La lecture de mon opuscule ci-joint complètera, je crois, assez clairement les efforts tentés jusqu'à ce jour et fera ressortir la grande nécessité de cette réforme. Mon onvrage attirera l'attention du lecteur sur un point important et fondamental, lequel semble n'avoir pas été pris en considération par les rénovateurs précédents: Réforme des caractères alphabétiques basée sur leur évolution historique.

Les personnes qui sont au courant des améliorations proposées jusqu'à présent, savent que les rénovateurs qui se sont succédés jusqn'ici n'ont pris pour base de leur travaux que les caractères actuellement en usage, se contentant de supprimer quelques lettres, d'en créer un certain nombre de nouvelles et de séparer les caractères les uns des autres et qu'enfin, las d'avoir proposé toutes ces réformes sans arriver à un résultat pratique, qu'ils ont préconisé l'adoption des

A Son Excellence
MONSIEUR
MIRZA MAHMOUD KHAN
Ehtecham-os-Saltaneh
Ambassadeur de Sa Majesté Impériale le SCHAH de Perse
près la Sublime Porte
etc. etc.

Monsieur l'Ambassadeur,

L'importance de la question traitée dans ce modeste opuscule et l'intérêt tout spécial que Votre Excellence porte toujours aux réformes fondamentales de l'Orient, m'autorisent à lui dédier cet humble travail résultat de neuf années de méditation et de recherches.

J'ai l'espoir, Monsieur l'Ambassadeur, que Votre Excellence approuvera ce projet de réforme et qu'Elle voudra bien accueillir ce faible hommage de ma reconnaissance et de mon dévouement, avec cette bienveillante indulgence dont Elle m'a donnè tant de preuves.

Veuillez agréer, Monsieur l'Ambassadeur, l'expression de mes sentiments les plus respectueux, avec lesquels j'ai l'honneur d'être,

de Votre Excellence

Le très heumble et très obéissant serviteur

A. M. OVEICY

ALPHABET

DE

LA NOUVELLE ÉCRITURE

Projet de réforme alphabétique du mond Musulman basé sur l'histoire générale des alphabets de l'univers

PROPOSÉ PAR

ALI MOHAMED KHAN OVEICY

Délégué Financier à l'ambassade Impériale de Perse,
Diplômé de l'école des Sciences politiques et administratives de Téhéran
Officier de la première classe de l'instruction publique
et de la seconde classe de l'ordre du Lion et Soleil.
etc. ete. etc.

CONSTANTINOPLE
Imprimerie SCHAMS, Vis-à-vis la Sublime Porte, 43.
1913

تألیف ونگارش

محمد حسین رکن زاده آدمیت

اغلاط مشهوره

از انتشارات

کتابخانه وچاپخانه اقبال

ALPHABET

DE

LA NOUVELLE ÉCRITURE

Projet de réforme alphabétique
du monde Musulman
basé sur l'histoire générale des alphabets de l'univers

PROPOSÉ PAR

ALI MOHAMED KHAN OVEICY

Délégué Financier à l'ambassade Impériale de Perse,
Diplômé de l'école des Sciences politiques et administratives de Téhéran
Officier de le première classe de l'instruction publique
et de la seconde classe de l'ordre du Lion et Soleil.
etc. etc. etc.

CONSTANTINOPLE
Imprimerie SCHAMS, Vis-à-vis la Sublime Porte, 43.
1913

اغلاط مشهوره

تألیف

محمد حسین رکن زاده - آدمیت

حق طبع محفوظ است

◆ ◆ ◆ ◆ ◆ ◆ ◆ ◆

از انتشارات :

کتابخانه و چاپخانه اقبال

تهران - ۱۳۲۵

چاپخانه اقبال

بسمه تعالی

مقدمه

مندرجات این رساله سابقاً درمجلهٔ جهان نو شماره های چهارم تا هشتم سال اول چاپ شده ولی چون مدیر داخلی مجله برخلاف میل بنده و دوست دانشمندم آقای حسین حجازی مدیر مجله در موقع طبع مقدمه آنرا حذف ودرکلمات وعبارات دخالتهای نامشروع کرده وگاهی دراملاء کلمات غلطهای چاپی رویداده ودرحقیقت مقاله مزبوره بصورتی درآمده که بجای راهنمائی خود مایهٔ گمراهی شده بود اینستکه ناگزیر درصدد اصلاح وطبع آن بصورت رساله برآمده واینك بسرمایهٔ دوست ارجمندم آقای جواد اقبال (مدیر کتابخانهٔ اقبال) مطبوع و تقدیم هموطنان مخصوصاً کارمندان ادارات ودانشجویان میشود.

یکی ز ران ملخ حضرت سلیمان را
نهاد مور ضعیفی برسم هدیه پیش
زبان بمعذرت آنگه گشود واین بسرود
«که هست هدیهٔ هرکس بقدرقوهٔ خویش»

امید چنانست که ازمعایبش دیده پوشند وبحقارتش نکوشند.

محمد حسین رکن زاده ـ آدمیت

اغلاط مشهوره

مقدمهٔ چاپ اول

شبی یکی ازدوستان که بامنش سرلطف ومرحمت است و بخامه ناتوانم علاقه وعقیده دارد ازاغلاط مشهوره وغیر مشهوره که این ایام در ادارات سخت معمول ورایج شده بسیار نالید وپایه اغراق را بجائی گذاشت که بی‌پروا اظهارداشت که «اگرادبا» ودانشمندان قوم بزودی درصدد ازاله این کلمات برنیایند دیر زمانی نکشد مگر زبان پارسی بکلی ممسوخ ومنسوخ شود ودیگر کس زبان بیهقی وسعدی وسپهر وقائم‌مقام را نفهمد چه شود که دراین باب مبحثی باز وسخنی آغازکنی که همکاران را راه نماگردد ودانشجویانرا ازاشتباه بازدارد»

گفتمش از کثرت تأثرراه مبالغه پیمودی وازشدت تألم طریق توهم سپردی چون عدهٔ کلماتیرا که درسالهای اخیر بیمایگان ازخودساخته‌اند و کم سوادان در غیر محل بکار برند از صد افزون نباشد و در برابر دریای بیکران زبان عذب البیان حکم قطره‌رادارد و اگرقطره ناپاکی دریای کبیری را آلوده تواند ساخت این کلمات نیززبان سعدی و سپهررا

منسوخ تواند کرد ومراد ماغ این کار نیست که فشارروزگار ومشقات لیل ونهارواندوه شام وناهار طومار هستیم درنوردیده وبساط خوشدلیم برچیده ومجال بحث وجدال وافاده واستفاده‌ام نگذاشته، وازاین گذشته ورود دراین وادی ووصول بدین مقصد بیرون از وظیفه نادانی چون منست که خوشه چین ارباب دانشم و مفتخر بشاگردی اصحاب بینش جائیکه اساتید بزرگواری همچون میرزا محمدخان علامه قزوینی وعباس اقبال آشتیانی وملك الشعراء بهار خراسانی وجلال الدین همائی شیرآزی وبدیع الزمان خراسانی ومیرزا علی اکبر دهخدای قزوینی وغلامرضا شمس زنجانی وسیدمحمد علی جمال‌زاده اصفهانی وسید حسن تقی‌زاده تبریزی ودکتر رضا زاده شفق تبریزی وسعید نفیسی کرمانی وعبدالله رازی همدانی وعبدالرحمن فرامرزی وطباطبائی نائینی وسید کاظم عصار خراسانی وعبدالرحیم همایون فرخ تهرانی ومیرزا عبدالعظیم قریب گرکانی وبهمنیار کرمانی و امثالهم (۱) شکر خدایرا همه درقید حیات هستند وبافاضه وافاده اشتغال دارند دخالت «آدمیت» درمعقولات انصاف که نوعی ازانواع گستاخی وطوری ازاطوار بی‌باکی شمرده میشود وازقدیم گفته‌اند :

هر که بیباکی کند اندر طریق   گردد اندر وادی حیرت غریق

بالجمله ازاین وتیره بسیار گفتم ، همه را نشنیده گرفت واصرار را

---

(۱) آیالازم است توضیح دهم که مراد من از بردن نام آقایان مذکور منحصراً ستایش ازمراتب فضل ودانش آنهاست وبهیچوجه کار بمسالك سیاسی ومشارب اجتماعی آنها که موضوع دیگراست ندارم ؟

ازحد گذرانید تاجائیکه دربرابر تیغ زبانش سپرافگندم، واطاعت امرش راخامه درانگشت گرفتم، وازرطب ویابس کلامی چند بهم بافتم و بپیشگاه اساتید سابق الذکر تقدیم نمودم واستدعای عطف توجه وتصحیح وانتقاد رادارم ، باشد که بالمآل این گفتار خام کسوت پختگی پوشد وفی الواقع رهبر گمراهان شود :

ترك جوشی کرده‌ام من نیم خام ✡ ازاساتید سخن بشنو تمام

✡ ✡ ✡

عبارت « غلط مشهور بر صحیح غیر مشهور رجحان دارد » مستمسکی بدست نویسندگان کم مایه امثال من داده است که هرگونه کلمات غلط ونامربوط را بکار برند و با تذکار جمله فوق باب اعتراض را بر خود ببندند !! حال آنکه دانشمندانی که درراه تحصیل وتکمیل ادبیات پارسی وتازی باصطلاح متقدمین « دودچراغ خورده » وبرخود رنج شب زنده داری هموارساخته‌اند هیچگاه نیازی باظهار این گفته اجوف پیدانمیکنند وچون بقواعد واصول زبان فارسی معمولی امروزی (که حتماً احتیاج بفراگرفتن مقدمات وآموختن صرف ونحو وحفظ لغات عربی دارد) آگاه هستند البته استعمال کلمات صحیحه را (ولو غیرمشهور باشد) بر اغلاط مشهوره (ولورائج باشد) رجحان داده وهمچون پارسا ازعقار(۱)

---

(۱) عقار بتازی شراب‌را گویند ـ نصیرالدین فرصت شیرازی درمدح استاد خود شیخ مفید فرماید :

جواب وافی دهد زمسئلت بی کتاب + زمسئلت بی کتاب دهد کماهی جواب
دهد کماهی جواب زروی علم وصواب + زروی علم وصواب کندزجهل اجتناب
کند زجهل اجتناب چوپارسا ازعقار

ازبکار بردن کلمات غلط درنبشته‌های خود اجتناب خواهند ورزید ـ

اگرشما کلمات وجمل‌را طبق اصول لغت وقواعد فارسی وبرخی قواعد عربی (که درزبان فارسی رسوخ تام یافته) بکاربرید هیچ‌باسوادی نمیتواند اعتراض کند ولی اگر باتکاء جمله « غلط مشهور برصحیح غیر مشهور برتری دارد » کلمهٔ غلطی را استعمال کنید علماء لغت واهل ادب برشما خرده خواهندگرفت وجواب قانع کننده نخواهید داشت ،

اکنون شروع میکنم بذکرلغات واصطلاحات غلط (املائی وانشائی ولغوی)که درادارات وجرائد بکار برده میشود تاآنجائیکه بخاطراست و حافظه یارائی میکنند با ذکر کلمات صحیحه که بجای آنها میتوان بکار برد.

ضمناً این مطلب را ناگفته نمیگذارم که عجالةً مرا باآن‌کلمات که در چند سال اخیر ازطرف فرهنگستان وضع یا احیاء شده‌کاری نیست ، چون این نکته برارباب خرد پوشیده نیست که کلمات و اصطلاحات و امثله بایستی بطور طبیعی زبانزد عامه شود وچیزی نیست که‌با امرونهی وزور وجبر یا «آگهی» و«حسب‌الامرجهانمطاع ملوکانه» و«بخشنامه»واز این‌قبیل بتوان ساری‌وجاری‌نمود ودلیل بارز اینمعنی همانا معامله‌ایست که مردم با کلمات فرهنگستانی کرده‌اند که آنچه را با ذوق آنها موافق بوده مثل : شهرداری ـ شهربانی ـ دبستان ـ دانشکده وغیره قبول‌کرده‌اند ورائج شده وآنگونه کلمات راکه مذاق عامه نپسندیده مانند « بافت» (بمعنی سنج) ومشقات آن یا« کالبد شکافی » (بمعنی تشریح عملی) وانبازی « بمعنی شرکت» که طبق بخشنامه نخست وزیر وقت « پسند طبع اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نشد » در همانروزها مردود گشت وازمیان رفت . در ایامی‌که فرهنگستان با شتاب تمام بکار احیاء لغات قدیمه ووضع کلمات جدیده پرداخته بود من بنده شرحی نگاشتم واز بسیاری کلمات ومعانی غلطی‌که از آنها استنباط میکردند انتقادکردم وپاسخ شنیدم‌که «اغلب اینهارا ستاد آرتش ساخته و ربطی بفرهنگستان ندارد »

خلاصه اگر ازکلمات فرهنگستان‌که استعمال آنها اجباری بوده بگذریم بیکعده کلمات غلط و ترکیبات زشت و بیمورد بر میخوریم‌که اشخاص و نویسندگان بیذوق وکم سواد ازُ خود وضع کرده‌اند مانند : پیوست ـ پیرو ـ سالمه (!) بازگشت (درعبارت بازگشت بنامه شماره ...) چرك نویس (!) فرآورده ـ نامبرده وامثال اینها ونویسندگان بی اطلاع هم بتصوراینکه ازفرهنگستان گذشته‌است مینویسند ودرنتیجه زبان اداری‌مارا مملو ازمهملات ووضع شیئی‌درغیر ماوضع له‌کرده‌اند !! و عجب آنکه دانشمندان معاصر این هرج ومرج ادبی‌راکه نتیجه‌ای بس ناگوار دارد شنیده ودیده ودرصدد دفع ورفع آن برنمیآیند !

« پیوست »

کلمه پیوست که اینروزها بمعنی(ضمیمه)یا(منضم) گرفته‌اند وبقدری متداول شده که دربالای نامه‌های رسمی وزارتخانه‌ها ودفاتر اندیکاتور «نماینده» هم چاپ میشود باینمعنی صحیح نیست • زیراکه پیوست فعل ماضی ازمصدر پیوستن است وبیشتر در باره جانداران استعمال میشود چنانکه گویند «گوسفندی بگله پیوست » یا «لشگراول بسپاه پیوست» این کلمه ازتصویب فرهگستان نگذشته‌است وبهتر آنکه متروك دارند و مانند گذشته همان (ضمیمه ومنضم) را بکار برند ـ

«پیرو»

این روزها درادارات مینویسند «پیرونامه شماره ۰۰۰» واین غلط است زیراکه «پیرو» درزبان فارسی مخصوص عاقلان است واستعمال آن درباره جمادات مانند نامه وامثال آن جائز نیست وهمان کلمه «تعقیب» که سابقاً مینوشتند صحیح است واگرمتعصبی بخواهد بجای کلمه تعقیب که عربی است حتماً پارسی نویسد ممکن است کلمهٔ « پی» رابکار برد و بنویسد «درپی نامه شماره ۰۰۰» این کلمه هم ازفرهنگستان نگذشته است

« شماره‌ها »

درمورد هاء غیر ملفوظه در موقع اتصال بهاء علامت جمع ازقدیم قواعد مشروحهٔ ذیل معمول بوده ومراعات میشده‌است :

باین ترتیب که اگر کلمه‌ای که بهاء منتهی میشده بکلمه دیگر ازحیث

معنی مشتبه میشده هاءآنرا باقی میگذاشتند همچون: باده ـ لاله ـ نامه ـ امااگرمشتبه نمیشده مانند : شماره ـ پیاله ـ هاءرا حذف میکردند بنابر این قاعده نوشتن «شماره‌ها» غلط است وباید (شمارها) نوشت امااخیراً دیده‌شدکه استاد سخن سنج جلال‌الدین همائی دررساله «قواعد زبان فارسی» پیشنهاد فرموده‌اندکه برای اطراد قاعده بهتر اینستکه هاء غیر ملفوظه همه جا درکتابت ظاهر شود و هیچ جا حذف نگردد ، این پیشنهاد بسیار پسندیده‌است وبهتر آنکه بفرموده ایشان عمل کنند تا از خطا مصون مانند ـ ضمناً این نکته‌را هم درنظر داشته باشندکه کلمات عربی منتهی بهاء رااگر بخواهند جمع فارسی بندند بهیچوجه نباید هاء آخرآنرا حذف کنند مانند : قباله و اشاره‌که هنگام بستن جمع باید قباله‌ها واشاره‌ها نویسند وقس علیهذا•

«خورسند ـ خوشنود»

غلط است ، وصحیح آنها باحذف (واو) میباشد «خرسند» و«خشنود» همچنین استعمال کلمه خرسند بجای خشنود نیز غلط است زیراکه خرسند بمعنی قانع است وخشنود بمعنی شادمان ـ سعدی فرماید : دراین بازار اگرسودی‌است بادرویش خرسنداست•

«باغات ـ دهات ـ کوهستانات ـ گزارشات ـ سفارشات»

وازاین قبیل غلط است ، چون علامت جمع درفارسی منحصراست به (ان ـ وها) وجمع (ات) مختص زبان عربی است ـ بنابراین بایستی دیه‌ها ـ ونامه‌ها وکوهستانها وگذارشها وسفارشها نوشت ـ

«بهاء»

کلمه(بهاء) عربی‌است وبمعنی روشنائی آمده وکلمه (بها)فارسی و بمعنی قیمت وارزش‌است مثل : گرانبها بنابراین اگر منظور قیمت باشد نوشتن همزه درآخر آن غلط فاحش‌است وباید ترك شود ـ

« خاستن ـ خواستن »

خاستن(بدون‌واو) بمعنی برپای شدن‌است وخواستن (باواو) بمعنی طلب‌کردن واستعمال هریك بجای دیگری غلط‌است ـ

« بنده‌گی-زنده‌گی-مرده‌گی- بنده‌گان-زنده‌گان-مرده‌گان»

غلطاست ، وصحیح آنها باحذف هاءاست : بندگی ـ زندگی‌وغیره

« نهار »

نهار عربی‌است‌ومعنی‌آن روز(دربرابرلیل) میباشد ناهار فارسی‌است وبمعنی غذائیکه ظهر خورده میشود ، ولی غالباً بجای (ناهار) کلمه (نهار) مینویسند واین غلطاست•

«نامبرده»

این‌کلمه را فرهنگستان تصویب نکرده‌است ومعلوم نیست تراوش کدام فکرعلیل‌است وچنانکه وقتی‌استاد فرید مرحوم وحید دستگردی اعلی‌الله مقامه درمجله (ارمغان) یادآورشده بود استعمال این‌کلمه در مورد اشخاص بمنزله دشنام‌است زیراکه یکی ازمعانی (نام) در فارسی شهرت وآبروست ، پس نام‌برده‌کسی‌است‌که آبرووشهرت خودرا از کف داده‌است !! بنابراین اگر نویسندگان ازمن می‌شنوند اینکلمه را

فقط درمواقعی بکاربرندکه میخواهند بمخاطب توهین کنند و درغیر این صورت استعمال آن‌جایز نیست وبجای‌آن‌همان‌کلمات (مذکور)و(مزبور) یا اگر بخواهند فارسی باشدکلمه (یادشده) را (که هرکدام بادر نظر گرفتن سبك وتناسب کلام صحیح‌است) بکار برند ـ امااینکه امروزدر نامه ها مینویسند «چك نامبرده ـ نامه نامبرده ـ وجه نامبرده ـحساب نامبرده» وازاین قبیل غلط محض‌است وجزبیسوادان چنین کارنکنند•

«تقدیر»

قدر : درلغت بمعنی شأن و اندازه‌است ؛ اما تقدیر مصدر باب تفعیل وبمعنی‌مقدر بودن واندازه‌گرفتن آمده وبکار بردن آن بمعنی «قدردانی»که امروز معمول شده‌است صحیح نیست وممکن‌است بجای آن‌کلمات «تمجید» و «تحسین» بنویسند یا همان (قدردانی) بکاربرند ـ نمیدانم چه عیب داردکه بجای « تقدیرنامه » بنویسند «تمجیدنامه» یا «تحسین نامه» وکلمه تقدیررا بجای خود بکاربرند ؟

«فوق‌الذکر»

غلطاست ، و(سابق‌الذکر) صحیح آن ـ بفرموده استاد علامه قزوینی اگرکلمه «فوق‌الذکر»صحیح باشد پس«تحت‌الذکر»هم‌باید گفت صحیح‌است ! درصورتیکه تاکنون «تحت‌الذکر»راکسی ننوشته است ـ

«درزی ـ درزیگاه ـ درزیخانه ـ درزنگاه»

ملاحظه بفرمائید کار هرج ومرج ادبی بجائی رسیده‌که خیاط های‌طهران هم برای خودشان لغاتی ساخته اند !!

کلمه **درز** ـ درعربی بمعنی شکاف جامه‌است ، درفارسی هم بهمین معنی آمده ـ معذلك گویا **اصلا** هندی باشد پس آن بیچاره‌ای که روز اول بتصوراینکه پارسی «سره» یاپارسی «ناب» پیداکرده وبجای کلمات مشهوره خیاط وخیاطی این کلمه غیر مأنوس را بکاربرده دراشتباه بوده است ، باز اگر کلمات (دوزنده) و (دوزندگی) را بکار میبرد بهتر بود امامن نمیفهمم چه داعی دارد که ماکلمات خیاط وخیاطی راکه سالهاست مشهور وزبانزد خاص وعام شده بکلمهٔ هندی یاعربی یافارسی غیرمانوس مبدل کنیم !!

«نصرت ـ رحمت ـ عنایت ـ هدایت»

این کلمات‌را درعربی بتاء گرد نویسند « نصرة ـ رحمة ـ عنایة ـ هدایة » اما دراملاءِ فارسی بتاء کشیده نوشته میشود مگر اینکه مضاف واقع‌شود ومضاف الیه آن عربی باشد که درآنصورت باید بتاء گردنویسند مانند (**نصرةالله ـ ورحمةالله ـ وعنایةالله ـ وهدایةالله**)

«ذالك ـ کذالك ـ معذالك»

غلط‌است، وصحیح آنها : ذلك ـ معذلك ـ وکذلك (باحذف الف) است

« معتنابه »

غلط و (معتنی به) صحیح‌است وعجب آنکه دیده شد بعضی حتی (ع) آنراهم حذف کرده و « متنابه » (!) مینویسند !

«مکفی»

غلط‌است ، وصحیح آن (کافی) است زیراکه این فعل‌را بباب افعال بردن ومتعدی کردن خلاف قاعده‌است ـ کافی بمعنی کفایت‌کننده « بسنده » میباشد ـ

«اشگال ـ مشگل»

کلمه عربی‌است ، وباکاف عربی صحیح است . اما اغلب ماشین نویسها بتصور اینکه فارسی‌است باکاف‌فارسی مینویسند واین‌غلط‌است

«مرحم ـ وحله»

هردو غلط‌است ، وصحیح آنها (مرهم) و (وهله) است ـ

«حاجی ـ ناجی»

حاج: صحیح وحاجی‌غلط‌است، زیراکه‌حاج بمعنی‌بجاآورنده‌حج است وآوردن یاء نسبت درآخر آن صحیح‌نیست . اگر(مکی)بنویسند صحیح است چنانکه «کربلائی» و« مشهدی » میگویند ومینویسند ـ

اماناجی : اَسم فاعل از نجاینجو و بمعنی نجات یافته‌است ـ پس استعمال آن بمعنی نجات دهنده غلط‌است وباید(منجی) نوشت ومنجی اسم فاعل ازانجی ینجی وبمعنی نجات دهنده باشد ـ

«خوانشگاه»

این دیگر از اختراعات (!) خیلی تازه‌است ، وگویا مخترعش آقای ذبیح‌الله قدیمی مؤسس قرائتخانه پشت شهرداری باشند ـ

کلمه گاه درفارسی بمعنی وقت وزمان وتخت شاهان وهنگام صبح آمده ودرآخر کلمات افاده معنی مکان میکند ، مانند نمازگاه ، آرامگاه ، جایگاه ، وبمعنی وقت همچون سحرگاه ، شامگاه ، ولی اینها همه سماعی‌است نه قیاسی وهرکس مجاز نیست که درآخر هر کلمه‌که اراده کرد بیاورد وازخود کلمه جدیدی بسازد ، وجائز نیست که فرضاً نویسنده بقیاس نمازگاه « روزه‌گاه » یابجای سحرگاه « ظهرگاه» بنویسد بنابراین اگر آقای قدیمی میل داشت بتقلید مرحوم کسروی ازخود کلمه بسازد خوب بود مثلا بجای قرائتخانه «خواندنگاه » مینوشت زیراکه خوانش خود غلطاست و آوردن گاه درآخرآن غلط دیگر و نتیجه حاصله غلط اندر غلط۔

آقای قدیمی جوانی باهوش وصاحب ابتکار وفعال‌است وقرائتخانه خوبی(اگرچه مجانی نیست) تأسیس کرده وازجمله کارهای خوب‌ایشان چاپ رسالهٔ « قواعد زبان فارسی » تالیف استاد همائی شیرازی درآخر سالنامه ١٣٢٤ آریان‌است پس چه خوب بود برای پیدا کردن کلمه صحیح بجای (قرائتخانه) باستادهمائی‌مراجعه میکردو برای‌ما «خوانشگاه» نمیساخت ! ومن یقین دارم که‌استاد همائی قرائتخانه راکه ترکیب زیبائی ازعربی وفارسی‌است برهر کلمه دیگر ترجیح میدادند ۔ واورا ازخیال اختراعات جدیده(!) منصرف میساختند ۔

«تشریك مساعی»

تشریك : ازباب تفعیل وبمعنی شریك قراردادن‌است وبنابراین

« تشریك مساعی » ترکیب صحیحی نیست و باید « اشتراك مساعی » (اشتراك ازباب‌افتعال وبمعنی شریکشدن‌است) یا « توحیدمساعی»نوشت

«اجری – مجزی»

(اجری) غلطاست، وصحیح آن (اجراء) است همچنین (مجزی) غلط و مجزا صحیح آن‌است ، ونویسندگان غالباً هردورا غلطمینویسند

«مستقلات»

مستغل اسم مفعول‌است بمعنی (ملك) وجمع‌آن (مستغلات)میباشد بعضی این کلمه را اشتباهاً «مستقلات» مینویسند وعجب آنکه این‌اشتباه بزرك دراوراق مَطبوعهٔ ثبت اسناد هم چاپ‌شده ! درصورتیکه «مستقلات» جمع (مستقل) است وبمعنی (خود بخود بودن) و-بپای خود ایستادنست

«کارمند»

این کلمه را فرهنگستان منحصراً برای عضو اداره دولتی وضع کرده‌است ۔ پس‌عضوحزب یاعضوتجارتخانه وسایرموسسات ملی همچنین اعضاء بدن را کارمندگفتن ونوشتن صحیح نیست وباید در مورد آنها همان‌کلمه (عضو) را بکاربرند ۔

«اعلا ـ ادنا »

هردو غلطاست ، وصحیح‌آنها (اعلی) و(ادنی) است ۔

«کثیف – کثافت»

درزبان عرب بمعنی أنبوه وزیادی آمده ودر فارسی بمعنی(پلید

وپلیدی) بکار برده میشود بعقیده بنده استعمال این کلمه بمعنی پلیدی در محاوره مانعی ندارد. امادر کتاب صحیح نیست یعنی نمیتوان نوشت (ادرار کثیف است) یا (کثافت زیادی پشت شهرداری دیدم) وباید در اینگونه موارد همان کلمات : زباله - پلید - پلیدی - نجاسات خاکروبه خاشاك وازاین قبیل بکار برده شود -

«حسب الفرموده - حسب الخواهش - بلادرنك»

هرسه غلطاست ، وصحیح آنها (برحسب فرموده) و (برحسب خواهش) و (بیدرنك) میباشد - زیرا کلمات فارسی وعربی را باحفظ قواعد عربی بایکدیگر ترکیب نتوان کرد و (ال) راکه اختصاص بعربی دارد بر کلمات فارسی نتوان افزود -

«تلگرافا - تلفنا - راپورتا - گزارشا»

غلطاست، وبهتر آنکه (تلگرافی) و (تلفنی) یا (بوسیله تلگراف بوسیله تلفن) (بامراعات موارد استعمال) بنویسند -

درمورد کلمه گزارش که فارسی است آوردن تنوین درآخرآن غلطاست و این کلمه همیشه باید با فعل ذکر شود مانند : (گزارش داد - گزارش میدهد)

« اینجانبه - بازرسه»

هردو غلطاست ، وزنان هم میتوانند (اینجانب وبازرس)نویسند درمورد کلمه خنده‌آور (بازرسه) حکایتی ازمرحوم دکتر نصر نقل

میکنند (۱) که مایهٔ تعجب و تأثراست .

گویند مرحوم دکتر نصر که‌ازدانشمندان معاصر ودرلغت بسیار نکته‌گیر ونکته‌سنج بود روزی دروزارت‌فرهنك نامه‌ای‌راکه‌نویسنده‌اش بانوئی ازبازرسان بود بدستش دادند وچون بخواند ودیدکه نوشته‌است « اینجانبه بازرسه که برای‌بازرسی الخ » چنان آشفته حال و خشمناك شد که دودستی بسر کوبید وبگریست وحالش دیگرگون بشد وبخانه برفت وبربستر بیماری بخفت وبرحمت ایزدی پیوست !

«مکلا - مزلف»

کلاه وزلف هردو فارسی‌است وشوخی آنهارا عربی فرض‌کرده واز آن اسم فاعل (یامفعول) ساخته‌است وبعضی ازنویسندگان ازراه‌شوخی وخوشمزگی یانادانی آنهارا مینویسند وبدیهی است نویسندگان فاضل که مقید بصحت‌انشاء خود هستند بایدازبکاربردن‌این دوصرف‌نظرفرمایند

« پرونده مربوطه - کمسیون متشکله - قانون مدونه»

هرسه غلطاست ، ونظائرآنهاهم غلط ، وصحیح آنها (پرونده‌مربوط -

---

(۱)یکی ازنویسندگان (که نام‌خودرا ننوشته‌اند) مرقوم‌فرموده بودند که این‌حکایت ساختگی‌است ، برای اطلاع ایشان عرض میکنم که منهم یقین‌بصحت آن نداشته‌ام و بهمین مناسبت کلمه « گویند» را که درفارسی دال برتردید و مقول قول‌است بکار برده‌ام - یحتمل شوخ طبعان این واقعه‌را هم مثل برخی وقایع دیگر که بمرحوم دکترنصر نسبت میدهند از خود ساخته باشند اما ضرب المثل معروف « تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها » هم باید درنظر داشت .

کمسیون متشکل - وقانون‌مدون) است ' زیراکه پرونده کلمه فارسی فرهنگستانی است و صفت آن احتیاج بتاه تانیث ندارد - کمسیون هم کلمه خارجی‌است وآوردن تاه تانیث درآخرصفت آن غلط است ' و چنانکه بیاید درعربی صفت جمع غیر عاقل‌را مؤنث‌آورند مانند (قوانین مدونه - واخشاب موضوعه - ومعایب مذکوره)

« موما الیه »

غلطاست، وصحیح آن(مومی‌الیه)است - یعنی اشاره شده باو-

« کفاش - کفاشی»

کلمه کفش فارسی است (عربی آن -حذاء - نعل و اسکاف است) بنابراین کفاش وکفاشی غلطاست وباید بجای آن ها **کفش** گر وکفش دوز بکار برند -

«دستورات»

کلمه دستور فارسی‌است وبمعنی وزیر- رخصت - طرز و روش آمده ومعرب آن دستور بضم دال معجمه است وتازیان ازپارسی گرفته و جمع آنرا «دساتیر» بسته اند پس کلمه (دستورات) بقاعده فارسی و عربی غلطاست وجمع صحیح آن درفارسی (دستورها) ودرعربی چنانکه گفته شد (دساتیر) میباشد .

«بوالعجب - بوالهوس - بوالفضول»

با املاء فوق غلط است ، و صحیح آنها (بلعجب - بلفضول - و بلهوس) میباشد زیرا که کلمه - بل - فارسی‌است وبمعنی فراوانی و زیادی آمده - وچون برخی نویسندگان تصور کرده‌اندکه این کلمات عربی‌است بشکل فوق (که غلطاست) مینویسند (۱)

«افگندن»

حرف سوم آن‌کاف فارسی (دوطره) است واغلب تصور میکنند کاف عربی‌است وبایك طره مینویسند .

«نمود - نمودن»

بمعنی نمایش دادن‌است چنانکه گوئی «احمد تصویرخودرا بمن‌نمود» پس بکاربردن‌کلمه نمود ونمودن بجای (کرد - وکردن) صحیح نیست قدما این نکته را کاملا رعایت میکردند ولی اغلب نویسندگان معاصر مراعات نمیکنند.

«اثاثیه»

غلطاست وصحیح آن (اثاثه) باحذف یاء است-

---

(۱) ترکیبات « بوالهوس - بوالفضول و بوالعجب » در عربی نیامده وبطور حتم ترکیب فارسی و عربی‌است ونظیرآنها در ترکیب فارسی آمده مانند « بلکامه » که بشخص پرآرزو اطلاق میشود و « بلفنده » که زیاد رویهمریخته (متراکم) معنی میدهد.

صاحب برهان قاطع آورده‌است : «بل : بضم اول بمعنی بسیارباشد همچو بلهوس و بلکامه یعنی بسیار هوس و بسیار کام »

قواعدی چند در املاء و انشاء کلمات فارسی و عربی

- قاعده تنوین درزبان‌عربی -

تنوین بکلمات عربی اختصاص دارد ودرفارسی نیست ، وچون دراین مورد مبتدیان اغلب اشتباه میکنند اینك قاعده‌کلی وصحیح آنرا مینویسم و اگر بهمین قرار عمل کنند ازاشتباه مصون خواهند ماند هرگاه کلمه عربی‌را بخواهیم باتنوین فتحی درفارسی بکاربریم درآخر آن الفی اضافه نموده وروی الف دوزبر میگذاریم مانند : عالماً عامداً شخصاً - حقاً - اسماً - رسماً اما اگرکلمه منتهی بتاء گرد(ة) شده‌باشد باید رجوع باصل‌کلمه کنیم هرگاه[تاء] جزء حروف اصلی‌کلمه باشد الفی بآخرآن اتصال میدهیم وروی‌آن تنوین میگذاریم - مانند : موقتاً که‌چون‌تاء آن جزء اصلی کلمه‌است الف بآن اتصال‌داده وتنوین‌میگذاریم اما‌اگر تاء جزء اصلی کلمه نباشد وتاء زائده باشد کلمه‌را بدون الف نوشته و روی‌آن تنوین میگذاریم مثل : عجالة - مرحمة - جسارة - مقدمة -

بنابراین قاعده‌کلمات : عجالتاً - مرحمتاً - جسارتاً - ومقدمتاً غلطاست

متابعت صفت ازموصوف درزبان‌عربی و تکلیف نویسندگان فارسی‌زبان

درزبان‌عربی‌غالباً صفت تابع موصوف‌است ، باین‌معنی‌که مطابقت صفت باموصوف درافراد جمع وتذکیر وتانیث حتمی‌است (مگربندرت که درنحو مذکوراست) همینطور اگر موصوف جمع غیر عاقل باشد مانند : ابواب - اخشاب - اعصار - احکام - صفت آن مؤنث میشود و علامت تانیث راکه تاء مربوطه [ة] است درآخرمیآورند.

مثال : ابواب مفتوحه - اخشاب موضوعه - اعصار متمادیه - احکام صادره -

امادرزبان فارسی صفت تابع موصوف نیست وهمیشه صفت جمع باید مفرد باشد مثل :

مردان درستکار - زنان باردار -

ودر غیر عاقل مانند : سنگهای بزرگ - زمینهای مزروع -

بنابرآین : مردان درستکاران - وزنان بارداران - وسنگهای‌بزرگها وزمینهای مزروعها یازمینهای مزروعه غلطاست -

اما‌اگر بخواهند دریك نامه فارسی صفت وموصوفی راکه هردو عربی باشد بیاورند بهتراست‌که مطابقت را مراعات کنند مانند احکام صادره - رقیمه شریفه - واگرموصوف فارسی وصفت عربی باشد مطابقت غلطاست مثل - « نامه شریفه » یا « نامه‌مورخه » که صحیح آن - (نامه شریف) و (نامه مورخ) است -

درفارسی فعل منتسب بجمع غیر عاقل نیز همیشه باید مفرد باشد [مگر بندرت که ذوق سلیم محل آنرا تشخیص میدهد] مانند: روزنامه‌ها رسید - کتابها میرسد - بخشنامه‌ها صادر شد -

بنابراین روزنامه‌ها رسیدند - کتابها میرسند - بخشنامه‌ها صادر شدند اگر غلط شمرده نشود بقول هندیها «کم از کم» خارج از فصاحت خواهد بود

حافظ شیرازی فرماید :

تیر مژگان دراز و غمزه جادو نکرد
آنچه آن زلف سیاه وخال مشکین کرده‌اند
شهپر زاغ وزغن زیبای صید وقید نیست
کاین کرامت همره شهباز و شاهین کرده‌اند

چنانکه ملاحظه میفرمائید در مصرع أول فعل منتسب بمژگان وغمزه مفرد است ودر مصرع دوم فعل منتسب بزلف وخال جمع است و در بیت دوم فعل منتسب بزاغ و زغن مفرد و از شهباز و شاهین جمع است.

وعلامه قزوینی متعنا الله بطول بقائه دریکی ازمقالات خودشان این بیت حافظرا مستند قرارداده‌اند:

نکته ها رفت و شکایت کس ندید   جانب حرمت فرو نگذاشتیم

مولوی معنوی فرماید :

چونکه اسرارت نهان دردل شود   دان مرادت زود تر حاصل شود

دانه‌ها چون در زمین پنهان شود   سر او سرسبزی بستان شود

نیز فرماید :

زر و نقره گر نبودندی نهان   بر درش کی یافتندی زیرکان

در مورد این ابیات که گاهی درآنها فعل منتسب بغیرعاقل مفرد وگاهی جمع آمده البته ضرورت شعری راهم باید درنظر گرفت.

فعل منتسب بجمع ذیروح باید بصیغه جمع باشد مانند: مردم آمدند - زنان رفتند - اسبها تاخت کردند واگر فاعل آن اسم جمع باشد هر دو جائزاست مانند : لشگر رسید - یا رسیدند -

«باء زینت واضافه»

حرف باء که برای زینت دراول فعل میآورند مثل : بشنو- برو- وباء حرف اضافه که دراول اسم میآید مانند: «بحسن گفتم» و « بمدرسه رفتم » همیشه باید متصل بکلمه نوشته شود مگر اینکه بحروف مشابه خود اتصال پیداکندکه درآنصورت بهتر است جدا نوشته شود مانند [به پنیر] و [به بنده] و [به بیننده]

« عطر - سفله - عقب - زنبور - صندوق - سبحه

چون کلمات فوق را درمحاوره غالباً غلط تلفظ میکنند لذا تلفظ صحیح آنهارا مینویسیم :

عطر : بمعنی بوی خوش - بکسر عین صحیح‌است -

سفله : بکسر سین مهمله - بمعنی پست فطرت وفرومایه‌است -

سعدی فرماید :

چو باسفله گوئی بلطف‌وخوشی☆فزون گرددش کبرو گردنکشی

عقب : بمعنی‌پشت وبعد وآخر آمده وبکسر قاف صحیح‌است ـ

زنبور : بضم زاء معجمه صحیح‌است وفارسی‌آن « گنج » بضم کاف فارسی میباشد ـ

صندوق : بضم صاد صحیح‌است ـ

سبحه : بضم سین مهمله و بمعنی مهره هائی‌است که برشته. کشند و بدانها تسبیح گویند ـ

در خاتمه دونکته است که باید ناگفته نگذارم ـ یکی‌آنکه اخیراً درحین مراجعه برسالهٔ «واژهای فرهنگستان ایران تاپایان‌سال ۱۳۱۹» نظرم بکلمات درتعقیب ومتعاقب افتاد ودیدم نوشته‌است «درپی ـ پیرو» همچنین دربرابر « مفصله اسلامی» [۱]

نوشته شده « نامبردگان ـ نامبرده » معلوم میشود کلمات پیرو ونامبرده که من تصور میکردم نویسندگان از خود وضع کرده‌اند از فرهنگستان‌است ومردم دراستعمال آن تابع فرهنگستان بوده‌اند !

بهرصورت در عقیده شخصی بنده راجع باین دو کلمه تغییری روی نمیدهد وخواه‌واضع آنها فرهنگستان باشد خواه دیگران . مطلب همان‌است که نوشته شد ـ

نکتهٔ دوم اینکه ممکن‌است عقیده بعضی از نویسندگان چنین باشد که مراعات قواعد صرف ونحو زبان عربی در فارسی لزومی ندارد وبگویند فارسی زبانان درتغییر وتبدیل املاء وانشاء ومعانی کلماتیرا که اززبان عربی گرفته‌اند مجاز هستند واگر کلمه [کثیف] درعربی بمعنی انبوهی‌است ـ باشد فارسی زبانان ا ِمعنی اصلی برگردانیده وبمعنی‌پلید گرفته‌اند پس معنی این کلمه درفارسی پلیداست وهیچ مانعی ندارد که ما درمحاوره ومکاتبه خود بهمین معنی بکار بریم همچنین چون دراملاء فارسی الف مقصوره وجود ندارد ما مجبور نیستیم که مثلا اعلی‌وادنی وتقاضی وامثالهارا بشکل یاء بنویسیم بلکه مطابق املاء خودمان باالف مینویسیم واین غلط نیست بلکه اصح‌است ـ

درجواب این اعتراض فرضی گوئیم که علت‌غائی هرج ومرج‌زبان واملاء وانشاء فارسی همانا نداشتن اکادمی ، ودستور و فرهنك صحیح کامل زبان‌است که بایدباکمال دقت ازنظراصحاب فضل ودانش واعضاء آکادمی « فرهنگستان » گذشته باشد ـ

چون تاکنون چنین فرهنك ودستوری که فارسی زبانان ناگزیر ازتطبیق نوشته‌های خودباآنها باشند از بدبختی بعرصه وجود نیامده و کار فرهنگستانیان منحصر بساختن چند لغت بوده ولغات و دستورهای فارسی فعلی‌هم چون غالباً تألیف افراد واشخاص است که یکتنه دراین دریای بیکران غوطه خورده‌اند ودر وصدف توامان‌آورده‌اند واختلافات زیادی درآنها مشهوداست وجز سرگردانی مبتدیان ازآنها نتیجه ای حاصل نشود .

---

(۱) کذا فی‌الاصل ـ بدیهی است مقصود مفصلة الاسامی بوده و غلط چاپی رویداده است

پس نویسندگان مجبور هستند که قواعد کلی زبانهای عربی و فارسی‌را مراعات کنند تا همانطور که گفته شد مورد انتقاد قرار نگیرند. امروز اگر کسی طبق قاعده زبان عربی (اعلی) را صحیح نوشت کس را حق اعتراض نخواهد بود ولی اگر (اعلا) نوشت ممکن‌است دانشمندی مانند مرحوم دکتر نصر اعتراض کند وحقاً اعتراض اوصحیح‌است.

من امیدوارم که هرچه زودتر دولت درصدد تأسیس « فرهنگستان » جامع و حقیقی برآید و دانشمندان و ادباء را از اکناف مملکت جمع آورد و ازمتخصصین درفنون مختلفه برای نوشتن لغت جامع و صحیح زبان فارسی ودستور زبان استفاده کنند و بدینوسیله از تشتت آراء و اختلاف مشارب و سلیقه‌های گوناگون امروزی جلوگیری بعمل آورد و چه نیکوبود که فرهنك جامع فارسی تألیف استاد علی اکبر دهخدا را که مجلس دستورطبع داده‌است قبل ازچاپ از نظر دقیق ارباب فن میگذرانیدند وپس ازتدقیق و رسیدگی کامل اجازهٔ چاپ میدادند، در آنصورت فرهنك مزبور برای عموم حجت وسند بود - ودستور فارسی باقی میماندکه آنهم فرهنگستان تهیه میکرد و تکلیف نویسندگان روشن میشد.

چون احتیاج مبرم بکتاب لغت محسوس‌است وتا آنزمان که لغت فارسی جامع معتبری در دسترس فارسی زبانان نیست دانشجویان و نویسندگان از مراجعه بقوامیس عربی و لغات فارسی موجود ناگزیر هستند لذا بنظر رسید که نام لغات عربی و فارسی مطبوع فعلی را با مختصر تعریفی در اینجا بنویسم :

کتابهای لغت فارسی وعربی

من بنده که از اوائل عمر علاقه مفرط وعشق وافری بحفظ لغات عربی وفارسی وصحت املاء وانشاء داشته‌ام وشاید دراین قسمت اندك توفیقی یافته باشم مدتی دراین موضوع که چرا نویسندگان ما کلمات غلط‌را بکارمیبرند غوری بسزا کرده وآخرالامر دریافتم که علت اصلی عادت نکردن نویسندگان ایرانی (البته نویسندگان عادی و اداری مراد است نه دانشمندان قوم) بمراجعه بکتاب لغت‌است !

شما در هر اداره اروپائی سری بزنید خواهید دیدکه روی میز نویسندگان ومنشیان چندجلد کتاب لغت مورداحتیاج انگلیسی بانگلیسی یافرانسه بفرانسه وغیره موجود است که هنگام ضرورت بآنها مراجعه میکنند، وغالبا درجیب‌خود لغات ظریف کوچك دارند ولی شاید بندرت دیده باشیدکه یکنفر کارمند اداری ایرانی روی میزخود لغت فارسی یا عربی داشته باشد وخود را محتاج مراجعه بلغت بداند ! !

سبب اصلی این لاابالیگری دوچیزاست : یکی آنکه کارمندان ادارات ومدیران جرائد ومنشی‌های بازرگانان هرچه مینویسند اعم از صحیح یاغلط کسی‌نیست که بآنها اعتراض و نوشته‌هارا انتقاد کند ؛ علت دوم که مهمتر از اولی ومایهٔ تأسف وتحسراست آنکه از بدبختی تاکنون

لغت صحیح ارزان مورد اعتمادی که بتوان از آن استفاده کرد در دسترس مردم نیست !

و آنچه را تا کنون بطبع رسیده نواقص یا معایبی دارد که ذیلا بطریق اختصار شرح داده میشود و چنانکه اشاره شد این شرح را بنده برای مبتدیان و دانشجویان مینویسم که بفراخور معلومات خویش برای خود لغتی را انتخاب نموده و عندالحاجه بدان مراجعه کنند زیرا که دانشمندان را بشرح مزبور نیازی نباشد -

قبلا برای مزید اطلاع خوانندگان محترم توضیح میدهد که معمولا هرجا کلمه «قاموس» ذکر شود منظور لغت عربی بعربی است ، و از کلمه «لغت» کتابهای لغت فارسی معمولی امروزی که مرکب از کلمات عربی مستعمل در فارسی و فارسی خالص با شرح فارسی ساده میباشد مراد است -

و مقصود از کلمه «فرهنك» لغات فارسی خالص غیر مأنوس است بفارسی معمولی -

ضمناً کلمه «لغت» را در هر سه مورد بکار بردن جائز و صحیح است -

قوامیس عربی

لسان العرب - اقرب الموارد - المنجد - قاموس المحیط - تاج العروس
محیط المحیط - قطر المحیط - دائرة المعارف بستانی - دائرة المعارف وجدی

⁂

اینها لغات عربی بعربی است که هر نویسنده ایرانی ناگزیر از مراجعه

بآنهاست - و از همه مبسوط تر «لسان العرب» باشد که در بیست جلد مدون شده و در بیروت بچاپ رسیده و در ایران دورهٔ کامل آن کمیاب است ، بهای فعلی دورهٔ آن در بیروت هزار قروش است - در نهایت صحت و اعتبار است و دارندهٔ خود را از دیگر قوامیس بی نیاز میکند •

اقرب الموارد - لغت بالنسبه مبسوطی است در دو جلد که یکجلد هم بعنوان «ذیل» بر آن الحاق شده ولی افسوس که دارای اغلاط چاپی فاحشی است بطوریکه نیمی از کلمات ذیل آن صرف «غلطنامه» شده و از اینروی چندان مورد اعتماد نیست •

المنجد : تألیف الاب لویس شیخو ، لغتی مختصر و مفید است و فعلا مورد اعتماد و توجه ایرانیان میباشد و بهای آن بالنسبه ارزان ، و تنها نقصی که دارد ریز بودن حروف آنست و برای اشخاصیکه مبتلا بضعف باصره هستند مطالعه آن دشوار است •

قاموس المحیط : تألیف فیروز آبادی ، بی نیاز از شرح و تعریف ماست ولی چون قدیمی است طبعاً فاقد کلمات و اصطلاحات جدیده عربی است •

تاج العروس : قاموس مفصلی است که در ده جلد بقطع بزرك مدون و چاپ شده و بسیار معتبر است ولی چون کمیاب شده بهای آن در تهران خیلی زیاد و اهل فضل را (که عادة تهی دست هستند) بدان دسترس نباشد •

محیط المحیط و قطر المحیط : هر دو را مؤلف مرحوم بستانی است

با این تفاوت که محیط‌المحیط مبسوط ودردوجلد قطور ومتضمن اسناد منظومه‌است وقطرالمحیط نیز دردوجلد اما مختصراست وچندان قابل استفاده نیست.

دائرة‌المعارف بستانی : ازتألیفات استاد بستانی است و تا حرف صاد دریازده جلد تنظیم ودرمصرچاپ شده ومورد استفاده‌است‌مخصوصاً درقسمت اعلام افسوس که نا تمام مانده و مؤلفش دارفانی را بدرود گفته‌است.

دائرة‌المعارف وجدی : دورهٔ آن کامل ودر ده جلد چاپ شده ومورد استفاده ومعتبراست.

لغات عربی بفارسی

شرح قاموس : منتهی الارب - لغت آموزگار - لغت انجمن علمی

شرح قاموس : بعقیده بنده بهترین لغت عربی بفارسی‌است و شرح مفید وجامعی‌است که ازآن بخوبی میتوان استفاده کرد- دوبار درزمان ناصرالدین‌شاه بچاپ رسیده وفعلا کمیاب‌است.

منتهی‌الارب : در دو جلد رحلی در زمان ناصرالدین شاه بطرز بسیارخوبی (نظیر لغات اروپائی) چاپ‌شده - ودرحقیقت همان شرح قاموس است که بهتر چاپ کرده‌اند و یکبارهم درچهار جلدکوچک در کلکته طبع شده - کاملا معتبر و مورد استفاده است ولی کمیاب و گرانبهاست.

لغت آموزگار : لغت مختصر ومفیدی‌است از عربی بفارسی از

تألیفات دانشمند مشهور میرزاحبیب‌الله آموزگار شیرازی وتقریباً متضمن لغات عربی متداول درفارسی میباشد ، اگرآقای آموزگارتجدید نظری دراین کتاب میفرمودند وقدری مبسوط‌تر مینوشتند مورد استفاده کامل واقع میشد.

لغت انجمن علمی : لغت عربی بفارسی مختصری‌است که بهمت چندنفر ازفضلاء تألیف وباکاغذی بد وخطی ناخوش بطبع رسیده نسخه آنهم کمیاب است.

لغات فارسی متداول امروزی

فرهنك نظام - غیاث اللغات - شمس‌اللغات - فرهنك‌آنندراج - فرهنك بهار عجم - هفت قلزم - فرهنك کاتوزیان - فرهنك نفیسی - فرهنك دهخدا.

فرهنك‌آنندراج : درسه جلد رحلی بزرك درلکنهوچاپ شده و گویند دارا یکصد وبیست‌هزارلغت‌است وشصت‌هزاربیت ازشعراء فارسی‌زبان برای شاهدآورده‌است ولی‌زیاد مورد اعتمادنیست‌ومؤلف‌جامع‌لغات بوده وازخود اظهارنظر وعقیده نکرده‌است معذلك ایرانیان باید ازمؤلف‌آن تقدیس کنند وبرای روحش طلب آمرزش نمایند که خدمتی سترك انجام داده - افسوس‌که کاغذ وخط و قطع این‌کتاب بسیار بد است و دورهٔ آنهم فعلا نایاب شده واگرصاحب همتی درایران پیدا شود واین‌کتاب را باقطع مرغوب وحروف سربی چاپ‌کند کارخطیری‌را انجام داده‌است ونامی ازخود باقی خواهد گذاشت.

فرهنگ نظام : تألیف فاضل نحریر سید محمد علی داعی الاسلام استاد دانشکده حیدرآباد دکن است و با سبکی مرغوب وخطی خوانا وکاغذی اعلی در ۵ جلد چاپ شده ورجحان این لغت برلغات مشابه آن ازلحاظ تلفظ صحیح کلمات است که مؤلف محترم باحروف پهلوی نموده‌اند ونیز مورد استعمال کلمات‌را باجمله‌های شیرین فارسی متداول امروزی توضیح داده‌اند - افسوس که دورهٔ آن کمیاب و قیمتش گران است.

غیاث اللغات : لغتی است معتبر ومفید که مکرر دربمبئی و لکنهو چاپ شده است.

شمس اللغات : نظیر غیاث اللغات و بهمان قطع در بمبئی برحسب تقاضای یکنفر انگلیسی تألیف و چاپ شده.

بهارعجم : از غیاث اللغات مفصلتراست ولی باعتبار آن نیست- در لکنهو چاپ شده.

هفت قلزم : ازحیث اعتبار و صحت سخت بی بنیاداست و از آن بدتر پیدا کردن لغت دراین کتاب بسیار دشوار است و بهیچوجه قاعده ندارد. درلکنهو باکاغذ بد وخط نازیبا چاپ شده.

فرهنگ کاتوزیان : تألیف مرحوم شیخ محمد علی کاتوزیان ، لغتی است شامل ۳۵هزارکلمه فارسی صحیح وعامیانه و عربی - وکلمات اروپائی که درفارسی امروزی متداول است ، در تهران بهمت کتابخانه علمی با خط نسخ و نستعلیق و چاپ سنگی بطبع رسیده تصویر هائی نیز دارد.

مرحوم شیخ محمدعلی کاتوزیان مرد دانشمندی بود اما درتألیف این کتاب رنج تحقیق وتدقیق کامل‌را برخود هموار نساخته وآنچه‌را بقلم آمده نگاشته‌است لذا کتاب او دارای اشتباهات زیادی است که اینجا مجال بحث نیست.

وقتی نگارنده این قسمت را بایشان گوشزد کرد و چون شخصی منصف بود تصدیق فرمودند واظهار داشتند که «پس از چاپ کتاب بمعایب آن پی بردم ودرصدد اصلاح برآمده‌ام» وکتابی را ارائه دادند که در حواشی آن کلمات‌را تصحیح کرده بودند ولی افسوس که عمراو وفانکرد که کتاب اصلاح شده‌را بطبع رساند -

از جمله معایب این کتاب آوردن کلمات عامیانه در ضمن کلمات صحیحه است درصورتیکه جا داشت اینگونه کلمات را درآخر کتاب و فصل جداگانه میآوردند که مبتدیان را گمراه نسازد - با همه این فرهنگ کاتوزیان قابل استفاده است و بهای آنهم ارزان و همه‌کس را بدست آوردنش میسر باشد.

فرهنگ نفیسی : تألیف دانشمند فقید ناظم الاطباء کرمانی، لغتی است مبسوط در ۵ جلد بقطع بزرگ که تاکنون چهار جلد آن با حروف سربی چاپ شده جلد پنجم آنهم تحت طبع است و تاکنون ندیده‌ام تا اظهار نظر میسر باشد اما چون این لغت‌را مؤلف فاضل متبحری چون مرحوم ناظم الاطباء است وبتصحیح وتنقیح استاد سعید نفیسی رسیده در صحت واعتبار آن گفتگوئی نخواهد بود و امیداست که در بهای آن تخفیف

قائل شوند تاهمه کس‌را خرید واستفاده از آن ممکن گردد.

فرهنك دهخدا : این فرهنك که دولت بکار طبع آن پرداخته ازتألیفات استاد بزرگوار میرزا علی‌اکبر دهخداست ومستغنی ازتوصیف ما - آنچه‌را از اهل دانش شنیده‌ام ازتمام لغات فارسی که تاکنون چاپ شده مفصلتراست واستاد دهخدا سالهای دراز در تألیف آن رنج برده وگنجی‌را بجامعه فارسی زبانان هدیه کرده‌اند وچون تألیف دیگر استادی اعنی : « امثال وحکم دهخدا » مطبوع و در دست‌است و در حقیقت نمونه‌ای ازمراتب فضل ودانش و دقت وپشتکار معظم له میباشد لذا درمورد فرهنك ایشان‌هم ندیده میتوان قضاوت کرد و بطور قطع گفت که «فرهنك دهخدا» بهترین و مبسوط ترین لغات فارسی و قابل استفادهٔ خاص وعام خواهد بود.

فرهنگهای فارسی

فرهنك اسدی - فرهنك انجمن‌آرای ناصری - برهان قاطع - فرهنك نوبهار - فرهنك جهانگیری- برهان جامع

مؤلفین کتابهای فوق بعقیدهٔ خودشان «فارسی خالص» یا «فارسی سره» نوشته‌اند درصورتیکه (باستثنای فرهنك اسدی) بقیه پر ازکلمات عربی و یونانی و ترکی‌است وبجز فرهنك اسدی باقی همه بی اعتبار و مملو ازکلمات «دساتیری» است !!

فرهنك اسدی : از فرهنگهای معتبر ومورد اعتماد پارسی‌است ولی‌کلمات غیرمأنوس وغیر متداول زیاد دارد وباین مناسبت فقط برای

مراجعه متبحرین ولغویون خوب‌است وباری ازدوش نویسندگان اداری ودانشجویان بر نمیدارد -

فرهنك انجمن‌آرای ناصری : تقلیدی از برهان قاطع‌است و از تألیفات مرحوم هدایت که درزمان ناصرالدین شاه بقطع رحلی و بخط نستعلیق چاپ شده وچندان مورد اعتماد واعتبار نیست .

برهان قاطع : تألیف محمدحسین برهان‌هندی، فرهنگی مغلوط و «دساتیری»است ودارای‌اشتباهات فراوان‌است‌ومکرر دربمبئی‌وکلکته و لکنهو وتهران چاپ شده واز شگفتیها آنکه معلوم نیست این کتاب بکدام علت مرغوب ومحبوب ایرانیان شده ؟ واین زمان ازتمام فرهنك های فارسی مرغوب تر ومورد اعتماد نویسندگان اداری وعادی‌است!

استاد داعی‌الاسلام درمقدمه فرهنك نظام آورده است که پس از نشر برهان قاطع یکی از فضلاء هندی کتابی دررد و طرد آن بنام « قاطع البرهان » نوشت و دیگری از طرفداران برهان کتابی باسم « قاطع‌القاطع » درپاسخ متعرض نگاشت و گوبا این دوکتاب نیز بطبع رسیده باشد ولی نگارنده با همه شوقی که بمطالعهٔ آنها دارد تا کنون بدست نیاورده‌است.

فرهنك نوبهار : تألیف آقای محمدعلی خیابانی تبریزی در سال ۱۳۰۸ شمسی در تبریز باحروف سربی در دو جلد طبع شده وقریب بیست‌هزار لغت دارد ومنتخبی ازفرهنك انجمن آرای ناصری‌است.

فرهنك جهانگیری : با بدترین خط و کاغذ در لکنهو چاپ شده

برهان جامع : با چاپ سنگی و خط نستعلیق دو بار در تبریز چاپ شده وازحیث اعتبار متوسط است و بعلت شواهد منظومی که آورده‌است بر برهان قاطع مزیت دارد.

* * *

اکنون که رساله بآخر رسیده و برای چاپ مهیا شده خبر بشارت‌آمیزی در جرائد روز ۲۴ بهمن ماه یافتم و آنچنان است که اعضاء فرهنگستان بخود جنبشی داده اند و بهیئت اجتماع بحضور اعلیحضرت شاه شرفیاب شده و آقایان ادیب السلطنه سمیعی و ملك الشعراء بهار و بدیع‌الزمان فروزانفر از کار های فرهنگستان شرحی بیان کرده‌اند وضمناً مژده تألیف فرهنك فارسی که مشتمل بر چهل و دوهزار لغت وآمادهٔ چاپ است داده‌اند و اشاره بتأسیس انجمن های ادبی وعلمی وفنی نموده‌اند.

سپاس خدای‌را که آنچه مرا برخامه گذشته اساتید سخن‌را بردل نشسته و آرزو هایم کسوت عمل پوشیده و رجاء واثق چنانست که فرهنك فارسی که وعده فرموده‌اند بزودی چاپ و با بهای مناسب در دسترس عموم گذاشته شود ودستور فارسی جامع ومفیدی‌را نیز هرچه زودتر تهیه کنند و مارا ازاین هرج ومرج ادبی برهانند.

((پایان))

خوشبختی خود را بیمه کنید

کسی که خوشبخت نیست زندگی ندارد. ای جوانان ودوشیزگان ایرانی که زندگی سعادتمند را طالبید خوشبختی خود را بامطالعه کتاب اسرار خوشبختی تالیف دکتر ماردان وترجمه آقای محمد علی خلیلی بیمه کنید.

کتاب اسرار خوشبختی با بهترین وضعی که ممکن است در ایران تهیه کرد توسط کتابخانه وچاپخانه اقبال چاپ و منتشر شده ودر دسترس عموم گذارده شده است

قیمت یکجلد اسرار خوشبختی باکاغذاعلاوجلد زر کوب ۷۵ ریال است

٤

توانائی زبان پارسی

نگارش محمد علی - لوائی

تهران سال ۱۳۱۶

چاپخانهٔ مجلس

توانائی زبان پارسی

وند وندها (affixes) عبارت از لفظ ها یا باصطلاح پارسی «**وات**» هائی می باشند که بریشه ها وسایر کلمه هاپیوسته و واژه های دیگری را که ازحیث معنی (مینو) وظاهر باریشهٔ اصلی مناسبت دارند پدید می آورند.

وندها یادرجلوی ریشه وواژه درآمده ویادرآخر آن قرار می گیرند درصورت اوّل پیشوند (préfixe) و در دوّمی پسوند (suffixe) خوانده می شوند مثلا پیشوند «**در**» درواژه های، دریافتن، در گیر، در آمد... ، و پسوند **ناك** در واژه های، سهمناك، درد ناك، خشمناك.... نمایان است ولی چون گفتگوی خودراروی نیاز باین وسائل قرارمی دهم نخست گفته می شود که زبان پارسی امروزه جواب احتیاجات روز افزونیرا که درپیش داریم نداده و بعبارت دیگر برای ادای منظور ما رسا نیست

پارسی کنونی رسانیست برای روشن کردن اینمطلب ناچارم بگویم همانطور که دریك زندگانی ابتدائی بیش از چند صد لغت که مربوط به حوائج و وسائل محدودی می باشد احتیاج نیست وفرهنگ لغات آن دراطراف همان چندصدواژه همواره دورمی زندبرتری زندگانی شهری آن احتیاج را چند برابر کرده و دخول در زندگانی عالیتری بمراتب آنرا می افزاید تا بآنجا که رفته رفته برای بیان اندیشه های دقیق و باریك میان کلمه های نزدیك بهم نیز تفاوت وتغییر شکل های جزئی درست می شود.

چنانچهٔ تاریخ خود ثابت کرده ولازم بشرح وگفتگو نیست کشور

ایران در زمانهای پیشین قرارگاه علم و ادب بوده و هر چیز از وسائل زندگی وفن و امور مینوئی وعلم و ادب وجنگ وغیره را باعلا درجهٔ تکامل زمان خود دارا بوده ؛ چون این همه لوازم و وسائل محتاج به نام بردن بوده لغت های بی شمار و فراوان درهمه قسمتهای مادّی و مینوئی داشته چنانکه باقیمانده زبان های دیرینه بخوبی این موضوع را ثابت می نماید با آنکه صدیك آنها در دست نیست .

چون بر کشور ایران بیگانگان دست یافتند پس از برخورداری از میوهٔ علم وهنرش در عوض آنرا روبه ویرانی کشانیدندو بگمان خود برای از میان بردن نژاد ایرانی تا توانستند در نابودی آثارش کوشیدند تا آنکه دیگر چیزی باقی‌نماند که محتاج به نامیدن و بجاماندن لغات باشد ؛ زبان هم کم کم ضعیف‌شده زبانهای بیگانه مانند ناخوشی بدان راه یافتند .

امروز که آن غنیمت های ازدست رفته‌را بازمیجوئیم وپس ازقرن ها سر گردانی دوباره سر انجامی یافته و در راه کسب صنعت و دانش افتاده ایم زبان کنونی که تنها ذوق ایرانی توانسته جنبهٔ ادبی آنرا از چنگال زبانهای بیگانه رهائی بخشد ، درقسمتهای علمی بکار نیافتاده و احتیاج به کاوش وتحقیق درهمه واژه ها وپدیدآوردن واژه های نوینی دارد که زبان پارسی می‌تواند بخودی خود وبدون کمك زبانهای دیگر این احتیاج را بر آورد زیرا آسانی و روانی آن باندازه ایست که بدون تأمل زیادآنچه باندیشه رسدبزبان درمی آید ودرحقیقت زبانی است که ازخود لغت رویانیده واحتیاجی به قرضه و استعانت از بیگانه ندارد ـ اکنون روی سخن را برای بیان این بی‌نیازی برمی گردانیم .

چگونگی زبانها زبان که کاملترین وسیله ای برای رسانیدن فکر گوینده به شنونده است در نزد مردم گیتی بصورتهای گوناگون در آمده برخی بصورت آواز هائی که هر آواز جانشین مفهومی است پدید آمده برخی ازگرد آمدن چندحرف که‌کلمهٔ را ساخته و آن را در مقابل نامیدهٔ قرار داده با مقابله نام ونامیده آنرا می شناسند درست می شود کلمه های این دسته فقط یك علامت قرار دادی برای شناختن‌چیز ها هستند وبرای هرچیزی نامی نوین که بستگی با کلمه های ساخته شدهٔ پیشین نداشته و شنونده بایستی برای دریافتن آن حافظهٔ خود را بدون سابقه و آشنائی بکار اندازد ساخته می شود چنانچه اگر بصد هزارلغت احتیاج باشد باید قریب صد هزار مرتبه نام ونامیده‌را باهم مقابل نموده و آنها را شناخت این نوع زبانها دارای ریشهٔ زیاد و اشتقاق بسیار محدود هستند بعلاوه بواسطه دشواری زبان را که وسیلهٔ ساده‌ای برای دریافتن مطلب ومقصوداست ظاهراً درردیف علم داخل کرده‌و کسانیرا که‌برای درك‌علوم‌واقعی بدین وسیله‌نزدیك میشوند بخود مشغول وازاین روراویان معانی و لغت شناسان‌وارباب‌دعوی‌را افزوده‌اهل ذوق رااز‌تعقیب کارهای‌مفید تری باز می‌دارد و بسا اشخاص که بهمین نحو درردیف لغت شناسان وبگمان خود ادبا در آمده اند (البته نباید ادبیات را که در حقیقت بر گرداندن لطائف اندیشه بزبان است و برای این نوع زبانها زیاد آسان نیست با صنعت های گوناگون‌ظاهری‌وتغییر‌شکل‌وقلب وحذف وگنگیِ بنامِ فصاحت‌اشتباه کرد)

برخی‌دیگر‌برخلاف دارای‌ریشهٔ‌کم واشتقاق وترکیب زیاد میباشد وهرکلمهٔ آن دارای معنائی است که فکررابی زحمت بسویِ نامیده‌رهبری

می نمایدمانند پارسی و سایر زبانهای هند و اروپائی؛

کلمه های این دسته ساخته شده از جزء های کوچکی که بسابه نوبهٔ خود آنها هم به اجزاءِ دیگری بخش می شوند که گرد آورد نشان باهم ساختمان کلمه ای را فراهم می سازد که ازنامیده حکایت می نماید، در این مورد حافظه بزحمت نیافتاده و باسابقه ایکه باجزاءِ سازندهٔ آن دارد آن را آناً درك کرده و می فهمد ـ مثلا از کلمهٔ «شمس» مطلقاً کسی چیزی نمی فهمد مگر برای او تعریف کنند که مقصود از گرد آوردن این سه حرف نزد هم، نامیدن جرم درخشنده‌ای می‌باشد؛ پس برای دریافتن هر چیز یك لغت و یك تعریف لازم است درصورتیکه در زبان نوع سوّم همان نام معرف نامیده می‌باشد چنانچه «خورشید» در پارسی دیرینه هْوَرِخْشَئیتَ می باشد که قسمت اوّل آن از ریشهٔ هْوَرْ بمعنی روشنائی دادن است آمده که در پارسی کنونی «هور» شده و تکهٔ دوّم از ریشهٔ خْشی بمعنی درخشیدن است و خْشَئیتَ بمعنی درخشنده و درپارسی کنونی «شید» شده (در جمشید، فرشید، مهشید) پس هْوَرِخْشَئیتَ یعنی «هورِ درخشنده» یا «روشنائی بخش رخشان» می‌باشد ـ همچنین اگر کسی درپارسی معنی «در» و «گاه» را بداند از شنیدن کلمهٔ «درگاه» پی بمنظور خواهد برد ولی «عتبه» را باید دانست زیرا اجزاء سازنده‌ای ندارد، و نیز جَوَبَ که «جواب» از آن است معنائی ندارد و از روی کلمهٔ «جواب» نمی‌توان مقصود را درك کرد درصورتیکه این کلمه در اوستا «پَئیتیوَچْ» مرکب از پَئیتِ بمعنی درعوض، دوباره، باز... و وَچْ بمعنی گفت، سخن که در لاتین Voc-are میباشد و معنی آن «پس گفت» یا «باز گفت» که در آلمانی: antwort = انگلیسی: answer = ارمنی: پاداسْخانْ = پارسی: پاسخ ـ مثل دیگر در پارسی کنونی: «روپوش» نامی است ساخته شده از «رو» و «پوش» (پوشنده) چون پارسی زبان این دو کلمه را می‌داند فهمیدن «روپوش» برایش واسطه لازم ندارد ولی هر کس برای فهم کلمه «رَفْرَفْ» که روپوش است به تلاش می‌افتد پس در این قسم زبان فکر بدست کلمه ای مرّکب از چند حرف سپرده می شود که چون اساسی در آن بر قرار نیست و متّکی باجزاءِ سازنده ای نمی باشد معنا های آن عاریتی و قابل تغییر و دارای پهلوهای مختلف و بالنّتیجه گنگ و اگر روزی فرهنگ لغاتش از میان برود خود سندی برای معنای بخصوصی نخواهد بود ولی در نوع سوّم هر قسمت از فکری که یك کلمه در بر دارندهٔ آنست بدست اجزاءِ سازندهٔ آن کلمه سپرده شده که هنگام بکار بردن عیناً بطرف بر می گردد و معنی کلمه بواسطه زنده بودن عوامل سازندهٔ آن مشکوك بنظر نمی رسد ـ این نوع زبان دارای دامنهٔ گشاده برای ساختمان لغت می باشد که در موقع احتیاج، کلمات بخودی خود ساخته می شوند باین معنی که از ترکیب واژه های آماده، واژهٔ دیگری را بامناسبت کامل آناً و بدون مانع میسازد و همین اساس برتری و توانائی این نوع زبان بر نوع دیگر می باشد. پس همانطور که فکر نامحدود است بایستی دامنهٔ زبان هم برای بیان هر نوع فکر گشاده و آماده باشد و بهمین علت است که نویسندگان در این نوع زبانها بسیارند زیرا فکر و احساسات هنگامیکه نتوانستند بزبان درآمده و روی کاغذ نقش بندند در مغز افسرده میمیرند و یادگاری از خود باقی نمیگذارند

وندهای زبان پارسی زبانهای هند و اروپائی بطور عموم علاوه بر راههای گوناگونی که برای پدید آوردن واژه‌ها دارند وسائل دیگر نیز چنانکه گفته شد بنام وند (پیشوند، پسوند) دارند که با افزودن آنها بریشه یا واژهٔ ساخته شده واژهٔ دیگری را پدید می آورند که با بستگی و نزدیکی با سازنده های خود منظور جدیدی را می رساند و باین وسیله گذشته از اینکه سرعت و آسانی ساختمان زبان را می افزاید با داشتن ریشهٔ کمی در زبان می توان استفادهٔ نامحدودی از لغت نمود چنانچه با داشتن چهار صد ریشه وصد وند می توان صدها هزار لغت بدست آورد که برای یاد گیرنده تقریباً همان زحمت اولیهٔ شناختن پانصد کلمه است مثلاً با کلمهٔ «سر» که مانند پیشوند بکار رود. سرلشکر، سرتیپ، سرکشور سرهنگ، سرگرد، سرجوخه، سرباز، سرراست، سرآمد، سرزنش، سرانداز، سردسته، سرکار، سردار، سرپرست، سرشناس، سرنوشت، سردست و هزارها کلمهٔ دیگر می توان ساخت و با پیشوند «در» دررفتن، درکشیدن، درنهادن، در انداختن درگرفتن، در دادن، درخواستن، درماندن، درشکستن، دربردن، در آوردن در آمدن، در گرفتن، در بستن، در یافتن، درشدن، در تپیدن، در افتادن وغیره و با پسوند «دان» جامه دان، نمکدان آتشدان، آبدان، رختدان، گلابدان، یخدان، سنگدان و بسیاری دیگر را می سازیم و نیز با ترکیب و پهلوی هم نهادن کلمه ها بآسانی میتوانیم کلمه های فراوان و آسان فهم چون نیشکر، یخ شکن، گلاب وغیره را داشته باشیم حتی بسیاری از وند ها مرکب اند که بکمک آنها میتوان اندیشه های بسیار دقیق را بیان کرد چون: فراهم، درهم، سرهم.

حال اگر با دانستن چهارصد ریشه صدها هزار لغت که هریک استوار بریشه های بامعنی اولیّه است داشته باشیم البته بهتر از یاد داشتن و به حافظه سپردن هزارها لغت است که باهم مناسبتی نداشته و همیشه درخور فراموشی است مثلاً «درهم آمیختن» داری ۵ جزء است: در، هم، آ، میخ (mix tus)، تن؛ که هریک ازاین جزء ها در ترکیب لغت های گوناگون دیگر شنیده شده لذا این ترکیب بگوش گرانی نکرده و بدون سابقه فهمیده میشود چنانچه شخصی بگوید «جامه دان را از فلان جا بیاورید» شنونده همینکه به آن جا برسد بی تأمل جامه‌دان را می آورد با آنکه برای اوّلین بار نام آنرا شنیده است و قندان و یخ شکن و غیره بخودی خود فهمیده می شوند، پس روشن است که این ترکیب ها راهنمای فکر اند نه سربار حافظه.

در اینجا یاد آور میشویم که کلمه هائی که اکنون بنظر ساده بآنها نگریسته میشود همه مشتق و مرکب اند که بسیاری از آنها بواسطهٔ دور ماندن از ریشه شناسی (étymologie) معنای اصلی خود را از دست داده و مانند واژه‌های بیگانه که داخل پارسی میشوند معانیشان بطور استعاره بکار رفته چون **ناب** که اصل آن آناپَ مرکب از آنْ نافیه که در کلمهٔ های لاتین و فرانسه نیز هست چون anémie، anaérobie و آپْ که در پارسی کنونی «آب» شده و معنی آناپَ یعنی «بی آب» و امروزه بجای خالص بکار رفته چنانچه: زرناب، سیم ناب، هم می گویند یا «امرداد» که در اصل آمِرِتاطْ می باشد. مرکب از اَ نافیه که در لاتین و یونانی و فرانسه نیز هست چون: atome، amorphe، anormal بعلاوه مِرِتاطْ یعنی میرائی پس اَمِرِتاطْ یا «امرداد» یعنی immortalité یا «نامیرائی» که گاهی اشتباهاً «مرداد» که «میرائی» است گفته میشود بسیار کلمات از این قبیل موجودند که سبب در میان نبودن ریشه شناسی است اکنون بقول دارمستتر «دیگر کسی نمی داند که اسب و سنگ و سگ و آسمان از یك ریشهٔ آسْ بمعنی شتافتن آمده» و یا سوختن، سرخ، سفتن، سوراخ، سوی و سوزن همه از یك ریشه اند و «دماغ» اصل آن «دماك» یعنی دمنده است (آكْ علامت فاعلی است چون جوشاك، تپاك، تخشاك) درنگ، دیر، دراز، نیز یك ریشه دارند البته در میان واژه ها برخی پیدا می شوند که ترکیبشان هویداست چون پیشکار، پیشکش ولی برخی هم بطوری اجزاء سازنده شان درهم آمیخته که تمیز دادنش دشوار است چون «نفرین» که در مقابل «آفرین» و مرکب است از پیشوند نِ که دلالت بر نفی و دوری می کند بعلاوهٔ فْرِینَ. (از ریشهٔ فْری بآرش دوست داشتن، ثنا خواندن)

در اینجا متذکر میشویم که حتی نامهای خاص ونام حیوانات بلکه همهٔ واژ های پارسی دارای معنی بخصوصی است مثلاً نام «جمشید» در اصل یِیمَ خْشَئیتَ می باشد مرکب از یِیمَ که در پارسی کنونی «جم» شده که از ریشهٔ یَمْ بمعنی فرمانروائی کردن آمده، بعلاوه خْشَئیتَ بمعنی درخشان که در پارسی کنونی «شید» شده (در نام خورشید گفته شد) از ریشهٔ خْشی بمعنی درخشیدن گرفته و حتّی شنیده میشود که بعضی نام ضحاك را عربی دانسته و وجه تسمیه آنرا استهزاء ترشروئی و خشونت

او میدانند درصورتیکه این نام اصلاً آژِیدَهاکَ می باشد؛ آژِی یعنی «مار» که در لاتین : Anguis و در یونانی : exis و در آلمانی : unk می باشد و مشتق از اَنْغْ بمعنی ضعیف کردن، اذیّت کردن که در لاتین : Ang-ere می باشد قسمت دوّم که دَهاکَ است یعنی گَزَنده مرّکب از ریشهٔ دَهْ بمعنی گزیدن و آکَ علامت فاعلی که در پهلوی آکْ و در پارسی کنونی آ شده چون داناك که دانا شده پس این اسم یعنی «مار گزنده» وامروزه آژِیدَهاكَ بصورت «اژدها» در آمده و باز همان ریشهٔ اَنْغْ که قسمت اوّل نام ضحاك را ساخته بود در اهریمن نیز هست، زیرا در اصل این نام اَنْگْرَ مَیْنیو (اَنْگْرَ یعنی زیان رسان، ضعیف کننده از ریشهٔ اَنْغْ (مَیْنیو = مینوئی (معنوی، روحی) ونا دیدنی؛ در پارسی کنونی «مینو» است از ریشهٔ مَنْ یعنی اندیشیدن و در زبانهای فرانسه وانگلیسی این ریشه هست پس اهریمن یعنی: روح زیان رسان، شریر؛ که در مقابل سْپِنْتَ مَیْنیو یعنی: روح خیّر قرار دارد ونیز اگر دنبال کنیم نام «گوسفند» نیز با این نام رابطه دارد زیرا گوسپند گئوسْپِنْتَ می باشد، سْپِنْتَ که در بالا گفته شد بمعنی نیکو و مفیداست و گئو که قسمت اوّل آنست بمعنی گاو و کلیه چهار پایان اهلی است که در انگلیسی cov و در آلمانی Kuh می باشد پس نام گوسفند یعنی چارپای مفید (پرخیر) همچنین نام اسفندیار

و نامهای دیگر.

نام وَزَغْ نیز چنانکه پرفسور پیکتت تحقیق کرده مرّکب است زیرا این نام در اصل وَزَغَ و قسمت اوّل آن: وَزَ بمعنی: آب؛ رودخانه، می باشد از ریشهٔ وَزْ که در پارسی کنونی «وزیدن» و در لاتین و فرانسه این ریشه نیز هست قسمت دوّم غَ که طبق ریشهٔ سانسکریت بارش جنبان و نام وزغ بمعنی جنبندهٔ در آب می باشد ـ نام اشیاء نیز مرّکب و ریشه‌دار است مثلاً هاوَنَ = هاون، از ریشه هُ = فشردن گرفته شده.

از این مثل ها فراوان و از روی آنها معلوم می شود که یك ریشه تنها برای خود باز نایستاده و در هر کجا لازم باشد جزء کلمات بکار رفته و زبان را از پدید آوردن ریشه های دیگر بی نیاز می سازد.

پس زبان پارسی که دارای ساختمان محکم و با اصل و ریشهٔ کم و مشتق زیاد است از هر سوئی قابل بزرگ شدن و در مقابل برگرداندن هر نوع علمی باین زبان روی نگردانده و ابداً احتیاجی به کمك زبانهای خارجی ندارد ـ

NUANCE چنانچه پیش گفته شد هر چقدر زندگانی بدرجه بالاتری میل کند احتیاج به نامیدن چیزها و نوپدیده‌ها بیشتر می شود، همانطور هم فکر از حالت درشتی خارج شده حسّاس تر و دقیق تر میگردد، از این رو برای بیان نکته های باریك که پدیدهٔ مغز و اندیشه های حسّاس میباشد کلمه های دقیق و بسیار ظریفی که بتوانً آن اندیشه ها را پرورانده و در مقابل آنها کاملاً میزان قرار گیرد لازم میشود بنابر این ممکن است دو کلمه در ظاهر یك موضوع را برساند ولی چون دقّت شود تفاوت جزئی که آنرا nuance گوئیم در میان آن ها باشد مثلاً «پول گرد آوردن» و «پول فراهم کردن» هر دو «جمع کردن پول» را میرساند ولی در اوّلی یك نوع آز و در دوّمی یك نوع تلاش دیده میشود و در «بنواخت» یك نوع اصرار و تأکید هست که در «نواخت» نیست ـ در زبان کنونی علاوه بر اینکه مراعات nuance ها نمیشود چیزهای مختلف را با یك نام می نامیم مثلاً atelier,établissement,manufacture usine,fabrique و حتی chantier را کارخانه میگوئیم.

این nuance ها در زبانهای دیرینهٔ ایرانی باندازهٔ پابرجا بوده که دقیق ترین اندیشه را میرسانیده که امروز برای تمیز آنها دقت لازم است حتّی دارای وند هائی بوده که جهات و حرکت بهر سو را مینموده مثلاً از آپَ = پس و فْرَ = پیش باپسوند آچْ که سوی را می نموده آپاچْ و فْراچْ یعنی بسوی عقب و به سوی جلو را می ساخته و از این رو فروزهٔ زی (adjectif de direction) بدست می آمده.

از ریشهٔ کَرْ بمعنی دیدن واژهٔ نی کَرْ (نی پیشوندی است که جهت پائین و زیر را معیّن می کند) که امروزه نگریستن شده بدست آمده امروز میان دیدن و نگریستن فرقی نمی گذاریم و باز از ریشهٔ کَرْ بمعنی دیدن باپیشوند پَئْرِی یعنی «گرداگرد» واژهٔ پیری ـ کَرْ «گرداگرد را دیدن» بدست آمده (همین پیشوند در لاتین: pari، در یونانی: peri و در واژه های فرانسه: périmètre, période موجود است)

همچنین دا (= انگلیسی *to* do که از آن «دادار» آمده بمعنی گذاردن

وخلق کردن است از این ریشه باپیشوند نیه که گفته شد نیه دا بمعنی «نهادن» آمده وا کنون «گذاردن» و «نهادن» رایك طور بکار می بریم و «اُزدا» که زدون شده از دا وپیشوند اُزْ که در لاتین ex ودر کلمه exporter موجود است ساخته شده و در مقابل هَنْ دا که اندودن شده مرّکب از همین ریشه و پیشوند جفتساز (copulatif) هَنْ که امروزه بصورت هم درآمده قرار گرفته .

برای آنکه بهتر بتوان بکار بردن nuance را میان برخی واژه های دیرینه آشکار کرد از ریشهٔ (بَرْ که در انگلیسی *to* bear و در پارسی کنونی «بردن» شده مثل می زنیم :

آیْتیه بَرْ	پس بردن	آیْتیه = پس
آپَ بَرْ	دور بردن	آپَ = دوری
آوَبَرْ	پائین بردن	آوَ = پائین
اَوِ بَرْ	بردن سویِ	اَوِ = بسوی
آبَرْ	آوردن	آ = به
آیْتیه بَرْ	نزدیك بردن	آیْتیه = نزدیك
اُپَ بَرْ	به بردن	اُپَ = به
اُزْ بَرْ	خارج بردن	اُزْ = خارج
نیژْ بَرْ	بدر بردن	نیژْ = بیرون

پَیْتیه بَرْ	بر گرداندن	پَیْتیه = پی ، ضد
پَیْرِیِ بَرْ	دُوْرْ بردن	پَیْرِیِ = دُوْرْ
فْرَ بَرْ	فرا بردن	فْرَ = جلو
وِي بَرْ	نشر دادن	وِیِ = دور از
ها (ن) بَرْ	باهم بردن	هَمْ = هم

اکنون از این مشتقّات و مشتقّات دیگر بَرْ تنها ریشه و مشتّق «آوردن» مانده ومابقی درزبان کنونی نیست؛

از این میگذریم که یکقسمت ازبکاربردن واژه های اجنبی درزبان شاید از کم ظرفی کسانیست که میخواهند دانش فروشی کنند ولی یکقسمت دیگرهم برای آنست که پارهٔ برای ادای منظور خود لغتی پیدانکرده وناچار دست بدامن لغت های اجنبی می زنند و این قسمت هم بیشتر بواسطه دسترس نبودن لغت های زبان ماست که هرقسمت آن درمیان دسته وایالتی پراکنده ومحتاج به گرد آوردن است چنانچه اینجانب نیزپارسی nuance را نیافته موقتاً خود آنرا بکار بردم ـ و نیز گذشته از اینکه بکار بردن کلمات نزدیك بهم باعث طول کلام شده و فرصتی برای گوینده پیدا میشود بیشتر باهم بکار بردن دو کلمهٔ نزدیك بهم پیدا کردن nuance است با آمیزش آن دو .

بکاربردن واژه های اجنبی زبان راجامد و گنگ می نماید؛ بگفتهٔ یکی از دانشمندان، زبان حکم آئینه را دارد که اگر پاك و شفّاف باشد بیننده بدون آنکه بخود آئینه توّجهی داشته باشد عکس خود را در آن

می بیند و اگر کدر و کثیف باشد نخست متوّجه ناپاکی آن شده سپس چهرهٔ خود را جستجو میکند - بودن لغات اجنبی نیز در زبان همین حالت رادارد زیرا گذشته از آنکه اهل زبان بدان خونگرفته اند ساختمانش باساختمان زبان فرق داشته و بمجرد شنیدن شخص متوجه هیئت کلمه شده‌ومعنی آن را آناً در نمی یابد زیرامیان شنیدن واندیشیدن نباید فاصله باشد و اگر بعداً بیاندیشد می بیند که از قسمت های مختلفهٔ جمله ازیك قسمت فقط مطلب و منظور درنظرش مانده و کلمات مربوطه بآن یادش نیست و از قسمت دیگر تنها خود کلمات رابدون فهم مطلب آنها درنظر دارد که هنگام شنیدن بگوش اوگرانی نموده.

ضرر دیگر که از پذیرفتن واژه های خارجی عایدزبان می شود چون‌ساختمان آنها باساختمان و اژه های زبان‌یکسان نیست یابایددربسته وکورکورانه تحت یك معنی پذیرفت و یا دستور آن زبانی که لغت های مزبور از آنهاست دانست بهمین لحاظ است که برای درست گفتن ودرست نوشتن در زبان کنونی احتیاج بدانستن چند دستور زبان داریم وقواعد مشکله زبانهای‌غیرنیزسربارقواعد زبان ما گردیده - بگمان‌بنده علت عمدهٔ بر افتادن‌ریشه شناسی étymologie اززبان پارسی وارد شدن واژه‌های بدون ریشه شناسی‌خارجی است که ظاهرلغت های ریشه‌داروقابل فهم مارا نیز مانند خودنموده‌و همانطورکه به« کَتَبَ »نگاه‌می کنیم‌به« نوشتهٔ »هم همانطورنگاه می کنیم و ملاحظه نمی کنیم که کَتَبَ همان کَتَبَ و به

چیزی‌تجزیه نمیشود ولی «نوشتن»در پارسی دیرینه نِیِ پیشْ ni-pish که از ریشهٔ پیسْ piç قالب گرفتن شکل دادن ، زینت کردن([illegible] پیس = سوراخ کردن، حك کردن) می آید (علّت آن بوده که‌خط نخستین باربر تخته سنگها حك می شده)

پس چون واژه های خارجی در زبانی وارد شده و بخصوص غلبه پیدا کند ناچارلغات آن رانیزبصورت خود درآورده و شاید دستور خودرا نیز برآن تحمیل کند، چنانچه در زبان کنونی‌بسیاری ازقواعدعربی‌وشاید زبانهای دیگر دانسته وفهمیده بکار میرود.

ضرر دیگر آنکه اگر شخصی لغات مهجور زبان خارجی را بهر معنی که بخواهدبکاربردشنونده‌ازترس آنکه مبادااورا بی سواد بخوانند جرأت‌پرسیدن نداشته و این سبب میشود که با تصدیق بلاتصور از مطلب گذشته و آنرا فهمیده انگارد.

از این رو است که نبودن واژه های اجنبی زبان را روشن وقابل فهم نگاهداشته وبرعکس اتکّای به لغت های خارجی که ساختمان آن‌برما معلوم نیست (بخصوص لغاتی که نسبت بزمان ومکان و موقعیت معنایشان تغییرپذیر است) زبان راکنك و نارسا می سازد -

ریشه شناسی étymologie در اینجا قدری از ریشه‌شناسی که بدبختانه بواسطه همان عواملی که پیش گفته شد اززبان مابر افتاده گفتگو می کنیم : ریشه شناسی اهمیّت زیادی درزنده نگاهداشتن‌وفهم زبان دارد بخصوص در ترجمه و میزان کردن فکرگوینده به شنونده یا نویسنده به

خواننده خیلی دخیل است و از همین لحاظ است که در کوچکترین فرهنگهای فرنگی ریشه و اجزاء سازنده هر لغت پهلوی آن نوشته که معنی حقیقی و سبب نامیدن هر چیز را بیان میکند بطوریکه هیچوقت کلمه ای با کلمهٔ نزدیك بمعنای خود اشتباه نمیشود، ولی در زبان کنونی کمتر مترجمی می تواند یك موضوع را چنانچه باید پرورانده و در مقابل فکر نویسنده کلماتی بیابد که مراد بر آورده شود و چنانچه همین ترجمه را بزبان اصل بر گردانده و دوباره نشان نویسندهٔ اصلی بدهند تصدیق کند که گفتهٔ خود اوست و اگر یك کتاب را به دو مترجم برای ترجمه بدهید از هر یك چیزی کم و بیش متفاوت با هم و با اصل در می یابید (در زبانهای دیگر نیز بعلت ترجمه بدو یا چندین بار بر گشتن ممکن است ولی نه بلا واسطه) البته علّت ندانستن ریشه شناسی و قرار نگرفتن کلمات در جای بخصوص خود که استحقاق معنی مخصوصی را دارد می باشد مثلاً اگر درزبان فرانسه بخواهند کلمه آوردن پارسی را ترجمه کنند هیچ چیزی باندازهٔ apporter استحقاق آن را ندارد زیرا آ =a و porter = بردن و در اوستا نیز آ ـ بَرْ می باشد و نیز برای اُزْبَرْ چیزی بهتر از exporter که اُزْ =ex و بردن = porter پیدا نمیشود البتّه مطلقاً منظور مقابله نمودن ریشه ها و وندهای از یك نوع نیست بلکه باید بفهمیم از لغت چه منظور در بین است و خود لغت چه می گوید

پس باید کلمه مانند محفظه ای باشد که فکر را در خود نگاهداشته (و باصطلاح طوری معنی باظاهر کلمه چسبندگی داشته باشد که فاصله در آن پیدا نشود) و در موقع عیناً در مغز طرف بگذارد بدون آنکه تصرفی

در آن نماید و از گفتهٔ ما دو نفر چنان آگاه شوند که اگر آنرا با یکدیگر در میان نهند اختلافی نداشته باشد و بدبختانه همین گنگی و عاریت بودن معانی کلمات است که اغلب از صحبت های ما هر کس به ذوق خود چیزی فهمیده و گاهی موضوع «سوءِ تفاهم» پیش می آید، حال اگر کسی بگوید: یك کلمه خارجی را که یکبار شناختیم کافیست یا فلان کلمه لباس پارسی را دربر کرده چه اشکالی دارد، به ضررهای آن متوجه نشده است زیرا بکار بردن آن کلمه هرچند عادت شود، عادت به چیز نامناسب مثل آنست که هر روز یك حرکت زائدِ سختی را عادت کنیم و این عادت از سایر قوای ما بکاهد ـ

اندیشه در ساختمان لغات هر قومی نوعی در بارهٔ موجودات می اندیشد و سبك و سلیقه بخصوصی در بارهٔ ساختمان لغات مربوطهٔ آن دارد و این قومها هم بسته به دوری یا نزدیکی نژاد طرز اندیشیدنشان با هم دور یا نزدیك است، مثلاً ممکن است شخصی بزبان خود نام «آسمان» را ببرد در حالیکه قصدش یك صفحه نیلگون ثابتی باشد و دیگری آنرا گنبد گردندهٔ بنامد یا قومی بزبان خود «اتومبیل» را «خودرو» نامد در صورتی که دیگری آن را «رونده» یا «سیر کننده» بگوید البته فرق میان این دو آنست که در دوّمی هر وسیله ای ممکن است رونده و سیّار باشد ولی بخودی خود و بدون کمك و وسیله خارجی نرود؛ و در اوّلی فکر کاملتر بعمل آمده و هر دو یك چیز را قصد کرده اند ولی طرز فکر کردنشان با هم اختلاف دارد.

معمولاً اقوام آریائی مانند هم می اندیشند و ساختمان زبان و واژه

هـایشان تقریباً یکنوع است مثلاً واژهٔ interdit با انترختی (دراوستا) یك ساختمان و یك معنی دارد ؛ همچنین هواپیما و aéroplane ؛ نیوند و understand درصورتیکه قدغن 'طیاره' و فهم 'ساختمانی شبیه به لغات زبان ما ندارد بعلاوه ریشه های زبان و سایر واژه‌ها و وندها باهم نزدیکی زیاد دارند چنانچه از مثلهائی که زده می شود بخوبی هویدا است :

ژِنُ = لاتین : genu = فرانسه : genou = پارسی کنونی : زانو

سْتَثْرَ = انگلیسی : steer = پارسی کنونی : استر

وِیرَ = لاتین : vir = پارسی کنونی : یل

دْرُجْ = آلمانی: trugen = پارسی کنونی: دروج (دروغ) از این ریشه است

آنْتَ = انگلیسی: end = آلمانی : ende بمعنی انتها

آنْتَرَ = لاتین : interus = فرانسه : interieur

ایسیَ = انگلیسی : ice = پارسی کنونی : یخ

گَرِمَ = یونانی : thermos = پارسی کنونی : گرم (انگلیسی warm)

اُرْوَرْ = لاتین : arbor = فرانسه : arbre

اَرِزْ = فرانسه : argent

گَرَنْگَه = لاتین : gula = پارسی کنونی : گلو = فرانسه : gorge

نَپْتَرْ = لاتین : neptis = پارسی کنونی : نبیره

گَرِوْ = آلمانی : ergreifen = انگلیسی : to grip = پارسی کنونی : گرفتن

نامَنْ = لاتین : nomen = فرانسه : nom = انگلیسی name

پَثَنْ = انگلیسی : path = جاده

پَسْ = لاتین pac-*iscore* = پاسیدن ، محکم بستن

پَرِسْ = لاتین : prec-ari = فرانسه : prier = پارسی کنونی : پرسیدن

پَسُ = لاتین : pecus = حیوان اهلی

پَدَ ، پادَ = لاتین : pedis = فرانسه : pied = پارسی کنونی : پا

پو = لاتین : pu-nire = فرانسه : pu-nir = پارسی کنونی : پالودن

فْرَشَ = فرانسه : fraiche = انگلیسی : fresh = آلمانی : frisch

بَنْدْ = آلمانی : binden = فرانسه : bander = انگلیسی : to bind = پارسی کنونی : بستن

بَرْ = انگلیسی : to bear = پارسی کنونی : بردن

دَنْتَ = فرانسه : dent = لاتین : dens = پارسی کنونی : دندان

دیسْ = لاتین : dicere بمعنی آموختن (کلمه dire از این ریشه است)

بو = انگلیسی : to be = پارسی کنونی بودن.

بِیِ = فرانسه: bi(bimoteur)، بآرش دو

یارِ = انگلیسی: year = آلمانی: jahr = سال (از ریشهٔ یا = رفتن)

مرْ = لاتین: mori = فرانسه: mour ir = پارسی کنونی: مردن

مَدْ = لاتین: med-eri = معالجه کردن (گمان می‌رود medication mede cin از این ریشه است)

مَنْ = لاتین man-ere = پارسی کنونی: ماندن

سْپِسْ = لاتین: spec-ere = نگاه کردن

یَوَنْ = لاتین juven-tus = فرانسه jeune = پارسی کنونی جوان

رَثَ = لاتین: rota = فرانسه roue (از ریشهٔ اَرْ = رفتن، که ارتش و ارتشتاران از این ریشه است)

رَپ = لاتین: rap-ere = انگلیسی: to rob = پارسی کنونی = ربودن

سْکِمْبْ در لاتین: sc abellum (= فرانسه: scabeau یعنی نردبام زوج)

سْپَرْ = لاتین: sper-nere ، spar-gere = انگلیسی: to spurn = پارسی کنونی: سپردن

سْتَرْ = انگلیسی star = لاتین: aster = آلمانی: Stern = پارسی کنونی: ستاره، از ریشهٔ سْتَرْ = لاتین: ster-nere ، Stru-ere بآرش منتشر

کردن، کشادن، که گستردن نیز از همین ریشه است

وَرِطْ = لاتین: vert-ere = پارسی کنونی: گردیدن

سْتا = لاتین: sta-re = انگلیسی: to stand = پارسی کنونی: ایستادن

سْنیژْ = فرانسه: neiger یعنی برف آمدن در انگلیسی snow این ریشه را دارد

آرِمَ = فرانسه: arme = انگلیسی: arm

آسْتَ = فرانسه: os = پارسی کنونی: استخوان

آویسْتیِ (با: aviser سنجیده شود) یعنی اطلاع دادن

اُخْشَنْ = ساکسن: oxa یعنی گاو نر

اُتَ = فرانسه et یعنی وَ

کِهْرْپْ = فرانسه: corps = لاتین: corpus = پارسی کنونی: کالبد

دا = لاتین: da-re = پارسی کنونی: دادن

دْرَفْشَ = فرانسه: drap

دْوَرْ = انگلیسی: door = پارسی کنون: در

پِرِسْکا = آلمانی: preis = انگلیسی: price = فرانسه: prix

مَرِتَنْ = mortel = پارسی کنونی: میرا

مَخْشیِ = پارسی کنونی: مگس = فرانسه: mouche

مَرِدْ = فرانسه : mordre بمعنی گزیدن

بوزَ = پارسی کنونی:بز = انگلیسی : buck = آلمانی : Bock

رَوَنْ = فرانسه:ravin ، از ریشهٔری یعنی جدا کردن

بْرُوَتْ = انگلیسی:brow=پارسی کنونی:ابرو

رَپ= آلمانیraub-en =انگلیسی:to rob= پارسی کنونی :ربودن

ناوَیَ = ناویدن = فرانسه: naviguer؛از ریشهٔ سنا = شنا کردن

لاتینیnare (snare) = فرانسهnager (snager)

وَرازْ = لاتین :verres= پارسی کنونی : گراز

وَرِتَ = آلمانی : Wert = انگلیسی : worth بمعنی ارزش

ویسْ = لاتین:vic-us بمعنی دهکده

وْیا =لاتین:via=فرانسه:voie =انگلیسی:way= بمعنی راه، طریق

سَرِدَ = فرانسه: sorte = پهلوی: سَرْتَکْ= پارسی کنونی:
سرده یعنی نوع

از ریشه مَسْ یعنی مه و بزرگ واژه های مزدا ، مغ ، موبد ، مزدیسنا؛ mage، magique، majesté (لاتین majestas که در اوستا مَثْیستَ و درپهلوی مِهست ساخته شده)می‌آید

نامگذاری با اصل و موّجه و تناسب نام و نامیده و پیوستگی رشتهٔ لغات و آنچه که از یک لغت و نام جامع انتظار می رود در واژه های

پارسی هویداست .

مثلاً : واژه های خویشاوندی از اینقرار :

۱- پَتَرْ یا پیتَرْ = پارسی کنونی:پدر=لاتین :pater= آلمانی : Vater = انگلیسی : father = فرانسه :pére این‌واژه‌از ریشهٔ پا و پیِ بعنی غذا دادن است

۲ - ماتَرْ =پارسی کنونی مادر=لاتین:mater=آلمانی:Mutter = انگلیسی:mother =فرانسه mère این واژه ازریشهٔما بمعنی اندازه گرفتن متناسب کردن که در لاتین me-tiri درفرانسه me-surer =انگلیسی To measure = آلمانی : messen می باشد گرفته شده و از این ریشه آمادن ، آمودن ، آزمودن ، نمودن ، پیمودن ، فرمودن وغیره گرفته شده

۳ - دُغْ دَرْ =پارسی کنونی:دختر= آلمانی :tochter= انگلیسی daughter این واژهٔ از ریشه دُغْ=دوشیدن= لاتین:duc-ere=انگلیسی: to tug گرفته شده

۴ - بْراتَرْ = :پارسی کنونی برادر= گتیك : brothar= انگلیسی: brother آلمانی:Bruder = لاتین: frater = فرانسه : frère

این واژه از ریشهٔ بَرْ بمعنی بردن و آوردن است که گفته شد در انگلیسی نیز bear است و بمعنی نگاهدارنده نیز هست

۵ ـ زاماتَرْ = داماد که‌ازریشه‌زَنْ = زائیدن ، تولید کردن می آید

٦ ـ پُثْرَ = پسر ازریشهٔ پو=pu-rifier

پسوندهائی که دراین واژه ها بکار بُرده شده همه‌یکی است وهمان تَرْ یاذَرْ می باشد که نشانهٔ کارور است و درواژه های فرانسه و انکلیسی مشاهده میشود

همین نظم و ترتیب درسایر واژه های ایرانی دیده میشود

ریشه و واژه های پارسی در زبانهائی نیز یافت می شود که قواعد خودرابر آن مجری داشته مانند واژه های خودبکارمی برندچون درعربی جَنْكْ و جَنَّكَ که از جنگ گرفته شده

حاضَ، حَوَّضَ ، اِستَحْوَضَ از حوض پارسی که دراوستا اَوْذَ از ریشهٔ وَذْ ، وَذْ = آب دادن، خیس کردن گرفته شده

گَهْرَبَ . . . تَکَهْرَبَ . . مُکَهْرَبْ : از کهربا

جَأَشَ (۱) . . از جوشیدن

باسَ، یبوسُ : از بوسیدن

کاشَ ، یکوشُ : از کوشیدن

ما نافیه؛ در اوستا ماچیش = هیچکس و مثل های زیادی از

---

(۱) مجله مهر شماره ۱۰ اسفندماه ۱۳۱۵ مقاله آقای سلطانی « سه هزار لغت فارسی در عربی » .

ما هست که‌درپارسی کنونی نیزنشانهٔ‌آن‌درمستان مکیرومرو، هست (کمان میرود mé در mécontent، méconnaître ...و misدر misunderstood mistake .... بااین‌ما مناسبت داشته باشند)

زمان در اوستا زْرْوانَ =پارسی کنونی زمانه = یونانیchronos از ریشهٔ زَرْ بمعنی‌پیرشدن

سلاح (سِلاه) در اوستا سْنَثَس می باشد که از سْنَثَس بمعنی خراب کردن ، فروکوفتن آمده‌، برق زدن بَرِجْ است‌، درلاتینflug-ere جِنْ دراوستا جَیْنی ازریشهٔ جَنْ = زدن ، کوفتن گرفته شده

مسجد که میکویند پارسی است و اصلاً مَزْکَتْ می باشد

گناه درعربی جُناح است

اینهامثل خیلی کوچك وکم بود واگر کنجکاوی شود دیده میشود درزبانهای سامی بسیار واژه های پارسی‌یافت میشودچیزیکه هست چنانچه این قسم زبانها از زبان پارسی یاغیر لغتی وارد زبان خودکنند باشکالی برنخواهندخوردزیراهر گونه واژه‌ای رابصورت‌جامددر ردیف واژه های خود قرار می دهند ولی برای زبان پارسی مشکل است که با وارد کردن لغات جامد یا هرنوع واژه های بیکانه که برای او حکم جامد را خواهد داشت نوع زبان خود راعوض کند

اکنون‌ازنزدیکی وندهای پارسی وسایرزبانهای آریائی مثل‌میزنیم

پیشوند آ درپارسی مطابق پیشوند a درلاتین و فرانسه است چون ameublir ، amener ،arriver و آمدن ، آراستن ، آوردن و همچنین مانند پیشگذار (préposition) نیز بکارمی رود : لب - آ - لب (لبالب) که ترجمه‌آن lévre à lévre میشود ,mot à mot

اَیْتیِ = لاتین : ati = پس

اَیْپیِ = لاتین : api = یونانی : epi = بسوی

اَیْویِ = یونانی : آمفی = رویِ

اَنْتَرِ = لاتین : inter = درمیان

اَنُ = یونانی: اَنَ = درطولِ

اَپَ = لاتین: apa = یونانی : âpo = دور

اُپَ = لاتین: upa = یونانی : upo = به

اُسْ = لاتین : ex = آلمانی : aus = پارسی: ز (زدودن) = خارج، بر

نیِ = لاتین : nir، ni = پائین

پَیْتیِ = لاتین : pati = یونانی : poti = پارسی: پی

پَیْریِ = فرانسه: péri = یونانی: peri = لاتین: pari = گرداگرد

پَرَ = یونانی : para = فرانسه : para = بآنسوی ، دور از

فْرَ ، فْرُ = لاتین pra ، pro

هَمْ = لاتین : sum = یونانی: آما

پَیْتیِ = لاتین : potis : این پسوند امروز بصورت بَدْ درآمده چون سپاه‌بَدْ (سپهبد)، هیربد

گرفتن واژه این نمونه مختصر برای آن داده شد که روشن شود تاچه اندازه زبان پارسی بزبانهای هم جنس خود نزدیکی داشته و برخلاف از پارهٔ تاچه اندازه دور است اکنون که محتاج به فراگرفتن علوم وفنون وباز آوردن آنهابه خاستگاه اولیّه خودهستیم وناچاربداشتن لغات می‌باشیم بهتر آنست که برای چیزهای نوپدیدی که درنزدما سابقه نداشته ولغات یا نام آنهارادرزبان خود نداریم به ریشه شناسی لغات مربوطه مراجعه نمائیم تاچگونگی اندیشیدن دربارهٔ آنهارادریافته‌سپس همان اندیشه‌راتاممکن است روی‌ریشه های‌همنوع ونزدیك‌وباهم معنی‌آن گسترده وآن‌فکرراعیناً بزبان خود برگردانیم تاهم فهم آن آسان و هم از اصل دور نیافتاده باشیم زیرالغات‌پس ازوضع‌شدن در بوتهٔ‌آزمایش تودهٔ مردم قرارمیگیردوچنانچه نامناسب وعوامل ساختمانی آن ناجورباشد ازبین رفته لغت بهتری‌جانشین آن‌می شود پس کلماتی که سالها امتحان‌خودراداده ودوام نموده‌نبایستی‌از دانستن‌چگونگی‌آن صرف‌نظر نمودودیگر همانطور که‌اروپائیان‌امروزه‌برای ساختن واژه های خود از زبانهای دیرینه لاتین و یونانی وغیره استفاده می‌کنند مانیز موقع مناسب است که از ریشه های مختصر و پرمعنی و وندهای‌زبان های دیرینهٔ پارسی استفاده کنیم.

چگونگی لغت برای آنکه یك لغتی بتواند برقرار مانده و کمتر تغییر پذیرد

۱ ـ دارای ترکیبی باشد که اجزاء سازندهٔ آن رویهمرفته معرّف آن نامیده بوده واز آن حکایت کنند وتا بتواند همهٔ صفات نامیده را دربر داشته باشد

۲ ـ آسان فهم باشد که هرکس بمجرد شنیدن بآن پی برد

۳ ـ روان باشد تا صورت آن تغییر نپذیرد

٤ ـ تاممکن است بادرنظر گرفتن معنای کامل لغت سعی شود کوتاه باشد ولی معنای آن فدای کوتاهی نشود چنانچه واژهٔ آلمانی

un durch dring lich
پذیر خلش ازمیان نا

درفرانسه imperméable
بپارسی ناتراو ، ناتراوا ، (گذرناپذیر)

البته در اینجا واژه آلمانی از فرانسهٔ آن رساتر و واژهٔ پارسی با آنکه بسیارظریف وکوچك است با آلمانی آن برابری می کندو درعربی گفته میشود : لا تَخْرُقُهُ ولا تَنْفُذُهُ المَوانِعْ

و un-durch-dring-lich-keit = imperméabilité

که بعربی : کَوْنُ الشَيْءْ لا تَخْرُقُهُ ولا تَنْفُذُهُ المَوانِعْ

و درپارسی «ناتروائی» گوئیم

انجام گفتار آنکه تا کنون جنبش های زیادی برای برگرداندن واژه ها وپالودن زبان پارسی از زبانهای خارجی بعمل آمده ولی کمتر تا کنون چنانکه باید موفق شده اند زیرا گذشته از آنکه هرکس از پیش خود راهی برگزیده و مشارکتی درکار با دیگری نداشته جمعاً نیز دارای یك روش نبودند بعلاوه مرکزی که از آنجا نتیجهٔ زحمتشان یکنواخت. همگی را آگاه گردند در کار نبود ـ

ولی امروزه خوشبختانه بواسطه روشن شدن افکار مردم و در دسترس بودن وسائل تحقیق بخصوص جستجوهای زیادی که علمای زبان شناس سالیان دراز درراه ریشه شناسی زبان پارسی دیرینه وکنونی کرده اند قدمهای اساسی سریعی در این راه برداشته میشود که برای زبان ما که به پرتگاه هولناکی رهسپاربود مایه امید ورستکاری است وامید است که این زبان کهن بزودی رواج و رونق سابق خودرا از سرگیرد

۵

آرایش و پیرایش زبان

چاپخانه ایران

چون در روزنامه ها و نوشته‌های ادارات واژه های تازه ای استعمال میشود که در فرهنگستان وضع وتصویب نگردیده و اگرتصویب شده درجای مناسب بکار نمیرود ادارهٔ کل انتشارات وتبلیغات شش مقاله توسط یکی از کارمندان پیوستهٔ فرهنگستان تهیه کرد و درماه آذر در روزنامه ایران انتشار داد .

اینك برای کمك به‌کسانی که نگارش آنان در ترویج زبان مؤثر است آن مقالات را در یکجا منتشر میسازد و ضمناً برای آگاهی خوانندگان مقدمه‌ای که درسبب تأسیس فرهنگستان بقلم یکی دیگراز کارمندان پیوستهٔ آن انجمن نوشته شده‌است دراین صفحات نشرمی‌دهد .

امید است آقایان دبیران ونویسندگان وزارتخانه ها و ادارات دولتی و بنگاهها این رساله را بادقت بررسی نموده نکاتی که درآن ذکر شده پیشنهاد خاطر کنند و در آراستن و پیراستن زبان فارسی کوشش وافی مبذول دارند .

ادارهٔ کل انتشارات وتبلیغات

دیماه ۱۳۱۹

واژهٔ فرهنگ از مصدر فرهیختن بمعنی سنجیدن است و بقرینه‌همین معنی مجازاً معنی پروراندن‌یاتربیت کردن هم میدهد پس در واقع فرهنگ بمعنی سنجش و میزان یا تربیت وادب است واین معنی همانست که در زبانهای مغرب زمین کولتور(Culture) گویند .

ریشهٔ اصلی این واژه هنگ یاسنگ بمعنی کشش میآید . مصدرهای آهیختن و فرهیختن و مشتقات آهنك و فرهنك وپیشاهنك از این ریشه است .

پس فرهنگستان بمعنی محل تربیت و ادب یاجای نشر تمدن و آداب را میدهد و منظور از تشکیل‌فرهنگستان ایران همین است . کلمهٔ فرهنگستان دربرابر لغت خارجی‌آکادمی (Académie) وضع شد که آن نیز کارش درممالك فرنك نشر علوم و آداب یعنی یاری بتمدن و فرهنك است .

علت اساسی پیدایش فرهنگستان

فرهنگستان بحکم احتیاج شدیدی بوجود آمد و از اینرو وجود آن لازم بود و اینك برای روشن‌شدن مطلب‌مختصری در این‌باب ذکرمی‌شود :

در چند صد سال اخیرعلوم و صنایع و ادبیات در مغرب زمین بسرعت غریبی رو بافزایش نهاد و در هر علم صدها اصطلاح تازه بمیان آمد و چون ما هم بنوبهٔ خود بایستی از آن بهره داشته باشیم و خودرا

بلباس عصر بیارائیم ناچار بودیم آن را که کالای تمدن و فرهنك است بگیریم و بپذیریم ولی علوم وصنایع مذکور اصطلاحات و لغاتی هم باخود آورد و بسی نگذشت که بتدریج کتابها و روزنامه‌ها حتی گفتار روزانهٔ مردم پراز الفاظ بیگانه گشت. و چون یك قسمت این معانی تازه توسط همسایگان اسلامی بما رسید مشتی الفاظ عربی «مستحدث» که معمولا درست هم نبود اضافه به الفاظ خارجی گردید و خطر مشوب و مخلوط شدن زبان زیبای فارسی رفته رفته محسوس‌تر شد. اشخاص دانا وبینا نیك آگاهند که چون زبانی دچار فقر ادبی گردید و زبانهای بیگانه بسرعت بر آن هجوم آورد و بیش‌از استعداد پذیرائی یا هضم و گوارش بزبان گیرنده فشار وارد ساخت آن زبان سست و بی بنیاد میگردد و آهنك و روح خود را از دست میدهد و یك نوع انحلال و گسیختگی در آن ظاهر میگردد.

نظیر اینگونه پیش‌آمدها در تاریخ زبانها مشاهده شده و درعصر ما هم میتوان بعضی زبان‌ها را ذکر نمود که استقلال خود را از دست داده‌ومخلوطی‌شده است از زبانهای بیگانه.

وجود لغتهای فراوان و مترادفات دلیل کامل بودن یکزبان است ازین لحاظ حتی بعضی لغتهای سودمند خارجی درآن بشرطی که ازروی میزان و تناسب باشد البته مطلوب است ولی چون از تناسب گذشت ناچار زیان بزرگی دارد و همانطور که گفته شد روح زبان را از بین میبرد و چون فارسی یکی از زبانهای معروف ادبی عالمست و شاعران نامدار درآن زبان‌سخن گفته‌وداد سخن را داده‌اند برهر ایرانیست که‌آنرا که یادکار گذشته و مظهر افکار و نگهدار ملیت است از هرگونه شائبه

و فساد مصون دارد. هرکس اساسنامهٔفرهنگستان را بخواند در یك نظر خواهد دید که منظور اصلی آن همینست و بس.

علت فوری پیدایش‌فرهنگستان

گذشته از علت اساسی فوق یك علت فوری هم وجود یك بنگاه علمی و ادبی‌را ایجاب کرد و آن عبارت بود از اینکه برخی احتیاج مبرم فوق را دریافته و به تنهائی از پی چاره جوئی برآمدند و دراین‌باب مقاله‌ها نوشتند و باستعمال واژه‌های نو پرداختند و چون هرکار تازهٔ اجتماعی مقلدینی پیدا میکند عده ای از هوسکاران بر آن شدند که مطابق این‌رویه بلغتهای فارسی‌سره (که‌تشخیص‌صحیح آن ازسقیم باخدا بود) چیز بنویسند. در نتیجه یك هرج و مرج ادبی شروع شد و لغتهای غریب ساختگی که مأخذ آن بعضی فرهنگهای غلط و نادرست بود در روزنامه‌هاانتشار یافت و کم‌کم به مجله وکتاب هم سرایت کرد. از آن سوی برخی بترجمه ونقل الفاظ فرنگی پرداختند و واژه هائی به‌شتاب تمام دربرابر آنها ساختند که بجا نبود.

درمقابل این بی‌سامانی ناچار بایستی اقدامی بشود تارشتهٔ زبان و ادبیات از دست نرود.

این‌بود که **اعلیحضرت‌همایون‌شاهنشاهی** با نظرروشنی که در همه کارهای کشور دارند فرمان شاهانه صادر فرمودند که هیئتی مرکب از دانشمندان برای این مقصود تشکیل یابد تاهرآنچه از وضع یا ترجمه، یا اقتباس بعمل میآید از روی شور و دقت و بررسی وقوع یابد.

مسئلهٔ واژه‌های بیگانه

گفتیم هجوم و نفوذ بیحد و حساب واژه های بیگانه در یك زبان اساس و آهنك و روح آن زبانرا از بین میبرد و آنرا ناموزون میسازد اینگونه واژه هارا که وارد زبان فارسی گشته میتوان بطور کلی بدو بخش کرد : واژه‌های اسلامی و واژه‌های اروپائی .

از واژه های اروپائی آنهائی‌را که سمت همگانی یا بین المللی پیدا کرده مانند تلفن یا تلگراف یا پست یا دمکراسی یا پلیتیك یا دیپلوماسی یا شیمی یا فیزیك یا اتومبیل میتوان عیناً گرفت گر چه در اینکار هم دقت فراوان لازمست وتشخیص آنچه گرفتنی وناگرفتنی است دشوار است.

فرهنگستان در این موضوع مهم تا آنجا که ممکن بوده دقت بکار برده و الفاظی را بهمان شکل اروپائی پذیرفته است . و برای هزار ها الفاظ و اصطلاحات دیگر که درعلوم گوناگون هست بتدریج بواسطهٔ کمیسیونهای مخصوص هرعلم برابرهای فارسی پیدا می کند .

پیداست که این کار بس دشوار است و رنج و دقت فراوان میخواهد تا اصطلاح مناسب که ازحیث مفهوم وساختمان کلمه وآهنك و آئین زبان درست و بجا و فارسی حسابی باشد بدست آید و جانشین واژهٔ فرنگی گردد .

برای اینکه دشواری کار در نظر خواننده بهتر مجسم شود مثالی می آوریم .

واژهٔ فرنگی که پیدا کردن برابر آن ضروری و فوریست از دو حال خارج نیست یا فارسی مناسبی برای آن هست یا نیست آنچه هست ممکن است درنظر باشد و ممکن‌هم هست نباشدو بایدبارنج و جستجوی

زیاد از کتابها و لغتها پیدا گردد که خود کاریست بس‌دشوار - ولی عمدهٔ اشکال کار در بارهٔ واژه هائیست که در برابر آن فارسی وجود ندارد و باید واژهٔ نو وضع شود یعنی باید لفظی پیدا گردد که هم فارسی باشدهم درست و هم مطابق مقصود . اینعمل‌است که گرفتاریها وپیچیدگی‌های فراوان دارد وچون دراین‌موردنظر بتفصیل‌نیست تنهایکی‌از دشواریهای کار گفته میشود :

یکی از راههای وضع لغت تازه اینست که رجوع شود بریشهٔ کلمهٔ بیگانه و مفهوم آن و واژهٔ فارسی مناسب آن معنی تعیین گردد ولی این‌روش گاهی مناسب و درست درمیآید و گاهی نامناسب و نادرست مثلا در دو لغت کالوریمتر Calorimètre و هیکرومتر Hygromètre اولی مرکب‌است از (کالور) لاتینی بمعنی‌حرارت و متر یونانی بمعنی‌اندازه و دومی مرکب است از (هیگرو) یونانی بمعنی رطوبت و متر بمعنی اندازه پس لغت گرما سنج و نم سنج کاملا مطابق مفهوم ریشه‌های این‌دو کلمه وضع‌شده و در ضمن خوش‌آهنك وساز گار و بیقین‌بهتر از میزان‌الحراره و میزان‌الرطوبه است .

ازطرف دیگر کلماتی داریم که‌ازروی معنی ریشه نمیشود ترجمه کرد و باید مقصودرا دریافت و واژهٔ دیگر ساخت مثلا لغت اکسپرسیون Expression که‌یکی ازمعانی‌آن بیان‌و عبارت‌است مرکب‌است از(اکس) بمعنی‌بیرون و(پرس)بمعنی‌فشار ولی اگر بخواهیم بقاعدهٔ دوکلمه‌فوق این کلمه را هم بحکم معنی ریشه برابر فارسی پیدا کنیم باید بگوئیم برون فشاری که درزبان‌ما کاملا بیمعنی وخنده‌آور است و مقصودرا بهیچوجه نمیرساند ومطابق روح یا بتعبیر دیگر موافق ژنی زبان‌ما نیست .

امید است ازهمین مثال مختصر اشکال کار تاحدی معلوم گردد و معلوم است کسی که عقل سالم و ذوق سلیم دارد نخواهد گفت هزاران لغت واصطلاحات علمی فرنگی را بعین باید گرفت زیرا درآنصورت برای زبان ما جز چند حرف و چند فعل نخواهد ماند و سر و دستار خواهد رفت و اگر برفرض درسهای علمی مارا ازگیاه‌شناسی و شیمی وفیزیك تا کالبد شکافی یك خارجی و یك ایرانی گوش کنند اولی بهترخواهد فهمید تا دومی .

لغتهای اسلامی

از لغتهای اسلامی چنانکه میدانیم‌عمده عربیست که استیلای کامل در زبان فارسی نموده است . در ضمن شماره ای از واژه‌های ترکی هم از عصر غزنویان و سلجوقیان و مغول باین طرف داخل‌زبان ما شده است که در برابر نفوذ عربی بمثابه هیچست .

چون زبان عربی زبانیست وسیع ولغت دینی ماست اینست که بزرگان ما از قدیمترین زمان توجه خاصی بدان کردند ولغات آن را بی‌تأمل پذیرفتند و در نظم و نثر بکار بردند حتی دانشمندان مانند ابوعلی‌سینا و ابوریحان و محمد زکریای رازی و سیبویه و زمخشری و امثال آنان خود بعربی تألیفات نمودند تادرنتیجه شمارهٔ بسیاری ازلغات عرب بطور دائم واردزبان ما شده در واقع جزو فارسی گردید وحق آب و گل پیدا کرد وعدهٔ زیادی از آنها کاملا قیافهٔ فارسی بخودگرفت و بدینگونه زبان ادبی اسلامی ایران تشکیل یافت و سخنگویان بزرك مانند نظامی و انوری و سعدی وحافظ بدان زبان شعر سرودند و گنجینهٔ ادبیات ما بقالب آن زبان اندرآمد .

اکنون که گفتگوی اصلاح زبان و پاك کردن آن از واژه‌های بیکانه و استعمال واژه‌های فارسی بمیان آمده و فرهنگستان مامور ادای این تکلیف شده مواجه با این مسئله غامض و اشکال بزرك گردیده ودر تمام این‌چند سال درجستجوی راه و روش تکاپوی زیادی نموده که به حکم آن از لغتهای عرب درفارسی آنچه زیادیست رد وآنچه جزو زبان ما شده ابقا شود .

شاید مهمترین اشکال دانشمندان و نویسندگان کشور هم درهمین موضوع بوده چنانکه درگوشه وکنار ازین باب سخن بمیان‌آورده گاهی انتقاد هم کرده‌اند .

زبان سعدی وحافظ

اساس انتقاد دانشمندان درباب الفاظ عرب این بوده است که اگر بنا باشد آن الفاظ ازفارسی رخت بربندد تکلیف ادبیات ما چه خواهدبود کار زبان سعدی و حافظ بکجا خواهد کشید و گنجینهٔ بزرك نظم و نثر ادبی ما که ضامن ملیت و جلوه گاه فرهنك و نمودار ذوق و قریحه و مظهر افکار و عقاید بزرگان ماست چه عاقبتی‌خواهد داشت . حقیقت امر اینست که این‌موضوع جای هرگونه تامل هست و کارمندان فرهنگستان بیشتر از هرکسی در این باب اندیشه کرده و درچون و چرای آن‌صرف اوقات نموده‌اند ولی چیزی که هست مقصود عمده درنظر اشخاص‌خارج درست معلوم نگردیده و سوء تفاهمی روی داده‌و شاید این چند کلمه که بحکم ضرورت و اختصار گفته میشود مسئله را تاحدی روشن کند .

الفاظ عرب را که در زبان ما هست میتوان ازلحاظ کلی بدو دسته تقسیم کرد یکی آنکه از حیث ساختمان و آهنك بفارسی نزدیك است

و در واقع بهمین جهت از طرف گویندگان فصیح ما داخل نظم و نثر فارسی شده و شیوع پیدا نموده و جزو زبان گردیده. دیگر آنکه خشن و سنگین و بد آهنك و ناتراش است و استعمال آن درفارسی هرگز شیوع نداشته و تنها عبارت‌پردازان ما آنرا بکار برده‌اند و بدین روش خواسته‌اند قدرت عربی دانی خود را بنمایانند و با این سبك مطالب ساده ای را درعبارات پیچیده و مکلف و ستوه آورنده بیان کرده اند که خواندن آن برای هرکس ناروا و نا مطلوب است حتی در بعضی تالیفات تاریخی که بایستی وقایع هرچه ساده‌تر گفته شود اینگونه عبارت پردازیهای غیرطبیعی مانع مقصود گردیده و ارزش علمی کتاب را ازبین برده‌است ولی البته این سخن آرائی های بیمزه و بیلزوم منحصر بتاریخ نیست بلکه در تالیفات ادبی هم بکار افتاده و با اینکه برای خوانندگانی که روی سخن با آنانست اینمطلب هویداست و جای استشهاد نیست باز محض تاکید و تذکر از یك کتاب‌ادبی که مرزبان نامه باشد و از یك کتاب تاریخی که کتاب وصاف باشد چند سطری برای نمونه نقل میگردد. چنانکه میدانیم مرزبان نامه در اصل بدست مرزبان بن‌رستم یکی از شاهزادگان طبرستان درقرن چهارم تالیف یافته و بعد در قرن‌هفتم بدست سعدالدین‌وراوینی که از منشیان زمان بوده بشکل حاضر که از آن‌نقل میشود در آمده.

این کتاب را مخصوصاً برای نمونه برگزیدیم زیرا انشای آن در اساس بسیار شیرین و متین است و عبارتهای فارسی روانی دارد ولی همین سبك ملیح وفصیح بواسطه تمایل‌مؤلف بعبارت پردازی واستعمال کلمات ثقیل عربی برای خاطر فضل نمائی یاسجع یاجناس بسا که مختل شده. اینك چند سطر از آن کتاب:

« ملك زاده گفت شنیدم که در حدود آذربایجان کوهیست ببلند نامی و انواع نبات و نوامی مشهور اجناس‌وحوش وطیور ازفضای‌هوا وعرصهٔ‌هامون در معاطف دامن او خزیده‌وگریبان از دست غریم‌حوادث درکشیده درآن مراتع و مرابع میان نازنعیم پرورده واز مجاورت‌نیاز وناکامی رخت‌اقامت بساحت آن منشاء خصب وراحت آورده ره نشینان شام وسحربنام منابت خاکش‌طبله عقاقیر گشوده ناك دهان صباوشمال ببوی فوهات‌هوایش نامه ازاهیر شکافته خضراز چشمه‌حیوان چاشنی زلال انهارش گرفته ادریس از سایه طوبی بظلال اشجارش آرزومندشده . . . . .»

در این چند جمله که امثال آن در این کتاب فراوانست اگر به عربی های معمول و ساده کفایت میشد عبارت بسیار روان و لطیف بود ولی کلماتی مانند نوامی و غریم و معاطف و خصب و منابت ومرابع و عقاقیر و فوهات و ازاهیرو ظلال بگوش و لحن ایرانی درست نمی‌آید والحق در این مورد بدون اینکه آسیبی بعبارت و معنی برسد ممکن بود ترك گردد و بجای آن لغت های فارسی بکار رود.

با اینحال میتوان گفت که‌این کتاب بیشتر ادبی است و مؤلف حق داشته است در آن برسم منشیان عبارتباز سخن گوید ولی افسوس برخی باین درجه‌ها کفایت نکرده و در نوشته های دیگر هم همین شیوه را پیش گرفتند و در اینکار چندان دور رفتند و مبالغه کردند و گزاف گفتند و در عالم الفاظ سردرگم شدند که انشای فارسی ازخود عربی مشکل‌تر شد زیرا برای خاطر سجع سازی لغتهائی در فارسی بکار بردند که در زبان رایج و مستعمل عربی معمول نبود.

عجب آنکه این‌شیوه غیر طبیعی رادرموضوعهای جدی‌و در تالیفات علمی و تاریخی هم بکار بردند و از هیچگونه افراط پرهیز نکردند. اینك

برای یادآوری چند سطری هم محض نمونه از تاریخ وصاف که درفوق اشاره‌شد نقل میکنیم :

در ذکر سلطنت غازان و قانونگذاری درفارس گوید :

« وضع قانون فارس ما انفکت میمونة الطرایق ماموتة الطوارق چون بحکم یرلیغ دوران فرمان قدرجولان سپهر امکان خراج ممالك خانی غازانی مقرر ومبرم واساس قوانین مستحکم میفرمودند چنانکه ذکر جمیل جمال‌صورت آن با جمال درمقدمه شرح داده آمد از مبتداء سنه احدی خانی مطابق معامله سنه اثنین وتسعین و ستمائة الخراجیه قاون مملکت شیراز مقنن گشت و بروفق یرلیغ قدر نهاد وتعیین دستور مملکت از مخترعات‌ضمیر انور ونتایج رای ورویت ملك پرور مخدوم جهانیان رشید الحق والدین عزنصره که‌سراسر محض رافت عالمیان وکفیل دولت جاودان ومخبر از شمول واحسان ومشعر بانواع ابداع عدل و امتنان بود از دیوان قانون نیز امثله مشروح مطول و مکتوبات مشروط مفصل‌دادند محتوی برآنکه بیرون فرع که عبارت ازآن عشریست دروجه‌مواجب ومرسوم عمله‌وکتبه وحق‌السعی محصلان ودیگر مؤنات وعوارضات تاسیس پذیرفته بهیچ راید زاید وملمات‌قسمات وانواع تحکمات وتهکمات قلیلاو کثیراً تامیلا وتحذیرا خطاب‌نکنند وشحنه که سحنه دیباچه آمال بدان مصفر میگردد و سحنه سویداء دل از آن حاصل میشود اصلا نفرستند . . . »

گمان‌دارم بسط مقال دراین مثال که جمله‌های‌عربی صرف آن‌ترك شد وفقط‌فارسی‌نقل گشت زیادی‌باشد آشکارا دیده‌می‌شود که برای گفتن یك‌مطلب تاریخی که‌دردوجمله ادامیشد الفاظ‌غریب‌ناهنجار بیلزوم متکلفی بکار رفته . عجب آنکه خود عرب در کتابهای تاریخ‌خودمطالب‌را بمراتب ساده‌تر گفته و شاید اگر بنا بود مضمون این‌مطالب را یك مورخ عربی مانند ابن الاثیر یا ابن طقطقی بگوید درچند جملهٔ ساده میگفت وبجای تاریخ مقاله نویسی نمیکرد و نمیکوشید برای هرکلمه ای سجعی پیدا کند

و در ردیف زاید راید و شحنه سحنه و تحکم تهکم بگذارد و با عبارات ناساز دوشت ومکررات ناروای سنگین مطلب‌را بیجهت درازتر کند .

برای کسی که مراتب فوق‌را از روی بصیرت مورد بررسی قرار دهد اندك تردیدی رو نخواهد داد که این الفاظ سنگین مکلف زیادی به هیچوجه‌مربوط بزبان سعدی و حافظ نیست و روح فارسی ادبی نسبت به آنگونه واژه های گوشخراش ناخوش آیند بیگانه است .

عربیهای تازه درآمده

شاید برخی متوجه این‌نکته نبوده باشند که الفاظ عربی تنها عبارت ازآن نیست که در تالیفات گذشته ما از خوب یابد از غریب یا مانوس و روان و ناروان موجود است بلکه عربیهای تازه ای نیز از پنجاه و شصت سال باینطرف ازهمسایگان بمارسیده ودرمطبوعات ما راه یافته‌است کلماتی‌مانند بلدیه و نظمیه و عدلیه و رشدیه و وضعیت و ترکیبهائی‌مانند فوق الذکر و عرض اندام و نقطهٔ نظر و صدها نظایر و امثال آنها ازین رقم‌است که جملگی‌تازه وارد و ساختگی‌است . درعلوم جدید هم‌مقداری ازهمین نوع کلمات و ترکیبات عربی‌بتدریج بوجودآمده مانند میزان‌الحراره و میزان‌الضغطه ومیزان الهوا(؟ !) وُریق و تُویج و مفصل الکاس و معرفةالاحشاء و مخفی‌التناسل و عائی و مستأنف عنه و قسط‌السنین و غدد بزاقی تحت لسانی و دار الانشاء و دار الرضاعه و صدها امثال آنها که از هیچیك از این الفاظ روح سعدی و حافظ خبر ندارد و مطابق سبك و آهنك زبان ما نیست و در ادبیات ما جا ندارد و یکقسمت آن از روی قواعد عربی غلط هم هست .

در این صورت معلوم نیست نظر آقایان عربی دوست و منشیان قدیم چیست آیا در این موضوع اخیر فکر کرده اند و کتابهای درسی دو سه سال پیش و بعضی مقالات روزنامه را خوانده و از روی ذوق و بصیرت غور و تامل نموده‌اند یا نه .

دفترچه واژه های نو

اتفاق افتاده است که بعضیها حتی ازمیان اهل ادب هم بدون خواندن واژه های فرهنگستان بشایعه های بی اساس مردم گوش داده ولغتهائی را که رندان یا از راه شوخی و یاازلحاظ طعن و مسخره ویابعلت بی خبری ونظایر آن میسازند باور کرده اند ولی اگر حوصله ای فرمایند و دفترچه واژه های نورا بگشایند خواهند دید از اینگونه کلمات در آن اثری نیست بلکه لغتهائی هست که بجا و بمورد و سودمند است ووجود آنها از هیچ حیث بزبان سعدی و حافظ صدمه ای نمیرساند بلکه آن را کامل میکند . اینك محض تذکر چند نمونه از آن در این موضوع نوشته میشود: بجای متحد المآل که از لغتهای تازهٔ مصنوعی بودبخشنامه گفته شده . متحد المآل را نه حافظ استعمال کرده و نه سعدی و نه بزبان فارسی میآید و نه بقای چنین کلمه نگهدار ادبیات ماتواند باشد.

عدیم الفلقه را بی لپه و ذوحبتین یا ذوفلقتین را دولپه و عریان البذوررا بازدانکان و دارالانشاء را دبیرخانه ومعرفة‌العضلات را ماهیچه یا مایچه شناسی و نظمیه را شهربانی و بلدیه را شهرداری و عدلیه را دادگستری گفته اند .

هر شخص صاحب سلیقهٔ منصف که اینگونه کلمات را بخواند بیدرنك در می‌یابد که کار فرهنگستان بسیار ضروری و سودمند بوده است . بدیهی است انتقاد و بذله گوئی در باب واژه‌ها چندانکه در حدود عقل و انصاف باشد مانعی ندارد حتی کارمندان فرهنگستان را بیدارمیکند و آنان را از افراط و اشتباه مصون میدارد ولی بشرطیکه همین حدرا نگذرد و کور کورانه یامغرضانه نباشد .

اما اگر کسی بخواهد بداند لغتهای نو از کجا میآیدجوابش مفصلتر از آنست که این مختصر گنجایش آنرا داشته باشد ولی این اندازه توان گفت که بطور کلی درتهیهٔ لغت دو راه هست و از هردو استفاده میشود یکی آنکه لغت‌های مناسب فارسی را که در کتابهای قدیم و متاخر ادبی و علمی و فارسی یا در بین لغتهای محلی در مقابل مفهوم کلمه بیگانه موجود است فرهنگستان جستجو وپیدا میکند وبکار میبرد . دوم آنکه لغتهائی راکه قریب بمفهوم مطلوب است ازریشهٔ صحیح فارسی گرفته وضع میکند .مثال اول واژهٔ شهربان است که در ایران قدیم آنرا خشتر پاون میگفتند و یونانیان ساتراب تلفظ میکردند ومعنی آن نگهدارنده یااداره کننده کشور یاشهر است . پس بااستعمال این لغت که کاملا فارسی وصحیح و گوشنواز است هم یك واژهٔ قدیمی احیاء شده و هم از یك کلمه بیلزوم و غیر ادبی بیگانه خلاصی حاصل گشته . مثال دوم کالبد شکافی است که در مقابل تشریح عربی وضع شده که با وجود اینکه در سابق مستعمل نبوده ترکیب صحیح فارسی است و مقصود را خوب میرساند . بدیهی است هردو راه رنج و کوشش فراوان میخواهد وصرف وقت و بذل همت لازم دارد و کارمندان فرهنگستان تا آنجاکه توانسته اند از فداکاری در اینراه باز نایستاده اند .

نتیجه

فرهنگستان یك بنگاه علمی و ادبی است که منظورش پاك کردن زبان ملی از واژه های ناروا و نامطلوب بیگانه و زنده کردن واژه های سودمند قدیم فارسی و وضع اصطلاحات نو میباشد و در این عمل مقصود هرگز تغییر کورکورانه هرلغت بیگانه و جعل زورکی هرلغت فارسی نیست بلکه تغییر یا وضع یا نقل از روی موازین علمی و بحکم احتیاج و ضرورت و درنهایت غور و دقت بعمل میآید و جادارد دانشمندان این نظررا دریابند و از در یاری و راهنمائی درآیند تامگر دقت وبصیرت درکار بیشتر گردد و مقصود عمده حاصل شود و قدمهائی در اصلاح زبان برداشته شود . مردم نیز بهتر است واژه‌های نو را در موارد صحیح استعمال نمایند.

آرایش و پیرایش زبان

-۱-

اصلاح زبان یکی از مشکلترین اصلاحات جامعه است زیرا که زبان بسیار دقیق و لطیف است و شمول آن بحدی است که همه افراد کشور در آن سهیم میباشند هریك از اصلاحات اجتماعی را که بنگریم باز طبقات یا افرادی پیدا میشوند که مستقیماً با آن سر و کاری ندارند مثلا فرض کنیم که اصلاح امور بانوان منظور باشد با اینکه هیچ خانواده و عائله ای نیست که از منافع آن بهره نبرد لکن باز هم میتوان افراد مجرد و بی‌خانواده‌ای فرض نمود که‌برای آنها تربیت بانوان‌و افکندن نقاب یا رفع حجاب یکسان است همچنین اصلاحاتی که در امور شهرهامیشود باز جماعتی رابر کنار میدارد زیرا که بسی مردم هستند که‌خانه ومستغلی ندارند وچندان سود وزیانی احساس نمیکنند حتی اصلاحات فرهنگی و بازرگانی و مواصلات و غیره هم گروهی را بیطرف وبرکنارمیدارد .

اما امر زبان برای هیچکس از خرد و بزرك، اززن ومرد، ازفقیر و غنی بی اثر نیست و از مسئله دین و مذهب هم شمولش بیشتر است زیرا که ممکن است افرادی اصلا اعتقاد دینی درستی نداشته باشند یا جزء جامعهٔ اسلامی محسوب‌نشوند لکن در مورد زبان هیچکس‌نمیتواند بکلی بی علاقه بماند نظر بهمین علاقهٔ‌تام است که هرکسی دو دستی‌بلغات زبان خود چسبیده و در مقابل هیچ دعوت و تقاضائی حاضر نیست از آنها دست بردارد و از این رو است که زبان را یکی از مهمترین‌ارکان ملیت اقوام بشمار آورده اند و بسا میشود که همهٔ ارکان ملت ازدین

و تاریخ و نژاد و رسوم و آداب مبدل میشود ولی زبان باقی میماند زیرا که نخستین تعلیم پدر ومادر باولاد خود زبان است و انسان دربر آوردن حاجات روزانهٔ خود نیازمند باین وسیله مؤثر است.

باین ملاحظه گفتیم که اصلاح زبان دشوار ترین اصلاحات اجتماعی است زیرا که انس و عادت در آن مدخلیت تام دارد و ذوق و سلیقهٔ افراد وابسته به آن است در واقع باشیر اندرون شد و با جان بدر شود.

قرن ها باید بگذرد تا یك جامعهٔ سعادت مندی آنقدر توانائی پیدا کند که موفق برفع نقایص زبان خود بگردد زیرا که زبان هم مثل همهٔ امور اجتماعی مرضهائی پیدا می کند. کلمات چون در دسترس همه قسم افکار واقع می شود بتدریج از معانی اصلی خود منحرف شده حقایق را بصورت مجاز جلوه می دهد از این گذشته مقدار بسیاری از الفاظ اجنبی وارد زبان میشود که کم کم صاحبخانه شده و مدعی مالکیت و کدخدائی میگردد مثل این که در یك کشور بی بام و در و بی پاسبان و خانه خدائی مهاجران و هنگامه جویان بیگانه داخل شوندو رفته‌رفته اهالی اصیل بومی رادرخودمستهلك بکنند در این صورت چندی نمیگذرد که همه چیز مبدل میشود و از آن ملت‌قدیم جز نامی باقی نمیماند. این‌رادر اصطلاح «اشغال بی جنك» میگویند که بسی خطرناك تر از هجوم قهری است.

بعضی ملل سعادتمند در ادوار تاریخی خود دارای بزرگانی میشوند که بقوهٔ حسن‌بیان و قدرت بر لسان‌سبك خاصی را رواج داده از استعمال های خنك و غلط و بیگانه منع میکنند و عملا سرمشق میدهند اینهارا اساتید ادب میگویند.

. گاهی هم دولت این تصفیهٔ‌زبان و بهبود لغت را بعهده میگیرد و توانائی خود را در این راه ابراز میکند.

در این عصر فرخنده که اصلاحات اجتماعی دسته دسته بسرعت و خوبی انجام پذیرفته **و ارادهٔ توانای شاهنشاه بزرك درهمه شئون اجتماعی ما جلوهٔ مصلحانه کرده‌است** در این رشتهٔ باریك و لطیف هم پیشرفتی حاصل شده است. هیئتی از دانشمندان درجهٔ اول کشور بنام فرهنگستان ایران برای پالایش زبان از خس‌وخار نامناسب و وضع لغات جدیدی‌برای مفاهیم‌نو که‌درعلوم‌وفنون‌ایران‌سابقه‌نداشته‌تأسیس‌یافته‌است واین کارشگرف‌دقیق بآن کارشناسان واگذارشده‌است. درمقابل این‌نعمت بی‌نظیر که مردمان سطحی درست نمیتوانند اهمیت اساسی‌آن‌را دریابند ما عموماً باید سپاسگزار شاهنشاه عظیم الشان خود باشیم و تشکر ما باید عملی‌باشد باین طریق که با فرهنگستان یاری کنیم و هر یك بقدر توانائی خودمان در کار سنگین آن هیئت شرکت بجوئیم همان طور که در صدر این‌مقال گفته‌شد زبان مال همهٔ ماست بنا بر این هرروز هر یك ازما خواهیم توانست بافرهنگستان مساعدت نمائیم. مساعدت ماچگونه خواهد بود؟

ـ دو راه دارد:

۱ ـ استعمال کردن لغات فرهنگستان و دستورهای آن ازروی امانت و صحت.

۲ ـ وضع نکردن لغت و اجتهادنمودن در استعمال الفاظ.

(۲)

فرهنگستان ایران یکی از مهمترین بنگاههای خدمتگزار این کشور است که مجری یکی از دستورهای اساسی دقیق و بسیار مهم شاهنشاه عظیم الشان ماست و هر فردی باید با او همراهی کند و همراهی او باید چنین باشد که نخست آنچه لغت و دستور از آن مقام صادر می شود از روی صحت بکار بندد دوم از جعل لغات یا عوض کردن استعمالات فرهنگستان خودداری بنماید .

اکنون برای توضیح این دو نکته گوئیم الفاظ هر زبان عبارت از صوتها و آهنك هائی است که از بسیار تکرار شدن برای ما مانوس گردیده و معنی هائی از آنها می فهمیم و هرقدر بیشتر تکرار شوند گوش و چشم بهتر با آنها انس میگیرد و معانی آنها تندتر و بهتر در ذهن شنونده یا خواننده جای میگیرند و اشتباه کمتر حاصل میشود . علت اینکه برای یاد گرفتن زبانهای خارجه باید ببیرون کشور سفر کرد و در محیطی که آن زبان بکار میرود مدتی ماند این است که پیوسته شخص لغات آن زبان را میشنود و میخواند و قهرا بسرعت یاد میگیرد درصورتیکه همان مقدار دانش را نسبت بلغت بیگانه اگر بخواهیم در کشور خود بیندوزیم چند برابر وقت لازم خواهد بود و آخر هم ناقص است پس «تکرار» اساس پیشرفت زبان است و قدما از این جهت گفته اند (الدرس حرف والتکرار الف) یعنی درس یکحرف بیش نیست ولی هزار بار تکرار کردن لازم دارد تا جایگیر در ذهن بشود .

پس برای اینکه لغات فرهنگستان رواج بیابد و همانقدر که لغات ترك شده مانوس بوده است عادی گردد باید هریك از ما بکوشیم که بیشتر آنهارا بگوئیم و بنویسیم و این مؤثر ترین شرکتی است که با فرهنگستان ایران میتوان کرد .

لکن یك شرط دارد که در استعمال آن واژه ها یا لغت‌ها که در کتابچهٔ فرهنگستان قید شده است کمال احتیاط را بخرج بدهیم و آنهارا بیجا و بیمورد بکار نبریم چه در این صورت مقصود نخستین حاصل نمی شود بلکه ضرر هم دارد زیرا که مراد فرهنگستان را معکوسا انتشار داده و اذهان را گمراه ساخته ایم .

متاسفانه بسیاری از اشخاص بی‌دقت رعایت این منظور را نکرده بمیل خود کلمات را بکار میبرند .

و این اشتباه از چند راهست :

۱ ـ استعمال بیجای خود لغت مثل اینکه برای محیط دایره در اصطلاح حساب کلمهٔ پیرامون وضع شده است چنانکه گوئیم درازای پیرامون این دایره چند متر است یا پیرامون این حوض را اندازه بگیرید

ولی دیده شده است که این الفاظ را در مورد محیط اجتماعی استعمال کرده اند : « در زمان سابق بواسطهٔ تاریکی که بر پیرامون اجتماعی حکمفرمائی داشت هیچ نور امیدی بر دلها نمی‌تافت» وهمچنین است اگر بگوئیم هوا برزمین پیرامون است درصورتیکه باید گفته شود هوا در پیرامون زمین است و فرق این دو استعمال بسیار است

۲ ـ در ترکیب ـ و آن چنین است که یکی از الفاظ مفرد جدید

را بمیل خودمان ترکیب کنیم مثلا در لغات جدید میبینم کلمه پی بجای عصب است پیش‌خود برای کلمه عصبانی هم از این‌ریشه لغت‌بسازیم و بگوئیم عصبانی کسی است که اعصاب او مرتعش و لرزان و کشیده باشد پس لفظ پی لرزان یا پی کشیده بد نیست و میتوان گفت دیروز معلم نسبت بشاگردان پی کشیده گردید و نظایر اینها .

یااینکه پهنا بمعنی‌عرض‌است کسی پیدا شود آنرا درجای معروض داشتن و بعرض رسانیدن بکار ببرد وبگوید بپهنا رسانید یا پهنا کردو همچنین‌عرض سپاه راکه بمعنی‌رژه است و درسابق دفیله یاسان می گفتند پهنای سپاه بگوید درصورتیکه پهنای‌سپاه عبارت از کثرت لشکر از طرف عرض‌است مقابل‌طول

۳ ـ قسم دیگر از اشتباهات این‌است که نوع کلمه‌را عوض کنیم مثلا اگر اسم است آن را بصورت فعلی درآوریم یامثل صفت بکارببریم

مثلاآریوه Arrivée دراصطلاح اسب‌دوانی بزبان فرانسه‌بمعنی نقطهٔ رسیدن مسابقه‌کنندگان است که مقصد میگوئیم . فرهنگستان‌برای آن معنی کلمه تك انجام راگرفته است چنان که گوئیم کدام اسب‌زودتر بتك انجام رسید اما کلمهٔ آریوه در فرانسه بمعنی رسیده هم هست یعنی بصورت‌صفتی نیزاستعمال میشود. اگر بخواهندبگویند فلان بانو بمنزل رسیده است بدیهی است نمیتوان گفت تك انجام است .

(۳)

از جانب فرهنگستان هرسال کتابچه ای که دارای همه واژه های نو است چاپ میشود و در برابر هرواژه معنی آن باتوضیح های کافی ذکرمیگردد حتی‌نوشته میشود که این واژه مخصوص چه‌علمی‌است مثلا در جلو کلمه هائی که اختصاص بعلم گیاه شناسی دارد «گ» میگذارند و درمقابل الفاظی که خاص علم حساب است حرف « ح » قرار میدهند علت این اقدام آن است که هردانشی اصطلاحات مخصوصی دارد ونباید لفظ مختص بعلمی‌را درعلم دیگر بکار برد اگر چه آن دو علم بیکدیگر نزدیك باشند مانند هندسه‌و حساب که بسیار بهم نزدیك هستند . آموزکار از شاگرد خود پرسید این ظرف که پهلوهای آن چهار گوش و بشکل مهرهٔ تخته نرد است چه نام‌دارد ؟

ـ شاگردپاسخ‌داداین‌ظرف توان‌سوم‌است‌یعنی‌مکعب‌است . منشاء اشتباه او دراین‌بود که درحساب خوانده‌بود عددی که‌سه‌بار درخودضرب شود بتوان سوم میرسد یعنی مکعب میشود غافل از اینکه این واژه فقط برای قوهٔ اعداد ذکر شده است ودلالتی برحجم ندارد همچنین است اگر کسی واژه های علمی‌را در گفتگوهای عادی بکار ببرد البته اشخاصی که در دوایر دولتی بانقل و انتقال مامورین سر و کار دارند مکرر در نامه‌ها و تلگرافها دیده اند که ماموری بمرکز اطلاع داده است که من امروز که اول ماه ... بود بصوب ماموریت خودجنبش کردم و مقصودش‌حرکت است غافل از اینکه اگر چه جنبش بجای حرکت گرفته شده است ولی آن اصطلاح علوم است مثل فیزیك ومکانیك وغیره بمعنی مسافرت نباید

استعمال شود چنانکه اکر آن را بجای رفتار بکار ببرند همچنین مضحك جلوه خواهد کرد مانند اینکه بگویند آقا این جنبش از شما حیف و قبیح است یا با این قسم جنبش‌ها سزاوار سرزنش خواهی بود .

یکی از اصطلاحات اداری کارتن است که لفظ فرانسوی بمعنی مقواست و در ادارات برای جلد مقوائی استعمال میشد که کاغذ ها را در آن نهاده میبستند . بدیهی است که اکر فرهنگستان درمقابل این معنی کارتن واژه اختیار کرده موجب این‌نیست که لفظ اختیارشده در تمام معانی کارتن بکار برود چنانکه فرهنگستان برای این اصطلاح کلمهٔ جزوه دان را مقرر داشته است و اگر کسی آزرا درهمه معنی‌های کارتن بکار ببرد صحیح نیست مثلا نمیتوان گفت یك جعبهٔ جزوه‌دانی یك کلاه جزوه‌دانی (یعنی مقوائی) ونظایر اینها .

نویسنده بچشم خود دیده است تلگراف شخصی‌را که خبرداده است که در بیمارستان کنش نموده و بستری است و مرادش عمل جراحی بوده‌است درصورتیکه که واژه کنش و واکنش که فرهنگستان وضع کرده در برابر عمل و عکس‌العمل است ودراعمال‌جراحی بکار نمیرود چنانکه درمعانی دیگر هم نباید استعمال شود مثل اینکه آنرا درجای عمل‌بمعنی شغل و ماموریت دیوانی بکار ببریم سعدی گوید :

جز بخرد مند مفرما عمل　　　گر چه عمل کار خردمند نیست

و ما بگوئیم

جز بخرد مند مفرما کنش　　　گرچه کنش کار خردمندنیست

درنامه ای که اکنون در برابر نگارنده است اشتباه غریبی دیده می‌شود یکی از دوستان از من میپرسد « مخلص در اشکوب بندی‌شعرای ایران دچار زحمتی شده ام و از آن دوست گرامی درخواست توضیحی دارم آیا حافظ را جزء اشکوب شعرائی که بسبك هندی شعر گفته‌اند میتوان بحساب آورد یاباید اورا ازاشکوب متقدمین شمرد .؟»

البته قبل از هرتوضیحی راجع بمقام و سبك خواجه شیراز باید باین دوست بگویم که حافظ از هیچ اشکوبی نیست اشکوب را که فرهنگستان وضع نموده‌است برای طبقهٔ عمارات است و درفرهنگ‌های قدیم نیزهست ربطی بطبقه‌بندی شعرا و علماء ندارد وبرای‌طبقات‌اجتماعی و غیره هم بکار نمیرود

درپای صورت مجلسی که مامورین دوایر یکی‌از شهرستانهاتنظیم کرده بودند دیدم که قبل ازامضاء برای معرفی خود نوشته‌بودند فلان.... اندام دارائی. بهمان.... اندام دادگستری ومراد آنها عضووکار مندبودو از این‌قبیل‌اشتباهات‌کم نیست‌و شاید میان پزشکان کسی‌هم پیداشود که‌تب لازم را تب بایسته بگوید باین خیال که بایسته همه جا بمعنی لازم است

⁂

(٤)

با اینکه در همهٔ لغات یك زبان هنگام استعمال باید شرایط احتیاط و احترام مرعی بشود و محض اینکه خواننده و شنونده گمراه نگردد باید سعی نمود که آن لفظ در همان مواردی که متداول است بکار برود لکن این اهتمام دربارهٔ واژه های نو بیشتر ضرورت دارد .

سببش اینست که لغات قدیم که بتدریج رواج یافته است جای خود را باز کرده و در کتب نویسندگان و دیوان های شاعران موارد استعمال آنها کاملا معین شده‌است و اگر هزار تن در جای استعمال آنها اشتباه کنند یاعمداً راه غلط بروند سند استوار و قابل اعتماد برای آنها دردست است اما واژه هائی که هنوز بکار نیفتاده و در نوشته های فصحاء مهر بقا برپیشانی آنها نخورده است در اثر سوء استعمال ممکن‌است موجب اشتباهات بزرك شوند

درختی که اکنون گرفته است جای　　بنیروی مردی درآید زپای

و این مخالف‌منظور فرهنگستان است .

فرهنگستان برای‌اینکه ازهرج‌ومرج استعمالات‌جلوگیری کند معنی‌دقیق الفاظ را معین‌میکند وشایسته‌نیست که بدلخواه‌خود آنرا تحریف نمائیم . یکی از عیوب زبان ما دقیق‌نبودن بسیاری از الفاظ آنست که چون درطی قرون از روی بی‌اعتنائی بکار رفته اند اکنون واقعا معنی صحیح آنها برای همه کس معلوم نیست مثلا رشك بمعنی غبطه و حسد و غیرت بکار میرود درصورتیکه میان این معانی فاصله بسیار است امروز برای یکی از این‌معانی باید تخصیص بیابد تا درعلم روانشناسی و اخلاق بتوان استفادهٔ علمی دقیق‌از آن نمود . فرهنگستان بعضی کلمات رایج و متداول را هم در کتابچهٔ لغت خود ضبط میکند و مقصودش این است که دراصطلاح فلان علم این کلمه برای‌همین معنی‌بخصوص باید بکار برود نه چیز دیگر .

دراصطلاح اداری کلمهٔ ضبط برای عمل نگاهداری اسناد در آرشیو یعنی محل اسناد بطرز مخصوصی باشماره و علامت خاصی بکار میرود فرهنگستان در این مورد بجای ضبط که عمل ضباط باشد کلمهٔ بایگانی را وضع نموده است که از ریشهٔ پائیدن و مراقبت کردن است وشخصی که این عمل رامیکند بایگان نام دارد . مکرر دیده ایم که در مورد ضبط اموال و توقیف دارائی مجرمین هم بایگانی استعمال کرده اند که هرچند ممکن است بتدریج معمول شود ودر آن معنی هم بکار برود لکن مقصود اصلی واضع لغت که تخصیص دادن بمعنی معین باشد دیگر حاصل نخواهد شد .

چنانکه اصطلاح بازنشسته برای متقاعد است و آن مطابق قانون استخدام بکسی گفته‌میشود که دارای سن‌معین ومدت‌خدمت معین‌باشد چون‌چنین کسی‌بنا برحکم قانون باید درخانه بنشیند از این‌رو بازنشسته باو گفته میشود اما متقاعد معانی دیگرهم دارد مثلا بکسی گفته میشود که پس از احتجاج وستیزه قول طرف خودرا قبول کرده باشد در این مورد گویند فلانی عاقبت متقاعد شد معلوم است که باین‌شخص نمیتوان گفت عاقبت باز نشسته شد.و در گلستان شیخ این عبارت را نمیتوان با اصطلاح جدید نوشت که فرماید :

« تقصیروتقاعدی که‌درمواظبت بارگاه خداوندی میرود .....

مثلا در این عبارت نمیتوان گفت « بزه وبازنشستگی که در پاس خدمت بارگاه خداوندی میرود . »

هیچ فراموش نمیکنم سرگردانی یکی از چاپ کنندکان تقویم دیواری را که میخواست حتما لغت فرهنگستانی بکار ببرد و متحیر بود که آیا میتوان بجای تقویم ارزیابی گذاشت و عاقبت رفقایش باو یاد دادند که تقویم دومعنی داردیکی سالنما و گاهنامه وامثال آن و دیگر معلوم کردن ارزش چیزی که بوسیله مقوم (ارزیاب) تعیین میشود عاقبت بزحمت اورا متقاعد کردند .

کلماتی که در کتابچهٔ لغت سالیانه فرهنگستان نوشته یا درستونهای جرآید اعلام میشود چنانکه گفتیم برای موارد خاص است و نمیتوان آنهارا بهر معنی که مناسب بنظر میآید بکار برد ، ذوق سلیم و احتیاط لازم است .

حتی گاهی ممکن است در کتابچهٔ لغت اشتباهی شده باشد که بالبداهه شخص میتواند دریابد که از طرف چاپخانه یا نویسندهٔ کتابچه رخ داده است در این صورت هیچ واجب نیست که آن کلمهٔ مشکوك نوشته شود میتوان عبارت راطوری تغییر داد که بآن شك و تردید دچار نشویم.

مثلا بخشودن بمعنی عفو است در کتابچهٔ لغت سال ۱۳۱۸ فرهنگستان بجای (ن) مصدری (ه) چاپ شده یعنی نوشته است : « بخشوده بمعنی عفو است» بدیهی است که اینجا غلط طبع شده است و باید بخشودن نوشته میشد حال اکر کسی بخواهد بگوید در عفو لذتی است که در انتقام نیست بدیهی است نمیتواند بگوید در بخشوده لذتی است که در انتقام نیست زیرا که بخشوده بمعنی عفو شده و معفو است نه بمعنی عفو کردن

---

(٥)

یکی از مختصات تمدن جدید سرعت انتشار مطالب است . جراید از یك طرف و دوایر دولتی ازطرف دیگر میتوانند مطالب را تادورترین نقاط کشور بگسترانند این نکته اکرچه فواید بسیار دارد ولی کاهی هم مضر واقع میشود یعنی اکر اصطلاح غلطی در روزنامه باشد یا در نامه ها و بخش نامه‌های ادارات رایج شود همهٔ اشخاصی را که سر و کار با اداره وروزنامه دارند متأثر میسازد . از این جهت این دومنبع که اخیرا رادیو هم بآنها ملحق شده است باید بکوشند که سرمشق خوبی باشند . برای نمونه نامه‌ای راکه میان دو شعبه تبادل یافته است در اینجا ذکرو تجزیه مینمائیم .

« اداره ....

« در پیرو اوامر فرستاده از کمیسیون بازرسین زایچگان ۱۲۸۸ که پیوست بنامهٔ شماره ۱۴۸۰ بود اشعار میدارد لازم است اوامر نامبرده را بهتر کالبدشناسی فرمائید تا برابر آن اقدام بعمل آید » امضاء

فلان ..... اندام کمیسیون بازرسین

این یکی ازهزاران نامه ایست که نویسند کان دوائر بدون زحمت مراجعه بکتاب لغت فرهنگستان مینویسند و تصور میکنند واقعا لغات جدید را بکار میبرند فی الحقیقه در این نامه بجز جمله « کالبدشناسی فرمائید » بقیه هرچه هست مکرر نوشته میشود و تقریبا مردم عادت کرده اند که این عبارات را طبیعی بدانند و حتی بعضی مردمان بیسواد از میان

کسبه و دهقانان گمان میکنند عبارت فصیح همین است که از ادارات ما بیرون می‌آید و فرهنگستان چنین مقرر داشته است. حال ما واژه‌های این نامه را یکان یکان بررسی میکنیم.

۱ ـ « در پیرو یعنی چه؟ پیرو کسی است که از پی دیگری قدم برمیدارد و راه میرود و در امور معنوی هم گوئیم فلان از این عقیده پیروی کرد یعنی متابعت نمود از کجا بخود اجازه میدهیم که آنرا بجای در دنبال یا در تعقیب که سابقا معمول بود بکار ببریم؟ فرهنگستان هم آنرا وضع نکرده است که بگوئیم چون امر آن انجمن است مطاع است اگر بگوئیم پیرو اوامر فرستاده یعنی باتبعیت از او امری که صادر شده است چنین و چنان میگوئیم این مقصود نویسنده نیست زیرا که از بقیهٔ نامه معلوم میشود اصلا او امر را نفهمیده است تا پیرو آن باشد.

۲ ـ اوامر فرستاده مقصود صادر شده است یعنی فرمان هائی که صادر گردیده است و صادر در عربی دو معنی دارد هم بمعنی فرستادن است مثل کالای فرستاده، هم بمعنی بیرون نمودن است مثل کلامی که از دهان صادر میشود و اوامر هم از این قبیل است معنی خروج میدهد در این مورد نباید صادر را فرستاده ترجمه کرد. فرهنگستان هم در کتاب لغت خود این معنی را تصریح کرده است.

۳ ـ باز رسین، بازرس بمعنی مفتش لغت فرهنگستانی است لکن جمع عربی یاء و نون از کجا میآید؟ بچه حق علامت جمع عربی را باید بواژهٔ فارسی ملحق نمود درصورتی که علائم جمع فارسی مثل آن و ها در دست است

۴ ـ زایچگان مقصود تولدشدگان است در صورتیکه فرهنگستان

در کتاب لغت خود این مطلب را صریحاخاطر نشان کرده است که زایچه برای ورقهٔ ولادت مقرر شده‌است که درهنگام ولادت کودك نوشته میشود و ادارهٔ آمار از روی آن ورقهٔ شناسنامه تهیه میکند و این واژه سابقا در علم نجوم و تقویم نویسی متداول بود که باعتقاد قدما درموقع زادن طفل اوضاع کواکب را از سعد و نحس معین میکردند بنا براین زایچگان غلط است و زایچه بمعنی متولدشده نیست تا بتوان «آن» جمع بآخر آن ملحق نمود.

۵ ـ پیوست بنامه یعنی منضم و ملحق و این کلمه هم بفرهنگستان ربطی ندارد از اختراعات بعضی ادارات است درصورتیکه منضم معنی صفتی دارد و پیوست مصدر یا فعل ماضی است و از این ماده اگر بخواهیم معادل منضم چیزی بسازیم باید پیوسته بگوئیم.

۶ ـ او امر نامبرده، نامبرده بجای مذکور گاهی ممکن است بکار برود مثل اینکه اسم شخصی را قبلا گفته باشیم بعد نخواهیم اسم تکرار شود بگوئیم نامبرده چنین و چنان گفت لکن هرجا مذکور استعمال می شده نمیتوان نامبرده گفت در این مورد او امر نامبرده درست نیست زیرا که اسم آن امر برده نشده است اساساً بهتر است بجای مذکور و نامبرده تا ممکن باشد اسم اشاره «آن» را استعمال نمایند و دراین مورد هم بهتر بود که گفته میشد آن اوامر و اگر مناسب نباشد میتوان یاد کرده نوشت مثلا او امر یاد کرده، مطالب یاد کرده که بجای مذکور و مزبور درست است

۷ ـ کالبد شناسی فرمائید بجای تشریح فرمائید این واژه برای علم تشریح در پزشکی گرفته شده است اگر کسی بجای توضیح و تبیین بکار ببرد بدیهی است که غلط فاحش است.

۸ ـ تابرابر آن اقدام شود ، این استعمـال مکرر دیده شده‌است مقصود «مطابق آن اقدام‌شود» بوده‌است . صحیح‌است که‌برابر بمعنی مطابق است ولی درهرجا نباید آنرا بکاربرد مثلا در این‌مورد تا برابر آن اقدام شود بکلی ممکن‌است معنی‌ضد بدهد یعنی تامخالف آن اوامر اقدام‌شود

۹ ـ اندام بمعنی عضو بدن است چنانکه شاعر گوید :

«که‌هفت اندام ما در روزمحشر　　دهد بر کرده‌های خود گواهی»

امـا استعمال آن‌بجای عضو کمیسیون و اداره صحیح نیست.

(٦)

خدمت مدیر محترم روزنامه ایران

بسیار ممنون هستم که مقالات آرایش و پیرایش زبان را در صدر روزنامهٔ شریف قرار میدهید واین دلیل همفکری بانگارنده ونشان اهمیتی است که باین مسئله میدهیـد . پیداست که این نکتـه را مثل دیگران شوخی نپنداشته واز مطالب مهم میشمارید درست‌التفات فرموده اید که خرابی زبان فارسی بواسطهٔ غفلت نویسندکان عجول و کم‌دقت عاقبت چه زیانی متوجه اهل‌این کشور خواهدکرد و البته نخست لطمه آن بروزنامه و مطبوعات‌کشور خواهد خورد زیرا که تدریجا روزنامه میدان نگارش عبارات و کلماتی‌خواهد شد که اصلا کسی آنهارا نخواهد فهمید و بنا بر این رابطهٔ روزنامه که زبان ملت است باخود ملت بریده میشود یا بعبارت دیکر ملت بی‌زبان و زبان بریده خواهد شد پس حقـا توجهی که فرموده اید بمنزلهٔ جلوکیری از هرج ومرج زبان فارسی‌است که بهمت فرهنکستـان ایران سر و صورتی میگیرد و میخواهد آلت و اسباب سود مندی برای اصلاحات کشور شاهنشاهی کردد .

ملاحظه بفرمائید اکر شما صاحبـان جراید مردمان را از سهل انگاری درباب زبان منع نفرمائید و مخصوصا خبرنکاران و مترجمان خود را مکلـف نکنید که فارسی صحیح بنویسند چیزی نمیگـذرد که سراپای روزنامـهٔ شمـا از این قبیل اخبار که ذیلا نکاشته میشود پر خواهد شد .

کزارش مخبر روزنامه از شهرستان ...

« محترما گزارش میشود روز گذشته در کتابخانه حسینی بنکاه ۱۳۱۵ میان یك طلبه و کتابفروش بر سر بهاء کتاب زد و خوردی شد کتابفروش میگفت که این نرخ پائین رو است که بتو دادم خریدار باز نشسته نمیشد ومیگفت گران است و چون خیلی پیکشیده شده بود تارك عصا را برسر کتابفروش زد و نخ گروهه چگال خود را بگردن طرف انداخته میخواست اورا خفه کند مردمان اورا نصیحت میکردند که بچه راستا این کاررا میکنی بهتر است حساب خود را بحل نمائید گوش نمیدادند این قضیه بآژانس استانداری رسید و لی از طلبه پیش پرداخت می کنند بیچاره کتابفروش را مثل زندانی جنك بزندان بردند و کتابهای اورا دستگیر کردند دکانش‌را بشاگردش برگذار کردند که طفلی‌است در ردهٔ سوم دبستان این است رفتار این طلاب پوسته که در استوار کردن و لجاجت بجائی رسیده اند که درمیان افزایش بس‌شماری‌میکنند محض آگاهی بعرض رسانید .

خبرنگار روزنامه ....

حال ببینیم مقصود نویسنده این‌خبر چیست

۱ — گزارش‌می‌شود صحیح‌نیست باید گزارش میدهد بنویسدزیرا که گزارش بجای عرض‌نیست که عرض‌میشود را گزارش میشودبگویند بجای راپرت قرار داده شده است .

۲ ـ بنگاه بمعنی مؤسسه گرفته شده است در حال اسمی مثلا بنگاه پاستور و امثال آن امـا معنی مؤسسه که صفت باشد نمیدهد

بر فرض که بتوان مؤسسه را با علامت تأنیث عربی صفت کتابخانه که فارسی است قرارداد باوجوداین‌بجای مؤسسهٔ ۱۳۱۵ نمیتوان گفت بنگاه ۱۳۱۵ یعنی این کتابخانه در ۱۳۱۵ تاسیس یافته است . اگر در لوح سر در مغازه‌ها توجه شود این استعمال مکرر بنظر میرسد.

۳ ـ بهاء عربی است بمعنی روشنائی بهـا فارسی بمعنی قیمت همزه ندارد .

٤ ـ این نرخ پائین رواست یعنی نازل است و ارزان است در صورتیکه پائین رو برای نازل بمعنی فرو رونده مقابل صاعد گرفته شده است و اصطلاح پزشکی است مثل شریان صاعد و نازل .

٥ ـ خریدار باز نشسته نمیشد یعنی متقاعد نمیگردید باز نشسته اصطلاح اداری است برای کسی که بسن معین در خدمت رسیده باشد نه هر کس که فکر دیگری را بپذیرد .

٦ ـ پی کشیده مقصود عصبانی است یعنی پی‌های او کشیده شده بود و مرتعش بود. پیش از این نادرست بودن این‌کلمه گوشزد شد .

۷ ـ تارك بمعنی راس و سر است در اصطلاح هندسه مثل تارك مثلث و مانند آن سر قلم وسر عصارا نمیشود گفت.

۸ ـ نخ گروهه را فرهنگستان بجای کلاف نخ بشکل عمامه اختیار کرده است که اصطلاحاً آنرا نخ عمامه گویند استعمـال آن بجای عمامه که فارسی آن دستار است صحیح نیست .

۹ ـ چگال بمعنی کثیف گرفته‌شده‌است مقصود از کثیف متراکم و انبوه‌است مثل جنگل کثیف نباید آنرا بجای کثیف بمعنی ناپاك وپلید

و چرکین استعمال کرد و عمامه‌چگال گفت.

۱۰ ـ بچه راستا این کار را میکنی مقصودش بچه جهت است زیرا فرهنگستان راستا را بمعنی امتداد وجهت درعلم فیزیك گرفته است و این نویسنده آنرا درعوض سبب و موجب بکار برده است.

۱۱ ـ حساب‌خود رابحل کنید باحاء حطی‌غلطاست‌ازریشهٔ حلال نیست‌بلکه‌کلمه بهل‌راکه فرهنگستان دراصطلاح بانکی برای تصفیه‌حساب اختیار کرده از ریشهٔ هشتن و رها کردن است و در ازاء کلمه فرانسه Quitte گرفته شده است

۱۲ ـ این قضیه باآژانس استانداری رسید آژانس بمعنی‌نمایندگی است نه مامور و هر جا نمایندگی باشد نمیتوان آنرا ترجمهٔ آژانس دانست‌مثلانمایندگی‌مجلس آژانس‌مجلس نیست استاندارهم باکسر همزه درست نیست باید باضم همزه خواند و این غلط مکرر دیده شده است که استان و استانداری میگویند باهمزهٔ مکسور.

۱۳ ـ از طلبه پیش پرداخت میکنند یعنی مساعدت می کنند و همراهی با او دارند. پیش پرداخت برای مساعده در موقع دادن وجهی‌قبل‌از رسیدن وقت مقرر بکارمیرود نه بجای همراهی و معاضدت و جانب داری.

۱٤ ـ زندانی جنك درست نیست اسیر جنك غیر زندانی است.

۱۵ ـ کتاب های او را دستگیر کردند دستگیر در موقع توقیف کردن شخص است نه اموال او.

۱٦ ـ دکان‌را بشاگردش برگذار کردند درست نیست واگذار صحیح است درآگاهی‌های دوایر دیده‌شده است که فلان اداره گچکاری ساختمانهای‌فلان نقطه را بمناقصه برگذار می‌نماید. برگذار کردن بمعنی طی کردن و اغماض نمودن و گذشتن است.

۱۷ ـ رده بمعنی کلاس مدرسه‌نیست رده بمعنی کلاس یعنی‌طبقه در علم گیاه‌شناسی اختیار شده است

۱۸ ـ طلاب پوسته مقصود قشری است پوسته برای قشر زمین در اصطلاح زمین شناسی گرفته شده است.

۱۹ ـ استوار کردن یعنی ابرام در اصطلاح دادگستری وقتی که حکمی در دادکاه تأیید و ابرام میشود گویند استوارشد بمعنی ابرام یعنی لجاج و عناد که صاحب آنرا مبرم میگویند نباید استعمال نمود.

۲۰ ـ درمیان افزایش یعنی درمیان جمع و درحضور جماعت افزایش در اصطلاح حساب بمعنی عمل جمع است همه جا نمیشودآنرا بمعنی جمع بکار برد.

۲۱ ـ بس شماری هم در اصطلاح حساب بمعنی عمل ضرب است نه ضرب بمعنی زدن پس نمیشود کفت شروع به بس شماری کرد یعنی مبادرت بضربت زدن نمود چنانکه ضرب کرفتن را در موسیقی نمی‌توان بس‌شماری کفت.

☆☆☆

بعد از این توضیحات خواهشمندم مجددا خبر بالا را بخوانید تا درست متوجه مندرجاتش بشوید.

سخنی چند در بارهٔ تغییر خط

نوشته : شاهرخ شاهرخی

ارزش ٥ ریال

چاپخانه بانک بازرگانی ایران

سخنی چند در باره تغییر خط

مدتی است که درمجلات وروزنامه‌ها گفتگو ازتغییر خط است که موافقین ومخالفین در این موردنظریات خودرا ابرازمیدارند بویژه‌انجمن تغییر خط که مطالعات ونظریات خودرا در کتابی تحت عنوان لزوم‌قطعی تغییرخط ، نوشته جناب‌آقای دکتر ابراهیم گرانفر در دسترس همگان گذاشته است تا مورد بررسی عامه قرار گرفته و هر کس نظرموافق ویا مخالف خودرا پس‌از مطالعه ابرازدارد .

اینجانب تا کنون ارتباطی باانجمن تغییر خط‌نداشته‌ام ولی‌متجاوز از ده سال است که درجراید ومجلات درباره لزوم تغییرخط و تبدیل آن بیک خط سهل وآسان و رسا که دانش و فرهنگ را در سرتاسر کشور عمومیت دهد وزبان وادبیات مارا نه‌تنها در داخله کشور بلکه درتمام دنیا بسط وتوسعه دهد ، گفتارهائی نوشته وانتشارداده‌ام والفبائی‌هم نیزپیشنهاد کرده‌ام تابدینوسیله خدمتی بکشوروملت‌ایران نموده باشم واینك نظریه خودرا مجدداً در این باره ودرمورد گفتارهای موافقین و مخالفین بعرض میرسانم ...

چنانچه در بالا گفته شد آقای مهندس گرانفر که یکی از اعضاء انجمن تغییرخط‌هستند کتابی تحت عنوان لزوم قطعی تغییر خط اززبان انجمن.نوشته اند ودرآن نواقص و اشکالات خط کنونی‌را که‌موجب عقب ماندگی ایرانیان از دانش وفرهنگ واز کاروان تمدن شده است متذکر شده‌اند ضمناً حروفی که از لاتین گرفته‌شده بجای علامات ناقص ومشکل خط کنونی بطورموقت پیشنهاد کرده‌اند تا درمعرض افکارمردم‌قرار گیرد وچنانچه باز نواقصی در آن مشاهده کردند پیشنهادهای خودرا به انجمن بدهند تا نواقص‌آن مرتفع ، اصلاح و تکمیل گردد سپس الفباءِ قطعی بوجود آید .

اینجانب کتاب گفته‌شده در بالارا بدست آورده و دقیقاً مطالعه کردم الحق دلایل و براهین‌آن درباره نواقص واشکالات‌خط فعلی که از عرب گرفته شده وخطی است بیگانه همه صحیح ومنطقی بود وبنظر‌بنده کوچکترین ایرادی برآن نمیتوان‌آورد .

اینکه عرض کردم خط کنونی ما از عرب گرفته شده وخطی، است بیگانه از این لحاظ است که خط اصلی‌ما ایرانیان خط پهلوی واوستائی بوده وبویژه خط اوستائی گرچه دارای حروف زیادتریست ولی به تصدیق اهل فن ودانشمندان‌آموختن‌آن مانند خط کنونی پیچیده ومشکل‌نیست بلکه خیلی آسان‌تر بوده و هر حرفی فقط برای یك صدا بوجود آمده است نه مانند خط کنونی که چندین شکل حرف یك صدا دارد مانند ث ـ س ـ ص که همه مانند سین تلفظ میشوند ونیز حروف ذ ـ ز ـ ض‌ـ ظ که همه یك صدا دارند ویا مانند حرف و که درعین حالیکه فقط یك حرف است دارای چهارجور صدا می باشد یکی بصدای واوساکن مانند

در کلمه واُ گن و وصل . دوم بصدای اُ O مانند دو و تو سوم بصدای اُو u مانند تور ونور چهار بصدای اَو ow مانند فردوس ، قوس شوق وهمچنین حرف ی که نیز با اینکه یك حرف است دارای صداهای زیر است : ۱ـ ی ساکن مانند درکلمه نی وحیوان ۲ـ بصدای آ مانند درکلمه عیسی و یحیی ۳ـ بصدای ای مانند در کلمه منیر و ریگ . بطوریکه ملاحظه میشود مورد استعمال هریك از این صداها معلوم نیست . مثلا معلوم‌نیست‌حرف (و) در کجا صدای O و یادر کجاصدای u ویاصدای‌واو ساکن رامیدهدوموارد تشخیص این صداها بسته به این است که اطفال و یا بزرگسالان شکل کلمه را بخاطر بسپرند و تمرین نمایند تا بتوانند صداهای مختلف یك حرف رادرجای خود ادانمایند .

چنانچه عموم‌میدانند اشکالات وپیچیدگی در خط کنونی بیشمار است که‌بعداً درجای خود ذکر خواهدشد . بنابر این خط کنونی خطی است بیگانه‌و پیچیده و مشکل که بزور شمشیر به ایرانیان تحمیل شده است ولی بعضی مخالفان متعصب و کهنه پرست میگویند چون متجاوز ازهزارسال است که این خط بیگانه دربین ایرانیان رواج یافته جنبه‌ملی پیدا کرده وصورت ایرانیت بخود گرفته استواکنون‌دیگر بیگانه‌نیست. چقدر جای تأسف است که این قبیل مردمان کهنه پرست وسطحی وبی منطق ، از روی تعصب بیجا و نادانی حاضرند با زحمت و رنج فراوان چنین خط پیچیده ومشکل بیگانه را که مانع توسعه سواد ودانش‌است و موجب شده که هنوز صدی هشتاد و پنج از افراد ملت بحال بی سوادی و نادانی باقی بمانند ، نگاهداری کنند ولی حاضرنیستند که حروف و علامات دیگری راکه گرچه آنهارا هم بیگانه میدانند ولی خواندن و نوشتن پارسی‌را سهل وآسان میکند و کوچکترین اشکال وپیچیدگی‌در آن وجود ندارد و بسرعت زبان و ادبیات گرانبهای ما را در جهان توسعه میدهد ، قبول نمایند .

حال ببینیم چه‌کسانی باتغییر خط مخالفند :

۱ـ یك دسته میگویند خط پارسی نشانه ملیت ماست ونباید اثر ملی‌راازدست داد . ما میگوئیم زبان نشانه ملیت است نه خط واین خطی که ما بکار می‌بریم خط عربی است وماهم عرب نیستیم که بدان افتخار کنیم ،اگر همت وفداکاری بزرگان ونیاکان‌ما نبود بویژه اگراثربزرگ و جاودان حکیم ابوالقاسم فردوسی بوجود نیامده بود شاید مدتها پیش زبان‌ما تغییر یافته بود وماهم مانند مصریها وعراقیها عرب شده بودیم . خط و زبان اصلی ما اوستائی و پهلوی است اگر بملیت خود زیاد پای بندیم باید درزنده کردن آنها بکوشیم (البته اینهم عملی نیست زیرارفتن بسوی‌عقب‌است وباید همین زبان فعلی خودمان‌را که اینهمه‌آثار پرارزش وشاهکارهای فناناپذیر ادبیات درآن بوجودآمده است حفظ کنیم و در اصلاح‌آن بکوشیم وتعلیم آنرا تعمیم دهیم وآموختن آنرا باخطی‌ساده ورسا بدون‌اشکال وابهام ،آسانتر وجهانی گردانیم) والا خطی که‌ازملت دیگر بعاریت گرفته ایم و یابزور بما تحمیل شده نشانه واقعی ملیت ما نیست .

۲ـ دسته ای دیگر میگویند خط ما شبیه صنایع ظریفه است و حیف است آنرا ازدست بدهیم ، یا اینکه میگویند با تغییرخط باید از گنجینه های فرهنگی و کتابهای گرانبها که درطول متجاوز ازهزارسال

برای ما بیادگار مانده ومایه شناسائی ما درنزد بیگانگان می‌باشد ، چشم بپوشید .

درپاسخ این گروه میگوئیم اولا ازصنایع ظریفه حقیقی چه طرفی بستیم که ازشبیه آن به بندیم و بعلاوه صنعت ظریفه که مـا را بدبخت و وبیچاره سازد وازکاروان ترقی وتعالی سالها و فرسنگها دور بدارد . بـچه کار آید و بعلاوه برای حفظ این صنایع ظریفه ممکن است هنرمندان و خوشنویسان به‌اینکار اشتغال داشته و رقعاتی بنویسند و کتیبه بیادگـار بگذارند که آنهارا درموزه هـا نگاهداری نمایند ولی نباید ملتی را در شاهراه ترقی درخم‌اول کوچه نگاه داشت .

ثانیاً درباره گنجینه های فرهنگی ، با تغییر خط بهیچوجـه این گنجینه های فـرهنگی و کتابهای گرانبها نه تنها ازبین نمیرود بلکه آنچه باخط فعلی نوشته شده درموزه‌ها و کتابخانه ها نگاهداری خواهد شد وازاین ببعد هم همان کتابهای گرانبها باخط والفبای نوین که‌خواندن آنهارا سهل وجهانی میکند نوشته خواهد شد وادبیات پارسی در همه دنیا رواج خواهد گرفت وتمام ملت ایران‌هم که دراثر بوجودآمدن خط سهل و آسان نوین همه با سواد خواهند شد میتوانند بزودی از این گنجینه ادبیات استفاده نمایند واینکه پاره ای از نادانان که هنوز فرق بین خط یعنی علامات قراردادی راباز بان وادبیات نداده اند و تغییرخط راتعبیربه ازبین رفتن زبان وادبیات و گنجینه‌فرهنگی و کتابهای گرانبهامینمایند حرفی است عوامانه و میخواهند با این گفتارها و جملات عوام فریب ، مردم ساده دل‌را گمراه واز پیشرفت در راه ترقی وخوشبختی وتوسعه‌زبان وادبیات پارسی دوربدارند .

۳ ـ دسته ای دیگر از روی تعصب مذهبی با تغییر خط مخالفند ، مخالفت این دسته بی اساس‌تر از سایر دستجات است ، زیرا که اولا دین ومذهب مربوط بزبان وبویژه مربوط بخط نیست وبرای کسانی که مایل بدرك معانی قرآن واحکام الهی باشند تحصیل زبان عربی در هرحال لازم است وحتی ازنظر تشابه هم که باشد خط فعلی ما باخطوط قرآنهای‌قدیم که باخط کوفی‌وغیره نوشته میشد ، همانقدر متفاوت است که‌خط عربی باچینی و عبری . بنا براین‌تعصب ناروائی است اگرتغییرخط را مخالف آئین ورسم دینداری بدانیم . دراین باره شخصی که کتاب ماجرای تـغییر خط را نوشته است ، برای فریب دادن عوام و ساده دلان ، تغییر خط رادر کتاب خود به گسیخته شدن پیوند ما با قرآن کریم و کـتب گرانبهای دینی نسبت داده است در حالیکه برخلاف گفته این آقای محترم قرآن باخط عربی وبزبان عربی نوشته خواهدشد منتهی در صفحه مقابل مـعنی آنرابجای‌اینکه باخط‌فعلی بنویسند باخط نوین پارسی‌خواهند نوشت که خیلی سهل‌تر وآسانتر بوده ومردم میتوانند بخوبی‌بخوانند و بمعنی کلام الهی پی ببرند. حال مردم منصف و روشنفکران قضاوت فرمایند با این ترتیب چگونه پیوند ما باقرآن و کلام الهی گسیخته خواهد شد .

٤ ـ بالاخره عده ای دیگر هستند که میتوان آنهارا کهنه پرست یابهتر عادت پرست نامید . این‌عده با هرچیز نوین ویا تحولی مخالفند و حتی حاضرنیستندسیر روزانه خودرا تغییر دهند ولواینکه راه کوتاه تر وبهتری پیداشود، مسلماً این‌عده باچنین تحولی یعنی تغییرخط نمیتوانند موافق باشند ، ولی آیا باید ازچنین اشخاص تبعیت کـرد و عقیده آنها را پذیرفت ودائماً بیك حال باقی ماند ؟

اینهابودند کسانی که باتغییر خط مخالفت میکنند و کوچکترین دلیل منطقی و اساسی هم در ردآن در دست ندارند مگر اینکه متشبث بجملاتی پوچ و عوام فریبانه میشوند و ازهمه اینها رسواتر و بی‌اساستر همان کتاب ماجرای تغییرخط است ، مؤلف این کتاب چون دلیل روشنی دردست نداشت از ابتدای آغاز کتاب خود از روی نادانی بنـای بد گوئی و ناسزارا بطرفداران تغییر خط گذاشته و آنهارا خائن و نوکربیگانه و بیگانه پرست و پیران خام وجوانان نا آزموده و دشمنان فرهنگ ایران که میخواهند اساس استقلال وملیت ایران‌را براندازند و یکباره تسلیم بیگانگان شوند ، خوانده است مثلا در جائی نوشته است : **باتبدیل خط پارسی بخطلاتین‌مانع وسد بزرگی که در مقابل مطامع برخی از کشور های همسایه نسبت به پاره ای از خاك کشور عزیز وجود داشته است از میان خواهد رفت** . یعنی میخواهد بگوید خط فعلی مانع وسد بزرگی است در مقابل مطامع برخی از کشور های هـمسایه که اگر این خط تبدیل بیك خط بهتر ورساتری شود این مانع وسد هم از بین رفته وبیگانگان‌و کشورهای همسایه‌بمقاصد ومطامع شوم‌خودشان نسبت بخاك کشور عزیزنائل خواهندشد . شگفتا ! شما را بخدا ملاحظه فرمائید این بیانات چقدر بی اساس وعوام‌فریبانه وسطحی است‌آیا شخص روشنفکر و متفکرین و یـا هر شخص خردمندی چنین پنداری را قبول میکند ؟

درجای دیگر مینویسد باتغییر خط ، اساس استقلال و ملیت ما از بین خواهد رفت . درپاسخ باید گفت هنگامی اساس استقلال و ملیت از بین خواهد رفت که فساد ، تنبلی ، نادانی ، دزدی ، رشوه گیری ، خـیانت ودروغگوئی وبی ایمانی دریك ملت ریشه دوانیده‌واحساسات میهن‌پرستی از بین مردم رخت بربندد آنوقت است که یك ملتی با کوچکترین وزش باد متلاشی شده ازبین خواهد رفت والا تبدیل خط مشکلی بخط آسانتر یا بعبارت دیگر تبدیل علامات دشوار و نارسا بعلاماتی سهل و ساده و آسانتر، کوچکترین تأثیری دراساس ملیت واستقلال کشورندارد، چنانچه هنگام هجوم اسکندر به ایران خط پارسی از میخی بخطی نزدیك بخط یونانی وبعد به اوستائی و پهلوی تبدیل شد ولی اساس ملیت ایران ازبین نرفت زیرا درستی و پاکی وایمان بخدا ، شاه و میهن ومیهن پرستی تند تیزملت ایران راهمچنان‌حفظ کرد و همچنین هجوم اعراب بیابانگرد به ایران خط پارسی را ازپهلوی واوستائی بخط کنونی تبدیل کرد ولی باز ملت‌ایران همچنان برسر جای خود باقی ماند .

اما مؤلف کتاب مـاجرای تغییر خط تمام عـقاید دسته های چهار گانه را که درفوق گفته شد همه‌رادر کتاب خودبعنوان شاهد جمع‌نموده وناسزاها و بد گوئیهائی را که مدرك درستی گفتار وفکر روشن خود قرار داده برآنها افزوده است و گذشته ازاینکه بفکرتغییر خط جنبه بیگانه پرستی‌وخیانت‌وازبین بردن استقلال کشوروزبان وادبیات پارسی داده‌است آنرا برخلاف دین وآئین اسلام جلوه داده ومردم‌را عوامانه وعوام فریبانه گمراه کرده‌اند چنانچه درصفحه ٤١ کتاب خود مینویسد : **اگرخدای نخواسته روزی خط پارسی بخطلاتین مبدل شودپیوند ماباقرآن کریم‌وکتب گرانبهای دینی که بزرگترین سرمایه معنوی‌وموجب همه‌آن پیشرفتهای‌علمی وادبی واخلاقی مادردوره‌های‌درخشان اسلام بـوده است گسیخته خواهد شد و آن روز نخستین روز بدبختی وفقر واقعی ملت ایران خواهد بود !!**

خوانندگان محترم اگر در جملات فوق درست دقت فرمائید ملاحظه خواهید فرموم که چقدر بی اساس وسطحی و بی خردانه است وچه نکات و کلمات عوامانه و عوام فریبانه در آن نهفته است . پاسخ این گفتار در سطرهای بالا گفته شد .

ما میگوئیم خط عبارت از علائمی است قراردادی که بشر و هر ملتی برای خود اختراع کرده تااینکه بوسیله ثبت وضبط آنها بروی کاغذ پی بمقاصد یکدیگر ببرند ودانشهائیکه ازمغز دانشمندان تراوش میشود بدینوسیله بیاموزند همچنانکه با ضبط صداها روی صفحه‌ی گرامافون ، مردم‌از شنیدن ساز وآواز هنرمندان بهره‌مند میشوند .

خودآقای مؤلف کتاب ماجرای تغییرخط نیز عین همین مطلب را خیلی روشنتر و رساتر بیان کرده اند . ایشان مینویسند : خط علامات و صورتهائی است برای بیان مقاصد ومفاهیم وثبت و ضبط آنها و هراندازه این علامات روشنتر وساده‌تروررساتر بمقصود باشد بهتر وسودمندتر است .

الحق آقای نویسنده کتاب ماجرای تغییر خط در این‌باره بنفع طرفداران تغییر خط دادسخن داده‌اند و بااینکه خودشان بابیان جملات فوق معتقدند که خط عبارت ازعلائم است واین‌علائم خط هرقدر روشنتر وساده‌تر ورساتر باشد بهتر وسودمندتر است ، باز برای تغییر خط مشکل ونارسا وپیچیده کنونی بیك خط ساده‌تر ورساتروبهتر تعصب بیموردبخرج میدهند وازروی کهنه پرستی ومنفی بافی وبی اطلاعی‌ازعلائم وحروفی که برای خط‌نوین پارسی‌درنظر گرفته شده مخالفت میکنندوحتی‌بطرفداران تغییر خط که خود آقای مؤلف نیز بشرح فوق مانندآنها اندیشیده اند ، بد وناسزامیگویند . حال‌خوانندگان محترم قضاوت فرمایند این‌رفتار را

چگونه باید نام نهاد و بچه چیزی باید تعبیر کرد ؟ مؤلف کتاب ماجرای تغییر خط بدون اینکه اطلاعی ازعلائم وحروف نوین پارسی داشته‌باشند برای مغلطه ومشتبه‌نمودن بمردم ،اشکالات و نارسائیهای خطهای‌انگلیسی وفرانسه‌را (که آنهاهم الفبای لاتین را بکارمیبرند) در کتاب خود ذکر کرده‌ونوشته است که خط والفبای فعلی لاتین بسیار ناقص ومشکل است و نمیتوان باآن آهنگهای‌کلمات پارسی‌را نشان داد ، غافل از اینکه این علائم والفبای لاتین درخط و زبانهای فرانسه وانگلیسی و شاید زبانهای دیگر دارای‌چنین اشکالات ونواقص‌است ،ولی‌همین الفبا، درخطی که‌برای زبان پارسی بر گزیده شده نه تنها کوچکترین دشواری ونارسائی‌را ندارد بلکه بااین‌حروف تمام‌آهنگها وصداهای کلمات پارسی بخوبی‌نشان داده میشود وبه اندازه‌ای آموختن آن سهل وآسان وساده است که یك کودك همینکه به‌این‌الفبا ،آشناشد پس ازیکی دوماه‌آنرا بدون غلط وبه‌آسانی مینویسد و میخواند و حال‌آنکه مردان بزرگ وتحصیل کرده در خواندن بعضی واژه‌های بیگانه بویژه اسامی خاص‌فرنگی و یا واژه‌های پارسی که بگوش آنها نخورده‌باشد و باخط کنونی نوشته‌شود درمیمانند ونمیتوانند صحیح‌آنرا بخوانند .

مؤلف کتاب ماجرای تغییر خط درصفحه۲۷و۲۸ کتاب‌خودتعدادی واژه ها باحروف لاتین ولی بخط فرانسه نوشته‌اند که در برابر آن همان واژه‌هارا باخط کنونی پارسی نوشته و آنهارا از لحاظ تعداد حروف باهم سنجیده‌اند دیگر ندانسته‌اند که خط پارسی نوین‌مانند خط فرانسه دارای صداهائیکه از چند حرف تر کیب شده باشد نیست بلکه برای هرصدا یك حرف بخصوصی وجود دارد و صداهائی که از چندین حرف تر کیب شده باشد در این خط وجود ندارد . حال‌ما عین آن‌کلمات را باخط کنونی

پارسی وخط فرانسه وخط پارسی نوین که بطور موقت انتخاب و پیشنهاد شده درزیرمینویسیم تاخوانندگان مقایسه وقضاوت فرمایند کدامیك سهل تر ورساتر است :

خط پارسی کنونی : جَم (ظاهراً با دو حرف ولی در حقیقت سه حرف زیرا حرف متحرك (اَ) را باید از بر ادا کرد)

خط فرانسه جم : DJAM (با چهار حرف)

خط پارسی کنوبی : JAM (با سه حرف)

خط پارسی کنونی : چَم (ظاهراً با سه‌حرف ولی درحقیقت چهار حرف زیرا حرف متحرك (اَ) را باید از برادا کرد)

خط فرانسه : TCHAM (با پنج حرف)

خط پارسی نوین :CAM (با سه حرف)

خط پارسی کنونی : چار (با سه حرف)

خط فرانسه : TCHAR (با پنج حرف)

خط پارسی نوین : CÂR (با سه حرف)

خط پارسی کنونی : چَرخ (در ظاهر با سه حرف ولی درحقیقت با چهار حرف زیرا حرف متحرك (اَ) را باید ازبر ادا کرد)

خط فرانسه : TCHARKH (با هفت حرف)

خط پارسی نوین :CARX (با چهار حرف)

خط فارسی کنونی : چَشم (در ظاهر با سه حرف ولی درحقیقت با چهارحرف‌زیرا حرف متحرك (اَ) را باید از بر ادا کرد)

خط فرانسه : TCHACHM (با هفت حرف)

خط پارسی نوین :CAŠM (با چهارحرف)

خط فارسی کنونی : نخجوانی (درظاهر با هفت حرف ولی در اصل‌بانه‌حرف زیرا دوحرف (اَ) را باید از بر ادا کرد)

خط فرانسه : NAKHDIAVANI (بایازده‌حرف)

خط پارسی نوین : NAXJAVÂNI (بانه‌حرف)

خط پارسی کنونی : چَرخُشت (در ظاهر با پنج حرف ولی در اصل باهفت‌حرف زیرا دوحرف متحرك (اَ و اُ) را باید ازبر ادا کرد)

خط فرانسه : TCHARKHOCHT (با یازده حرف)

خط پارسی نوین CARXOŠT (با هفت حرف)

خط پارسی کنونی : خامش (با چهارحرف ولی در حقیقت با پنج حرف زیرا حرف متحرك (اُ) را باید ازبرادا کرد)

خط فرانسه : KHAMOCH (با هفت حرف)

خط پارسی نوین : XÂMOŠ (با پنج حرف)

خط پارسی کنونی : خَموش (با چهارحرف ولی درحقیقت‌باپنج حرف زیرا حرف (اَ) را باید ازبرخواند)

خط فرانسه :KHAMOUCH (باهشت حرف)

خط پارسی نوین : XAMUŠ (باپنج حرف)

خظ پارسی کنونی: چَموش (باچهار حرف ولی‌درحقیقت باپنج حرف)

خط فرانسه: TCHAMOUCH (با نه حرف)

خظ پارسی نوین : CAMUŠ (باپنج حرف)

خوانندگان گرامی‌ملاحظه‌میفرمایند که‌درخط کنونی پارسی‌حروف متحرك نموده نمیشود ، بایدآنرا ازبرادا کرد این‌خود یکی ازبزرگترین

اشکالات و نواقص این خط است و آنهائیکه قبلا آشنائی به طرز ادای این کلمات ندارند با فقدان حروف متحرك در خواندن آنها دوچار مشکلات فراوان میشوند ومدتهاطول دارد تا آن کلمات وطرز ادای حروف متحرک آنهارا که نوشته نمیشود بخاطر بسپرند ، درصورتیکه باخط نوین پارسی که در بالا نوشته شد در خواندن کلمات کوچکترین اشکالی وجود ندارد .

یکی دیگراز ایرادهائیکه آقای مؤلف کتاب ماجرای تغییر خط برعلیه خط نوین پارسی آورده‌اند اینکه درصفحه ۳۸ کتاب خودمینویسد که‌کلمات : حسن ، جعفر ، قمر ، همدان ، مشهد ، چمن ، فرهمند ، بدینگونه نوشته میشوند :

HASSAN , DJAFAR , HAMADAN , MACHHAD , FARAHMAND ‘

بعد مینویسد تلفظ این کلمات مطابق املای خط لاتین به‌ترتیب چنین است :

هاسان ـ جافار ـ قامار ـ هامادان ـ ماشهاد ـ چامان ـ فاراهمند .

بازهم ایشان این‌ایرادرا از روی بی‌اطلاعی وندانسته‌ویابرای‌مغلطه فرمودند زیرا کلمات حسن وجعفر و همدان وغیره را باخط فرانسه که بسیار ناقص ومشکل است نوشته‌اند نه با خط نوین پارسی ضمناً تشخیص حرف (آ)را که اینطورمینویسیم (Â)ازحرف اَ که (A) نوشته‌میشود نداده‌اند . اینك درزیر همان کلمات ؛ با خط نوین پارسی نوشته میشود تاملاحظه فرمایند هر کلمه دارای آهنگ وصدای مخصوص بخود بوده وخیلی صحیح ودرست تلفظ میشود .

HASAN, JAعFAR, HAMADÂN, MAŠHAD, CAMAN , QAMAR , FARAHMAND

در خط نوین پارسی حرف(آ) رابدین شکل (Â) و حرف (اَ) را بدین‌شکل (A) مینویسند بطوریکه ملاحظه میفرمائید آقای مؤلف کتاب ماجرای تغییر خط نیز در این موضوع بی اطلاع بودند و ضمناً نمیدانستند که بجای حرف ع و همزه ساکن این علامت (ع) که شباهت زیادی بهمان‌حرف ع دارد اختیار شده است .

از سوی دیگر در الفبای فرانسه و انگلیسی بواسطه ناقص بودن و نداشتن یك علامت مستقلی برای بعضی صداهاناگزیر آن‌صداهارا باچند حرف ترکیب ونشان داده اند ، مثلا درخط فرانسه برای‌نشان دادن صدای چ آن را از سه حرف TCH و در انگلیسی از دو حرف CH و برای صدای ج در فرانسه از دوحرف DJ و برای صدای خ آنرا ازدوحرف KH وبرای حرف ش در فرانسه از دو حرف CH ودرانگلیسی از دو حرف SH ترکیب کرده‌اند درصورتیکه درخط نوین برای هریك از این صداها یك علامت ویژه ومستقلی وجوددارد ویااینکه درخط لاتین‌فرانسه علامت S مابین‌دوحرف ویل صدای Z را میدهد وحرف C همیشه‌صدای K را میدهد جزهنگامیکه بعدازآن یکی ازحروف EIY واقع یا در زیر آن این علامت (د) که سدی مینامند گذارده شود ، درصورتیکه در خط‌نوین‌پارسی هیچیک ازاین نارسائیها وجودندارد . اینك‌برای‌اطلاع خوانندگان گرامی عین‌الفبائی که بعنوان خط نوین پارسی درنظر گرفته شده وامیداست که مورد پذیرش انجمن‌خط ومردم روشنفکر ومیهن‌پرست قرار گیرد ذیلا بنظر میرساند :

الفبای نوین پارسی دارای هفت حرف متحرك (ویل) وبیست وسه حرف ساکن‌است که جمعاً سی حرف میشود ،

هفت حرف متحرك بشرح زیر است :

Â	A	E	O	OW	U	i
آ	اَ	اِ	اُ	اَو	اُو	ای

۲۳ حرف ساکن از اینقرارند :

B	.P	T	j	C	X	D	R	Z	Ž	S	
بِ	پِ	تِ	جِ	چِ	خِ	دِ	رِ	زِ	ژِ	سِ	
Š	ع	Q	F	K	G	L	M	N	V	H	Y
شِ	عِ	غِ	فِ	كِ	گِ	لِ	مِ	نِ	وِ	هِ	یِ

خط نوین پارسی برعکس خط فرانسه و انگلیسی و سایر زبانهای اروپائی که با چهارشکل نوشته میشود ، فقط با سه شکل نوشته میگردد یکی حروف بزرگ کتابی بشرح بالا و دو جور حروف کوچك کتابی و حروف تحریری که درمکاتبات بکارمیروند و به اشکالزیر نگاشتهمیشود :

حروف کوچك کتابی :

â	a	e	b	p	t	j	c	x	d
آ	اَ	اِ	بِ	پِ	تِ	جِ	چِ	حِ	دِ
r	z	ž	s	š	ع	q	f	k	
رِ	زِ	ژِ	سِ	شِ	عِ	غِ	فِ	كِ	
g	l	m	n	o	ow	u	v	i	
گِ	لِ	مِ	نِ	اُ	اَو یا اُکشیده	اُو	وِ	ای	
h	y								
هِ	یِ								

ضمناً در الفبای کتابی کوچك بالاطرز گنجانیدن حروف متحرك دربین حروف ساکن نموده شده است .

حروف تحریری :

â a e b p t j c x d r z

· میتوان ازهماکنون بجای اینکه به کودکان کودکستانها و~~دانشجویان~~ نوآموزان سال اول دبستانها الفباء وزبان انگلیسی وفـرانسه را میاموزند ، در ضمن اینکه الفباء و خـط پارسی کنونی را یـاد میدهند این الفباء نوین پارسی راهم بیاموزند تا بتوانند بـدینوسیله واژه‌هـای پـارسی و غیر پارسی را بسهولت و بدرستی بخـوانند و بنویسند ، سپس آموختن زبانهای انگلیسی وفرانسه رابگذارند برای دا~~نشجویان~~ نوآموزان سال ششمابتدائی ویا اینکه ازسال اول دبیرستانها زبانهای خارجی را تدریس نمایند ، زیرا کودکان و~~دانشجویان~~ نوآموزان دبستانها احتیاجی به آموختن زبانهای خارجی ندارندو بهتر آنستکه دردرجه اول خط وزبانخودشان یعنیپارسی رابطورصحیحیاد بگیرند . و نیز ممکن است مغازها وفروشگاهها بجای اینکه تابلوهای خود را با خط انگلیسی و فرانسه آنهم بطور غلط مینویسند با اینخط نوین بنویسند که هر کسی اعم از ایرانی یا خارجی بتوانند بسهولت آنرا بخوانند .

خط نوین پارسی که در بالا نموده شده وسیله‌ایست برای درست خواندن ودرستنوشتن و به آسانی آموختنزبان پارسی .

هفت حرف متحرك بشرح زیر است :

Â	A	E	O	OW	U	i
آ	اَ	اِ	اُ	اَو	اُو	ای

۲۳ حرف ساکن از اینقرارند :

B	P	T	j	C	X	D	R	Z	Ž	S
بِ	پِ	تِ	جِ	چ	خ	دِ	رِ	زِ	ژِ	سِ

Š	ع	Q	F	K	G	L	M	N	V	H	Y
شِ	ع	غ	فِ	كِ	گِ	لِ	مِ	نِ	وِ	هِ	یِ

خط نوین پارسی برعکس خط فرانسه و انگلیسی و سایر زبانهای اروپائی که با چهارشکل نوشته میشود ، فقط با سه شکل نوشته میگردد یکی حروف بزرگ کتابی بشرح بالا و دو جور حروف کوچك کتابی و حروف تحریری که درمکاتبات بکارمیروند و به اشکال زیر نگاشته‌میشود :

حروف کوچك کتابی :

â	a	e	b	p	t	j	c	x	d
آ	اَ	اِ	بِ	پِ	تِ	جِ	چِ	حِ	دِ

r	z	ž	s	š	ع	q	f	k
رِ	زِ	ژِ	سِ	شِ	عِ	غِ	فِ	كِ

g	l	m	n	o	ow	u	v	i
گِ	لِ	مِ	نِ	اُ	اَو یا اُ کشیده	اُو	وِ	ای

h	y
ه	یِ

ضمناً در الفبای کتابی کوچك بالاطرز گنجانیدن حروف متحرك دربین حروف ساکن نموده شده است .

حروف تحریری :

â a e b p t j c x d r z
ž s š ع q f k g l m n o
ow u v i h y

حروف بزرگ برای حروف کتابی و تحریری همان حروف‌بزرگ کتابی‌است که دربالا نوشته شده است .

توضیحات

A _ با بوجود آمدن الفبای فوق اشکالات ونواقص خط پارسی فعلی بشرح زیر بکلی ازبین میرود :

۱_ فقدان حروف متحرك كه در خط نوين براى هريك ازحروف متحرك يك علامت ويژه تعيين شده كه در درون كلمات نوشته ميشود .

۲_ اشكال حروفيكه داراى يك صدا هستند و به آشكال مختلف نوشته ميشوند مانند ت وط ـ س ـ ص ـ وذ ـ ز ـ ض ـ ظ و ح ـ ه . بنا براين در خط نوين پارسى اين اشكال به ترتيب زير برطرف شده :

ت و ط = T

ح و ه = H

ث ـ س ـ ص =S

ذ ـ ز ـ ض ـ ظ = Z

غ ـ ق = Q

۳_ اشكال نقطه گذارى كه درخط نوين بكلى ازبين رفته

٤ _ مشكل اينكه هرحرف بچهار شكل تنها ـ اول ـ وسط وآخر نوشته ميشود كه درخط نوين هر حرف فقط با يك شكل نوشته ميگردد .

٥ _ مشكل اينكه دوحرف (و) و(ى) هريك با اينكه يك حرف

است داراى چند صدا مى باشند وموارد تشخيص وبكاربردن اين صداها بسته به اين است كه صدا و طرز اداى آن دو حرف دركلمات بخاطر سپرده شود مثل اينكه حرف واودرآن واحد داراى چهارصدا است بدين طريق:

واو بصداى o (اَ) چون دو و تو

do – to

واو بصداى ow (اَو) چون فردوس وقوس

Ferdows – qows

واو بصداى u (اُو) چون تور و روز

tur – ruz

واو بصداى v ساكن چون وصول و ورامين

Vosul – Varâmin

همچنين حرف ى كه در خط فعلى داراى سه صدا بشرح زيراست:

ى بصداى i (اى) چون ميز و تيز

Miz – Tiz

ى بصداى Â (آ) چون عيسى و يحيى

Isâ – Yahyâ

ى بصداى y ى (ساكن) چون يوسف ويواش

Yusef-Yavâš

بطوريكه ملاحظه ميشود مشكل اين دوحرف نيز با بوجودآمدن الفباء پارسى نوين مرتفع گرديده و اين موضوع از كلمات miz - tiz و isâ و yahyâ و yusef و yavâš بخوبى پيداست كه براى بر يك از اين صداها يك علامت مخصوص تعيين شده است .

B _ با الفباء نوين پارسى حروف مشدد را با دو حرف ميتوانيم بنويسيم مانند خيام كه اينطورمينويسيم:

xayyâm و فقاع foqqâε و عبدالله Abdollâh

P ـ تنوین را باخط نوین با N مینویسیم مانند مثلا masalan و قبلا qablan

T ـ حرف ع و همزه متحرك با حروف متحرك i u o e â a نوشته میشود ولی ع و همزه ساکن که در وسط و آخر کلمه واقع میشود و همچنین همزه متحرك ماقبل ساکن که در وسط کلمه قرار گرفته میشود با این علامت (ع) نوشته میگردد مانند کلمهٔ مسئول (همزه وسط متحرك ماقبل ساکن) که اینطور مینویسیم :

maseul و مسئلت masεalat .

و نیز مانند تأثیر وتعلیم(همزه وع وسط کلمه ساکن ماقبل متحرك) که اینطور مینویسیم taεsir و taعlim و قلعه qalεe

و نیز مانند ماءِ و علماءِ و حمراءِ (حمزه ساکن در آخر کلمه) که اینطور مینویسیم : olamâε . mâε Hamrâε وقلاع (ع [illegible] ساکن در آخر کلمه) qolâε و متاع matâε

درسایر موارد حروف ع وهمزه با همان حروف متحرك i u o e a â نمایش داده میشود . البته آنچه در فوق دربارهٔ حروف ع و همـزه گفته شد فقط مربوط به کلمات و واژه‌های عربی است که در زبان پـارسی وارد شده والا در واژه‌های پارسی بهیچوجه این دو حرف بکار برده نمیشود .

J ـ حرف اول اسامی خاص و همچنین حرف اول کلمه‌ای که در سرسطر و جمله بعد از نقطه واقع میشود با حروف کتابی بزرگ نوشته میشود مانند محمود وپرویز که اینطور مینویسیم :

Mahmud (باحروف نوشتنی) Mahmud (با حـروف کتابی) Parviz و *Parviz*

C ـ با این حروف(های) غیرملفوظ و واو معدوله که وجود آنها غیرلازم است از بین رفته دیـگر نوشته نخواهد شد های غیر ملفوظ هائی را میگویند که برای نمایاندن حرکات کسره وفتحه (زیروزبر) بکارمیرود مانند به و نهِ وچون با خط فعلی حرکات کسره و فتحه را در آخر کلمه نمیتوانستند نمایش دهند نا گزیر حرف (ها) را بجای این دو حـر کت اختیار کردند منتهی صدای (ها) را تلفظ نمیکنند بـاین جهت نام آنـرا های غیرملفوظ یعنی بی‌صدا گذاشتند ولی برخی کلمات نیزوجود دارند که در آخر آن حرف (ها) نوشته و تلفظ میشود و مردم بغلط آنرا های غیر ملفوظ پنداشته‌اند مانند واژه‌های : نامه ، دانه ، آسمانه . کوهه ،آشیانه، ریشه ، تیغه ، دسته و مانند آنها که در اصل ، نامك ، دانك ، آسمانـك کوهك ، آشیانك ، ریشك ، تیغك و دستك بوده که بتدریج حرف (ك) تبدیل به ها شده و نظر باینـکه حرف(ك) دراصل جزوذات کلمه بوده‌و تلفظ میشده بنابراین حرف (ها) هم که بعداً جای آنرا گرفته جزو ذات کلمه می باشد و باید تلفظ شود ، منتهی چون درآخر کلمه واقع شده تلفظ آن از (ها)ی واقع در اول و وسط کلمه قدری خفیف‌تر است ونباید این (ها) را با (ها)ی غیر ملفوظ کـه صرفاً جهت نمایاندن حرکات فتحه و کسره درآخر کلمات بکارمیرفته اشتباه نمود مثلاکلمهٔ به و نه وچاچله که بمعنی کفش‌است باحرف نوین اینطورمینویسند:

BE ـ NA و CÂCAlA *ba - na* و *câcala* ولی کلمهٔ به که بمنظورمیوه است ویا بمعنی بهی و خوبی‌است و نیز واژه‌های نامه ، دانه ،

دسته و آسمانه را اینطورمینویسند :

NÂMEH - BEH - DÂNEH - DÂSTEH – ÂSEMÂNEH

nâmeh - dâneh - dasteh - âsemâneh

و نیز بنا بر دستور زبان پارسی های مفعولی که درآخر افعال در می آید همان بشکل حرف (ها) نوشته میشود مانند : کشته **košteh** ، افتاده **oftâdeh** البته تشخیص این‌موارد که حرف(ها) درچه‌کلمات و واژه‌هائی جزوذات کلمه بوده وباید نوشته وتلفظ شود و در کجا جزوذات کلمه نبوده وبجای حرکت کسره یا فتحه بکارمیرود وتلفظ نمیشود وبااین خط نوین بشکل E و A نوشته خواهد شد ، با استادان زبان پارسی بوده و بعهدهٔ آنها استکه این موضوع را در دستور زبان پارسی ذکر نمایند.

نظر باینکه با این خط نوین موضوع(ها)ی غیرملفوظ ازبین رفته وحرف E بجای آن بکار میرود بنابراین فقط‌کلماتیکه به های ملفوظ وبا صدا ختم میشوند درجمع به ان به گ (G) تبدیل میشوند مانند : بنده **BANDEH** که درجمع به آن میشود بندگان **BANDEGÂN** و دسته **DASTEH** که میشود دستگان **DASTEGÂN** .

وآنچه به E که بجای های غیرملفوظ است ختم میشود همان به ها جمع بسته‌میشود مانندجاده **JÂDDE** و ژاله **ŽÂLE** ولانه **LÂNE** که درجمع میشود جاده‌ها **JÂDDEHÂ** ، ژاله‌ها **ŽÂLEHÂ** ولانه‌ها **LÂNEHÂ** .

X – حرف اضافه ا [illegible] E رابه‌آخر کلمه میچسبانند مانند کتاب من وسیبِ سرخ که اینطورمینویسند :

KETÂBE MAN - SIBE SORX

چنانچه کلمه بیکی از حروف متحرك ختم شده‌باشد قبل ازحرف E یك حرف Y افزوده میشود :

خانه‌یِ من و کالایِ خوب و هلویِ رسیده که اینطورمینویسیم:

XÂNEYE MAN - KÂLÂYE XUB
HOLUYE RASIDEH

و همچنین تیزی خنجر **TIZIYE - XANJAR**

D ـ گاهی بجای‌حرف ربط(وَ) VA تنها حرف O بکارمیرود در این صورت حرف O را جدا و بین کلمات قرار میدهند مانند : کتاب و قلم و مداد وکاغذ که اینطور نوشته میشود :

KETÂB O QALAM O MADÂD O KÂQAZ

بنابر این ملاحظه میشود که بر خلاف آنچه آقای مؤلف کتاب ماجرای تغییر خط نوشته‌اند این خط بکلی خالی از نواقص و اشکالات بوده و به اندازه‌ای سهل و آسان است که جای آنرا دارد که سایر ملل هم از این خط پیروی کنند واین خط نه‌تنها زبان و ادبیات فارسی را از بین نمی‌برد بلکه آنرا در سراسر جهان انتشار داده وعالمگیر مینماید . بارواج این خط سایر ملل‌بزودی بزبان وادبیات پارسی‌آشنا خواهند شد و از سوی دیگر سواد یعنی خواندن و نوشتن پارسی بزودی در سراسر کشور توسعه میابد و مردم از کوچك وبزرگ به آسانی با سواد میشوند وفرهنگ نیز بسرعت توسعه میابد ،

مشکلترین کلمات و جملات فارسی ، عربی و اسامی خاص بیگانه راکه با خط فعلی نمیتوان بدرستی خواند و نوشت ، با خط نوین‌میتوان به آسانی نوشت بطوریکه هر کودکی بتواند آنرا بسهولت و بطورصحیح

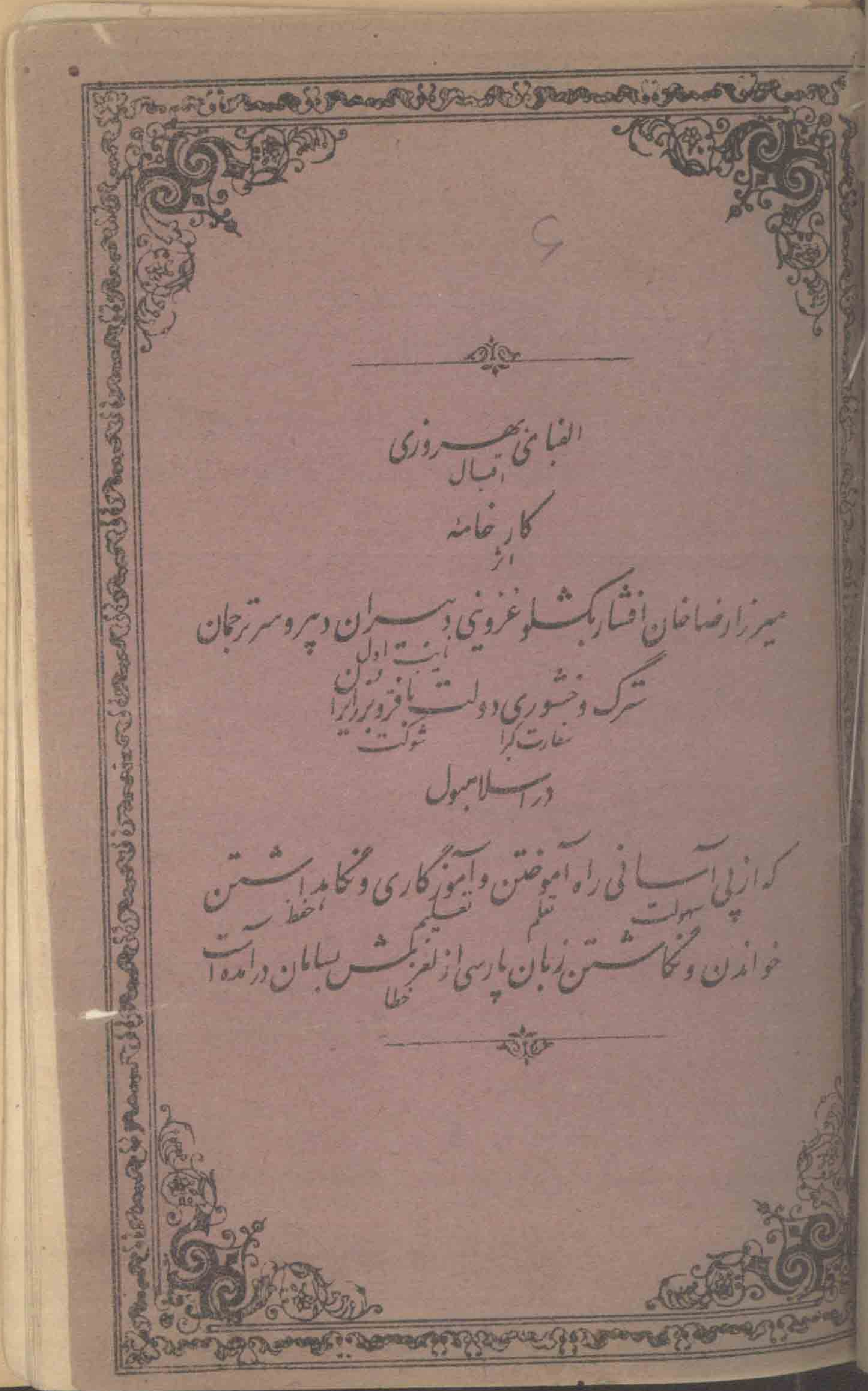

الفبای بهروزی
اقبال
کارخامه
از
میرزا رضاخان افشار بکشلو غزوینی دبیران دبیر و سرترجمان
هیئت اول
ترگ و خشوری دولت بافر و برز ایران
سفارت کبرا شوکت
در اسلامبول
سهولت تعلم تعلیم حفظ
که از پی آسانی راه آموختن و آموزگاری و نگاهداشتن
خواندن و نگاشتن زبان پارسی از لغزش بسامان درآمده است
خطا

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

بخواند و بنویسند .

مندرجات کتاب ماجرای تغییر خط که سر تا سر آن ناسزا و پر از مطالب پوچ و بی اساس و خالی از حقیقت بود ؛ اینجانب و دوستان بنده و حتی عده‌ای که قبلا از مخالفین تغییر خط بودند بر آن داشت که از انجمن تغییر خط طرفداری نموده و با اعضاءِ آن در راه پیشرفت این نیت پاك و میهن پرستانه همکاری جدی نمائیم .

اینك یك شعر از فردوسی باخط نوین :

بیا تا جهان را به بد نسپریم   بکوشش همه دست نیکی بریم
نباشد همی خوب وبد پایدار   همان به که نیکی بود یادگار

Biyâ tâ jahân râ be bad nasporim
Be kušeš hame daste niki barim
Nabâšad hami xub o bad pâyedâr
Hamân beh ke niki bovad yâdegâr

یك جمله دیگر :

کالای ایران بهترین کالاها است

Kâlâye irân behtarin kâlâhâ ast

سربازان ایرانی رشیدترین سربازهای جهان است

Sarbâze irâni rašidtarin va bord bâr tarin sarbâzhâye jahân ast

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ۲

~~[illegible]~~

صفحه اول

الفبای بهروزی
اقبال

کار خامهٔ
اثر

میرزا رضاخان افشار بکشلو غزوینی دبیران دپیر و سرترجمان
نایب اول
سترگ وخشوری دولت بافرّ و برز ایران
سفارت کبرا شوکت

در اسلامبول

که از پی آسانی راه آموختن و آموزگاری و نگاهداشتن
سهولت تعلم تعلیم حفظ
خواندن و نگاشتن زبان پارسی از لغزش بسامان درآمده است
خطا

* * *

در تافت خانهٔ دادستان ایران بپیکرهٔ پذیره پذیرفته است
مطبعه شرکت صورت
سالمه ۱۲۵۱ یزدگردی
تاریخ
برهم ۱۲۹۹ سنه تازی
مطابق

بنام یزدان دانا و توانا

همچنانکه جدا شناس مردم از دیگر جانوران زبان است
امتیاز
پایندگی هر گروه و دوده و کشورهای ستوده هم بدان است
بقا قوم عشیرت مملکت
نامه های داستان و نوه های باستان براین گفتار
کتب قصص حوادث قدیمه قول
گواهی راستکار و روشنگری بهنجار است
شاهد صدق برهان مستقیم
از هنگام فرود آمدن آدم تاکنون که دهگان را از پیغمبران
هبوط مورخ
روزگار و شاهان نامدار یادآوری و سخن گستری پیکره گرفته
صورت
می بینیم

بخش کشور و گروه نخست از زبان رو نموده پس فرزانگان
تقسیم اولا بعد حکما

با توش و توان اگرچه از روی لختهای آسمان و خویشی اندام
قدرت قوت اجزا تناسب اعضا
زمینها بدان جهان را به هفت بهر بخش کرده و هر یک را
حصه
کشوری یگانه خویشی ستاره از روانان خوانده بر آن نامی چون
نظر سیاره
ایران و روم و هند و توران نهادند باز در میانهٔ هر کشور
خداوندان زبان را بریکدیگر آمیختن نتوانسته هر گروه همزبانی را
بنامی که داشتند بناچار برخواندند پارس و عبری و تازی
و ترک و دیلم و فرنگ و مانند آنان از آغاز جهان تا امروز
بهمان نام و نشان که بودند هستند و تا زبانشان از دست
رسم
نرود خواهند بود

برای نیک دریافتن جُسته و دلخواه از دو روی گونهٔ گذشته
و کنون ایران را اندکی دانستن سود بخش است که نخستین آگاه
حال مطلب مقصود حالت

بنود نمان از باستان و گونهٔ کشورهای دیگر است و دویمین
اژیر بودن آزمون که هنوز در ایران در میان است

از جهانداری پیشدادیان تا این روزگار که تخت نیکو بخت ایران
بفر یزدان بگوهر والا گهر شهریار دادگر آبادی گستر دانش پرور
سایهٔ پرتو افکن ایزد بیمانند شاهنشاه ایران خداوند سرور دیهیم و نگین
یاور دین بهین « ناصر الدین شاه قاجار » که زندگانی و خسرویش پاینده
و تیغ جهانگیریش کشور گشاینده باد آراسته است تا چه مایه پریشانی
و برهم خوردگیها در کار ایران بهم رسیده و چه روزگار دراز مرز و بوم
در دست بیگانگان از ترک و روم مانده است

پس از فره مندی و سرفرازی بآیین شت پیمبر تازی
و پیروی پیرهٔ پیوستهٔ او و یازده فرزندان ارجمندش

از هنگامی که جانشینی از راه یزدانی در آمده بدست نادانان
آزمند کامه پرست افتاد کشور ایران میدان ترکتاز ترک
و تازی گشته در هر چند سالی بچند بخش گردید و هر گوشه
بدست کسی افتاد

هم از آغاز چندین سال مردم را از نوشتن نامه و سرودن چامهٔ
پارسی باز داشتند و چند بار نامه های پارسی را گرد آورده دریده
و سوختند که شاید ایران را نیز مانند شام و حلب و مصر
لخشی ها ماوران نمایند

ایرانیان چون بدشمیر مصر و شام زبان خود را از دست
ندادند ایران بگونه و نام خویش باز ماند چنانکه دو بیست
و یک سال است بغداد را گرفته لختی کشور ترک کرده اند چون

مردم خوی و زبان را از دست نداده اند هنوز هر هوشمندی
عادت
بدانجا در آید نحتی آرایش شمارد

زبان پارسی در خاور چونانکه زبان فرانسه امروز در باختر است
مشرق مغرب
زبان نگارش و گذارش همه بوده و اکنون هم در هند و افغانستان
تحریر تعبیر کل
و ترکستان بزبان پارسی مینگارند و یکسره کارها بدان میگذرد
بالکلیه
یزدان پاک در گرانامه تابناک نزدیک بهشتاد نواد پارسی
قران لغت
با شت پیمبر خویش سخن راند و تا چه مایه گفتار و سپاهاد در ستایش
حضرت قول احادیث
پارسی و پارسیان از مهر و پایان فرستادگان و پیشوایان
ختم رسل
با مهر و داد از نژاد او که بر رهاندن ما از نادانی و گمراهی برانگیخته آمده
جهالت
فره پدیداری یافته و در نامه های دانشوران بافرهنگ
علماء مؤدب
نگارش پذیرفته

زبان باین سان فرهمند دانشی که در آن هر گونه دانشی را
علمی
گنجا است و فرزان تازی و یونان بگواهی نامه های باستان
حکمت
از نامه خانهای ایران گرفته شده است از تن آسائی خداوندان
کاهلی
کلک و زبان تا بدانمایه فرود آمده که زبان خود را نیاز
مندترین همه زبانها میدانیم و چنان می انگاریم که در زبان پارسی
از هیچ رو چیزی نوشته و گفته نگردیده است
بدشمیر گفتار نامه های باستان خویشتن که نخستین مردم
پهلوی خود را دانسته و پادشاهان خویش را خسرو روی
مدنی
زمین میدانیم سخن میرانیم
از دستبرد اسکندر و پچوهٔ نامه های ایران بیونانی و پیروزی‌گر
استیلاء ترجمه
عمر و سوختن نامه خانه ها که گرمابه ها بدان نامه ها تافتند و گرد

اوردن طاهر بار دیگر نامه های در گوشه و کنار نهفته آگاهی ندادیم
و رنج جستجو و پژوهش هم برخود نمیدهیم و پاسخ نیست و نداریم
تفحص تفتیش جواب
و نمیدانیم را آسودگی جان و روان میشماریم

مردم فرنگستان در کشورهای خود هر یک دبستانی خاوری
مکتب
برپا کرده و بویژه مردمان بهر سو از ایران و هاماوران و چین و هند
بخصوصه
و توران فرستاده نامه ها را بهر زبانی که باشد گرد آورده دانشها
می آموزند و هر چه بکار و درخور است می اندوزند امروز
لایق
در هر زبانی تا پهلوی و ترکمانی آموزگاران بینا و توانا دارند
معلمین
ما در پناه دیوار نادانی بکندن بیخ درخت تناور آبروی چند
جسیم
هزار ساله خود میپردازیم دانش از چهار سوی هر روزه
بالا میرود و ما را در میان میگیرد و بی اندیشه پدیدار و آشکار است
بلا فکر

که خرد و دانش بخردی و نادانی را از میان برمیگیرد چه
گرد آمدن دو دشمن ناشوا و نابابای است
جمع اضداد غیرممکن محال
زندگانی و پایداری هر گروه بسته بزبان است و بس
متعلق
که مهر و دوستاری خهر نیز از آن پدید آید و از سوی شت پیغمبر
حب وطن
مهرگستر خویش که درود یزدان بر جان و روان وی و پیرهٔ
رحمة للعالمین
پیوسته و فرزندان پاکش باد بداشتن آن برگزیده و گماشته
منتخب موکل
گشته ایم

نمونهٔ این فرجود شت وخشور در همین روزگار پدیدار گردید و بچشم
معجز نبی مرسل
خویش دیدیم اندام گروه ایتالیا و پروس بخویشی زبان گرد آمده
اعضا قوم تناسب
توانائی گرفته بشمارهٔ دولتهای بزرگ درآمده و برخی از لختهای
بعضی اجزاء
خسروی عثمانی پس از شش سدسال در زیر فرمان خانوادهٔ
سلطنت حکم

عثمان با فرّ و توان بودن بخویشی زبان به بُنلاد و گوهری
اصل ذاتی
خویشتن برگشتن خواستند و خردمندان و زیرکان جهان در برلین
عقلا دیپلوماتها
گردگشته درخواست و جستهٔ آنان را پذیرفته ایستادگی
استدعا مطلب
و یاوری کردند تا رومانی و صرب و قره داغ و بلغارستان پدید آمد
معاونت
و نیمهٔ دیگر از همزبانان یونان لختی نژاد و رمه گردیدند
نسب

سپاس خدایرا که از روز آرایش یافتن تخت و دیهیم ایران
منت
بگوهر پاک دودهٔ ستودهٔ قاجار آسودگی و آسایش همه جای
راحت امنیت
ایران را فرا گرفته است و بویژه در این دورهٔ داد و دانش آباد
عصر
که مردم ایران از هر اندوهی آزاد و بهرگونه خرمی دلشاد اند
شاهنشاه گیتی پناه در بایست پیشرفت کار آموختن و آموزگاری را
احتیاج تعلم تعلیم
از هر سو فراهم نهاده و دبستانها گشاده اند

دریغ است هنگام را از دست داده توانش خویش را در پیروی
قوت
دلخواه جهان آرای والا انباز نساخته رسائی خویشتن
شریک اکمال
بپردازیم

همهٔ زیردستان سامه سران دربار و چاکران نمک خوار راست
رعایا خاصه رؤسا
که هریک در انجام اینگونه آرزوی گرانبهای شاهنشاهانه
بپایهٔ سرمایهٔ خود کوششی نمایند
بقدر بضاعت سعی

من بنده نیز از این در کلافهٔ ناچیزانه ببازار خریداری
من هذا الباب
درآورده پیش نهاد پیشگاه خداوندان خرد و بینش میدارم
که نیک بختی و بهروزی بخرد و دانش آموزی است
سعادت اقبال عقل علم
خرد را فر و بار یزدان در سرشت همگان هشته و کم و کاستی
فیض صمدانی طبع کم و نقصان
از هیچرو در آفرینش مردم نگذاشته است
خلقت

جدا شناس مردم باختر از خاور در کوشش آنان در دانش
امتیاز
آموختن و آسان داشتن راه آن است که گیهای الفباشان
حروف
ساده و هریک به پیکره هستند که مانند و همال در میان ندارند
شبه ونظیر
کودک باندک رنجی پیکرهٔ گیها را شناختن و جنبش آن را از زیر
حرکت
صورت
و زبر و پیش که نخستی نگاشته و رده است بزیر و بالا گذاشته
سطر
جزو
نمی شود دریافته در دمان گشش چندماه خواندن را بداند انسان یاد میگیرد
مدت
که هرگز غلط نمی خواند
ابدا

در الفبای ما چون جنبش در میان نیست و گذاشتن بزیر و بالا هم
در نگارش خوش آیند نمی آید و رنج بی سودیست بدر مایهٔ کودک
از آن
سپرده است و از روی همسان بودن پیکر برخی از گیها مانند جیم
مشابه
و (حا) و (سین) و (شین) وجز آن آیفت نهادن نکته از زیر
حاجت

و بالا بهم رسانیده و از یکی تا سه فزوده ایم و درست و بجا نهادن نشان
بسته بهوش و دانش نویسندگان و نگاهداشتن از مگس و دیگر
جانوران است که کم و بیش نکنند و چیزی نابسته و داغی
فزون ننهند

براین سختی آمیختن تازی را نیز بی کامه و اندازه فزوده
کارآموزگاری را بدانسایه دشوار کرده ایم که پس از پنجاه ساله
کوشش بدرست خواندن نامه توانا نیستیم و هرگاه دازهٔ بیگانهٔ
لفظ
ناشنیده بر میان درآید زیر و زبر گیهای آن را توانش دریافت
نداریم امپراطور را اَمپِرَاطُور و پولتیک را پلطیک میخوانیم
وازین سان
وقس علی هذا
نیمی از نامه های فرهنگ زبانمان بنگارش زیر و زبر و هنگ
لغت
وزن

پراست وباز از لغزش تهی نمی ماند

از این روی است که مردمان فرنگستان در بیست سالگی

از ریخ دانش پژوهی رسته وبکار بستن دریافته می پویند
طلبگی

وآزمون زندگانی روزگار را هم در دانش خویش نامه ساخته لخت
جزو

نامه های دیگر مینمایند ودر میانشان هر روزه روزگار

دانش در فزایش وبازار نادانی در کاهش است

بدشیم ما که هنوز در غانون بوعلی سینا گمانهای در پرده وابهای
شبهات

چشم را چنانکه او نوشته می نگاریم ودر این دیرباز تا آمیغ شمار
مدت طویله حقیقت عدد

وچگونگی آن نرسیده وتا رستخیز نامه او را بهمان سان
کیفیت قیامت

خواهیم نگاشت

اگرچه برخی از مردمان ستوده کار آزموده ایران براین آک
عیب

دردناک برخورده وبدرستی این کاست برخاسته اند پس
تصحیح نقیصه قیام اما

از انجائی که یکباره برانذن آک سه زبان بزرگ تازی وپارسی

وترکی پرداخته اند کار از نخست دشوارتر گردیده است

آنانکه یکسره بجاورداشتن پیکرگیها رفته اند کالبد خاوری
تغییر تبدیل قالب

بباختری برگشته وبجای نگه که مایه دشواری است گشته آورده اند
خط

آنانکه به پیراستن تازی دست زده اند از روی نمشته
عقیده

ایزد کیشیان بوریت گشار باری پرداخته اند چه گپی راکه
تحریف

خدای با مهر وداد بدان سخن رانده است نوه وشوه

انگاشتش ناروا است ویژه واز هر آگی پاک است
تصور حرام عیب منزه

ان را بگونه خویش باید داشت که زبان سیمراد ونیاز
تقدیس دعا

ونماز است ✿ در آموزگاری دانشهار انیازی
ضرعت

براین رنج ناروا و نابجا نیست و دانشوری مردم را هیچگونه
زحمت حرام
بستگی بگستاخی باین بزرگی نه
تعلق جسارت

امروز در مردم ایران در سد ده کس بیشتر خواننده و نویسنده نداریم
۱۰۰
و از آن ده نیز نیمه پس از گذشتن هزار و دویست و
چند سال از روزگار آمیزش تازی بپارسی جدائی «صواب»
فرق
و «ثواب» از هم باز ندانند و همه کس نماز خود را میخواند
و راه پرستش و ستایش را میداند
عبادت

هرگاه بایک راه آسانی در دو ماه خواندن زبان خود را یاد بگیرند
هرآینه خواندن «قران» نبی که زیر و زبر در آن
البته
پدیدار و آشکار است بخودی خود بهم میرسد چنانکه چهار گپ رانده بار
سی را
اکنون همه کس از بیرون می آموزد هشت گپ بدر شده را
خارج

از آموزگار بروزی توان آموخت و در اندک دمان گشتی
کسی از مرد و زن نمی ماند که خواندن گفتار و واژهٔ پروردگار خود
کلام
نتواند و هم این یک چه نیک بختی و بختیاری است

ازین بیشتر و پدید آمد که نیاز ما بپرداختن گپ های پارسی و پیراستن
تقدم احتیاج
ناراستی آن است که گنونه آن را بگونه در آوریم بخاری دانسته شد
اسهولت
و از غلط و لغزش نگاهداشته ماند

گپ های هشت گانهٔ تازی را که دست نشاندگان سه پیره
ولاة خلفاء ثلاثه
در الف بای پارسی در آورده اند مایهٔ همرنگی گپها گشته از میان
بر آورده الفبا را بگونهٔ نخستین بنیادی پارسی که بود برگردانیده
و جنبش را نیز برده گپ گذاشته بگونه که بیگانه ننماید بجاور ساختن
تبدیل
چند گپ از همین گپهائی که امروزه بکار میرود و فرودن

چند نشان سپس تر درین نکته گزارش پارسی را بجائی میرسانیم
که کودک در دمان کش شش تا هفت ماه از خواندن گذاره
بی نیاز گشته بآموختن دانشها پردازد و مانند مردمان
باختر در هیژده و بیست سالگی چنانکه (علامه) نوشین روان را
از فر و بار باری دست داد از پژوهش و کوشش دانش
آموزی بی نیاز گردیده و بکار بستن دانش و سود دادن گرآید
آن گاه می بینیم که کسان تیز و بر دانش پذیر ایران چسان در زیر
سایهٔ سایهٔ یزدان شاهنشاه داد و دانش نشان بر دانشوران
و فرزانگان جهان پیشی و پیشی میگیرند و چگونه آبادی
و توانگری بکشور رخ مینهد

بیاری خدای بیاز گشاد الفبا آغاز شود

الفبا خلیس اکنونی

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض
ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه ة ی

گپ های هشگانهٔ تازی که در پارسی نبوده
ث ح ص ض ط ظ ع ق

گپ های پارسی که در الفبا می نگارند
پ چ ژ گ

گپ های جاور گشته که پیکر نو میگیرند
ء ت پ ج چ خ ذ ز ژ س غ ف ک ن ه
ع ف ه ح ج ح د ر ز س ع ص گ ن ح

الفبا ساده پارسی

الف جنبان

ا ٮ ت ف ھ ح ج چ د ذ ر ز ژ س ش

ع غ ص ک گ ل م ن و ھ ہ ی

یعنی جنبان و بیجنبان

زیر و زبر و نشانها

نگته زبر زیر پیش جای جاور زبانهٔ رو زبانهٔ دا

۰ ا ی و ˆ ٔ ۥ

الفبا با زبر

عا با فا ها حا جا چا دا ذا را زا ژا سا شا صا کا گا لا ما نا

وا ها یا

الف با با زیر

عی بی فی هی حی جی چی دی ذی ری زی ژی سی شی صی

کی گی لی می نی وی هی یی

الفبا با پیش

عو بو فو هو حو جو چو دو ذو رو زو ژو سو شو عو صو کو گو

لو مو نو وو هو یو

بر نهاد

گپ از دو گونه بیرون نیست یا جنبان بود یا اجنبان اجنبان را نشانی نباید و از برای شناختن گپ های «وای» از روی بیامان پیش و زبر و زیر پسنده است و نگته بر سر «ژ» بر می آید و دو شاخهٔ جای جاور بر سر هر یک از گپهای وای که بر آید دو باره خوانده شدن ان را مینماید یعنی جائی که دو واو یا دو الف و دو یا باید نوشته شود یکی نوشته شده بر سر دو شاخه نهاده میشود و بجای «تشدید» گپ دوباره

ح جنبان

چون «فرر» نوشته میگردد و در پارسی باستان
قدیم
نونامیدن نیز بوده چون کنشن و گویشن و منشن و گوشن که
تزیین فعلاً قولاً طبعاً سمعاً
نونزا در پایان دازه در می آورده اند

دامنه
ذیل

پوشیده نماناد پارسی ساده نگاشتن کمترین بنده نوئم
مخفی
از برای یاد آوری خردمندان خرده بین است که نگارش
بی آمیزش تازی را ناشوا انگار نکنند و از برای گشودن
غیر ممکن تصور
این راه راست از در باز بسته فرهنگی اشکیود
لغت مرکب
از تازی و پارسی بسامان میگذارم که نزدیک بانجام است
ترتیب
و با آن هر کسی میتواند پارسی آویژه بنگارد و از بکار بردن اشهای
ترغیب خالص استعمال
ایرمان و پلکن تازی برهد که دریافتش بکوشش بسیار و رنج
عاریه کنایه

روزگار مشیار بسته است و پس این همه باز بخویشی گذاره
شتاب عبارت
جزیده هر جائی گونه دیگر می گیرد بدشیر پارسی که هر دازهٔ را
تغییر خلاف لفظ
ارسی سامه و هر چمی را پیکری ویژه جامه است و بس هیچگونه
معنی خاصه صورت
سفرنگ و باز گشادرا در آن راه نیست
مخصوص
شرح تفصیل
هرگاه فرگفت همایون والا دبستان و دبیرستان فره
حکم
تابش برافگند دانشوران در اندک زمان کشتی به بنلاد
زبان گوهری خویش بازگشته راه دانش آموزی آسانی گرفته
مراجعت
بفرمان جانشین کیان خسروی و کشور ایران باز بدان سان
سلطنت مملکت
و سامان رسد که در جهان یکتا و بیهمال ماند

راه تازی و زبانهای دیگر آموختن همواره باز است و نه ناچار
بل
تازی را باید آموخت برهم آمیختن زبانها زیان است

وودانستن شان سُود هسر یکی را باید جدا و رسا آموخت
کامل

مر نمونه را با تازه الفبا از پراکنده و پیوسته بفرخی چیزی نگارش
نثر نظم مبارک
در می آید

عاره گو صعاری صهرداوسی بی قوسی
از گفتار فردوسی توسی

بادُن هاماه مان داسف کاردام دراره
بدین نامه من دست کردم دراز

بی هامی ساهین ساهی گاردان صهراره
بنام شهنشاه گردن فراز

حاهان عاصابن ما حاهان عاصارند
جهان آفرین تا جهان آفرید

چوهو ساهری یارنی ها ماد هادند
چنو شهر یاری نیامد پدید

حوداوامدی یاجو حوداومدی یاحف
خداوند تاج و خداوند تخت

حاهامداری هنروزی سندار باحف
جهاندار پیروز بیدار بخت

همچنان نگارش شکسته

بعینها تحریر

بادن هاماه مان داسف کاردام درازه

بی هامی ساهین ساهی گاردان صهراره

حاهان عاصابن ما حاهان عاصاند

چوهو ساهری یارنی ها ماد هادند

حوداومدی یاحوحوداومدی یاحف

حاهان دانی هنروزی سندار باحف

و این الفبا را الفبای بهروزی نام نهادم
اقبال

بندهٔ شرمسار محمدرضا افشار بگشلو غزوینی دبیران دبیر

[illegible]

و مهتر ترجمان سترگ وخشوری سفارت گرا اسلامبول داور گرد و فر
و شهریار دادگستر سایهٔ مهرپایهٔ یزدان شاهنشاه ایران
که کشورش جاودان پایا و لشکرش همواره کشورگشا باد

بتاریخ سپالمه زامیاد روز مرداد ماه
یزدگردی ۱۲۵۰ و برهم نه ۲۳
شهر صفر المظفر تازی

سنه ۱۲۹۹

کتبه الحقیر الفقیر کثیر التقصیر صاحب قلم افشار قاسملوی ارومی
در ایام توقف اسلامبول

٧

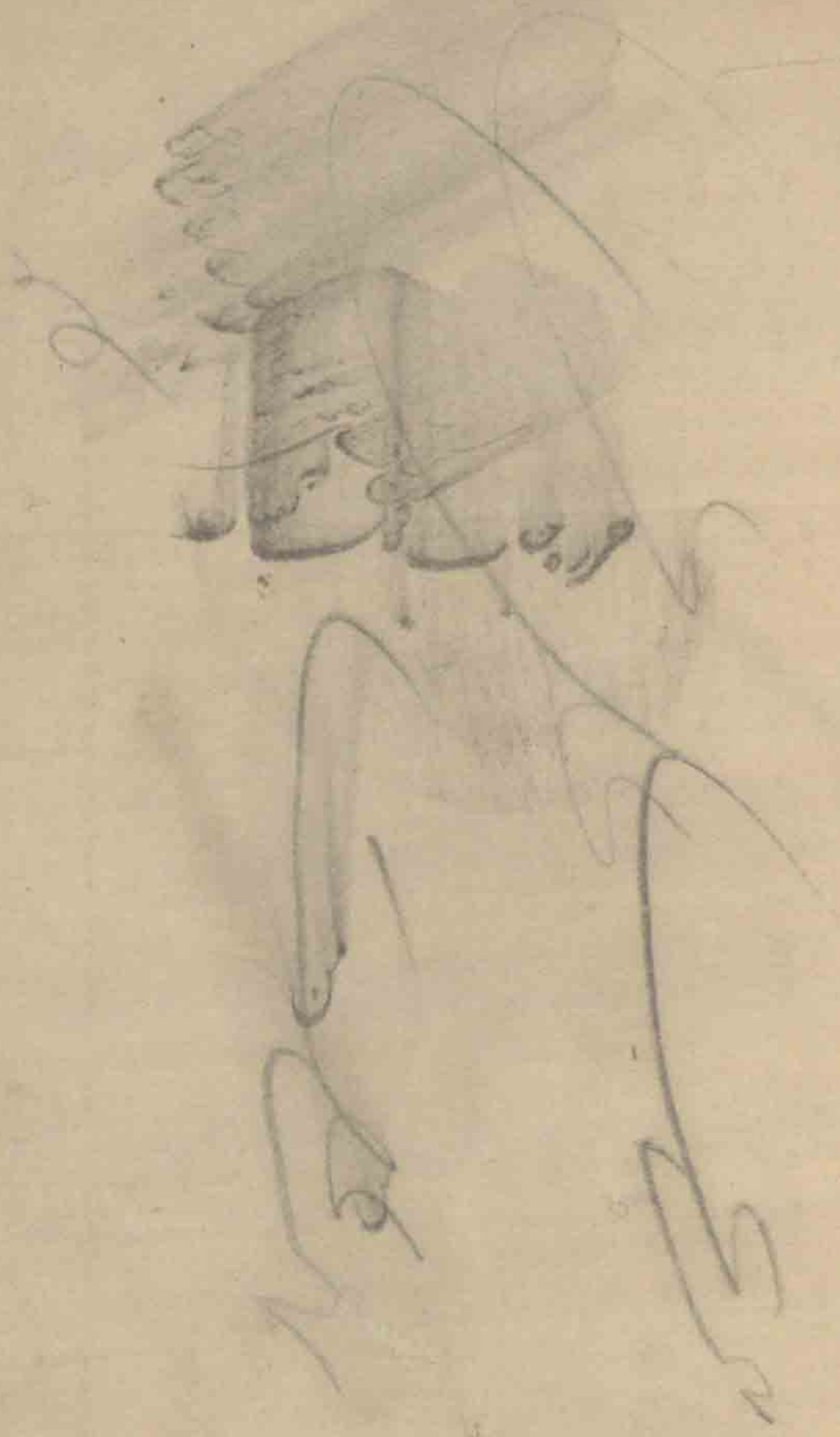

پدر تربیت جدید و مخترع الفباء صوتی در ایران
شادروان پیر فرهنگ حاج میرزا حسن رشدیه تبریزی
اولین مؤسس مدارس ملی ایران

ناله را هرچند میخواهم که پنهان بر کشم
سینه میگوید که من تنگ آمدم فریاد زن

موضوع تغییر خط اسلامی

تألیف

ه . سرهنگ شمس الدین رشدیه

استاد دانشکده افسری مدیر دروس دبیرستان نظام

تقدیم

پیشگاه اسلام پرستان و ایران خواهان

شهریور ۱۳۲٤

چاپخانه آفتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

از نیمهٔ دوم قرن سیزدهم هجری تغییر خط اسلامی در پارهٔ از محافل سیاسی اروپا مطرح شده دامنهٔ آن بنقاط شرق هم کشیده شد **پرنس ملکم‌ها** دکتر ها بوی‌ها و مسیو میسمر ها دایگان مهربانتر از مادری بودند که پیشقدمان این پیشنهاد شدند: اولی باخط مخترع خود کتاب گلستانرا باطبع زیبا و کاغذ نفیس در لندن منتشر کرد - دومی رسالهٔ مخصوصی در این موضوع طبع و سومی رسالهٔ بنام (شب نشینی اسلامبول) در اسلامبول چاپ و پراکنده نموده تغییر الفبا را برای مسلمین!! امر عاجل و بسیار ضروری دانسته است بالاخره تلقینات و اقدامات جدی این دایگان مهربانتر ازمادر و دلسوزان اسلام بیچاره! مؤثر واقع شده و در ممالك اسلامی برای آنها طرفدارانی فراهم کرد که نام پارهٔ از آنها ذیلا بیان میشود:

۱ - میرزا فتحعلی آخوندوف در تفلیس خطی اختراع کرده و در سال ۱۲۸۰ قمری باسلامبول برده بانجمن دانش عرضه کرد و بقول مستشار الدوله اختراع بدی نبود ولی افسوس که در عمل چاپ از خط حاضر اسلام هم استعمالش مشکلتر بوده است!

۲ - منیف پاشا که دو بار در سالهای ۱۲۷۸ و ۱۲۹۷ قمری سمت وزارت فرهنگی دولت عثمانی را داشت در صدد تغییر دادن کامل الفباء اسلامی بود از تعصب و اسلام پرستی خلیفهٔ عثمانی موفق نشد.

۳ - میرزا رضا خان ترجمان اول و نایب کارپردازخانهٔ ایران در تفلیس النباء فرانسه را با زواید بیحسابی انتخاب کرد که حقیقة از نقطه نظر دیدن عجایب و غرایب بی تماشا نیست مثلا یك شکل واحد از الفباء

فرانسه را برای دو حروف معین کرده و باافزودن یك خط افقی ازیکدیگر متمایز ساخته است.

٤ - صاحب غرض دانشمندی رسالهٔ در وجوب اصلاح خط اسلام نوشته و در ربیع الثانی ۱۳۰۳ قمری طبع و بسیار دلسوزی و نوحه سرائی نموده ولی از اظهار اسم خود و محل طبع کتاب خود داری کرده است!

در آخر رسالهٔ خود تحت عنوان: (خط اختراعی شخص عزیزی از دوستان) حروف ابجد را بحروفی که بارمنی بسیار شبیه است چاپ وخودش آنرا بسیار پسندیده و تقدیر کرده است.

ازصاحب این اختراع هم مثل صاحب رساله اسمی برده نشده.

باز درضمیمهٔ کتاب خود مینویسد: آن شخص عزیز مخترع خط حاضر انواغ اعراب و علاماتی راهم اختراع کرده است. وبعداً اشکالی کاملا شبیه بخطوط ارامنه تعبیه کرده باز هم مخترع را تقدیر و تمجید نموده است و درانتهای رساله به حروف و اشارات اکتفا نکرده برای تعجب، جواب، تأسف، خنده، گریه، تحسین، قبول، رد و اشاره مراجعت بمطلب علاماتی شبیه بخط چینی‌ها اختراع کرده وخودش بسیار پسندیده و لازم الاستعمال دانسته است.

یاد مرحوم هیر گلیف بخیر و روان چینیان قدیم شاد!! « ازصاحب اینهمه اختراعات هم مثل صاحب رساله اسمی برده نشده است خود این بی‌نام و نشانی تادرجهٔ خوانندگانرا باصل و منبع این انتشارات آشنامیسازد »

٥ - میرزا یوسفخان مستشار الدوله درحدود سال ۱۳۰۲ قمری خطی اختراع و رسالهٔ منتشر نموده واز طرفداران جدی تغییر خط اسلامی بوده است این مرد که ازسر حلقهٔ آزادیخواهان محسوب میشود در تغییر خط

اسلامی (نه اصلاح خط) تلاش غریبی داشته حتی بعضی از علمای مشهد را هم باخود همراه کرده بوده است خـود از کارمندان سیاسی دولت و همیشه شغل او کارگذاری و کارپردازی وژنرال قونسولگری در کشورهای بیگانه بوده وشاید بتوان بخوبی تشخیص داد که این افکار را از کجاها برای ما سوقان آورده است ! ؟

٦ ـ درسال ١٣٠٨ قمری چندنفری ازدانشمندان مهربان هندوستان رسالهٔ بنام : (نمونه افکار ـ خط دانش وانسانیت) طبع والفباء مخصوصی ~~اختراع~~ باحروف مقطع و از راست بچپ مقتبس از الفباء فعلی باتغییرات بسیار اختراع کرده و حمد و سوره و چند حدیث را ! ! تیمناً و تبرکا بآن خط چاپ نموده اند که کاملاشبیه بخط عبری ولی نامنظمتر و بی قواره تر است و مضحکتر اینکه برای این الفبای نازیبا ده حسن ومعجزه وفضائل نوشته اند ! ! گویا یکی از معجزه هایش آنست که در آخر رساله تحت عنوان ، حروف واعراب ترکی ، چهارشکل ساخته و در زیر دوتای آنها نوشته است : ناف ، یاف ودوتای دیگر را نتوانستم بخوانم ! معلوم نیست اعضاء دانشمند انجمن دو حروف ، ناف ویاف ، را ازناف کـدام یاوه سرا بیرون آورده ومعجزه خود قرار داده اند .

٧ ـ درسال ١٣٢٧ قمری ازاعضاء جمعیت : (تعمیم معارف واصلاح حروف) بیروت دکتر اسمعیل حقی بیك میلاسی از اهالی ترکیه خطی مقتبس ازالفباء فعلی اسلامی اختراع نموده که ازکلیهٔ مخترعات دراین قسمت زیباتر وعملیتر بوده و مورد پسند علمـای بیروت قرارگرفت و در صدد تعمیم آن برآمدند .

دانشمند مزبور بحروف والفباهای ترکی ـ فارسی ـ اردو ـ کردی

مسلمین جاوه ـ آنـاثوطیان ـ چرکسی ـ گرجـی نیز بصیرتی داشته و اختصاصات آنها را نیز درالفبـاء خود منظور کرده است .

این الفبا ازراست بچپ نوشته میشده وجمعیت نامبرده رساله هـا بزبانهای مختلف دربارهٔ این خط دربیروت واسلامبول منتشر کرده وزحماتی را متحمل شده اند .

عیب بزرگی که تمام این الفبا ها دارنداینست که همهٔ آنها باحروف منقطع نوشته میشوند درعمل چاپ بد نیستند ولی بدیهی است درتحریر وکتابت کلماترا باحروف منقطع نوشتن مشکل است وهمین اشکال طبیعی است که برای حروف لاتین هم خط کتابی وکتابتی راازهم مجزی کرده است

رفته رفته این افسون و لای لای بمصر وبیروت هم رسیده وچندی ازدانشمندان مسلمان ومسیحی این دو کشور با این همهمه هم آواز شده وباختراع خطی که اقتباس از الفبای امروزیست قیام ورسالهٔ باهمان الفبا بنام : الخط الجدید ، طبع ودر ممالك اسلامی توزیع کردند . بیروتیان که دراصل موضوع بامصریان هم آهنك بودند خط اختراعی مصریان را نپسندیده بسلیقهٔ خود خط دیگری باز مقتبس از همین الفبا اختراع و باآن خط رسالهٔ طابع ومنتشر ساختند .

مهمترین موضوعی راکه خواستاران تغییر الفباء اسلامی برخ مسلمین کشیده وباعث نوحه سرائیهای ملکم ها وهابوی ها ومیسمر ها وغیره شده است اشکال فراگرفتن آنست .

تصدیق میشودکه الفباء ما بی معایب و اشکالات نیست و همین اشکالات باعث واماندگی پنجاه درصدبیسوادان ازتحصیل سواد است ولی رفع این اشکالات محال نیست که ایجاب تغییر اساس آنرا نماید .

اگر بنای کهنی که بقیمت حیات چندین صد سالهٔ دودمانی تمام شده باشد ودرعین حال دارای معایبی بود باید از فکر معماران متبحر واستادان فن استمداد جسته درصدد رفع آن معایب بود که عملی تر وعاقل پسندتر است وهرگز نباید بنام عدم هم آهنگی باعمارات آسمان خراش آمریکا آن بنای استوار را ازبن برانداخته سالها بی خانه وبی خانمان ماند بامید اینکه روزی بنای استواری خواهیم داشت ! . . .

جای انکار نیست که رفورم وتجدد کلمهٔ مقدسی بوده ومنشأ اصلاحات مهمه است ولی درعین حال باید دید چه رفورم وچه تجددی ؟ ! !

باکمال تأثر باید اذعان کرد که هر اقدامی که از دریچهٔ مقدس رفورم باین کشور وارد شده خود باعث ومولد خرابیهای بیحسابی گردیده وموجب حسرت بردوران گذشته شده‌است !!

ممکن است پارهٔ از تجدد طلبان پرشور نویسنده و همراهانش را بتهمت ارتجاع ، تعصب ، خرافاتی وغیره متهم ساخته ازهیچگونه بی‌لطفیها مضایقه نکنند ولی ما با نهایت ادب از ایشان تقاضا میکنیم اولا در هویت نخستین کسانی که در گذشته ها ترانهٔ تغییر خط اسلامی راشروع کرده اند دقتی فرموده بعداً سطور ذیل را بیطرفانه مطالعه فرمایند .

بزرگترین مستمسك طرفداران تغییر خط که تادرجهٔ بیطرفان رانیز باآنها همراه میسازد مشکلی فراگرفتن آنست بعلت داشتن عیوب مهمهٔ زیر .

۱ ـ داشتن حروف متشابه الصوت مثل ز ذ ض ظ ـ همزه ، ع ـ ح ، ه و غیره .

۲ ـ نبودن اعراب جزو حروف .

۳ ـ نقطه گذاری .

٤ ـ اشکال مختلف برای یك حرف .

اینك راه رفع اشکالات فوق :

۱ ـ حروف متشابه الصوت باستثنای : ز ، د که درزبان باستانی هم داشته ایم بقیه آنها مختص کلمات عربی وپارهٔ درترکی نیز هست .

وتا زمانیکه زبان ما باعربی مخلوط وکتاب دینی ما قرآن است این گونه کلمات جزو زبان ما شده وچون باآنها تکلم میکنیم ناگزیریم املای آنهارا بیاموزیم ولی اگر فرهنگستان کشور بتدریج کلمات فارسی وضع ویا ازفرس قدیم اتخاذ نموده بجای کلمات عربی وغیره که در گفتگوهای روزانه بکار میبریم بگذارند طبعاً این اشکال ازبین میرود .

وتا زمانیکه باستعمال این کلمات خودرا ناگزیر می بینیم وجداناً بفراگرفتن املای آنها هم ناگزیریم .

۲ ـ نبودن اعراب جزو حروف ، حقاً این عیب بزرك خط ما واشکال مهم آموزش ورفع آن سریعاً لازم است بدیهی است وضع سه شکل بجای سه حرکه (اعراب) و وارد کردن آنها در داخل کلمات مثل حروف اشکالی ندارد وهیچ صاحب ذوقی بااین اصلاح مخالف نیست .

۳ ـ نقطه گذاری ـ پارهٔ حروف بانقطه گذاری ازهم ممتاز واسباب اشکال شده‌اند درصورتیکه میتوانیم باانتخاب صورتهائی ازاشکال حروف فعلی بسهولت این اشکال وعیب راکاملا برطرف کنیم .

٤ ـ اشکال مختلف برای یك حرف ؛ اگرچه در این عیب صاحبان حروف لاتین نیزباما شریك وبیشتر ازما هم گرفتارند : یکنفر فرانسه خوان برای هریك ازحروف الفبا باید شش شکل را بشناسد : کوچك و بزرك کتابی وکتابتی ، دوشکل گوتیك درصورتیکه درالفبای ما بعضی حروف

دارای دوشکل وبرخی دارای چهارشکل وشش حرف هم هریك دارای شش شکل است . رفع این نقیصه هم ازرفع نواقص فوق آسانتراست چنانکه درحروف چاپ (ﺟ) جیم وسط و (ﺞ) جیم آخر وجود ندارد و بجای آنها ج ، ج استعمال میشود یعنی ازحروف ج چ ح خ ازهریك دوشکل انتخاب شده‌است پس میتوان به یك شکل هم تقلیل داد . همچنین درحروف ب پ ت وغیره . وبدیهی است رفع چهار نقیصهٔ فوق وسایر نواقصی هم که موجود وچندان مهم نیستند اگر بفکر چند صاحب فکر بیطرف واگذار شود به بهترین وجهی حل میشود .

اما اینکه تمام مدعیان وطرفداران تغییر خط متحد القولند که فراگرفتن الفباء امروز بسیار مشکل ودوسال لااقل طول میکشد ناگزیرم این حقیقت را برای ایشان تشریح کنم :

برای هر کار تااستاد ماهر بتمام معنی نداشته باشیم واز فکر وی استمداد نجوئیم هرگزبه نتیجه منتظره ازآن نخواهیم رسید وباید اذعان کرد که جهت تدریس الفبا و بطورکلی برای کلاس اول در صدد تهیه معلم نبوده ایم واین عدم توجه ناشی ازاین شده که تدریس الفبا وتعهد اولین سال تحصیل کودك را امرعادی تشخیص داده ایم درصورتیکه ملل مترقیه بانجام این قسمت توجه خاصی دارندوآموزگار سال یکم راقیمت بیشتری میگذارند که هرسری را این شورنیست وبدیهی است قبل از تربیت معلم افتتاح کلاس کردن همین ناامیدیها را دربر دارد . برای اثبات اینکه الفباء ما مشکل نیست پنج ماه قبل ازوزارت فرهنك تقاضا کردم یك عده مکتب ندیده ودرس نخوانده را در اختیار این بنده بگذارند که افتخاراً پس از شصت جلسه نوشتن وخواندن را بایشان میآموزم پس ازچند روز سی ودو

نفر عامی صرف باینجانب معرفی وبکلاس تحویل گردیدند درصورتیکه همه سالمند ، خستهٔ اعمال روزانه ، صاحب صد پریشان حواسی ، صحیفهٔ خاطر وصفحه ، حافظه شان باقتضای سالمندی کاملا کدر و تاریك . در هر صورت درس شروع ودرضمن تحصیل مشکلی سربار مشکلات فوق مشاهده شد علاوه براینکه سروقت حاضر نمیشدند شصت جلسهٔ معهوده رابتفاوت ازپنج تابیست وسه جلسه غیبت داشته اند بالاخره روز چهار شنبه ۲۳ خرداد ماه شصت جلسه بپایان رسید وهیئت ممتحنهٔ وزارت فرهنك برای آمایش حاضر وپردهٔ دیدند که انتظار دیدنش رادرخاطر خود نمی‌پروردند هرچه گفتند شاگردان نوشتند واز کتاب اول دبستانها که یك هفته قبل برای قرائت آنها تعیین شده بود هرجارا خواستند خواندند .

اهل محل (اتحادیه شمال غرب تهران) بپاس این موفقیت واعجاز فرهنگی مجلس جشن باشکوهی درمحل کلاس (دبستان کاخ) تشکیل واز مدعوین بتعلق خاطر پذیرائی میکردند که شرح آن مجلس واین موفقیت درپارهٔ ازجراید بعرض کشوریان رسیده‌است دراینجا اززحمات وبذل مساعدتهای فوق العاده آقای لولاگر وآقای صدرالدین نراقی مدیر دبستان جلوه که مادهٔ ومعناً درتشکیل این مجلس آنهمه زحمت کشیده و با بذل عطوفت فرهنك نوازی فرموده اند شکر گذاری میکنم .

خوانندگان عزیز . این دستور واصول تدریس اصول تازه‌واختراع این خدمتگذار نیست . اصولی است که شصت سال قبل بنام الفباء صوتی بوسیله اولین مؤسس مدارس وپدر تربیت جدید در ایران شاد روان پیر فرهنك حاج میرزا حسن رشدیه اختراع شده و در سر بازار معارف نو بنیاد ایران که خود او اولین بانی این بنای مقدس بود گذاشته شد و گذشته

ازمتعلمین چند نفری ازمعلمین را نیز تعلیم اصول تعلیم نموده تقدیم کشور کرد

آری ازآن شمع شب افروز پرتو کوچکی نثار اطراف مملکت گردیده صفحه‌های درخشانی بر تاریچه حیات ملت افزود . افسوس قبل از اینکه درخور قابلیت خود پرتو افشانی کند گرفتار عناد معاندین و دشمنی دشمنان ترقی شده بآتش تکفیر و تبعیدش سوختند وچندین بار مؤسسه‌اش را بباد غارت دادند . پس از پنجاه سال کشش و کوشش که ازآن نهال کوچك هزاران درخت تنومند ایجادشده وبهرجای کشور سایه افکن گردید آن عاشق تعلیم وتربیت بگوشهٔ گمنامی پناهنده‌شده درهمان گوشه هم برای روشن کردن راه نوآموزان ازخودسوزی مضایقه نداشت و بقدر تقاضای علاقه‌مندان پرتوافشانی میکرد تاشمع حیاتش یکباره بباداجل خاموش شد .

خدمت ناقابل این بی مقدار هدیهٔ بود که بروح پاکش نثار گشت .

همان نابغهٔ که میخواست پس از مرك هم مونس شاگردان مدرسه شده مزارش لگد مال قدوم نازنین آنان گردد در دورهٔ تصدی این کلاس روحش باصد وجد ونشاط رهبر معنوی من شده واز توجه مخصوص حضرتش همان موفقیتی راکه آرزو میکردم نصیب خود یافتم .

غرض ازاین چند سطر این بود که اگر آموزگاران سال اول راباین اصول مجرب آشنا ساخته سپس به سرپرستی نوآموزان برگماریم قطعاً نتیجهٔ مثبت خواهیم گرفت واین ادعا راباخط جلی نوشته بمثابهٔ یك سند محکم بدست افرادملت مخصوصاً اولیاءوزارت فرهنك میسپارم که میتوانیم درسایه تعمیم این اصول مواد برنامه سال یکم ودوم را دریك سال تحصیلی بنوآموزان بیاموزیم وآنانرا چنان باوجد ونشاط بارآوریم که کلاس درس را چون صحنه بازی استقبال کنند .

باز روی سخن باخواستاران تغییرخط است البته میدانید که کشور ما درپیشگاه جهانیان بدوعنوان معروف است : درپیش خواص بنام مملکت سعدی وحافظ وفردوسی ودرپیش پارهٔ عوام بنام مملکت قالی خوشبختانه ازآثار ادبی اوپای بیحساب خود چنان برخورداریم که هیچ کشوری را دراین قسمت باما یارای برابری نیست اما افسوس با اینهمه تلاش وتقلا و اینهمه بودجه های سنگین وعلاقهٔ افراد هزاران کتاب وآثار ادبا هست که هنوز بطبع نرسیده ودرمدت دوازده قرن تعقیب مرام نتوانسته ایم نصف این آثار گرانبها راچاپ کرده درمعرض استفاده عموم بگذاریم واگریکبار بطبع کتابی موفق میشویم بطبع ثانی توفیق نیافته خواستاران آنرا جز محرومیت نصیبی نمی بخشیم تاچه رسد باینکه یکباره خطراعوض کرده متعمداً فرزندان خودرا ازمطالعه واستفاده کتبی هم که دردست داریم محروم سازیم !!

بدیهی است باعملی شدن پیشنهادات ما در تغییرات و اصلاحات باز اشکالاتی جهت خوانندگان پیش خواهدآمد ولی نه آنقدر که مانع استفاده شود چنانکه درطرز تحریر قرآنهای چاپ سنگی هند وقرآنهای چاپ مصر اختلافات فاحشی موجود است معهذا مانع ازاستفاده نیستند .

اینك کسانیکه میگویند اقبال عمومی بازکتب ادبی را باخط تازه بطبع خواهد رسانید این دوسه سطر زیررا بدقت مطالعه فرمایند :

پس ازآنکه صحت وسهولت مقیاسات امروزی فرانسه (سلسلهٔ متری) عالم گیر شد جمعی ازدانشمندان انگلیسی ازدولت خود تقاضاکردند که اصول نامبرده را در انگلستان مرسوم ومعمول دارند دولت جواب داد : اگراین اصول را بپذیریم بایدکتب ریاضی خودراکه بامقیاس خودمان نوشته شده است کنارگذاشته وکتب جدیدی با این مقیاس چاپ کنیم

و خزانهٔ انگلستان نمیتواند این بودجه را بپردازد ! !

آقایان عزیز ، دولت انگلستان با آن ثروت سرشار بتعویض کتب ریاضی خود که‌مابه‌الاحتیاج روزانه است پول ندارد . ما فقرای بی‌بضاعت راکجا توانائی طبع اینهمه آثارعلما وادبا وشعرا ونویسندگان‌خواهدبود ؟!!

مگر بگوئید که در این عصر الکتریك و دنیای مادی ابداً باثار ادبا و نویسندگان احتیاج نداریم چنانکه اغلبی از آقایان میگویند ! ! جواب ایشانرا بخوانندگان وامیگذاریم .

از همه گلستان جهان جز گلی بیش نداریم آنراهم متعمداً بباد خزان جهالت بسپاریم آیاشیوهٔ خردمندیست ؟ عوض اینکه حافظ بوستان فردوسی باشیم نباید پریشان‌وار همه را بباد یغما داده متدرجا هرعنصری ازعناصر افتخار خود را زیر پا نهاده اینهمه ناکامی را متجاهلا وسیلهٔفرخی خود دانسته و خویش را مسعود و شادکام شناسیم ! !

بدیهی است حل موضوعات اجتماعی را نباید باراده‌ٔ یك فرد محول نمود . باید انجمنهائی برپا کرد وعقاید ونظریات مخالفین وموافقین رادرج کرده درمعرض مطالعه وقضاوت دانشمندان قراوداد تاهم نویسنده بخطای خود واقف شود وهم جامعه ازتشتتات خیالی‌آسوده کرد ومحقق است‌دیر یازود باید دست بکار این‌اقدام‌شد ودراین اصلاح کمر برمیان بست که اگر عاقلانه قدمی‌برنداریم وزحمت اقدام‌بخود هموارنکنیم دستخوش اقدامات اسلام‌شکنانه متعصبینی چندشده درآتش حسرت وتأسف خواهیم‌سوخت .

انتها

تهران ۳۰ خرداد ماه ۱۳۲٤

ه . سرهنك شمس الدین رشدیه

استاد دانشکدهٔ افسری ومدیر دروس دبیرستان نظام

در پیرامون

تغییر خط فارسی

۸

نوشته

یحیی ذکاء

بخش نخست

(تاریخچه)

تهران - دیماه ۱۳۲۹

درپیرامون

تغییر خطّ فارسی

نوشته

یحیی ذکاء

«چه مشکل خوان خطی دارد سر زلف پریشانش
که در هر حرف او صد جا زبان شانه میگردد»
«صائب تبریزی»

بخش نخست

(تاریخچه)

تهران - دیماه ۱۳۲۹

بها : [illegible] ریال

چاپخانه نقش جهان

بنام پاک آفریدگار

پیشگفتار

عیبهای خط کنونی فارسی باندازه‌ای فراوان وتا آنجا آشکار است که اززمانهای پیش چشمها بر آنها برخورده وداستانهایی ازدوره آغاز رواج این خط درایران بازمانده که سرچشمه هر کدام از آنها یکی از عیبهای خط کنونی میباشد .

این داستان که اکنون من بیاد ندارم آنرا در کجا خوانده ام یکی از حکایت ها پیست که از عیب نقطه دار بودن الفبا پدید آمده است .

میگویند روزی فرمانی از خلیفه خطاب بیکی ازکارگزاران او رسید . همینکه فرمان راباز کردند دیدند چنین نوشته : یافلان اخص الجمعیه ... کارگزار در برابر این فرمان شگفت بیچاره ماندو نمیدانست چکار کند ، آیا فرمان خلافت را بکار نبندد ؟ و اگر بکار بندد چگونه بچنین کار شگفتی دست زند ، بناچار بزرگان و ریش‌سفیدان شهر را فراخواند و داستان را با آنان درمیان‌نهادو فرمانرا نشانداد . پس ازسگالش چنین نهادند که نامه‌ای بدرگاه خلافت نویسند وسبب صدورچنین‌فرمانی را جویاشوند . نامه بدرگاه خلافت روانه شد وپس از چندی پاسخ باز آمد ، دانسته گردید خلیفه بکارگزارخود فرمان سرشماری داده‌وچنین

نوشته: یا فلان احص الجمعیه...لیکن شیرینکاری مگسی ح را خ گردانیده وفرمان رابآن معنی شگفت‌در آورده است .

تنها نقطه دار بودن برخی حرفها بگانه عیب‌خط کنونی نیست‌این خط عیبهای‌دیگری دارد که آموختن آنرا برای نوباوگان صدباردشوارتر ساخته‌است. یادگرفتن‌خط کنونی‌چندان‌دشواراستکه‌اگرهمه نونهالان ماگریزپای از دبستانها شوندباز گناهی‌بر آنان‌نیست‌وهرچه‌هست از بدی ودشواری خط است .

با اینهمه جای افسوس استکه هنوز بیشتری ازمردم‌حتی‌کسانیکه خواندن ونوشتن را آموخته‌ورنج یادگرفتن این خط دشورراچشیده‌اند ازعیبهای‌خط کنونی آگاه‌نیستند . هنوز بسیاری‌نمیدانندچگونه این خط سنك راه پیشرفت فرهنگ و دانش درکشور ما شده است ، هنوز نمیدانند با بودن این خط همگانی ساختن خواندن و نوشتن کاری نشدنی است

چون نخستین گام تغییر خط کنونی آگاهانیدن مردم‌ازعیبهای آنست از اینروهر گامیکه در این راه‌برداشته‌شودگامی بسوی پیشرفت شمرده خواهد شد ، بویژه اگر چنین کاری از روی یك اسلوب دانشی وپس از یك رشته پژوهشهای دامنه دار ودانشمندانه‌انجام گرفته باشدو تنهابشمردن عیبها که گاهی‌سبب برانگیخته‌شدن‌تعصبهای‌عامیانه‌درمخالفان خواهد شد بس نکرده باشد .

درنوشتن کتابی که درساتهای(صفحه‌های) آینده‌خواهیدخواند آقای یحیی ذکاء خوشبختانه روشی‌راکه‌ستودم پیروی کرده‌اندو گذشته از پی جویی ژرفی که برای پدیدن‌آوردن تاریخچه‌خط کنونی نموده‌اند

و کوششیکه برای پیدایش وپیشرفت اندیشه تغییر خط کرده‌اند که بسیار ارجدار است ، درحقیقت تاریخچه پیشرفت این اندیشه رابگونه‌ای پدید آورده‌اند که درزبان فارسی بیمانند است .

امید مندم پراکنده‌شدن این کتاب باردیگر اندیشه نیکخواهان را بنقش باارجیکه تغییرخط کنونی درپیشرفت های دانشی و فرهنگی ما میدارد هوشیار گرداند و همچنین امید دارم آفریدگار پاك نویسنده کتاب را هرچه‌زودتر بچاپ کردن و پراکندن بخش دوم که اساسیترین بخش کتاب خواهد بود کامیاب فرماید.

تهران ۲۳ آذرماه ۱۳۲۹

محمد علی امام

بخش نخست

گفتار یکم

دانشمندان نارساییها و عیبهای خط عربی را از باستان زمان میشناخته اند

خط ایرانیان پیش از اسلام

پیش از اسلام و چیرگی عربها بایران زبان و خط ایرانیان پهلوی بود. رویهمرفته آنچه زبان پهلوی نامیده میشود رشته‌های زبان فارسی میانه را از زمانیکه زبان پارسی باستان فراموش شده تا هنگامیکه الفبای عربی در ایران بکار رفته و فارسی کنونی بدید آمده است در بر دارد. خط پهلوی که نوشته‌های لهجه های دوره اشکانی (پهلوی حقیقی) و ساسانی (پارسیك) بدان نوشته میشده از آرامی که از خانواده خطهای سامی است گرفته شده و یکی از دشوارترین و پیچیده ترین خطهای جهانست. در الفبای این خط ۱٤ وات (۱) (حرف) بیشتر نیست و برخی از آنها نماینده چندین صدا می باشد. در خط پهلوی (همچنانکه در بسیاری از دیگر خطهای سامی)، واتهای با آوا (حروف مصوته) هیچ نیست و صداهای ویژه « آری » ز ندارد، از سوی دیگر در نوشتن گاهی دو وات که بهم میپیوندد برویه یك وات در می آید و بدینسان واتها بهم فشرده شده و کار خواندن رابسیار دشوارمیکند، و گاهی نیز یك واژه را بچندین گونه میتوان خواند و نوشت. گذشته ازاینها بودن واژه های آرامی در میان جمله ها که آنهارا «اوزوارشن یا هوزوارش» می نامند کار را دیگر سخت‌تر و دشوارتر میگرداند.

---

(۱) واژه «وات» درفارسی بمعنی لفظ وحرف هردو بکار رفته است و «واتگر» بشاعر میگفته‌اند ولی ما در اینکتاب آنرا تنها بمعنی حرف (یعنی شکلی که نماینده یك صداست) بکار خواهیم برد.

نمونه یی از خط پهلوی

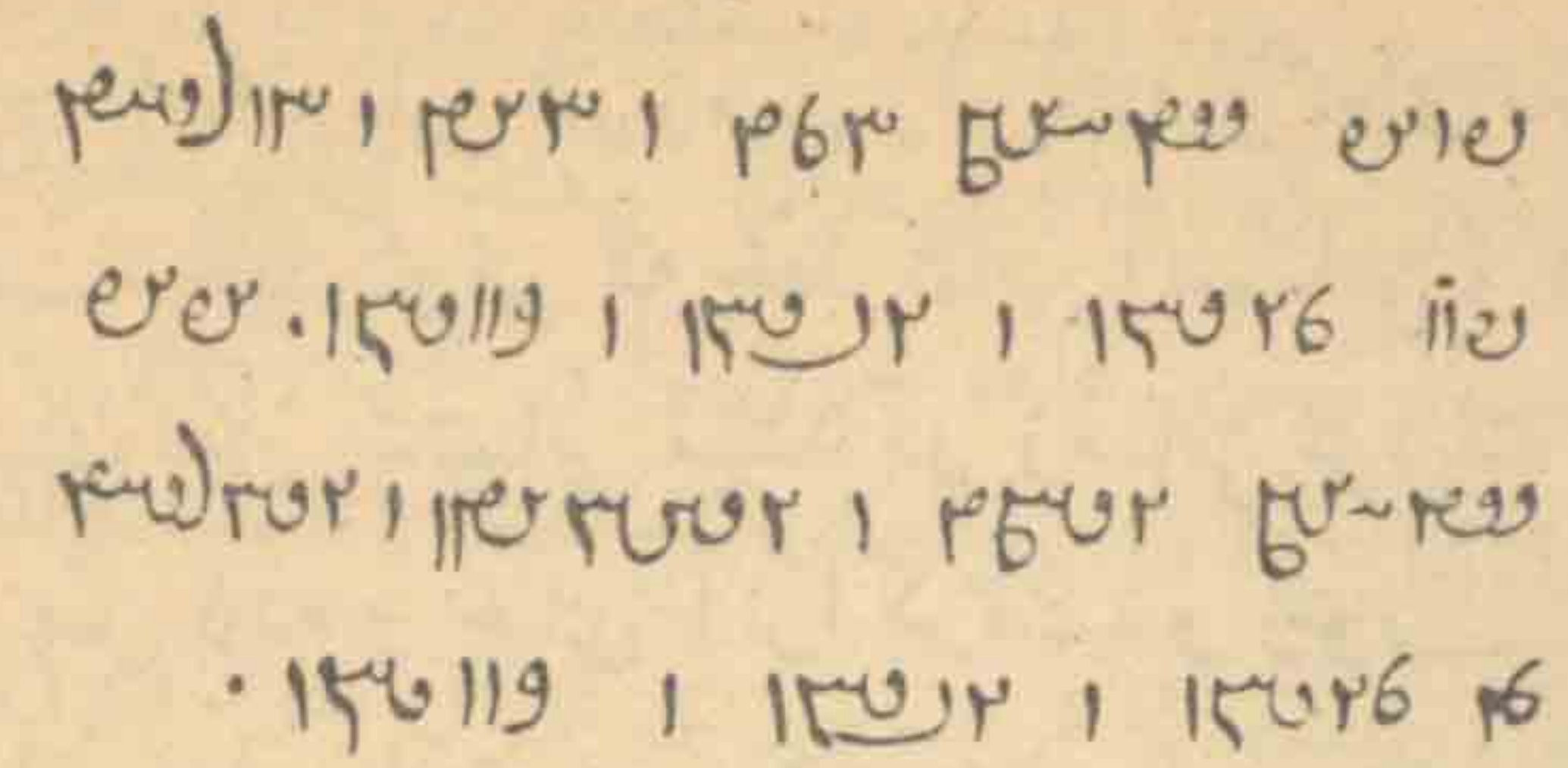

در فرجامین سالهای دوره ساسانی، دانشمندان و موبدان بعلت دیگر گونیهایی که در زبان ایرانیان روی داده بود، و بیم آن میرفت که «اوستا» کتاب دینی ایرانیان زردشتی که‌از نادانیهای اسکندر زیان بسیار دیده‌بود دستخوش این دیگر گونیها و فراموشیها گردیده و بازمانده آن نیز پاك از میان برود، بر آن شدند که اوستا را از این گرداب بیمناك و همچنین از غلط خوانی (از دیده تجوید و قرائت) رهانیده و خط رسا و درستی که‌همه صداهای زبان اوستا رادر بر داشته‌وبتوانند باآن زبان اوستارا چنانکه هست بنویسند پدید آورند. از این رو برای صداهایی که در خط پهلوی نماینده نمیداشت (مانند زبر و زیر و پیش خط کنونی که نمی‌نویسند ولی میخوانند) و چند صدای دیگر که در زبان اوستا بود ولی در زبان و خط پهلوی نبود نشانه‌هایی پدید آورده، بخط پهلوی افزودند و بدینسان خط اوستایی یا « دین دبیره » را که یکی از رساترین و بهترین خطهای جهانست پدید آوردند.

ولی باید دانست این خط تنها ویژه‌ی نوشته‌های اوستایی بوده و دیگر کتابها و نامه‌ها و سنك نبشته های این دوره همگی با خط پهلوی بوده است.

چگونه خط پهلوی جای خود را بخط کوفی داد ؟

چون عربها بایران چیره در آمدند و با شکست ایرانیان در جنك فتح‌الفتوح ، اسلام باین سرزمین راه یافته و جای کیش پیشین ایرانیان را گرفت ، خط کوفی که خط کتاب آسمانی و ورجاوند این دین بود و با همان دین پشتیبانی میشد در زمانی نزدیك بدویست سال خط پهلوی را پس زده و جای آنرا گرفت ، و چون تا اندازه‌ای آسانتر و بهتر از خط پهلوی می‌بودبزودی جایی برای خود باز کرده و خط پهلوی رابرای همیشه از میدان بدر برد ، و از آن پس همه نوشته های ایرانیان و زبان فارسی با خط « کوفی » و خط « نسخ » که هر دو از خطهای باستان عربها بود نوشته میشد و خط پهلوی تنها ویژه موبدان و زردشتیانی که باسلام نگرویده بودند و همچنین پارسیان هند گردیده و نیمه جان باز ماند تا در سده‌های هفتم و هشتم هجری برای همیشه از رده خطهای زنده جهان بیرون رفت .

چنانکه گفتیم چون خط کوفی از خط پهلوی آسانتر بود از اینرو ایرانیان آنرا پذیرفته و نوشته های زبان خود را بدان‌مینوشتند لیکن خود این‌خطدارای کمیهاوآکهای (عیبهای) بزرگی - همچون همانندی واتها در نوشتن و نبودن « اعراب » و دیگر نشانه ها درمیان الفبا - بود که خود مسلمانان دانشمند از نخست هوشیار آنها بوده و برای از میان بردن آنها و رسایی‌خط کوششهایی کرده و کارهایی‌انجام داده‌اند که اینك برخی از آنها را در اینجا می‌آوریم :

دیگر گونیهایی که در خط عربی رویداده

گفتیم چون خط کوفی باستان دارای « اعراب و نقطه » و دیگر نشانه هانبودومسلمانان صدراسلام بر آن‌رااز‌راه گوش فرا گرفته ازبر میکردند و هنگام خواندن ازروی کتاب بهمان گونه که‌شنیده بودند میخواندند، و چون‌این ازبر کنندگان شماره شان اندك بود

چندان بیمی از نادرست خواندن واژه ها در میان نبود . لیکن پنجاه سال که از هجرت گذشت و اسلام بشوند جنگهایی که عربها با دیگر توده ها کرده وپیروز در آمدند درجاهایی‌بیرون از عربستان‌پراکنده گردید و مسلمانانی که از نژاد عرب نبودند آغاز بخواندن و نوشتن قرآن کردند از اینرو غلط خوانیها و نادرستیهای بسیاری نمودار گردید که مسلمانان را در باره اصلاح خط باندیشه واداشت .

گویند « زیاد » که فرمانروای عراق بود روزی « ابوالاسود دوئلی » (۲) را نزد خودخوانده گفت برای مردم دستوری پدیدآور تا راهنمای آنان باشد و کتاب خدا را بدان بخوانند واونخست باینکار تن درنداد تا روزی‌شنید که کسی این آیه « ان الله بری من المشرکین و رسوله » رامیخواند و« هاء » « رسوله » را کسر میداد (۳) گفت گمان نمیبردم که کار مردم تا بدینجا کشیده است . در زمان نزد زیادرفت و گفت اینك آمده‌ام فرمان ترا بکار بندم بفرمای مرا نویسنده ای‌زودیاب وتیز فهم دهندتا کار درست گردانم . او رانویسنده‌ای ازعبدالقیس دادند نه پسندید دیگری راآوردند بدو گفت : « اذا رأیتنی قد فتحت فمی بالحرف فانقط نقطه فوقه علی اعلاه ، و ان ضممت فمی فانقط نقطه بین یدی الحرف ، و ان کسرت فاجعل النقطه من تحت الحرف » یعنی « اگر دیدی‌من‌در هنگام گفتن حرفی دهان خود را باز کردم نقطه ای بر زبر آن نه و چون دهانم را گرد کردم نقطه‌ای در پیش آن بنه و چون کسره‌دادم نقطه ای بزیر آن بگذار » و بدینسان نقطه بجای « اعراب » کنونی پدید آمده و بکار رفت .

---

(۲) درزمان زندگی اینمرد چندسخنی هست برخی اورا درسده دوم‌هجری وبرخی‌همزمان علی بن ابیطالب میدانندومعروف است که حضرت امیرالمومنین روزی بدو گفت کلمه برسه گونه است اسم وفعل وحرف و فرمود اینراکامل کن وابو الاسود پایه‌صرف‌ونحوزبان‌عربی را گذاشت .

(۳) معنی آیه‌اینست که « خداوفرستاده‌او ازهمباز گیرندگان بخدابیزارند »

گمان میرود ابوالاسود این شیوه را از خط های کلدانی و سریانی فرا گرفته بوده زیرا این تیره ها از همسایگان عراق و بابل بودند و در نوشته های خود نقطه بکار می بردند.

سپس نویسندگان برای اینکه زبر و زیر و پیش بهتر از هم شناخته شود آنها را ریز و درشت نگاشتند و پس از آن «حروف صوتی» (الف و واو و یاء) را پدید آوردند که در برخی جاها بجای زبر و زیر و پیش بکار برده شده و «حرکات رئیسه» شمرده میشد و پیش از آن در میان واتها نبود.

چون اسلام در سوریا و مصر و ایران پراکنده گردید و تازه مسلمانان آغاز بخواندن قرآن کردند بشوند نبودن نشانه ای برای واتهای همانند همچون ب، ت، ث و ج، ح، خ و د، ذ و ر، ز و ص، ض و س، ش و ط، ظ و ع، غ گرفتار غلط خوانی هایی می گردیدند و کمتر کسی بود که واژه ها و واتهای همانند را که دارای معنی و صداهای جداگانه بودند بتواند درست بخواند. و این گرفتاری نه تنها در خواندن قرآن بلکه در خواندن نامه ها و نوشته ها نیز پیش آمده و هرروز کشاکش های گوناگونی پیش می آورد.

باینگونه دوره «خلفای راشدین» پایان یافته و دوره خلیفه گری امویان فرا رسید و «عبدالملك بن مروان» در سال ٦٥ هجری که به مسند خلافت نشست چون دریافت که مردم عراق و شام و سوریا و مصر و ایران که زبانشان جزاززبان عربی می بود قرآن را غلط و نامه‌ها را غلط اندر غلط میخوانند به «حجاج بن یوسف ثقفی» فرمانروای عراق نوشت که آنچه ابوالاسود پدید آورده بس نیست تو باید گروهی

وباید هاء، «رسوله» را در اینجا «مرفوع» خواند واگر «مکسور» بخوانیم معنی میدهد «خدا ازهمباز گیرندگان و فرستاده خود بیزاراست»

(٤) درکتاب «اللمعه الشهیه» مینویسد که در آغاز اسلام نقطه را بجای حرکه بکار میبردند و گزارنده آن یعقوب رهاوی بود.

از دانشمندان را گردآورده و گشادن این گره را از آنان بخواهی.

حجاج بفرمان او دانشمندان را گرد آورده از آنان خواست تا نشانه هایی بگذارند که واتهای همانند بکمك آنان شناخته شود و «نصربن عاصم» (٥) واتهای همانند را باگذاردن یك یا چند نقطه در زیر و بالای آنها همچون ب، ت، پ و ج، خ از هم جدا ساخت و بدینسان واتهای همانند با این نقطه ها از هم باز شناخته شد.

ولی باید دانست که در آغاز کار از بکار بردن نقطه در نوشته‌ها خودداری میکرده‌اند مگر درجاهایی که ناچار بودند، بویژه هنگامیکه به یك دانشمندی نامه می نوشتند گذاشتن نقطه را یك گونه بی فرهنگی می دانستند و می گفتند: «کثرة النقط فی الکتاب سوء ظن فی المکتوب الیه» یعنی فراوانی نقطه در نامه بدگمانی است در باره کسی که نامه باو نوشته شده. دانشمندان نیز نقطه گذاری را در کتابهای دانشی می پسندیدند ولی در نامه ها از آن دوری می جستند. رویهمرفته سالها نویسندگان در بکار بردن نقطه‌ها سرگردان بودند و بیشتر بکار نمیبردند.

ولی این اصلاح که بادست «نصربن عاصم» انجام گرفت خودمایه یك گرفتاری تازه‌ای شد و آن در آمیختن نقطه های «اعراب» با نقطه های «اعجام» بود و سالها نیز این گرفتاری اندیشه دانشمندان را بخود مشغول داشت تا اینکه چنین نهادند که نقطه های «اعراب» را باجوهر سرخ و نقطه های «اعجام» را با مرکب سیاه بنویسند تا آنها را از هم باز شناسند این کار تا سال سیصد و اند هجری دنبال میشد و قرآنها و کتابهای زمان «خلفای راشدین» و امویان و آغاز دوره عباسیان باینگونه نوشته شده و باین نشانه ها شناخته میشود یعنی

---

(٥) در وفیات الاعیان ابن خلکان مینویسد: «ففزع الحجاج الی کتابه وسالهم ان یضعوا لهذه الاحرف المشبهه علامات تمیز ها بعضها فیقال ان نصر بن عاصم قام بذلك فوضع النقط افرادا و ازواجا وخالف بین اماکنها فعبر الناس بذلك زمانا لا یکتبون الا منقوطا فکان مع استعمال النقط ایضا یقع التصحیف فاحدثوا الاعجام فکانوا یتبعون النقط الاعجام»

قرآنهای زمان خلفای راشدین وامویان بی « اعراب و اعجام » و کمی با نقطه است؟.

لیکن سپس چون شناختن واتها با کمك نقطه های سیاه‌ونمودن اعراب بادستیاری نقطه‌های سرخ مایه دشواری نوشتن میگردیدووقت بیشتری میگرفت از اینرو زمانی نیز بجای نقطه های اعجام ـ يك خط کج بجای يك نقطه ـ دو خط کج بجای دو نقطه ـ و سه خط کج بجای سه نقطه ؛ میگذاشتند (باینگونه / و // و ///) چنانکه در نمونهٔ ار خط کوفی که درسده‌دوم هجری نوشته شده ودرپایین آورده میشود میبینیم.

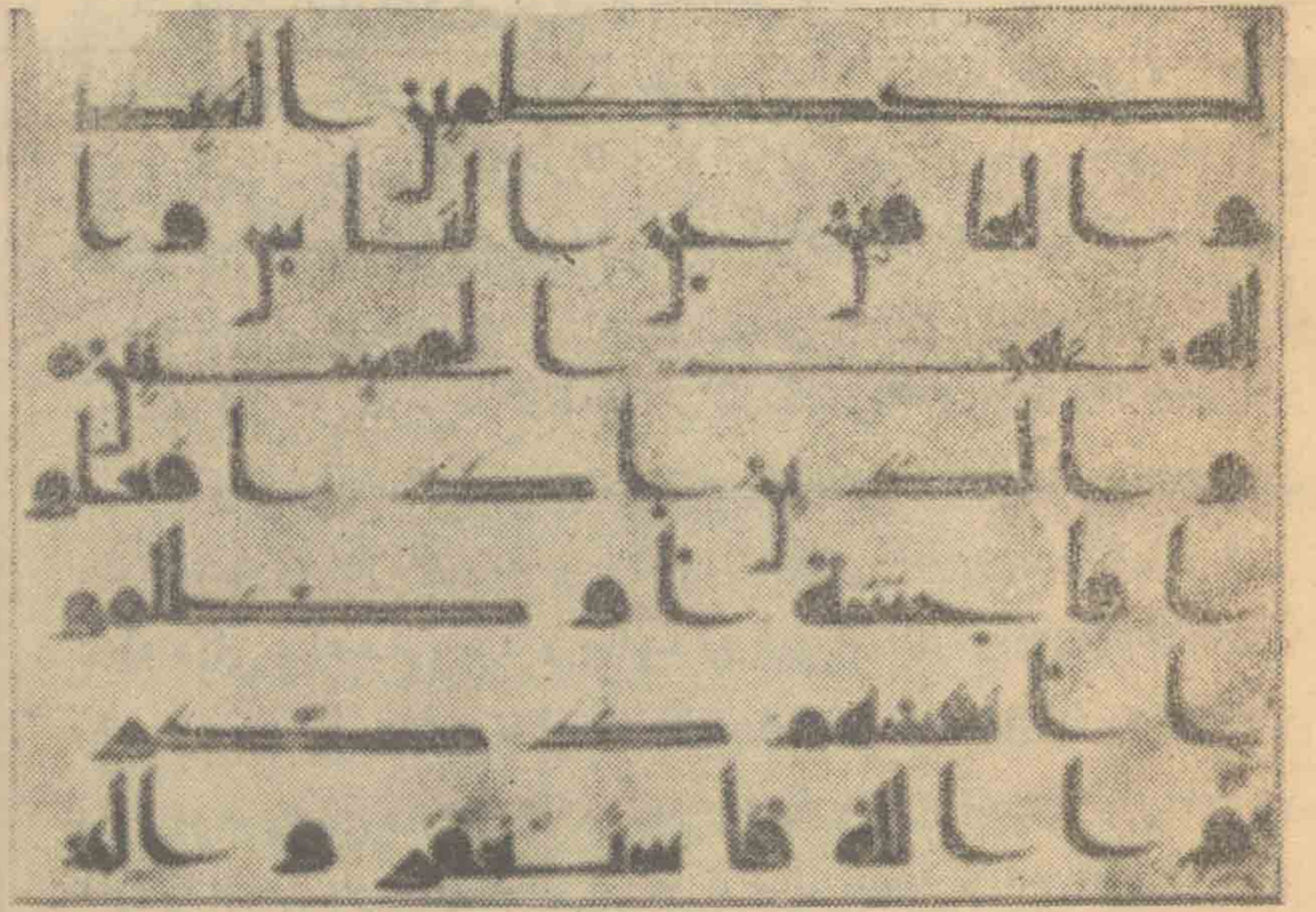

نمونه‌ای از خط کوفی

نوشته بالا چنین است «الکظمین الغیظ والعافین عن الناس والله‌یحب المحسنین والذین اذا فعلوا فاحشه اوظلموا انفسهم ذکر والله فاستغفروالله .

درقرآنی که دارای‌دستینه علی بن ابیطالب است وبخط کوفیست نیزبجای اعراب نقطه های سرخ رنك و بجای نقطه های اعجام خط های کج و کوتاه در بالا وپایین واتها گذاشته شده ،

. این‌اعراب و اعجام نیز چندان نپاییده وروش دیگری پیش گرفتند که همان‌روش امروزی خط عربی است‌یعنی بجای نقطه های «اعراب »زبر وزیر وپیش کنونی که باخط کوچك و کجی در بالا و پایین وواو کوچکی نموده میشود پدیدآمده(٦) وباین نشانه‌ها ـ نشانه های دیگری‌همچون‌مد (ـ) وتشدید(ـ) وهمزه (ء) و جزم(٥)وتنوین (اًاٍاٌ) واز اینگونه افزوده شد (۷)، گرچه‌خط رابسیار دشوارتر ساخت ولی از دیده خواندن‌ونوشتن عیبهای نخست را ازمیان برد (۸) و خط

---

(٦) از روی کتابها و نوشته‌هایی که بازمانده چنین پیداست که تا آغاز سده چهارم هجری «اعراب » را بکمك نقطه نشان میداده‌اندو جای نهادن نقطه‌هانیز روشن نبوده است لیکن از سده پنجم نقطه تنها بری اعجام بکار رفته و يك خط کج دربالا برای «فتحه » ویك‌خط‌کج‌در پایین برای « کسره »ویك واو کوچك در پیش وبالابرای « ضمه»همچون‌امروز بکار رفته است. و دانسته‌نیست این دگر گونیها در چه سالی و با دست چه کسانی انجام گرفته است .

(۷) می‌نویسند شداز سر شین و همزه از سر عین گرفته شده است .

(۸) با همه این نشانه‌ها سالهای سال صداهای ویژه زبان فارسی واتی نداشته و ایرانیان ناچار بودند آنها را با واتهای نزدیك بصدای آنها بنویسند و یاد آوری کنند که این وات فارسی است ! چنانکه بجای (چ) جیم فارسی بجای (ژ) زاء فارسی بجای (پ) باء فارسی و بجای (گ) کاف فارسی یا عجمیه میگفتند تا اینکه کم کم اینکار برای ایرانیان شوند دشواری شده و چون نمی توانستند زبان خود را درست بخوانند ، در اندیشه چاره افتادند و در کتابها می‌نویسند « خواجه ابوالعال » نامی که از خوشنویسان بوده برای سه صدای فارسی پ و ژ و چ را پدید آورد و آنها را ار واتهای دیگر باز شناسانید . ولی بسیار دور می نماید که این کار از يك تن باشد بلکه این کار در زمان درازی انجام گرفته و سالها (چ) را با دو نقطه و سپس در این سده های نزديك با سه‌نقطه نوشته‌اند . برای مثال در کتاب خطی که در سال ۸٦۲ نوشته شده و در دسترس نویسنده این کتاب است تنها پ و ژ راباسه‌نقطه نوشته و چ با يك نقطه‌است .لیکن در سالهای‌بعد در برخی کتابها با يك نقطه و در برخی با دو نقطه یا سه نقطه دیده شده است تو گویی نقطه گذاری وضع ثابتی نداشته و بدلخواه نویسندگان بوده است . ولی « گ » تا سده های ۱۲ و ۱۳ با يك سر کش مانند کاف بوده و در این سالهای آخر بوده که گاهی با سه نقطه (کث) و گاهی با همزه (كٔ) و سرانجام با دو سر کش (گ) نوشته‌شده است .

عربی را نسبت بسالهای آغاز اسلام رساتر و کاملتر گردانید.

دگرگونیهایی که در ترتیب الفبا رخداده

ازدیگر تغییرهایی که در خط عربی پیشامده ترتیب جای واتها می باشد.

ترتیب شمارش واتهای عربی در آغاز «ابجدی» بوده‌همچنانکه بنیاد الفباهای فنیکی وعبری وآرامی بر آن ترتیب است. و می‌توان گفت نخست همگی الفباها باین ترتیب یانزدیك باین مرتب میشده‌است، زیرا هنوزهم نشانه‌هایی از آن ترتیب در الفباهایافت‌میشود، برای مثال ترتیب abcd درلاتین که‌همان ا ب ج د (ابجد) و klmn که همان ك ل م ن (کلمن) و q rst که نزدیك به (قرشت) است وهمچنین ترتیب ك ل م ن در خود الفبای کنونی یادگار همان کلمن است.

بگفته برخی در سده های یکم تا چهارم اسلامی ترتیب الفبا بر حروف معجم بوده که همان ترتیب مخرج صداها از گلو تالب میباشد و کتابهای لغت آن زمانها نیز پایه‌اش براین ترتیب بوده است باینگونه. همزه الف ه ع ح غ خ ق ك ض ج ش ی ل و ن ط د ت ص ز س ظ ذ ث ف ب م و (از الکتاب سیبویه که در سده دوم هجری نوشته شده) ولی میتوان گفت این ترتیب همگانی نبوده وتنهادر کتاب‌های دانشی ازلغت و صداشناسی وتجوید بکار میرفته است.

سپس این ترتیب ها بشوندهایی که روشن نیست بهم خورده و ترتیب نوی که بنیاد آن بر همانندی واتهاست گرفته شد. برای مثال ب ت ث را باهم و ج ح خ را باهم دسته‌بندی کردند وتنها واتهای ه و ی راکه باهیچ یك ازواتها همانند نبود درانجام الفبا آوردند، بدینسان ترتیب «ابتثی» پدید آمد که یك گونه ازاین ترتیب هنوزهم در کشورهای مغرب (کشورهای شمال افریکا جز مصر بکار میرود که چنین است:

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز ط ظ ك ل م ن ص ض ع غ ف ق س ش ه و ی.

ولی سپس این ترتیب در مصر و کشورهای عربی و ترکیه و ایران وافغان بهم خورده وترتیب کنونی پدید آمد.

⁂

هرچند این گامها که درراه تکمیل خط عربی برداشته شد آنرا تااندازه‌ای ازحال یك خط ابتدائی بیرون آورده وآسانتر ساخت لیکن کمیها وآکهای بزرگی ازنبودن‌واتهای باآوادرمیان الفبا و همانندی برخی ازآنها باهمدیگر وخود نقطه‌ها وفراوانی آنها در خواندن و نوشتن دهها گرفتاری و اشتباه پدیدآورده و می‌آورد که دانشمندان برخی ازآنها را میدانستند وبسیاری ازآنها را یاد کرده و در کتابها نوشته‌اند و گروهی نیز دربی چاره‌جویی بوده‌اند.

چنانکه «حمزه‌اسپهانی» در کتاب «التنبیه‌علی حدوث‌التصحیف» هنگام خرده گیری بخط عربی می‌نویسد خلیفه اموی «سلیمان بن عبدالملك» بفرمانروای مدینه «ابن حزم» نوشت: «احص‌المخنثون» و وی «اخص» خوانده وبجای شمردن همه‌را تخم کشی کرد. (۹)

بازهمو می‌نویسد: «سبب وقوع تصحیف آن بوده که آن کسیکه‌نقوش آنرا ابداع کرده آنرا براساس حکمت ننهاده‌واحتیاطی برای آنانکه بعد می‌آیند نکرده. مثلا برای پنج حرف که باء و تاء و یاءونون باشد یك‌شکل قرارداده‌درصورتیکه مقتضای حکمت آنکه برای هرحرفی صورتی جداگانه وضع کند تااز تبدیل مصون ماند.»

---

(۹) نوشته عربی آن چنین‌است: «فقدقیل‌ان‌جماعة من‌المخنثین، کانوافی المدینه فی‌خلافة سلیمان بن‌عبدالملك الاموی، فارادان ینفیهم منها، وکان‌عامله فیها ابابکر عمربن حزم. فکتب‌الیه یقول: احص من عندك من‌المخنثین. واتفق ان نقطه‌من السطر اولی وقعت فوق‌الحاء فصارت خاء، فخصاهم»

در کشف‌الظنون این عبارت را بکسی دیگراسناد داده و بگونه‌دیگری آورده‌است‌می‌نویسد «حکی‌عن‌جعفر المتوکل‌انه کتب الی بعض‌عماله «ان احص من‌قبلك من‌الذمیین‌وعرفنا بمبلغ عددهم. فوقع‌علی‌الحاء‌نقطه فجمع‌العامل‌من کان‌فی عمله منهم و خصاهم فماتواغیر الرجلین»

همچنین ابوریحان بیرونی دانشمند بزرك ایرانی در کتاب «الصیدله» می‌نویسد: «یك یونانی بولایت ما گذر کرد و من پیش او میرفتم ونامهای دانه‌ها وتخمها ومیوه‌ها و گیاه‌ها وغیره را بزبان یونانی می‌پرسیدم ومی‌نوشتم ولی خط‌عربی آفت بزرگی دارد که آن همانندی وانها بهمدیگر وضرورت تمایز بانقطه وعلامات واعراب است که اگر آنها را ننویسند معنی مبهم میشود واگر درمقابله و تصحیح هم غفلت شود اصلاننوشتن ونوشتن کتاب بلکه علم وجهل بر نوشته های آن یکسان میشود واگر این آفت نبود کتابهای ترجمه شده بعربی از قبیل دیسقوریدس وجالینوس و.... کافی بود ولی اکنون اعتمادی بر آنها نیست» (۱۰)

دشواری خط والفبای عربی تا جایی است که حتی کسانی از پیشینیان که آنرا خط قرآن و اسلام می‌پنداشتند و مخالفت با آنرا دشمنی بااسلام وقرآن میدانستند (۱۱) باز خودداری نتوانسته‌اند کرد از اینکه خطی ازروی اندیشه خود یا بگفته حمزه اسپهانی از روی «مقتضای حکمت» بسازند وخواست‌های خود را برای اینکه دچار سرنوشت شوم «تحریف» و «تصحیف» نشود با آن بنویسند.

---

(۱۰) خود نوشته بیرونی بعربی چنین است: «.... ولکن لکتابة العربیه آفة عظیمه، هی تشابه‌صور الحروف المزدوجة فیها، واضطرار هافی التمایز الی نقط العجم، وعلامات الاعراب، التی اذاترکت، استبهم المفهوم منها، واذا انضاف الیه اغفال المعارضه، واهمال التصحیح بالمقابله، وذلك الفعل من عام قومنا، یساوی به الوجود الکتاب و عدمه، بل علم مافیه وجهله. لولا هذه الآفة، لکفی مافی کتاب دیسقوریدس، جالینوس، وبولس، و ارباسیوس، المنقوله الی العربی من الاسامی الیونانیه، الاانالا نثق بها ....»

۱۱) ایستادگی و پافشاری در تغییر ندادن خط قرآن باندازه‌ای بوده که دانشمندان دینی خط قرآن رایك چیزهمیشگی وثابت می‌پنداشتندو چون درقرآن عثمان نقطه و اعراب بکار نرفته بود از اینرو سالها با آنکه همه نوشته‌ها باخط نسخ نوشته میشد قرآن را با خط کوفی وبدون نقطه و اعراب می‌نوشتند!

گویند درزمان مامون خلیفه عباسی گروهی از دانشمندان بر آن شدند که «اعراب» رامیان «حروف» جادهند، زمانی نیز درپیرامون آن اندیشه بکار برده وبآزمایشها پرداختند، لیکن چون هوده ای ازکوشش خود نگرفتند این مثل از آن کار ایشان بازماند که هرگاه میخواستند بگویند مگر کار سخت و دشواری انجام داده ای؟ می گفتند «مگر اعراب را جزو حروف کرده‌ای؟!».

از اینگونه تلاشها و کوششها در تاریخچه خط‌عربی بسیار است واگر درمیان کتابهای گذشتگان جستجو کنیم ده‌ها ازاینگونه داستانها توانیم یافت ولی‌ماچون کنونرا دسترسی بآن کتابهانداریم تنها این دو داستان را که درباره پدیدآوردن خط نو والفبای تازه‌درسده‌های پیشین است یاد کرده میگذریم.

حمزه اسپهانی در کتاب خود نوشته: «نوشجان بن عبدالمسیح برای من نقل کرد ازاحمد بن الطیب شاگرد کندی، که وی وقتی محتاج باستعمال لغات ملل دیگر ازفرس وعبرانیها وسریانیها و رومیها ویونانیها شد برای خود خطی مشتمل بر ۴۰ شکل وضع کرد که تماماً متباینه‌الاشکال بودند وباین طریق برای اونوشتن هیچ کلمه‌وخواندن آن مشکل نبود».

همچنین خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر در «تانکسوف نامه ایلخانی» درباره نوشتن اصطلاحات پزشکی چنین گوید: «رساله‌ای درحروف وضع کنیم وبیان کنیم که مخارجی که ازالفاظ ایشان معلوم کرده ایم چند است و حسب هرمخرجی حرفی نهیم و شکلی بی‌نقطه جهت آن مخرج وضع کنیم و کیفیت تصویت ومخرج آن بیان کنیم واعراب ایشان را نیز اشکال وضع کنیم که دلالت برحرکات مختلف الفاظ ایشان کند تا چون کلمات الفاظ ختائی بنویسیم برخواننده آن رسالت آسان گردد».

ازاین نوشته پیداست که این وزیر دانشمند خود خطی پدید آورده بوده که‌در آن برخی از آ کهای خط‌عربی رااز نقطه و همانندی واتها وجدا نوشته شدن‌واتهای‌باآوا(اعراب) وجز آن از میان برده وواژه‌های بیگانه را برای درست خواندنشان باآن خطمی نوشته‌است.

این چند نمونه که از نوشته‌ها و کوششهای پیشینیان در باره الفبای عربی آوردیم چنانکه در آغاز این گفتارهم نوشته ایم نیك‌نشان می‌دهد که دانشمندان آن زمانها نه‌تنها از دشواریها و آ کها و کمیهای خط‌عربی ناآگاه نبوده اند بلکه بهنگام نیاز ازساختن وپدید آوردن الفبا و خط های نونیز خود داری نمی کرده اند ، چه بسا اگر پندارهای پوچی ازهمبستگی خط با دبن ومذهب درمیان نبود و پابند آنان نمیگردید و گروه بسیاری با این اندیشه همداستانی نشان میدادند بسیاری از دانشمندان مسلمان بویژه ایرانی ها که نادانی وتعصب‌های بیجاجلو چشم آنان پرده نکشیده بودالفباو خط‌نوی بر«اساس حکمت» پدید می آوردند که دارای آ کها ودشواریهای خط کنونی نباشد وباهمگانی گردیدن آن توده‌های مسلمان درراه‌پیشرفت افتاده همچون اروپاییان جایگاه خودرا در جهان‌بدست می آوردند.

گرچه خط عربی نیز بهمان حال نخست خود(کوفی ونسخ)باز نمانده و« قلم » های گوناگونی با دست نگارندگان و خوشنویسان پدیدآمده ورواج یافته است لیکن باافسوس باید گفت همه اینها جز اندکی هوده هوسبازی های گروهی‌مردان بیکاره بوده وخواستی جز اینکه روش وشیوه نوی در نویسندگی و خطاطی پدید آوردند که دیگران نیاورده باشند نداشته اند. و بجای اینکه خط عربی را از این دشواری‌ها و آ کها وارهانند وباری خط را دیگر نمی کنند راهی برای آسانی‌خواندن ونوشتن بیندیشند ، خود اینان خطرا دچارصدها گزند ودشواری و پیچیدگی نموده و آنرا از سادگی نخستین خود

نیز بیرون آوردند .

نگاهی بخط ها و قلم‌هایی که کنون میداریم و یا از «خطاطان» گذشته بازمانده ویا نامهایی که از خطها و قلمهای گوناگون در کتابها میخوانیم نمونه خوبی‌از این هوسبازی‌ها بدست میدهد و نیك روشن میگرداند که چگونه‌یك‌اسبابی که‌تنهاوسیله خواندن ونوشتن‌و دانش آموزی‌و کتاب‌نویسی‌وبالاخره‌وسیله انتقال‌اندیشه‌های گذشتگان بآیندگان بوده بازیچه دست یك‌مشت مردانی‌بیکاره وهوسباز گردیده و بخاطر بلهوسیهای خود مردمی را صدها سال با نادانیهای خود سرگرم کرده‌اند . (۱۲)

ما برای اینکه دلیلی براین گفته‌خود یاد کرده باشیم یکرشته ازنام قلمهایی‌را که‌تاکنون خط‌عربی بخود دیده است دراینجا آورده وباین گفتار پایان‌میدهیم .

⁂

چنانکه پیشتر گفتیم خط عربی نخست دوخط کوفی ونسخ‌بود (۱۳) که‌سپس ازاین دوخط شیوه‌های گوناگون درنویسش‌پدیدآمده که‌آنها را بنام «قلم» میخوانند .

ابن ندیم مینویسد . درآغاز اسلام چهارخط بودباینگونه .خط مکی ، خط مدنی ، خط بصری ، خط کوفی ، در زمان امویان این چهار خط‌کامل شده وسپس از آنها قلم‌های دیگری پدیدآمد که‌در

---

(۱۲) ما خود خستوانیم که برخی ازاین خط و قلمها انگیزه‌پیدایشش‌نیاز نویسندگان به تندی و آسانی و راحتی دست و انگشتان در هنگام نوشتن بوده واین یك‌کار طبیعی است‌که بیگمان بایستی پیش آید لیکن نه همه‌قلم ها و خط ها باین انگیزه پدید آمده است بلکه چنانکه گذشت هوسبازی و خود نمایی و بیکاری ونقاشی نیز در این‌کار دست داشته است .

(۱۳) کسانی گمان می برند خط نسخ را «ابن‌مقله وزیر» خطاط بنام‌پدید آورده است ولی این گمان درست نیست ونسخ از خطهای باستان عربها‌بوده وهمزمان باخط‌کوفی ست.

زمان عباسیان دوازده قلم نزد خوشنویسان شناخته می بود که نام برخی از آنها چنین است:

الطومار الکبیر - قلم الثلثین - قلم الثلاثین - قلم الزنبور - قلم المفتح — قلم الجزم — قلم الموامرات — قلم العهود — قلم القصص — قلم الخرفاج.

از این قلم ها باز قلم های دیگری پدید آمد که شماره آنها به بیست و پنج قلم رسید. و در روزگار مامون عباسی قلم های زیر پدید آمد: قلم المرصع — قلم النساخ — قلم الریاسی — قلم المکاتبات قلم الرقاع — قلم عبار الحلیه — قلم الثلث — قلم المحقق — قلم المنثور قلم الوشی — قلم النرجس — قلم البیاض.

در سده های هفتم و هشتم هجری کم کم خط کوفی دیگر در کتابها و نوشته ها بکار نمیرفت و ویژه کتیبه های مسجد ها و ساختمان ها و از اینگونه میگردید و خط نسخ و قلم های ثلث، تعلیق ریحانی، محقق و رقاع جای آنرا میگرفت و از این شش خط سپس قلم های نوی پدید آمد که بسیاری از آنها با دست ایرانیان ساخته شده و از آنهاست:

قلم مقرمط — قلم باریك — قلم نستعلیق — قلم شکسته و از این گونه.

و بر اینها اگر شیوه ها و نامهایی از قبیل ب و عین مربع — غین مربع - کاف کوفی - کاف همزه - کاف طره - هاء یك چشم - هاء دوچشم - هاء خرگوشی - میم درفشی - نون قوسی - یای معکوس - باء کشیده نون کشکولی تاء گردو. . . . . بیفزاییم آنگاه شگفتی خوانندگان از سرنوشت این خط دوچندان خواهد گردید.

گفتار دوم

تاریخچه آشنایی ایرانیان با فرهنك اروپایی و پیدایش اندیشه ((اصلاح الفباء)) و ((تغییر خط))

ما برای آوردن تاریخچه پیدایش اندیشه دیگر گردانیدن الفبا و اینکه چگونه و از کجا این آرزو و اندیشه درمیان ایرانیان دانشمند پدید آمده ناچاریم ازراه دوری پیش آمده وداستان را اندکی بازتر نویسیم. زیرا پیدایش این اندیشه خود نتیجه یکرشته دگرگونیهایی است که پیشترها درزندگانی مردم این کشور روی داده و آنان را باینگونه آرزو واندیشه ها واداشته است، وما برای شناختن این دگرگونیها ناچار از شناختن علت های آنها هستیم تا بتوانیم زمینه سخن را از هر باره بدیده گرفته و بازرفی درپیرامون این جستار بپژوهیم.

آشنایی با اروپائیان

بیشتر خوانندگان این کتاب میدانند که ایرانیان از زمان نیمه پادشاهی خاندان آق قویونلو (نیمه سده نهم هجری) باینسو کما بیش با اروپائیان آشنایی پیدا کردند واندکی ازچگونگی پیشرفتهای دانشی کشور های اروپایی و چسانی زندگانی مردم آن سامان بمیانجیگری بازرگانان و نمایندگان و فرستادگان سیاسی کشورهای «جمهوری ونیز» (ایتالیا) وفرانسه و انگلیس وپرتقال و جز اینها که برای خرید ابریشم وکالاهای شرقی وفروش جنگ‌اچ های (گرم) و آتشی نو و بستن پیمانهای

دوستی و جنگی بدربار شاهان ایران می آمدند آگاهیهایی داشتند . این آشنایی بویژه اززمان خاندان صفوی رو بفزونی نهاده و اندکی از دانشها و فرهنك اروپایی بارفت و آمد اروپاییان و بازرگانان ارمنی ومبلغان مسیحی ویاکسانی ازایرانیان که بنام فرستاده یابازرگان بکشورهای اروپا میرفتند در میان ایرانیان شناخته وپراکنده گردید . از آن جمله ریختن توپ، ساختن کشتی و کاغذ، بکاربردن ساعت ، آشنایی باپیکرنگاری اروپایی وهنرچاپ ودوربین‌های ستاره‌شناسی، پزشکی ودودکشی بود که درروزگارصفویان درایران شناخته گردید.

آغاز همبستگی .

-درزمان پادشاهی نادرشاه ودوره زندیان ایرانیان چون سرگرم کشاکشهای درونی کشور خود بودند از اینرو تا زمانی دنباله این رفت وآمد برید ، لیکن پس از استوار گردیدن پادشاهی در خاندان قاجار و آرامش درون کشوردوباره همبستگی با اروپا با رویه تندتروبهتری آغاز یافته ومیتوان گفت نخست گام همبستگی بااروپاییان و آگاهی از ازفرهنك ودانش آنان در این زمان برداشته شد . وهرچه این همبستگی ورفت وآمد بیشتر گردید بهمان اندازه نیز باگاهی ایرانیان از سان مردم آنجا افزود ، و ما نخستین هنایش این آگاهی‌ها وهمبستگی هارا درمیان شاهزادگان ودرباریان ومستوفیان که در زمانهای گذشته یگانه دسته چیزفهم وروشن اندیشه کشورمیبودند میبابیم. زیرا بیشتر نمایندگان وفرستادگان بکشورهای اروپا از میان این گروه برگزیده میشدند و اینان بودند که بهوده سالها گردش دراروپا و آشنایی نزدیك بامردم آنجا خواه نا خواه چیزهایی از فرهنك و دانش آنان نرا میگرفتند ، و

هنگام بازگشت اندی از آنها را به میهن خودارمغان می آوردند.

آگاهی پیشروان توده از سان اروپا

-ولی این آگاهی از سان اروپائیها درمیان درباریان ومستوفیان نمانده بانوشتن سفرنامه‌ها و کتابهاکه بیشتر درپیرامون زندگانی مردم کشورهای اروپا وپیشرفت های آنان دردانشها و هنرها دورمیزد کم کم درمیان دیگر مردم نیز که از خواندن ونوشتن بهره ای داشتند پراکنده گردید ، گروهی از پیشروان توده‌راکه ازرده درباریان نبودند ازاینراه با چگونگی پیشرفت‌هاوزندگانی مردم اروپا آگاهانید.

این آگاهی ها و آشنایی نزدیك بادانشهای اروپایی اززمان ولیعهدی عباس میرزا و وزیراو میرزا بزرك (قائم مقام یکم) که در فراخواندن «مستشاران» اروپایی و فرستادن شاگرد و کارگر بکشورهای اروپایی و بنیاد گذاشتن چاپخانه و کارخانه های نوین و ترجمه کتابهای اروپایی بزبان فارسی کوشش بسیار از خود نشان میدادند بسیار افزود و آمدن «هیئت های نظامی» فرانسوی و انگلیسی بایران ودستکاریهای آنان درارتش ایران وچاپ وپراکندن روزنامه و کتاب ، این آشنایی و آگاهی راهرچه تندتر گردانید.

لیکن نباید فراموش کرد که این آگاهی درباریان وراهبران وپیشروان توده و گروه باسواد چندان ژرف نبوده و هیچدسته‌ای چنانکه بایست از چگونگی حال جهان آگاه نبودند، چه اززمان نادر شاه و زندیان باینسو که در اروپا تکانهای سختی پیدا شده و داستانهای بزرك تاریخی همچون شورش بیمانند فرانسه و پیدایش ناپلئون و جنگهای پیاپی او و جنبش توده‌ها وپیشرفت فن جنك و پدید آمدن افزارهای نو ومانند. اینها

بسیار رو داده بود ، مردم ایران از آن تکانها و دیگرگونیها بی بهره و ناآگاه مانده و راستی آنست که نه پادشاهان و نه سرجنبانان توده‌از آن تکانها ودگرگونیها سر در نیاورده بودندو راز آنهمه پیشرفتهای اروپاییان رادر نیافته باهمان شیوه‌کهن خود بسر میبردند .

بیداری سران توده

-این خواب نادانی و ناآگاهی از جهان که خود دنباله خواب چند صد ساله ایرانیان می‌بود تا بازپسین سالهای پادشاهی ناصرالدین شاه کشیده میشد، با اینکه شکستهای پیاپی فتحعلیشاه در برابر روس و شکستهای محمد شاه و ناصرالدین شاه در برابر انگلیس بایران زیانهای بسیار رسانیده و از بزرگی و جایگاه آن بسیار کاسته بود ولی نه پادشاهان قاجاری و نه توده هیچکدام را بیدار نکرده بود،و همگی بهمان شیوه کهن خود زندگی میکردند .

لیکن کار باین‌سان نمانده هرچه بود این آگاهی‌های خردخرد و ناچیز سرانجام کار خود راکرده گروهی‌از مردم را تکان های سخت داده آنانرا بیدار گردانید .

گروهی از مردان دلسوز و دانا چشم گشوده توده ناآگاه و ناتوان خودرا در میان دودولت نیرومند وآزمند و بیدار ، یکی‌در شمال دیگری در جنوب میدیدند که دهان خودراباز کرده برای‌فروبردن این لاشه بیجان در تلاش و کوششند و از سوی دیگر آنهمه پیشرفتهای اروپا را در دانشها و اینهمه نادانی و زبونی وآلودگیهای توده خودرا بسنجش نهاده ، و از هوده آن‌که آینده بیمگینی‌رانشان میداد دلهاشان بدرد آمده نیکخواهانه بچاره‌جویی برخاستند .

چاره‌جویی

-ازهمین روزها بود که‌جستجو وپژوهش درباره شوند وانگیزه پسماندگی و ناآگاهی وزبونی شرقیان بویژه ایرانیان و پیشرفت و چیرگی اروپاییان ، درمیان مردان نیکخواه ودانا وگروه دانشمندان و نویسندگان ایران آغازگردید،اندیشه‌ها بکارافتاده ، خامه هابنوشتن آغازکرد ، و هرکسی بفراخور دانش وآگاهیهای خود دردهایی یافت و داروهایی‌نمود .

مثلا سید جمال‌الدین اسدآبادی و شاگردان او که‌تنهانگاهشان بجهان‌اسلام‌بود ، انگیزه گرفتاری را پراکندگی‌و چندتیرگی مسلمانان دانسته، و چاره‌را یگانگی آنان « اتحاد اسلام » می‌پنداشتند ودراین راه کوششهای فراوان بکار می‌بردند .

پس از سید جمال‌الدین (یادر همان زمان‌او) یك‌اندیشه‌دیگری پیدا شد ، و آن اینکه کسانی از ایرانیان و دیگران چنانکه گفته شد چون به اروپارفته و پیشرفت کشورهای قانونی آنجارا می‌دیدند ،آن پیشرفت را همه‌از بودن قانون دانسته ، و پس ماندن ایران و دیگر کشورهای آسیا را از نبودن آن میشمردند ، و این بودکسانی ازآنان از حاجی میرزاحسینخان سپهسالار و میرزا ملکم خان ومیرزاعلیخان امین‌الدوله ودیگران میکوشیدند که در ایران نیز قانون باشد ،و سر انجام شادروانان بهبهانی و طباطبایی آن اندیشه را باکوشش بیشتری دنبال کردند و پافشاری نموده جنبش مشروطه را پدیدآوردند .

یکی از چاره‌ها

– باز درهمان زمان کسان بسیاری چاره‌را «سواد» دانسته همیشه چنین میگفتند و می‌نوشتند: «باید مدرسه باز کرد و مردم‌را باسواد گردانید. مردم اگر باسواد باشند حدود وحقوق‌خودرا میشناسندوهمه این گرفتاریها رفع‌میشود» و نیزمیگفتند چون مردم خواندن‌ونوشتن را بیاموزند و اندکی از دانشهارا فرا گیرند خود خواهند توانست از این نا آگاهی وزبونی بدر آیند ودر راه پیشرفت‌افتند.

چون نخست کار در دبستانها و در راه باسواد کردن مردم یاد دادن الفبابه خردسالان و کودکان‌است ازاینرو گروهی ازاین دسته‌توجه بیشتر خودرا به خط و الفبابر گردانیده و آنرا نارسا ومعیوب وپیچیده یافتند وآموختن آنرا بکودکان و خرد سالان باآن مغزهای کوچك واندیشه‌های‌ساده کاری بس‌دشواردیدند وبآرزوی «تغییرخط» و«اصلاح الفبا» افتادند و ازهمین جا بود که این اندیشه پدید آمد وپیشرفت یافت‌وکسان بسیاری در پیرامون‌آن آغاز بنوشتن و گفتن‌کردند، ماازهرراه که درتاریخچه پیدایش ریشه این اندیشه وجنبش پیش‌رویم جز باین که ما نمودیم نخواهیم رسید و این گفتاررا نیز از بهر آن‌آوردیم که ریشه وچبود این اندیشه رانشان دهیم، چه‌دیده شده کسانی از روی پندار و سیاست بافی ویااز روی سخنانی که مخالفان این‌اندیشه درمیان مردم پراکنده‌اند چنین‌گمان می‌برندکه این اندیشه را نیز بیگانگان در دهن هاانداخته و بآن پیشرفت میدهند (چنانکه درباره‌بسیاری از کارها این پندار شوم درمیان‌مردم پراکنده است) وگوئیا بسود آنان است که‌خط ایرانیان تغییر یابد و الفبایشان اصلاح گردد و بتوانند

بآسانی خواندن و نوشتن را بیاموزند و از نادانی و زبونی برهند!

در حالیکه همه این پندارهابیدلیل و نا بجاست و این اندیشه گذشته از این که صدسال پیشینه دارد چنانکه در گفتار آینده خواهیم آورد بسیاری ازمردان دانشمند و نیکخواه که در میهن دوستی و پاکدلی آنان (جز چندتن) هیچ سخنی نیست دراین‌باره کوشیده‌اندو و باگفتن و نوشتن کتابها ورساله‌ها و گفتارها همداستانی خودرابا این نیکی (اصلاح) باز نموده‌اند و هیچ چنین گمانی نتوان برد که‌آنان بیگانه پرست بوده یا فریب دیگران را خورده‌اند. وجای بسیارافسوس است‌که درایران همیشه بااینگونه‌هوچیگریها جلوپیشرفت‌هاوبهتری‌ها و نیکی‌هارا میگیرند ومردم را بی‌آنکه فرصت اندیشه‌درباره‌این‌گونه جنبش ها بآنها بدهند بهر چیزی بدبین میگردانند و با دست خودشان بدبختی‌وسیاه‌روزیشان رافراهم‌می‌آورند. آری‌چه‌بسادیده‌شده‌بیگانگان از جنبشها ودگرگونی‌هایی‌که در کشوری روی میدهد بسودخود از آن پشتیبانی‌نشان‌داده و همداستانی نمایند لیکن این‌پشتیبانیها وهمداستانی ها هیچگاه دلیل‌این نتواند بود‌که آن‌جنبش یا اندیشه‌رانیز خود آنان پدیدآورده‌اند و بادست آنان میگردد.

گذشته ازاین‌هادرکار تغیر و اصلاح خط والفبا سودهیچ‌دولت بیگانه‌ای در میان نیست زیرا باسوادی و بیداری توده ایرانی در آنست.

وسخنانی گفته و نوشته است گفتگوهای گوناگونی هست ، لیکن ما با سنجشهای خودوسودجویی ازپژوهشهای آقای صفی نیادریافته‌ایم که نخست کسی که درباره کمیها و آکهای الفباوخط عربی سخن گفته ورساله‌هایی نوشته شادروان میرزافتحعلی آخوندزاده خامنه‌ای بوده‌است. ازاینروما نام اورادر آغاز این گفتار یادکرده وچگونگی کوششهای اورا باسودجویی از نوشته های آقای صفی نیا دراینجا باز مینماییم و کتاب خودرابروان آن دانشمند ایرانخواه که بانومیدی و اندوه از این جهان درگذشته و دنباله این کوشش را به آیندگان و فرزندان خود واگذاشته است ارمغان میگردانیم .

گفتار سوم

کسانیکه درراه ((اصلاح الفبا)) و ((تغییرخط)) بکوشش برخاسته اند

درگفتار پیش تا اندازه‌ای که میبایست ، بکوتاهی تاریخچه‌ای از پیدایش اندیشه «اصلاح الفبا» و «تغییرخط» آوردیم و ریشه این اندیشه‌را درایران؛ اینکه چگونه واز کجا پدید آمده است باز نمودیم ، در این گفتار میخواهیم ازکسانیکه در این باره بکوشش برخاسته چیز هایی نوشته و کتابهایی پدید آورده‌اند نام بریم و فشرده نوشته ها وپیشنهادها و اندیشه‌های آنانرا درباره خط و الفبابیاوریم .

بایددانست دراینجا مابادو گروه روبرو خواهیم بود .

نخست کسانیکه با «اصلاح الفبا» و «تغییرخط» همداستان بوده و این همداستانی را با نوشتن گفتار ها و کتابچه هایی باز نموده‌اند و خود پیشنهاد خط نوی نکرده و کوششی در آن باره ننموده‌اند.

دیگر کسانیکه تنها به همداستانی نمودن بس نکرده خود گام فراتر نهاده پیشنهادهایی کرده الفباهایی پدید آورده و کوششهایی دراینباره باگفتن و نوشتن کرده‌اند وهمین نوشتن‌ها و کوششهاست که تاریخچه صد ساله ای برای این جنبش بزرك پدید آورده و نمونه های نیکی از دلسوزی‌ها وفداکاری های دانشوران کشورهای شرقی ، بویژه ایرانی را نشان میدهد .

درباره اینکه چه کسی ازایرانیان نخست بار باین اندیشه افتاده

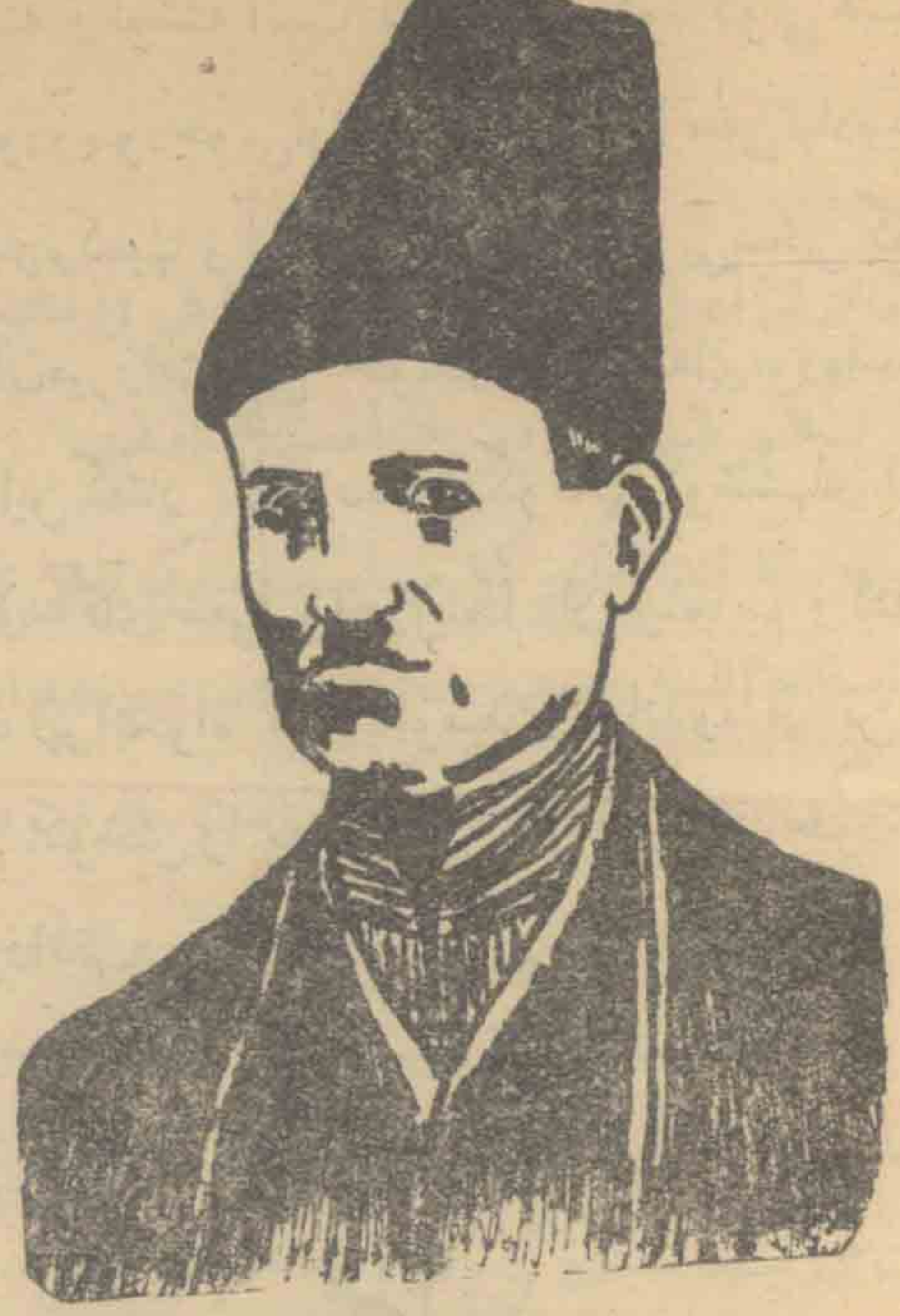

میرزا فتحعلی آخوندزاده

((خامنه))

(۱۸۱۲ ـ ۱۸۷۸.م)

میرزا فتحعلی پسر میرزا محمد تقی کدخدای ده‌خامنه ازده های شبستر در پیرامون تبریز بوده و پدرش اورا در هشت سالگی به آموزشگاه فرستاده و او برای فراگرفتن الفبااندازه‌ای سختی‌وشکنجه دیده که در سرگذشت خود نوشته است از خواندن و نوشتن بیزار شده برای پذیرفتن هرگونه ناگواری ها آماده گردیده از آموزشگاه گریخته است.

پس‌از یکسال میرزا فتحعلی راپدرش به تبریز برده بآموزشگاه سپرده، ناگهان‌سرنوشت‌شگفت‌انگیزی که‌درجستجوی‌این کودك دهگان بود و بایستی او را در شمار یکی از بزرگان و دانشمندان وپیشروان آزادیخواهی سازد وی را از پدر جدا ساخته بارسباران‌وقفقاز میبرد و درآنجا آخوندحاج علی‌اصغر (قراجه داغی) وی را بفرزندی پذیرفته و بپرورش وآموزش او می‌پردازد و زبانهای عربی و فارسی و دانش های اسلامی را باو می آموزد تا آنجا که میرزا فتحعلی دردانشهای دینی وگزارش قران و تاریخ یکی ازسرآمدان روزگار خود میگردد. پس از آن هنگامیکه در دفتر خانه« پیشکار کل قفقاز» بنام ترجمان‌زبانهای اسلامی (فارسی، عربی، ترکی) کار میکرده زبان روسی را هم بخوبی یاد میگیرد و ازاینراه با فرهنك ودانشهای اروپایی بویژه نویسندگان‌و فرزانگان سده‌هجدهم آشنامیگردد وپس‌ازاین آشنایی به‌پیشرفت‌های اروپاییان است که میرزا فتحعلی بگفته خود یکی از شوندهای بدبختی و نادانی شرقیان بویژه ایرانیان راهمین الفبای کنونی شناخته وازاین رو در اندیشه ساختن الفبای نومی‌افتد.

آنچه پیداست (وآقای صفی نیا نیز براین باورند) این‌مرد بزرك ازگام نخست میخواسته است الفبای عربی را ازبیخ کنار گذارده و الفبای تازه ای بلاتین بسازد با اینهمه چون نیك میدانسته که با نیروی اهریمنی ونادانی وسرسختی فرمانروایان که در همه جا بوده‌اند آرزوی وی بآسانی پیشرفت‌نخواهدکرد ازاینرونخست دوالفبا میسازد(درسال ۱۲۷۱ یا۱۲۷۳)که توان گفت که پیراسته‌الفبای عربی‌بوده‌است.

یکی از آنها با واتهای پیوسته وبی نقطه دیگری با واتهای‌جدا جدا و بی نقطه وبس از اینها الفبای سوم که باواتهای لاتین بوده.

فرهاد میرزا معتمدالدوله در سال ۱۲۹۲ که بااو در تفلیس‌دیدار

کرده درسفرنامه خود می‌نویسد: «.... ومیرزا فتحعلی آخوندزاده(۱٤) که بروسی آخوندوف بولکینك که مترجم پیشکاری کل قفقازیه است الف با، تا، اختراعی خودرا آورده بود که سه قسم است دوقسم او را پسندیدم یك قسم که حروف مقطعه است و باید ازچپ براست نوشت که اختراع از اشکال لاطین است. گفتم چون تشبه بخط فرنگی دارد و خاقانی گفته «فلك کج‌رو تر از خط ترسا» اهل اسلام قبول نخواهند کرد ولی آن دوقسم دیگر اگر ممکن باشد بهتر است چنانکه ابن‌مقله خط کوفی را به نسخ بدل کرد و تسهیل عمل نمود. و در اختراع این خطوط خیلی زحمت کشیده است. در اینکه در زبان عرب وفرس تلفظ منوط بسماع است حرفی نیست و اگر اعراب جزء کلمه بودو نقطه نمیداشت این اختلاف برخاسته میشد.

از دوخط اختراعی مشارالیه که قـل هوالله را بخط خودبرای من نوشته‌بود دراین‌جا برای اظهـار اطلاع ناظرین نقل‌نمود وهوهذا.

خیال اول، بواسطه اتصال‌حروف کمافی السابق وادخال‌اعراب بآنها و اسقاط کل‌نقاط

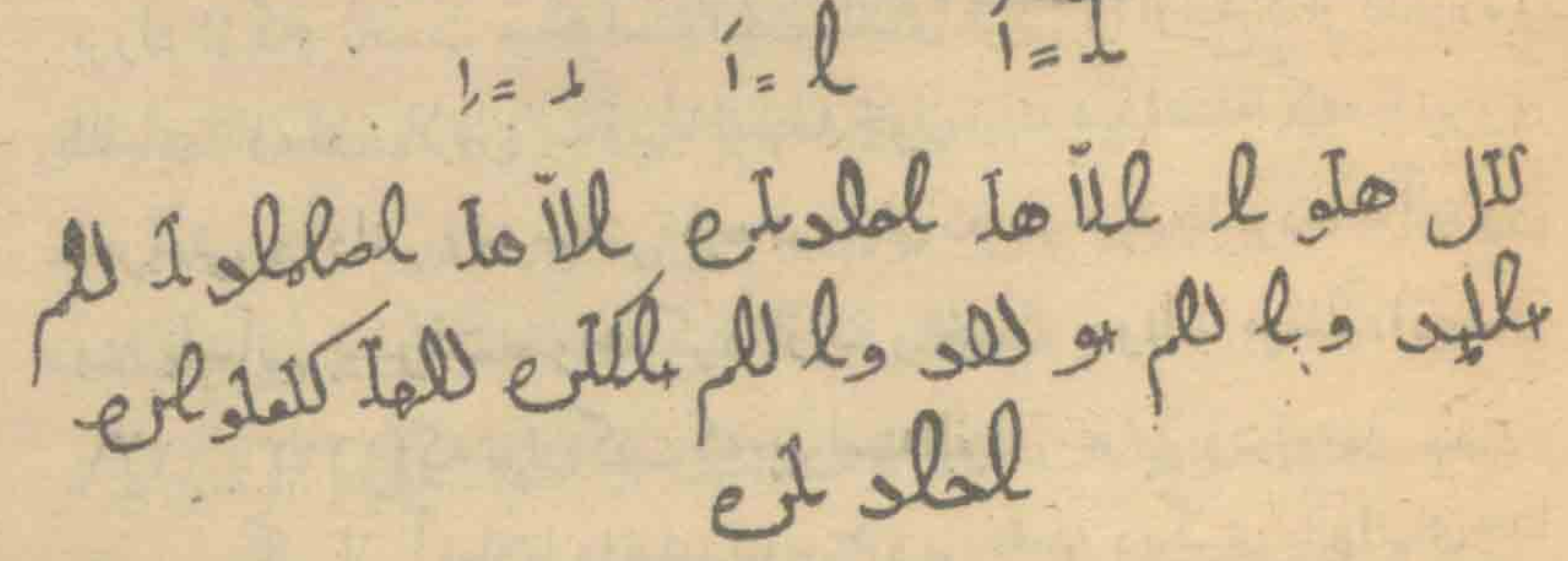

---

(۱٤) میرزا فتحعلی همه‌جا خودرا آخوند زاده نامیده ودر نامه‌های خود آخوندزاده دستینه می نهاده‌است ازاینرو مانیز اورا بااینکه بیشتر آخوندوف معروف است آخوند زاده نوشتیم.

خیال دوم، بواسطه تقطیع حروف‌و ادخال اعراب بآنها واسقاط کل نقاط»

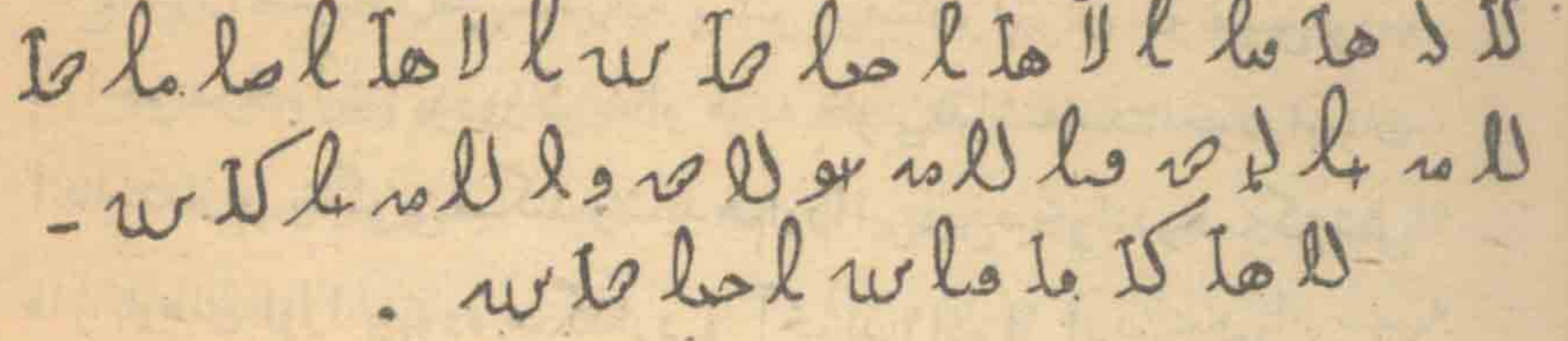

آخوند زاده چون عثمانیان را که باروپا نزدیکتر و از پیشرفتهای آن بیشتر از ایرانیان بهره‌مند بودند و مردان فرنك رفته و بار یافته و روشن دل نیز بسیارداشته‌اند برای انجام آرزوی خود شایسته تر دیده درسال ۱۲۸۰ باستانبول رهسپاره‌یشودتا مگرباهمراهی بزرگان آنجا الفبای نورا که بنام «رسم‌جدید خط اسلام» نامیده‌بود بکار بندد، و برای اینکه آخوندهای عثمانی نگویند این کار دشمنی با اسلام است و نباید الفبای‌عربی را از دست داد گفتاری در باره‌پیدایش خط عربی نوشته و روشن میسازد که خط عربی از اسلام نیست و با اسلام هیچگونه پیوستگی ندارد و خط و زبان عربی از سالیان دراز خط و زبان مردمـان گوناگون و گروهی از بت پرستان بـوده است.

در استانبول‌نخست ازاو بخوبی، و خوشرویی پذیرایی میکنند و گفتار وی را بفرمان پادشاه عثمانی درانجمنی از پیشوایان وبزرگان دینی خوانده وکنار گذاشتن الفبای عربی را با دین ناسازگار نمیدانند و در این باره چنانکه سپس از نامه‌های او به میرزا ملکم خان دانسته میشود فواد پاشاصدراعظم عثمانی ازاو پشتیبانی کرده ومهربانیهای بسیار

نموده (۱۵) و انجمن دانش عثمانی (جمعیت علمیه عثمانیه) الفبای اورا می‌پذیرد. ولی این هنگام نماینده وفرستاده ایران در دربار عثمانی حاج میرزا حسینخان سپهسالار که پیشتر فرستاده ایران در تفلیس بود، با آخوندزاده آشنا بوده و گویا با او میانه خوبی نداشته است خودرا بمیان انداخته ازاو بدگویی میکند وشاید هم اورا بی‌دین میخواند وهمه کوشش ها وکارهای اورا بیهوده میگذارد. و آخوند زاده از این پیشامد بسیار خشمناك شده بی آنکه از سفر خود باستانبول هوده‌ای برگیرد به تفلیس برمیگردد و چکامه‌ای در ٦٥ بند در این باره بشیوه شاهنامه می‌سراید که بخشی از آنرا در اینجا می‌آوریم:

منظومه درخصوص الفبای تازه

باندوه و حسرت مرا روزگار،   سر آمد درین دیر نا پایدار.
به بسیار تدبیر ها چنك زن،   همی بودم ازفرط حب وطن.
نه بخشید سعیم ولی حاصلی،   ندیدم در این عصر صاحبدلی.
بزرگان ترکان و ایران زمین،   همه خفته بودند چون خلق چین.
جوانیم رفت وزبون گشت زور،   جوانی ندیدم ابا ذوق وشور.
سفر کردم از راه دریا بروم،   الفباء نو را در آن مرزوبوم.
نمودم به ارکان دولت تمام،   خیالم بسی پخته بود و نه خام.
یکایك بگفتند صد آفرین،   جهان شد بچشمم چو خلد برین.
مرا پایگه بیشتر ساختند،   به انعام شاهانه بنواختند.
زمانه بکامم، فلك رام بود،   بفیروزی آندم یکی کام بود.

---

(۱۵) پیشنهاد آخوند زاده به فواد پاشا صدراعظم عثمانی درباره الفبا درشماره ۱٤ (مجموعه فنون جمعیت عثمانی) چاپ شده است

که ناگه یکی مردك زرد چهر،   بجام مرادم بر آمیخت زهر.
به پیش وزیران و را راه بود،   مرا دشمن دین ودولت نمود.
بدین تهمت آنمرد نا پاکزاد،   مرا پیش هرکس همیکرد یاد.
بوحشت در افکند ترکان را،   بزرگان شورای و ارکان را.
«اراو هیچ شد رنج ده ساله ام،   شنید آسمان از زمین ناله‌ام».
«رسد پاك یزدان به فریاد من،   بمحشر ستانداز او داد من».

. . . .

. . . .

. . . .

. . . .

بناچار بر گشتم از خاك روم،   که ماندن در آنجا مرا بود شوم.
فرستادم آنگه بطهران خبر،   از این رفتن و آمدن بی ثمر.
نوشتم یکی نامهٔ دل پذیر،   بنام وزیر علوم از عبیر.
الفباء نو را نشان دادمش،   دری نو بفردوس بگشادمش.
ندانم مگر همتش پست بود،   ندانم مگر روز و شب مست.
که نا داد برمن جواب این وزیر،   نشد بر مرادم مرا دستگیر.
وزیر دگر در لب سفته بود،   در این مسئله رای خود گفته بود.
«که ما خلق ایران زخرد و بزرك،   نه گبر و نه ترسا، نه فرس و نه ترك.
همه زیرك و معرفت پیشه ایم،   ز فرط ذکاوت پر اندیشه ایم.
ز دشواری خط نداریم باك،   بکوران رسد رهنما ارمغاك
نگیریم خط نواز هیچ کس،   که ما را خط و ذهن ما هست بس.»
پس آنکه ازاین رای بالیده بود،   کف دست برریش مالیده بود.

همه صف نشینان در آن انجمن،
بدو گفت: «احسنت ای رای زن!
بحرف درستت هزار آفرین،
بحکمت نگردد تراکس قرین!
دلت روشن است و کلامت صواب
ندارد ارسطو بردش جواب!
دریغا شهنشاه نیکو سیر،
ز حمق وزیران ندارد خبر،
دریغا شهنشاه با فر و هوش،
زکردار کولان نشیند خموش.
دریغا که، فرمانده دادگر،
ندید این الفباء را سر بسر.
دریغا که، در عهد فیروز او،
وزیری ندیدیم با آبرو.
همه پر طمع، بی هنر، بی خرد،
بخوبی کسی نامشان کی برد؟
اگر چه در آغاز عهدش بشرق،
وزیری درخشید مانند برق(۱۶)
ولی او وزیری چو باریس بود،
که، درملك روسان وزارت نمود
جو هر کار میکرد بیدخل شاه،
چو باریس گردید عمرش تباه
همین رمز را فهمد این پادشاه
که او را بقاباد چون مهر و ماه
که دولت پرستار ملت بود،
نه ملت پرستار دولت بود.
ایا جالس مسند کیقباد،
بر آن شهریاریت جاوید باد!
شنیدستی آخر که، درملك روس،
چه خوبی بملت آلکساندروس؟
بهمت، بغیرت، بناموس کرد،
بنام آوری درجهان گشت مرد.
شنیدستی آخر که پالمرستان؛
چه کرده برای بریتانیان؟
شنیدستی آخر تو ویلهم را،
قرال خرد مند ذی علم را؟
نیاساید ازرنج و کوشش همی،
بهشت است ملکش بدورش همی.
شنیدستی آخر تو بیسمرقرا،
که افراشت برفرقدان فرق را؟
چه تدبیر ها سر زداز رای او،
برای وطن گشت خود جنگجو.

(الخ)

---

(۱۶)- میرزا تقی خان امیر کبیر را میگوید.

چنانکه گفتیم آخوند زاده بادلشکستگی و نومیدی از استانبول برمیگردد در تفلیس نیز بشوند مرك پسرش چندی باپریشانی و اندوه روزمیگذراند و دیگر در باره الفبای خود بکوشش نمی‌پردازد تا آنکه نوشته های میرزا ملکم‌خان درباره الفبا و نسخه‌ای از الفبای تازه ملکم که درپاریس چاپ کرده و آنرا باآخوند زاده فرستاده بوده‌است دوباره اورا به‌جنبش و کوشش آورده و در سال ۱۲۸۵ نامه‌بالابلندی بوزیر فرهنك ایران که گویا شاهزاده «اعتضادالساطنه» بوده نوشته و همراه سه دفتر چه به تهران میفرستد (۱۷) که کنون هرسه آنها جلد شده و در کتابخانه مدرسه سپهسالار نگاهداری میشود. دفترچه شماره یك دارای ۲۰ برك بوده وروی جلد نوشته:

«رسم خط جدید اسلام - معروض نامه میرزا فتحعلی آخوندزاده بوزارت علوم اعلیحضرت شاهنشاهی خلد الله درخصوص خط اسلام.»

در روی دفترچه شماره دو نوشته «رسم جدید آخوند زاده در خط اسلام».

درروی دفتر چه شماره سه نوشته «سواد تقریر جمعیت علمیه عثمانیه درخصوص الفبا و سواد فرمان سلطان عثمانی و سواد معروضه

---

(۱۷) از دیباچه دفتر دوم چنین دانسته میشود که آخوند زاده همان هنگام که الفبای تازه خود را باستانبول برده نسخه‌ای نیز با دست میرزا حسین خان که آن هنگام فرستاده ایران در تفلیس بوده، به تهران فرستاده است خود او می نویسد:

«بنابر قصورات الفباء اسلام بسیاقیکه در دیباچه کتاب اول خودم تصریح کرده ام من الفبا جدیدی بر وضع خط قدیم اختراع و نقطه‌ها را کلا ساقط و اعراب را در پهلوی حروف صامته مرقوم نموده اول این رسم جدیدرا بواسطه قنسول سابق دولت علیه ایران در تفلیس میرزا حسینخان بنظر اولیای دولت علیه ایران معروض داشتم و بعد یك جلد دیگر از آن رسم جدید برداشته در سنه ۱۲۸۰ عازم اسلامبول شدم»

مؤلف در جواز شرعی به تغییر خط قدیم اسلام وجواب حضوری انجمن که تغییر خط مخالف شرع ودین نمیباشد».

آخوند زاده درباره الفبا وپیشرفت اندیشه خود با میرزا ملکم خان نامه نویسی داشته و از همدیگر پشتیبانی مینموده‌اند ما دو نامه از آخوند زاده در این باره بدست آورده ایم که هر دوی آنها را در اینجا چاپ میکنیم. ولی باید دانست این نامه ها را که اصل آنها بفارسی است و کنون درباکو نگاهداری میشود ما از روی ترجمه ترکی آنها به فارسی برگردانیده ایم از اینرو اندکی با اصل آنها درفارسی فرق دارد.

از این دو نامه چنانکه خواهیم دید چنین بدست می آید که ملکم‌خان در آن‌هنگام فرستاده‌ایران دردربار عثمانی بوده و آخوندزاده نامه یکم‌را که‌باو نوشته بدست او نرسیده است، از اینرو در نامه دوم آنچه را که در نامه یکم نوشته بود دوباره‌میاورد «روح‌القدس» که نامه هابنام اوست «تخلص» میرزا ملکم خان بوده‌است.

اینك نامه یکم:

روح و روانم روح القدس

نامه تاریخدار ۲۵ آوریل شما مانند وحی که از آسمان آید در من شادی و خوشی پدید آورد، دوست گرامی ما جناب میرزایوسف خان در همان شب نخست رسیدن خود کتابچه «گفتگو» شما رابمن و علی خان کنسول تفلیس و شیخ‌الاسلام قفقاز خواند. چون کتابچه بی‌جلدبود همانشب آنرابسه بخش کرد، بسه نویسنده دادیم ودردوروز رونویس هارا آماده کردند، و کنون دردست، هریك ازما یك رونویس

از همان کتاب هست. من نمیدانم اینرا که کتابچه شمارا تاچه اندازه دوست دارم و نوشته های آن تاچه پایه بر نیروی اندیشه من افزوده است باچه‌زبانی بازگویم. در اینکه شما بیجا نبودن اندیشه های مرا درباره دیگر گردانیدن الفبای اسلام بهمه بدخواهان و دشمنان نشان داده ومراکه بسیار نا امید بودم تا این اندازه خشنود ساخته ایدخدای بزرك شمارا سزای نیك دهاد.

علی خان کنسول این کتابچه را بارها خوانده و آفرین میگوید شیخ‌الاسلام کتابچه را روی میزخود گذاشته شب‌وروز بهرمرد خردمند و فهمیده‌ای میخواند و نوشته های آنراباچرب‌زبانی و شیوایی که ویژه خود اوست بدیگران میزندد، اندازه شادی اورا پایانی نیست از مهر و سلامی که بشما دارد ازمن خواهش کرده که در این‌نامه بشما بنویسم خوشابرشما که نامتان در هرجا برزبانهاست و هزاران کس درآرزوی دیدار شما هستند. بدخواه من که درجهان دوست وفرزند ندارد وزنش با دیگران بسر میبرد و خوداو ازپول دوستی و تنك‌چشمی همیشه‌در لرزه‌است وتنها با گردآوردن چندهزارلیره خودرا خوشبخت می‌پندارد خرسند ونیك بخت نیست بلکه نیك بخت راستین شماهستید.

بمیر تا برهی ای‌حسود کین رنجی است
که از مشقت آن جز بمرك نتوان رست

بگمان من بدبخت ترین مردم روی‌زمین همان مرد است، خدا آن اندازه مرا زنده‌نگاهدارد تابه‌بینم چگونه اهریمن خودکامگی لیره های اورا ستانده و اورا در پشیمانی وتیره روزی بازمیگذارد.

پس ازخواندن کتابچه گفتگو از گزارش‌شمادر باره ازچپ‌براست

نوشتن خط آگاه شدم وفهمیدم روشن نساختن سه کمی در کتابچه به شیخ دلالت به همین آهنك شما دارد ، واگر براستی این اندیشه من درست است و شما نیز براستی یك چنین اندیشه‌ای دارید هرچه میخواهد باشد بسیار بکوشید ، من انکار نمی کنم ، وشما نیکی‌های ازچپ براست نوشتن رادر کتابچه‌ای که ببرادر ارجمندم منیف افندی فرستاده‌ام خواهیددید، واگر خط از چپ براست نوشته شود در آن هنگام واتهای جدا جدای شما هیچ آکی نخواهد داشت و نقطه‌ها نیز همگی از میان خواهد رفت و اعراب درمیان واتها جـا خواهد گرفت ، و همانندی واتها بـا با یکدیگر ازمیان خواهد برخاست ،این سه چیز: یعنی آسانی خواندن آسانی نوشتن ، آسانی چاپ بدست خواهد آمد . اما اگرخط هنگـام دیگر گردانیدن مانند پیش از راست بچپ باشد در آنهنگام همچنانکه من در کتابچه خود نموده‌ام در واتهای جدا جدای شما برخی کمیها و نارساییها پدیدار خواهدآمد، راستی اینکه من پس از خواندن کتابچه «گفتگوی» شما از شیوه پیشین یعنی نوشتن ازراست بچپ بسیار بـدم آمد و اگر شما بنوشتن خط از چپ براست دلیری ننمایید من خود خواهم نمود و از اینجا بازهم اندیشه خود ونیکی های شیوه نوین را بد انجمن دانش عثمانی خواهم نوشت ، هرچه میخواهد باشد وهرچه میگویندبگویند ،در پایان‌جز اینکه مرا تکفیر کنند کار دیگری‌نخواهند کرد. بکنندهیچ باکی ندارم .

اگر الفبای نو ازچپ براست نوشته شود آن هنگام الفبای ما بهتر از الفبای همه توده ها خواهد شد ـ زیرا الفبای هریك از دیگـر توده ها کم و بیش نارساییها و آکهایی دارد ولـی ما چون الفبـا را

میدانیم و از روی فهم واندیشه آنرا پدید می آوریم هیچ کمی‌ونارسایی نخواهد داشت .

از برادر ارجمند منیف افندی‌پاسخ دریافت نکرده‌ام‌ازاوخواهش کنید که پاسخ نامه مرا بنویسد . خداوند بجناب و کالتپناه صـدراعظم عمر طبیعی به بخشد زیرا که در اینحال نومیدی مهربانیهای او مـرا دلداری داد ، وخدارا هزاران سپاس که دراین روزگار درپایگاه والای صدارت یك مرد تیز رای و دارای دانش وهنر وجود دارد ، وماهمیشه به چنین کسی افتخار ومباهات خواهیم کرد .

پیکره مرا خواسته بودیدکنون را بدست نیامد زیرا امروز ها با خانواده خوددر ییلاق (قچور) هستم وپیکره ها در تفلیس‌درصندوق دربسته‌ای نهاده است . بخواست خدا درپایان اگوست پس ازبازگشت بشهر خواهم فرستاد ،

جناب روح القدس :

آیاداستان‌دیگر گردانیدن الفبارا میتوان‌بزبان فرانسه درروزنامه Constantinople بچاپ رساند، اگر میتوان چاپ کرد شما را بخدادریغ ننموده و گفتاری بفرانسه نوشته در آن بچاپ رسانید و نام من‌وخودتان ونام همه همدستان و هواخاهان ، وپشتیبانی جناب و کالتپناه صدراعظم را درآنجا یاد کنید و از اینکه اکنون داستان درچه حال است ، و در این کار پیروزی با ما خواهد بودآشکارا بنویسید ، و پس از چاپ رسانیدن این گفتار چند شماره ازروزنامه را برای من بفرستید تـا در تفلیس به بالا دستهای خود نشان دهـم زیرا هنگامیکه از روی آیین دیوانی برای فرستادن نامه به کشور عثمانی برای پیشرفت این اندیشه

از آنان پرك خواسته‌ام آنان از من از چگونگی کارو هوده کوششهایم پرسیده‌اند از اینرو بایاست بیهوده نبودن و بی سود نماندن این اندیشه را بآنان بنمایانم و برای اینکه سخنانم پذیرفتنی باشد چیزی دردست داشته باشم واگر گفتار بزبان‌فرانسه چاپ شود این خواست من بدست خواهد آمد ، اما دراین گفتار سخنان پلتیك ـ ملتیك رایکباره باید کنار گذاشت .

یکی‌هم نوشته‌بودید که همه آثار مرا حتی « کمال الدوله » را چاپ خواهید کرد ، از این باره بسیار سپاسگزارم واگر براستی کمال الدوله را میخواهید چاپ کنید نسخه ای که شما دیده اید کمی هایی دارد بشکیبید تا نسخه درست و بی‌کم کاست آنرا برای شما بفرستم تا از روی آن چاپ کنید . نمیدانم این نسخه را باچه چیزی و بادست کدام آدم درستی برای شما بفرستم ، خودتان دراین‌باره راهنمایی کنید، اما مبادا درچاپ شده آن نامی ازمن ببرید

پس از آنکه پاسخ برادر ارجمندم منیف افندی و رونامه ای که در بالا گفته شد رسید درباره الفباء ،مناسب با خواهش شما، اندیشه‌ای کرده و نامه‌ای بادست جناب منیف افندی به استانبول خواهم فرستاد تا هم جناب و کالتپناه صدر اعظم آنرا ببیند و هم در مهنامه انجمن دانش عثمانی چاپ شود .

حسنعلی خان شما ، وزیر مختارپیشین پاریس ، عجب آدم‌احمقی شده است ، هنگامیکه گماشته علی خان کنسول‌تفلیس برای گرفتن‌پاسخ نامه هایی که درباره الفبا نوشته بودم در تهران به وزارت خارجه‌رفته است حسنعلی خان بهمان کس خشمگین شده و گفته : « مردك مگر

دیوانه‌شده ای ؟ تغییر الفبا یعنی چه ؟ مگر ارباب تو علیخان کاردیگری ندارد که گوش بسخن دیوانگان داده ونوشته های آنان را درباره‌تغییر الفبا به تهران میفرستد و منتظر پاسخ هم می نشیند،مگر نمیدانی‌جواب ابلهان خاموشی است؟! »

جناب روح القدس:

اکنون شما داوری کنید آیا کدام یك‌ازمادیوانه‌ایم ، حسنعلی‌خان دیوانه است‌یامن ؟ آری من بایددیوانه باشم چه فرستادن این پیشنهاد بوزارت خارجه تهران دیوانگی است !

انکار خانیکوف درباره دیگر گردانیدن الفبا نیز بسیار شگفت آور است، افسوس من او را در جرگه دانشمندان می شمردم ، اما کاظم بیك میگوید باید او را مردی دانشور و پاکدل و ارجمند دانست .

هنگامیکه میخواستم به‌ییلاق قچور بیایم برای بدرود گفتن نزد شیخ‌الاسلام قفقاز رفتم، او بمن فرمود: « بروح‌القدس بنویس هرچندمن هم شیخ الاسلام هستم اما مانند شیخ الاسلام استانبول نیستم که عقیده روح القدس را در گفتگوی « شیخ و وزیر » براست نداشته است ، من کسیم که عقاید روح القدس را بی کم و کاست براست داشته و نیك میدانم . »

بیوسان پاسخ شادی‌بخش شما هستم ، در گفتار بزبان‌فرانسه‌چون امید به نوشته شدن آن دارم‌شوند دشمنی کهنه پرستان ومحافظه‌کاران ودلیل‌های آنان رانیز بیاورید .

برادر شما کامل میرزا فتحعلی آخوندزاده
۱۸۷۰ ییلاق قچور

نامه دوم

روح و روانم روح القدس

من از آن کسانی نیستم که در برابر دشمن سپر انداخته و تسلیم شوم تا هنگامیکه زنده ام با وزیر های استانبول با خامه و نوشتن خواهم جنگید.

پس از مرگ من، وشما که همراه وهمباور من هستید، فرزندان و آیندگان ما خواهند فهمید که همروزگاران ما تا چه اندازه بیخرد بوده اند وهزاران افسوس خورده بابکار بستن اندیشه های ما روی گورهای مانشانگاه برپاخواهند کرد.

روزی مردم غزنین بر سلطان علاء الدین حسین جهانسوزغوری شوریدند، سلطان این بیت را برای آنان نوشت: من اگر شهر غزنین را از بنیاد بر نکنم من حسین فرزند خلف حسن بن حسین نیستم.(۱۸)

و من نیز میگویم: این کیش اسلام نام که جلو گیرراه الفباست من اگر این کیش را از بیخ برنیندازم علی فرزندخلف حسن تقی نیستم!

رونویس های بیشمار «نامه های کمال الدوله» در هر جایی از جهان دردست دوستان و هم اندیشگان من هست و دوستانم بزودی این کتاب را درجایی بچاپ رسانیده و درسرتاسر آسیا وافریقاپراکنده خواهند ساخت در آن هنگام، ببینم وزیران (باب عالی) چگونه از کیش خودشان نگاهداری خواهند کرد. در آن هنگام کیش آنان از میان خواهد رفت و ناگزیر از پذیرفتن الفبای من خواهندبود وروزهای نیك بختی بآنان روی خواهد آورد و از رفتار ناروایی که درباره من کرده‌اند پشیمان شده با ازمیان برداشتن پندارهای پوچ و پیشرفتی که

روی خواهد داد، از نادانی و ستمدیدگی رهایی خواهند یافت، از در پوزش وپشیمانی خواهند درآمد.

جناب روح القدس اززبان خود و اززبان شیخ الاسلام قفقاز بشما می نویسم که ازرفتار وزیران استانبول نومید و اندوهگین نباشید، درکارخود پایداری نمایید، دشمنی وزیران بی دلیل و بیمعنی است، این گفتگو را با آنان آرامانه دنبال کنید، بهنگام خودبرای تك تك آنان درباره دربایست بودن دیگر گردانیدن الفبا، کتاب خود یعنی دفترچه «شیخ ووزیر» را بخوانید و کاری کنید که جناب وکالتپناه صدر اعظم نیز این کتابچه را یا بخواند یا باری بشنود، تا شاید آتش خاموش همت او بهنایش نیروی قلم شما دوباره فروزان گردد اگر شما این کتابچه را نمی نوشتید من از اندوه میمردم زیرا که دیگر کسی پیدا نمیشد که اندیشه های مرا براست دارد، ولی اکنون دلداری یافته‌ام، هر کس راکه می بینم تاکتابچه رابرایش نخوانم دست از دامنش برنمیدارم حتی مطاع اعظم حسنعلی خان را هم که ازراه تازه رسیده بود وخسته بود همان شب نخست، وا داشتم که نوشته های کتابچه راگوش دهد، جناب شیخ الاسلام نیزدرخواندن این کتاب به خردمندان بسیارمیکوشد ولی افسوس خردمندان و بافهمان بس اندکند!

جناب روح القدس من تا زنده‌ام از اندیشه الفبا و آرزوی تطابق آن نمی توانم جداشد - شما سالیان درازدراین‌راه رنجها کشیده و پولها ریخته‌اید من نیز بیش از ده سال است که در اینراه رنجهای فراوانی دیده و پول بسیاری داده‌ام، چنانکه دفترحسابم گواهی میدهد در آغاز کارازدلبستگی فراوان، بهر شاگردی که الفبای نورا یادمیگرفت

---

(۱۸) خود بیت را بدست نتوانستیم آورد.

یك اشرفی داده بدینسان تا هشتاد اشرفی بخشیده‌ام، برای نویساندن رونویس هایی از الفبای نو نیـز بهمین اندازه بخوشنویسان داده ام. در سفر استانبول پانصدمنات دررفت من بودو حتی امروز هم ازمزدنویساندن و در رفتهای پستی و نویسندگان نامه هایم آزاد و آسوده نیستم ، پس ازاین نیزهر گونه رنج و دررفت را با خوشرویی خواهم پذیرفت ، هـر چند که همکیشانم نیك و بد خودرا نمی فهمند و ازپیشرفت و والایی بویی نبرده‌اند ولی من برای اینکه آنها دارای ذوق معنوی گردند از تاریکی بروشناییشان خواهم آورد .

همچنان که به مطاع اعظم حسنعلی خان نوشته و خواهش کرده‌ام از شما نیز خواهش دارم درباره دیگر گردانیدن الفبای اسلام گفتاری بفرانسه نوشته درروزنامه Constantinople یاروزنامه دیگری بچاپ رسانیدودر همان نوشته نام من و شوند آمدنم را باستانبول ، ونام خود و نام همه هم اندیشگان و هواخواهان این جنبش را وهمچنین پشتیبانی و براست داشتن جناب وکالت پناه صدر اعظم را بیاورید و نیز حالی را که این داستان کنون بخود گرفته است نیز آشکارا بنویسید ، پس از آنکه این نوشته درروزنامه چاپ شد ازهمان شماره نیزچند تا برای من بفرستید تابزبان روسی ترجمه کـرده در روزنامه «قفقاز» و روزنامه‌های پطرز-بورغ بچاپ رسانم ، اما در اینجا باید سخنان پلتیك ملتیك را کنـار بگذارید .

در گفتاری که بزبان فرانسه‌ی نویسید بایدشو ند دشمنی کهنه پرستان ومرتجعین را آشکار کنید.

پس، ازاین نامه های خودرا بنشانی خود من بپست بسپارید که

ازمیان نرود. اگرمیخواهید آنهارا بیمه کنید ، من نیز نامه های خود را بنام شما بیمه خواهم کرد .

جناب روح القدس یکی هم مرا بخوبی آگاه سازید که دوست گرامی من منفی افندی ازچه رو بنامه های من پاسخ نمیدهد و نیز جناب وکالتپناه صدر اعظم برای انجام درخواست من چـه فرمانی داده‌اند ؟ منیف افندی پیکره های مرا بچه کسانی داده ! دیگر آنکه برای من بنویسید آیا گفتگوی دیگر گردانیدن الفبای اسلام بگوش اعلیحضرت سلطان و اسماعیل پاشا خدیو مصر رسیده است یا نه ؟ زیرا وزیـران استانبول درستی الفبای مرا نمی پذیرند می خواهم آنرا باسماعیل پاشا نیز پیشنهاد نمایم .

کوتاه سخن ، این بسته به صوابدید شماست هر چند یك کار کوچکی است و اگر اسماعیل پاشا هم پذیرفت و بکاربست بازهم تا من وزیران استانبول را شکست نداده و بآرمان خود نرسم دست از گریبانشان نخواهم برداشت .

جناب شیخ الاسلام از وزیران استانبول گلایه دارند و از همین امروز خواهند کوشید که فتوای خلاف شرع نبودن دیگر گردانیدن خط کهنه اسلام را از کتابهای خود سنیان پیدا کننـد ، هنگامیکه آماده شد برای شما خواهم فرستاد .

۳ ژوئیه ۱۸۷۱

برادر شما میرزا فتحعلی آخوند زاده

آخوند زاده پس از سالها کوشیدن در باره اصلاح الفبای عربی نیکی ناپذیر بودن این الفبا را در یافته و باندیشه دیگر گردانیدن

الفبا که از نخست نیز براین بوده می افتد و این اندیشه خود را چنین باز می‌نماید: « . . اگر الفبای‌ملت اسلام « آلفابتی » (١٩) بودی نه « سیلابی » (٢٠) و نوشتن هم از طرف چپ بطرف راست بودی، چنانکه رسم خط آلفا بتی است ملت اسلام در عالم « سیویلیزه » یعنی در ترقی و مدنیت بـر ملت آوروپا بی شبهه سبقت جستندی، بعلت اینکه در ابتدا تخم سیویلیزه در خاك اسلامیان آغاز روییدن کرد، اما بواسطه صعوبت خط سیلابی اسلامیان، علوم و معارف فی ما بین عموم اصناف این ملت تعمیم نپذیرفت و تخم سیویلیزه درخاك اسلامیان پوسیده ضایع گردید و در خاك آوروپا بواسطه سهولت خط « الفابتی » اهلش، روینده شد ».

میرزا فتحعلی سپس این اندیشه خودرا بکارمی بندد و الفبایی برای زبانهای فارسی و ترکی و عربی پدیدمی آورد که‌پایه آن برالفبای روسی‌بوده و برخی واتهارا که‌کم داشته از الفبای لاتین میگیرد.

اینك مـا نمونه ای از الفبای سوم اورا دراینجا می‌آوریم

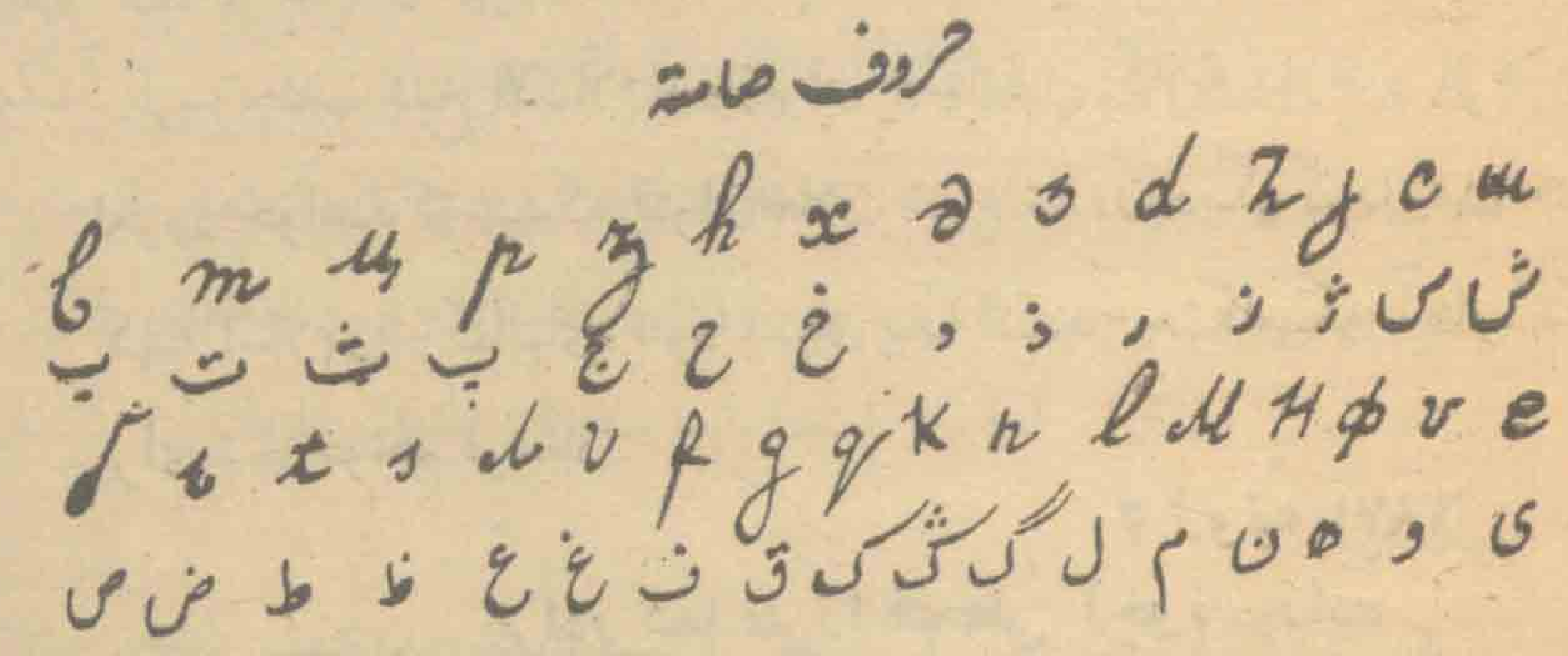
حروف صامتة
ش س ژ ز ر ذ د خ ح چ ج ب ث ت پ
ی و ه ن م ل گ ک ق ف غ ع ظ ط ض ص

---

(١٩) خواست‌اوازالفبای « آلفابتی » خط هایی است که با حروف جدا جدا نوشته میشود.

(٢٠) خواستش خط با حروف متصله مانند خط کنونی ماست.

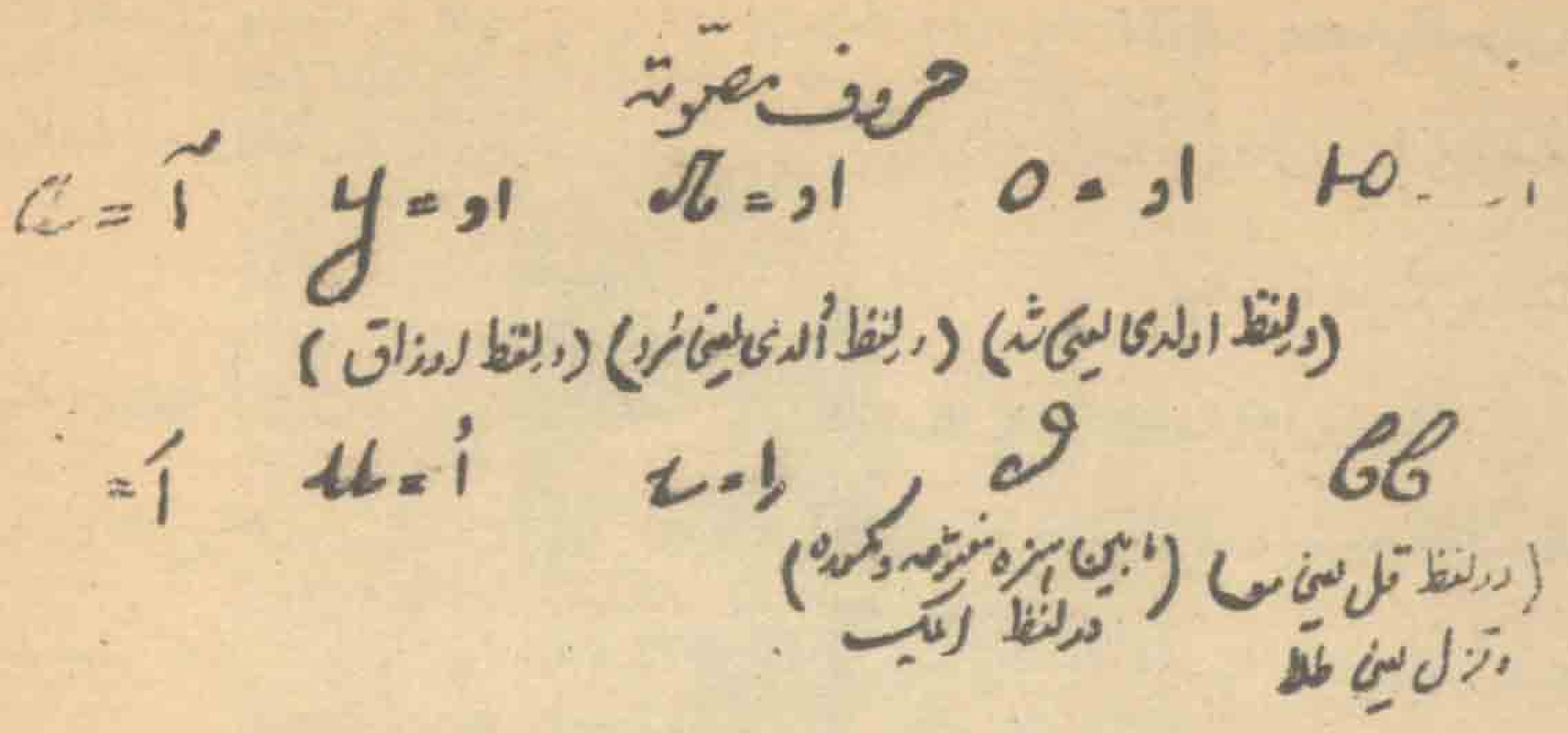
حروف مصوته
آ =
او =
او =
او =
ا =
(در لفظ اولدی یعنی شد)
(در لفظ اُلدی یعنی مرد)
(در لفظ اوزاق)
اَ =
اُ =
اِ =
(در لفظ تل یعنی مو)
(این همزه مفتوحه و مکسوره در لفظ ایلیک و تزل یعنی طلا)

میرزا فتحعلی آخوندزاده که‌نزدیك‌به ٢٥سال‌درباره‌اصلاح خط و یا تغییر الفبا رنج برده پولها میریزد و سفرها میکند در پایـان کار چون می‌بیند شرقیان‌نچنان در خوابند که باینگونه آوازها پاسخ‌دهند و باین‌گونه گرفتاریهابیندیشند وتکانی بخود داده گردزبونی ونادانی ازخود بیفشانند در این هنگام که پیرو ناتوان شده‌بود نومید ودلشکسته گردیده و می‌نویسد:

« زهی بدبختی که آدم در این‌ملت از عالم عدم به عرصه‌وجود قدم گذاردو حق را بفهمدو نتواند که بهم ملتان خود بفهماندو باندوه حسرت از دنیابرود »

وسپس پیش بینی میکندکه آیندگان این اندیشه اورا بکاربسته روان او را شاد و نامش را زنـده خواهند ساخت و در همین مضمون بدوست خود روح‌القدس خطاب کرده میگوید:

بسی‌شکوه کردم‌سخن شد دراز — گذشتم نخواهم ترادیدباز
سپردم بـا خلاف ایـن کار را — سرانجام‌این‌رنج‌وتیمـار را

✲✲✲

میرزا ملکم خان

« ناظم الدوله »

«باید ترقی پرست شد و باید ترقی را از الفبا شروع کرد»

میرزا ملکم خان پسر میرزا یعقوب خان از ارمنی های جلفای اسپهان بود که در حدود سال ۱۲۰٤ خورشیدی زاییده شده است .

ملکم خان زبان فارسی را در تهران فرا گرفته درهفده و هجده سالگی برای دانشجویی بپاریس رفته آموزشگاه پلی تکنیک آنجا را

بپایان رسانیده در ۱۳۲۰ بایران برگشت و از آن پس بکار ترجمانی در سفارت خانه های ایران در کشور های بیگانه و سفارت ایران در لندن و آلمان وهلند برگزیده شده .

در پیرامون ملکم و کار های او سخنان گوناگون و آخشیج هم بسیار گفته میشود از اینرو هنوز نمی توان درباره او بدرستی داوری کرد ، لیکن در اینکه او از پیشگامان مشروطه ایران و مرد دانشمند و دانایی بوده هیچ سخنی نیست و اینرا از نوشته های او بخوبی میتوان دریافت بویژه در زمینه سیاست نوشته های سودمندی از او بیادگار مانده است(۲۱)

یکی از کارهای پر ارج او کوششهایی است که درباره پیراستن الفبا نموده و از پیشگامان اینراه شناخته میشود . میرزا ملکم خان چنانکه پیشتر دیدیم با آخوند زاده دوست بوده و بااو نامه نویسی داشته و در کار پیراستن الفبا از آکها و برداشتن کمیهای آن بااو همدست و همداستان بوده است .

ملکم خان برای پیشرفت اندیشه های خود درباره الفبا کتابچه های چندی بنام «مبدء ترقی» و گفتگوی «شیخ و وزیر» که گویا زمینه آن از گفتگوی خود او با شیخ الاسلام استانبول پدید آمده نوشته و سپس با الفبای تازه ای که خود پدید آورده بوده چند کتاب از جمله «گلستان سعدی» (۱۳۰۲) و «اقوال علی» و «خطوط آدمیت» و «ضروب-

---

(۲۱) - از نوشته های میرزاملکم خان روزنامه قانون است که نخست شماره آن در اسفند ۱۲۷۰ در لندن پراکنده شده و رساله هایی چند بنام کلیات ملکم در روزهای نخست مشروطه در تهران چاپ شده است و بتازگی نیز آقای طباطبائی نوشته های اورا برای بار دوم چاپ می کنند .

امثال» (این کتابچه مثل های ترکیست) را در سال ۱۳۰۳ قمری در لندن چاپ و پراکنده و سالها برای پیشرفت آرزو و آرمان خود کوشیده است .

ملکم خان تنها میخواسته واتها را از هم جدا کرده و حرکه ها را در میان دیگر واتها جا دهد و بشکل خود خط چندان دست نبرده است و اینك ما برای اینکه نمونه‌ای از نوشته‌های او در این باره بدست داده باشیم پیش گفتاری را که در کتاب گلستان نوشته است بایك نمونه از خط او در پایین می آوریم :

« در نظر ارباب بصیرت دیگر جای هیچ تردید باقی نمانده که ملل اسلام در جمیع ترقیات دنیوی از ملل فرنگستان بی اندازه عقب‌مانده‌اند .

سبب این حالت تاسف انگیز چیست ؟

عموم سیاحان و مامورین و مدققین فرنگستان سبب اصلی را در مذهب اسلام قرار داده اند میگویند مذهب اسلام مانع ترقی دنیا است .

این حرف بزرك که در دست دول فرنگستان در این اوقات نسبت بممالك مشرق یك اسلحه قطعی شده بکلی بی اصل و از هر جهت بر عکس معنی اسلام است . بهزار دلیل عقلی و نقلی میتوان ثابت کرد که در دنیا هیچ دینی نبوده که بیشتر از دین اسلام محرك ترقی باشد .

پس سبب عدم ترقی ملل اسلام چیست ؟

بی آنکه داخل تفاصیل بشویم به جرات تمام و بآواز بلند این جواب را میگویم .

وضع خطوط اسلام زیاده از حد معیوبست و با چنان خطوط محال بود و محال خواهد بود که ملل اسلام بتوانند بدرجه عالیه فرنگستان ترقی نمایند .

جمعی از عقلای ما تعجب خواهند کرد که وضع الف بای اطفال چه دخلی بترقی ملل دارد . معنی ترقی را در هرجا که قرار بدهیم این فقره را باید اعتراف نماییم که راه ترقی یك ملت بسته بترویج علوم است بدون انوار علوم در دنیا نه ترقی هست نه آبادی نه زندگی . اسم و مقامات علوم هرچه باشد تحصیل علوم منوط بیك آلت مخصوص است که سواد میگویند . سواد بعبارت اخری رسم خواندن و نوشتن و مبدء جمیع تحصیلات و مفتاح کل ترقیات دنیاست . در میان یك طایفه رسم خواندن و نوشتن هرقدر شیوع بیابد علوم و صنایع و معقولیت و مکنت آن طایفه بیشتر خواهد بود . اساس قدرت فرنگستان بر اینست که عموم مردم صاحب سواد هستند و باین واسطه عموم مردم از مقدمات عموم علوم بهره مند می باشند .

درمیان ممالك اسلام ارباب سواد واطلاعاتی که لازمه ترقی است نسبت بممالك خارجه بغایت کم هستند .

چرا ؟

بعلت اینکه رسم سواد یعنی آلت تحصیل علم در میان طوایف اسلام اقلا چهل مرتبه مشکل تر از آنست که ملل خارجه درمیان خود استعمال میکنند . هر مبتدی در دوسه روز بلکه دو سه ساعت می تواند

زبان فرانسه و ایطالیایی و روسی را در هر نوع کتاب بدرستی بخواند و هیچ حکیمی نیست که بعد از چهل سال تحصیل بتواند کتب مارا بی غلط بخواند چون یك سطر خطوط مارا بصد قسم میتوان خواند تاشخص از اصول و از علوم زبانهای ما کاملا اطلاع نداشته باشدو مقصود نویسنده را از قراین واز روی حدس درك نکند نمی تواند یك مضمونی رابطور یقین بخواند .

در تحریرات سایر زبانها از برای فهمیدن مطلب باید اولا خواند در تحریرات خطوط اسلام برای خواندن باید اولا فهمید .

از جغرافیا و تاریخ و از علوم جدیده دنیا کسی رغبت نمی کند که در زبانهای ما چیزی بنویسد زیرا هیچکس نمیداند اسامی خارجه و اصطلاحات تازه بچه طرزهای عجیب و غریب خوانده خواهدشد .

معایب خط مارا نمیخواهیم در اینجا یك بیك شرح بدهیم خلاصه مطلب اینست که در این خط حاضر سی قسم عیب هست همه این سی قسم عیب در کتابچه های مخصوص مفصلا بیان شده . بعضی از این معایب در خطوط فرنگستان نیز یافت میشوند امادر فرنگستان هیچ خطی نیست که مثل خط حاضر ما همه این سی عیب راجمع کرده باشد .

شکی نیست که با خطوط حالیه اسلام یك شخص ذهین میتواند بزور اجتهاد خودرا بمقامات عالیه علوم برساند اما با چنان خطوط شیوع علوم در میان عامه خلق محال است و چون حصول آن ترقیات که در فرنگستان مشاهده میکنیم بدون تعمیم علوم ممکن نیست پس باقتضای اصول فوق میتوانیم حکم بکنیم که طوایف اسلام باخطوط حالیه

خود هرگز قادر نخواهندبود که در اوضاع دنیوی بقدر ملل فرنگستان ترقی نمایند .

نباید تصور کرد که یك مبتدی بی اطلاع این حرفها را از روی خیالات بی تجربه خود در اینجا جمع کرده است . نویسنده این کلمات از ابتدای جوانی مدت سی سال در میان اعظم امور دولتی چه در ممالك اسلام چه در صفحات فرنگستان بجهت تحقیق اصول ترقی دنیا میدان هر نوع تفحص و مساعدت هر قسم تجربه را داشته است ودر جمیع مجاهدات و مشاهدات خود هرقدمی یك دلیل تازه یافته که احیای ملل اسلام ممکن نخواهد بود مگر اینکه وضع الف بای خود را یعنی اولین آلت تحصیل علم را موافق اصول این عهد سهل نمایند .

بجهت حصول این مقصود خیال اولی این شد که یك خط تازه وضع نماییم . وضع خط تازه هیچ اشکالی ندارد از روی دویست قسم الفبا که در دنیا هست می توان در یك ساعت چنان خطی ترتیب داد که از هرجهت اکمل باشد . حرف دررواج آنست .

یك الفبای تازه هرقدرهم کامل باشد هرگزدر میان ملل اسلام رواج نخواهد یافت .

بزرگان قوم که الفبای قدیم را بهزار زحمت یاد گرفته اند دیگر نمی آیند در آخر عمر یك الفبای تازه که ثمر نقد ندارد تحصیل نمایند و جوانان مبتدی چون می بینند الف بای تازه درمیان بزرگان معمول نیست تحصیل آنرا از برای شخص خود بی فایده می شمارند اشخاصی که الف بای تازه اختراع می کنند از این دو ملاحظه غافل هستند.

اختراع خط تازه درصورتی مفید میشد که دول اسلام مدتها به مخارج زیاد اطفال مدرسه را مجبور به تحصیل آن بکنند چون دول حالیه ما فرصت چنان تدابیر ندارند اختراع خط جدید در این عهد از جمله مجاهدات بی‌ثمر خواهد بود . از یك طرف میگوییم اگر خط حاضر مارا با آن سی قسم معایبی که دارد حفظ نماییم باید امید ترقی را وداع کرد و از طرف دیگر می بینیم اگر آن سی قسم عیب راکه الان در خط ما هست رفع نماییم وضع خط چنان تغییر خواهدیافت که مثل یك خط اختراعی در نظر ارباب سواد بکلی مجهول و بدلایلی که گفتیم بی مصرف خواهد بود .

در میان این دو صراحت مسئلهٔ که در مقابل ما مجسم می‌شودو حل آن بنظر بمحال می آید اینست :

چه بکنیم که آن سی‌قسم معایب تماماً از خط ما رفع شوند ودر آن ضمن ترکیب واصول حالیه خط ما طوری محفوظ بمانند که ارباب سواد بدون درس تازه بتوانند بخوانند .

بر سر این مسئله بیش از ٢٥ سال معطل شدم . هیچ خیال‌وهیچ ترتیبی نماند که امتحان نکرده باشم البته پنجاه قسم ترکیبات مختلف در حضور و با مواظبت شبانه روزی من حکاکی و چاپ شد . پس از هرنوع امتحانات نتیجه عمل همان نمونه ایست که در آخر این اوراق بنظر خواهد رسید .

⁂

پس ازاین مقدمه ملکم در باره دیگر گونیهایی که در واتهاداده و دستور نوشتن زبر و زیر و پیش و همچنین شماره واتهای خودو برابری

آن‌هارا با واتهای لاتین نشان داده و مقدمه را پایان میدهد و کتاب گلستان را با همین خط در ٤٧٠ سات پدیدمی آورد که ما این بخش را برای کوتاهی گفتار نیاوردیم .

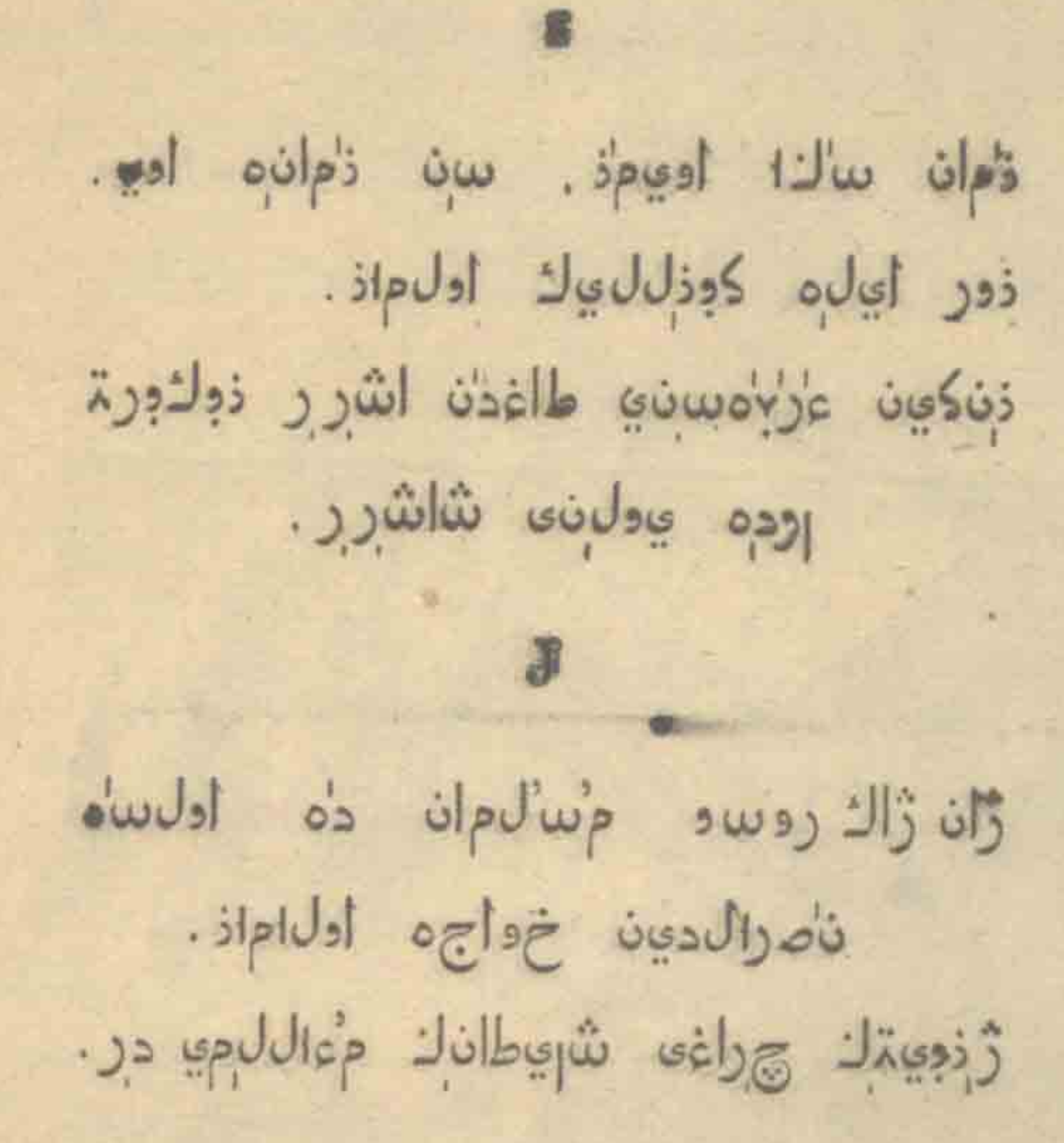

نمونه ای ازخط ملکم خان

میرزا رضاخان ارفع الدوله

«دانش»

میرزا رضا خان ارفع الدوله پسر حاجی شیخ حسن ایروانی است که در تاریخ ۱۲۷۰ در تبریز زاییده شده، در وزارت خارجه ایران کار میکرده است و سپس در تفلیس و پطرزبورغ و استانبول کنسول و سفیر ایران بوده و در سال ۱۳۱۷ نماینده ایران در «انجمن صلح لاهه» شده و چندین

کتابچه و کتاب با شعر و نثر در باره تغییر الفبای فارسی و بر قراری صلح همگانی در جهان و طول عمر طبیعی آدمی نوشته و پراکنده است. و باین شوند اورا «پرنس صلح» نامیده‌اند.

«منتخبات دانش» از مجله سروده‌های اوست که در سال ۱۳۰۶ با پیش گفتار ادیب الممالك فراهانی چاپ شده است.

میرزا رضاخان در روزهای جوانی که ترجمان اول و نایب کارپرداز-خانه ایران در تفلیس بود در آنجا الفبایی که واتهای آن آمیخته از واتهای لاتین و روسی بود پدید آورده و در کتابچه ای بنام «رساله رشدیه» (۱۲۹۶) در استانبول چاپ کرده پراکنده است(۲۲). (در آمیختن واتهای لاتین با روسی از آنرو بوده که او به همه واتهای عربی همچنین تنوین ها و جز آن برابری نهاده بوده و آنچه که کم داشته از الفبای روسی گرفته است) و مقدمه‌ای بر الفبای خود نوشته و در آن از دشواری آموزش الفبا بکودکان و از (تحریف و تصحیف) هایی که در خط کنونی پیش میآید نام برده است.

---

(۲۲) در روزنامه اختر چاپ استانبول در تاریخ ۱۲۹۷ می نویسد اینروزها با کمال خشنودی اطلاع حاصل نمودیم که میرزا محمدرضا نامی از مامورین جنرال قنسلگری دولت علیه ایران مقیم تفلیس تغییر در وضع حروف اسلام داده در اینباب رساله نیز نوشته برای چاپ شدن باسلامبول فرستاده است » دانسته نیست که این محمدرضا همان میرزا رضا خان ارفع الدوله است یا دیگری ولی چون تاریخ و اینکه هردو کتابچه را از مامورین کنسولگری ایران در تفلیس نوشته برای چاپ باستانبول فرستاده اند یکی است باید هردو تن یکی باشد و اختر در نام نویسنده اشتباه کرده است!

طالبوف

میرزا عبدالرحیم طالبوف نجار تبریزی که از دانشمندان‌ومیهن دوستان آذربایجانی بود و بیشتر زندگانی خود را در تمرخان شوره و ولادیقفقاز گذرانیده در دوره یکم از سوی تبریزیان بنمایندگی مجلس برگزیده شد ، درسال ۱۲۷۲ درتبریز زاییده شده ودرسال ۱۳۲۸ قمری درتمرخان شوره در گذشته است .

طالبوف درروشنی اندیشه ایرانیان کوشش بسیار کرده و بانوشته های خود در پدید آوردن زمینه مشروطه ایران رنج فراوان برده‌است از اینرو او یکی ازدلسوزان و نیکخواهان ایران بشمار میرودوهمیشه

در تاریخ مشروطه ایران به نیك نامی نامیده ، از پیشگامان شمرده خواهد شد .

طالبوف کتابهای چندی ازجمله« کتاب احمد یاسفینه‌طالبی» دردوجلد و«مسائل‌الحیات» و«نخبه سپهری» و«رساله ایضاحات درخصوص آزادی» و ترجمه «فیزیك مختصر» و «هیئت فلاماریون» و «پند نامه مارکوس» و«مسالك المحسنین» را نوشته که در این کتاب بازپسین درجایی درمیان گفتگوی یك جوان فهمیده و یك آخوند سخن از الفبابمیان آورده و از زبان جوان زیان ها و کمیها و آکهای خط کنونی فارسی را چنین بازمینماید:

«... بعد فرمود شخص موثقی بمن نقل کرد که شمادر کتابی نوشته‌اید یا درجایی گفته‌اید، درست درخاطرم نیست ، که ابجد ما رابایدعوض کردتغییرداد ، حقیقت دارد یابهتان است ؟

گفتم این خیال عالی اگراول از من سر میزد بنده آنوقت از اشخاص تاریخی میشدم، وشرف ذکرخیر اخلافرا تیول ابدی خودمینمودم، ولی صد سال قبل از بنده گفته و نوشته‌اند. بنده نیز، هم گفته‌هم‌نوشته‌ام. بعقیده من سبب عمده و علت اصلی جهالت ملت اسلام ، الفبا یا ابجد مندرس ما است که ، بعد از پنجاه سال تعلیم ، کلمات را بیقرینه و تصور معنی ما قبل و مابعد او نمیتوانیم درست بخوانیم . فرمود از انصاف شما بعید است تا ایندرجه انکار بدیهی بکنید ! .. قلم را گرفته یك کلمه «کرد» نوشتم ، (مثل فاضل محقق میرزا ملکم خان‌است درصحبت شیخ ووزیر آورده) عرض کردم مرحمت فرموده اینرا بخوانید . گفت «گُرد» گفتم نیست . گفت «کَرد» گفتم نیست. گفت «گِرد» گفتم نیست. گفت پس

«گرد» است ! گفتم یقین یکی از این چهار است ، بفرمائید که مقصود نویسنده کدام یك آنها است ؟ گفت بدیهی است که مقصود نویسنده را محل موضوع کلمه مشخص میکند عرض کردم پس بنده انکار بدیهی نکردم ، حضرت آقا اقرار بلیغ نمودند !

معلوم است زبان آلت ادای کلمات بمستمعین حاضر است ، ورقم آلت تبلیغ کلمات به منتظرین غایب . پس هرچه سهولت و سادگی این ادا و تبلیغ بیشتر است ، مطلوب و محبوبتر است . وانگهی اگر چند نقطه را پیش هم بگذاریم خطی حاصل کنیم (. . . . . .) با آن خط میتوانیم دویست و چهل جور حروف و علایم ملل وحشی و متمدن یا قدیم و جدید عالم را تشکیل نماییم . حقیقت این همه خطوط متباینه ولغات مختلفه از یك نقطه بیش نیست . البته دراین تشکیل حروف هجای جدیده ، درطبق مخرج تلفظ ما واجب و مفید است که ،هر کلمه را بی قرینه درست بخوانیم . اقاگفت اعراب داریم اگر میخواهید بی قرینه بخوانید اعراب بگذارید . گفتم اولا اعراب برای زبان عرب وضع شده ، زبان ما غیر از عرب است . دوم معرب نمودن کلمات وقت زیاد میخواهد ، آنقدر دشوار است که استقرار او در مکاتبات فارسی ممکن نیست . سوم اگراعراب از قلم بیفتد باز نقص اولی باقی می ماند . چهارم اعراب که داریم ناقص است ، اگر ما بترکی «گل» را بمعنی آبدان است مضموم بنویسیم «گل» میشود و مخالف مقصود معنی میدهد. لفظ «گودال» «بدو» و «برو» چطورخوانده‌میشود؟! اگر بهمه اینها متحمل شویم نقطه بندی خطوط ما کافی است که ابجد

ما را براندازیم و از نو بسازیم . تااز زیادی یك نقطه «سور» ما «سوز» «رحمت» ما «زحمت» نشود.

اگر اوقات اطفال ما بجستن اعراب ، و پیدا کردن نقطه و کاوش قراین مصروف میشد باز نقلی نبود ، از دوایر و زوایای خط که هر نویسنده بمیل خود میسازد چه بکنیم ؟! صورت معین خطوط ما کو ؟ ! خط امروزی ما نه هر اغلیف فراعنه ، و نه خط میخ نمارده ، و نه خط کیان و یونان ، نه چوب خط یادگار جان بن جان ، و نه خط کوفی اعراب است. اگر ما اورااصلاح نماییم ، یعنی نقطه را براندازیم اعرابرا داخل کلمه بکنیم ، زوایا را قائمه بسازیم ، و اطفالرا از این مرض مهلك استعداد ووقت که نزد ایرانی هیچ‌معنی ندارد آسوده‌نماییم وخلاص کنیم که ، آنچه در ده سال یاد میگیرند در چهار ماه بدانند و طلاب ما که در سی سال عالم وفقیه میشوند ، در هشت سال بشوند چه ضرر به‌عالم اسلامیت و انسانیت ما دارد ؟! مگرخط که الان‌ماداریم خط ائمه ماست ؟! یا اختراع ابن مقله و ریحان و میر و درویش و سنگلاخ است ؟ .....».

مستشار الدوله

میرزا یوسف‌خان مستشار الدوله تبریزی که یکی از آزادیخواهان و میهن پرستان ایران بوده و میخواسته ایران دارای «دستور» (قانون اساسی) باشد و در این باره کتابچه «یك کلمه» را بسال ۱۲۸۷ در پاریس نوشته نیز از کسانی است که با دیگر گردانیدن الفبا همداستان بوده است.

وی زمانی در تبریز مقام کارگزاری داشته و در سال ۱۲۷۰ کار پرداز «حاجی ترخان» و در سال ۱۲۸۳ فرستاده ایران در پاریس بوده و در دهه نخست سده چهاردهم هجری در زندان قزوین جان سپرده است.

مستشار الدوله از پیشروان دیگر گردانیدن الفبا بوده و رنج بسیاری در این باره کشیده است. چنانکه در سال ۱۲۹۷ که در مشهد بوده. برای اینکه دشمنان سرسخت الفبای نو دین را دستاویز ناسازگاری خود نگردانند «مسئله» دیگر گردانیدن الفبا از مجتهدین و آخوندان بزرك آن شهرستان از جمله حاجی میرزا نصرالله مجتهد مشهد و حاجی میرزا ابراهیم علوی مجتهد سبزواری و آقا میرزا احمد فخر السادات و حاجی میرزا باقر حسینی و آقا میرزا محمد حسین امام جمعه اسپهان و حاجی محمد خان مجتهد کرمان «استفتاء» نموده و آنها هم پاسخ داده‌اند که کار الفبا هیچگونه وابستگی بدین ندارد. و اینك ما بخشی از این پرسش و پاسخ را که در روزنامه اختر استانبول ۱۲۹۷ چاپ و پراکنده شده می آوریم:

مستشار الدوله در «استفتائیه» خود پس از آوردن پیشرفتهای فرنگیان و سنجش حال و سان آنان با کشور های اسلامی میگوید:

«...... مسلم صاحبان دانش و انصاف است که این گونه ترقیات را در صنایع و علوم هیچ جهت و سبب نیست مگر خواندن و نوشتن بطور سهل و آسان در مدت قلیل که کمتر از ده سال میباشد. چنانکه برای العین می بینیم اطفال فرنگستان را در هفت سالگی بمکتبها و مدرسه داخل کرده بخواندن و نوشتن وا میدارند در ظرف هفت سال ثانی خواندن و نوشتن زبان اصلی خودرا بعلاوه صرف و انشاء و ژغرافی و تاریخ و حساب و هندسه و نیز مقدمات نجوم و حکمت طبیعی و شیمی و فن نقاشی و نطق و خطابت و علم معادن و طبقات ارض و نباتات و حیوانات وفقه خودشان و غیره غیره شمهٔ می آموزند وقتی که بسن چهارده رسیدند انسانی میشوند آراسته دارای چندین علم صاحب انواع فنون و بعد هر کس بمناسبت حالت و استعداد فطری خود سه چهار سال دیگر در یکی از علوم و فنون خودرا بدرجه کمال رسانیده یا طبیب حاذق میشود یا مهندس ماهر یا منجم بصیر یا نقاش کامل یا فقیه دانا وقتیکه بسن نوزده و بیست میرسند مردمی میشوند آراسته و از همه جای دنیا آگاه و از صنایع خالق بیچون با خبر دارای چندین علم و هنر و صاحب حرفت و صنعت مخصوص بوجه اتم اکمل.

سبب این مذکورات ابتدا سهولت رسم خط آنهاست که اطفال باین زودی در مدت قلیل باین پایه جلیل میرسند و بعد وضع و نظم تدریس و تعلیم و تعلم آنهاست که در نهایت درجه سهل و آسان است و اطفال را کسل و بیغیرت و دل زده نمیکند، حال اگر بنده طرز و طور تعلیم

و تدریس و کتابت آنها را در این مختصر شرح و بسط بدهم باعث اطاله کلام و موجب زحمت و تصدیع مطالعه کنندگان این اوراق خواهد شد و مقصود بنده اینست که از خاطر حقایت ذخایر علمای عظام این مطلب را استمزاج و استعلام کنم هرگاه خط حاضر ما طوری اصلاح بشود که در طبع کتب باساس و صور اشکال آنها تغییر عمده داده نشود ولی در تعلیم اطفال نوآموز ما و تحصیل طلاب تسهیل و ترقی علانیه ظاهر بشود مثلا الان که اطفال ما بعداز دوسال درس خواندن باز اکثری قرآن مجید را نمیتوانند صحیح و بی غلط بخوانند اما بعد از اصلاح درخط که مقصود ماست در دو ماه هم قرآن مجید و هم سایر کتب و نوشتجات را در کمال صحت و درستی بدون غلط بخوانند و نیز کتب مطبوعه ما یعنی کتابهای باسمه و چاپی بدون یك غلط در کمال صحیحی و پاکیزگی و ارزانی بیرون بیاید و اطفال ما درظرف چهار پنج سال مراسله نوشتن رابا اقسام چهارگانه حساب و ژغرافی و تاریخ و مقدمات سایر فنون و علوم نیز بهره یاب شوند و نیز درلغات عربی و فارسی محتاج بوزن و تعریف اعراب نشویم که هم باعث جسامت کتاب لغات میشود و هم موجب گرانی قیمت آنها و قرآن مجید وادعیه شریفه را بکمال صحت و درستی قرائت کنیم و الفاظ و اصطلاحات خارجه را که در این عصر از استعمال آنها ناگزیریم لیکن بعلت عدم اعراب همه را ناصحیح تکلم میکنیم و پس از اصلاح که در نظر صاحبان این خیال عالی است همه این معایب رفع خواهد شد آیا در این صورت بآئین دین اسلام. نقصی وارد خواهد آمد یانه ؟ با اینکه در بدو ظهور اسلام خط کوفی معمول بود و قرآن مجید باخط کوفی ثبت و ضبط شده بعد حسن بن

مقله آنرا تغییر داده خط نسخ حاضر را ابداع و اختراع کرد پس از آن بتدریج خط نستعلیق و ثلث وشکسته ورقاع و غیرذلك از آنها منشعب شد درصورتیکه ائمه و علمای سلف آن تغییر و اصلاح را جایز دانستند این اصلاح را نیز که آشکار علمای حاضر کثرالله امثالهم تجویز خواهند فرمود یاخیر. سئوال این بود عرض شد مستدعی جوابم.»

درپاسخ این پرسش میرزا نصرالله مجتهد مشهد این «فتوی» رابیرون داد که رویه آنرا درزیر میآوریم :

«تغییر درخط کتب یااختراع خط جدید مطلقا جایز است بلا اشکال بلکه هرگاه موجب تسهیل تعلیم و تعلم و تصحیح قرائت بشود راجح خواهد بود ، اگر کسی توهم کند که این تغییر تشبه باهل خارجه است وجایز نیست این توهم ضعیف است چونکه اینگونه تشبیهات حرام نیست والا استعمال سماور باید جایز نباشد.»

جای مهر وامضای میرزا نصرالله

شادروان مستشار الدوله پس ازگرفتن این «فتوی» دست بکار نوشتن کتابچه ای درباره الفبا شد که بنام «رساله در وجوب اصلاح خط اسلام» درسال ۱۳۰۳ چاپ شده ودر آن ازنوشته های منیف پاشا وزیر فرهنگ دولت عثمانی و مسیو میسمر فرانسوی که درباره الفبا کتابچه‌ای بنام «سوارد کونستانتینوپول» (شب نشینی استانبول) نوشته است سود جسته و «تحریف» و «تصحیف»های نویسندگان و نوشته‌ها را می‌آورد که بسیار سودمند است و درپایان کتابچه الفبایی که بنام «خط اختراعی

شخص عزیزی ازدوستان» میخواند و میتوان گمان برد که پدیدآورده خود اوست می آورد که اینك مانمونه آنرا در اینجا می آوریم :

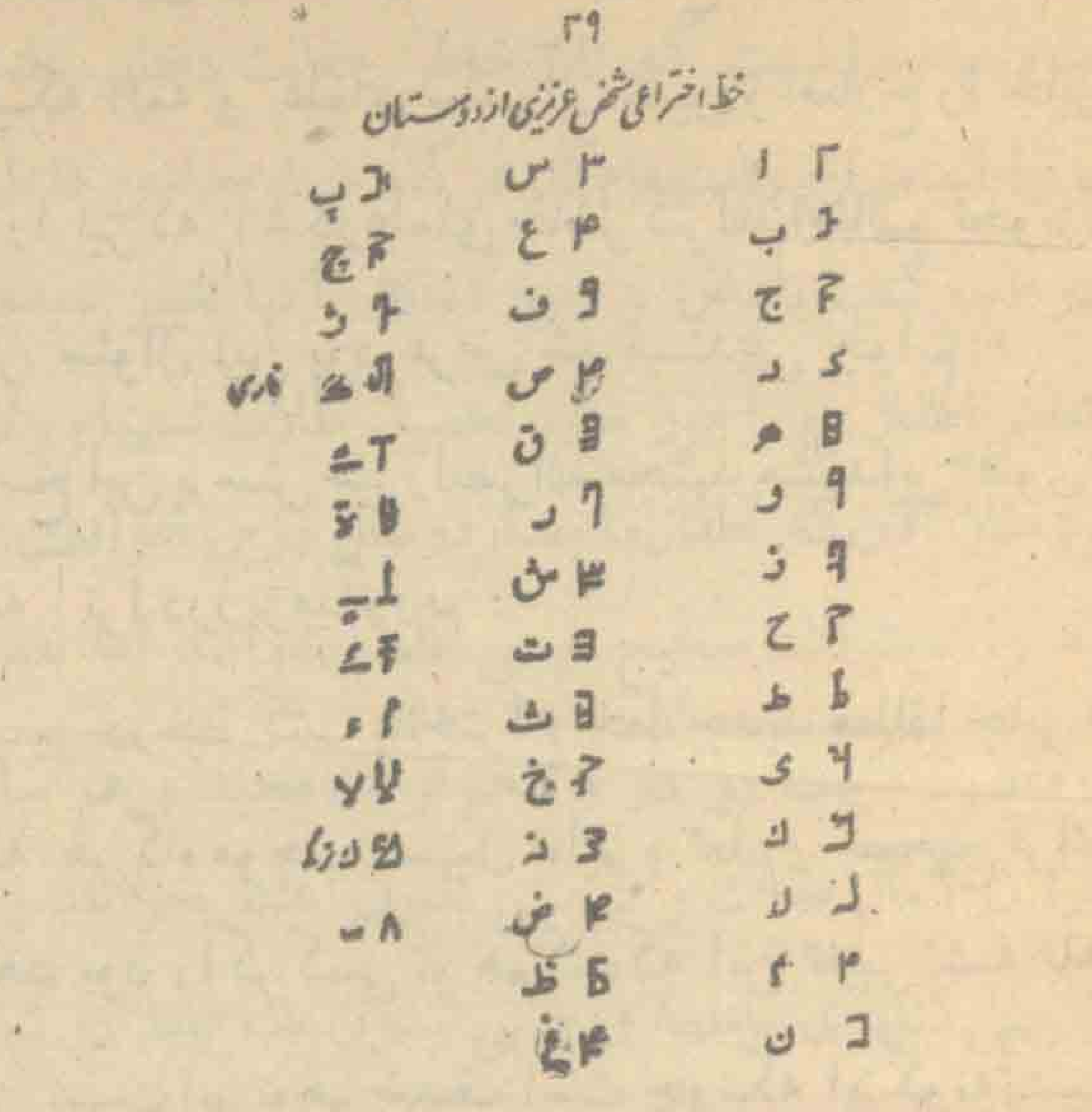
۳۹
خط اختراعی شخص عزیزی از دوستان

میرزا رضا خان افشار بکشلو

غزوینی

میرزا رضا خان افشار بکشلوی غزوینی که در پایان های سده سیزدهم هجری قمری نایب یکم و سر ترجمان سفارت کبرای ایران دراستانبول بوده (۲۳) درسال ۱۲۹۹ کتابچه‌ای بفارسی سره بنام « الفبای بهروزی» چاپ و پراکنده ساخته که بنوشته خود او «ازپی آسانی راه آموختن و آموزگاری و نگاهداشتن خواندن و نگاهداشتن زبان پارسی ازلغزش بسامان در آمده است».

---

۲۳ – بنوشته خوداو « دبیران‌دبیر و سرترجمان سترك وخشوری‌دولت با فروبرز ایران در اسلامبول ».

وی در الفبای خود خواسته نقطه ها وواتهای همانند را از میان برده و واتهای آوا دار را درمیان دیگر واتها جای دهد بی آنکه واتها را درنوشتن ازهم جدا گرداند .(٢٤)

برای اینکه نمونه‌ای ازالفبای او را نیز بدست داده باشیم چند بند ازشعرهای فردوسی راکه او درکتابچه خود با الفبای نوساز خود نوشته است در اینجامی آوریم .

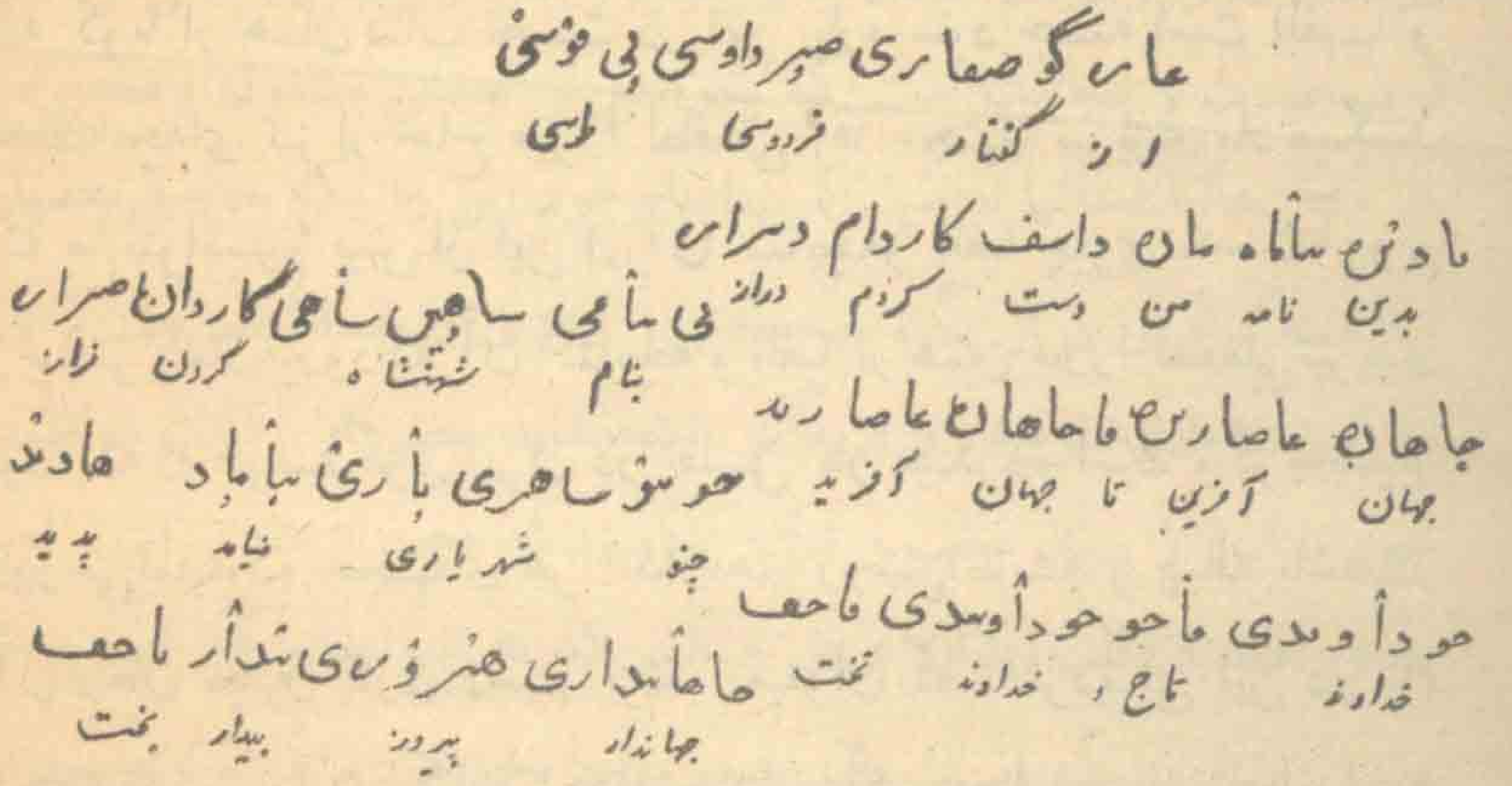
از گفتار فردوسی طوسی
بدین نامه من دست کردم دراز
بنام شهنشاه گردن فراز
جهان آفرین تا جهان آفرید
چنو شهریاری نیامد پدید
خداوند تاج و خداوند تخت
جهاندار پیروز بیدار بخت

---

(٢٤)- میرزا رضا خان درالفبای خودکاری که نموده برخی واتها را جابجا کرده و بجای زبر (ا) و بجای زیر(ی) و بجای پیش (و) رانهاده و نشانه سکون را بجای (بدل محذوف)بکار برده است .

میرزا لطفعلی تبریزی

میرزا لطفعلی تبریزی منشی اول کونسلگری دولت ایران در تفلیس در تاریخ ۱۳۰۲ قمری در شماره‌های ۲۱ و ۲۲ روزنامه اختر چاپ استانبول دو گفتار در باره تغییر و اصلاح الفبا نوشته که ما یکی از آنهارا در این کتاب می‌آوریم ، لیکن باید دانست که در کتاب « دانشمندان آذربایجان » و « رجال آذربایجان در عصر مشروطیت » که گویا از همان کتاب نخست در این باره سود جسته است الفبا و کتابچه‌ای نیز از حاج میرزا لطفعلی آقا مجتهد تبریزی یاد میکنند که ما نتوانستیم بیش از این از آن کتابچه و الفبا چیزی بدست آوریم و بیشتر گمان میرود که آن کتابچه و الفبا از همین میرزا لطفعلی تبریزی بوده که در کونسلگری ایران در تفلیس کار میکرده است و گرنه بسیار دور می‌نماید که مجتهدی هر اندازه هم روشن‌اندیشه و بیباك باشد در آن زمان بچنین کاری دست بزنند . میتوان گفت نزدیکی این دو نام مرحوم تربیت را در کتاب « دانشمندان آذربایجان » باشتباه انداخته است .

اینك متن گفتار دوم میرزا لطفعلی از روزنامه اختر :

« هفته گذشته مختصری در خصوص اصلاح الفبای اسلام و استخلاص اطفال مسلمانان از قید این رنج و بلا عرض نموده بودم اکنون هم برای توضیح نقصان و عیوب آن که موجب صعوبت و اشکالات بی‌نهایت شده و علاوه بر تضییع عمر اطفال مسلمانان باعث عمده بر عدم ترقی اهل مشرق زمین گردیده است ، برخی‌را از تحقیقات خود بمقام اظهار بر می‌آورم . بنده‌را در ایام طفولیت که بمکتب میرفتم بسرعت فهم و تندی ذهن میستودند و بتحصیل هم خیلی شوق و ذوق داشتم چنانکه یکروز در رفتن مکتب چون سایر اطفال تکاهل نمیورزیدم با وجود این قرآن مجید را در مدت شانزده ماه ختم کرده و مورد هزار تحسین و آفرین شدم در حالتیکه بهیچوجه از این ختم و زحمت و صرف عمر فایدهٔ بتحصیل بنده مترتب نبود یعنی بعد از فراغت از قرائت آن باز در خواندن یکسطر از گلستان در می‌ماندم ، سهل است که یکسطر از گلستان را در مدت ده روز درسم میدادند و پنجروز متن و پنجروز معنی و حال قریب بیست و پنجسال است که بخواندن و نوشتن مشغولم و مخصوصا در عتبات عالیات سالها تحصیل کرده‌ام با وجود این وقتیکه بحاصل تحصیل این همه سالهای دراز نگاه میکنم ، چیزی در بساط نمی‌بینم و در مقابل یك طفل خارجه در می‌مانم . اینجا شاید بعضی از آقایان در اظهار خود نمایی از روی عجب و تکبر بگویند که عجب بی‌شعور است اما برای اطمینان قلب ایشان عرض میکنم که نه تنها بند بلکه خود ... هم در مقام مباحثه از یك طفل صغیر عاجز خواهند ماند . باری بعد از سی سال تحصیل اکنون هم خیلی کتب را از عربی و فارسی را نمی‌توانم بخوانم بلکه در عوض اینکه صاحب علوم چند باشم گاهی در خواندن همین گلستان و حافظ هم که شب و روز در دست و زبان است لکنت و صعوبت دست میدهد. سبب این همه عجز و قصور از چیست اگر در استعداد شخصی بنده است که همه در این عجز و قصور با بنده شریکند زیرا که ، هیچیك از فضلا و علما و ارباب کمال نیست که بخواندن جمیع کتب قادر باشد و یا در خواندن یك سطر از نثر و نظم عربی یا فارسی معطل نماند و باشکال نیفتد تا چه رسد باطفال بیچاره . پس بدین دلیل

بیقین میتوان دانست که عجز و قصور در استعداد اشخاص نیست و کرور کرور مردم را بی استعداد نمی‌توان شمرد و حال آنکه استعداد فطری اهل مشرق زمین بهزاران دلیل بهمه کس واضح و آشکار است که با وجود این الفبای ناقص و معیوب که بدون هیچ ریبی سد طریق جمیع ترقیات شده بازخودرا بدین پایه نگاه داشته‌اند. پس بدلائل واضحه معلوم میشود که جمیع نقصان و قصور در الفبای مسلمانان است لاغیر. اکنون نظری هم بالفبای خارجه و سهولت تحصیل آن نماییم.

بعداز بیست و پنجسال صرف عمر خود حاصل تحصیل بنده همان‌است که عرض کردم اما بعداز اندك مدتی تحصیل زبان فرانسه حال کتابی دراین زبان نیست که نتوانم‌در کمال سلامت بخوانم سهل است که الفبای خارجه را طوری ترتیب داده‌اند که هرطفلی بعداز خواندن و دانستن الفبا که در ظرف یك هفته دست خواهد داد بدون هیچ اشکال خواندن جمیع کتب خودشان رادارا شود. اما الفبای مسلمانان راطوری ترتیب داده‌اند که بعداز تحصیل سی سال بازخواندن یك کتاب بسیار آسان اشکال بهم میرسد علاوه بر دلایل خارجه در تشکیل نقصان و عیوب الفبای اسلامیه هم با شاهد و بینه عرض دارم که بعد بتدریج معروض خواهد داشت.

منشی اول جنرال قونسلگری
لطفعلی تبریزی

میرزا حسین خان

میرزا حسین خان دبیر یکم وزارت خارجه که در پایانهای سده سیزدهم از سوی‌دولت ایران به‌ترابوزان فرستاده شده بود الفبایی‌پدید آورده که‌در کتابچه‌ای‌بنام «نمونه افکار» در سال ۱۳۰۳ در استانبول چاپ و پراکنده است‌و ما چون این کتابچه را بدست نیاوردیم ازاینرو نمی‌توانیم چیزی در باره پیشنهاد های میرزا حسین خان چیزی بنویسیم.

میرزا کاظم خان

« آلان براغوشی »(۲۵)

میرزا کاظم خان الان براغوشی درسال ۱۳۰۸ الفبایی ساخته و رساله‌ای در باره آن پدید آورده است‌لیکن ما نتوانستیم‌نمونه‌ای از نوشته ها یا خط اورابدست آوریم.

ادیب الممالك

ادیب‌الممالك فراهانی نیز در روزنامه فارسی ارشاد که‌درسال ۱۳۲۳ هجری قمری در شهر باکو بخامه خود او و براهبری احمد بیك اقایوف قراباغی پراکنده میشد و بیش از ۱۳ شماره از آن بیرون نیامده در باره الفبا و «تغییر» آن گفتارهایی‌نوشته است که چون ما آن روزنامه ها را بدست نیاوردیم نتوانستیم در پیرامون اندیشه های فراهانی‌چیزی بنویسیم.

---

(۲۵) آلان براغوش از دیه های نزدیك‌تبریز است.

میرزا علی محمد خان اویسی

میرزا علی محمد خان اویسی هنگامیکه (مامور مالیه درسفارت کبرای دولت ایران در استانبول) بـوده درسال ۱۳۳۱ قمری هجری رساله‌ای بنام «الفبای خط نو» نوشته وچاپ کرده‌است که پس از پیشگفتار آن نوشته کوتاهی از تاریخ خط آورده و سپس الفبای پیشنهادی خود را چاپ کرده است و بخشی از این کتابچه نیز که درباره اصـلاح الفباست بزبان فرانسه ترجمه و در همان کتابچه آمده است . اینك ما بخشی از پیش گفتار آن کتابچه را آورده وسپس نمونـه ای از خط او راکه پایه اش بر روی خط کنونی است ولی با دگرگونیهایی آنرا بلاتین نزدیکتر ساخته است نشان میدهیم .

«حقایق‌شناسان عالم تمدن متفق بر آنند که سبب توقف ملـل شرقیه وعقب افتادن آنها از اهالی غرب یکی مسئله الفباست که بواسطه اشکالی که درتعلیم‌و تعلم آن داریم‌مدتی‌عمر گرانبهای خود مـانرا صرف شناختن اشکال و ترکیب‌حروف و گذاشتن ضمه‌و فتحه و کسره و نقاط مینمائیم. یك کودك و یا مبتدی بجای آنکه بواسطه یاد گرفتن عده قلیلی حروف بتواند هر نوع جمله وعبارت را بخواند، باید مدت‌بسیار مدیدی‌وقت‌خودرا صرف شناختن حروف متعدده‌و بلکه‌بعضی‌اوقات‌صرف تشخیص علامات متحدالصوت نموده عاقبت هم تا آنکه یکدوره‌صرف‌و نحو و لغت زبان راندانند، نتواند بآسانی عبارتی را بخواند...

در هرملتی خط آلت اشاعه افکاروارائه مقاصداست یعنی‌هرچه

انسان خیال میکند بوسیله آن‌میتواند روی کاغذ آورده به همجنس‌خود بنمایاند پس بدین جهت‌چون مقصود ومنظوردیگری از آن‌متصور نیست مسلم‌است هرچه این آلت آسان وساده ترباشد ،بهترومناسبترخواهدبود وآدمی برای نمودن فکرخود دچار کمتر اشکالات میگردد .

برعکس خط ما بدبختانه هرچه‌پیشتر آمده بیشترمشکل گردیده وکاربجائی کشیده که هرکس تحصیل آنرا بخواهد باید مدتی اولا به تحصیل و تکمیل اصل زبان بپردازد ، تا پس از اکمال فهم آن بتواند بدرستی از عهده نوشتن وخواندن برآید ، یعنی ما مطلب را بوسیله خط نمی خوانیم ، بلکه خط را بمناسبت مطلب و رعایت معانی کـلام قرائت مینمائیم .

این مسئله ازدیرزمانی‌معلوم شده است که‌یکی ازاسباب‌عمده‌عدم پیشرفت علوم درمیان ماهمین اشکال خط ماست‌وهرکس بدین‌نکته پی برده درصدد اصلاح‌این برآمده است .

اصلاح خط مارامیتوان گفت که ازنیمه‌قرن سیزدهم‌هجری‌مطرح مذاکره گردیده .

نویسنده این اوراق تقریبا از نهسال قبل بخیال اصلاح‌این‌نقص اساسی برآمده و انواع و طرحهاو خیالات برای‌اصلاح‌خط‌نموده‌و‌پس از تفکرات و تدقیقات مفصله ، عاقبت در سال ۱۳۲۷ ، هنگامیکه درتبریز اقامت داشت ، خودرا به نیل مرام موفق‌دانسته ، رسالهٔ را کـه اینك پیشنهادمی نماید، درباب‌خط‌تازه که‌ترتیب‌داده‌بود ، نگاشت وچون‌تابحال

وسیله کافی در دست نبود ، انتشار آن معوق مانده ، اکنون با کمال اشتیاق و امید واری به نشر آن مبادرت نموده ، اقبال عموم را بدین فکر که شاید اسباب سعادت کافهٔ ناس گردد باعث افتخار و مباهات خود میداند ... »

نمونه‌ای از الفبای «خط نو» اویسی

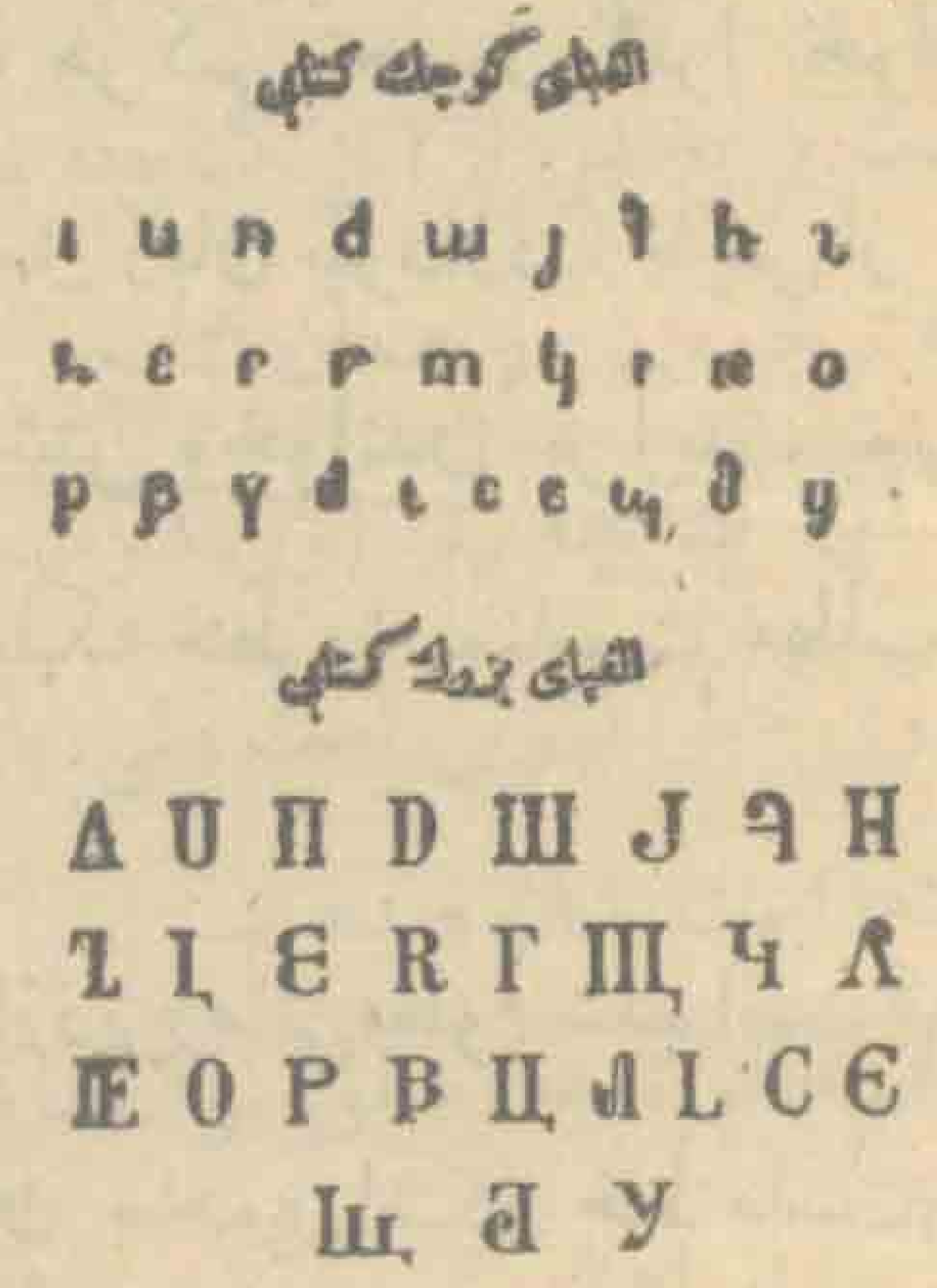

اعتصام زاده

آقای اعتصام زاده نیز در سال یکم مهنامه « آینده » (۱۳۰٤) گفتاری در زیر عنوان « لزوم اصلاح خط فارسی » در دوشماره نوشته و پیرایش خط و الفبای کنونی ایران را پیشنهاد کرده و در پایان گفتارخود می نویسد :

« درخاتمه عرض میکنم یکی از علل جهالت ملت ایران دشواری الفباست . طفل عوض اینکه در ظرف پنج ساعت خط و املا را بلدشده بزودی مشغول یاد گرفتن چیزهای مفید دیگر بشود باید سال‌ها زحمت بکشد و بالاخره شاید تا آخر عمر املای صحیح تمام کلمات را نداند ... ».

پور داود

آقای پور داود در مقدمه کتاب های « گاتها » و « پوراندخت نامه » مطالبی در باره لزوم تغییر خط و چگونگی آن آورده می نویسد

« ... . چون عموما از نواقص وعیوبات الفبای حالیه آگاهیم در اینجا از لزوم تغییر دادن آن صحبت داشتن فایده‌ای نخواهد داشت . دیر یا زود تغییر خواهد یافت فقط باید بدانیم که کدام الفبا را اختیار کنیم ».

آقای پور داود با کسانیکه میخواهند خط لاتین را برای زبان فارسی برگزینند همداستان نبوده و عقیده دارد با اینکه « الفبای لاتین بسیار ساده و کامل است اما اتخاذ آن از برای مملکتی که تمام شئونات

ملی خود را باخته است و فقط دارای یك زبان شکسته است صلاح نمی باشد».

و می نویسد « فردا پس از بر گزیدن الفبای لاتین دسته دسته لغات السنه اروپایی وارد زبان ما خواهد شد. صدها لغات مثل رولیسیون، کونستیتیتسیون، پارلمان، کاندیدات، کمسیون، بودجه و غیره با همان الفبای

لاتین با املاء درست فرانسه نوشته میشود باین ترتیب زبان آلوده ما آلوده تر خواهد شد».

آقای پورداود هنگام نوشتن این دو کتاب عقیده داشته است که « . . . همانطوریکه متفکرین ما میخواهند که در تغییر الفبا بعلم و معرفت ما ترقی و توسعه بدهند باید ترقی دادن ملت ما نیز منظورشان باشد باید طوری کنند که از درخت کهنسال ما دگر باره شاخ و بری سر زند نه آنکه تیشه بریشه آن رسد ملیت ما باید دوش بدوش شیمی و فیزیك و هندسه ترقی کند نه آنکه یکی از آنها فدای دیگری گردد یگانه نجات ایران احیای سنت ملی آنست چه خوب است که ترقیخواهان ما در تغیر الفبا بدین دبیره که بفتوای مستشرقین دانشمند اروپایی یکی از الفباهای خوب بشمار است نظری افکنده این الفبای ساده و آسان را که در مدت چند ساعت میتوان فرا گرفت بکلی فراموش نکنند گذشته از آنکه دین دبیره برگزیده آباء و اجداد ماست بوسیله آن نیز خدمات شایان بزبان و ملیت خود خواهیم نمود ....».

چنانکه خوانندگان گرامی ملاحظه میکنند، بیشتر بیم آقای پور داود در بر گزیدن خط لاتین از راه زبان و ملیت و ذخایر ادبی است که عقیده دارند با این کار واژه های بیگانه راه در زبان فارسی پیدا کرده و آنرا آلوده تر خواهد گردانید و نیز با تغییر خط مقدار از کتابهای ما بیهوده گردیده و ازمیان خواهند رفت چنانکه کتابهای پهلوی بهمین جهت از میان رفته است. لیکن بگمان ما این بیم آقای پورداود در اینجا هیچ جایی نداشته و بر گزیدن خط لاتین کمترین زیانی

به زبان و ذخایر ادبی و ملیت ما نخواهد رسانید و اگر بنا به تغییر خط باشد بی هیچ گفتگو باید خطی را بگیریم که امروزه در دنیا معمول است و در اینباره در گفتار های آینده، به گشادی گفتگو خواهیم کرد.

سعید نفیسی

آقای سعید نفیسی در اوایل سال ۱۳۰۷ - در روزنامه شفق سرخ گفتاری در باره تغییر خط نوشته و الفبایی از حروف لاتین که شامل همه حرفهای الفبا برای زبان فارسی بوده پیشنهاد نموده و پروفسور ژیرکف دانشمند روسی آنرا نخستین پیشنهاد در این باره دانسته است! و از شگفتیهای خط آقای نفیسی آنست که در الفبای خود برای (هاء غیرملفوظ) نیز حرفی پدید آورده است!

رشید یاسمی

آقای رشید یاسمی در شماره روز دوم مهر ماه ۱۳۰۷ روز نامه شفق سرخ زیر عنوان «الفبای فارسی و الفبای لاتین» پس از مقدمه چنین می نویسد «.... عادت و انس همانطور که بزرگترین درمان هستند و شخص را بتحمل بار مشقات موفق میکنند دردهای مزمن و ریشه‌دار نیز تولید میکنند که غالبا قلع و قمع آنها محتاج بمرور زمان یا انقلابات خونین است. تمام عادات و رسوم مثل موجودات زنده عمری دارند که پس از سپری شدن آن قالب بیروح خود را گذاشته و رهسپار عدم میشوند. اشخاصیکه عینك پندار بر چشم دارند و جهان را جز

بآن رنك نمی‌بینند این مرك طبیعی را ملاحظه نکرده و مردگان را زنده می پندارند. نه میدانند و نه میخواهند بدانند که مقتضیات عصر چیست و تناسب اندام پیشآمدهای تازه با لباسهای کهن تا چه حد است. خوشبخت‌ترین اشخاص و ملل آنهائی هستند که پیش از ورود حادثه تمام نتایج و عواقب آنرا ملاحظه کنند یا جلو بگیرند یا از برابر سیل وقایع حتمیه بکنار روند».

⁂

آقای یاسمی سپس در باره مبدء خط و فایده خط و خطوط ایران مطالبی نوشته و در زیر عنوان (خط کنونی) به چند عیب بزرك خط فارسی اشاره نموده و در زیر نام اصلاح و تغییر خط عقیده برخی را یادآوری کرده و آنها را رد نموده و در برابر خرده گیریهای بیجای مخالفان می نویسد:

«..... هیچکس در ایران نمی‌تواند مدعی عصمت از خطا در نوشتن و خواندن بشود از علما و دانشمندان تا محصلین و عامه ناس هر کس بقدر خویش گرفتار محنت است، فرق در اینست که عالم در مطالب عالیتر و کتابهای بالاتر غلط میکند و باشتباه میرود و درمانده میشود مبتدی در کتابهای پست‌تر و ابتدائی‌تر و الا در تزلزل و بی‌اعتمادی بخود یکسان هستند ...... بنابر مقدمات فوق هرقدر در این کار بزرك غفلت و تعلل بشود بیشتر موجب ندامت میگردد و همسایگان آسیائی ما شروع بعمل کرده‌اند و زود است که موانع ابتدائی را برداشته بقدمهای بلند

سیر کنند ما نیز چاره‌جز قبول خط لاتین نداریم.

تصور لطمه وارد شدن بادبیات و آثار قدیم ایران نیز بی‌اساس و بی اهمیت است کتابهای مهم را درظرف چند سال باین خط نقل نموده و بطبع خواهند رسانید و رواج علوم و ادبیات قدیم بواسطه آسان شدن خط هزار برابر بیشتر از امروز خواهدبود. کار مطابع و ماشین های تحریر آسان و تحصیل شاگردان مدارس با نتیجه و سریع خواهد شد

امروز که در عالم صنعت چاپ رواج دارد و تمام آثار قدیمه منکشفه را بطبع‌میرسانند نباید پریشان‌بود که یادگارهای ادبی وعلمی ما از میان خواهند رفت باز عده کثیری در آن تفحص خواهند کرد و آنچه‌مورد احتیاج است دردسترس مردم میگذارند. ترجمه وتألیف بی نهایت آسان میشود و ایران در مدت کمی با عالم متمدن رابطه حقیقی پیدا میکند و در جامعه انسان های دانا عضویت دائمی می یابد.»

پس از اینها آقای یاسمی یك نامه‌ای با خط لاتین به آقای‌دشتی نوشته و آنرا سرمشق و نمونه قرار میدهد و در شماره دیگر الفبای پیشنهادی خود را بلاتین بچاپ میرساند.

آقای یاسمی‌چکامه‌ای نیز درباره الفبا سروده‌است که بیجا نیست دراینجا آورده شود.

گذشت از بیست سالم زندگانی   ندانم چون تلف کردم جوانی
بسی در پارسی من‌رنج بردم   بگفتار جدید و باستانی

گمان کردم که بعدازصرف عمری   که بهتر فصل بود از زندگانی
ز درس پارسی من بی نیازم   ولی افسوس ازین باطل گمانی
کتابی نیست، کاندر هر کنارش   نباشد مشکلی بهرم نهانی
گه‌از حرکات و آهنك لغت ها   پدید آید برایم ناتوانی
گهی از نقطه اندر مشکل افتم   همی خوانم زبانی را زیانی
مگس گرپا نهد بر دفتر ما   مثالث می شود از آن مثانی
گهی از سین‌و صاد وثاو هم حا   گهی ازذال و زای وظا چودانی
شماری که غلطهایم بتحریر   فزون باشد ز اغلاط بیانی
عزیزا با چنین اشکال خطی   که گردد مشتبه با هم مبانی
نشاید دم زدن از باسوادی   اگر صدسال دفتر ها بخوانی
مسافررا که ره درسنگلاخ‌است   فرو ماند ز سیر کاروانی
برای ضبط اشکال لغت ها   یکی عمری بباید جاودانی
بود یك لفظ را چندین تحرك   بنزد ترك و کرد و اصفهانی
چه‌دانی گاه‌خواندن کاین کدامست   مگر الهامت آید آسمانی
اگر کس بهره‌از تازی ندارد   فروماند باملاء و معانی
از آن‌پس کاین‌و آن‌یکسر بخواندی   بپایان آمده است این عمر فانی
وگر مانی و گردی شخص‌اول   بالفاظ غریب اندر بمانی
بهای عمر بسیار است افسوس   که از ما صرف گردد رایگانی
اگرچه عیب خط ما زیاد است   که هریك مشکلیرا گشته بانی
دو عیبش سختتر کرده است برما   قرائت را از اغلاط لسانی
یکی فرق حروف ما بنقطه   که زیر و رو زیك تا سه نشانی

دگر خالی بدن زاعراب کزپیش   بباید فتح و ضمش را بدانی
اگر این عیبها اصلاح گردد   کنیم از علم و دانش کامرانی

* * * *

چیره

آقای چیره در شماره روز ۸ مهرماه ۱۳۰۷ روزنامه شفق‌سرخ الفبای پیشنهادی خود را بلاتین ساخته و در همان روز نامه بچاپ رسانیده است .

ح - حلاج

آقای ح - حلاج در شماره روز ۹ مهر ماه ۱۳۰۷ روز نامه شفق سرخ پس از آوردن مقدمه‌ای در لازم بودن تغییر خط فارسی پیشنهاد میکند» . . . خوبست از طرف وزارت جلیله معارف تصمیمی اتخاذ و با در نظر گرفتن کمیسیون خاص ادبی و علمی با ملاحظه اطراف و جوانب کار نمایندگانی از ترکیه ، قفقاز ، ترکستان روس ، افغانستان هندوستان مسلمان مانند مملکت حیدر آباد دکن ، لاهور و غیره در طهران بعنوان مشاوره خواسته شده با تشکیل یك کنگره بزرك ادبی موضوع را از همه جهت مورد توجه و مشاوره قرار دهند .

لطفعلی صورتگر

آقای لطفعلی صورتگر از نظریه ها و سلیقه های گوناگون کسان بسیاری که در باره اصلاح و تغییر خط پیشنهاد هایی میکنند در روزنامه شفق سرخ (مهر ۱۳۰۷) انتقاد نموده می نویسد «من طرفدار تغییر خط نیستم ولی اگر روزی طرفدار بشوم بشما نخواهم گفت که برای موافقت و همراهی من الفبای اختراعی مراقبول کنید ویا اقلا یکی دوحروف الفبا را بآن شکل که من اختراع کرده‌ام بپذیرید ...

«.. اگرلزوم تغییر خط تصدیق شدمسئله قبول کردن لاتین ازمسائل مسلمه وپیش پا افتاده است .»

حسین زنجانی

آقای حسین زنجانی درشماره (۱۲ مهر ۱۳۰۷) روزنامه‌شفق‌سرخ موافقت خود را با تغییر خط نوشته و برای مثال تغییر خط ترکیه‌وقفقاز را پیش کشیده است و سپس خط لاتین را برای زبان فارسی بهتر از هر خطی شمرده ونمونه ای از خط لاتین پیشنهادی خود را درپایان گفتار آورده است .

احمد امین

آقای احمد امین معلم علوم تربیتی در شماره (۱۳ مهر ۱۳۰۷) شفق سرخ گفتاری زیر عنوان «خط فارسی» نوشته و نخست از بی‌تناسبی خط عربی برای زبان فارسی گفتگو کرده و سپس از دشواری هایی که حرفهای ویژه زبان عربی در زبان فارسی برای دانشجویان و حتی دانشمندان پدید می آورد نامبرده واز داخل نبودم حرکه ها در میان حرفها وجز آن انتقاد کرده و سپس درپاسخ کسانی که خرده میگیرند که هر گاه حرفهای عربی بلاتین یاجز آن تبدیل شود آثارادبی ایران محو ونابود خواهدشد مینویسد :

«قارئین محترم میدانند که آنچه آثار مهم ادبی داریم ممکن است با حروف جدید بتدریج طبع شود و تمام مخارج آن با ارزانی اجرت طبع و کاغذ از دو ملیون تومان تجاوز نخواهد نمود. بعلاوه ما هنوز راجع بعلوم جدید، کتاب های مهمی چاپ نکرده و کتابخانه ثروتمندی نداریم و تازه دوره نهضت مطبوعات ما شروع میشود. ترکها راجع بعلوم جدیده آثار و مولفات بسیار نوشته و برای هر علمی میتوانید در ترکی کتابهای متعدد بیابید، خود بنده در هندسه توصیفی کتابی دارم که پنجاه سال‌قبل بطبع رسیده و مخصوص تدریس درمدارس عالیست. رسمهای کتاب مذکور بقدری زیبا و چاپ آن بقدری قشنك است که در مطبوعات کلاسیك ایرانی نظیر آن یافت نمیشود مخصوصا ترکها از مشروطیت باینطرف در فلسفه، تاریخ، اجتماع، اخلاق. و انتباهیات

کتابهای زیادی بچاپ رسانیده وفقط در فن تربیت صد کتاب نوشته‌شده است. اشخاصیکه در ترکیه تحصیلات عالیه نموده اند باین حقیقت معترفند. معذلك چون ترکهاسلامت ملت را در تعلیمات عمومی ولزوم تغییر الفبا دانستند بدون‌تامل وباعزم آهنین الفباء لاتین را پذیرفتند» ودر پایان می نویسد «عقیده شخص بنده اینست که تغییر و تبدیل حروف برای زبان فارسی یك امر قطعی و حتمی است و اگر عادات قدیمه و ترس، مانع از اجرای آن بشود رجال آینده آنرا بموقع اجرا خواهند گذاشت» و سپس الفبای پیشنهادی خودرا بلاتین در پایان گفتارمی آورد.

مصطفی افتخار

آقای مصطفی افتخار درشماره(۱۸مهر ۱۳۰۷) روزنامه‌شفق‌سرخ گفتاری زیر عنوان ((راجع بالفباء نو)) نوشته و همداستانی خود را با تغییر الفبا به لاتین نشان داده ومثالهایی برای تغییر خطاز ترکیه و قفقاز و چین و ژاپون نوشته و سپس الفبای پیشنهادی خود را به لاتین درپایان گفتار می آورد.

غلامحسین ابتهاج

آقای غلامحسین ابتهاج در شماره (۱۹ مهر ۱۳۰۷) روز نامه شفق‌سرخ گفتار کوتاهی با الفبای‌خود به لاتین نوشته‌و برای‌چاپ‌در روزنامه فرستاده است.

یدالله رفعت

آقای یدالله رفعت نیز در لزوم تغییر خط فارسی و تبدیل آن بلاتین درشماره (۲۰ مهر ۱۳۰۷) شفق سرخ گفتار کوتاهی نوشته و الفبای پیشنهادی خودرا (لاتین) در پایان گفتار آورده است.

علی دشتی

آقای علی دشتی دارنده و نویسنده روزنامه شفق سرخ در شماره روز ۲٦ مهرماه ۱۳۰۷ روزنامه خود زیرا عنوان «تغییر همه چیز و تغییر الفبا» در بخشی که درپیرامون الفبا گفتگو میدارد نوشته «تغییر الفبا بعقیده من واجب است و از هر واجبی واجب تر و اگر تقدم زمانی نداشته باشد تقدم ذاتی دارد ....

الفباء فعلی ما دوسه نقص کوچك بیشتر ندارد ولی این دوسه نقص حقیری که بنظر شما هیچ نمیآید و ازاینرو بطور تمسخر و بایك لاقیدی سرد وخشك که بمرتاضین جنگلهای هند بیشتر متناسب است تا بیك نفر متفکری که بعلت ترقی وانحطاط اقوام فکر میکند و میل دارد ملت او نیز مثل سایر ملل راقیه باشد میگوید «مشکل است باشد چه اهمیتی دارد» (۲٦) برای نگاهداشتن یك ملت در ظلمت جهل و غفلت کافی است».

آقای دشتی پس از شمارش چهار عیب بزرك برای خط فارسی می نویسد «اگر هم فرضا هیچ نقصی غیر از این چهار نقص در الفباء ما

---

(۲٦) این جمله از روزنامه ایست که دررشت چاپ میشده و باتغییر الفبا مخالف بوده است.

نباشد برای عقب انداختن ایران و عدم نشر و تعمیم سواد در توده کافی است».

در بخشی درباره «تغییر الفبا چه تاثیری در اجتماع دارد» مینویسد «بدون هیچ شبهه ای الفبا امروز آموختن فارسی را مثل آموختن یکی ازعلوم وسیع و مشکل دشوار نموده است و اگر الفبا اصلاح شود این اشکالات و دشواریها مرتفع میشود و آنوقت خط فارسی بمراتب از خط فرانسه یا ایتالی یا سایر خطوطی که نسبت بخط ما خیلی سهل و آسان است آسان تر خواهد شد، دلیل این مطلب را در دو شماره گذشته اشاره کرده و مابقی مربوط به اندکی تفکر و پرسیدن از معلمین بصیر و ارباب اطلاع است.

با تسهیل تعلیم خواندن و نوشتن بدون شبه تعمیم سواد دریك مرحله کاملا عملی و سهلی وارد خواهد شد.

تعمیم سواد مستلزم خیلی چیزهاست، یعنی مستلزم اغلب آن چیزهای مهم و مفیدی است که اساس قوت اجتماع است

اولا ـ اگر شما بخواهید حکومت دموکراسی در مملکت شما جایگیر و مستقر شود و این مفهوم روز بروز قوت بگیرد ناچارید که افراد با سواد داشته باشید. وتصور میکنم بزرگترین وظیفه متفکرین و تمام مصلحین یك جامعه اینست که سعی کنند اصول دموکراسی رادر مملکت خود برقرار کنند. باید ملت را تربیت کرد و اورا شایسته این کرد که خود برخود حکومت کند.

منبع قوت و عظمت هر مملکتی باید ملت و روحیات آن باشد

زیرا این سرچشمه ایست که باین زودی ها خشك و تمام نمیشود و این معنی ممکن نیست صورت بگیرد مگر آنکه اکثریت تامه افراد آن مملکت سواد داشته باشند.

بزرگترین مجاهده که مصلحین بزرك برای ترقی یك ملت کرده اند متوجه همین نقطه نظر بوده و خالد ترین اصلاحی که دردنیا شده فقط اصلاحی است که متوجه قوای معنوی ملتی شده است: امروز مجاهدت اولیاء جماهیر شوروی، ومصلحین ترکیه وسایر ملل اندکی متاخر فقط و فقط صرف مبارزه بابیسوادی میشود.

اگر ملتی از ظلمت بیسوادی نجات یافت تربیت او و تغییر طرز فکر او بسهولت ممکن است ...

خلاصه برای تربیت اجتماعی، برای استقرار حکومت دمکراسی برای تشیید روح ملیت، برای نشر معلومات، برای ترویج اصول وطن پرستی، برای تایید و تحکیم کلیه اصلاحات دیگر راه منحصر به فرد فقط تعمیم سواد است و برای تعمیم سواد جز اصلاح الفبا هیچ راه حلی نیست.

«.... آیا عقل و فکر بما اجازه میدهد که بدون جهت نسبت باین الفبا که هیچ مزیتی ندارد و هیچ دلیلی برای بقاء آن موجود نیست وفا دارمانده واز کلیه ترقیات اجتماعی محروم باشیم؟!

* * *

ودر گفتاری که در چند شماره پیشتر در پاسخ مخالفان تغییر خط نوشته است میگوید «شما این اصلاح را خیلی بی اهمیت وحقیر و

ناچیز دانستید درصورتی که اصلاح الفبا ازهر اصلاحی مهمتر و عظیم تر و موثر تر است. الفبا پایه و اساس تمام اصلاحات است. اگر الفبا اصلاح شد امید ترقی ایران بر روی اساس خلل ناپذیر تکیه خواهد کرد.

هر کسی این خدمت را بایران بکند او مجدد و محیی ایران است.

تقی زاده

«مدافعه منفی و خودداری و عقب کشیدن و توقف درپناه رسوم و آداب کهن سد محکمی رخنه ناپذیر در مقابل استیلای رسوم نو که صیقل علمی یافته اند ایجاد نمیکند و جز مقابله و مبارزه وایجاد رسوم و آداب مدنی عالی بلکه عالیتر درمقابل علاجی ندارد».

* * *

آقای سید حسن تقی‌زاده در دوره نخست از تبریز بنمایندگی برگزیده شد و در آن دوره یکی از نمایندگان برجسته و بنام بود سپس در پیشامد بمباران مجلس بسفارتخانه انگلیس پناهنده از آنجا روانه اروپا گردید و بود تا پس از چند ماهی به تبریز آمد و چون تهران گشاده شد آهنك تهران نمود و در اینجا پیشوای دموکراتها گردید و بنمایندگی برگزیده شد، از آن پس در بیشتر دوره‌های مجلس نمایندگی داشت و درجنك جهانگیر گذشته در آلمان میزیست و روز نامه کاوه را می‌نوشت و سپس سالها سفیر ایران در پایتخت انگلیس بود و در این سالهای نزدیك، به نمایندگی دوره پانزدهم مجلس برگزیده شده

بایران آمد و اکنون رئیس مجلس سناست .

آقای تقی زاده در سال ۱۳۰۷ خورشیدی کتابچه‌ای بنام «مقدمه تعلیم عمومی یا یکی از سر فصل های تمدن » نوشته ودر آن مطلب های سودمندی آورده هواخواهی سخت از دیگر گردانیدن الفبا به لاتین نشان داده است . ولی جای افسوس است که او پس‌از باز گشت

ازسفر لندن در مهنامه یادگاراز این هواخواهی خود « استغفار »نموده و ازآنچه که در آن هنگام برقلمش رفته است پشیمانی می نماید!(۲۷)

از این پشیمانی چنین پیداست که آقای تقی زاده یا بآنچه که‌در آن هنگام نوشته بوده باور نداشته و این کتابچه را « برسبیل تفنن ادبی » پدید آورده است و یا باورداشته و کنون باورش دیگر شده ویا اینکه‌درآنروزها چون بزور رضاشاه امید تغییر الفبا و پیشرفت آن میرفت او این کتابچه را پدید آورده است که این نیکی‌را(اگرانجام میگرفت) بنام خود پایان دهد .

بهرسان از پشیمانی کنونی او چنین برمی آیدکه این کتابچه جز بآن خواستی که در نوشته‌های آن نموده شده است نوشته شده وگرنه ازاوشایسته‌نیست که با آنهمه دلیل های استوار و زنده و پافشاریهای سخت در باره دیگر گردانیدن الفبا اکنون بی هیچ دلیلی از آن پشیمانی‌نماید!

کوتاه‌سخن ، خواست او از نوشتن کتابچه هرچه بوده‌کنون ما بسود این اندیشه تکه‌هایی از آنرا برای تکمیل داستان تغییر الفبا در اینجا می آوریم :

---

(۲۷) آقای تقی زاده در تاریخ ۵ اسفند ماه ۱۳۲٦ در دانشسرایعالی خطابه‌ای درباره « حفظ زبان فارسی فصیح » خوانده است که در شماره ششم سال چهارم مهنامه یادگار بچاپ رسیده و در حاشیه آن گفتار نوشته است که « اینجانب در بیست سال قبل تمایلی بقبول خط لاتین برای فارسی داشته و رساله‌ای باسم «مقدمه تعلیم عمومی » در آن باب نوشتم ولی بعدها بواسطه معایبی که در اینکاردیدم واندیشه خطری که برای مایه ادبی و زبان‌خودمان پیدا کردم از آن عقیده عدول نمودم و اینك استغفار میکنم» (!)

ذی المقدمه

«یکی از وسایل مهمه تمدن خط است که آلت حفظ و انتقال و انتشار افکار و علم است و مخصوصا بواسطه تعلیم عمومی که امروزه از اصول و اساسهای عمدهٔ تمدن عصری است سهولت خط اهمیت خاصی دارد که میتوان آنرا در جرگه لوازم درجه اول گذاشت و بدبختانه بواسطه ظلم تاریخ بما ، ازاین حیث نیز در درجه پستی واقع شده ایم و راه بسط تعلیم که یکی از اسباب درجه اول ترقی است بر ما سد شده است .

از قرون اولای تاریخ که تمدن شرقی از غربی جدا شده و ملل غربی در تحت تاثیر تمدن یونانی و رومی واقع گشته و ملل شرقی در تحت تاثیر تمدن بابلی و آسوری و فنیقی و عبرانی در آمده اند ملت « هندو اروپایی » نژاد و آریائی الاصل ایران نیز بدبختانه در خیلی از امور مدنی درتحت نفوذ تمدن سامی در آمد و از آنجمله از قریب دوهزار سال باینطرف خط ما ابتدا از خط آرامی و بعدها از خط عربی نبطی الاصل مشتق شد **ودرنتیجه این عامل تاریخی روزنه علم و معرفت برروی قوم ما تنگ تر از سوراخ سوزن گردید** و بدتر آنکه خط منفصل مشتمل برحروف مصوت وصامت یونانی و رومی خط ملل مسیحی و خط متصل دارای تنها حروف صامت خط ملل اسلامی شد و ارتباط بی اساسی بدین مسیحی و اسلام پیدا کرد حتی ملت ارمنی که باما هم مذهب و همسایه و هم مشرب بودند پس از آنکه پیرو دین مسیحی شدند و درحدود سنه ۴۰۰ مسیحی حروف منفصل و دارای حروف مصوت را برای خود اختراع کردند .

خط که بهیچوجه ادنی تعلقی بملیت و مذهب ندارد و فقط وسیله ایست که برای نقل اصوات ملفوظه بنقوش و ثبت درروی کاغذ وسنگ و غیره بشر آن را اختراع کرده بواسطه ملاحظات تعصب آمیز بی اساس در حالت نقص دوهزارسال قبل مانده و درحالتیکه سایروسایل ناقص تمدن بتدریج تکمیل و تعدیل شد **این وسیله بسیار مهم تمدن بشری در نزد ما از حالت نقص قرون وسطائی خویش بیرون نیامده است** در قرون سابقه که خط منحصر بیك دائره محدودی از روحانیان و اهل اداره کشوری بوده و حتی در نزد بعضی اقوام صنعت و هنر مخصوص رمزی و مکتوم وجزو فضایل علما و کهنه بود صعوبت خط اهمیت زیادی داشت زیرا که اولا این دسته ارباب حرف مخصوص که خط یکی ازفضایل عمده و هنرهای آنها بود میتوانستند سالها صرف یادگرفتن آن کرده و حتی مدتها وقت برای حسن خط مصروف داشته دارای این هنر و پیشه بشوند مانند آنکه یك نقاش یا نجار باید سالها صرف یادگرفتن و کامل کردن صنعت خود بکند و ثانیا دائره علم هم محدود بود و وقت را ممکن بود برای فراگرفتن آلت علم و خود علم بدو قسمت تقسیم کرد ولی امروز که خط جزو صنایع و مخصوص یك طبقه نیست بلکه خواندن و نوشتن هم مثل لباس پوشیدن عمومی و وسیله ناگزیر تمدن گردید و تعلیم عمومی جزو زندگی شده و نیز ترقی علوم وشعب فنون بشری بدان پایه رسیده که وقت انسان عمده

باید صرف فراگرفتن خود علم بشود اتلاف وقت ممتدی برای یادگرفتن نقوش مکتوب که فقط وسیله ثبت علم است **گناه عظیمی است و باید بساط قدیم برچیده شود.**

برای اینکه ما نیز داخل شاهراه تمدن عصری بشویم ناچار از نشر تعلیم عمومی و اجباری هستیم برای اینکه این کار بسهولت و بسرعت انجام یابد و مغز طبقه جوان ملت بازحمات بیلزوم خسته نشود باید **این خط معماآسارا بیک آلت صحیح وسهل وساده** ثبت اصوات و حروف ملفوظه تبدیل کنیم که حتی‌الامکان نه چیزی بیشتر ازمقصود اصلی یعنی نقل عین کلام بکتابت رادارا باشد ونه کمتر، آنچه‌را که تلفظ میکنیم عینا بنویسیم -

آقای تقی زاده در جای دیگر کتابچه می نویسد:

«اتصال حروف بهمدیگر بحدی باعث اشکال تعلیم برای اطفال و عسرت کتابت برای بزرگان وصعوبت وتکلف درطبع شده که فقط نقوش هیروگلیفی (خط تصویری) مصر قدیم وچین امروزی میتواند قدری روی مارا سفید کنند».

باز درجای دیگر زیر عنوان - معایب تقیه و تعصب - می‌نویسد:

«یکی ازمعایب بزرك خط عربی وتعلق ملل اسلامی غیرعرب بآن خط وحتی رنك دینی دادن بآن اینستکه این فقره باعث جمود این ملل در تکمیل خط و کتابت خود مطابق احتیاجات واصوات ومخارج طبیعی زبان خود شده‌است و پایشان بهمان ۲۲ حروف مرحوم «ابجد و هوز» نبطی الاصل و ٦ حرف عربی ثخذ وضظغ بسته مانده و نه تنها در گذشته

بجهت اجتناب از وضع شکل مخصوصی برای چ و ژ و غیره وحتی سه نقطه ممیزه ازجیم و زاء مجبور بودند الجیم الغلیظ وزاء یاکاف عجمیه و فارسیه بگویند.

و بازمی‌نویسد:

پس خواهی نخواهی مبنای خط فعلی ما که **بخط طلسمات** شبیه تر ازخط کتابت است درمقابل حمله عقل مسلح بعلم که طلسم‌های تقید **بماضی وتعصب و جمودرا** خواهد شکست پاشیده و در هم شکسته خواهد شد و نه تنها امکان پیشرفت تغییر خط و شرایط و مقتضیات آن موجود است بلکه این تغییر **بحکم طبیعت حتمی است** و همانطوری که ملل اسلامی سال قمری رادر معاملات عرفی رها کرده سال حقیقی وطبیعی وصحیح‌را گرفتند واوزان مقیاسهای گوناگون رطل مکی وعراقی و مثقال شرعی وعرفی و قیراط وقفیز ونخود وعدس و شعیر و ذراع راکنار گذاشته باصول متری براساس علمی چسبیدند وسجع و قافیه وصنایع لفظی رادر نثر ترك کرده ساده نویسی پیش گرفته ومیخواهند از زمین بلند شده روی صندلی نشسته وروی تخت بخوابدو بجای دست با چنگال بخورند وبجای سواری قاطر با اتومبیل راه میروندو همانطوری که صدها آداب و عادات وترتیبات مشکل خودرا که هزارگونه تعلق خاطر بآنها داشتند محض اقتضای طبیعت تمدن، بحکم ترجیح سهل برمشکل درامور مبتلی به یومیه و عادی (نه ازراه هوس و بدون مرجح و محض تقلید کورکورانه) تغییر داده ومیدهند ومخصوصا همانطوری که قلم نی

را بقلم فلزی ومرکب دوده بالیقه رابمرکب جوهری وکاغذ خان بالیغ و وآهاردار رابکاغذ فرنگی واستنساخ دستی رابچاپ سربی تبدیل دادند **خط را نیز که یکی از آخرین قیود قدیمهٔ و بند دست وپای عقل و فکر و بیان و نشر مطالب** است و درواقع نه تنها صید علم را بلکه صیاد عالم را نیز بقید میاندازد و ازعهد انقراض اشکانیان تاامروز راه تمدن ممالك مشرقی را عموما و ایران را خصوصا از ممالك مغربی که اخلاف وارثین تمدن یونان است جدا ساخته وبجای کعبه معرفت به ترکستان تعصب سوق داده **باید تبدیل دهند** و بار دیگر بواسطه تخریب این سد عمده که با رنك عرضی خود ملت ما را ازهم نژادان ذاتی «هند و اروپائی» خود جداو دور کرده وبااعراب عنیزه وزگرد وشمرد وبرابره مراکش وتمبکتو ووادای واتراك کاشغرو باشغرد وقرغیز وسیاهان زنگبار همرنك ساخته بهم نژادان متمدن خود به پیوندند چه درواقع خط باوجود **عارضی بودن و عدم تعلق بملیت و مذهب و تاریخ** یکی از دروازه های سردو راه است وچون آلت عمده علم و بیان و تمدن ومجرای معرفت بشری است همواره یکی ازوسایل عمده نزدیك کردن و دور ساختن اقوام ازهمدیگر بوده است .

ودرپایان کتابچه خود می نویسد :

... ومخصوصا نگارنده این سطور که معتقد باحتراز از افراطی لزوم وتفریط مخل هستم چون علاقه خاصی بتعلیم عمومی دارم بهمین جهت اعتقاد به تغییر خط داشته **واین اصلاح را از ارکان اصلاحات**

مقدماتی میدانم ....

..... موضوع اصلاح خط خود یك موضوع اساسی است و گذشته از آن مقدمه یك مسئله حیاتی مهمتری است که آن تعلیم عمومی است. علاوه بر این مسئله در سیاست داخلی مملکت و مخصوصا نشر زبان فارسی درمیان اقوامی از ایرانیان که زبان مادری آنها فارسی نیست تاثیر موافق ومطلوب دارد .....**پس اگر ما اهمیت تعلیم عمومی** یعنی باسواد شدن عامه ملت را دریافته وتاثیر عظیم آنرا درحیات جدید ونهضت مدنی مملکت قبول داریم **باید بموضوع اصلاح خط عطف نظر کنیم** ..» آقای تقی زاده درپایان کتابچه خود الفبای لاتینی راکه باید بجای حرفهای عربی گزارده شود آورده و در پیرامون آنها سخنان چندی. گفته است که ما در بخش دوم این کتاب از آن گفتگو خواهیم کرد .

عذرا فربود

آقای عذرا فربود درشماره یکم سال ۳۷ روزنامه حبل المتین (۷ آذر ۱۳۰۷) گفتاری نوشته ودر آنجا ناهمداستانی خود رابابرگزیدن خط لاتین برای زبان فارسی باز نموده ومینویسد: «امروز فریضه دانشمندان ملت اینستکه بخلاف ادبای عصر گذشته که تمام اوقات خود را صرف مرتب نمودن حروفات می نمودند درصدد رفع نواقص وعیوبات الفبای کنونی برآمده وعلاماتی چند ترتیب دهند که بجای اعراب باکلمات نوشته شود که هم محتاج بتبدیل الفبا نشده باشیم و هم مبتدیان بدون اشکال وزحمت ازعهده خواندن وفهمیدن برآیند».

و درپایان می نویسد اگر این کار دشواریهایی داشته باشد« پس بهتر همان تغییر الفباست. ماهم در صورت ناچاری میگوئیم پس اصلح همان است الفبای زند راکه از حیث اعراب کامل و چندان سکته هم بزبان وقومیت مانخواهد آوردبرگزینند».

عبدالصمد فرهنك

آقای عبدالصمد فرهنك فرزند مرحوم میرزا محمود خان‌افشار معروف بفرهنك دارنده روزنامه فرهنك درتاریخ‌دیماه ۱۳۰۷خورشیدی کتابچه‌ای بنام« کلید کامکاری ایرانیان یا خط پهلوی نو» نوشته و در چاپخانه خوزستان اهواز. بچاپ رسانیده است که در آن عیب های خط کنونی را بر شمرده و لزوم تغییر خط فارسی را یادآوری نموده و می نویسد «...، ازسن بلوغ تا بحال که متجاوز از ۲۸ سال می باشد آنی نگذشته است که از خیال و آرزوی اصلاح خط فارسی‌منصرف باشم. زمانیکه‌درخارجه‌تحصیل‌میکردم‌قبول‌الفبای‌لاتین‌رایگانه‌راه‌نجات‌تشخیص داده بودم ولی چندی که گذشت و آنرا عملا مورد آزمایش قرار داده و اطراف قضیه راکاملا سنجیدم بمشکلاتی مصادف گشتم که‌بمن فهماند خیالم نامعقول وبچه‌گانه است. گاهی مصمم میشدم که باید خطقدیمی خودمان را زنده‌کرد ولی آنرا هم پس ازمدتی آزمایش و رعایت پارهٔ نکات و مقتضیات ملاحظه‌نمودم دارای معایب وغیرعملی است. در این مدت در هرموقع مطلع میگشتم هم‌عقیده و هم فکری پیدا کرده ام

فوراخودش و آثارش راجستجو نموده ولی متاسفانه می دیدم بقسمی که عادت دیرینه ماست فقط مرض را با الفاظ پرآب و تاب اظهار ولی از برای درددرمانی‌ذکر نمیکنند. یا اینکه اگربعضا راجع‌باصلاح نواقص اظهار عقیده و پیشنهادی می نمایند بدرجهٔ از روی عدم بصیرت و بی اطلاعی است که بهیچوجه قابل توجه نیست. اینست که در تعقیب‌خیالات و نقشه های خود منفردا در هرجا و درهرحالی که بودم مرتبامداومت کرده و درظرف این ۲۸ سال چندین قسم الفبا ترتیب دادم وهر یك‌را سالها مورد آزمایش‌و عمل قرار داده نواقص متصوره رامتدرجااصلاح و باقتضای تجربیات حاصله تغییراتی داده تا اینکه این الفبا رامرتب و آنرا بخط پهلوی نو موسوم نمودم ...» آقای فرهنك پس ازآنکه‌نیکی های خط‌خود را برشمرده و دستورهای نویسش آنرایادآوری می کند در پایان کتابچه نمونه هایی از حرفها و خط‌خود راکه بادست نوشته شده آورده‌است، نیز چند ساتی‌در باره‌سجاوندی(۲۸)و رقم‌ها می‌افزاید رویهمرفته خط آقای فرهنك گرچه زیبا و با سلیقه ساخته شده است لیکن همان‌کمی‌هاو دشواریهایی که‌خط میرزاملکم خان‌ودیگر خطهای «نوپدید» داشته است دارد. برای مثال در این خط بجای نقطه هانشانه هایی در حرفهامی چسبدکه بیرون ازاندازه است وخود اشکال نوی را پدید می آورد ونیز دارای خط تحریری نبوده و هنگام نوشتن باید

---

(۲۸) سجاوندی‌در فارسی بمعنی نشانه گذاری درمیان‌جمله‌ها (Punctuation) بکار میرود.

همچون خط عبری واتهارا دانه‌بدانه پهلوی هم چید. وخود پیداست که این گونه نوشتن چه اندازه وقت میگیرد واز سرعت دست میکاهد بویژه که ازراست بچپ نوشته شود.

اینك نمونه‌ای ازالفبای «پهلوی‌نو»

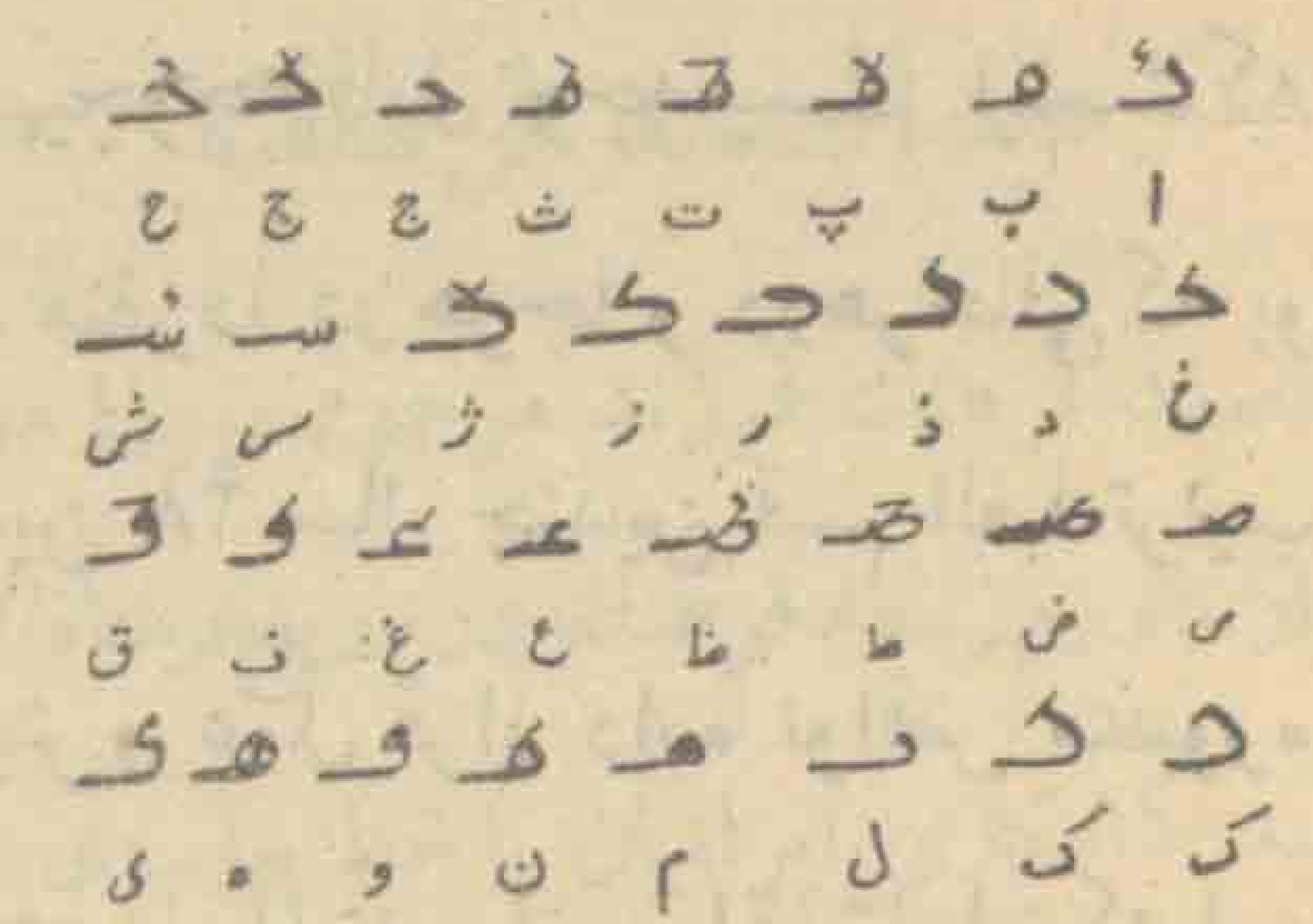

نمونه‌ای ازالفبای پهلوی نو

حبل المتین

در شماره ٤ روزنامه حبل‌المتین (سال ۳۷ دی ماه ۱۳۰۷) زیر نام «الفبا» که نویسنده آن ازشناسانیدن خویش خودداری کرده‌است وما در اینجا بنام همان روزنامه میاوریم چنین مینویسد :

«یکی ازمهمترین مسائل که اخیرا مطرح بحث گردیده موضوع تغییر خط است واین امر ازلحاظ انقلاب معنوی و مادی تعالی سریع ایران در درجه اول اصلاحات منظوره بایدقرار گیرد».

نویسنده گفتار پس از آنکه مقدمه خود را که با جمله بالا آغاز کرده بود پایان میدهد، طرفداران تغییر و اصلاح خط را بسه بخش میکنند «۱ ـ آنهائی که قبول خط لاتین رامی‌پسندند ۲ـ کسانیکه خط اوستا را پیشنهاد میکنند ۳ـ اشخاصیکه‌اصلاح خط کنونی رایگانه

طریق نافع‌میشمارند».

سپس بدسته یکم و دوم خرده هایی گرفته و عقیده های آنان را رد نموده و در باره دسته سوم که خود او نیز از همان دسته است مینویسد :

« دسته سوم طرفداران اصلاح خط کنونی هستند این دسته با نهایت انصاف تصدیق مینمایند که خط کنونی ناقص است و میگویند ما باید طوری نواقص آنرا مرتفع داریم که آشنایان بخط فعلی رسم‌الخط نو را بآسانی بخوانند و آنهاکه خط نورا آموختند بادقت مختصری خط کهنه را بتوانند خواند تاگنجینه های دانش ما از نابودی و فراموشی مصون مانده مابین نسل گذشته با آینده سد یاجوج و ماجوج کشیده نشود».

پس از آن نویسنده گفتار خرده‌هایی بخطلاتین گرفته‌ودر پیرامون الفبای خود که آنرا «خط نو پهلوی» نامیده‌است چیزهایی نوشته‌والفبای شگفتی از حرفهای وسط الفبای کنونی واعداد وحرفهای وارونه‌پیشنهاد میکند. اینك برای نمونه یك جمله عربی که باهمان خط نوشته است در پایین میاوریم :

و یعلمهم الکتاب والحکمه

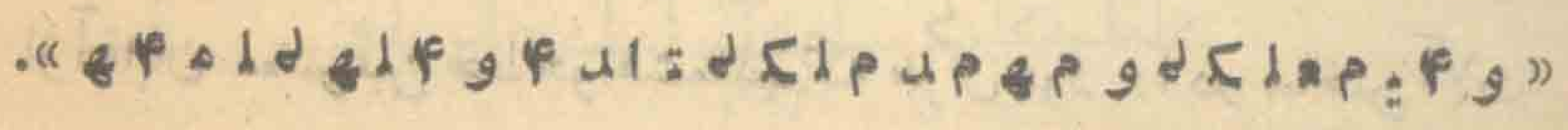

عبدالله رازی

آقای عبدالله رازی دارنده مهنامه‌های «سودمند» و «عصر پهلوی» (چاپ مصر) درشماره دوم سال چهارم (اسفند ۱۳۰۷) مهنامه عصر پهلوی درباره گفتاری که در روزنامه حبل‌المتین نوشته و با تغییر خط به لاتین مخالفت نموده وخط‌شگفتی پیشنهاد کرده بودومارویه آنرا پیش‌ازاین آوردیم چنین می‌نویسد «.... حروف لاتین دارای تمام محسناتی است که در فوق ذکر شد و گذشته ازاین سالهای درازاست که ملل متمدنه عالم آنرا تجربه کرده‌وخط تحریری و کتابی آنرا ازیکدیگر جدا ساختند و حقیقه مانند لباسی است دوخته و حاضر که بایست درتن خود نمود

...... از نقطه نظر سیاست اخذ حروف لاتین فوق العاده برای ایران واجب است و اختراع یك خط نو ظهور گذشته از اینکه پر از نواقص خواهد بود ایران‌را از شرق وغرب جدا خواهد ساخت. الحذر از این خیال خام و الفرار از نقشه باطل اختراع یك خط جدید. یا حروف عربی را باهمین حال بگذارید یا جرئت پیدا کرده حروف‌لاتین را اتخاذ کنید .... برای ترقی معارف ایران و ترویج زبان فارسی درمیان اجانب وسیله بهتر از اخذ حروف لاتین نیست. درخاتمه باکمال‌تواضع از آقایان مخترعین خط خواهشمندیم که هوش‌خود را در ساختن آلات و ادوات نافع مانند تلفون و تلگراف و غیره بکار برند و الا درایران شعرگفتن و خط اختراع نمودن خیلی سهل است ولی‌بدبختانه اغلب این

اشعارو این‌خطوط مارا خوار وذلیل کرده است ـ لذاوقت‌استکه هوش خود را درچیزهای دیگر بکارببرند.»

سید حسن صاحب الزمانی

سید حسن صاحب الزمانی از مردم خراسان ازطرفداران‌اصلاح الفبا بوده وگویاگفتارهایی درروزنامه های مشهد بچاپ رسانیده است که اینك نمونه ای از الفبا وخط او که کلیشه آن بـادست آقای گمنام کارمند جزء دادگاه فردوس که خدمتگذار پیشین مرحوم سید حسن صاحب‌الزمانی‌بوده‌برای مافرستاده شده است چاپ‌میکنیم. چون بیش از این آگاهی اززندگانی و کوششهای او نداریم برای اینکه نامی از او دراین تاریخچه برده شود باین اندك بسنده شد.

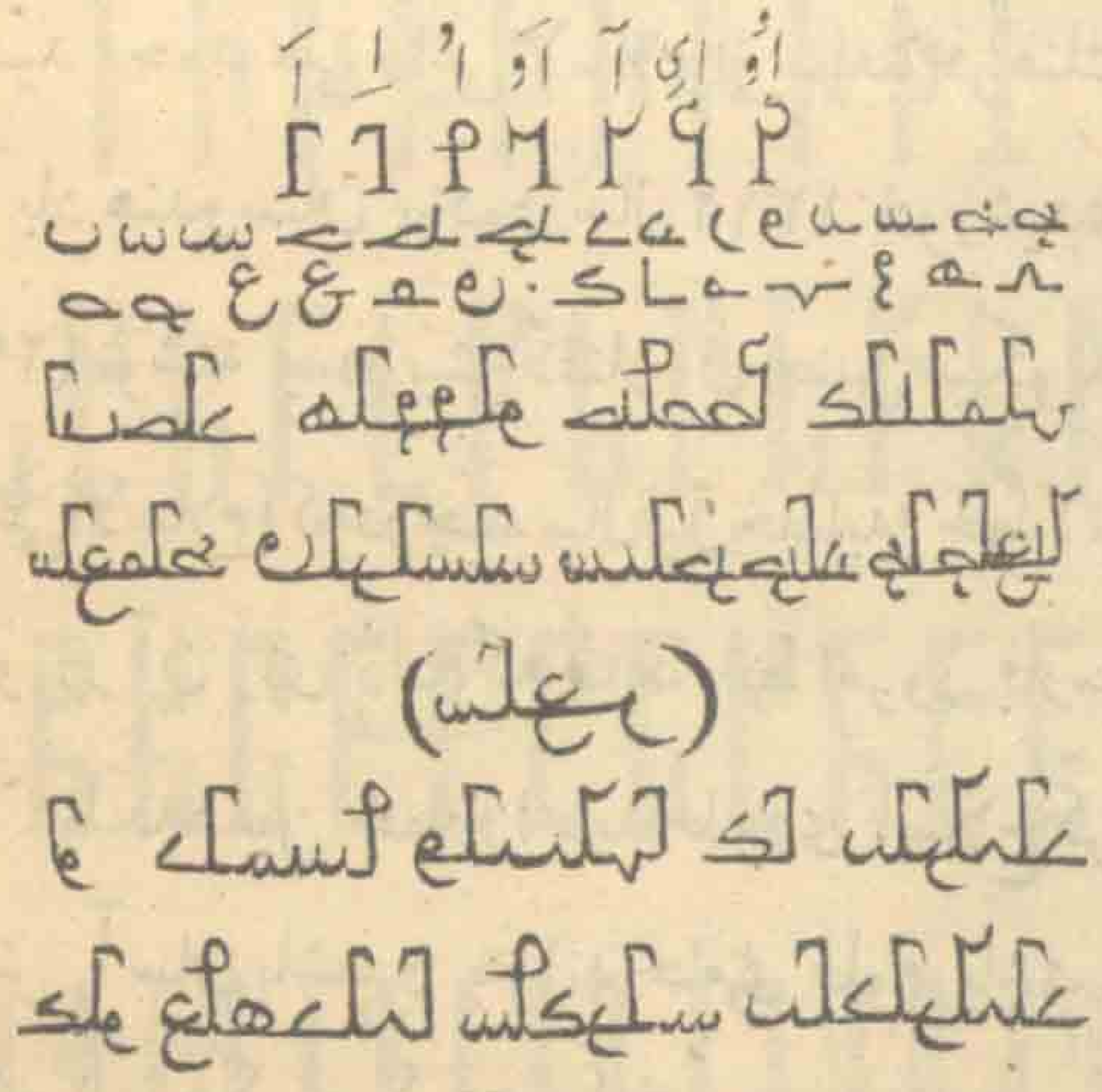

مصطفی فاتح

آقای مصطفی فاتح در سال ۱۳۱۰ خورشیدی کتابچه ای بنام «راه پیشرفت» درتهران نوشته و چاپ کرده است که در آن گذشته‌از اینکه کمیها و آگهای الفبای کنونی را یك بیك برشمرده‌است بهمه‌خرده‌ها و ایرادهای مخالفان تغییر الفبا پاسخ داده و با دلیل همه آنها را رد کرده و نیز الفبایی از خط لاتین پدید آورده پیشنهاد کرده است. کتابچه آقای فاتح‌در موضوع خود یکی از نوشته های نیك و سودمند شمرده میشود و ما از آن در بخش های آینده این کتاب سود فراوان جسته ایم.

سید محمد علي داعی الاسلام

آقای‌سید محمد علی داعی‌الاسلام نویسنده«فرهنك نظام»هنگامی که درحیدرآباد هندوستان بوده‌درسال ۱۳۱۲ خورشیدی کتابچه‌ای بنام «خط داعی»(۲۹) نوشته و درپیش گفتار آن چنین میگوید که«احقرسید محمدعلی(داعی‌الاسلام) که‌درچند سال‌قبل‌خطابه« خط لاتین برای‌فارسی» را نشر دادم و در آن رای دادم که نباید خط امروز فارسی را تبدیل به خط‌لاتین کرد - بلکه‌همین خط را باید طوری اصلاح کرد که آموختن و چاپ کردنش آسان باشد و بتواند حامل علوم باشد - از آن وقت در طریق اصلاح آن فکر میکردم و آخر مصمم شدم درخطوط اصلیه قدیم یعنی عبرانی و لاتین و یونانی‌سنسگریت‌وکوفی تفحصانی کرده اصول علمی وضع وترکیبات آنها را بدست آورم تا راهی برای اصلاح

جبرئیل اعلائی

آقای جبرئیل اعلائی دارنده روزنامه (ندای حق) که در سال ۱۳۱۴ درشهر خوی پراکنده میشد گویا از سالها باز درباره (تغییرالفبا) کوشش میکرده است و برای آماده کردن واتهای نو ساز خود سفری باستانبول نموده وسپس برای پراکندن‌الفبای‌خودویافتن هم اندیشگانی در روزنامه ندای حق یك رشته گفتار هایی نوشته ونمونه‌ای ازالفبای خود را نیزچاپ نموده‌است. نامبرده درباره الفبای خود مینویسد:

«سهل و زیبا و اکمل ترین تمام حروف ملل روی زمین بوده ودارای مزایایی میباشدکه بهیچ یك از خطوط‌ملل عالم میسر نیست ....» گرچه خط نو پدید آقای اعلائی از دیده پیکر نگاری بسیار زیبا می نماید

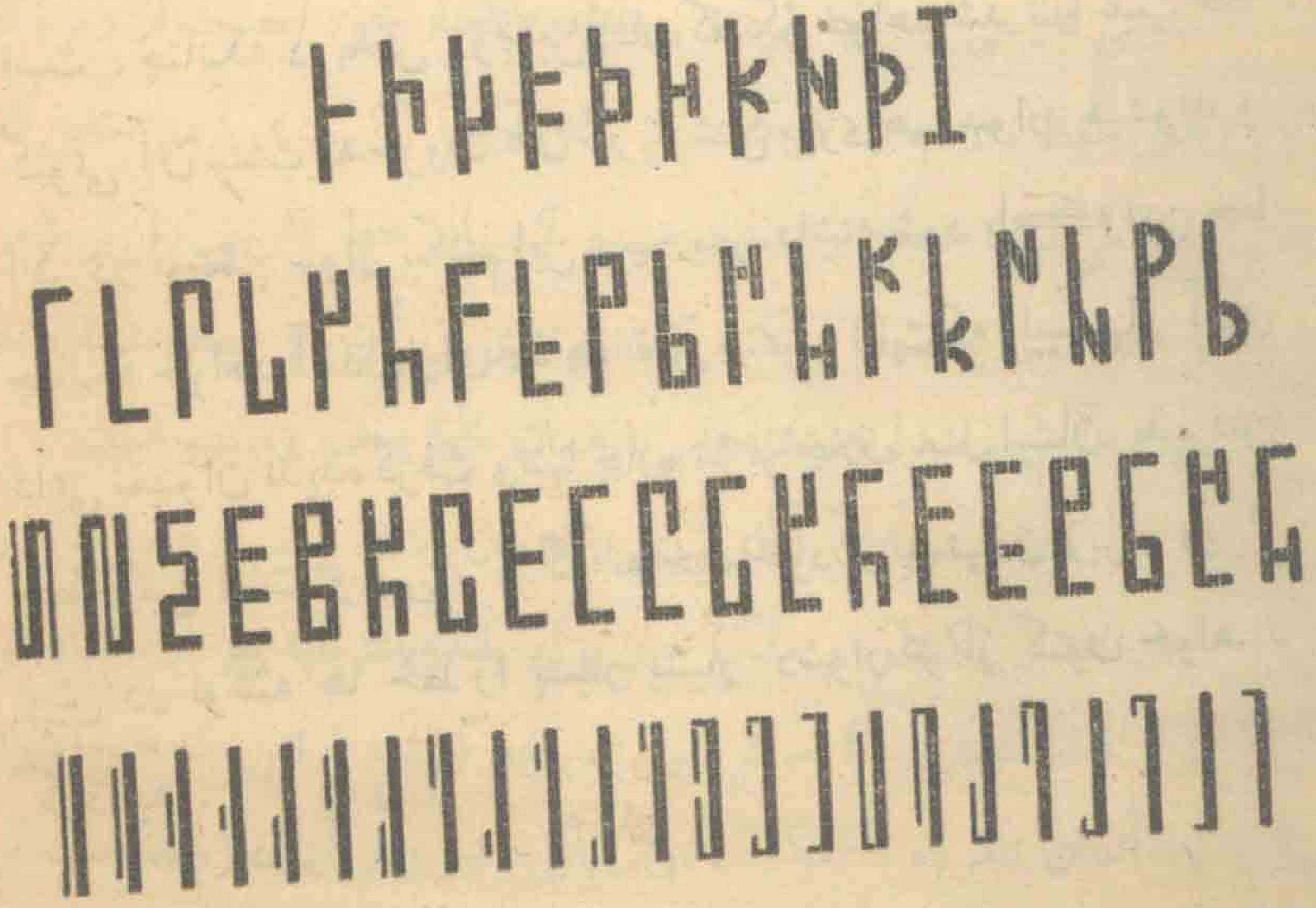

نمونه یی ازخط آقای اعلائی

خط فارسی بدست آورم . تعجب میفرمائید که بعـد از جستن اصول تشکیل آنها فهمیدم که خط ماعلمی ترین و ساده ترین و آسانترین خط موجود دنیاست و هیچ محتاج باصلاح اساسی نیست که با ساختن سی چهل تکه حروف میشود هر کتابی را چاپ کرد و فقط باید اساس علمی اولش را مراعات کرد و دست از نقاشی وتصرفات بعد بر داشت».

چنانکه از این نوشته ها بر میآید آقای داعی الاسلام در اینکه خط کنونی دارای کمیها و عیبهایی است با دیگران همداستانند ولی در چگونگی بر داشتن این کمیها و عیبها راه ویژه‌ای بر گزیده‌اند که بدیده ما درست نیست و هر ایرادی اکنون بر خط فارسی وارد است بر خط ایشان که تفاوت بسیار کم و کوچکی با خط کنونی فارسی دارد نیز وارد است ، چنانکه در بخش دوم این کتاب گفتگو خواهد شد تنها عیب خط کنونی آن نیست که حروف آن در نوشتن بروی هم سوار میشوند و اگر در نوشتن سوار نکنیم این عیب بـر داشته شود بلکه این خط چناتکه خواهد آمد دارای ده ها نقص و عیب است که باپیشنهاد آقای داعی نمیتوان ندیده گرفت وتنها چاره نیز بر خلاف میل ایشان پذیرفتن خط لاتین است و بس ، و گر نه خط خود او با نهادن زیر و زبر و پیش در نوشته ها خط را بسیار بسیار دشوار تر از کنون خواهـد گردانید .

لیکن شایسته نوشتن نیست گذشته از این اینکـه (خط تحریـری) برای این الفبا ساخته نشده و برای نوشتن هر واژه بااین خط چندین ثانیه وقت لازم است .

آقای اعلائی گذشته از ساختن این خط گویا یك زبان بین المللی نیز اختراع نموده بوده که درهمان شماره ازروزنامه که الفبارا می آورد ستون‌هایی از آن را پراز «تعریف و توصیف و مزایا ووسعت» این زبان نموده و بدولت وملت پیشنهاد مینماید که مساعدت نمایند این خط وزبان رایج شده واین افتخار نصیب ایرانیان بشود .

موسی نثری

آقای موسی نثری درسال ١٣١٤ درشماره دوم و سوم مهنامه مهر گفتارهایی درباره تغییر الفبا واصلاح خط فارسی زیرعنوان «باخط کنونی فارسی چه باید کرد؟» نوشته‌در گفتار خود نخست از ریزه کاری های تلفظ واژه‌ها ودگرگونیهایی که آواها (ا-و-ی) در سخن گفتن پیدا می کنند سخن رانده و سپس کمیهای خط فارسی را بر شمرده و خط نوی پیشنهاد میکند که نمونه‌ای از آن در همان شماره های مهنامه آورده شده ونوشته‌هایی با همان خط بچاپ رسیده است.

خط پیشنهادی آقای نثری از همان رشته پیشنهاد های میرزا رضا خان افشار بکشلو و ملکم خان بوده بلکه یك پایه نیز از آنها دشوارتر و (غیر عملی تر) است زیرا این خط گذشته ازاین که هیچ دشواری را آسان نکرده ، بلکه دشواریهایی نیز بـر آن افزوده است برای

مثال یکی از دشواریهای خط کنونی داشتن نقطه‌های گوناگون و از راست بچپ نوشته‌شدن آنست که درخط آقای نثری هیچ‌چاره‌ای بآنها نشان داده نشده‌است و آواها که در این خط بمیان واتهای بی آوادر آمده ، نوشتن را بسیار سخت و دشوار ساخته است و بی گفتگو برای نوشتن یك‌واژه‌باید چندین بارخامه را از روی کاغذ برداشت و گذاشت و برای هر کدام چند دقیقه وقت بکار برد . ازاین‌گونه کمیها و آکها که درهمه خط های پیشنهادی دیده شده است در این خط هم هست، و خوانندگان گرامی نمونه ای ازآن را در پایین می بینند .

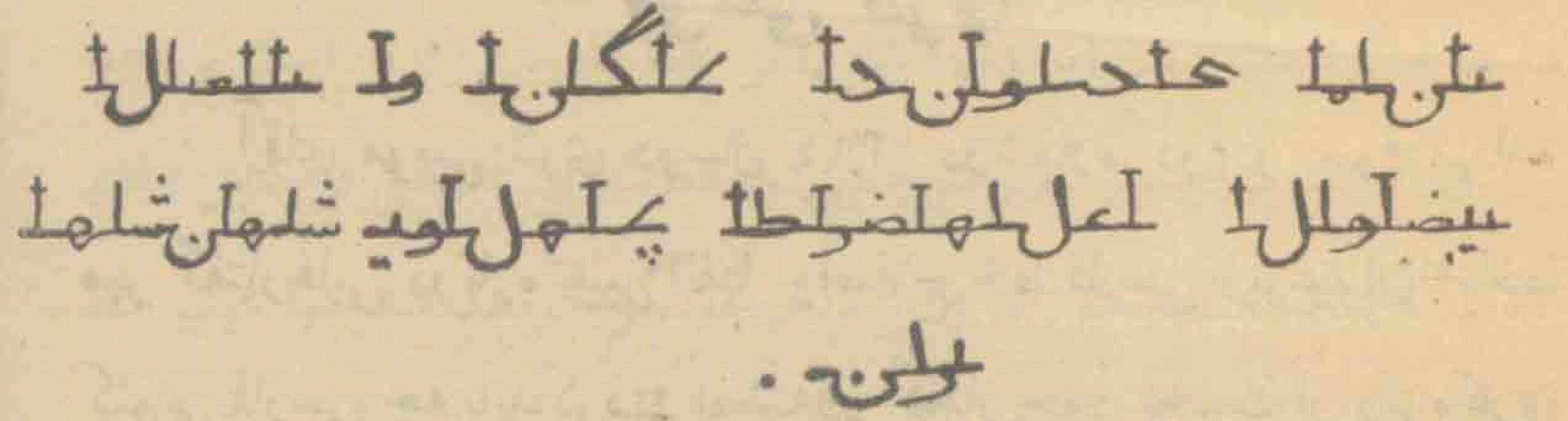

دکتر رضاعی

آقای دکتر حسین رضاعی هنگام تحصیل پزشکی در کشور فرانسه کتابچه‌ای درباره خط بنام «خطوط معمول در دنیا و میزان تکامل خط فارسی» نوشته است که در سال ۱۳۱۵ خورشیدی باچاپ‌افست‌در پاریس‌چاپ شده است .

نویسنده کتاب نخست از «سبب تالیف» کتاب واینکه چگونه هنگام نوشتن یاد داشتهای استادان آنچه بفرانسه گفته میشده‌میتوانسته بخوبی بفارسی بنویسد وازاین رو دارای‌جزوه های کاملی نسبت‌بدیگران

بوده یادی‌کرده نتیجه میگیرد که خط فارسی با اندك اصلاحی میتواند خط‌کامل و آسانی بشود . ومی نویسد : « سال گذشته منهم بخیال این اصلاح افتاده و درعرض سال یادداشتهایی تهیه نموده با آنچه خوانده و ترجمه‌کرده ام مجموعه ترتیب‌دادم‌که از پیدایش خط معمول‌دردنیا ومیزان‌تکامل خط فارسی گفتگومیکند ».

آقای دکتر پس از این‌مقدمه درباره فصل‌های بالاگفتگو کرده و در بخش دوم‌کتاب بتاریخچه خط در ایران پرداخته ودرمیان‌میزان تکامل خط فارسی برتری هایی برای خط فارسی نسبت‌بدیگر خطها شمرده‌و در زیر عنوان «معایب خط فارسی» مینویسد : «اگر در طرز تعلیم خط فارسی و بسط‌قواعد دستوری راجع بآن تجدید نظر شود اهمیت وابهت معایب خط فارسی‌کم شده وهم با جرات تمام میتوان گفت که نواقص ازبین خواهد رفت دراین قسمت‌ازکتاب نظر اصلی مااینست که واضح‌سازیم که‌خط فارسی عیب ونقص قابل ملاحظه نداشته احتیاج امروز زبان فارسی را بخوبی رضایت میبخشد .

فقط در طرز تعلیم وبسط بعضی‌قواعد دستوری راجع‌بآن‌تجدید نظری لازم است .

آنچه ازمعایب خط شمرده میشود عبارتست‌از :

۱ ـ جهت‌خط

۲ ـ کثرت‌نقطه

۳ ـ نبودن اشارات اعجامیه

٤ ـ وجود چندحرف برای یك مخرج

۵ ـ وجودچند شکل برای نمایش یك‌حرف
٦ ـ فقدان فتح وضم و کسردرخط

آقای دکتردرپایان کتابچه (ه) را برای کسره و «و» برای ضمه و (مد) را برای فتحه ونوشتن آنهارا در میان‌خط پیشنهاد میکند وبدینسان این بیت باخط ایشان اینگونه نوشته میشود :

دـرین شـبه سیاهـم گمم گـشته راهه مـقصود
ـز گوشه‌ی بهرون ای ه‌ی کوکـبه هه دایـت

* * *

در ین شب سیاهم گم گشته راه مقصود
از گوشه ای برون آی ای کوکب هدایت

رضا شاه پهلوی

رضا شاه پهلوی که در دوره پادشاهی خود بسیاری از آرزوهای دیرین میهن پرستان را بر آورد ، درباره دیگر گردانیدن الفبا نیزمیخواست گامهایی بردارد ، لیکن بدخواهان‌تیره درونی که‌هرهنگام از پیشرفت‌این توده جلوگرفته‌وتا توانسته‌اند تیشه بریشه‌هستی‌این‌مردم

زده‌اند بازیرکی‌هایی که ویژه‌خود آنهاست ازبکاربسته‌شدن این‌خواست شاه جلو گرفتند ونگذاشتند که این گام بزرگ‌از سوی آنشاه ایرانخواه برداشته شود.

داستان آن چنین است که در سال۱۳۱۵ خورشیدی بفرمان‌شاه گروهی‌ازدانشمندان و استادان که بزبانهای عربی و ترکی و فرانسه و انگلیسی‌و روسی وپهلوی‌آشنا بودند در وزارت جنك‌گردآمده بودند که در پیرامون پیراستن و آراستن زبان و گزاردن واژه‌های نو که‌نیاز میداریم کوششهایی‌نمایند وکارهایی انجام دهند

روزی سر لشگر ضرغامی پیامی از شاه بانجمن می آورد که چهار بخش بوده و یك بخش آن درباره دیگرگردانیدن خط وپدید آوردن الفبای نو بوده‌است . و چنین پیداست که شاه بیشتر میخواسته که انجمن در فرهنك ایران باستان بررسی کند و اگر شدنی است‌یك الفبایی از ریشه فارسی و اوستایی درست کند وگرنه الفبایی از نو یا از لاتین پدید آورد ، تابمجلس پیشنهاد کنند .

انجمن دراین‌باره بکارمی‌پردازدولی بدخواهان ایران که‌همیشه پیرامون شاه‌را فراگرفته بودندو بیشتر کارهای بزرك‌کشوری دردست آنهابود (کنون‌نیز هست) می‌بینند راستی را کارالفبادارد انجام‌میگیرد . و چه‌بسا این‌جنبش نیزمانند بسیاری از دیگر جنبشها که درزمان او و بزور او پدید آمده و پیشرفته بود انجام‌گیرد و بکار بسته شود ، از اینرو در اندیشه برهم‌زدن انجمن و نا انجام گذاشتن این خواست

شاه می‌افتند . یکی ازسردستگان این «کمپانی خیانت» خودرا با چهره دلسوزانه و فیلسوفانه ودر جامه همداستانی و هم اندیشگی بشاه‌نزدیك کرده پیشنهاد میکند چون این‌گونه کارها باید دروزارت فرهنك انجام گیرد بهتر‌ست‌شاهنشاه‌این کاررا بوزارت فرهنك واگذارند ، و نیز پیشنهاد دستگاهی‌بنام «فرهنگستان» میکند‌که کار آن‌بررسی در اینگونه‌کارها و چیزها باشد .

با آنکه‌کسانیکه در آن انجمن بوده‌اند از رازکار آگاه‌بودند و شاه نیزاز داستان ناآگاه نبود ولی ناچار (!) باین پیشنهاد تن درداده و فرهنگستان بنیاد یافته و خود این سردسته بدخواهان به‌راهبری‌آن گمارده میشود . و بادست او دردستگاه بجز چند‌تن دانشمند گروهی ناآگاه بیسواد و یامخالف ودشمن اینگونه جنبش ها و کارها گرد می‌آیند و بایك روش نادانشمندانه و ریشخندآمیزی به پدید آوردن‌یك رشته واژه‌های نادرست و(من درآوردی) می‌پردازند و پرونده الفبا را نیز درگور فراموشی نهفته وسنك «غیرعملی» بودن برسرش میکوبند، بدینسان‌هم آن‌انجمن پیشین بهم‌میخورد و هم کار آرایش‌وپیرایش زبان برویه خنده‌آوری افتاده (خواستشان ازپدید آوردن فرهنگستان نیز همین بوده)وهم‌کار الفباکه ازکار زبان‌فوری‌تر بوده ببادفراموشی‌سپرده میشود . و چه‌بسا اگر شاه را در باره دیگرگردانیدن الفبا پافشار تر میدیدند امروزما گرفتار خط والفبای نادرست همچون بسیاری ازواژه‌های فرهنگستان بودیم ، و همچنین‌باآخشیج آرزوی همه نیکخواهان

که میخواستند با دیگر گردانیدن الفبا توده خودرا با سواد گردانندودر راه پیشرفت اندازند جلوگیر این اندك سوادی هم که کودکان ماباهزار جان کندن در آموزشگاه هامی آموزند میشدند.

چه بهتر که این کار بادست آنچنان دستگاهو آنچنان کسانی انجام نگرفت ومارا فرصت این داد که درباره الفبای خود بادانش وبینش گام برداریم .

چیزیکه هست باید دانست در آینده هم هر دستگاه اینچنانی جز آنچه که دردست خود توده و نیکخواهان توده است بخواهد بـه چنین کاری دست زند از روش بدخواهـانه وانگشت بدخواهان بـدور نخواهد ماند وگرفتاری را یك بر هزارخواهد گردانید .

پس چه بسیار در اشتباهند کسانیکه اینگونه کارهارا از فرهنك ودولت ومجلس میخواهند وچشم امید بسوی آنان دوخته اند؟! زیرا این دستگاهها امروز همگی بادست گروهی از بدخواهان ایران که ما نام آنان را« کمپانی خیانت »نهاده‌ایم میگردند ودرراه بیچاره گردانیدن مردم بکار میروند وهیچگاه این نخواهـد بود که باچنان کسانی این دستگاهها گامی بسود مردم بردارند وبنیکی مردم کوشند. و همیشه تا میتوانند اینگونه کار ها را نشدنی وانمود خواهندکرد واگرروزی هم بهوده فشار و خواهش سرسختانه مردم ناچار شوند این اندیشه‌را بکار بندند والفبای نوی پدیدآورند کار آنها بهتر ازکار های فرهنگستان نخواهد بود .

احمد کسروی

شادروان کسروی که یکی از پیشگامان (اصلاح) درهررشته ازکارهای اجتماعی وفرهنگی درایران میبود درباره خط و الفبا نیزدارای نظریه‌هایی استکه همان نظریه‌ها در بخش دوم این کتاب پایه کارو پیشنهاد های ما می باشد. گرچه شادروان درسالهای پیش نوشته‌های کوتاهی دراین باره درمهنامه «پیمان» آورده بوده، لیکن نخستین کوششی که در آن باره از سوی آن شادروان رفته یك سخنرانی سودمند ودانشمندانه‌ایست که در تاریخ یازدهم تیرماه ۱۳۲۱ در نشستی با بودن کسانی از آزادگان ودیگران رانده است ، وچون این سخنرانی دارای مطلب های سودمند است کـه درروشنی زمینه تغییر و اصلاح الفبا بسیار هناینده تواند بـود

از اینرو ماروبه آنرا از روزنامه پرچم برداشته دراینجا می آوریم :

« بی گفتگوست که باید الفبای ما دیگر گردد . در این باره پنجاه سال است سخن میرود و اکنون باید بکار بسته شود و ماشایسته ترین دسته‌ایم که آنرا بکار بندیم . اگر امروزما این را بکار نبندیم یا همچنان میماند وبجایی نمیرسد ویابدست کسان ناشایستی میافتد که یك چیز ناقص درست کرده بدستها دهند .

مادوست میداشتیم خودمان یك الفبای بهتر ودرست تری بسازیم وبکار بریم که چون رواج گرفت اروپاییان آنرا ازما گیرند ولی برای چنین کاری کسی را میخواستیم که جربزه نقاشی داشته بایك بینشی باین کار پردازد و یك الفبای بسامانتر وبهتری بسازد لیکن چنین کسی رانیافتیم و ازآنسوی آگاه شدیم که «ماتریس» تهیه کردن برای چنین الفبایی نیاز بهنرمندان اروپایی دارد و در ایران وسایل آن آماده نیست واین ما را ناگزیر میکرد که چند سال دیگر منتظر باشیم . از اینرو از آن چشم پوشیدیم وبهتر دانستیم که بهمان الفبای لاتین که دیگران نیز اقتباس کرده‌اند قانع باشیم اینست میخواهیم در این نشست در پیرامون آن گفتگو کنیم:

باید دانست مادر فارسی بیست ودوحرف وهشت آواز(حرکه) بکار میبریم بدینسان :

ب پ ت ج چ خ د ر ز ژ س ش غ ف ك گ ل م ن ه و ی

شاید کسانی ایراد خواهند گرفت که چراالف یا همزه‌را نشمردیم

باید گفت الف یا همزه حرف نیست بلکه آواز یا «حرکه» است و ما از آن درمیان آوازها سخن خواهیم راند. شاید خواهند گفت چراذال را نشمردیم . میگوییم امروز درفارسی ذال نمانده، اگردوسه کلمه هست ما همه را «زاء» میگوییم ، این است باید بازاء هم بنویسیم آذربایجان با آزربایجان در گفتن تفاوتی ندارد بهر حال به ذال هیچ نیازی دیده نمیشود برخی هم «غین» را ایراد گرفته میگویند نیازی بآن نیست زیرا «گاف» را بجای آن بیاوریم ولی باید گفت میان غین با گ تفاوت آشکاری هست بهرحال، در کلمه های باغ ، مرغ،مرغزار،نغز،مغزومانند اینها بغین نیازمندیم.

کسانی درباره حرفهای عربی خواهند پرسید . میگوییم در زبان ساده نیازی بآنها نداریم زیرا ما تا بتوانیم کلمه‌های عربی‌را از زبان کم خواهیم گردانید .ازآنسوی این حرفها درفارسی تغییر یافته تفاوتی میان آنها باحرفهای فارسی نمیماند .

مثلا تفاوتی میانه«ح» و«ه» و یا درمیانه «ص» و «س» گزارده نمیشود .

ولی درجاهای دیگر بآنها نیاز خواهیم داشت : مثلا اگر خواستیم دریك جایی یك جمله عربی‌را بیاوریم بااین حرفهانخواهیم توانست. اینست باید ازآنها درجای دیگرسخن رانیم.

این بیست و دو حرف که در فارسی هست درلاتین در برابرآنها بیش ازبیست حرف نیست واینك من درجدولی حرفهای فارسی‌را باحرفهای

لاتین که در برابر هریك از آنها توان گذاشت نشان میدهم وشما خواهیدديد که دو حرف کم داریم :

ب	پ	ت	ج	چ	خ	د	ر	ز	ژ
B	P	T	C	–	X	D	R	Z	J

س	ش	ع	ف	ك	گ	ل	م	ن	ه
S	–	Q	F	K	G	L	M	N	H

و	ی
V	Y

چنانکه می بینید در برابر چ و ش حرفی از لاتین نداریم .

کنون باید دیدبرای این دوحرف چوشین که کم داریم چه باید بکنیم؟ پیداست که باید یکی ازسه راه رابر گزینیم:

۱ – حرفی از خود بسازیم وبجای آنها گزاریم یاازالفبای دیگری ازروسی وارمنی وگرجی ومانند اینها دوحرفی را برداریم وبجای چوش بکاربریم .

۲ – چنان که در انگلیسی و فرانسه و آلمانی کرده اند با ترکیب دو حروف اینها را بفهمانیم (مثلاچ را CH و ش را SH بنویسیم) .

۳ – چنان که در ترکیه و قفقاز و در زبان اسپرانتو کرده اند باافزودن یك علامتی جای این دو حرف را پر کنیم (مثلا C با یك علامتی در زیریا در بالا را برای چ S را با یك علامتی برای ش برگزینیم) .

از این سه کار کدام یکی بهتر است ؟... آنچه من میدانم راه یکم سختیهایی دارد – زیرااگر حرفهایی از خودمان بسازیم نیاز بماترسی خواهیم داشت که دانسته نیست در اینجا بدست آید ویا نیاید . اگر دو حرف از روسی یا ازارمنی برداریم شاید بالاتین سازش نخواهدداشت گذشته از اینها الفبامان بالاتین دوری بیشتر پیداکرده ماشینهای نوشتن خاصی برای خودلازم خواهیم داشت .

راه دوم گذشته از آنکه کلمه‌ها رادرازتر خواهد گردانیددر برخی جا ها مایه اشتباه خواهد بود مثلا اگر شما «گیسهاGisha» بنویسید کسانی آنرا «گیشا» خواهند و جز با قرینه نخواهند دانست که «گیسها» مقصود است .

راه سوم از همه بهتر و آسانتر بنظر میآید و این راهیست که دیگران پذیرفته اند. من اینها را میگویم که نیك بیندیشید وهرکسی نظر خودرا بگویید . آنکه گفته‌اند از بحث و گفتگو حقیقت روشن میگردد در اینگونه جاهاست . بر گردانیدن الفبا باید بسیار چیز ها رادر نظر گرفت وچه بسا نکته هایی که باندیشه یکی نرسدودیگری آنرا در یابد و بگوید . این کاری است که امروز ما میخواهیم بکنیم وقرنها پایدار خواهد بود واینست ماهرچه بیشتر بیندیشیم ودقت کنیم الفبای بهتری خواهیم‌داشت .

برخی از همسایه های ما الفباشان‌را تغییر داده‌اند ومن‌دربرخی ازآنها نواقصی میبابم اینست میخواهم دقت بیشتری کنیم تا دیگران هم روزی ننشینند و بگویند فلان مردم الفباشان را دیگر گردانیدند ولی

نواقصی دارد .

ما باید از یکسو روشنی الفبا و اشتباه برنداری حرفها رادرنظر گیریم و ازیکسو بکوتاهی کلمه ها مقید باشیم همچنین آسانی نوشتن را از اندیشه دورنداریم همه‌اینها ر ابدیده گیرید و بیندیشید که برای آن‌دوحرفی که کم داریم چه باید کرد ؟

اما آوازها (حرکه) ، ما در فارسی هشت آواز داریم و اینك هشت کلمه میشماریم که حرف نخست هریکی با آواز دیگری‌میاید :

بار ، بر، درخت ، دیر ،پل، پول ،پی، جو .

در حالیکه درالفبای لاتین پنج آواز بیشتر نداریم که اینهاست

O و E و Ü و I و A .

پس در اینجا هم سه آوازبی پاسخده است ودراینجانیازمندیم که بیکی ازسه راه پایین بچاره کارپردازیم:

۱ ـ سه حرفی از خود بسازیم یا از الفبای دیگری جز از لاتین برداریم .

۲ ـ چنانکه‌درزبانهای انگلیسی و فرانسه‌است‌باترکیب‌دوحرف این‌آوازها رابفهمانیم .

۳ـ باگزاردن نشانی در بالا یا درپایین چاره کنیم.

در اینجاهم من راه سوم را بهتر میشمارم و بر آنم که از این راه بکار پردازیم . چگونگی آنکه حرفهای e وo را جز درآوازهای شناخته خود نیاوریم مثلا بنویسم Pey , Cov اما آن شش‌صدای دیگر باید دانست که هر دوتای آنهایکیست‌چیزی که‌هست دردرشتی‌وباریکی

تفاوت دارند «بر»که میگوییم‌اگر آنرا اندکی درشتر گوییم «بار»خواهد شد . همچنین است دردرخت و دیر وپل وپول : اینست ما میتوانیم‌هر یکی ازحرفهای سه گانهu و i و a را دردو آواز بیاوریم و برای جدایی در یکی از آنها یك نشانی دربالا یا درپایین بیفزاییم ـ تنهاگفتگودرآن خواهدبود که آیا حرفهارا بی‌نشانه‌درآوازهای درشت آورده‌ودرباریکها نشانه افزاییم یابعکس آن کنیم . دراینجا هم بگمان‌من بایدببینیم بکدام یکی بیشترنیازداریم آنرابی‌نشانه گردانیم و گویا باآوازهای‌درشت بیشتر نیازمند باشیم .

محمود عمادی

شادروان‌محمودعمادی ازمردم‌رضائیه ودرپیشامدخیزش‌دموکراتهای آذربایجان درهمان روزهای نخست با وضع دلخراشی کشته شد . وی مردی نیکدل و روشن اندیشه و دانشور میبود و در راه پیراستن‌زبان فارسی ازواژه های بیگانه وتغییر الفباگفتارهایی نوشته ، بچاپ‌رسانیده است . شادروان عمادی پس از پراکنـدن الفبای آسان شادروان آزاد مراغی به پشتیبانی او برخاسته و گفتارهایی در روزنامه کیوان رضائیه ـ که‌خودروزنامه‌نیزاز طرفداران پیشرفت این فکر بود ـ بسودالفبای آسان و بزیان‌مخالفان این جنبش نوشته که‌برخی ازآنها را شادروان آزاد دردفترچه‌خودچاپ کرده است و پیش ازآن نیز درروزنامه پرچم گفتاری دراین باره نوشته وگویا الفبایی نیزپدید آورده‌بوده که بدفتر روزنامه فرستاده بوده است.

شادروان محمود عمادی

ذبیح بهروز

آقای ذبیح بهروز درسال ۱۳۲۱ کتابچه‌ای بنام «خواندن و نوشتن در دوهفته» چاپ کرده وسپس نیز درهمان زمینه کتابهایی بنام «دبیره» و «خط و فرهنگ» از رشته چاپاکهای انجمن ایرانویج چاپ و پراکنده کرده است که هردو کتاب شایان دقت است. این کتابها برای آموختن خطی که بعقیده او خط طبیعی است و کلید همه خطهای قدیم وجدید می‌باشد نوشته شده است.

آقای ذبیح بهروز در دیباچه کتاب «خط و فرهنگ» می‌نویسد:

«کلید هر دانشی سواد است و هیچ‌تکلیف فردی و اجتماعی ازتحصیل و ترویج سوادواجب‌تر و مفیدتر نمی‌باشد... سخت ترین مرحله سواد، خواندن و یگانه وسیله خواندن خطاست. پس اگرخط کامل و منطقی باشد هر کس میتواند خواندن را مانند سخن گفتن از اطرافیان خود یاد بگیرد .... معمولا در سراسر جهان خطهائیرا با زحمت و مشقت به خردسالان تعلیم‌میدهند بی آنکه توجه ودقت کنند که آیا چنین کاری با ذوق وطبیعت متعلم موافق‌می باشد یانه».

آقای بهروز در سانیکه نمیخواهد خط خود را جانشین خط کنونی فارسی سازد و آنرا تنها مقدمه آموزش الفبا بکودکان‌می‌شناساند با تغییر الفباء کنونی ایران به لاتین نیز موافق نیست و میگوید «فرضا بخواهیم خط لاتین را بجای خط کنونی بگیریم لازمست قبل ازهر تصمیم بازرسی کامل بتوسط چندنفر ازعلمای علم صوت ازصداهای مختلفی که در زبان ما وجود دارد بکنیم و بعد آنرا بپذیریم زیرا خط لاتین با همه سادگی و رواجش دارای عیوب و نواقصی است که خود اروپاییها راجع به آن کتابها نوشته‌اند» این گفته آقای بهروزدرست است و باید درباره آواها درزبان فارسی پژوهشهای بیشتری شود و تاتواندبود الفبای فارسی فونتیک باشد، ولی خودپیداست که نمی‌توان همه صداهای گوناگون رادر الفبا بدیده گرفت مگر برای نوشتن و نگاهداشتن نیمزبانها که البته الفبای کاملتر ورساتری لازم‌دارد.

آقای بهروز می‌نویسد: «درمیانه این گفتگو و تظاهرها منهم‌مانند

دیگران بخیال ساختن خطی از روی خط میخی افتادم و یکی از دوستان هم که اکنون در اروپاست وعده داده بود که در زیبائی حروف و نقاشی آن با من کمك کند ولی پس از اینکه خطی از روی خط میخی، ساخته شد حروفش ناپسند افتاد و بعلاوه ممکن نشد که برای تندنویسی آن حروفی قابل نوشتن وضع کرد.

بعد از اینکه از زمینه خط میخی نومید شدم باین خیال افتادم که از روی خط اوستا حروفی انتخاب و اختیار کنم که از چپ براست نوشته شود و پس از چندی کوشش شکلهائی بدست آمد که پسندیده نیفتاد و درهمان مراحل اولیه نیز از این فکر منصرف گردیدم».

کوتاه سخن آقای بهروز از روی شکل دهان (لب و دندان و گلو و زبان و بینی) الفبایی پدید آورده که معتقد است الفبای اوستایی و یونانی و لاتین از روی همین الفبا پدید آمده است و سالهاست در این راه میکوشد و کتابهای چندی برای آموزش این الفبا نوشته و چاپ کرده است.

نمونه‌ای از الفبای آقای بهروز

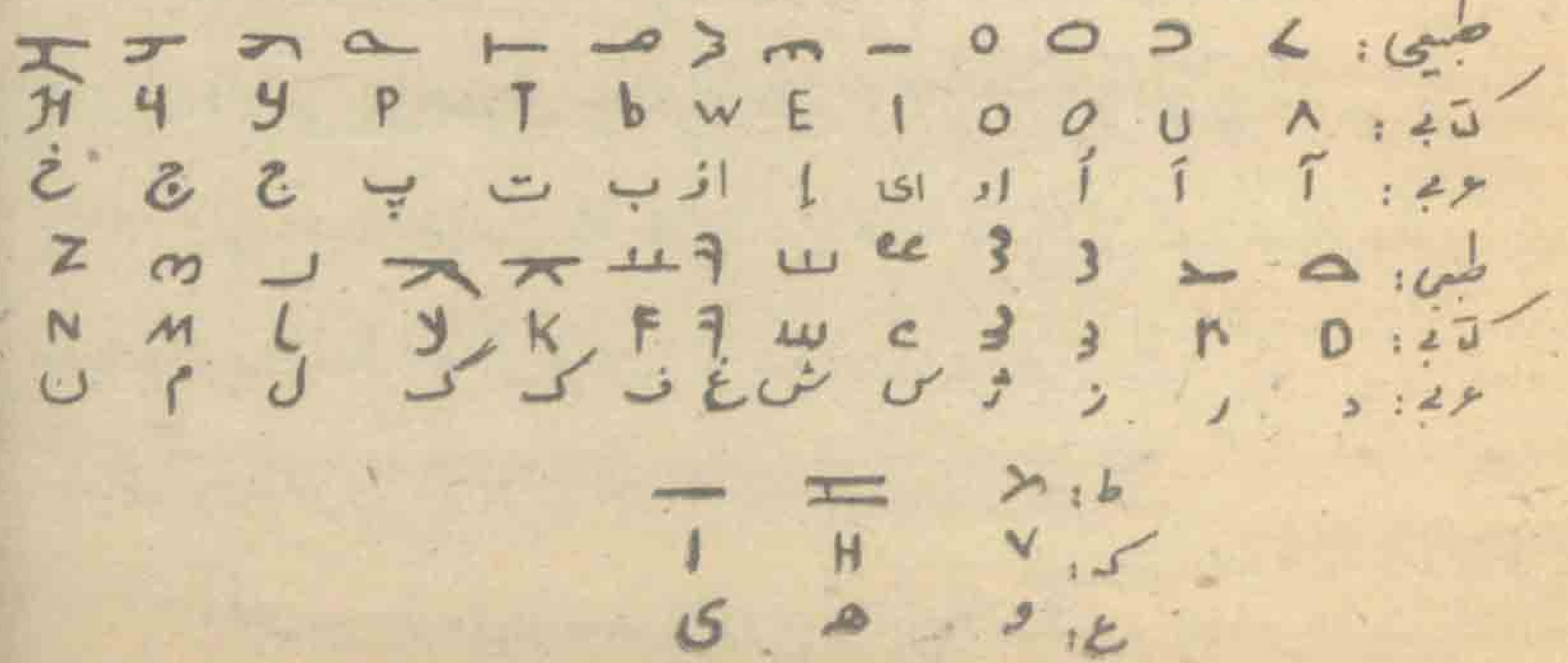
طبیعی:
لاتین:
عربی: آ اَ اُ او ای اِ اذ ب ت پ ج چ خ
طبیعی:
لاتین:
عربی: د ر ز ژ س ش غ ف ک گ ل م ن
ط:
ک:
ع: و ه ی

اسماعیل آشتیانی

آقای اسماعیل آشتیانی که خود پیکرنگار است برای پیرایش خط فارسی درشماره ۱۷ مهر ماه ۱۳۲۲ روزنامه ایران پیشنهادی کرده و گفتاری نوشته است. آقای آشتیانی براین باورست که خط لاتین نیز برای زبان فارسی نارساست ازاینرو دست بکار پدید آوردن الفبایی شده و بر اینست که بهترین و رساترین الفباها ییست که تاکنون برای زبان فارسی پیشنهاد شده است. اینك نمونه ای از الفبای او را در اینجا می آوریم.

حروف ذیل فقط باید در چاپ استعمال شود

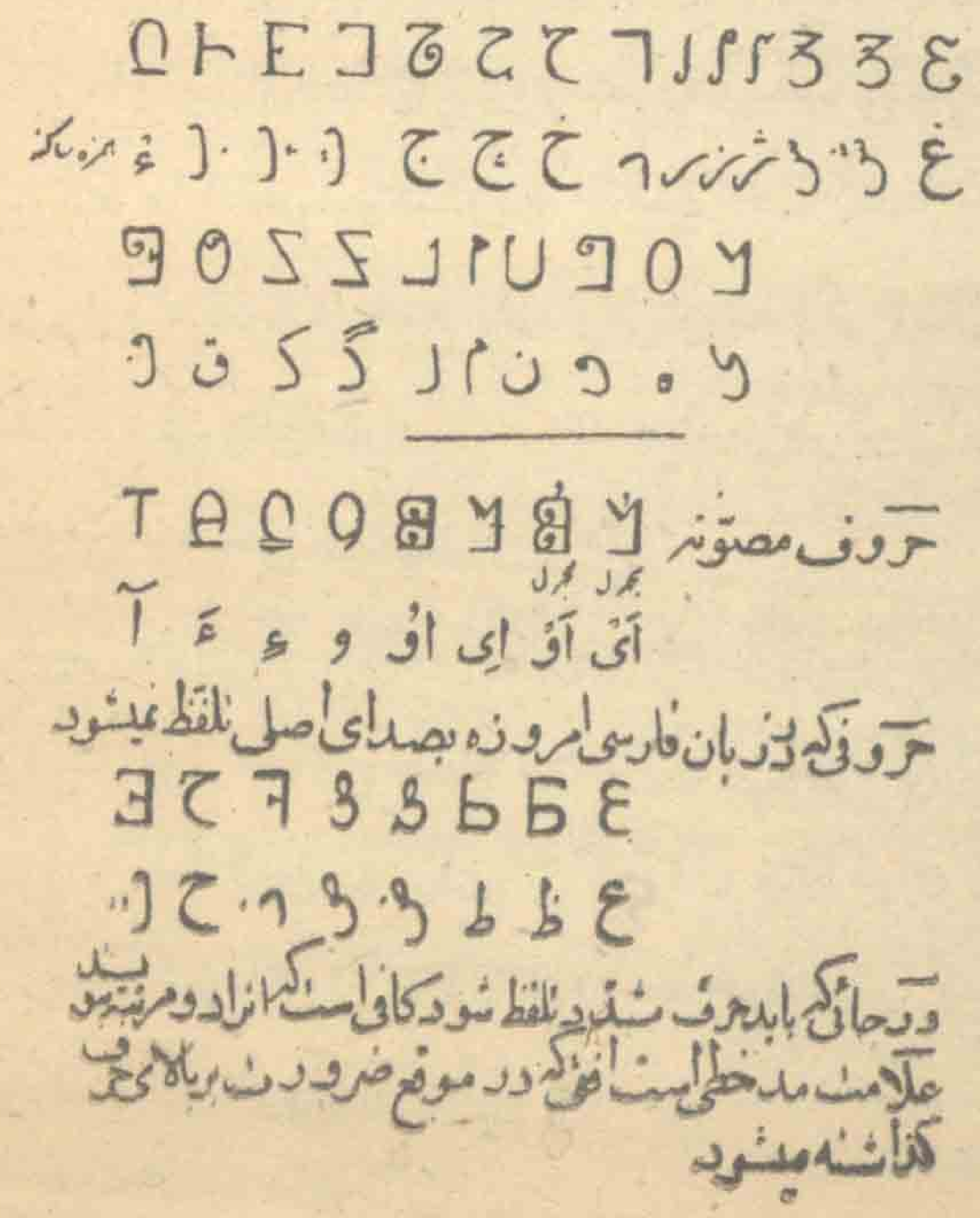
غ
همزه ساکن
حروف مصوته
بجرل بجرل
آ ء ء و او اِ اَ اَ
ع ظ ط

حروفی که در زبان فارسی امروزه بصدای اصلی تلفظ میشود

و در جائی که باید حرف مشدد تلفظ شود کافی است که آنرا دو مرتبه بنویسند علامت مد خطی است افقی که در موقع ضرورت بالای حرف گذاشته میشود

محمد آسیم

آقای محمد آسیم درروزنامه‌افکارایران (شماره۳ اسفند۱۳۲۲) زیر عنوان « تغییر خط فارسی» می نویسد:

«دراطراف تغییر خط کنونی خیلی صحبت‌ها میشود. عده‌ای مخالف و عده‌ای موافقنداین موافقین ومخالفین مانند مخالفین وموافقینی که در تمام قسمت های زندگی پیدا میشود هستند .

شما هر کاری‌را بخواهید در ایران عملی کنید اگرهم صددرصد بنفع ملت باشد باز مخالفینی پیدا خواهید کرد - این مخالفین بدون منطق - بدون اطلاعات فنی یاعلمی - بدون‌جهت مخالفت‌میکنند»:

آقای آسیم پس از انتقاد وافسوس خواری باین‌روش که درایران هست‌نارسایی‌ها و عیبهای‌خط‌کنونی‌رابرشمرده وبکسانی که‌خطرا بملیت ومذهب پیوسته می‌پندارند ومیگویند « باتغییر خط لطمه بآثار شعرا و نویسندگان وارد میشود » پاسخ داده ومی‌نویسد اگر اینان بنام ایران دوستی وملت پرستی مخالفت میکنند باید بدانند «هر کسی‌ایرانرادوست دارد باید ترقی فرهنگی ایران رابخواهد».

سپس درباره‌کسانی که‌میگویند خط لاتین نارساست و باید خط نوی پدید آورد مطالبی نوشته ودشواری و بیهودگی این‌کار رایاد آوری نمود و خط لاتین را برای بر آوردن نیازاکهای زبان فارسی شایسته‌تر دیده ونمونه‌ای از خط لاتین‌را که خود برابر گذاری نموده است درروزنامه آورده و جمله هایی بفارسی‌باهمان خط نوشته‌ودرپایان مینویسد :

« وظیفه‌هرایرانی فهمیده است‌که درتغییر خط پافشاری‌وجدیت نماید و هراندازه‌که میتواند دراجرای این مقصود کوشش‌نماید » .

آزاد مراغی

شادروان ابوالقاسم آزاد مراغی‌که در این سالهای نزدیك برای دیگرگردانیدن الفبای ایران بکار برخاسته بود ازکسانیست که‌پیشترها درباره‌آزادی زنان ازچادرسیاه و پیراستن‌زبان فارسی ازواژه‌های بیگانه کوشش بسیارکرده‌و در این‌دو جنبش‌ازپیشگامان بشمارمیرود ،گرچه درباره زبان‌راه درستی نمی‌پویید و کوشش‌هایش رویه دانشی‌نمیداشت لیکن ما اورا از آنروکه مردی ایرانخواه و دلسوز توده‌ایرانی می‌بود بزرك میداریم چنانکه نمونه‌ای از دلسوزیها وکارهایش درپایان‌زندگی همان پرداختن بکار الفبا و پدید آوردن « گروه طرفداران الفبای آسان» بود .

شادروان‌آزاد مراغی پیش ازآنکه در راه الفبا خودبتنهایی بکار آغازددر نشست‌های آزادگان بسیارمی‌آمد و درباره الفبا باشادروان کسروی راهنمای آزادگان گفتگوی بسیار میکرد . لیکن چون در روش کار وچگونگی آن میان او با شادروان کسروی و آزادگان هم آهنگی پدید نیامد ازآنسوی ناامیدگردید ، زمانی‌جدایی گرفت‌وسپس دانسته‌شد الفبایی از واتهای لاتین برای‌زبان فارسی پدید آورده وبنام الفبای آسان در برگهایی چاپ کرده بهرکس و هرسو از مهنامه ها و روزنامه‌هامیفرستد ودر آن‌کار از مردم و روزنامه‌ها یاری میخواهد چون برخی از روزنامه‌ها وکسان با اوهم آواز شدند توانست گروهی

را بنام «طرفداران الفبای آسان» پدید آورد که در تهران درمنزل خود او نشست هایی برپا میکردند و درباره برابرگذاری واتهاورا،پراکندن الفبا می سکالیدند.

شادروان آزاد بدولت و مجلس خوش باوری بسیار میداشت و گمان‌میبرد با پدیدآوردن الفبا و پیشنهاد آن به‌مجلس ودولت خواهد توانست آرزو وخواست خودراپیش برد، چنانکه این خوشباوری‌خود را در پشت جلد کتابچه اش اینگونه باز می‌نماید: «این کتاب برای جلب توجه نمایندگان مجلس شورای ملی و سایر اولیای امور دولت و ملت است، تا دردوره پانزدهم‌بایك‌ طرح قانونی و برنامه ویژه بالفبای آسان رسمیت داده شود». درسانیکه نادرست بودن این اندیشه و باور را در باره نمایندگان مجلس ودولت های ناپایدار ایران‌ما پیشتر گفته ایم و دیگر نیازی نیست دوباره در اینجا سخن از سرگیریم تنها خوانندگان نگاهی به برنامه هفت‌ساله در باره فرهنك بکنند وبه‌بینند «اولیای امور» برای باسوادی مردم چه‌راهی را بدیده گرفته اندو چه میخواهند بکنند آیا درآنجا هیچ گفتگویی درباره الفبا که بیگمان یکی‌ازجلوگیرهای بزرك باسوادی مردم ایران‌است و دیگر گردانیدن آن‌که یکی از اصلاحات بزرك و ارجدار بشمار میرود شده است یانه؟ درسانیکه اگراین‌اولیای امور براستی دلسوزمردم می‌بودندومیخواستند از پایه کار را آغاز کرده و پیش‌برند دررشته فرهنك وباسوادی مردم و «تعلیمات اجباری» همین دیگرگردانیدن الفبا را می‌گنجانیدند و آنرا بکار می‌بستند پس بسیار در اشتباهند کسانیکه اینگونه کارها را

از دولت‌ها و مجلس های‌ایران! می‌بیوسند و نمیدانند که تا مردم سودهای‌فراوان این اصلاح را ندانند و بازور و فشار آنرا نخواهند و برای پیشبردنش نکوشندهیچگاه دولت و مجلس های اینچنانی‌خود بخود دست بایفکار ها نخواهند بردو تیشه بریشه خود نخواهندزد!

سخن کوتاه کنیم شادروان مراغی پس از پدید آوردن گروه طرفدار الفبای آسان‌خود دبیری آنرا بگردن‌گرفت و چنانکه گفتیم پس از آنکه الفبای پیشنهادی او درنشست های‌گروه بگفتگوگذارده شده کمیها و نارساییهایش از میان رفته پیراسته شد کتابچه ای نوشته و درآن پس از یادآوری کوتاهی از آکهها و نارساییها و دشواریهای خط عربی‌و پاسخ به مخالفان این جنبش و آوردن برخی از گفتارهای روزنامه‌های کشور درباره‌الفبای خود، الفبای آسان را باجمله هایی از همان الفبا برشته نوشتن کشیده و به کتابچه پایان داده است.

الفبای‌آسان گرچه باپیشنهادی‌که از سوی ما در این کتاب‌خواهد شد دوری بسیاری نداردوخود این همان‌الفباست که بسیاری از کسانیکه هوا خواه واتهای لاتین بوده‌اند همیشه پیشنهاد کرده‌اند ولی از جهت دستورهای نوشتن که‌بکوتاهی در پایان این‌کتاب از آنها یادخواهدشد واگر آن‌گره‌های «املائی» گشوده نشود خود نمیتوان کار الفبا را با گذاشتن چندوات لاتین و عربی دربرابر هم پایان یافته پنداشت‌دارای کمیهایی است.

جای افسوس است که شادروان آزادمراغی زندگانیش سرآمد،

ودر خرداد ماه ۱۳۲۵ درتهران درگذشت ونتوانست هوده کوشش‌های خودرا به بیند (گرچه با آن باوری که درراه پیشرفت کار خودمیداشت خود نتوانستی‌دید) وکنون ما نمیدانیم «گروه طرفداران الفبای آسان» دوچه سان است آیا برپاست یا پس از مرك او همچون بسیاری از گروه ها و جمعیت‌ها پراکنده شده هر کدام پی کار خود رفته است - بهرگونه اکنون هرسانیکه میدارند چنانکه خواهند دید از آنجاییکه ما دوری بسیاری - بلکه هیچ دوری - با پیشنهاد آنان نداریم و این کتاب و کوششهای ما خود درتکمیل کارهای آنهاست خواهندتوانست با ما همراهی و همداستانی نمایند و در پیشبرد این جنبش با ما یاری کنند، که هم درراه آرمان خودکه با سوادی و آگاهی وبیداری مردم ایرانست کوشیده‌اند وهم‌نام دبیر گروه خودرازنده کرده‌اند .

دکتر پرویز ناتل خانلری

(مهنامه سخن)

آقای دکتر پرویز ناتل خانلری دارنده مهنامه «سخن» درشماره چهارم سال دوم (۱۳۲٤) زیر عنوان (مسئله اصلاح خط فارسی) گفتارسودمندی نوشته‌اند که اینك ، اندکی از آنرا در اینجا آورده و یادآوری می کنیم که ماازاین گفتار و گفتار پس‌ازآن درهمان‌مهنامه دربخش دوم این کتاب سود بسیارجسته‌ایم .

آقای دکتر خانلری می نویسد : «مسئله اصلاح خط فارسی نیز یکی از مسائلی است که مدتهاست ذهن اصلاح طلبان این سرزمین را

مشغول داشته است . درست نمیدانیم که توجه بنقص خط فارسی ازچه زمانی پیدا شده ونخستین کسی که باین فکر افتاده که بوده است مراد ما نیز در اینجا تاریخ نویسی نیست . آنچه مسلم است اینکه از همان آغاز آشنائی ایرانیان با علوم‌و معارف اروپایی این توجه بوجودآمده و شاید میرزا ملکم خان معروف را بتوان پیشقدم این راه شمرد ..

پس ازاو دیگران نیز در این باب دررسالات و مقالات ، بتفصیل یا اجمال ، مطالبی گفته و نقص های خط فارسی را برشمرده‌اند . جای آن نیست که در تکرار این مطالب گفتگو را دراز کنیم اما سزاوار است که باختصار ایرادهایی را که بر این خط وارد شده و میشود یك یك بشماریم » .

آقای دکتر پس از بر شمردن کمی‌ها و نارساییهای خط فارسی و « رد ایراد مخالفان » در پایان گفتار می‌نویسد : اینست مطالبی که موافق و مخالف درباره اصلاح خط فارسی میگویند و البته درباره‌هر یك از این نکات‌جای بسط و تفصیل هست وما بسبب تنگی مجال ازآن چشم پوشیدیم . اما طرفداران تغییر یا اصلاح خطنیز درباره خطی‌که باید اتخاذ شود همعقیده نیستندبعضی معتقد باصلاح همین خطند وبعضی اتخاذ الفبای اوستائی راکه یادگار گذشته درخشان و تاریخی ایرانست پیشنهاد میکنند و گروهی قبول‌الفبای لاتین راضروری میشمارندکسانی هم هستندکه معتقدند باید الفبای تازه ای اختراع کرد که‌کاملتر از الفباهای معمول جهان باشد و این افتخار نصیب‌ما شود که‌سرمشق‌ملل متمدن امروز باشیم و ایشان از ما بیاموزند » .

سرهنگ شمس الدین رشدیه

سرکار سرهنگ شمس الدین رشدیه استاد دانشکده افسری در سال ۱۳۲٤ دفترچه‌ای بنام « موضوع تغییر خط اسلامی » نوشته و در آغاز آن درباره کسانیکه برای تغییر الفبا کوشیده‌اند، داوری های نا بجایی کرده و بدگمانی‌هایی نموده است و درجایی عقیده خودرا در پیرامون اصلاح خط چنین مینویسد: « تصدیق میشود که الفباء ما بی معایب و اشکالات نیست وهمین اشکالات باعث واماندگی پنجاه‌درصد بیسوادان از تحصیل سواد است ولی رفع این اشکالات محال نیست که ایجاب تغییر اساس آنرا نماید ».

سرکار سرهنگ عقیده دارد بیشتر دشواری فرا گرفتن الفبابرای نوآموزان درروش آموزش آنست نه خود الفبا و می نویسد: « تدریس الفبا و تعهد اولین سال تحصیل کودك را امر عادی تشخیص داده‌ایم‌در صورتیکه ملل مترقیه بانجام این قسمت توجه خاصی دارند و آموزگار سال یکم را قیمت بیشتری میگذارند. » ودر پایان براینند که اگر روش شادروان میرزا حسن رشدیه را درآموزش الفبا در آموزشگاهها پیش گیرند هوده نیکی خواهند برداشت.

وکنون که نامی از شادروان رشدیه برده شد بسیار بجاست که اندکی از کوششهای اورا در راه پدید آوردن دبستانهای نوین و آموزش الفبا یاد کنیم.

شادروان رشدیه ازمردم تبریز بود ودرجوانی بقفقاز وخاك عثمانی سفر کرده وچگونگی دبستانهای نوین آنجارا دیده وبایران بازگشت و

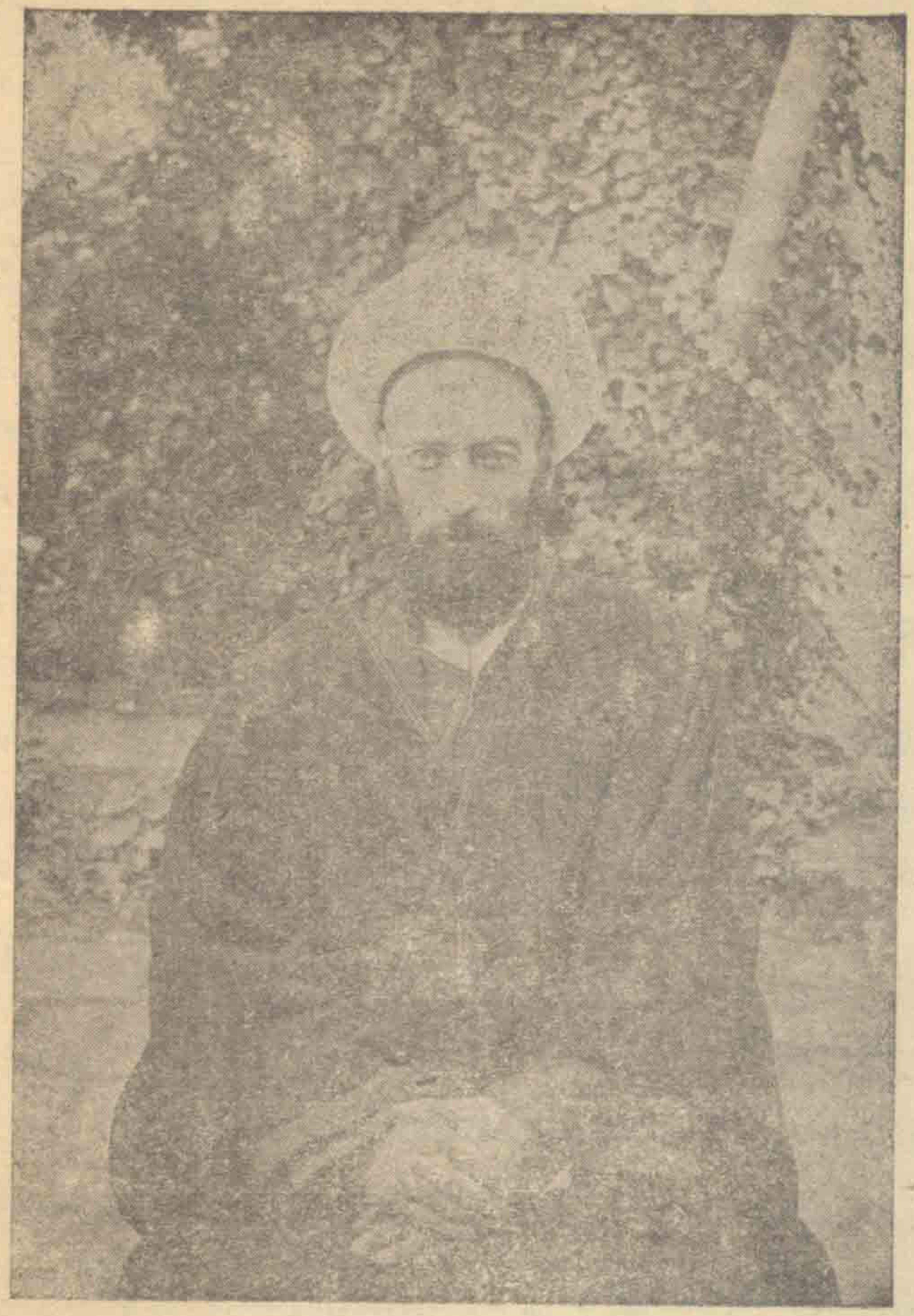

درسال ۱۳۰۵ قمری برای نخستین بار دبستانی در تبریز بنیاد گزارد، ولی این دبستان پس‌ازسالیانی بادست طلبه‌ها غارت شده وحاجی میرزاحسن بمصر رفته تا درسال ۱۳۱٤ که شادروان امین الدوله‌والی آذربایجان شد و حاجی میرزا حسن را به تبریز خواسته و بادست او بار دیگر

دبستان بنیاد نهاده سپس که برای صدراعظمی بتهران آمد رشدیه‌رانیز همراه آورده در اینجا نیز دبستانها بنیاد نهاد و چون نخستین دبستان بسبك نوین درایران بادست او بنیاد یافته است از اینرو میتوان او را پدرفرهنك ایران نامید . شادروان رشدیه‌در آموزش الفبا روش ویژه‌ای پدید آورده بودکه امروزه معمول دبستانهای تبریزاست ونسبت بروشی که در مکتب خانه ها برای آموزش الفبا بکار برده میشد برتری های بسیار دارد. شادروان‌حاجی میرزاحسن که سالها بگمنامی‌وگوشه‌گیری بسرمیبرد چندسال پیش درقم درگذشت.

باغچه بان

آقای باغچه‌بان دارنده مهنامه « زبان» در شماره سیزدهم سال سوم(۱۳۲۵) مهنامه خود زیرنام «تغییر الفبا عقیده ما ودیگران» خودرا از طرفداران این جنبش شناسانیده و می نویسد پس از مرك شادروان آزاد مراغی بعضی از دانشمندان و طرف داران تغییر الفبا باو مراجعه وادامه‌این‌مبارزه را ازوی مطالبه‌میکنند ومینویسد:«ماازطرفداران تغییر الفباهستیم زیرا پیشروان این‌عقیده ازبیست‌سالگی ما را برای قبول‌این نظریه‌حاضر کرده‌اند» ونیز مینویسد « ولی ازنظردرك تشخیص این‌علت تغییر که سبب ایجاد این‌عقیده درهزاران شخص‌وخودنگارنده از۴۵سال پیش شده، ممکن‌است اختلاف‌زیاد باشد زیرا علتی که مرا برای تغییر الفبا، تحریك میکندغیر ازعلتی‌است که‌سبب تحریك دیگران میشود.و نیز می نویسد : « امیدوارم جوانان دانشمندی‌که وقتشان مساعد است فرصت را ازدست نداده واین مبارزه‌را ادامه بدهند وتاآنجاکه‌ممکن

است در مورد لزوم بنده از مساعدت فکری خودداری نخواهم کرد من صد درصد طرف دار این عقیده هستم و میتوانم برای لزوم تغییر الفبا کتاب‌شایسته‌ای بادلائل محکم وبی سابقه‌ای تحریر کنیم ،

آقای باغچه بان گویا در شماره‌های بعد مهنامه زبان گفتارهایی دراین‌باره نوشته‌اند که چون‌ما دسترسی نداشتیم بهمین‌اندك بسنده کردیم

دکتر عبدالعلی ارسطا

پس از پراکنده شدن الفبای آسان آزاد مراغی در سال ۱۳۲۴ گفتگوی دیگر گردانیدن الفباکه مدتها بود فراموش شده بود ازسر نو آغاز گردیده‌وکسانی در پیرامون آن گفتار هایی درروزنامه‌هاو مهنامه ها برشته نوشتن کشیدند که یکی ازآنهاکتابچه ایستکه در کرمانشاه بنام « الفبای‌انسونیت (۳۰) » از سوی آقای دکتر ارسطا (سال‌۱۳۲۶) چاپ‌شده است .

این کتابچه بچند بخش است: دربخش‌یکم آن نویسنده کتابچه از تاریخچه خط وپیشرفتهای آن‌سخن رانده ویادداشتهایی ازاینجاوآنجا دراینباره گردآورده است .

دربخش دیگر گفتار شادروان مراغی را ازدفترچه الفبای آسان آورده وسپس خرده های بجا و نابجایی‌بآن گرفته وکمیها ونارساییهای الفبای پیشنهادی نخست آزاد مراغی را برشمرده و پس ازآن ساتهای بسیاری درباره آکها ونارساییهای الفباهای عربی ، فرانسه ، انگلیسی ، آلمانی ، روسی ، لاتین ، ایتالیائی ووو برخی راکوتاه برخی را درچند

---

(۳۰) بگفته نویسنده انسونیت دوواژه انسان (عربی)وUnit لاتین درست شده‌و بمعینی اتحاد بشر است .

سات پر کرده است ـ ولی خود پیداست بسیاری از الفباها که نامبرده، یك الفبای جداسری (مستقل) ازلاتین نبوده وهمگی از آن گرفته شده، و این نارساییها بیشتر درباره واتهای دوتایی و سه تایی (حروف مرکبه) استکه پهلوی هم یك صدای ویژه ای را میدهند و برای خودنشانه‌ای ندارند وازاینگونه «حروف مرکبه» در انگلیسی، فرانسه .... بسیار یافت میشود .

در بخش سوم کتاب ، الفبای پیشنهادی خودرا که یك الفبای در آمیخته‌ایست ازواتهای لاتینی وعربی آورده وسپس درپایان کتاب تکه های کوتاهی را با این الفبا چاپ کرده است .

از نوشته های کتاب پیداست که نویسنده آن از داستان الفبا و دیگر گردانیدن آن و ازخواست هواخواهان این جنبش درایران بیکبار دور بوده و کتابچه او بیشتر برای یکی گردانیدن الفباهای جهان نوشته شده

با افسوس بسیار باید گفت با آنکه آقای دکتر آکهایی رابالفبای آسان مراغی شمرده، ولی الفبای پیشنهادی خود او بسیار آشفته و درهم و دشوار تر وغیر عملی تر از همه الفباهای دیگران در آمده است . زیرا نویسنده کتابچه چون براینستکه دوگونه وات ماژیسکول و مینسکول برای کتابها لازم نیست از اینرو برخی واتهای بزرك کتابی را برای یك وات عربی برابر گزاری کرده و وات کوچك همان را بـه وات عربی دیگـر . کاش تنها کمی این بودی ـ بلکـه او واتهای لاتین را با واتهای عربی از س ـ ح ـ ع درآمیخته و در نتیجه

آن بجای الفبا آش شله قلمکاری درست کرده است .

گذشته از همه اینها چون همه واتهای برگزیده شده کتابی است دانسته نیست هنگام نوشتن با دست باید چکار کرد آیا باید واتها رادانه بدانه و جداجدا پهلوی هم نوشت (مانند خط چینی) یا بهم چسبانید . در حال اول کار نویسنده ده برابر دشوار تر از خط کنونی شده و از تندی نوشتن که یکی از برتری های خط لاتین بخط عربی است بسیار میکاهد درحال‌دوم دانسته نیست (A) بزرك که نویسنده کتاب برای (آ) و(a) را برای (زبر) و (E) بزرك را برای (زیر) و(e) کوچك را برای (پیش) برگزیده چگونه پهلوی هم نوشته خواهد شد و از کدام گوشه وازچه راهی بهم‌چسبیده خواهندشد، آنگاه این واتها چگونه‌با س ، ح وع درچاپ ونوشتن جور خواهد آمد !

این‌ها چیزهایی استکه آقای دکتر درباره آنها نیندیشیده و راهی نشان نداده است در هر سان خواننده پس از خواندن خرده هایی که در کتابچه بالفبای آسان و خط های دیگر توده ها گرفته شده است بیوسان آن‌است که بایك الفبای ازهر باره درست و بی آك و شسته‌ورفته روبرو شود ولی در پایان کتابچه با نومیدی‌بسیار با چنان الفبایی‌روبرو میشود . ما بیگمانیم که نویسنده این کتابچه پس از چاپ کتاب پی بـه نارساییهای الفبای خود برده و بکار بسته‌نشدن آنرا دریافته‌است ، ازاینرو امیدمندیم پس ازخواندن این کتاب دیگرروشن ترشده ودراینراه بامااز همکاری و کمك‌دریغ نخواهدکرد .

رحیم‌زاده صفوی

آقای رحیم زاده صفوی درار دیبهشت‌ماه ۱۳۲۸ دفترچه‌ای در ۱۵ سات بنام « سبك پهلوی» یا «شیوه نوین خط فارسی» نوشته و پراکنده استکه در مقدمه آن مینویسد :

«هر کدام از شما که با خط لاتینی یا روسی آشنائی دارید بخوبی متوجه شده‌اید که خط ما یعنی تمام خطها و رسم الخط های مختلفی که ما مسلمانان داریم - از نسخ و نستعلیق و شکسته و رقاع وغیره بنسبت بخط اروپایی چقدر دشوار تر است و علت عمده آن هم اینستکه برای نشان دادن زیرو زبر در خط ما شکل معینی نساخته‌اند تا جزء کلمه باشد . بهمین سبب استکه یك نفر مسلمان بعد از چندین سال درس خواندن و رنج بردن باز هم یك کلمه را ممکن است نتواند درست بخواند و باز بهمین سبب استکه بیشتر کسبه و تجار که دست کم شش سال ابتدائی را خوانده‌اند در زبان ادبا بعنوان اعوام و (کم سواد) اسم برده میشوند زیرا باشش سال تحصیل در خط کنونی نمی توانند از عهده خواندن کتاب های ادبی مثل تاریخ بیهقی و تاریخ و صاف بر آیند » .

نویسنده دفترچه پس از پایان دادن بمقدمه پیشنهادی برای «اصلاح خط» کنونی مینماید که باینگونه است :

(الف) را برای زبر و (و) را برای پیش و (ی و ی) را برای زیر گرفته و ه (هاء غیر ملفوظ) رادر آخر واژه‌ها بجای (زیر) نشانه اضافه و اسناد می پذیرد .

پس بااصلاح آقای رحیم‌زاده صفوی واژه سررا بایدسار ولررالور ومهر رامیهر نوشت .

وهمچنین بجای پدرمن (پدر ه من) و بجای خانه شما(خانه‌ی شما) و بجای شاه و راه -شآه و رآه -وبجای شورودور - شوورودوور- وبجای شیرینی (شی ری نی) باید نوشت.

و با این اصلاح سوره توحید باینگونه نوشته میشود:

بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِيمِ

قول هواللّٰه و احاد اللّٰه و (ال) صاماد لام یالید ولام ی وولاد و لام یاکون له کوفووا احاد .

در پایان دفترچه مینویسد :« چیزهای تازه و اصلاحات نو هر قدر جزئی باشد و هرقدر سودمند و ضروری شناخته شود چون برخلاف عادت چندین ساله مردم است همیشه مورد کینه و نفرت یا استهزاء و مسخره افراد کوتاه‌فکر وفرومایه‌واقع میگردد اما کسانیکه دارای مغزی قوی وعقل دوراندیش هستند همواره ازاصلاحات هواخواهی مینمایند و درترویج آن میکوشند ».

گفتار چهارم

کوششهایی که در بیرون از ایران برای تغییر و اصلاح خط شده است

کسانیکه در گفتار پیش نام بردیم و نوشته ها و خط هاییکه آوردیم همه از آن ایرانیان بوده و نمونه‌ای از کوشش های آنان در راه پیراستن الفبا و پیشبرد این اندیشه است ، ولی بایددانست اینگونه کوششها و نوشته‌هادرباره‌تغییرخط عربی‌تنها در ایران نبوده بلکه‌درهمه کشور هاییکه خط آنهااین‌خطنارسای عربی است‌ازاینگونه‌کوششها و جنبشها فراوان رفته است ، و برخی از آنها نیز پس سالها گفتن و نوشتن توانسته‌اند خودرا از چنگال این‌مایه سیه روزی و بیچارگی برهانند و درهای دانش وبینش را بروی توده خود بگشایند و برخی نیز همچون ما هنوز باآن دست بگریبانندو تاکنون نتوانسته اند خود را از دست این پتیاره برهانند . اینك ما برای اینکه کسانی گمان‌نبرند که این تنها در ایران است‌که در اینباره ها گفتگو میشود و یکی از سنگهای راه پیشرفت مردم شمرده میشود ، یکرشته آگاهی های‌بسیار کوتاه ازکوششهایی که دربیرون از ایران در بـاره تغییر و اصلاح خط کرده شده است دراین گفتار میآوریم :

قفقاز

چنانکه در آغاز گفتار سوم نوشته‌ایم چون آخوند زاده یعنی نخستین کسیکه درباره الفبا چیز نوشته‌درقفقاز میزیست‌و گفته‌ها و نوشته های خودرادر آنجا میپراکند ازاینرو یکی‌ازنخستین کانونهای‌این‌جنبش قفقاز را باید نام برد .

درقفقازگذشته ازآخوند زاده‌که ایرانی میبود و همـه سخنان و نوشته های خود را بنام ایرانیگری گفته ونوشته است وبیشترخواستار بوده‌که ایرانیان‌دراین جنبش پیشگام‌باشند، کسان دیگری از قفقازیـان نیز به پیروی از او درباره الفبا بکوششهایی برخاسته و پیشنهاد هایی نموده‌اند .

چنانکه در نامه های آخوند زاده نیز بدان اشاره شده یکی‌از کسانیکه با اندیشه « اصلاح و تغییر الفبا » همراه و همداستان بوده « آخوند احمد حسین زاده » شیخ‌الاسلام قفقاز بوده‌که بگفته آخوند زاده باگفتن و نوشتن کمك بسیاری باو می‌نموده است . شیخ‌الاسلام در کتابیکه بنام « معلم‌الاطفال » در سال ۱۲۹۷ در تفلیس بچاپ رسانیده هواخواهی از اصلاح خطعربی نموده و می نویسد : « چنان ظن‌نشده باشدکه‌این مطلب مسئلهٔ کوچك است بجهة تعلیم‌علوم‌و انتشار معارف اصلاح‌خط ما از اهم فرایضاتست و ترقی ملت ، درعلوم فقط بدینگونه اصلاح موقوفست ».

اوبرای اصلاح خط وآسانی آموختن آن چهارراه یادکرده و خود راه چهارم را می‌پسندد و اینگونه می‌نویسد :

« .... اشکال حروف قدیمه ما نه‌تغییر یابد و نه تقطیع و اعراب نیز باندرون سطر داخل نشود فقط حرکات و اعراب موجودهٔ‌قدیمه‌ما بجهة تعلیم مبتدیان ثابت بوده و بجهت اشعار بعضی دیگر آنها کـه

هنوز موضوع نیست علامات و اشارات ایجاد شده مانند حرکات سابقه خودمان یعنی فتحه و کسره و ضمه اینحرکات و اشارات جدیده نیز در بالای حروف رقم یابد .» البته نادرست ودشوار بودن این پیشنهادشیخ‌الاسلام برکسی پوشیده نیست و گویا خود او نیز پس از دیدن الفبای میرزا ملکم‌خان از این‌باور خود باز گشته و ناشدنی بودن آنرا دریافته بوده است.

دیگر از هواخواهان این جنبش درقفقاز سعیدانسی‌زاده دارنده روز نامه «ضیاء قفقاسیه» بوده که در سال ۱۲۹٦ در تفلیس بنیاد یافته و بزبان ترکی قفقازی بطور هفتگی پراکنده‌میشده‌است .

در این روزنامه گفتارهایی در پیرامون نارساییها و آکهای خط عربی بگونه پرسش و پاسخ نوشته شده است .

سوم کس ازکوشندگان قفقازی در این باره « محمد آقا شاه تختنسکی» است که از دانشمندان قفقازبوده و دفترچه‌ای بنام « اصلاح الفبا » نوشته و در روزنامه ترکی خود بنام (شرق روس)که در سال ۱۲۸۳ خورشیدی برابر با ۱۳۲۲ قمری در تفلیس پراکنده‌میشده برای پیشرفت دادن الفبای خود گفتارهایی مینوشته است ۰

تختنسکی نیز همچون میرزاملکم‌خان تنها میخواسته واتها را از هم جدا گردانیده و واتهای با آوا.(اعراب) را درمیان دیگرواتهاجا دهد و او بجای واتهای با آوا از رقم‌های هندی‌که برای شماره ها بکار می‌بریم سود جسته و بجای آنها رقمهای اروپایی‌را می‌نوشته‌است .

تا آنجاکه ما جسته‌ایم بجز این سه تن‌از قفقازیان دیگرکسی را نمی‌شناسیم که درسالهای پیش درباره الفبا بکوششی برخاسته باشد، لیکن پس از افتادن‌قفقاز بدست بلشویکها درسال ۱۹۲۲ میلادی‌برای لاتینانیدن الفبای قفقازنخستین کمیته‌الفبای‌نو براهبری نریمان‌نریمانوف (راهبر کمیسر های آذربایجان شوروی) که در راه دیگر گردانیدن الفبا بسیار میکوشیده ، پدید آمد و در سال ۱۹۲٤ هیئت هایی برای جمهوریهای ترك و تاتار فرستاده شدندکه دراین باره گفتگوکرده ودر پیرامون الفبای نو بگزیرند .

در سال ۱۹۲٦ دانشمندان جمهوری آذربایجان در شهر باکو همگی اندیشه دیگرگردانیدن الفبارا پذیرفته و در سال ۱۹۲۷درشهر باکو نخستین پلونیوم کمیته مرکزی الفبای نوگرد آمده و بیکی‌کردن پیشنهادهای‌رسیده پرداختندو درباره پراکندن الفبای نوو کتابهای درسی گفتگونمودند .

درسال ۱۹۲۸ پلونیوم دوم بشهر تاشکند خوانده شدند ودراین پلونیوم همه جمهوریهای قفقاز که نوشته‌های آنها بـاخط عربی بود در تطبیق الفبا و بکاربستن‌آن همداستانی نمودند و از همانسال دربیشتر جمهوریها الفبای نوکه خود قفقازیها آنرا « یکی یول » (راه‌نو) می نامیدند و از لاتین گرفته شده بود رسما بکار افتاده ، و در اندك زمانی از (۲۲ تا۱۹۲۷) شمـاره باسوادان‌که در آغازکار به نسبت ۲.٪ می‌بود به ۱۵.٪ رسیده وکتابها و روز نامه های فراوانی با همین خط

چاپ و پراکنده گردید ، گویا دراین‌زمینه در قفقاز کتابی بنام « تاریخ پیدایش و نشر الفبای جدید ترکی در قفقاز » چاپ و پراکنده شده که عبدالحسین هژیر بخشی از آنرا درروزنامهٔ شفق سرخ (مرداد ۱۳۰۷) ترجمه کرده است ولی ما آن‌کتاب را ندیده‌ایم وگرنه می‌توانستیم در این بخش‌از آن سود جوییم .

تاجیکستان و اوزبکستان

در همان‌زمان که برای دیگرگردانیدن الفبا درقفقاز کوششهایی میشد جمهوریهای تاجیکستان و اوزبکستان‌و یهودهای این دوجمهوری نیزدست بدیگر گردانیدن الفبای خود زده واز واتهای لاتین بـا اندك دگرگونی (مطابق زبان‌های خود) الفبایی برای خود پدید آوردند وازسال ۱۹۲۹ رسما الفبای نورا بکاربردند.

⁂

این الفبای لاتین درهمه جمهوریها بکارمیرفت تا درسال ۱۹۳۸ دولت شوروی کمونیستی برای یکی گردانیدن خط همه جمهوریهای خود (بجز جمهوریهای ارمنستان و گرجستان) آنها را واداشت که خط های خودرا از از لاتین به‌روسی بر گردانندو امروزه همه کتابها و چاپاکهای جمهوریهایی که پیش‌از این باخط عربی می‌نوشتند بخط روسی چاپ‌و پراکنده میشودو روزبروزبر شماره با سوادان ودرسخواندگان می‌افزاید .

ترکیه

دومین جایی که میتوان گفت پس از قفقاز در آنجا برای‌دیگرگردانیدن الفبا یااصلاح آن کوششهایی رفته است کشور عثمانی‌پیشین یا ترکیه کنونی است .

درساتهای پیش دیدیم که آخوندزاده برای پیشبردن آرزوی‌خود و پراکندن الفبای نو در میان مسلمانان ، کشور عثمانی‌را برگزیده‌بود زیرا در آن زمان راهبران و دانشمندان عثمانی بشوند نزدیکی‌باروپا روشن اندیشه‌تر و با فهم تر از دیگر کشورهای مسلمان بودند و‌برای پذیرفتن‌اینگونه اندیشه‌ها آماده‌تر میبودند و ازاینرو بود که آخوندزاده درسال ۱۲۸۰ سفری باستانبول کرده و پیشنهاد خودرا به « انجمن علمیه عثمانیه » دادتا در پیرامون‌آن بسگالند وپس از پذیرش انجمن بادست دولت عثمانی که‌در آن‌هنگام چندین کشور مسلمان در زیردست داشت درهمه آنها بکار بسته شود .

یکی‌از عثمانیان که‌با این اندیشه همراهی و همداستانی‌بسیار نشان میداد « منیف پاشا » وزیر دانشمند فرهنك دولت‌عثمانی بود که با پشتیبانی از آخوند زاده درانجمن و رسانیدن پیشنهاد او بگوش صدراعظم و سلطان عثمانی راه را برای پیشبرد آرزوی آخوند زاده هموار میساخت . لیکن‌چنانکه دیدیم بشوند دشمنی و بدخواهی‌برخی از وزیران عثمانی و هایهوی آخوندان‌و سخن چینی سفیر ایران‌انجمن نتوانست کاری از پیش برد و آخوند زاده نومیدانه ازاستانبول به‌قفقاز

بازگشت .

لیکن تخمی که آخوندزاده درکشور عثمانی پاشیده بود ازمیان نرفته و اندك اندك آغاز به سبزشدن نمود و از خود عثمانیان کسان بسیاری از این اندیشه هوا خواهی نموده و گفتارهایی در روزنامه ها و مهنامه ها نوشتند و یا پیشنهادها و الفبا های نوی پدید آوردند ، چنانکه در سال ۱۳۲۷ قمری دکتر اسماعیل حقی بیك میلاسی که از مردم ترکیه واندام « جمعیت تعمیم معارف و اصلاح حروف » بیروت بود خطی ازروی الفبای کنونی پدید آورده بود که دانشمندان بیروت همگی آنرا پسندیده و درراه پراکندن و پیشرفتش بکوشش برخاستند وکتابچه‌هایی در پیرامون این خط دربیروت و استانبول بچاپ رسانیدند ودر ۱۹۱۰ میلادی یکی از نویسندگان ترك بنام ابراهیم امیرخانجر کتابی با الفبای لاتین بچاپ رسانید تا اینکه داستان دیگر گردانیدن خط باندازه‌ای در عثمانی نیرو گرفت که پس از روی کار آمدن دولت جمهوری ترکیه یکی از آرمانهای راهبران آن و برنامه کارش دیگر گردانیدن الفباو افزودن به‌شماره های با سوادان ترکیه بود . تا اینکه روی پیشنهاد « تحسین عمر » پس از اندك زمانی این آرزوی ترکان با دست پیشوای بزرگشان « آتاتورك» (غازی مصطفی کمال پاشا) که خود راهبری کمیسیون تغییر الفبا را بگردن گرفته بود انجام یافت در تاریخ سوم نوامبر ۱۹۲۸ (۱۵ آبانماه ۱۳۰۷) همگی نمایندگان مجلس ملی ترکیه پس از سخنرانی درازی که مصطفی کمال پاشا در آنجا کرد قانون

پذیرش الفبای لاتین را در سرتاسر کشور تصویب نمودند. و در تاریخ ۹ اوت ۱۹۲۸ رییس جمهور ترکیه در یك سخنرانی که در استانبول کرد چنین گفت :

« دوستان ! ما الفبای نوی را می‌پذیریم که بهتر بتوانیم آنچه میخواهیم با زبان شیرین وشیوایمان بیان نماییم . ما ناچاریم که زبانمان را از چنگال حرفهایی که تا کنون اندیشه‌های مارا در بندنگاهداشته بود رهایی دهیم ، ما با الفبای نو بهتر می‌توانیم بفهمیم و بفهمانیم این زمان - زمان کاروکوشش است نه حرف ومابیش از این نیاز بحرف نداریم .

همشهریهای ارجمند! هرچه زودتر این واتها را بیاموزید و آنها را بکارگران و کشاوزان و بهر کسی یاد دهید . براستی مایه سرشکستگی و افتضاح و رسوایی ماست که هشتاد درصد مردم کشور ما هنوز خواندن و نوشتن نمیتوانند ولی برمن آشکار است که ترکها برای شرمساری بردن آفریده نشده‌اند بلکه دلهای شما آیینه ایست که نمونه‌های گوناگونی از پیروزیهارا نشان میدهد » .

در یازدهم ماه اوت نخستین درس رسمی الفبای نو ترکیه در کاخ رییس جمهوری با بودن وزیران و نمایندگان مجلس با دست مصطفی کمال پاشا در روی تخته سیاه داده شد و سپس دستور داد در مدت چهار ماه همه اداره‌هاو روزنامه ها و آموزشگاهها و بازرگانیها این الفبا را بکار برند ، و باینگونه مردم ترکیه درراه نوی گام بر داشتند .

مصطفی کمال هنگامیکه برای نخستین بار الفبای نورا بمردم می آموزد .

این جنبش که بـا شتاب و تندی در ترکیه آغاز گردید پیشرفت نیکی نموده و هوده‌های بزرگی ببار آورد ، لیکن ناگفته نباید گذاشت که بشوند شتابی که در کار بود « تطبیق » آن بدرستی وخوبی انجام نگرفت و الفبای کنونی ترکها دارای آکها و نارساییهایی است که آنرا

از جرگه الفباهای فونتیکی و دانشی بیرون می آورد .

مصر و شام و سوریه

در کشورهای لبنان و سوریه نیز که الفبای عربی را بکارمی برند از سالهای پیش کوششهایی درباره تغییر یا اصلاح خط رفته‌است ومیتوان گفت این اندیشه‌از عثمانیان که زمانی این دو کشوررازیر دست‌داشتند بآنان رسیده و نیرو گرفته است ، چنانکه دیدیم دکتر اسماعیل حقی بیك که از عثمانیان بود کوشش خود را در شام آغاز کرده وانجمنی بنام « انجمن تعمیم معارف و اصلاح حـروف » پدید آورده بود .

دربیروت برخی‌از دانشمندان آنجا خطی بنام « الخطالجدید » پدید آورده و همـراه کتابچه‌ای بچاپ رسانیده درکشور های اسلامی پراکندند و همچنین در مصرنیز تا آنجاکه‌ما میدانیم چندین الفبا برای زبان عربی پدیدآورده اند که‌چون کنونرا ما بآنها دسترسی نداریم تنها نمونه‌ی یکی از آنهاراکه دانسته نیست درکدام یك از این کشور ها و بادست‌چه کسی ساخته‌شده است دراینجا می آوریم. (۳۱)

---

(۳۱) این الفباز کتاب انگلیسی بنام Social Relaition in the Near East نوشته Stuart Carter DODD آورده شده و نویسنده هیچگونه آگاهی درباره آن نیدهد .

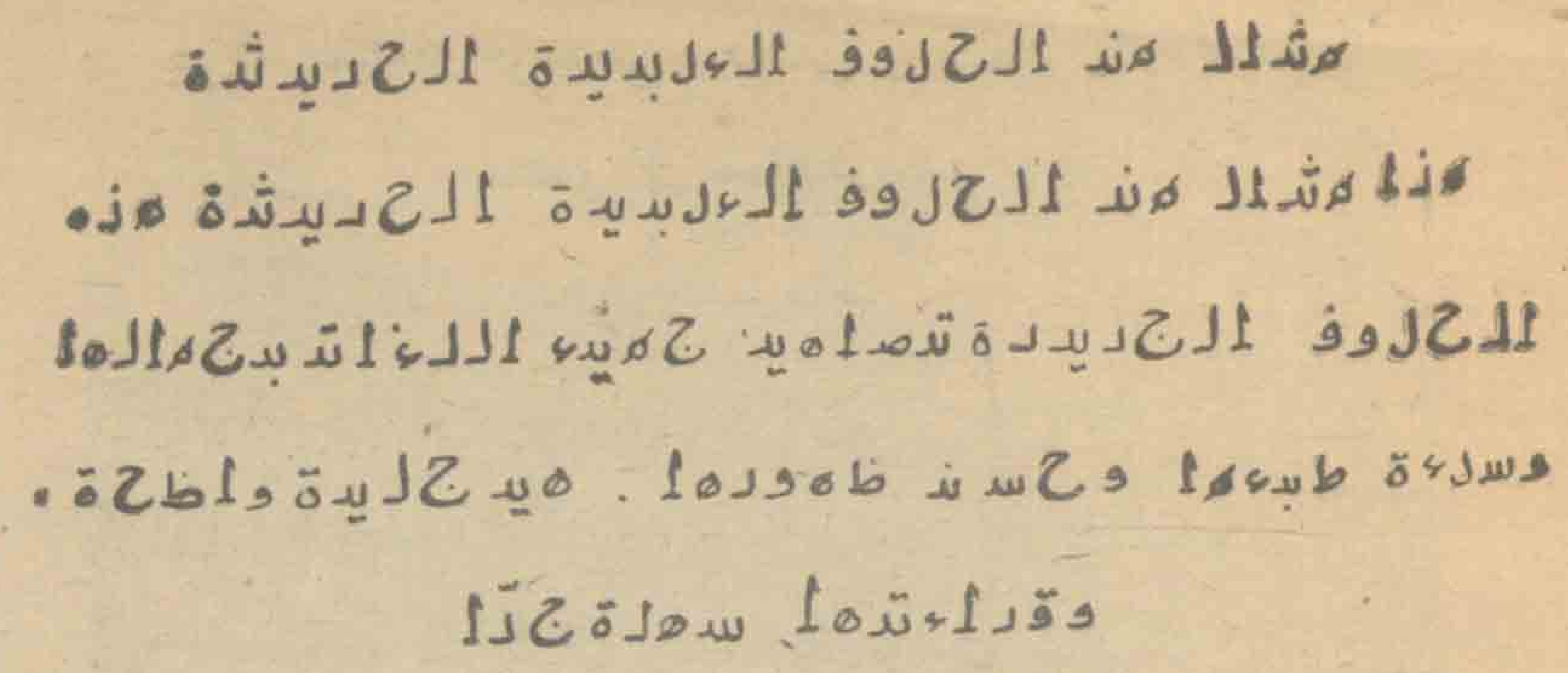

نوشته بالا باخط کنونی چنین است :

مثال من الحروف العربیه الحدیثه

هذا مثال من‌الحروف العربیة الحدیثه هذه الحروف الجدیدة تضاهی جمیع اللغات بجمالها وسرعة طبعها و حسن ظهورها . هی جلیة واضحة وقرائتها سهلة جدا .

هندوستان

از هندوستان (۳۲) بجز آگاهی اندکی درباره تغییر خط چیزی در دست نداریم و آن اینکه در سال ۱۳۰۷ اندامان انجمن دانش هندوستان‌خطی‌مانند خط کوفی پدید آورده و دردفترچه ای بنام «خط دانش‌و انسانیت» دربمبئی بچاپ رسانیده‌اند و ازجمله کسانی که در سال های نزدیك خطی ساخته لطیفی نامی از دانشوران هند بوده ولی سردنیسن‌راس‌شرقشناس انگلیسی در نشستی‌بابودن‌کسان‌بسیاری‌با او برسراینکار مخالفت نموده و آنرا ردکرده است .

---

(۳۲) هندوستان پیشین که‌امروز بهندوستان و پاکستان‌بخشیده شده‌مسلمانان آنجا دارای خطی هستند که از خط عربی گرفته شده و مطابق زبان اردو برخی چیزها بر آن افزوده‌اند و هندویان باخطی که از خط سانسکریت گرفته شده نوشته های خودرا می نویسند .

شرقشناسان

کنون‌که سخن بدین جاکشیده نا بجا نیست که نامی از شرق شناسان نیز ببریم.

از روزی که شرقشناسی پدید آمده و دانشمندان اروپایی با کتابها و نوشته های شرقی آشنایی پیدا کرده‌اند یکی از جلوگیر های پژوهشهای آنان خط عربی و دشواری آن بوده است از اینرو برخی ازشرقشناسان برای‌اینکه‌نوشته‌های‌کتابها را درست‌بخوانند، کوشیده‌اند آنها را باخط لاتین بنویسندورفته رفته این کار رواج یافته و یك‌گونه خطی آمیخته از واتهای لاتین و یونانی پدید آمده‌که امروزه همه شرقشناسان‌ودانشمندان آنرامی دانند وباآن «ترانسکریپسه» می کنند . برخی‌نیزپافراتر نهاده‌درباره‌دشواری‌های‌خط‌عربی‌ولزوم‌تغییر آن‌چیزهایی نوشته‌اند .

از این رده بوده اند «مسیو بارب» ناظر آموزشگاه زبانهای شرقی وین‌که در سال ۱۲۷۷ خطی از لاتین برای زبان های فارسی و عربی و ترکی پدید آورده بوده و «مسیو میسمر» که کتابچه‌ای بنام «شب نشینی استانبول» درباره‌دشواری های خط عربی دراستانبول‌چاپ کرده‌و درآن دیگرگردانیدن الفبا را برای مسلمانان کاری‌باپاشمرده است .

دیگر دکتر «هابوی» که‌دفترچه‌ای‌درپیرامون خط و الفبای عربی نوشته‌و آکهای آنرا بر شمرده است . ولی باید دانست برخی از

شرقشناسان که از سیاست برکنار نبوده‌اند در این باره ازدیده سیاست و خواستهایی که اروپاییان درباره شرقیان دارند با این جنبش روی خوشی نشان نداده بلکه‌مخالفت هم نموده‌اند. چنانکه همه میدانند هنگامی که‌ترکها اقدام به‌تغییر الفبای‌خود نمودند روزنامه‌های‌انگلیسی همگی یکصدا دهان ببدگویی ترکها گشادند وبا چسبانیدن وصله‌دینی بآن ترکیه راتکفیر نمودند!

از جمله شرقشناسانی که با تغییر الفبای ایران مخالفت نمود و مخالفتش نیز موثر افتاد «سردنیسن راس» شرقشناس‌بنام انگلیس‌بود. باید دانست در نخستین سال های پادشاهی رضا شاه که دست ببرخی اصلاحات بزرگی زده میشد از جمله بسیار امید میرفت ایرانیان نیز بتقلید ترکها خط خود رابه لاتین بر گردانند در آنروزها «سردنیسن راس» سفری بمصر و ایران و هندوستان نمود، در ایران بیشتر پراکنده شده بودکه وی برای تغییر دادن خط ایران باین مسافرت اقـدام‌نموده است و بسیاری نیز فریب این شایعات راخورده بودند، چنانکه هنگام وروداو بمصر، ایرانیان مصر از او در این باره پرسشهایی کردند و او سخنان ضد و نقیض بسیار گفت وسرانجام با مخالفت خودباتغییرالفبادر هندوستان و ایران از این جنبش جلو گرفت وخوداو درگفتاری که در باره سفر خود بشرق نوشته‌است درجایی مینویسد: «... بچه های‌ایرانی بطور حیرت آوری با هوش هستند و بادیدن آنها من‌فورا یقین حاصل کردم که الفبای‌ایرانی اشکال نا چیزی در راه تحصیل آنهاایجادمیکند

چون دیدم که الفبا را در چهار یا پنج ماه کاملا یاد میگیرند، در یك دبستان یك‌بچه کوچکی که قدش بزحمت بتخته سیاه میرسید با سرعت و بطور صحت این جمله را نوشت (از آمدن شما خوشحال هستیم) من باین نتیجه رسیدم که ایران هیچ احتیاجی برای قبول الفبای‌لاتینی ندارد» (!)

باز در جای دیگر مینویسد: «من عقیده پیدا کردم که بچه های ایرانی خط فارسی را با همان سرعت یاد میگیرند و مینویسند که بچه های انگلیسی خط انگلیسی را، بعقیده من الفبای لاتین یکی از ناقص ترین الفباهای دنیاست و در دنیا فقط دو الفبای کامل هست یکی الفبای عربی و یکی الفبای روسی که کاملترست».

البته خوانندگان گرامی خود سستی دلیل های آقای دنیسن راس را دراین باره بخوبی در می یابند و جای یادآوری آن نیست وازسوی دیگر این نمونه بهترین پاسخی است بآنهاییکه گمان میکنند کسانیکه در باره تغییر الفبا گفتگو کرده‌اند بازیچه دست دولت های بیگانه‌بوده و آنانند که چنین جنبشی را درشرق میخواهندپدید بیاورند، درسانیکه کار درست بعکس این بوده آنها نه تنها نمیخواهند بلکه نمیگذارنـد چنین اندیشه‌ای نیزدر کشورهای شرقی نیرو بگیرد تا مبادا روزی بکار بسته شود وتوده‌های شرقی پی بحقوق خود برده در اندیشه بدست آوردن آنها افتند.

پایان بخش یکم

بخش دوم اینکتاب

نخست بدیده گرفته بودیم که هر دو بخش اینکتاب رادر یکجا چاپ کنیم لیکن گرانی ناگهانی بهای کاغذدر بازارو نداشتن کاغذ پس اندازما را بر آن داشت که بخش یکم راکه چاپ آن پایان یافته بود زودتر بیرون دهیم وبخش دوم را بهنگام دیگر که درهرسان بیش از یکماه طـول نخواهد کشید واگذاریم و نیز برای آگاهی خوانندگان گرامی یادآوری میکنیم که بخش دوم اینکتاب دارای گفتار های زیرخواهد بود:

۱ - چراگفتگو درباره الفبا بهوده نرسیده و جلوگیرهای آن چه بوده است ؟

۲- چه کسانی با دیگر گردانیدن خط مخالفند وچرامخالفت میکنند ؟

۳- خرده گیریهای مخالفان وپاسخ آنان.

٤ - خط کنونی فارسی چه کمیها و آکهایی دارد؟

٥-خط پیشنهادی ما

٦- چند دستور«املائی» ویك متن باخطنو

کسانیکه بخواهند درباره این کتاب ویا درموضوع تغییر خط والفبا با نویسنده این کتاب وارد گفتگو شوندمیتوانند نامه های خودرا بنشانی زیر بفرستند:

تهران - خیابان فخر رازی کوی بن بست ذکاءکاشی ۴۲

طرح دستور زبان فارسی

شمارهٔ ۱

قاعده‌های جمع

9

در زبان فارسی

فراهم آوردهٔ

دکتر محمد معین

استاد دانشگاه تهران

بسرمایهٔ

کتابخانهٔ زوار تهران

خیابان شاه آباد

۱۳۳۱

طرح دستور زبان فارسی

تدوین دستور کامل زبان فارسی ، مانند تاریخ ادبیات و فرهنگ لغات محلی (لهجه‌ها) - با توجه باوضاع و مقتضیات کنونی - در صورتی امکان پذیر است که مباحث مختلف آن جداگانه مورد تدقیق قرار گیرد ، واین‌کار نیز بیش‌از مراجعه بمتن‌دستورهایی که تاکنون بفارسی و بزبانهای دیگر راجع‌بزبان فارسی نوشته شده ، محتاج باستقراءِ تام - یا نزدیک بدان - در متنهای نظم و نثر و زبان تخاطب فارسی زبانانست . گروهی از معاصران بدین کار اهتمام بلیغ دارند و یادداشتهایی گرد آورده‌اند و بعض آنان برخی از یادداشتهای خود را منتشر کرده‌اند . و این روشی است پسندیده ، چه هر گاه همهٔ کسانی که درین راه خطیر گامزن هستند، همهٔ یادداشتهای خودرا تهذیب واصلاح ومنتشر کنند، پس‌از فحص و نقد ادیبان راه تدوین دستور مشروح و دقیق زبان فارسی ، ازمیان آنهمه تدقیقات هموار خواهد شد . نگارنده با انتشار این رساله - که نخستین بخش ازسلسلهٔ انتشاراتی است بعنوان « طرح دستور زبان فارسی» — ازخوانندگان فاضل تقاضا دارد که نظر خود را در جرح و تعدیل و اضافه و نقصان مطالب و شواهد مستقیماً بعنوان وی‌مرقوم دارند تا بهنگام انتشار مجموعهٔ مباحث دستوری بنام خودآنان درج گردد وازین راه‌خدمتی ارجمند بزبان و ادبیات فارسی انجام دهند .

درین رساله بیش‌از قیاس ، روش استقراء بکار رفته و شاهدها نیز ازنظم و نثرقدیم ومتوسط و متأخر و معاصر ، از گویندگان ونویسندگان فصیح وغیرفصیح ، واز زبان‌ادبی و زبان عامیانه وتخاطب برگزیده شده است .

نشانه‌های اختصاری :

سبک شناسی = سبک شناسی تألیف ملک الشعراء بهار (سه مجلد) تهران ۱۳۲۱-۲۲-۲۶ .

شاهنامهٔ بخ = شاهنامهٔ فردوسی چاپ بروخیم (ده مجلد). تهران ۱۳۱۳ .

قبفهی = دستور زبان فارسی، تألیف‌قریب ، بهار فروزانفر، همائی، یاسمی (دو مجلد) . چاپ علمی .

قریب = دستور زبان‌فارسی، تألیف‌عبدالعظیم قریب. دورهٔ سوم . چاپ‌سیزدهم. تهران ۱۳۱۰ .

قاعده های جمع

در زبان فارسی

1- علامت جمع

در زبان فارسی پنج علامت جمع معمول است : - ها ، - ا ن ، - ا ت ، - ون ، - ین .

۱ و ۲ - آ ن و ها

مقدمه - نشانهٔ اصیل جمع در فارسی دو است : - ا ن و - ها . همین دو علامت در زبان پهلوی وجود دارد : نخستین نشانهٔ جمع در پهلوی ân = ۱۳ (پازند ān = ۱ع) است . مثال :

مفرد	جمع
mart (مرد)	mart-ân (مردان)
frazand (فرزند)	frazand-ân (فرزندان)

علامت جمع «- ا ن» از پارسی باستان (زبان عهد هخامنشی) ناشی

شده ، چه کلمات درین زبان در حالت جمع اضافه مختوم به nâm- گردد . مثال :

مفرد	جمع اضافه
baga (خدا)	bagânâm (از خدایان)
martiya (مرد)	martiyânâm (از مردان)۱

« ان » تنها علامتی است که در تفسیر پهلوی اوستا (زند) استعمال شده ، اما در متنهای جدید تر مانند « بندهشن » ، بهیچوجه نشانهٔ مزبور بکار نرفته و بجای آن ، علامت دیگر جمع را استعمال کرده‌اند.

دومین نشانهٔ جمع در پهلوی îhâ – = (پازند –ihâ =) است . مثال :

مفرد	جمع
dar (در)	dar-îhâ (درها)
kust (جانب،طرف،ناحیه)	kust-îhâ (جوانب ، اطراف ، نواحی)

این شکل جمع ، جدیدتر از شکل نخستین است ، وجز در متنهای متأخر دیده نمیشود ، چنانکه در کتاب « مینوخرد » فقط چهار بار ودر کتاب « شکند گمانیك ویچار » فقط پنج بار بکار برده شده است. همین نشانهٔ جمع است که در زبان فارسی (دری) به «ـ ها» مبدل گردیده است۲ .

برای بکار بردن دو علامت مزبور در زبان فارسی باید نکات ذیل را در نظر گرفت :

---

[۱] –S .Sen ,Old Persian Inscriptions .Calcutta 1941 , p . 269 ; علی‌اکبر داریوش ، نوشته‌های پارسی کهنه . بند ۵ ص ۱۷ .

[۲] – E . Blochet , Etudes de Grammaire Pehlevie ,Paris , p . 35 - 36 ; E . Sh .D .Bharucha , Lessons in Pahlavî –Pâzand ,Part 1 (3d edition); Bombay 1939 , p . 35 – 36; ر . آبراهامیان ، راهنمای زبان پهلوی ۱۳۱٦ ص ٦۹ .

۱ـ جانداران (ذوی‌العقول وغیر ذوی‌العقول) به « ـ ان » جمع بسته شوند۱ :

« وآیین از کی نخستین که اندر جهان او بود که آیین مردمی آورد و مردان از جانوران پدیدآورد ... »

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری : هزارهٔ فردوسی چاپ وزارت فرهنگ . تهران۱۳۲۲ ص ۱۳۷)

« وچون ماران که از دوش ضحاك بر آمدند ... »

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری. ایضاً ص۱۳۷)

« ساز سفرم هست و نوای حضرم هست
اسبان سبکبار و ستوران گرانبار . »

(فرخی سیستانی . دیوان چاپ عبدالرسولی ۱۳۱۱ ص ۸۳)

« مخالفان تو موران بدند و مار شدند
بر آر زود ز موران مار گشته دمار. »

(مسعود رازی. بنقل تاریخ بیهقی چاپ دکتر غنی و دکتر فیاض تهران ۱۳۲٤ ص ۵۹٤)

« داعیه ای در باطن من پدید آمد ، ... ، خران را بفروختم واسب خریدم. »

(نظامی عروضی . چهار مقاله . چاپ نگارنده ۱۳۳۱ ص٤۳)

« چو تاریك غاری دهن پهن و باز
دویشکش چو شاخ گوزنان دراز . »

(اسدی. گرشاسب‌نامه. چاپ حبیب یغمائی . تهران ۱۳۱۷ص۵۸)

---

[۱] – برهان قاطع چاپ نگارنده ج ۱ سال ۱۳۳۰ ص لط ـ م ؛ قریب‌ص۳۳ ؛ قبفهی ج ۱ ص ۲۵ ؛ C . Salemann und V . Shukovski , Persische Grammatik . Leipzig 1947 , s . 24.

«جان گرگان و سگان از هم جداست
متحد جانهای شیران خداست.»
(مولوی. مثنوی. چاپ علاءالدوله سال ۱۲۹۹ ص ۳۳٤)

«طمع کرده بودم که کرمان خورم
که ناگه بخوردند کرمان سرم.»
(سعدی. بوستان. مصحح محمد علی فروغی. تهران ۱۳۱٦ ص ٤۲)

«و اسبان تازی با زین و زر . . . روانه گردانید.»
(حافظ ابرو. ذیل جامع التواریخ. چاپ دکتر خانبابا بیانی. تهران ۱۳۱۷ ص ٦۲)

«مرغان از شوق زندگی زبان درود و نشاط گشوده ...»
(محمد حجازی. اندیشه. تهران ۱۳۱۹ ص ۱)

بعض گویندگان سبک هندی و متأخران ما نیز جانداران را به «ـ‌ها» جمع بسته اند:

«ای زبون در حلقهٔ زنجیر زلفت **شیرها**
سر بصحرا دادهٔ چشم خوشت نخجیر ها.»
(صائب. بنقل نهج الادب تألیف نجم الغنی طبع لکنهو ۱۹۱۹ م. ، ص ۳۵۵)

«شکنج نامه‌ام خون جگر در آستین دارد
شفق ریزی تماشا کن ز پرواز کبوترها.»
(ناصرعلی. بنقل نهج الادب ص ۳۵۵)

«نه تجویز پدر، نی حکم مادر رسانیدی **پسرها** را بدختر.»
(غنیمت. بنقل نهج الادب ص ۳۵۵)

«دو زلف مشکبار او بچشم اشکبار من
چو چشمه‌ای که اندر او شنا کنند **مارها**.»
(قاآنی شیرازی. دیوان چاپ علمی - معرفت ۱۳۲۸ ص ۳۷٦)

وعامه غالباً اینگونه کلمات را به «ـ‌ها» جمع بندند و برخی از نویسندگان و گویندگان - مخصوصاً در آثاری که برای عامه نگاشته‌اند - از آنان پیروی کرده‌اند:

«ولی اورا مورچه **ها** تکه و پاره بکنند.»
(صادق هدایت. انیران. چاپ دوم سال ۱۳۳۰. تهران ص ۳۷)

«آنروز توی بیشه **اسبهایشان** را بدرخت بسته در کمین نشستند.»
(ص. هدایت. ایضاً ص ٤۰)

«جای نیش (سپل) آن **مگسهای** درشت میخارید و میسوخت.»
(ص. هدایت. ایضاً ص ٤۲)

«بیایید ای **کبوترهای** دلخواه بدن کافور گون، پاها چو شنگرف.»
(ملك الشعراء بهار. نمونه‌های شعر نو. از انتشارات سخن. شمارهٔ ٤. تهران. ص ۹)

«چیستی ای نهان از نظر ها ای نشسته سر رهگذر ها،
«از **پسرها** همه ناله بر لب نالهٔ تو همه از **پدرها**.»
(نیما یوشیج. افسانه. تهران. چاپخانهٔ علمی ۱۳۲۹ ص ۷).

۲- اسمها وصفتهایی که جای موصوف (کسان) نشینند (بسیط یا مرکب) تابع قاعدهٔ فوق‌اند و به «ـ ان» جمع بسته شوند:

«و **نیك اندیشان** و **بد کرداران** را پاداش و پادافراه برابر داشت.»
(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری. هزارهٔ فردوسی ص ۱۳٤)

«بر همه **نیکوان** شهر شهی نیست با دو لبانت شهد شهی.»
(بنقل ترجمان البلاغهٔ رادویانی. چاپ احمد آتش. استانبول ۱۹٤۹ م. ص ۱۱)

«ایشان از خوف بیشتر آن **دختران** را در میان همدیگر نامزد **شوهران** کردند.»
(رشیدالدین فضل الله. جامع التواریخ. ج ۲ باهتمام بلوشه ۱۳۲۹ قمری ص ۸٤)

«**نغمه پردازان** بزم دلکشایی و **معرکه آرایان** مضمار سخن

سرایی ... »

(اسکندر بك منشی. عالم‌آرای‌عباسی. نسخهٔ‌خطی. درخروج شاه‌اسمعیل)

«ناگاه ترکی از صاحب **منصبان** سورت ... گفت ...»

(میرزا آقاخان کرمانی. هفتاد و دو ملت.
برلین مطبعهٔ ایرانشهر ۱۳۴۳ قمری ص۷۳)

« روزی یکی از **دانشوران** ایران آنجا آمد که همهٔ عمرش در علم کلام و اصول عقاید صرف شده بود. »

(میرزا آقاخان کرمانی. ایضاً ص ٦٨)

« نفیر و کرنای ... و خرنش درهم پیچیده بازار خراطان وسراچهٔ **مسگران** رابخاطر میآورد. »

(محمد علی جمال زاده. هفت قصه. تهران ۱۳۲۱ ص ۷۷)

«راستی چرا **صنعتگران** جز صورت زیبا و منظره‌های دلکش چیز دیگری بنما نمی‌نمایند؟»

(محمد حجازی. پریچهر. تهران ۱۳۰۸ ص ۲۳)

« بی‌درنگ **زنان** و **کودکان** را برداشته خودرا بسپاه ایران برسانید. »

(محمد حجازی. اندیشه. ص ۳)

گاه نیز بتتبع عامه این نوع کلمات را به «ـها» جمع بندند:

«یك حس رضایتی نسبت **بزنها** در خاطرم ایجاد گردید.»

(محمد حجازی. پریچهر ص ٤۳)

« و بهمین مناسبت، **جانورها** هم شروع بمهاجرت کردند.»

(ص. هدایت. ولنگاری. تهران ۱۹٤٤ م. ص ٥٦)

«دیروز بود یکی از **طلبکارهاش** آمد ودرخونهٔ من رسوائی بار آورد.»

(ص. هدایت. حاجی آقا. تهران ۱۳٤٥ قمری ص ٥۳)

ابوالفضل بیهقی در ترجمهٔ نامه های تازی بغداد، گاه صفات

(بجای موصوف) ذوی‌العقول را به «ـها» جمع بسته است۱ :

«واصحاب او (رسول ص) که برگزیدگانند، و ازواج او که **پاکیزهااند**. »

(ابوالفضل بیهقی. تاریخ. ص ۳۱٤)

« و عهدی‌است که بر **پیغمبران** و **فرستاده‌های** او- که برایشان باد درود- گرفته شده. »

(ابوالفضل بیهقی. ایضاً. ص۳۱٤)

۳ - اسم و صفت (جانشین موصوف) مختوم به «ـ ا»، آنگاه که بعلامت جمع «ـ ان» ملحق شوند، پیش ازین علامت، باید یایی افزود: دانا، دانایان- بینا، بینایان- ترسا، ترسایان- پیشوا، پیشوایان- پارسا، پارسایان - آشنا، آشنایان - دارا، دارایان.

باید دانست که تادورهٔ مغول این نوع کلمات را طبق قاعده به «ـ آن» جمع می بستند۲ :

« (شاه) **داناآن** و بزرگان را بخواند، و آن دانها بدیشان نمود... شاه با بزرگان و **داناآن** بر سر آن نهال شد... شاه دگر باره با **داناآن** بدیدار درخت شد. »

(خیام؛ نوروزنامه. مصحح مجتبی مینوی. تهران ۱۳۱۲ ص ٦۷)

معهذا باز در کتابهای پیش ازعصر مغول (اگرتصرف ناسخان نباشد) این نوع کلمات به «ـیان» جمع بسته شده‌اند:

«این همه درست آید بنزدیك **دانایان** و بخردان. »

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری. ص ۱۳۷)

---

۱ - مرحوم بهارنوشته‌اند: «در تاریخ بیهقی درترجمهٔ نامه‌های تازی بغداد تعمدی دارد که جمع ذوی‌العقول را همه جا به «ها» جمع بندد ولی در متن کتاب طبق قاعده و قیاس بالف و نون جمع می‌بندد» (سبك شناسی ج۲ ص ۷۷). باید دانست که این امر در (ترجمهٔ بیعت سلطان مسعود) دیده میشود آنهم در چند مورد نه همه جا، و علامه دهخدا بر آنند که ترجمهٔ فارسی این نامه‌ها- باتفاوت بینی که درسبك آنهاباسبك تاریخ بیهقی مشهوداست- ازابوالفضل نیست.

۲ - سبك شناسی ج ۲ ص ۱۷۳.

« و در لشکر قارن ترسایان بودند که از اهواز با او آمده بودند بسیار . »

(تاریخ بلعمی. ترجمهٔ تاریخ طبری چاپ نول کشور ۱۳۲۴ قمری ص۴۵۶)

«و دیگر معلوم همهٔ دانایان آن باشد...»

(کیکاوس بن اسکندر . قابوسنامه . باهتمام
سعید نفیسی . تهران ۱۳۱۲ . ص۱۱)

مؤلف تاریخ سیستان قاعده‌ای رامراعات کرده و آن این‌است که در جمع اسمهایی که آخر آنها الف است، اگر آن الف متصل بیای اصلی بوده باشد در جمع «یـ» را میاورد چون «خدایان»؛ وهر گاه بالف ختم شود و در اصل لغت یایی نباشد آنرا بدون « یـ » جمع می بندد چون « بناآن » و « ناسزاآن » ۱ : « تا اگر همهٔ ولایتها بشود این یکی بدست شما بماند و بدست غربا و ناسزاآن نیوفتد . »

(تاریخ سیستان . مصحح بهار. تهران ۱۳۱۴ ص ۲۷۸)

درهر حال ازقرن هفتم جمع اینگونه کلمات به «ـ یان» مطرد است:

« پارسایان روی در مخلوق پشت بر قبله میکنند نماز . »

(سعدی . گلستان . طبع قریب ص ۷۱)

«تازیان را غم احوال گرانباران نیست
پارسایان مددی تا خوش و آسان بروم.»

(حافظ شیرازی . دیوان مصحح محمد
قزوینی چاپ زوار . تهران ۱۳۲۹ ص ۲۴۷)

« خو،... چوب بندیی باشد که بنایان و کتابه نویسان و نقاشان در درون و بیرون عمارت ترتیب دهند ... »

(محمد حسین تبریزی . برهان قاطع : خو)

استثنا ـ جمع نیا (جد) « نیاکان » است زیرا اصل کلمه‌در

---

[1] – تاریخ سیستان . مقدمه بقلم بهار ، ص که.

پهلوی نیاك niyâk است۱ (و در فارسی نیز نیاك آمده۲) و درجمع باصل باز گردد :

تو آنی که پیش نیاکان ۳ من بزرگان و فرخنده پاکان من
پرستنده بودی تو خود با نیا نجویم همی زین سخن کیمیا .

(فردوسی طوسی . شاهنامهٔ بخ ج ٦ ص ۱٦۷۱).

« ای نیاکان پاك؛ زادگان‌مرا ... ازخون گرم‌خود درجانشان بدمید .»

(محمد حجازی . اندیشه ص۲)

تبصره ـ در جمع کلمات فوق به «ـ ها» ، در زبان تخاطب ، میتوان آنهارا بدون یاء استعمال کرد، واین استعمال هرچند که جایز است نیکو نیست ٤ : دانا ، داناها ـ ترسا،ترساها ـ بنا، بناها .

ولی اگر اصل کلمه با یاء هم مستعمل باشد ، بهتر است در جمع «ـ یها » آورند: جا = جای ، جایها ـ پا = پای، پایها ـ سرا = سرای، سرایها .

و در غیر این صورت (در کلمات فارسی و عربی) افزودن یاء در جمع خطاست ، چنانکه ترسایها، بنایها وعصایها نتوان گفت .

۴ ـ اسم وصفت (جانشین موصوف) مختوم به « ـ و » نیز تابع قاعدهٔ مذکور است و درجمع به «ـ ان» پیش ازین علامت ، یایی بدان افزوده شود : دلجو، دلجویان ـ دروغگو، دروغگویان ـ ماهرو، ماهرویان ـ خوبرو ، خوبرویان۵ :

---

[1] 1_H.S . Nyberg , Hilfsbuch des Pehlevi.II , s . 162 ;
آبراهامیان ، راهنمای زبان پهلوی ص٦۹.

[2] ۲ ـ ایا شاهی که ملك توقدیم‌است (قدیمی) نیاکت بوده پاك (برد باك) از اژدها کا .
(دقیقی بنقل لغت فرس ص ۲۵۳ با تصحیح علامه دهخدا)

[3] ۳ ـ در فهرست ولف و شاهنامهٔ بخ : نیاگان (با کاف فارسی) .

[4] ٤ـ نهج‌الادب ص۳۵۵ .

[5] ۵ـمفرد این کلمات با «ی» هم استعمال شده:دلجوی،دروغگوی...

«محقق همان بیند اندر ابل که در خوبرویان چین و چگل»
(سعدی . بنقل امثال وحکم دهخدا ص ۱۵۰۴)

«حسن مهرویان مجلس گر چه دل میبرد و دین
بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود . »
(حافظ شیرازی . دیوان ص ۱۴۰)

استثنا -اسمها و صفتهای مختوم به «و» که دراصل (پهلوی) به «- وك ûk» ختم میشده‌اند ، درجمع به «- ان» یاء نپذیرند: آهو (پهلوی âhûk) ، آهوان - ابرو (پهلوی brûk) ۱ ، ابروان - جادو (پهلوی jâtûk) ۱ بمعنی ساحر ، جادوان - بانو (پهلوی بانوك bânûk) ۲ بانوان-نیکو (پهلوی nê(va)kôk)۲ ، نیکوان :

«چنین گفت پس بانوی بانوان پرستنده‌ای را کز ایدر دوان»
« بمژده شبانگه سوی او شوید بگویید و گفتار او بشنوید .»
(فردوسی طوسی. شاهنامهٔ بخ ج ا ص ۱۶۳)

وچنین است خسرو (در پهلوی husrûv ۳ ، xu-srav ٤) که در جمع «خسروان» آید:

«بخسروان جهان ناز اگر کند شاید
شکر لبی که خداوندطبع‌شیرین‌بود .»
(ملك‌الشعراء بهار.مجموعهٔ مقالات و قطعات راجع بدر گذشت پروین اعتصامی . تهران ۱۳۲۰ص ۸)

تبصره-درجمع کلمات مزبور به «- ها»در زبان تخاطب ،میتوان آنها را بدون یاء آورد ۵ : دلجو ، دلجوها - ماهرو ، ماهروها - دروغگو ، دروغگوها .

۱- رك : برهان قاطع مصحح نگارنده چاپ زوار . تهران۱۳۳۰.
۲- H.S . Nyberg , Hilfsbuch des Pehlevi.II , s .157 .
۳- G . de Menasce , ‹Shkand – Gumânîk Vicâr› , p . 277 .
٤- P . Horn , ‹Grundr.d. Iran . Philol .› 1.2 . s . 67 , 142 .
۵ - رك : تبصرهٔ بند ۳ (ص۹).

ولی اگر اصل کلمه با یاء هم مستعمل باشد بهتر است در جمع «- یها» آورند : مو=موی، مویها - جو = جوی، جویها - کو = کوی، کویها -بو= بوی، بویها - سو=سوی، سویها- رو =روی ، رویها-خو=خوی، خویها ، گو= گوی، گویها-تو=توی،تویها۱ :

« گرنه تهی باشدی بیشتر **جویها**
خواجه چرا میرود تشنه بهر **کویها** ؟
خم که درو باده نیست ، هست خم از باد پر
خم پر از باد کی سرخ کند **رویها** ؟
مست تهی خارها نیست درو بوی گل
کور نجوید ز خار لطف گل و**بویها** .
با طلب آتشین روی چو آتش ببین
بر پی دودش برو زود درین **سویها** .
در حجب مشك‌موی روی ببین،وه چه‌روی!
آنکه خدایش بشست دور ز **روشویها** !
بررخ او پرده نیست جز که سر زلف او
گاه چو چوگان شود گاه شود **گویها** .
باده چو از عقل بود رنگ ندارد رواست
حسن توچون یوسفی است تا چکنم**جویها**؟
ایکه بسی جانها موی بمو بسته‌اند
چون مگسان شسته‌اند بر سر هر **مویها** !
مفخر تبریزیان شمس حق ذوالبیان
توی بتو عشق تست، باز کن این **تویها** . »
(مولوی . کلیات شمس چاپ نول کشور ۱۳۳۵ قمری ص ۷۷)۲

---

۱ - رك : قبفهی ص ۲۹ .
۲-درهمین غزل، گوینده«ابرو»راخلاف‌قاعده برای‌ضرورت شعربه«ابرویها»جمع بسته‌است:
آهوی آن نرگسش صید کند جز که شیر راست شود روح چون کژ کند ابرویها .

۵ - جماد را به«- ها» جمع بندند۱ : سنگ ، سنگها - چوب، چوبها - کلوخ ، کلوخها - تیر ، تیرها ؛ آب نیز درین شمار است . نامهای دال بر موضع ومحل و ناحیه هم مشمول همین قاعده است :

« همه **بومها** پر ز نخچیر گشت
بجوی **آبها** چون می و شیر گشت .»

(فردوسی طوسی . شاهنامهٔ بخ ج ۷ ص ۲۱۵۳).

« کنون مغنی وچنگی کشیده بینی حیف
چو خواجگان معطل بکنج **مسجدها** . »

(کمال الدین اسمعیل . دیوان چاپ ملك‌الکتاب ص ۹)

«انوشروان میگوید **شهرها** رابعدل محکم کنند که آن‌باروبی است که آب آنرا نریزاند وآتش نسوزاند . »

(ابوحامد کرمانی . عقدالعلی مصحح عامری تهران ۱۳۱۱ ص ۵٤)

«دریکی از **باغهای** مصفای شمیران میهمان بودیم .»

(محمد علی جمال‌زاده . هفت قصه ص ۱۳)

« **رودها** ، **درياها** ، **بيابانها** ، **کوه‌ها** و **جنگلها** برای آنها هریك يك جهان بی پایان و ترسناك مینمود .»

(کاظم زاده ایرانشهر . مقدمهٔ هفتاد و دو ملت . ص ٥)

« **تیغه‌های** شمشیر جلو آفتاب میدرخشید .»

(ص . هدایت . انیران ص ٤١)

تبصره - کلمات ذیل راهم به «- ها»و هم به «- ان» جمع بندند: اختر ، اختران = اخترها ، ستاره ، ستارگان = ستاره‌ها - جویبار ، جویباران = جویبارها- آخشیج ، آخشیجان = آخشیجها - کوهسار، کوهساران = کوهسارها - غار ، غاران = غارها ۲ - کشور ، کشوران = کشورها - گوهر ، گوهران = گوهرها :

---

۱ - قبفهی ص ۲۵ - ۲٦ ؛ قریب ص ۳۲ - ۳۳ .
۲ - قبفهی ص ۲۹ .

«بدو گفت: پایت بزین اندر آر همه **کشوران** را بدین‌اندرآر.»

(دقیقی . شاهنامهٔ بخ ج ٦ ص ۱٥٤۲)

«بر آن بی بها چرم آهنگران بر آویختی نو بنو **گوهران** .»

(فردوسی طوسی . شاهنامهٔ بخ ج ۱ ص ٤۸) .

۶ - اسماء معنی رابه « - ها» جمع بندند۱ :

«و هرچهارشان گرد کرد و بنشاند بفراز آوردن این**نامه‌های** شاهان و **کارنامه‌ها** شان . »

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابو منصوری . هزارهٔ فردوسی ص ۱۳٦-۷)

«ودیگر که اندرو **داستانها** ست که‌هم بگوش‌وهم بگوشش۲ خوش آید . »

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری . ایضاً ص ۱۳۸)

«و **پیغامها** داد درمعنی میراث ومملکت چنانکه شرح‌داده آید.»

(ابوالفضل بیهقی . تاریخ ص ۱۷)

«بسیار امید بود در طبعم ای وای **امیدهای** بسیارم . »

(مسعود سعد لاهوری . دیوان مصحح یاسمی.طبع کتابفروشی ادب تهران ۱۳۱۸ ص ۳٥۷)

«متو کل‌رابنده‌ای بودفتح‌نام ...وهمهٔ **هنرها** و **ادبها** آموخته.»

(کیکاوس بن اسکندر . قابوسنامه ص ۲۰)

«باایشان نکویی کن بخلعت‌وصلت‌و**امیدها** و**دلگرمیها** نمودن.»

(کیکاوس . ایضاً ص۱۷۲)

«**حیله‌ها** شان جمله حال آمد لطیف
کل شیی من ظریف هو ظریف .»

(مولوی . مثنوی . طبع میرزا محمود . ۱۳۰۷ قمری ص ۲٦)

«ای**هنرها** نهاده بر کف دست **عیبها** را گرفته زیر بغل .»

(سعدی . گلستان ص ٦٤)

۱-قبفهی ص۲٥ -۲٦ ؛ قریب ص ۳۲- ۳۳ . ۲-ظ : بگوش (بضم کاف و کسر واو) یعنی گوش و گفتار. (تصحیح علامه دهخدا).

«حکیم رویان هلاك خویشتن یقین کرده محزون شدو بگریست و از **نیکوییها** که با ملك کرده بود پشیمان گشت .»

(عبداللطیف طسوجی. هزارویکشب. چاپ خاور. تهران ج۱ سال ۱۳۱۵ ص۳٦)

«من هم پس ازاین همه **کوششها** که در راه او کردم ... باتهام زندقه ناچار نمیشدم از اصفهان بگریزم .»

(میرزا آقاخان کرمانی . هفتاد ودوملت ص ٦۸ـ ٦۹)

«نقاش ... **خوبیها** و **قشنگیهائی** را که ما نمی‌بینیم دیده و آن **جلوه‌های** گذرنده را برای‌ماندگاه دارد .»

(محمد حجازی . پریچهر ص ۲۳)

تبصره ـ کلمات ذیل به «ـ ها» و«ـ ان» هردو جمع بسته شوند: سخن ، سخنان = سخنها ـ گناه ، گناهان = گناهها ـ غم، غمان = غمها ـ اندوه (انده)، اندوهان (اندهان) = اندوهها (انده‌ها) ـ غمزه ، غمزگان = غمزه‌ها۱ ـ سوگند ، سوگندان۲ = سوگندها :

« بخوردم من آن سخت **سوگند ها** چو پذرفتم آن ایزدی پند ها . »

(فردوسی طوسی . شاهنامهٔ بخ ج ٦ ص ۱٦۳۵)

«ونیز نذر دارم و **سوگندان** گران که‌نیز هیچ شغل نکنیم.»

(ابوالفضل بیهقی . تاریخ ص ۱۵۱)

«نه گفته بدی غم تو خواهم خوردن
غمهای ترا بطبع بنهم گردن . »

(ابوحنیفهٔ اسکاف . بنقل لباب‌الالباب چاپ لیدن ج۲ ص ۱۷۵)

«و چون بنده اختیار حق بدید ازاختیار خود اعراض کرد، از همهٔ **اندوهان** برست ... رضا مرد را از **اندوهان** برهاند و از چنگ غفلت برباید .»

(ابوعلی جلابی هجویری غزنوی. کشف المحجوب
مصحح و.ژوکوفسکی. لنینگراد ۱۹۲٦م . ص۲۲۰)

---

۱ ـ قبفهی ص ۲۹ .   ۲ ـ تاریخ سیستان مقدمه بقلم بهار ص که .

«فغان از آن دو سیه زلف و**غمزگان** که همی
بدین ز ره ببری و بدان ز ره ببری .»

(عنصری بنقل ترجمان البلاغه ص ۱۰)

«پس از این سخنان با همان خندهٔ زهر آمیز صورت خود را بطرف کوه گردانده و باز با نوك عصا بدامنهٔ کوه اشاره نمود.»

(محمد علی جمال‌زاده . هفت قصه ص ٥٤)

۷ ـ رستنی‌ها (نباتات) را به «ـ ها»و «ـ ان» هردو جمع بندند: درخت، درختها = درختان ـ نهال، نهالها = نهالان ۱ (نو نهالان) ـ گل، گلها = گلان (نو گلان):

« باد در سایهٔ **درختانش** گسترانیده فرش بوقلمون . »

(سعدی . گلستان ص ۱۰)

«سود وزیان **گیاهها** و برگ **درختان** نیك بدانستی (حکیم رویان) . »

(طسوجی . هزارویکشب ج ۱ ص ۲۸)

«**درختان** سر تحسین می‌جنبانیدند .»

(محمد حجازی . اندیشه ص ۱)

استثنا ـ سنبل، سنبل‌ها (نه: سنبلان) ـ نرگس، نرگسها (نه : نرگسان) ـ خار، خارها (نه: خاران) ۲ ـ سبزه، سبزه‌ها(نه:سبزگان):

«چو حورانند **نرگسها** ، همه‌سیمین طبق برسر
نهاده بر **طبقها** بر ز زر ساو ساغرها . »

(منوچهری دامغانی . دیوان باهتمام دبیر سیاقی ص ۱)

« همه کهسار پر زلفین معشوقان و پر دیده
همه زلفین **زسنبلها** ، همه دیده ز عنبرها . »

(منوچهری دامغانی . ایضاً ص۱)

---

۱ ـ قبفهی ص ۲٦ ، قریب ص ۳۵ .
۲ـ نهج الادب ص۳۵۵ .

«ای کف چون بحر گوهر دار تو
از کف پایم بکنده **خارها** . »

(مولوی . کلیات ص ۶۸)

«**بسبزه‌ها** دگرآن نزهت وطراوت نه
در آبها دگرآن رقت و روانی نیست .»

(شهریار . دیوان ج ۱ چاپ تهران باهتمام ع. زهری ص ۱۵۱)

تبصره - اما اجزاء نبات را عموماً به «- ها» جمع بندند و آنها را در حکم جماد بشمار آورند: شاخ(شاخه)، شاخها- ریشه، ریشه‌ها- جوانه، جوانه‌ها- ساقه، ساقه‌ها- شکوفه ، شکوفه‌ها- میوه، میوه‌ها ۱ :

«بر چاه التفات نمود (مرد)، موشان سیه و سپید دید که بیخ آن **شاخه‌ها** را دایم بی فتور می بریدند .»

(نصرالله بن عبدالحمید. کلیله‌ودمنه چاپ قریب .
طبع پنجم تهران ۱۳۶۷ قمری ص ۴۱)

«یك چندی برآمد ، شاخکی ازین **تخمها** (هسته‌های انگور) برجست .»

(خیام؟ نو روزنامه ص۶۷)

«این جهان همچون درخت است ای کرام !
ما بر او چون **میوه‌های** نیم خام . »

(مولوی . مثنوی چاپ علاءالدوله ص ۲۲۵)

«آنها ، **زیر بته‌ها** ،شمشیر بدست کشیك میکشیدند . »

(ص . هدایت . انیران ص ۴۱) .

۸ - از اعضای بدن آنچه یگانه است ، به « -ها» جمع بندند : دهان (دهن) ، دهانها (دهنها) - زبان ، زبانها - بینی ، بینیها - پشت ، پشتها - میان ، میانها - کمر، کمرها :

«ای مهر تو در میان جانها ! وی مهر تو بر سر **زبانها** ! »

(جمال الدین عبدالرزاق . دیوان چاپ
وحیددستگردی . تهران ۱۳۲۰ ص۳۹)

۱- قبفهی ص ۲۶.

«ای خیالت غمگسار **سینه‌ها** ! وی جمالت رونق گلزارها !»

(مولوی . کلیات ص ۶۸)

« در لعل بتان شکر نهادی بگشاده بطمع آن **دهانها**.»
« گرز آنکه نه‌درمیان‌مایی بربسته‌چراست این **میانها**؟»

(مولوی. کلیات ص ۲۵)

«همینکه **معده‌ها** اند کی تسکین یافت از نوباده پیمائی شروع گردید . »

(محمد علی جمال زاده . هفت‌قصه . ص۱۵)

۹ - اما آنچه از **اعضای بدن، جفت** است، آنهارا به «- ها» و « - ان» هردو میتوان جمع بست ۱ ازینقرار : چشم ، چشمها = چشمان - ابرو، (برو)، ابروها(بروها) = ابروان ۲ - مژه، مژه‌ها= مژگان۳ -رخساره، رخساره‌ها = رخسارگان - رخ، رخها= رخان - لب، لبها = لبان - زلف، زلفها= زلفان - گیسو، گیسوها = گیسوان - زلفك، زلفکها = زلفکان - دست، دستها = دستان - انگشت ، انگشتها = انگشتان - بازو، بازوها= بازوان - زانو، زانوها= زانوان - رگ، رگها= رگان - روده، روده‌ها = رودگان ٤ .

« که دارد گه کینه پایاب اوی؟ ندیدی **بروهای** پرتاب اوی. »

(فردوسی . شاهنامه بنقل لغت‌فرس ص ۴۰۹)

«سوی قیصرش برد سرپرز گرد دورخ زردو **لبها** شده لاجورد.»

(فردوسی . شاهنامه . بنقل لغت نامه : لاجورد)

«همی رفت خون‌ازتن خسته‌مرد **لبان** پر زباد ورخان لاجورد.»

(فردوسی . شاهنامه . بنقل لغت نامه : لاجورد)

«مهتران بینم بر روی زنان، همچو زنان
چشمها کرده زخونابه برنگ گلنار.»

(فرخی سیستانی . دیوان ص۹۲)

۱- قریب ص ۳۳. ۲- رك: ص ۱۱ ح ۲ همین رساله .

۳ - رك : بند۱۴(جمع کلمات مختوم به هاء غیر ملفوظ) در همین رساله .

٤- قبفهی ص ۲۶-۲۷ .

«دست وپایش ببوس ومنزل کن زیر آن **زلفکان** چون شمشاد .»
(فرخی ایضاً.ص ۴۳)

«بهار نصرت و مجدی و اخلاقت ریاحینها
بهشت حکمت وجودی و **انگشتانت** کوثرها.»
(منوچهری دامغانی . دیوان.ص ۲)

«بر همه نیکوان شهر شهی نیست با دو **لبانت** شهد شهی.»
(بنقل ترجمان البلاغه.ص ۱۱)

«دو **زلفکانت** بگیرم، دل پرازغم خویش
چومرغ بسمل کرده در او در آویزم.»
(خفاف . بنقل لغت فرس ص ۳۲۴)

«نوك **مژگان** چنان زدیٔ بردل که سرنیش درجگر بشکست .»
(خاقانی شروانی . دیوان.ص ۷۱۷)

«گفتار خوش و **لبان** باریك».
(سعدی بنقل نهج الادب.ص ۳۵۷)

«دهان غنچه بدوزد نسیم بادصبا **لبان** لعل‌تو وقتی که‌ابتسام کنند.»
(سعدی . بدایع چاپ کاویانی . برلین ۱۳۰۴ ص۷۱)

«ز دست رفته نه تنها منم درین سودا
چه **دستها** که ز دست تو برخداوند است!»
(سعدی . طیبات . کلیات چاپ میرزا باقر ۱۳۴۶ قمری‌ص۲۷۷)

«حسنعلی‌خان بی‌اختیار **دستهای** همارا گرفت و بوسید.»
(محمد حجازی. هما چاپ دوم تهران ۱۳۲۱ ص ۶۵)

«آن مرد که **چشمهای** بالا کشیده‌اش برق میزد.»
(ص. هدایت . انیران ص۳۷)

استثنا ـ کلمات ذیل را فقط به «ـها» جمع بندند: گوش ، گوشها ـ گونه، گونه‌ها ـ روی، رویها ـ شانه، شانه‌ها ـ دوش، دوشها ـ ران، رانها ـ پای (پا)، پایها (پاها) :

«آن مرد که باخندهٔ مهیب ، چشمهای کج ، **گونه‌های** زرد

وچهرهٔ درنده اش گلشاد را با تن شکنجه شده روی فرش انداخت.»
(ص . هدایت . انیران ص۳۸)

«بچشم خودش دید که **گوشها** وبینی او را برید .»
(ص. هدایت . ایضاً ص ۳۸)

«(حسن) خرامان میرفت و اغلب **پاهای** خود نگاه‌میکرد.»
(محمد حجازی . اندیشه ص ۱۱)

تبصرهٔ ۱- از «سر» و «گردن»،هر گاه مقصود عضو بدن باشد، آنها را به «ـها» جمع بندند: سرها ، گردنها ـ و هر گاه مقصود مردان بزرگ وسرور باشد به «ـان»: سران‌لشکر، گردنان ایران ۱ :

«هم‌ایران وهم‌دشت نیزه‌وران همان تخت شاهی و تاج **سران**»

«**سران** را که بد هوش وفرهنگ ورای
مر او را چه خواندند ؟ ایران خدای .»
(فردوسی طوسی. شاهنامهٔ بخ ج ا ص ۷۸)

«پس **سران** لشکر و مهتران ملك بنزدیك استاد ابوعبدالله الرود کی رفتند ...» (چهارمقاله.چاپ نگارنده . کتابخانهٔ زوارص۵۲)

«وقلاده گشتن سخنی که ایشان (پیغامبران) از خدای خلق را گفتند اندر **گردنهاء** امتان ...»
(جامع الحکمتین . ناصرخسرو بلخی مصحح نگارنده.ص۲۲۵)

«او سر گران با **گردنان**، من درپی‌اش برسرزنان
دلها دوان دندان کنان ، دامن بدندان دیده‌ام .»
(خاقانی. دیوان .ص ۴۶۶)

تبصرهٔ۲ -سبلت نیز به «سبلتها» و «سبلتان» جمع بسته شود :

«نقش با نقاش پنجه میزند **سبلتان** وریش‌خود برمی کند.»
(مولوی . مثنوی چاپ علاءالدوله ۱۲۹۹ ص ۲۱۵)

۱۰ ـ نام اقوام و قبایل وملل و نحل را به «ـان» جمع بندند:

۲- قبفهی ص ۲۹؛قریب ص ۳۴ ؛ نهج الادب ص۳۵۵ .

« و چون شاه **هندوان** که کلیله ودمنه و شاناق ورام ورامین بیرون آورد . »

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری . هزارهٔ فردوسی. ص ۱۳۵)

« و روز گار بر آید ، بزر گان آن کار فرامش کنند و از نهاد بگردانند و برفرودی افتد ، چنانك **جهودان** را افتاد . »

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری ایضاً ص ۱۴۲)

« (از هفت کشور) آنکه‌ازسوی راست اوست **هندوان** دارند وآنکه ازسوی چپ اوست **ترکان** دارند. »

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری . ایضاً ص ۱۴۰)

«تا از بلا وستم **دیلمان** رسته‌ایم ... درخواب امن غنوده‌ایم... وبرجان ومال‌وحرم وضیاع واملاك‌ایمنیم که بروز گار **دیلمان** نبودیم.»

(ابوالفضل بیهقی . تاریخ . ص ۲۰)

«ودایم **هندوان** را **بترکان** مالیدی (سلطان محمود)و**ترکان**را **بهندوان** .»

(کیکاوس‌بن اسکندر . قابوسنامه ص ۱۷۲)

«درخندق طرابلس با **جهودانم** بکار گل گماشتند .»

(سعدی . گلستان چاپ قریب .ص ۸۱)

« ناگاه خبر رسید که **مغولان** دجیل راغارت کردند ، شرابی بالشکری بجهت دفع ایشان رفت و **مغولان** را باز گردانید . »

(رشیدالدین فضل‌الله . جامع‌التواریخ . ج ۲ مصحح ادگار بلوشه . مطبعهٔ بریل‌لیدن ۱۳۱۱ قمری.ص۳۴۴)

اما معاصران ماغالباًاین کلمات رابتبع‌عامه به «- ها» جمع بندند:

« **انسانهای** ۱ نخستین‌خودرادرجلو قوای طبیعت بسیارضعیف و ناتوان میدیدند .»

(کاظم زاده ایرانشهر . مقدمهٔ هفتاد و دوملت.ص ۵)

«شاید بیرون‌جنگل چند نفرازهمان **آدمهای** ۱ درنده کشیك

---

۱ ـ جمع «انسان» و «آدم» مستحدث است و فقط به « – ها» جمع بسته شود .

او را میکشیدند »

(ص . هدایت . انیران . ص۳۷)

« **مغولها** که آمدند دیگر آبادی نگذاشتند . »

(ص . هدایت . ایضاً ص۳۷)

« از ستمگری **عربها** بتنگ آمده بر علیه آنها فتنه بر می‌انگیختند . »

(ص . هدایت . ایضاً ص ۴۰)

«من ازمنابع‌موثقه شنیدم که **روسها** جلو **آلمانها** راگرفتند.»

(ص . هدایت . حاجی‌آقا . ص ۷۲)

۱۱ ـ از قدیم بعض **اعلام** (اسماء خاص) را بمعنی نوعی بکار برده‌اند و ازینرو گاه آنهارا با یاء نکره و گاه با علامت جمع استعمال کرده‌اند . مثال :

«جیحون» بطور اسم جنس‌بمعنی مطلق رودخانهٔ بزرگ‌بکار رفته و این استعمال در عرف قدما بسیار معمول بوده‌است : «و برمثال شیر غیور از جیحون عبور کرد.» یعنی‌از رودسند (جهانگشای جوینی . مصحح قزوینی ج ۲ ص ۱۴۲) ۱ . بهمین مناسبت این‌نام رابه«- ها»جمع بسته‌اند :

«اگر سیل با قوت از کوهسار غلطان غلطان عاشق وار بدریا باز رود و بدریا پیوندد باچندین هزار دست‌و پا- که آبها دست وپای یکدگرند و مرکب یکدگرند - بقوت همدیگر کوه و بیابان را ببرند وبه **جیحون‌ها** و دریاها - که اصل ایشانست - پیوندند ... »

(مولوی مجالس سبعه . استانبول ۱۳۵۵قمری .ص۷) ۲

«دجله» نیز بطور اسم جنس بمعنی مطلق رودخانهٔ بزرگ

---

۱ – و رك : جهانگشا ج ۲ص ی ورك: ایضاً ص ۵۹ ح.

۲ – یادداشت آقای یزدگردی .

آمده : « صاحب آن ملك‌را برسبیل ارتهان بخوارزم آوردندی تمامت را درشب بدجله انداختی». یعنی برود جیحون.

(جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۱۹۸) [۱]

همچنین گاه نامهای کسان را بمعنی وصفی گیرند وجمع بندند:

« **یوسفان** [۲] از رشك زشتان مخفیند
کز عدو خوبان در آتش میزیند.»

« **یوسفان** از مکر اخوان در چهند
کز حسد یوسف بگرگان میدهند. [۳] »

(مولوی. مثنوی چاپ میرزا محمود ص ۱۳۵)

« **یوسفان** چنگال دردلوش زده رسته از چاه وشه مصری شده.»

(مولوی. ایضاً ص ٦٦١)

«عقل با حس زین طلسمات دو رنگ
چون محمد با **ابوجهلان** [٤] بجنگ [٥].»

(مثنوی. ایضاً ص ۱۳۹)

«بندخت(بیدخت)، چهرهٔ **بولهبان** وقت یعنی مخالفان دین و باطل.»

(شرفنامهٔ منیری : بندخت. نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ علامه دهخدا)[٦]

در نوشته‌های معاصران بتبع اروپاییان این نوع جمعها بسیار بکارمیرود:

«ایران در کنارخود فردوسیها وسعدیها و حافظها پرورده‌است.»

مقصود همانند ونوع فردوسی وسعدی وحافظ است [۷].

۱۲ – کلمات منسوب که در حکم صفت‌اند(و بجای موصوف

نشینند)به «– ان»جمع بسته شوند، خواه منسوب باسم‌عام باشندو خواه اسم خاص. امامنسوب باسم عام:

« برزویهٔ‌طبیب ازهندوی بپهلوی گردانیده‌بود (کلیله‌ودمنه‌را) تا نام او زنده شد میان **جهانیان**. »

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری. ص ۱۳۵)

« و چون این پادشاه در سخن آمدی **جهانیان** بایستی که در نظاره بودندی. »

(ابوالفضل بیهقی. تاریخ ص ۲۰)

«و سواران آسوده در [دم] **هزیمتیان** رفتند.»

(ابوالفضل بیهقی. ایضاً ص ٤٦۰)

«و چنان دان که **مجلسیان** تو بهایم‌اند ...»

(کیکاوس بن اسکندر. قابوسنامه ص ۱۱٤)

«و هر کرا این سه چیز باشداز جملهٔ **خاصگیان** حق تعالی باشد.»

(کیکاوس بن اسکندر. ایضاً ص۱۷۹)

« مغلوبیت ملت متمدن باستانی ایران بدست **لشکریان** عرب ... نه چنان ضربه‌ای بود که بآسانی جراحت آن التیام پذیرد. »

(عباس اقبال. خاندان نوبختی. تهران ۱۳۱۱ ص ط)

و اما منسوب باسم خاص (اعلام قبایل وملل ونحل):

ایرانی ، ایرانیان – آریائی ، آریائیان – آلمانی ، آلمانیان – روسی ، روسیان – تازی ، تازیان – تهرانی ، تهرانیان – شیرازی ، شیرازیان – قبطی ، قبطیان :

«پس **چینیان** تصاویر اندر افزودند.»

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابو منصوری. هزارهٔ فردوسی. ص ۱۳٦)

« (از هفت کشور) آنکه از سوی باخترست **چینیان** دارند ... و دیگر **خزریان** دارند و آنکه از راستر **بربریان** دارند و از چپ روم، **خاوریان** دارند و **مازندریان** دارند.»

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری. ایضاً ص ۱۰٤)

---

۱ – ورکه : جهانگشا ج ۲ ص یب.

۲ – یعنی امثال یوسف.

۳ – یادداشت آقای پروین گنابادی.

٤ – یعنی امثال ابوجهل.

٥ – یادداشت آقای پروین گنابادی.

٦ – یادداشت آقای صادق وحدت.

۷ – رکه : قبفهی ص۲۱.

«هندوان راسربسر ناچیز کرد   **روسیان** را دادیکچندی‌زمان.»
(فرخی. دیوان.ص۲٦٥)

«سیمون گرجی را که از دین بیگانه بود بجهت تالیف قلوب **گرجیان** اتباع او در دولتخانه معزز و محترم نگاهداشتند.»
(اسکندربك منشی. عالم‌آرای عباسی.
در توجه حمزه میرزا بجانب قراباغ)

«آنگاه یکی از**پارسیان** زردشتی ... چشمانش را غضب آلود بگردانید ...» (میرزا آقاخان کرمانی. هفتاد ودوملت.ص ۷۱)

«پس از اسلام هم هنوز **ایرانیان** برین عقیده بودند که شاهی ایران را کسی جز از نسل سلاطین ساسانی سزاوار نیست.»
(نصرالله فلسفی. وطن‌پرستی فردوسی. مجلهٔ مهرسال دوم.ص٤۱۷)

۱۳ - بعض اسماء دال بر وقت وزمان که در آنها تغییر واقع گردد، به «- ها» و «- ان» هردو جمع بسته شوند:

شب، شبها = شبان - روز، روزها = روزان - روزگار، روزگارها = روزگاران.

دو کلمهٔ ذیل بجای «- ان» به «- یان» جمع بسته شوند: سال، سالها = سالیان - ماه، ماهها = ماهیان.

« بدین **روزگاران** بر اوشدم   یکی روز ویك شب براوبدم.»
(فردوسی طوسی. شاهنامهٔ بخ ج ۸ ص ۲٥۸٦).

«فراوان ز گنج پدربرخورد   بسی **روزگاران** ببدنسپرد.»
(فردوسی طوسی.ایضاً ص ۲٥۸۷)

« سعدی **بروزگاران** مهر نشسته بر دل
بیرون نمی توان کرد الا **بروزگاران**.»
(سعدی. غزلیات مصحح فروغی ص ۲٥۰)

«چندبار دراینجابغزنین...این‌زن‌آن‌حالهای **روزگارها** بگفتی»
(ابوالفضل بیهقی. تاریخ.مصحح دکتر غنی و دکترفیاض ص ۱۱۳)

« احقاب،**روزگارها**»
(لغت‌نامهٔ دهخدا : احقاب).

« برین **سالیان** چارصد بگذرد   کزین تخمه گیتی کسی نسپرد.»
(فردوسی طوسی. شاهنامهٔ بخ ج ۹ ص۲۹٦٦).

« بماند **سالها** این نظم و ترتیب   ز ماهر ذره خاك افتاده‌جایی.»
(سعدی. گلستان چاپ قریب ص ۱٥)

«**سالها** دفترما در گروصهبا بود   رونق‌میکده‌ازدرس ودعای‌مابود.»
(حافظ شیرازی. دیوان مصحح محمد قزوینی ص ۱۳۸)

« چون دید **ماهیان** زمستان که در سفر
نوروز مه بماند قریب مهی چهار ....»
(منوچهری دامغانی. دیوان. ص۲۹)

«**ماهها** باید که تایک پنبه‌دانه زآب وخاك
شاهدی را حله گردد یا شهیدی را کفن.»

« **روزها** باید که تا یك مشت پشم از پشت میش
زاهدی را خرقه گردد یا حماری را رسن.»
(سنایی غزنوی. دیوان چاپ مدرس.ص ۳۷۷)

استثنا-قرن،عمر،هفته،ساعت، دقیقه و ثانیه‌به«- ها»جمع‌بسته شوند:

« **قرنها** باید که تا از پشت آدم نطفه‌ای
بوالوفای کرد گردد یا شود ویس‌قرن (یا اویس‌اندرقرن).»

« **عمرها** باید که تا یك کودکی ازروی طبع
عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین‌سخن » (سنایی. ایضاً)

« **هفته‌ها** گفته‌ام ای‌ماه که چون سال‌شود نو
عید را کرده بهانه رخ زیبات ببوسم.»
(فرصت. بحورالحان. ص ۲٥٥)

تبصره - اسامی فصلها به «- ها» جمع بسته شوند: بهار ها، تابستانها، پاییزها، زمستانها.

«خصایل جمیل تو بدهر هر که بنگرد　وجود کائنات راد گر بهیچ نشمرد...»

«همی زوجد بشکفد بچهره اش **بهارها**.»

(قاآنی شیرازی . دیوان چاپ علمی – معرفت ۱۳۲۸ . ص ۳۷۸)

۱۴ – در **کلمات** (اسماء و صفاتی که بجای اسماء نشینند) مختوم به **هاء** غیر **ملفوظ** بهنگام جمع به « – ان » ، های آنها بگاف (کاف فارسی) تبدیل شود ۱ :زنده ، زندگان – بنده ، بندگان – تشنه، تشنگان ۲ :

« وما **بندگان** را اندر جهان پدیدار کرد (خدای) . »

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری . هزارهٔ فردوسی ص ۱۳٤)

« ودرود بر **برگزیدگان** و پاکان و دینداران باد !»

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری . ایضاً ص ۱۳٤)

« و مأمون ... یکروز با **فرزانگان** نشسته بود . »

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری . ص ۱۳۵)

«و اندر نامهٔ پسر مقفع و حمزهٔ اصفهانی و **مانندگان** ایدون شنیدیم ... »

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری . ص ۱٤۰)

«پیش شاه جهان شما گویید　سخن **بندگان** شاه جهان . »

(فرخی سیستانی . دیوان.ص ۲٦۹)

---

۱ – علت آنست که اینگونه کلمات در اصل (پهلوی) مختوم به کاف بوده‌اندچنانکه بنده درپهلوی bandak ، تشنه درپهلوی tishnak وزنده در پهلوی zîndak است(رك:همین کلمات دربرهان‌قاطع مصحح نگارنده و (H.S. Nyberg , Hilfsbuch des Pehlevi II) بنا بر این در جمع باصل باز گردند (منتهی در زبان فارسی کاف بگاف بدل شود) و کلمات عربی نیز که مختوم به «ة» هستند و درفارسی بصورت هاءِ غیر ملفوظ درآیند ، بسیاق کلمات فارسی ، هاءِ را بگاف بدل کنند : « آنگاه بدین روز ششم (فروردین) خلوت کردندی (شاهان) **خاصگان** را .» (بیرونی. التفهیم مصحح همائی ص۲۵۳) «انوشیروان بعاملی ازعمال خویش نبشت که مردم زادگان راواهل خرد را بمحبت واحسان سیاست کن و **سفلگان** را بترس.» (ابوحامد کرمانی . عقد العلی مصحح عامری ص ۵۸)

۲– قریب ۱۲ ؛ قبفهی ۹ .

«وشبانگاه آوردند پیش وی (عیسی) **دیوانگان** بسیار، ودیوها از ایشان بدر کرد بسخن خود وشفا داد ... »

(انجیل معظم چاپ مسینا .رم ۱۹۵۱م.ص ۸۸)

« **بمژگان** سیه کردی هزاران رخنه در دینم

بیا کز چشم بیمارت هزاران درد برچینم . »

(حافظ شیرازی . دیوان ص ۲٤۳)

«اورا قریب چهل پسر بوده و **فرزندزادگان** بیشمار از ایشان منشعب گشته‌اند . . . اما آنچ از پسران و **پسرزادگان** او معروف و مشهورند ...»　(رشیدالدین فضل‌الله . جامع التواریخ .ج ۲ ص ۹۰)

«خنك **گرسنگان** و **تشنگان** از برای طاعت و تقوی،زیرا سیری و خجستگی یابند . »

(انجیل معظم . ص ۵۸)

« چه غم از تابش خورشید قیامت دارد

هر که درسایهٔ **مژگان** تو درخواب رود؟» .

(صائب تبریزی . نقل از جنگی خطی)

« **فرشتگان** آسمان تبسم کنان در کنار کودك خواب و بیدار زمین خم گردیده بانفس مشك بیز خود عارض نازنین او را... نوازش میدادند .»　(محمدعلی جمال‌زاده . هفت‌قصه . ص ٧٦)

«ودرمیان **همسایگان** دیگرخود آنها راازهمه پست‌تروخوارتر میشمرده اند . »

(عباس اقبال. خاندان نوبختی. ص‌ط)

« یك عده از **نوادگان** ابوسهل‌بن نوبخت بواسطهٔ قبول مذهب جعفری از مدافعین جدی این آئین شده ...»

(عباس اقبال. ایضاً ص۱)

« و زمزمهٔ جویبار و خندهٔ چمن و درخشیدن ماه و خورشید و **ستارگان** و سرود مرغان و **گویندگان** ایران جفت کرده ،آنچه‌را

از خوبی میهن بگفتن در نمیگنجد بیابند . »

(محمد حجازی . اندیشه ص ۲)

تبصرهٔ ۱ - باید دانست که درزبان تخاطب ، درجمع این گونه کلمات بجای «- ان»،«- ها» بکار برند : زنده، زنده‌ها - مرده،مرده‌ها - ستاره ، ستاره‌ها .

واز قدیم نیز گاه نویسندگان ما این شیوه رابکاربرده‌اند :

«و ایمان نیاورده‌ام **بفرشته‌های** خدا و کتابهای او ...»

(ابوالفضل بیهقی . تاریخ. ص ۱۳۵) ۱

تبصرهٔ ۲ - جمع پله (در پهلوی parrak) ، پلکان وپله‌ها آید.

۱۵ - اعداد را به «- ها» جمع بندند: ده‌ها - صدها - هزارها - ده هزارها :

« نوابغ علم ودانش از قبیل ابوعلی‌سینا ... و ابوالمعالی‌جوینی و **صدها** امثال ایشان را که ضبط اسامی ... آنها از حوصلهٔ این‌مقاله بیرون ... است . »

(همائی . مقدمهٔ مصباح الهدایه عزالدین محمود
کاشانی . تهران . چاپخانهٔ مجلس ص ۲ - ٤)

تبصرهٔ ۱ - هزار را به «- ها» و «- ان» هر دوجمع توان‌بست:

« بمژگان سیه کردی **هزاران** رخنه در دینم
بیا کز چشم بیمارت **هزاران** درد برچینم . »

(حافظ شیرازی . دیوان . ص ۲۴۳)

« او نیز مانند **هزاران** کس دیگر درجنگل بسرمیبرد. »

(ص . هدایت . انیران ص۳۷)

«**هزاران** سال برق شمشیر و نیزهٔ دلیرانِ ایران را پیوسته در میدان نبرد روشن می‌بینیم. »

(محمد حجازی . اندیشه‌ص۲)

---

۱ - و نیز «فرستاده‌ها» در تاریخ بیهقی . رك : ص ۷س۵ همین رساله .

«از همه عجیب‌تر این‌بود که میدید درخواب‌جاهای بسیار دور رامی‌بیند،... راههای دورمیرود و**هزاران** اتفاق‌می‌افتد، درصورتیکه اوازجای‌خود تکان نخورده است.»

(کاظم‌زاده ایرانشهر . مقدمهٔ هفتاد ودو ملت.ص۷)

«یگانه‌ای که از شرف دو عالمند چاکرش
ز کائنات منتخب سه روح وچار گوهرش »

« بپنج حس وشش جهت نثار هفت اخترش
بهشت خلد و نه فلك فکنده سایه معجرش»

«بخلق‌داده سیم وزرنه ده،نه صد، **هزارها**.»

(قاآنی. دیوان چاپ علمی- معرفت ص ۳۷۷)

تبصرهٔ ۲ - « هردو را» به «هردوان» جمع بندند(ولی درمعنی تفاوتی ندارند) :

«بهرنیك وبد **هردوان** یك منش   برازاندرون **هردوان** بدکنش.»

(ابوشکوربلخی . رودکی ج ۳ بقلم سعیدنفیسی.ص ۱۲۳۵)
طبع کتابفروشی ادب

«پس‌از **هردوان** بود عثمان گزین   خداوند شرم و خداوند دین .»

(فردوسی‌طوسی.شاهنامهٔ بخ ج ۱ ص ٦)

«بهتر همان بود که بمانید **هردوان**
او در دلال‌خویش وتواندرضلال‌خویش. »

(ملك‌الشعرا بهار . مجلهٔ آینده سال‌دوم. ص ۸۰۰)

تبصرهٔ ۳ - «بسیار» که‌قید کثرت است به«- ان» جمع بسته‌شود:

«اما اول را نشاید که اندر وی دو وجه بود: یکی واجبی‌ویکی ممکنی، یکی اول ویکی دوم، که وی واحد محض‌است . پس از وی کثرت‌نیاید بیکبار، وبی‌آنکه بعضی از آن **بسیاران** سبب‌دیگربوند.»

(ابن‌سینا . دانشنامهٔ علائی.علم الهی . مصحح نگارنده .
چاپ انجمن آثار ملی ۱۳۳۱ . ص ۱۱٤)

۱٦ - جمع معدود - در زبان فارسی معدود عادةً مفرد آید

برخلاف زبانهای اروپایی ۱ ،اماجایی که‌عدد ومعدود بصورت ترکیب استعمال شوند، گاه معدود رابسیاق فارسی به«ـ ان» جمع بسته‌اندو گاه بسیاق عربی :

هفت آباء ، هفت اختان، هفت اخیار ، هفت اعضاء ، هفت‌الوان، هفت تنان، هفت خواهران ، هفت داوران، هفت قراء ، هفت گردان ، هفت مردان، هفت وجوه‌صرف، پنج حواس، چار ارکان ۲ :

«وحال چیزها چنین نیست که‌مردم واسب و گاو مثلا یك سپس دیگر نیند ... وچهار **طبایع** یك سپس دیگرنیند.»

(ابن‌سینا . دانشنامهٔ علائی . علم‌الهی . چاپ نگارنده .
نشریهٔ انجمن آثار ملی ۱۳۳۱ . ص ۱۱۲)

«دولتت را خدای عز وجل   آفریند دگر **چهارارکان**۳ .»
(مسعود سعد . دیوان .ص ٤٥٤)
طبع کتابفروشی ادب

«ازین **چار ارکان** ۳ که‌دارای (دانی) بنام
ببین کاین هنرها جز او را ٤ کدام ؟» .
(اسدی . گرشاسب نامه.ص ۱۰)

ز **چارارکان** بر گرد و پنج **ارکان** جوی
که هست قائد این پنج ، پنج نوبت لا .»
(خاقانی شروانی . دیوان ص ۹)

«زمین آمد از اختران بهره‌مند   هم ازهرسه‌**ارکان**زچرخ بلند.»
(اسدی . گرشاسب‌نامه.ص۸)

---

۱ ـ در عربی تمیز عدد از سه تا ده جمع مجرور آید : خمس تفاحات ؛ از یازده تا نود و نه مفرد منصوب : احد عشر کتاباً ؛ و برای صد و هزار مفرد مجرور : مأة رمانة ، الف سفرجلة . ۲ — رك : شمارهٔ هفت وهفت پیکر نظامی . بقلم نگارنده . از انتشارات مجلهٔ پشوتن .تهران۱۳۲۷ ص۲۷ ، ورك : فرهنگهای فارسی در مواد فوق .

۳ ـ آب و باد وآتش وخاك. ٤ ـ خاك را .

«وین **هفت گوهران** ۱ گدازان را
سقراط باز بست بهفت اختر . »
(ناصر خسرو . دیوان مصحح تقوی
ومینوی.تهران۱۳۰٤–۱۳۰۷ص۱٤٦)

« چه اند این لشکر تازنده هموار
که اند این **هفت سالاران** لشکر . »
(ناصرخسرو . ایضاً ۱۸۱)

«زینگونه گذشت سالیان برهفت   کاندر تعب‌است **هفت‌ارکانم** .»
(ملك‌الشعرا بهار . مجلهٔ دانشکده. سال اول شمارهٔ٤.ص۲۰۹)

گاه گویندگان و نویسندگان معدود را در غیر مورد ترکیب بضرورت شعریاتقلید ازعربی، جمع آورده‌اند واین برخلاف قیاس‌است:

«این همه‌را ماهیت جزانیت است که‌اندر **ده‌مقولات** همی‌افتد.»
(ابن سینا . دانشنامهٔ علائی . علم‌الهی چاپ نگارنده ۱۳۳۱ ص۸۲)

«عددش هست **ده هزار ابیات**   همه امثال وپند ومدح وصفات.»
(سنائی غزنوی . حدیقه . بنقل دانشنامهٔ
علائی مصحح آقای خراسانی ص۱۱٦ح۱)

«ز بحر علم دارم **صدکتب** من   در او بنهاده‌ام اسرارلب‌من . »
(فریدالدین عطار نیشابوری . بنقل دانشنامه . ایضاً ص ۱۱٦ ح ۱)

در اسماء امکنهٔ مرکب از عدد ومعدود، گاه معدود جمع‌است: دو برادران (کوهی نزدیك قم)، چهار برادران (محله‌ای برشت)،هفت تنان (موضعی بشیراز و کوهی در بختیاری ۲)، چهل تنان (موضعی بشیراز)، چهل نابالغان(کوهی درجنوب نهاوند) ۳ ،پنج احشام(موضعی درلارستان) ٤ .

۱۷ - گاه در زبان فارسی **اسم جمع** را جمع بندند و علامت آن « ـ ها » ست : دسته ، دسته ها ـ فوج ،فوجها ـ جمعیت ، جمعیتها ـ

۱ـ مراد هفت فلزاست . ۲ ـ جغرافیای سیاسی . کیهان . تهران۱۳۱۱ص۴۳۰.
۳– ایضاً . ص ۳۹۰ . ٤ـ ایضاً ص ۲٤۲

انجمن، انجمنها - هنگ، هنگها - تیپ ، تیپها.

تبصرهٔ ۱ -قوم و گروه وامت را به «- ها»و «- ان» هردوجمع بندند : قومها (خویش و قومها) ، قومهای مختلف جهان.

«همه قومان یزش کردند و پوزش
به پیش دادگر زاری و خواهش.»

(زرتشت بهرام پژدو. اردای ویرافنامه چاپ بمبئی ۱۹۰۲ م. ص ٤)

«خسروان بدان پنجروز حقهای حشم وگروهان [وبزرگان] بگزاردندی و حاجتها روا کردندی.»

(بیرونی. التفهیم مصحح همائی. تهران ۱۳۱٦ -۱۸. ص ۲۵۳)

«چنانکه اندر آن جهان اندر محل رؤیت، گروهانی که خداوندرا ببینند غایب باشند حاضر شوند وگروهانی که حاضر باشند غایب شوند.»

(ابوعلی جلابی هجویری. کشف المحجوب. ص ۳۸۸)

«گروه های دشمن شبیخون زدند.»

«وقلاده گشتن سخنی که ایشان (پیغمبران) از خدای خلق را گفتند اندر گردنهاء امتان ....»

(جامع الحکمتین. ناصرخسرو بلخی. ص۲۲۵)

تبصرهٔ۲- «مردم» به «- ان» جمع بسته شود: «مردمان بسیاردر راه دیدم»

۱۸ - ضمیر منفصل در زبان فارسی ازینقرار است :

مفرد	جمع
من	ما
تو	شما
او ، وی ، آن	ایشان ، آنان

چنانکه مشاهده میشود «ما، شما، ایشان، و آنان» خود جمع اند

و جمع بستن آنها لزومی ندارد، معهذا امروز در تداول گویند: «ماها» و «شماها» و در افغانستان گویند : «مایان» و «شمایان» ۱ . در قدیم نیز بندرت این گونه جمع بکار رفته است :

قوم را گفتم : چونید شمایان به نبیذ ؟
همه گفتند : صواب است صواب!

(فرخی سیستانی. ازچند نسخهٔ خطی)۲

«و غلامان گردن آورتر از مرگ خوارزم شاه شمه‌ای یافته بودند، شمایان رابدین رنجه کردم تا ایشان را ضبط کرده آید ۳.»

(ابوالفضل بیهقی. تاریخ. مصحح مرحوم ادیب ص ۳۵۸)

«ور کسی گوید مایان همه سنجر نامیم
گویمش نی نی، رومنکم اولی الامر بخوان.»

(انوری ابیوردی. ازنسخهٔ خطی)

۱۹ - جمع این و آن - ضمیر اشاره را دو صیغه است : «این» برای اشارهٔ بنزدیك، و «آن» برای اشارهٔ بدور، و این دو چون جمع بسته شوند در حیوان گویی: اینان، آنان، ودرغیر حیوان: اینها، آنها ٤.

ولی از قدیم درجمع این ضمایر برای حیوان وانسان نیز «- ها» آورده‌اند :

«همه تفاخر آنها بجود و دانش بود
همه تفاخر اینها بغاشیه است وجناغ.»

(منجیك ترمذی. بنقل لغت فرس ۲۳٦)

«مقرر است که آنهائی که بیعت میکنند بوالیان امر، دست خدا بالای دست ایشان است.»

(ابوالفضل بیهقی. تاریخ. چاپ دکترغنی ودکترفیاض ص۳۱٤)

---

۱ - سبك شناسی ج ۲ ص۷۷.

۲- درچاپ عبدالرسولی ص۱٦(متن): قوم راگفتم چونید شما با سه‌نبید - ودرحاشیه (شمایان به نبید).

۳ - در تاریخ بیهقی چاپ دکتر غنی و دکتر فیاض ص ۳۵۲ «شمارا» ثبت شده و اصح همانست که در متن آمده، رك : تاریخ بیهقی مصحح سعیدنفیسی ص ٤۲٤.

٤- نزریب ص۷٤-۷۵ ؛ قبنهوج۱ص۹۲-۹۳.

« پس پدید آمد کز امت رسول گروهی پنهان‌اند، و گروهی آشکارااند، و **آنها** که پنهان‌اند فرشتگان‌اند بحد قوت ... و **آنها** که آشکارااند، پریان‌اند بحد قوت . »

(ناصرخسرو . جامع‌الحکمتین. مصحح نگارنده‌وهانری کربین ص۱٤۲-۳)

« نیم از آن **کاینها** بر دین محمد کردند
گر ظفر یابد بر ما نکنند ترك طراز . »

(ناصرخسرو . دیوان ص۲۰۳)

«نوابغ علم و دانش از قبیل ابوعلی سینا . . . که ضبط اسامی واحصاء مؤلفات و آثارادبی‌وعرفانی **آنها** ازحوصلهٔ‌این‌مقاله‌بیرونست.»

(همائی . مقدمهٔ مصباح‌الهدایه ص ٤)

«رفیق او بود یا برادرش؛ چون هر دو **آنها** یك شکل‌بودند.»

(ص . هدایت.انیران .ص۳۸)

۲۰ - جمع که وچه (استفهامی)-« که»استفهامی‌چون‌درمورد کسان (ذوی‌العقول) بکار میرود ، بنابرین در جمع به «- ان» ملحق شود، منتهی چون این کلمه در قدیم key با یاء مجهول‌تلفظ و بایاءنوشته میشد ۱ ، بدین‌جهت‌درجمع آن « کیان» گویند: بزرگترین‌نویسندگان ایران **کیانند** ؟

« از **کیان** است چرخ سر پنجه   که بشاه کیان درآویزد ؟ »

(خاقانی شروانی . دیوان ص ٥۳٦)

و در جمع «چه» که برای غیر ذوی‌العقول بکار رود « چها » آورند: درین سفر بر ما **چها** رفت ، خدا میداند .

«سحر بلبل حکایت با صبا کرد   که‌عشق‌روی گل‌با ما**چها** کرد.»

(حافظ شیرازی . دیوان ص ۸۹)

۱- مثلا رك : ترجمان البلاغهٔ محمدبن عمر رادویانی ، باهتمام احمد آتش . استانبول ۱۹٤۹ م.ص۱٥۰ (صفحهٔ اول چاپ عکسی) ؛ سندبادنامهٔ محمد بن‌علی ظهیری،باهتمام‌احمدآتش. استانبول ۱۹٤۸م. ص ۲۲٦ و ۲۲۷ وغیره ؛ المعجم شمس‌الدین محمدبن قیس رازی باهتمام مدرس ص ۱۸٦ و ۱۸۷ وغیره.

۲۱ - جمع کلمات‌مرکب - کلمات‌مرکب (اعم‌ازآنکه‌مرکب از دو اسم باشند ، یا از دوفعل یا ازدومصدر مرخم یا ازاسم و صفت، یاازاسم‌وپسوند ،یاازاسم‌وفعل ویا مضاف‌الیه ومضاف(دراضافهٔ‌تشبیهی) درحکم کلمات بسیطاند وطبق قاعده‌های گذشته،«- ها»یا «- ان»بآخر آنها ملحق‌شود : کتابخانه‌ها - چاپخانه‌ها؛ کشمکشها- رفت و آمدها، زد و خورد ها ؛ نوروزها - بزرگ‌مردان،نیکورویان، ستبر گردنان، پشمینه پوشان ، خوشحالان ، خوشرویان ؛ بیمارستانها ؛ دادگاهها ، آموزشگاهها ، سپهبدان،باغبانان ، ستمگران ، شهریاران، مه‌طلعتان ، سروقدان ، گلعذاران :

« شاه شمیران گفت: ای **شیرمردان** ! این همای را از دست این مار که برهاند؟ »

(خیام ؟ نوروزنامه.ص ٦٦)

« پیر گلرنگ من اندر حق **ازرق پوشان**
رخصت خبث نداد ارنه حکایتها بود »

(حافظ شیرازی . دیوان .ص ۱۳۸)

تبصره - در کلمات مرکب از مضاف و مضاف الیه ، یامضاف الیه (مقدم)ومضاف(مؤخر)، قاعده آنست که علامت‌جمع بمضاف ملحق شود:سردارسپاه،سرداران‌سپاه- بزرگ‌قوم،بزرگان‌قوم -امیرمؤمنان، امیران مؤمنان- سپهسالار، سپهسالاران- قافله‌سالار، قافله سالاران- مردخدا، مردان خدا - گلبرگ ، گلبرگها - سردرد ، سردرد ها .

« و قصه‌هاء **امیران مؤمنان** که بودند تا بدین‌وقت یاد کردیم.»

(ترجمهٔ تفسیر طبری . بنقل نمونهٔ سخن فارسی . دکتربیانی. ص ۸)

« جان **گرگان** و **سگان** ازهم جداست
متحد جانهای **شیران** خداست . »

(مولوی. مثنوی . چاپ علاءالدوله‌ص ۳۳٤ س ۹)

۲۲-جمع بستن جمعهای عربی [1] - نویسندگان و گویندگان پیشین، برای تصرف در کلمات مستعار، جمعهای عربی را بسیاق فارسی مجدداً جمع بسته‌اند [2] :

«مرترا **معجزاتهای** قوی است   زیر شمشیر تیز و زیر قصب »

(فرخی سیستانی . دیوان ۱۵)

«بیابان در نورد و کوه بگذار   **منازلها** بکوب و راه بگسل.»

(منوچهری دامغانی . دیوان ص ۵۲)

« **مکارمها** بحکم تو گرفتست استقامتها
که باشد استقامتهای کشتیها بلنگرها .»

(منوچهری . ایضاً ص ۲)

«بهار نصرت ومجدی واخلاقت **ریاحینها**
بهشت حکمت وجودی وانگشتانت کوثرها.»

(منوچهری. ایضاً ص۲)

« و دیگر که از مرکز پیدا شود **عجایبهاء** موالیداز معدنیات چون یاقوت و زمرد و زر وسیم ... »

---

[1] – در «بندهش» پهلوی (بند XVIII ، ۴۱)شکل [illegible] – kôf_ân-îhâ – (کوهها) وجود دارد که هم علامت جمع– ان دارد وهم نشانهٔ جمع– یها ،ولی چون این شکل در ادبیات پهلوی منفرد است ونظیر آن هم در زبان فارسی(کلمات فارسی الاصل) موجود نیست، محتمل است که این ترکیب ناشی از خطای کاتب باشد . رك :
Blochet , Etudes de Grammaire Pehlevie , p.37 .

[2] – بعض جمعهای عربی در فارسی مفرد گرفته شده اند و تاکنون بهمان معنی مفرد استعمال شوند مانند : حور (جمع احور وحوراء) ، مصاف (جمع مصف) و ظاهراً ازین قبیل است مسلمان(جمع مسلم بسیاق فارسی باتصرف). ومداخل در تداول (جمع مدخل) (نهج الادب ص۳۵۷) واین کلمات را بسیاق فارسی جمع بسته‌اند :

حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف   از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است. (سعدی)

احتمال میرود که بقیهٔ کلمات جمع مذکور در فوق را نیز مفرد محسوب داشته جمع بسته‌اند ونیز ممکن است آنهارا منتهی‌المجموع (جمع‌الجمع) نامید.

(ترجمهٔ کشف‌المحجوب سجستانی .
چاپ‌ها نری کربین. تهران۱۳۲۷ص۴۷)

«سخنهاء لطیف و **امثالهاء** خوش بکار دار . »

(کیکاوس‌بن اسکندر . قابوسنامه .ص۱۳۸)

« و گرشاسب ... پیرامن دریاء محیط برگشت و آن جزیرها و **عجایبها** بدید و از آنجا بمغرب شد .»

(تاریخ سیستان.مصحح بهار . تهران ۱۳۱۴ ص ۵)

«و همهٔ **ملوکان** آنشب زبان بسته گشتند .»

(تاریخ سیستان . ایضاً ص ۶۰)

« من **معانیهای** او را یاور دانش کنم
گر کند بخت توشاها خاطرم را یاوری.»

(ازرقی هروی . ازنسخهٔ خطی)

« ای ملکی که همهٔ **ملوکان** مملوك تواند . »

(خواجه عبدالله انصاری . هفت حصار . بنقل سبك‌شناسی ج ۲ص ۲۴۲)

«عمربن‌الخطاب سعدبن وقاص را بمشورت صحابه و بزرگان دین با اشراف ومبارزان و **وجوهان** عرب‌سوی کارزار عجم‌فرستاد.»

(مجمل التواریخ و القصص . مصحح بهار . تهران ۱۳۱۸ ص ۲۷۲)

«و آنست که چاه ساخت بحکمت (مقنع) و سیماب در آن‌ریخت با **اخلاطهایی** که داشت .»

(مجمل التواریخ والقصص.ص۳۳۵)

«بدان تا دوسه خرقه آرد بهم   بسر می‌دویدی در **اطرافها** . »

(کمال الدین اسمعیل . دیوان چاپ ملك‌الکتاب . هند.ص ۶)

« ای بگفته در دلم **اسرارها**   وی برای بنده پخته کارها . »

(مولوی . کلیات ص ۶۷)

« ایزد عز وجل **احوالها** بویراف نماید .»

(مقدمهٔ ترجمهٔ قدیم ارداویر افنامه . اردا ویرافنامه
بقلم نگارنده . یادنامهٔ پورداود ج ا ص ۲۰۹)

«از عجایبهای عالم سی و دو چیز عجیب
جمع می بینم عیان درروی آن مه بی‌حجیب.»

(سعدی . طیبات. کلیات سعدی چاپ مطبعهٔ
حاج عبدالرحیم ۱۳٤٦ قمری ص ۲٦۲)

« هرچند صائب میروم سامان نومیدی کنم
زلفش بدستم میدهد سر رشتهٔ آمالها .»

(صائب . بنقل نهج‌الادب.ص ۳۵۷)

« عجب ماهی بمحبوبی سر آمد   مداخلهای خوبی رادرآمد.»

(محسن تأثیر. بنقل نهج الادب.ایضاً)

«ای کرده حال‌خود عیان از صورت احوالها
آیینه دار هستیت تغییرها در حالها .»

(محسن تأثیر . بنقل نهج‌الادب.ایضاً)

«یافت گردیوانه‌ای جای غمت، از بهر چیست ؟
از عجایبهای دوران دیو را خاتم رسید . »

(نظیری . بنقل نهج‌الادب . ایضاً)

«ترا از کاف کفرت‌هم خبر نیست   حقایقهای ایمان را چه دانی؟»
«چو از شأن‌نزولت آگهی‌نیست   دقایقهای قرآن را چه‌دانی؟»

(؟ بنقل نهج‌الادب.ایضاً)

«صدراعظم ! اخبارات ۱ مملکت چه است ؟»

(ذبیح بهروز . جیجك علیشاه . بنگاه پروین تهران ۱۳۲۰ ص ١٤)

۳ - ات

سومین علامت جمع «ـ ات» است، و این علامت مأخوذازعربی است . در زبان اخیر «ات» علامت جمع مؤنث سالم است .

درعربی هر گاه علامت تأنیث موصوف « ة »باشد، بهنگام جمع

---

۱ - در عنوان (۳: ـ ات) مادهٔ ط درین باب توضیح خواهیم داد .

بستن، این علامت حذف و«ات» بآخر کلمه ملحق شود ۱ .

اسم مؤنث درموارد ذیل به «ات» جمع بسته شود:

الف - هراسمی که بتاء ختم شود مانند : شجرة، شجرات ـناقة ، ناقات ـ کلمه، کلمات ـ عادة ، عادات .

استثنا ـامرأة، شاة، قلة، امة (بفتح‌اول‌ودوم) ، امة (بضم‌اول‌وفتح دوم مشدد) ، ملة وشفة .

این قاعده در فارسی جاری نیست .

ب ـ أعلام مؤنث بطور مطلق : زینب، زینبات ـ مریم، مریمات.

این جمع نیز در فارسی رایج نیست .

ج ـ مصدری که زیاده برسه حرف داشته باشد و این قاعده در فارسی معمول است : استخراج، استخراجات ـ امتیاز ، امتیازات ـ انعام، انعامات ـ انتخاب، انتخابات ـ احساس، احساسات ـ اداره، ادارات ـ بیان، بیانات ـ تنبیه، تنبیهات ـ تشریح ،تشریحات ـ تصادف، تصادفات ـ تذکر، تذکرات ـ تعهد ، تعهدات ـ تفأل ، تفألات ـ تسجیل ، تسجیلات ـ تعقیب، تعقیبات (نماز) ـ تعلیق، تعلیقات ـ تذکار، تذکارات ـ تجسس، تجسسات ـ توجیه ، توجیهات ـ ترکیب، ترکیبات ـ تشریف ، تشریفات ـ تحقیق ، تحقیقات ـ تظاهر ، تظاهرات ـ تبلیغ، تبلیغات ـ تسلیح ، تسلیحات (ادارهٔ) ۲ ـ تأمین، تأمینات (ادارهٔ) ۳ :

«برسیدن این احکام وتشریفات بغایت مبتهج و خرم شد . »

(حافظ ابرو . ذیل جامع‌التواریخ ص ٦۵)

«استطراداً بعضی اطلاعات راجع بصاحب ترجمه و اساتید او وتلامذهٔ او وتنقلات او و تاریخ وفات او بدست آوردیم . »

(محمد قزوینی . تعلیقات شد الازار تألیف
معین‌الدین جنیدشیرازی. تهران ۱۳۲۸ ص ٤۹۲)

۱ـ حذف «ة» درین مورد تکسیر محسوب نمیشود .

۲ ـ از شعب نظام .

۳ ـ از شعب شهربانی (نظمیه) .

«مؤلف این کتاب معاصر سلطان ولد بوده و **اطلاعات** مفید از تاریخ خاندان مولانا بدست داده و خامه‌ای توانا داشته است.»

(بدیع الزمان فروزانفر. مقدمهٔ رسالهٔ مولانا. ص ج - د)

«درحقیقت رشتهٔ حیات معنوی وفرهنگی که کارنامهٔ **افتخارات** وسرمایهٔ بقاء ورشد ملی است ازهم گسیخته وپایهٔ کاخ مدنیت آن قوم متزلزل و منهدم میشود.» (جلال همایی. مقدمهٔ مصباح الهدایه. ص۲)

«اگر کتب و مؤلفات فارسی در اثر **تهاجمات** و **تعدیات** اقوام بیگانه وبواسطهٔ **اختلافات** سیاسی ومذهبی خانمان برانداز داخلی... از میان نرفته، و لااقل یك دهم از آنهمه آثار در دست بود، اکنون ایرانیان از حیث دانش وفرهنگ در ردیف ثروتمندترین ملل متمدن جهان بودند.»

(جلال همایی. ایضاً ص ۲)

«امروز بقایای این **توهمات** درمیان شرقیان هنوز موجوداست.»

(کاظم‌زاده ایرانشهر. مقدمهٔ هفتاد و دوملت. ص ۸)

«نوع بشراز قدیم‌ترین ازمنهٔ ماقبل تاریخی همراه با **احتیاجات** ضروری زندگانی مادی خود احتیاج بزرگ دیگری نیزداشته ...»

(عباس اقبال. خاندان نوبختی. تهران ۱۳۱۱ ص ه)

استثنا - بعض مصدرها که بروزن تفعلة (= باب تفعیل) و فعلله (= باب دحرجة) هستند ازین قیاس مستثنی باشند: تجربه، جمع مکسر آن تجارب آید ودرفارسی: تجربه‌ها- ترجمه، نیزجمع مکسروی تراجم ودر فارسی: ترجمه‌ها. اما تحیة را به تحیات جمع بندند.

نکته - باید توجه داشت که فصیحان گذشته کلمات مذکور در فوق را بسیاق فارسی نیز جمع بسته‌اند:

«پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان
رخصت خبث نداد، ارنه **حکایتها** بود.»

(حافظ شیرازی. دیوان. ص ۱۳۸).

د - اسم فاعل و اسم مفعول وصفت مشبهه و صیغهٔ مبالغه[۱] نیز درحکم قاعدهٔ فوق هستند و درجمع مؤنث «ة» جذف و «- ات» بدانها ملحق شود:

عالمة، عالمات- معلمه، معلمات- مقدمة، مقدمات- ملحقة، ملحقات- سیده، سیدات- سیاره، سیارات - حمام، حمامات. این قاعده درفارسی مجری است:

«چون این فاعل که **متولدات** ازوست، نفس نیست لابدجوهر (است)»

(ناصر خسرو. جامع الحکمتین. ص ۱۲۹)

«گفتند که طبیعت- کو نگاهدارندهٔ **مصورات** است- رطوبت یا حرارت است.»

(ناصرخسرو. ایضاً ص ۱۲۸)

«ای بخود مشغول گشته چون نبات
چیست نزد توخبر زین **کاینات**؟..»

«بنگر اندر لوح محفوظ ای پسر!
خطهاش از **کائنات** و **فاسدات** ...»

«خط ایزد را نفرساید هگرز   گشت دهرو **کاینات وسامکات**...»
«عاقلان رادر جهان جایی نماند   جز که در کهسارهای **شامخات**.»

(ناصرخسرو. دیوان ص ۷۹)

«ده هزارطاق جامه از **مستعملات** آن نواحی بدهد بیرون هدیهٔ نوروز و مهرگان.»

(ابوالفضل بیهقی. تاریخ چاپ دکتر غنی ودکتر فیاض ص۱۶)

«**ملتمسات** ایشان راعلی‌الفور مبذول فرمودی.»

(رشید الدین فضل‌الله. جامع التواریخ ج۲
باهتمام بلوشه. لیدن ۱۳۲۹ قمری ص۲۲۱)

---

[۱] - مراد کلماتی است بوزنهای مذکور، نه بمعانی آنها.

«بنابرین **مقدمات** ببهانهٔ آنکه‌درلشکر بر نشستن کسالت نمود...»

(حافظ ابرو . ذیل جامع التواریخ. ص١٤٦)

«و بکلی از **محالات** و **ممتنعات** عادی است .»

(محمد قزوینی . تعلیقات شدالازار.ص ٤٨٨)

«چون نخستین کتابی است که متضمن شرح **مشکلات** مثنوی است، از اینرو در خور اهتمام و شایستهٔ تعظیم تواند بود . »

(بدیع الزمان فروزانفر . مقدمهٔ خلاصهٔ مثنوی. تهران ١٣٢١ص ٦)

«امابیشتر **محفوظات** استاداز گفتارمتقدمان پارسی‌وتازی بود.»

(بدیع الزمان فروزانفر . مقدمهٔ رسالهٔ مولانا.ص پ)

«براثر **مقتضیات** تاریخی رو بکمال رفته . . . »

(عباس اقبال . خاندان نوبختی . ص ه)

«تاریخ ادیان ومذاهب و احوال ملل‌ونحل وشرح آراء و**مقالات** فرق مذهبی‌است که مثل جمیع شئون‌و **متعلقات** زندگانی ادبی‌واجتماعی در طی‌قرون متوالیه معروض تغییر وتبدیل... بوده...»

(عباس اقبال . ایضاً ص ه)

« اگر کتب و **مؤلفات** فارسی ... ازمیان نرفته و لااقل یك‌دهم ازآنهمه آثار در دست بود، اکنون ایرانیان ازحیث دانش وفرهنگ در ردیف ثروتمندترین ملل متمدن جهان بودند .»

(جلال همایی . مقدمهٔ مصباح الهدایه . ص ٢)

«از تعیین محل **واقعات** خودداری کرده‌ام . »

(محمدحجازی . پریچهر، ص ٧)

«باری بهرجهت، این **موجودات** که خوب پراکنده وجابجا شدند . . . »

(ص . هدایت . ولنگاری.ص ٥٦)

«اماحاجی ابوتراب دکان‌تنباکوفروشی‌رابهم زد وصاحب‌املاك و **مستغلات** شد .»

(ص . هدایت . حاجی آقا.ص ٣١)

«ستارهٔ مریخ فرمان **سیارات** مطاع را بجان ودل پذیرفت . »

(ص . هدایت . ولنگاری.ص ٧١)

«انواع **منسوجات** ایران و خارجه.»

(از لوحهٔ یك مغازهٔ پارچه فروشی)

توضیح- بسیاری ازاسم‌فاعل‌هاواسم‌مفعول‌های مذکررادرفارسی وعربی متأخربه «- ات» جمع بندندچنانکه‌درجمع :مایع،مسکر،معقول، مجهول، مسموع ؛ گویند : مایعات ، مسکرات، معقولات ، معلومات، مجهولات و مسموعات . ✡

ه - درجمع مصدرهای مختوم به - ية (مصدرجعلی) و جمع کلمات مؤنث‌منسوب،طبق‌قاعده«ة»حذف و کلمه به«- ات»ملحق گردد: شرعية،شرعیات- معنوية،معنویات،نفسانية،نفسانیات- کیفية، کیفیات- خصوصية، خصوصیات- کلية، کلیات- جزئية،جزئیات- حبسیه ،حبسیات،

✡ علاوه برآنچه گفته‌شد، درعربی هراسم مؤنثی که علامت آن الف ممدوده یامقصوره باشد درجمع به«- ات» ملحق گردد، مانند: صحراء ،حبلی که جمع آنهاصحراوات وحبلیات‌است.

تبصره- دراعمال قاعدهٔ فوق درزبان عربی‌بنکات ذیل باید توجه کرد :

الف -اگر علامت تأنیث الف ممدوده باشد، در جمع به «- ات»باید قاعده‌های ذیل‌را بکار بست :

١ - اگر ما قبل‌همزه، الف مسبوق بواو نباشد در جمع ، همزه قلب بواو میشود مانند حمراء که جمع آن حمراوات است.

٢ - اگر ماقبل همزه ، الف مسبوق بواو باشد در جمع فقط «- ات» بدان ملحق گردد، مانند: عشواء ، که در جمع عشواءات شود ، و حواء که در جمع حواءات گردد .

ب - هرگاه علامت تأنیث الف مقصوره باشد درجمع به «- ات» باید قاعده‌های ذیل‌را اعمال کرد :

١- اگر همزهٔ مقصوره حرف سوم و مقلوب از واو یا یاء باشد، درجمع بحرف‌اصلی باز گردد،مانند : رجا و فتی ، که در جمع رجوات و فتیات شود.

٢- هرگاه همزه حرف چهارم یا بالاترباشد ، درجمع مطلقاً قلب‌بیاء شودمانند: ذکری، ملتقی، که جمع آنها ذکریات و ملتقیات است .

(قصاید) - دخانیة ، دخانیات (ادارهٔ)-اجرائیة ، اجرائیات ١ -فکاهیة، فکاهیات-فهلویة،فهلویات-اجتماعیة،اجتماعیات-اقتصادیة،اقتصادیات٢ .

آقای مجتبی مینوی نوشته‌اند ٣ :«از این‌قسم ... است که کلمات مختوم به - یات پیداشده است، یعنی پس از حذف موصوف یا منسوب، صفت یانسبت را جمع بسته و بصورت اسم جنس بکار برده‌اند،مثل: ادبیات ، خصوصیات ، احتمالیات، وهمیات ، معدنیات، جزئیات ؛ علوم عقلیه‌و علوم نقلیه وعلوم ریاضیه بدل میشود به‌عقلیات‌و نقلیات‌وریاضیات؛ ابوریحان بیرونی درفهرست کتب رازی (چاپ کراوس) طبیعیات و منطقیات و ریاضیات و نجومیات و کفریات و کیمیائیات او را تعداد میکند؛ بجای مناهج عمليه و مسالك علمیه میتوان عملیات و علمیات گفت (الملل والنحل شهرستانی چاپ طهران ص١١١) ؛ الکیفیات والانفعالیات والکمیات (کتاب المقاومات سهروردی‌ص ١٣٩)؛ کلیات قانون یعنی آن قسمتی از کتاب قانون ابن‌سینا که از اصول کلیهٔ‌طب بحث میکند، کلیات سعدی‌یعنی مجموعهٔ کلیهٔ تصنیفات او؛ غزلیات‌جمع غزل نیست بلکه اساساً بمعنی ابیات یا قطعات غزلیه است؛ ناصرخسرو دربارهٔ ابوالعلاء معری گوید : «نواب و ملازمان او کار شهر میسازند مگر بکلیات که رجوعی باو کنند.» (سفرنامهٔ چاپ برلن ص١٥) ؛ودر زادالمسافرین از روحانیات و جسمانیات و نفسانیات بحث‌میکند (ص ١٦٧ و ٤١١ چاپ برلن) ؛ درمقدمهٔ کلیلهٔ بهرامشاهی از قول برزویه آمده است که «توبیك اشاره بر کلیات و جزویات فکر من واقف گشتی.» (ص٣٦چاپ امیر نظام)؛ سلطانیات واخوانیات بمعنی‌مراسلات دولتی و مراسلات شخصی و دوستانه در ضمن حواشی مرحوم قزوینی

---

١ -«هنگ اجرائیات» از شعب نظام . ٢ - باید دانست که مفرد بعض کلمات مزبور در فارسی متداول نیست . ٣- رك: یت مصدری‌بقلم آقای مجتبی مینوی. چاپ‌مجلهٔ یغما.تهران سال ١٣٢٩ شمسی ص ٢ .

بر چهار مقاله (ص ١٠٣) و در راحة الصدور (ص١١١) آمده است ؛ در مرصادالعباد به ملکوتیات (صفحات ٢٥و٣٢و٣٣) و اربعینیات (ص ١٤١ از چاپ‌مرحوم حاج نجم‌الدوله) برمیخوریم: «هرچه‌ملکوتیاتست بیخهای آن شجره تصور کن و هرچه جسمانیات است تنهٔ شجره.» (ایضاً مرصادالعباد ص ٣٦)؛ سعدی از «سفینهٔ حکمیات و نظم و نثر لطیف» (مواعظ. چاپ مرحوم فروغی ص١٧٥) بحث میکند؛ در گلشن راز در جواب سؤال چهارم این بیت آمده :

چوجزویات شد دروی مرتب بکلیات ره برد از مرکب

و در مصباح‌الهدایه (چاپ آقای همائی ص ٨) عندیات بمعنی افکاری که دردل‌قرار میگیرد ، ذکرشده‌است؛ ودرعین الحیاةمجلسی (چاپ تهران ورق ٣٢) « خصوصیات زمینها و خانهای ایشان» آمده است...؛ شیخ بهائی‌در کشکول (چاپ‌تهران‌ص ١٠٥)از کتاب‌ذو بیتیات قاضی نظام‌الدین نقل‌میکند، ومراد اورباعیات است که بعربی ذو بیتیات (معرب دو بیتی) گویند . »١ .

«[حکیم جاثلیق گفت] از کل **لبنیات** و ترشیها پرهیز باید کردن... ترا از ترشیها و **لبنیات** نهی کرده‌ام . »

(نظامی عروضی . چهارمقاله مصحح محمدقزوینی . لیدن ص ٨٦)

«ارباب خرد و اصحاب انصاف دانند که **حبسیات** مسعود درعلو بچه درجه رسیده است؟»

(نظامی عروضی . ایضاً ص ٤٥)

«هنر و وسادیه، دو دیه است و چند دیه دیگر که در آن حدود است **ساحلیات** اند . »

(حمدالله‌مستوفی . نزهة‌القلوب . مقالهٔ ٣. بسعی گای‌لیسترانج . بریل١٣٣١ص١٢٠)

١- پایان نوشتهٔ آقای مینوی.

«دادوستد کل **ماليات** ديوانی ووجوهات انفادی خزانهٔ عامره...»
(تذکرة الملوك ص ٨)

«از ذکر این **خصوصیات** منظورم این است ...»

(محمدعلی فروغی. یادنامهٔ پور داود ج۱
باهتمام نگارنده. تهران ١٣٢٥ ص١٣٦)

«امابیشتر محفوظات استاد از گفتار متقدمان پارسی وتازی بود و بابیات جزل و **حماسیات** میلی هرچه تمامتر بخرج میداد.»

(بدیع الزمان فروزانفر. رسالهٔ مولانا. مقدمه ص پ)

«آثار و نتایج زیان بخش بی حد وحصر که ازفقدان آثارعلمی و ادبی برای ملل و اقوام عالم اتفاق می افتد هزار بار از حلقه‌های مفقوده در **فرضیات** طبیعی محسوستر و آشکارتراست.»

(جلال همائی. مصباح الهدایة. مقدمه. ص ٢)

«باکمال دقت گوش میداد و در تمام **جزئیات** آن دقت و سؤالات میکرد.»

(محمد حجازی. پریچهر. ص ١٩٢)

«فراموشی طبیعی برای ذهن از **ضروریات** اولیه بشمارمیرود.»

(دکترعلی اکبر سیاسی. علم النفس یاروانشناسی
از لحاظ تربیت. تهران١٣١٧ ص١٣٥)

«مثلا عمارت پنج طبقهٔ موهومی را که بافلان **خصوصیات** تصور کرده است ...»

(دکتر علی اکبر سیاسی. ایضاً ص ٢٩؛)

«**لبنیات** فروشی... شیر، ماست، پنیر، خامه.»

(از لوحهٔ یك دكان لبنیات فروشی)

تبصرهٔ ١- کلمات: ادبیات، غزلیات، رباعیات، عملیات، تجربیات و ریاضیات هرچند دراصل جمع: ادبیه، غزلیه، رباعیه، عملیه محسوبند، عادة درفارسی آنهارادرجمع: ادب، غزل، رباعی، عمل وتجربه بکار برند:

«بجهت تفسیر وشرح ابیات دردرجهٔ اول از مثنوی و **غزلیات** ... و **رباعیات** استمداد جسته‌ام.»

(بدیع الزمان فروزانفر. خلاصهٔ مثنوی. مقدمه. ص ه)

«انسان در وهلهٔ اول که عطف توجه **بادیات** کنونی فرنگستان میکند ...»

(محمد علی جمال‌زاده. یکی بودیکی نبود. ص ٥-٦)

«یك موجود وحشتناکی که تمام **ادبیات** خاج پرستی مثل موم تو چنگولش بود.»

(ص. هدایت. ولنگاری. ص١)

درجمع غزل ورباعی بهتر آنست که طبق قاعده آنهارا به «- ها» جمع بندند:

«غزل رودکی وار نیکو بود　　**غزلهای** من رودکی وار نیست.»

(عنصری بلخی بنقل لباب الالباب. مصحح براون
ج ٢، چاپ بریل ١٣٢١ قمری ص ٦)

و بجای عملیات و تجربیات، بسیاق پارسی عملها و تجربه ها و بسیاق عرب جمع مکسر اعمال و تجارب را باید بکاربرد، اماادبیات و ریاضیات سخت متداول ومقبول افتاده وازاستعمال آنها گزیری نیست.

تبصرهٔ ٢- درتداول برخی از کلمات فارسی را درجمع با «- یات» آورده‌اند که استعمال آنها جایز نیست چه بعض آنها منسوب نیستند، و برخی دیگر که منسوبند آوردن «ة» تأنیث درآخر کلمهٔ منسوب فارسی خطاست. ازینقبیل است: بندیات ١، پوچیات ٢، پرتیات، چرتیات، چرندیات، جفنگیات، بهاریات (قصاید) ٣:

١- قبفهی ص٣٠.　　٢- رك: فرهنگ ناظم الاطبا.　　٣- قصاید «بهرام پژدو» که درجزو آثار منظوم پسر وی «زرتشت بن بهرام پژدو» (شاعر قرن هفتم هجری) آمده بنام «بهاریات» در برخی نسخ اردا ویرافنامهٔ زرتشت مذکور ثبت است. رك: مزدیسنا وتأثیر آن در ادبیات پارسی بقلم نگارنده (از انتشارات دانشگاه تهران. شمارهٔ ٩ سال١٣٢٦) ص ٤٦٨.

بهار آمد، بهار آمد، **بهاریات** باید گفت
بگو ترجیع تا گویم شکوفه از کجا بشکفت؟

مولوی (بنقل آقای مینوی : بیت مصدری ص ۳)

و - تازیان بعض کلمات فارسی مختوم به «- ه» غیر ملفوظ را تعریب کرده ۱ به «- ات» جمع بسته‌اند، وایرانیان اینگونه جمع معرب را از آنان اقتباس کرده و کلمات دیگر(اعم از فارسی وعربی‌وغیره)را نیز بهمان سیاق استعمال کرده‌اند :

«توزیر بای خوری، واز کامه و **انبجات** پرهیز نکنی،معالجت موافق نیفتد.» (نظامی عروضی . چهار مقاله.چاپ لیدن ص ۸۶)

«وهمچنین **نسخجات** دیوان ... و **تعلیقجات** مناصب جزو و کل بمهر وزراء اعظم رسیده ...» (تذکرة الملوك . ص۱۰)

«سایرعرایض‌را عضدالملك بدفترخانهٔ عریضجات خواهد برد»

(از دستخط ناصرالدین‌شاه بعضدالملك.بنقل تاریخ اجتماعی واداری دورهٔ قاجاریه . عبدالله مستوفی . ج ۱ . تهران ۱۳۲٤ ص ۱۸۷)

و ازینقبیل است: روزنامجات، دستجات، رقعجات، کارخانجات، علاقجات، حوالجات، میوجات ، نوشتجات، رقیمجات، ادارجات، وغیره.

درست‌تر آنست که اینگونه کلمات را طبق قاعده به «- ها» جمع بندند و گویند : نسخه‌ها ، نوشته‌ها، نامه‌ها، روزنامه‌ها، دسته‌ها، کارخانه‌ها، میوه‌ها ، و غیره .

تبصره- عوام بسیاق کلمات فوق ، کلماتی راهم که مختوم به «- ه» غیرملفوظ نیستند ولی به «- ا» یا «- و» و یا «- ی» ختم شوند به«- جات» جمع بسته‌اند: مرباجات،دواجات ۲ ،داروجات، ترشیجات ، سبزیجات، فاستونیجات .

۱-درتعریب «-ه» به«- ج» بدل شود .

۲- حتی ادویه (جمع: دوا) را جمع بندند و گویند : ادویه‌جات !

و عجیب‌تر آنکه گاه ترشی‌را به «ترشی آلات‌جات» جمع بندند! این کلمات را طبق قاعده به«- ها» باید جمع بست :

«از کل لبنیات و **ترشیها** پرهیز باید کردن .»

(ظامی عروضی چهار مقاله چاپ لیدن ص ۸٦)

در هرحال بقول آقای دکترصورتگر«این جمع ناقص عربی وقتی در کلمات فارسی پیدا میشود بقدری زشت وغیر ایرانی و عامیانه‌است که هر نویسنده‌ای از آن پرهیز دارد، و امروز، کلمهٔ «روزنامجات» مانند «ترشیجات» و «مرباجات» و «سبزیجات» و امثال آنها جز روی تابلو دکانهای بازار یا مخازن اغذیه فروشی ارامنه ویهودیهای‌لاله‌زار جای دیگر مورد استعمال ندارد، و کلمهٔ «مرباجات» بذائقهٔ مردمی که مرباهای مختلف خورده‌اند، ناگوار میآید.» ۱

ز - گاه اسمهای معمول ۲ را در عربی به«- ات»جمع بسته‌اند: جماد، جمادات - نبات، نباتات- مقام ، مقامات-سجل، سجلات- ام،امات- سرادق، سرادقات .

و ایرانیان نیز بتقلید از عربی ، این کلمات و بسیاری دیگررا در جمع با «- ات» آورده‌اند :

«ودر کاروان میان انبوهی فرودآی و **قماشات** جای انبوه بنه و میان سلاح داران مرو ومنشین .»

(کیکاوس بن‌اسکندر . قابوسنامه.چاپ نفیسی ص۱۲۲)

«وربع مسکون‌خوانند بدانکه **حیوانات** رابروی‌مسکن‌است.»

(نظامی عروضی . چهارمقاله چاپ لیدن ص ٥)

« چون آثار این کواکب در اقطار این عناصر تأثیر کرد واز آن نقطهٔ موهوم‌منعکس گشت، ازمیان‌خاك وآب بمعونت باد وآتش، این **جمادات** پدید آمد .»

(نظامی عروضی . ایضاً ص ٥)

---

۱ - مجلهٔ یغما سال‌اول شمارهٔ۱ : ص ۳۹ .

۲ - بیرون از آنچه که مشمول قاعده‌های مذکورند.

تبصره - حروف تهجی نیز ازین قبیل است :

«اما **نونات** مصدر، بدانکه در ألفاظ مصدر سه صیغت است...»

(شمس قیس. المعجم.چاپ مدرس ص ۱۸۱)

« درتقسیم **هاءات** اصلی و وصلی گفته‌است ... »

(شمس‌قیس . ایضاً ص ۱۸۳)

ح - همهٔ کلماتی که درجمع به «- ات» ملحق شوند وشرح آنها درفوق گذشت، صحت استعمال آنها منوط باین است که عربی یا معرب باشند . ولی برخلاف قاعده کلمات ذیل را در فارسی به «- ات» نیز جمع بسته‌اند :

پیشنهاد، پیشنهادات - گمرك، گمرکات (ادارهٔ...)- شیل:شیلات- فرمایش، فرمایشات - کوهستان ، کوهستانات - ده ، دهات - بلوك، بلوکات - ییلاق ۱ ،ییلاقات - قشلاق ۱ ، قشلاقات - ایل ۱ ،ایلات - تزوك ۲ ، تزوکات .

«و چشمه‌های آب جوش و **باغات** و میوه و اندکی زراعت‌دارد (اسفید در فارس) .»

(حمدالله مستوفی ، نزهة القلوب.مقالهٔ ۳ ص ۱۳۲)

«پس‌ازمدتی‌باز‌بسر رضاآمد و برقرار، امارت **تومانات**۳ ایشان بارد گربدیشان ارزانی فرمود . »

(حافظ ابرو . ذیل جامع‌التواریخ ص۱۳۱)

«عمده‌ترین ارکان دولت وقاطبهٔ امراء درگاه معلی و**سرحدات** ولایات ممالك محروسه ...»

(تذکرة الملوك ص ۸)

۱- ترکی . ۲ - مغولی است . « تزوکات و ملفوظات تیمور» کتابی مجعول و منسوب بامیر تیمورست که نخست درقرن ۱۷ میلادی در زمان سلطنت شاه جهان پدیدآمده وابوطالب الحسینی مدعی بود آنرا ازاصل ترکی ترجمه کرده است. (از سعدی تا جامی. ترجمهٔ آقای حکمت ص ۲۰۶). ۳- جمع تومان ترکی . رك : برهان قاطع مصحح‌نگارنده.

« گوهر قابلیت خانه‌زادان صدفِ خلوص نیت وصفای طَویت‌را بفنون انعامات وصنوف **نوازشات** شایستهٔ آن‌میگرداند.»

(طاهروحید . بنقل نهج‌الادب ص ۳۵۹)

« باقتضای‌همان **فرمایشات** ملوکانه این‌دولت ابدمدت‌بایدحکماً یك هیئت رسمی داشته باشد ... »

(از لایحهٔ قانونی مشیرالدوله صدراعظم که بصحهٔ ناصرالدین شاه رسیده است . بنقل تاریخ قاجاریه . مستوفی ج۱ ص ۱۶۳)

«فال یکی‌از **بلوکات** معروف **گرمسیرات** فارس است.»

(محمد قزوینی . شدالازار. تعلیقات ص ۵۲۱)

«غذاهائی که اهالی **دهات** را سیر میکنند ... برای اهالی شهر کافی وخوش آیند نیست . »

(کاظم زاده ایرانشهر . مقدمهٔ هفتاد ودو ملت ص ۱۳)

«راجع بامورجاری و **گزارشات** واصله... مذاکرات وبررسی‌هائی بعمل آمد . »

(از یك‌روزنامهٔ چاپ تهران)

« **سفارشات** وتعمیرات پذیرفته میشود . »

(از لوحهٔ یك‌دکان کفاشی)

مضحك آنست که گاه لغات مستعار از زبانهای اروپائی را به «- ات» جمع بندند، چنانکه تلگراف‌را به «تلگرافات» ۱ جمع بندند و در جمع پاکت (مأخوذ از packet انگلیسی و paquet فرانسوی) پاکات گویند ۲.

و نیز بعض اسماء امکنه را به «- ات» جمع بندند : شمیران ، شمیرانات - گیلان، گیلانات- شروان،شروانات - گسکر، گسکرات ۳:

۱- معرب آن نیز در تداول‌عربی زبانان کنونی «تلغرافات» است (المنجد. مقدمه:جمع مؤنث سالم) . ۲-لابد بقیاس «حالت» ونظایرآن . ۳-بعضی چنین توجیه کنند که این «- ات» معنی «مجموعه» دارد و شمیرانات یعنی مجموع قری و قصبات شمیران، و این توجیهی بس عجیب است . آیا شمیران خود (بدون علامت جمع) بمعنی مجموعهٔ قری و قصبات مخصوص از قبیل تجریش، دربند، دِزاوان و غیره نیست؛ وآیا گیلان، خود شامل شهرهای رشت، لاهیجان، لنگرود ، رودسر و غیره نیست که بافزودن «- ات» محتاج شده‌اند ؟!

«...سواحل بحر خزرودر بند و**شروانات و گیلانات** ورستمدار...»

(حافظ ابرو . بنقل مقدمهٔ ذیل جامع التواریخ
رشیدی. چاپ دکترخانبابا بیانی ص ح ورك: ص ذ)

صحیح آنست که کلمات مزبور را به «- ها» جمع بندندو گویند: باغها، ده‌ها (دیه‌ها) ۱ ، گرمسیرها، سردسیرها. جمع بستن اسماء امکنه مانند شمیران، گیلان و شروان نیز از قبیل لزوم مالایلزم است .

ط - پیشتر گفته شد که ایرانیان گاه جمعهای عربی را بسیاق فارسی مجدداً جمع بسته‌اند، در اینجا یاد آور میشویم که گاه نیز جمع‌های عربی را با علامت «- ات» جمع بسته‌اند :

« داد و ستد کل مالیات دیوانی و **وجوهات** انفاذی خزانهٔ عامره و غیره ... »

(تذکرة الملوك. ص ۸)

در تاریخ بیهقی چاپ تهران ۱۳۰۷ قمری (مصحح مرحوم ادیب پیشاوری) ص ۴۱۳ عنوان «احوالات تلك هندی» آمده ولی در چاپ آقای سعیدنفیسی ج ا ص ۴۹۲ « ذکر حال تلك الهند» و در چاپ آقایان دکتر غنی و دکتر فیاض ص۴۰۶ « ذکر حال تلك الهندو» ثبت شده، وتصور نمیرود که درعهد بیهقی «احوالات» مستعمل بوده باشد .

«و اگر از محل و حرمت اهل شرف و **بیوتات** ۲ و اهل علم بار کم کند (پادشاه) خاطر ایشان از آن متغیر و متأذی شود و حقد در بواطن متمکن.»

(ابوحامد احمد کرمانی . عقدالعلی .مصحح
علیمحمد عامری. تهران ۱۳۱۱ ص ۵۸)

«صدراعظم **امورات** لازمهٔ مهمه‌را بخاکپای مبارك عرضه‌داشته...»

(از لایحهٔ قانونی مشیرالدوله صدراعظم که بصحهٔ ناصرالدین
شاه رسیده . بنقل تاریخ قاجاریه . مستوفی ج ا ص ۱۶۶)

۱- تنافری که ازوجود دو (ه) ملفوظ ایجاد شود ، مجوز نقض قاعده نتواند بود .

۲- بیوتات در عربی‌بسیار آمده ازجمله درنامهٔ علی‌بن ابی‌طالب ؏ بمالك اشترنخعی(نهج البلاغه چاپ تهران ۱۳۱۶ قمری ص ۲۲۶) : «ثم الصق بذوی الاحساب و اهل البیوتات الصالحه والسوابق الحسنة ...».

و در تداول امروز: **رسومات**(ادارهٔ)، **حبوبات**، **امورات**، **شئونات**؛ و بجای آنها رسوم ۱ ، حبوب، امورو شئون توان گفت :

«هریس، کامیر، طعامی است که از گوشت و**حبوب** ترتیب دهند.»

(منتهی الارب : ه ر س)

«دیومشنگ، ... و آن نوعی از **حبوب** باشد که چون پوست آنرا بکنند بعدس مقشر ماند.»

(برهان قاطع : دیو مشنگ)

و بسیاق فارسی: رسمها ، امرها، شأنها را میتوان بکار برد .

٤ و ٥ - ون و ین

چهارمین و پنجمین علامت جمع که در فارسی مستعمل است «- ون»و «- ین» میباشد. این دو علامت نیز از تازی مأخوذ است.

در زبان عربی قاعده این است که در جمع مذکر سالم، اگر کلمه درحالت رفعی باشد ، آنرا بواو ما قبل مضموم و نون (= ون) جمع بندند و اگر درحالت نصبی یاحالت جری باشد ، آنرا بیاء ماقبل مکسور و نون (= ین) ۲.

الف - «- ون» - این علامت جمع کمتر از «- ین» در فارسی معمول است، و عادة درجمع کلمات منسوب بکار رود :

جغرافیون، ریاضیون، طبیعیون، هیویون، روحانیون، عروضیون، صلیبیون ۳ ، مسیحیون، عیسویون، کلبیون ٤ ، رواقیون ٥ ، مادیون ٦، الهیون ، ثنویون ۷ ، جبریون ۸ ، منطقیون ۹ ، استدلالیون ، عامیون

۱- هرچند که در مورد ادارهٔ مذکور علم شده است.

۲ - در عربی ، از موصوفها فقط علم شخصی را میتوان بدین علامت جمع بست، و شرط آنست که خالی از تاءِ تأنیث و مفرد (نه مرکب) باشد و بنابرین « طلحة » را با آنکه علم برای مرد است، بعلت وجود تاءِ تأنیث، نتوان بدین قیاس جمع بست ، بلکه آنرا بسیاق جمع مؤنث سالم جمع بندند . این قاعده نیز در فارسی متبع نیست .

٣- Croisés. ٤- Cyniques. ٥-Stoïciens. ٦- Matérialistes .
٧-Dualistes . ٨- Déterministes. ٩- Logiciens .

(حزب)، ملیون ۱ ، اجتماعیون ۲ ، وغیره .

«وچون، نشست **حواریون** پیش او آمدند، چشم بر **حواریون** نهاد ...» (انجیل المعظم. فارسی. چاپ مسینا. رم ۱۹۵۱م. ص۵۸)

« ازتجدد و انقلاب **لغویون** هند که بگذریم ...»

(ملك الشعرا بهار . سبك شناسی ج ۳ص ۳۰۰)

« درامور خود با کسیکه از **الهیون** و معتقدان بر بوبیت نباشد وامی باشد، مشاوره مکن. »

(محمد علی فروغی . ترجمه از رسالهٔ سرالاسرار. یادنامهٔ پورداود ج ۱ص ۱۳۷)

« ماده در نظر **مادیون** عنوان فکر و تصور ندارد. »

(احمد آرام . ترجمهٔ مقدمه‌ای بر فلسفه. ص ۱٦۱)

این علامت جمع اساساً درفارسی ضرورت ندارد زیرا؛

۱) با آنکه از عربی مأخوذ است، غالباً قاعدهٔ استعمال آنرا مراعات نکنند.

۲) تشخیص حالت رفعی ، نصبی و جری کلمه برای ایرانیان غیر متبحر در عربی بسیار مشکل و غیرلازم است.

۳) فصیحان همواره اینگونه کلمات را طبق قواعد زبان فارسی جمع بسته‌اند:

«زد نفس سر بمهر صبح ملمع نقاب   خیمهٔ **روحانیان** گشت معنبر طناب.»

(خاقانی شروانی . دیوان. ص ٤۲)

« پای **استدلالیان** چوبین بود   پای چوبین سخت بی تمکین بود.»

(مولوی . مثنوی چاپ علاءالدوله ص ٥٦ س ١٥)

« کلیهٔ **رواقیان** بمنطق اهمیت تمام میدادند ... فلسفهٔ **رواقیان** نوعی از وحدت وجود است ... **رواقیان** جریان امورعالم را ضروری میدانند و جبری مذهب اند . »

(محمدعلی فروغی . سیرحکمت در اروپا. چاپ دوم ج ۱ ص ۷۲ - ۷۳)

---

۱ - Nationalistes .   ۲ - Socialistes .

نکته - مفسران قرآن و شارحان حدیث گاه اینگونه جمع را بکار برده‌اند؛ و آن بعلت حفظ امانت در نقل قول الهی و نبوی بوده است :

«**سمّاعون** للکذب ... و بعضی مفسران گفتند مراد **بسماعون** اول قبول است یعنی قایلند دروغ را درحق تو ...»

(تفسیرابو الفتوح رازی . چاپ دوم . ج ۳ ص ٤٦١ - ٤٦٢)

ب - «- ین» - این علامت جمع در زبان فارسی پیش از حملهٔ مغول بسیار نادر دیده میشود ، آنهم در مواردی آمده که تحت لفظ ازعربی ترجمه شده، یا لغات دینی را عیناً ازعربی بعاریت گرفته‌اند، وقاعده را نیز مراعات کرده‌اند :

« و ملحق گردانید اورا بپدران او که خلفاء **راشدین** بودند.» ترجمهٔ «والحقه بآبائه الخلفاء الراشدین .»

(ابوالفضل بیهقی. تاریخ. چاپ دکتر غنی و دکتر فیاض ص ۲۹۸و ۳۰۷)

« جمیع مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات را توفیق راه راست کرامت فرمای.»

(کیکاوس بن اسکندر. قابوسنامه. ص ۳)

« شیر گفت آری ولیکن هم ببین   جهد های انبیا و مرسلین .»

(مولوی . مثنوی. چاپ علاءالدوله ص ۲٦ س ١٦)

اما از عهد صفویه ببعد این علامت جمع رواج یافته و در جمع اسم فاعل ، اسم مفعول و گاه صیغهٔ مبالغه و کلمهٔ منسوب بکار رفته است چنانکه گویند: مباشر، مباشرین- مهندس، مهندسین -متحصن، متحصنین- سارق، سارقین - ساکن، ساکنین - معلم، معلمین - محصل، محصلین- محقق، محققین - مدقق، مدققین - غائب، غائبین - حاضر، حاضرین- متدین ، متدینین - حائز ، حائزین ؛ مستخدم ، مستخدمین - منسوب، منسوبین - مجروح، مجروحین- مسئول، مسئولین- محبوس، محبوسین-

مسلول، مسلولین- مشمول، مشمولین؛ تواب، توابین- حشاش، حشاشین- شکاك، شکاکین؛ منطقی، منطقیین- مسیحی، مسیحیین- لغوی، لغویین:

«شیعیان اهل بیت طیبین طاهرین که تاغایت بتقیه زندگانی میکردند، علانیه شعار مذهب حق امامیه پیش گرفتند.»

(اسکندر بك منشی . عالم آرای عباسی. درخروج شاه اسمعیل)

«ایشان بغیراز استدعاء وظیفه بجهت طالب علمان و مستحقین ورفع تعدی ازمظلومین وشفاعت مقصرین بکاردیگر دخل نمیکردند.»

(تذکرة الملوك . ص ٤)

«سایر مباشرین صدر خاصه متوجه میشده‌اند.»

(تذکرة الملوك . ص ٢)

«ذکر مبغضین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه التحیة والسلام - مبغضین امیرالمؤمنین علیه السلام که طینت ایشان ازخمیرمایهٔ سجین است ...»

(لسان الملك سپهر . ناسخ التواریخ . کتاب امیرالمؤمنین چاپ تهران ص ٨٢٢)

«ذکراحوال محبین امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام- محبین امیرالمؤمنین علی علیه السلام از حوصلهٔ حساب افزون است ...»

(لسان الملك سپهر . ایضاً ص ٨٣٦)

«وعلاوه بر نصوص صریحهٔ مؤلفین مذکور در فوق، خودهیئت کتابت این کلمه ... قرینهٔ صریحهٔ قاطعهٔ دیگری است ...»

(محمد قزوینی. شدالازار. تعلیقات. ص ٤٦٨- ٩)

«بهمین جهت است که در کتب متأخرین ... که مطالبی ازین کتاب نقل کرده‌اند، گاه آنرا باسم کتاب المزارات ... نام برده‌اند.»

(محمدقزوینی . ایضاً ص ٤٦٥)

«جمیع این نصوص متقدمهٔ منقوله از ثقات لغویین و مورخین صریح است دراینکه ...»

(محمد قزوینی . ایضاً ص ٤٦٧)

(طرح دستور زبان فارسی . قاعده های جمع ٧ .

«نعشهای قریب صدنفر از مقتولین دیگر ... بخان بالق آورده ...»

(محمد قزوینی . ایضاً ص ٥٠٧)

«لاادریه ... مرتابین . شکاکین .»

(لغت نامهٔ دهخدا: لاادریه)

«پس این همه علل مختلف که متفکرین وفلاسفهٔ غرب آنهارامبدأ ومحرك حس پرستش می پندارند، جز تظاهرات این عشق ... چیز دیگر نیست .»

(کاظم زاده ایرانشهر . مقدمهٔ هفتاد ودوملت ص ١٢)

«... نه چنان ضربه ای بود که بآسانی جراحت آن التیام پذیرد و کینهٔ غالبین را از خاطر مغلوبین بیرون برد.»

(عباس اقبال . خاندان نوبختی ص ط)

«وچندتن از پسران این ابوسهل ازمترجمین زبان فارسی پهلوی بعربی واز منجمین و ستاره شناسان آشنا بنجوم ایرانی عهد ساسانی بوده ...»

(عباس اقبال . ایضاً ص ١)

«هرروزدسته دسته مسافرین ازهرطبقه ومسلك میآیندومیروند.»

(محمد حجازی . پریچهر ص ٥)

«از عابرین در هراس بود که مبادا از کنارش بگذرندوبجانش بخورند.»

(محمد حجازی . اندیشه. ص ١١)

کار استعمال علامت جمع «- ین» بدانجا کشیده که آنرا بآخر کلمات فارسی (یامرکب از فارسی وعربی) نیز ملحق کنند، چنانکه در نامه‌های اداری و روزنامه‌ها داوطلبین وبازرسین بسیار بکار میرود؛

آنچه درباب جمع به «- ون» گفته شد، درین مورد نیز صادق است، وفصیحان ماپیش ازعهد مغول کلمات مزبور را بسیاق فارسی جمع بسته‌اند، وبسیاری از نویسندگان دوره‌های بعد از آنان پیروی کرده‌اند:

«خدای تعالی دو فریضه پیدا کرد از بهره **منعمان** و **بندگان** خاص.»

(کیکاوس بن اسکندر. قابوسنامه. ص۱۳)

«**مجتهدان** مردانه و **سالکان** فرزانه درین راه قدم از سر ساخته‌اند.»

(کیکاوس بن اسکندر. ایضاً ص۳)

« و وی **معتمدان** خویش را در شهر فرستاد تا آن تکلفی که کرده بودند بدیدند و با وی گفتند.»

(ابوالفضل بیهقی. تاریخ. چاپ دکتر غنی و دکتر فیاض ص ۱۷)

«وهم درین مدت **قاصدان** مسرع رسیدند از غزنین.»

(ابوالفضل بیهقی. ایضاً ص ۱۸)

«از جور و فساد قرامطه و **مفسدان** برهانید و آن **عاجزان** را که مار انمی توانستند داشت بر کند... جهان میگشاد و **متغلبان** و **عاجزان** را می‌برانداخت ... و دیگر **عاجزان** و **نابکاران** برانداخته ... و کسی را از بقایای **مفسدان** زهره نبود که بجنبیدی.»

(ابوالفضل بیهقی. ایضاً ص ۲۲)

« **حاسدان** برمن حسد کردند ومن فردم چنین
داد **مظلومان** بده ای عز امیرالمؤمنین.»

(منوچهری دامغانی. دیوان چاپ دبیرسیاقی ص ۶۹)

«... بکمال و هنر و بزرگی و علم مستغنی‌است از تنبیه **مقصران**.»

(محمد بن عمر رادویانی. ترجمان البلاغه. ص٤)

«ایرا که امروز هر گروهی **مدعیان** این نوع‌اند.»

(محمد بن عمر رادویانی. ایضاً ص۲)

«تا چون منی اندر صناعت خدمتی بیشتر نا کرده استادان را، بصنف **مصنفان** ایستاده نیاید.»

(محمد بن عمر رادویانی. ایضاً ص۲)

«رسول گفت **معلمان** بهترین مردمانند.»

(ابوالفتوح رازی. تفسیر. چاپ اول. تهران ج ۱ ص ۱۶)

در تفسیر ابوالفتوح حتی در ترجمهٔ آیه‌های قرآن و حدیثها، کلمات بسیاق فارسی جمع بسته شده‌اند:

«واعتدنا للکافرین عذاباً مهیناً. (و) ساخته‌ایم برای **کافران** عذابی خوار کننده.»

(تفسیر ابوالفتوح. چاپ اول ج ۱ ص ۷٦۳)

«لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین. باید که نگیرند **مؤمنان** **کافران** را دوستان از غیر **مؤمنان**.»

(تفسیر ابوالفتوح. ایضاً ج ۱ ص ۵٤۰)

« **عاقلان** بینی بشادی بهر آن در هرمکان
لاحدان بینی برنج از بهر این در هر دیار.»

(سنائی غزنوی. بنقل لغت‌نامه: لاحد)

«آن موی ستر از جملهٔ **منکران** این طایفه بود ...»

(محمد بن منور. اسرار التوحید. ص ۱۷۱)

«و جمعی از **متوطنان** آن حدود که میل جهاد داشتند بسلجوق پیوستند.»

(خوندمیر. حبیب السیر. چاپ تهران جزو چهارم از جلد دویم ص ۱۷۳)

«**مورخان** سخندان حکایت را بدینسان بیان کرده‌اند...»

(خوند میر. ایضاً جزو چهارم از جلد دویم ص۷۲)

« و هر ولایتی بهر یك از **ملازمان** نا عاقبت اندیش خویش نامزد میکرد.»

(اسکندر بك منشی. عالم آرای عباسی. در وقایع استراباد و خروج محمد صالح)

«و آنچه اطلاعی از آن نداشتم ضرورة باقوال **ناقلان** اعتماد نموده...»

(اسکندر بك. مقدمهٔ عالم آرا)

«...**مدرسان** و شیخ الاسلامان و پیش نمازان و قضاة و **متولیان** و...**مستوفیان** ... و**محرران** ... باا وست.» (تذکرة الملوك. ص۳)

«درخدمت وزیراعظم **مؤدیان** حسابیه‌موجه و محکوم به‌نمایند.)

(تذکرة الملوك. ص ۱۰)

« و**متصدیان وضابطان** و غیرهم ... »

(تذکرة الملوك . ص۹)

« **مطربان** خوش آهنگ بیانگ نای‌وچنگ روح نکیساو باربد را شرمنده داشتند . »

(رضا قلی هدایت . روضة‌الصفای ناصری . ج ا. سال ۱۲۷۴، در ذکر مجملی از اوضاع چراغان و آذین میدان درب بارگاه)

«**مأموران** جدید که بحکم یکساله اقامت ولایات رفته‌اند، آنچه بنظر میرسد غالباً قابل رجوع این‌نوع خدمت نبوده‌اند.»

(از دستخط ناصرالدین‌شاه بعضد الملك. بنقل تاریخ اجتماعی واداری دورهٔ قاجاریه . عبدالله مستوفی ج ا ص ۱۸۶)

و برخی از نویسندگان و گویندگان معاصر نیز همین شیوهٔ پسندیده را تعقیب میکنند :

«**شکاکان** ۱ جماعتی ازحکما هستند معتقد براینکه انسان برای کسب علم ویقین بمعلومات خود میزان ومأخذ صحیحی ندارد.»

(محمد علی فروغی . سیرحکمت در اروپا . ج ا ، چاپ دوم ص ۷۴)

«برای حل آن (مثنوی) دست دردامان **شارحان** رموز و **مفسران** دقائق آن نامهٔ الهی زد.»

(بدیع‌الزمان فروزانفر . فیه ما فیه. مقدمه ص ج)

«فهرستی برای احادیث و کلمات مشایخ ... مرتب ساخت تا وقت شریف **متتبعان** وپژوهندگان درمراجعهٔ مکرر بصفحات واوراق ضایع نگردد . »

(بدیع‌الزمان . ایضاً ص یا)

---

(۱) Sceptiques.

«پدرمن ودیگر **واعظان** و **عالمان** آن ولایت نیز بهمین‌روش اشعاری برسرمنبرانشاد مینمودند وبعضی از **مستمعان** که حالتی‌یااندك مایهٔ اطلاعی داشتند سراز خوشی‌می‌جنبانیدند.»

(بدیع‌الزمان . رساله در تحقیق احوال مولانا . مقدمه ص ۱)

«مجلس درسی که فیض عام و بمنزلهٔ خوان‌یغمابود و نزل دانش در کنار **مستحقان** و **نامستحقان** ریخته میشد .»

(بدیع‌الزمان . ایضاً ص پ)

«ازقدیم بیشتر از **مؤلفان** ایرانی که‌دربارهٔ لغات بحث کرده‌اند یا زود فریب وزود باور ویا کج سلیقه و کجرو بوده‌اند.»

(سعید نفیسی. دربارهٔ چندلغت فارسی. یادنامهٔ پورداود ج ا ص ۲۱۴)

« از کید **مخنثان** نیم ایمن   زیرا که مخنثی نمیدانم . »

(ملك‌الشعرا بهار. مجلهٔ دانشکده شمارهٔ ٤ ص۲۰۹)

II - جمع مکسر

جمعهای مکسر معمول در فارسی ، مأخوذ از عربی است. جمع مکسر آنست که در بنای مفرد وی تغییری پدید آید. انواع تکسیر سه‌است:

۱- حرکات وی تبدیل گردد : اسد (بفتح اول‌ودوم)، اسد (بضم اول و دوم).

۲ - یکی از حروف آن حذف شود: رسول (بفتح اول) ، رسل (بضم‌اول ودوم).

۳- حرف یا حروفی‌زیاده گردد ۱ : رجل(بفتح اول وضم‌دوم)، رجال (بکسر اول) .

جمع مکسر بردونوع است : جمع قله و جمع کثره.

الف-جمع قله آنست که برسه تا ده‌دلالت کند، وچهاروزن‌دارد:

۱- و ممکن‌است حرکات نیز تغییر یابند .

۱- **افعال** (بفتح اول)، مانند : اظفار جمع ظفر (بضم اول).

۲- **افعل** (بفتح اول و ضم‌سوم)، مانند : انفس جمع نفس (بفتح اول).

۳- **افعله** (بفتح اول وچهارم و کسرسوم) ،مانند: ارغفة جمع رغیف (بفتح اول) .

٤- **فعله** (بکسر اول وفتح سوم)، مانند: فتیة جمع فتی (بفتح اول ودوم).

تبصره - دووزن افعال وافعل خود نیز بار دیگر جمع بسته شوند ودرین صورت جمع کثره محسوب گردند . افعال بر وزن افاعیل جمع بسته شود ، چنانکه درجمع اظفار ، اظافیر گویند ؛ وافعل را بروزن افاعل جمع بندند چنانکه درجمع اضلع گویند : اضالع .

و وزن افاعیل و افاعل را صیغهٔ منتهی الجموع (یاجمع الجمع) نامند . وهمچنین همهٔ جمعهایی را که پس ازالف، دوحرف متحرك دارند مانند: مساجد ومنابر، یاسه‌حرف دارند که‌حرف وسط یاء ساکن باشد، همچون: قنادیل و مصابیح، اصطلاحاً صیغهٔ منتهی الجموع خوانند .

ب -جمع کثره آنست که برسه تا لانهایت دلالت کند ۱.

تبصره - هر جمعی که‌فقط یك‌وزن داشته‌باشد مشترك بین جمع قله و جمع کثره است ، مانند : ارجل (بفتح اول وضم سوم) ، اعناق (بفتح اول)، افئده (بفتح اول وچهارم و کسرسوم)؛درجمع رجل (بکسر اول)، عنق (بضم اول ودوم) وفؤاد (بضم اول).

وزنهای جمع کثره بسیار است‌و جزده وزن آن، بقیه بیرون از قیاس است، وآن ده ازینقرار است:

۱ - فعل (بضم‌اول و فتح دوم) جمع فعلة (بضم اول وفتح‌سوم)، مانند: علب وصور وصرر جمع: علبة وصورة وصرة .

---

۱ - بعضی گویند«دلالت کند بر زیاده از ده» (غیاث‌اللغات: جمع) .

۲- فعل (بکسر اول وفتح دوم) جمع فعلة (بکسر اول وفتح‌سوم)، مانند : قطع جمع قطعة .

اما فعلة بروزن فعل (بضم اول و فتح دوم) نیز جمع بسته‌شود، همچون : لحی جمع لحیة وحلی جمع حلیة.

۳- فعالل (بفتح اول و دوم و کسر چهارم) جمع هر کلمهٔ رباعی مجرد است، مانند : بلابل وحنادس جمع: بلبل (بضم اول وسوم) وحندس (بکسر اول وسوم)؛ ونیز جمع خماسی مجرد وخماسی مزید آید:سفارج جمع:سفرجل (بفتح اول‌و دوم وچهارم) وخدارس جمع خندریس (بفتح اول و کسر چهارم).

۴ - فواعل (بفتح اول ودوم و کسرچهارم) جمع هر کلمهٔ ثلاثی است که پس ازفاءالفعل آن الف یا واوی زیاده گردد : جواهر ۱ وخواتم جمع: جوهر (بفتح اول وسوم) وخاتم (بفتح اول وسوم) .

۵- فعائل (بفتح اول ودوم و کسر چهارم) جمع مؤنثی است که حرف‌سوم آن حرف مد بود : صحائف ورسائل جمع: صحیفه ورسالة.

٦- افاعل (بفتح اول ودوم و کسرچهارم) جمع افعل (همزهٔ آن بسه وجه آمده وسوم‌مفتوح است)، مانند: اصابع ، انامل واجادل جمع: اصبع (بکسر اول وفتح‌سوم) ، انملة (بضم اول وسوم و فتح چهارم) واجدل (بفتح اول وسوم) .

۷-افاعیل (بفتح اول و دوم) جمع افعول (بضم اول وسوم) یا افعوله (بضم اول وسوم وفتح پنجم)، مانند:اراجیز واسالیب جمع:اسلوب وارجوزة .

۸-فعالیل (بفتح اول ودوم و کسر چهارم) جمع هر کلمهٔ رباعی

۱- جوهر را- هرچند معرب است- از «ج ه ر» گرفته‌اند . رك: المعرب جوالیقی. بتصحیح احمد محمد شاکر. قاهره ۱۳٦۱ص ۹۸.

مزید است که ماقبل آخر آن حرف مد باشد، مانند : قراطیس وعصافیر جمع : قرطاس (بفتح و کسروضم اول) وعصفور (بضم‌اول‌وسوم).

۹ـ مفاعل (بفتح اول ودوم و کسر چهارم) جمع مفعل(بکسراول و فتح سوم) و مفعلة (بکسراول و فتح‌سوم) ، مانند : مباضع ومکانس جمع مبضع(بکسراول‌وفتح‌سوم)ومکنسة(بکسراول‌وفتح‌سوم‌وچهارم).

۱۰ـ مفاعیل(بفتح اول ودوم و کسر چهارم) جمع مفعال(بکسر اول) ومفعیل(بکسر اول وسوم) ومفعول(بفتح اول وضم سوم) ، مانند: مفاتیح، مساکین و مقادیر جمع: مفتاح (بکسراول) ، مسکین(بکسر اول و سوم) ومقدور (بفتح اول وضم سوم) ۱ .

جمع مکسر عربی درزبان فارسی بسیار بکار رفته ، وامروز نیز مستعمل است :

« از **قدماء حکماء فلاسفهٔ** سابق (در) علم حساب فیثاغورس حکیم بودست . »

(ناصرخسرو . جامع‌الحکمتین . چاپ تهران ۱۳۳۱ص ۱۴۵)

«و اگر مناظرهٔ **فقها** بود ابتدا خبر مقدم دار ...»

(کیکاوس‌بن اسکندر . قابوسنامه ص ۱۱۴)

« **زواهر** علوی را با **جواهر** سفلی ترتیب وجود او کشید.»

(سعدالدین وراوینی . مرزبان‌نامه . چاپ کتابخانهٔ طهران ص ۱)

«ننشستم تاآن گنج خانهٔ دولت‌رابدست آوردم و **زوایای** آنهمه بگردیدم و **خبایای اسرار** آن بنظر استبصار تمام بدیدم.»

(سعدالدین وراوینی . ایضاً ص۲)

«شنید که تن ملك برص داردو **اطبا** درعلاج آن عاجز شده‌اند.»

(عبداللطیف طسوجی . هزار ویکشب. چاپ خاور ج ۱ ص۲۸)

۱ـ ر.ک : شرح شافیهٔ ابن‌الحاجب تألیف رضی‌الدین استرآبادی بتحقیق محمد نورالحسن، محمدالزفزاف و محمدمحیی‌الدین عبدالحمید ج ۲ چاپ قاهره ص ۸۹ ببعد؛ غیاث‌اللغات(در لغت : جمع)؛ المنجد ، مقدمه (در عنوان : الجمع).

«یکی از **وکلای** پرتستان ... بآن کشیش کاتولیك پاسخ داد...»

(میرزا آقاخان کرمانی . هفتاد و دوملت ص ۷۳)

«مقصود شیخ‌ابوعلی ... رودباری است از **مشاهیر مشایخ عرفاء اواخر** قرن‌سوم و **اوایل** قرن چهارم.»

(محمد قزوینی . شدالا زار . تعلیقات ص ۴۷۰ـ ۷۱)

«از بعض **فضلا** پرسیدم، او گمان‌برد که چون توقف او(بیرونی) در مولد خود خوارزم مدتی قلیل بود...»

(علی اکبر دهخدا . ابوریحان . چاپ‌وزارت فرهنك ۱۳۲۴ ص ۱)

«در حقیقت آنچه از **آیات** و **احادیث** نقل میکنند بجهت شرح چند بیتی است که ازمثنوی شاهدآورده است.»

(بدیع‌الزمان فروزانفر . خلاصهٔ مثنوی ص و)

«بدین جهت تجدید عزم نمودم ودل برمطالعهٔ **دواوین** و **آثار قدما** نهادم و هرچند میبایست **احوال** بسیاری از **شعرا** ونویسندگان را تحقیق نمایم، با این همه از مقصود اصلی هم غافل نبودم.»

(بدیع‌الزمان فروزانفر . رسالهٔ‌مولانا. مقدمه‌ص ث)

«آثارونتایج زیان بخش بی حد وحصر که ازفقدان **آثار** علمی وادبی‌برای **ملل** و **اقوام** عالم‌اتفاق می‌افتدهزار بارازحلقه‌های‌مفقوده درفرضیات‌طبیعی محسوستر وآشکارتر است.»

(جلال‌همائی . مصباح‌الهدایه . مقدمه ص ۲)

« **کتب تراجم** و **تواریخ** بشرح **احوال** ونام **آثار** آنهامشحون است . »

(جلال همائی . ایضا ص ۴)

«یکی از شیرین‌ترین و دلاویزترین **مباحث** تاریخی بلا تردید تاریخ **ادیان** و**مذاهب** و**احوال ملل** و**نحل** وشرح **آراء** و**مقالات فرق** مذهبی است.»

(عباس اقبال . خاندان نوبختی. ص ۵)

« آنوقت **حقایق** را فاش دیده **تکالیف** خود را مثل تیغ برهنه می‌بیند . »

(محمد حجازی . هما ص ٢٦)

« کم کم وقتی درست آنرا در **زوایا وخفایای** خاطر و مخیله نشخوار کردم معلوم شد آنقدرهم نا معقول نیست...»

(جمال‌زاده . هفت قصه . ص١٩٥)

نکتهٔ ١- بایددانست که چون فرا گرفتن وزنهای جمع قله وجمع کثره برای کسانیکه درزبان‌عرب دستی ندارند، دشوار است وازسوی دیگر بخش بزرگ جمعهای کثره موقوف بر سماع است و باید از قاموسهای عربی استخراج شود ، نویسندگان و گویندگان پیشین در قرنهای اول اسلامی بیشتر کوشیده اند که لغتهای عربی یا معرب را بسیاق‌فارسی جمع بندند،واز آن‌پس‌نیز کمابیش همین‌شیوهٔ پسندیده را دنبال کرده‌اند :

«واین‌نامه‌راهرچه گزارش کنیم از گفتار **دهقانان**بایدآورد...»

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابو منصوری . هزارهٔ فردوسی. ص١٤٢)

« و کردارهر داروی ... و **منفعتها ومضرتها** و **طبعهای** ایشان اندر چهار درجه.»

(ابومنصور موفق هروی. کتاب الابنیه بنقل سبك‌شناسی ج ٢ص ٢٥)

«یك صف میران و بلعمی بنشسته   یك‌صف **حران**وپیرصالح‌دهقان.»

(رودکی سمرقندی . بنقل تاریخ سیستان
مصحح بهار . تهران ١٣١٤ص٣١٩)

«و **قصه‌هاء** امیران‌مؤمنان که‌بودندتا بدین‌وقت‌یاد کردیم...»

(ترجمهٔ تفسیر طبری. بنقل نمونهٔ سخن فارسی . دکتر بیانی ص ٨)

« کس ندید که کسی از **ملکان** شاعری را پنجاه هزار درم داده باشد . »

(بلعمی . ترجمهٔ تاریخ طبری. چاپ نول کشورص ٧٥٠)

«آنچه بلند سازد حجت اورا درمیان **امامان** صالح.»

(ابوالفضل بیهقی . تاریخ . چاپ دکتر غنی‌و دکترفیاض ص ٣٠٨)

«پس دانستیم که‌این‌**معنیها** اندرآب، اعراض بود.»

(ناصرخسرو. جامع‌الحکمتین ص ٢٥٦)

« از بهر آنك اندر یافتن دیدنیها از رنگها و **شکلها** ... بدین قوت است . »

(ناصرخسرو . ایضاً ص ٢٥١)

«بهیچ وقت‌از ملامت خلقان رسته‌نباشی .»

(کیکاوس‌بن‌اسکندر . قابوسنامه‌ص٥٧)

« ببدیهه طبع پادشاه خرم شود و **مجلسها** برافروزد و شاعر بمقصود رسد . »

(نظامی عروضی. چهار مقاله چاپ لیدن ص ٣١)

« چگویی کزهمه **حران** چنو بوده است کس نیزا
نه هست اکنون و نه باشد و نه بوده است هر گیزا . »

(بهرامی سرخسی. بنقل المعجم چاپ مدرس رضوی ص ٢٢٤)

«چنین گوید محمدبن عمرالرادویانی که **تصنیفها** بسیار دیدم.»

(محمدبن‌عمررا دویانی . ترجمان‌البلاغه ص ٢)

«و عامهٔ **بابهای** این کتاب را برترتیب فصول محاسن‌الکلام ... تخریج کردم .»

(محمدبن عمر رادویانی . ایضاً ص ٣-٤)

«دختررزبرنگهاو**شکلهای** مختلف فلاطون‌خم‌نشین گردیده...»

(جمال زاده . هفت‌قصه . ص ١٦٣)

نکتهٔ ٢ - وزن صفت مشبهه و صیغهٔ مبالغه و بعض اسم فاعل‌های عربی را (که درفارسی عادهٔ آنها را به « ـ ین » جمع نمی‌بندند بلکه جمع مکسر آنها مستعمل است) فصیحان گذشته ومعاصر بشیوهٔ فارسی به « ـ ان» جمع بسته‌اند ومی‌بندند :

«مر کتابهای حکیمان پیشین وطبیبان مجرب همه بجستم.»

(ابومنصور موفق هروی. کتاب الابنیه، بنقل سبك شناسی ج۲ص۲۵)

و حکیمان هند برصوابند ومن راه حکیمان هند گرفته‌ام.»

(ابومنصور موفق. ایضاً ص۲٦)

«وخطیبان و شاعران و حدیث گویان و همهٔ فصیحان بتازی چندین سال سخن همی گویند.»

(ابوعلی بلعمی . ترجمهٔ طبری . ص ۷۵۲)

« از رودکی شنیدم استاد شاعران
کاندرجهان بکس مگر وجز بفاطمی.»

(معروفی بلخی . بنقل لباب الالباب ج ۲ طبع بریل ص ٦)

« عاملان بینم باز آمده غمگین زعمل
کارنا کرده و نا رفته بدیوان شمار .»

(فرخی سیستانی . دیوان. ص ۹۲)

«ای ندیمان شهریار جهان ! ای بزرگان درگه سلطان !»

(فرخی . ایضاً ص ۲٦۹)

«هرچه‌زین سوداغ کرد ازسوی دیگرهدیه داد
شاعران را بالگام و زائران را بافسار.»

(فرخی . ایضاً ص ۱۷۹)

«گرسری یابد بعالم کس بنیکو شاعری
رودکی را برسرآن شاعران زیبدسری.»

(رشیدی سمرقندی. بنقل لباب الالباب. ج ۲ طبع بریل ص ۷)

«و چنانکه مراو همهٔ عالمان و دانایان را روشن شود که دین کدام است ؟»

(مقدمهٔ ترجمهٔ اردا ویرافنامهٔ قدیم. بنقل اردا ویرافنامه
بقلم نگارنده . در یادنامهٔ پورداود ج ۱ ص ۲۰۸)

«الحذار ای عاقلان ! زین وحشت آباد، الحذار!

الفرار ای عاقلان ! زین دیو مردم الفرار !»

(جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی .دیوان. چاپ وحید ص ۱٦۱)

« ای عاشقان ! ای عاشقان ! من عاشق یکتاستم
عشقم چو سر برمیزند من واله و شیداستم.»

(مولوی . دیوان شمس.چاپ نول کشور هند ص ۵۰۹)

« عاجزباشد که دست قوت یابد برخیزد ودست عاجزان برتابد.»

(سعدی. گلستان . چاپ قریب ص ۱۰٤)

« و زن وفرزندان ایشان راغارت کرده‌ومادر و پدر اسیران را گریانیده ... »

(رشیدالدین فضل‌الله. جامع التواریخ.ج ۲ص ۲۲۱)

«در طغیان کیفیت وغلوای مستی بلاد ربع مسکون را بحریفان بادهٔ ابلهی قسمت مینمود ...»

(اسکندربك منشی. عالم‌آرای عباسی .
دروقایع استراباد وخروج محمدصالح)

«وآمد شد سفیهان و نامه و پیغام درمیان بود . »

(اسکندربك منشی . ایضاً . در احوال خراسان)

«نیای من بدین سبب نزد عوام وفقیهان تنك مغز آن روزگار چندان مقبول و پسندیده نبود ... »

(بدیع‌الزمان فروزانفر . رساله درتحقیق احوال مولانا . ص۱)

«مثنوی معنوی‌حاوی دقیق‌ترین افکارعرفانی ومشتمل برخلاصهٔ آراء صوفیان وحکیمان اسلام ... می‌باشد.»

(بدیع‌الزمان فروزانفر . فیه مافیه. مقدمه ص ب.)

«حریفان هفتگانهٔ برهنه‌دلشاد نیز ...چون... فراغتی‌یافته‌بودند عالم‌را فراموش کرده، درآینهٔ جام عکس‌رخ دولت‌جاویددیده‌بودند.»

(جمال‌زاده . هفت‌قصه. ص۱۵)

« شاعران نیز مانند ندیمان و نوازندگان وظیفه‌خوار سلاطین و اعیان دولت شدند .»

(نصرالله فلسفی . احوال شاعران ایران . مجلهٔ مهر سال دوم ص ۲۰٤)

« شگفت این است که شاعران بزرگ زبان فارسی نیز گاهی کلمات را درست نخوانده و بهمانگونه درشعر آورده‌اند .»

(سعید نفیسی .دربارهٔ چند لغت فارسی . یادنامهٔ پورداود ج ۱ ص ۲۱٦)

III - خلاصه

گفتارهای پیشین‌را در چند ماده خلاصه میکنیم:

۱ - علامت جمع اصیل فارسی «ـ ان» و «ـ ها» است .

۲ - در زبان مکالمه و تخاطب و نوشته‌هایی که بزبان عامیانه نگاشته میشود، همهٔ کلمات را توان به «ـ ها» جمع بست.

۳ - در زبان ادبی کلمات طبق قاعده‌های خاص، بعضی به«ـ ان» و بعضی به «ـ ها» و برخی بهردو جمع بسته شوند، وفرا گرفتن این قاعده‌ها لازم است (رجوع بمتن رسالهٔ حاضر شود) .

٤ـ از جمع بستن کلمات فارسی به «ـ ات» باید پرهیز کرد .

٥ـ کلمات عربی را طبق قاعده‌هایی به «ـ ات» توان جمع بست، ولی بهتر است حتی‌المقدور آنها را هم بسیاق فارسی جمع بندند .

٦ ـ از استعمال جمعهای مختوم به «ـ ون» و «ـ ین» ـ تا آنجا که میسر باشد ـ احتراز اولی است .

۷ ـ عدهٔ بسیار از جمعهای مکسر عربی در فارسی متداول شده است . این جمعها برای فارسی زبانان در حکم لغتهای سماعی هستند و آنها را باید از فرهنگها بیاموزند . درین مورد نیز باید ازاستعمال لغتهای غیر مأنوس و مخصوصاً کلماتی که مترادف آنها درفارسی‌رایج و مقبول عام است ، خودداری کرد .

فهرست

I - علامت جمع صفحهٔ ۱-٦۱

۱ و ۲ - آن وها ، صفحهٔ ۱-۳۸

مقدمه صفحهٔ ۱-۲
۱ - جمع جانداران (ذوی‌العقول وغیرذوی العقول) « ۳ ـ ۵
۲ - « اسمهای(وصفتهای‌بجای موصوف) کسان « ۵ ـ ۷
۳ - « اسم وصفت (جانشین‌موصوف) مختوم‌به« ـ ا » « ۷ ـ ۹
٤ - « اسم وصفت(جانشین موصوف) مختوم به « ـ و» « ۹ ـ ۱۱
۵ - « جمادات « ۱۲-۱۳
٦ - « اسماء معنی « ۱۳-۱۵
۷ - « نباتات « ۱۵-۱٦
۸ - « اعضای بدن(فرد) « ۱٦-۱۷
۹ - « « « (زوج) « ۱۷-۱۹
۱۰- « نام اقوام وقبایل وملل « ۱۹-۲۱
۱۱- « اعلام (اسماء خاص) بمعنی نوعی « ۲۱-۲۲
۱۲- « کلمات منسوب « ۲۲-۲٤
۱۳- « اسماء دال بر وقت وزمان « ۲٤-۲٦
۱٤- « کلمات مختوم بهاء غیر ملفوظ « ۲٦-۲۸
۱۵- « اعداد « ۲۸-۲۹
۱٦- « معدود « ۲۹-۳۱
۱۷- « اسم‌جمع « ۳۱-۳۲
۱۸- « ضمیر منفصل « ۳۲-۳۳
۱۹- « این وآن « ۳۳-۳٤
۲۰- « که وچه (استفهامی) « ۳٤
۲۱- « کلمات مرکب « ۳۵
۲۲- « بستن جمعهای عربی « ۲٦-۳۸

۳ - ات ، صفحهٔ ۳۸ - ۵۳

الف - اسماء مختوم بتاء صفحهٔ ۳۹
ب - اعلام مؤنث « ۳۹
ج - مصادر زیاده برسه‌حرف « ٤٠_٣٩
د - اسم فاعل واسم مفعول وصفت مشبهه و صیغهٔ مبالغه « ٤٣_٤١
ه - جمع مصادر مختوم به - یة (مصدر جعلی) و جمع کلمات مؤنث منسوب « ٤٨_٤٣
و - جمع مختوم به «- جات» « ٤٩_٤٨
ز - جمع اسماء معمول به «- ات» « ٥٠_٤٩
ح - « کلمات فارسی وترکی به «- ات» « ٥٢_٥٠
ط - « بستن جمع با علامت «- ات» « ٥٣_٥٢

۴ و ۵ - ون و ین ، صفحهٔ ۵۳ - ٦١

الف - «- ون» صفحهٔ ٥٥_٥٣
ب - «- ین» « ٦١_٥٥

II - جمع مکسر، صفحهٔ ٦١ - ٧٠

الف - جمع قله صفحهٔ ٦٢_٦١
ب - جمع کثرة « ٦٦_٦٢
نکتهٔ ١ - جمع کلمات عربی بسیاق فارسی « ٦٧_٦٦
نکتهٔ ٢ - جمع اوزان صفت مشبهه وصیغهٔ مبالغه و اسم فاعل‌عربی بسیاق فارسی « ٧٠_٦٧

III - خلاصه، صفحهٔ ٧١

تصحیح : صفحهٔ ٢ سطر ١ (ânâm -) صحیح است

از مؤلف

۱- انتشارات کتابفروشی زوّار

۱- برهان قاطع . مجلد اول (آ - ث) سال ۱۳۳۰ .
۲- » » . مجلد دوم (ج - ع) (در آذر ماه ۱۳۳۱ منتشرخواهدشد) .
۳- چهارمقالهٔ عروضی با شرح لغات‌وتوضیح عبارات‌مشکل‌ونسخه بدلها. ۱۳۳۱ .
٤- » » » و تعلیقات چاپ شده و چاپ نشدهٔ علامهٔ مرحوم محمد قزوینی و گروهی ازفضلای دیگر(تحت طبع است) .
۵ - قاعده‌های جمع در زبان فارسی (شمارهٔ اول از سلسلهٔ انتشارات « طرح دستور زبان فارسی) » ۱۳۳۱ .
٦- بر گزیدهٔ شعر فارسی (شمارهٔ اول شامل دورهٔ طاهریان ، صفاریان، سامانیان و آل بویه) ۱۳۳۱ .

۲- انتشارات دیگران

۷- مزد یسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی (شمارهٔ ۹ از انتشارات دانشگاه تهران). ۱۳۲٦ .
۸- حافظ شیرین سخن . جلد اول . بنگاه پروین . ۱۳۱۹ .
۹- حکمت اشراق و فرهنك ایران (از انتشارات مجلهٔ آموزش و پرورش سال۲٤). ۱۳۲۹ .
۱۰- شمارهٔ هفت و هفت پیکر نظامی (از انتشارات مجلهٔ پشوتن) . ۱۳۲۷ .
۱۱- اردا ویرافنامه (درجزو یاد نامهٔ پور داود مجلد اول چاپ و نیز جدا گانه منتشر شده). ۱۳۲۵ .
۱۲- روز شماری در ایران باستان و آثار آن در ادبیات پارسی بضمیمهٔ رسالهٔ « نوروز و سی روز ماه تألیف محسن فیض‌کاشانی » (جزو مجموعهٔ شمارهٔ٤ انجمن ایرانشناسی چاپ وجدا گانه نیزانتشار یافته). ۱۳۲۵.
۱۳- یوشت فریان و مرزبان نامه . چاپخانهٔ مجلس ۱۳۲٤ .
۱٤- ستارهٔ ناهید یا داستان خرداد وامرداد . چاپخانهٔ شرکت طبع کتاب۱۳۱٦.
۱۵- جامع الحکمتین . تألیف ناصرخسرو (بهمراهی هانری کربین) . چاپ انستیتوی ایران وفرانسه (بزودی منتشرخواهد شد) .
۱٦- دانشنامهٔ علائی . بخش دوم . علم برین . چاپ انجمن آثار ملی (درجشن هزارهٔ ابن سینا منتشرخواهد شد).
۱۷- خسرو کواتان و ریدك وی . ترجمه از پهلوی (در مجلهٔ آموزش و پرورش سال ۱٤ بطبع رسیده) .

۱۸ـ شاهان کیانی وهخامنشی درآثار الباقیه (درمجلهٔ آموزش و پرورش سال ۱۵ چاپ شده) .

۱۹ـ یك قطعه شعر در پارسی باستان . چاپخانهٔ مجلس . ۱۳۲۲ .

۲۰ـ امیرخسرو دهلوی . چاپ مجلهٔ مهر . ۱۳۳۱ .

۲۱ـ روانشناسی تربیتی . ترجمه از « علم‌النفس و آثاره فی التربیة والتعلیم » تألیف علی‌الجارم ومصطفی امین . چاپخانهٔ ایرانشهر (اهواز) . ۱۳۱۶.

بها : ۳۵ ریال

۱۰

پیدایش ضمایر فارسی

(بررسی وتطبیق)

نیکلا راست

دانشیار درالسنهٔ شرقیه

حق طبع وترجمه برای مؤلف محفوظ است

تهران
۱۳۳۳

چاپ رنگین

۵۰ ریال

پیدایش ضمایر فارسی

(بررسی و تطبیق)

نیکلا راست

دانشیار در السنهٔ شرقیه

حق طبع و ترجمه برای مؤلف محفوظ است

تهران

۱۳۳۳

Ex Oriente Lux

نور از شرق است

مندرجات

صفحه
قسمت اول مدخل ۱-۵
قسمت دوم ضمایر فاعل ۶-۶۴
بند ۱ ضمیر فاعل شخص اول مفرد ۶
بند ۲ مأخذ لغوی *man ۶
بند ۳ « « *az ۱۲
بند ٤ « « *a+dam ۱٤
بند ٥ « « *a+ham ۱۷
بند ٦ « « *(h)ay ۲۱
بند ۷ « « مرکب *(h)ay-mar (s) ۲٤
بند ۸ « « *(y) al ۲٦
بند ۹ « « *ban+d ۳۰
بند ۱۰ « « *(y) ag ۳۲
بند ۱۱ ملاحظات کلی در ضمایر فاعل شخص اول مفرد ۳٥
بند ۱۲ ضمیر فاعل شخش دوم مفرد ۳۸
بند ۱۳ مأخذ لغوی *du,*tu ۳۸
بند ۱٤ ضمیر فاعل شخص سوم مفرد ٤۳
بند ۱٥ مأخذ لغوی *(g)u(g) ٤۳
بند ۱٦ « « *vey ٤۸
بند ۱۷ « « *an ٤۸

بند ۱۸ ضمیر فاعل شخص اول جمع ٥۱
بند ۱۹ مأخذ لغوی *ma(g) ٥۱
بند ۲۰ ضمیر فاعل شخص دوم جمع ٥٥
بند ۲۱ مأخذ لغوی *shma ٥٥
بند ۲۲ ضمیر فاعل شخص سوم جمع ٦۱
بند ۲۳ مأخذ لغوی *esh+an ٦۲
بند ۲٤ an+ha,an+an ٦٤
قسمت سوم ضمایر مفعول ٦٥-۷۷
بند ۲٥ ضمیر مفعول شخص اول مفرد ٦٥
بند ۲٦ مأخذ لغوی *mar ٦٥
بند ۲۷ ضمیر مفعول شخص دوم مفرد ۷۰
بند ۲۸ مأخذ لغوی *tur ۷۱
بند ۲۹ ضمیر مفعول شخص سوم مفرد ۷٤
بند ۳۰ مأخذ لغوی *(g)ur ۷٤
بند ۳۱ سایر ضمایر مفعول ۷۷
قسمت چهارم ملاحظات و نتایج کلی ۷۸-۸۲
قسمت پنجم حواشی و علائم اختصار و فهرستهای عمومی ۸۳-۱٥۷
آ- تبصره و حواشی ۸۳
ب - اختصارات :
۱- منابع فارسی ۱۱۹
۲- منابع بسایر زبانها ۱۲٤
ج- زبانها و لهجه‌های ایرانی ۱٤۲
د- زبانهای غیر ایرانی ۱٥۱
هـ- خلاصهٔ اصطلاحات صرف و نحو زبانشناسی ۱٦۰
و - سایر اختصارات ۱٦۳

غلطنامه

خواهشمند است، پیش از خواندن کتاب، غلطهائی را که درچاپ روی داده تصحیح فرمایند ـ ضمناً یاد آوری این نکته لازم است که از صفحهٔ ٧ تا ٤٠ برای جدایی میان هریك از کلمات که بخط لاتینی آمده باتوضیحات مربوطه به کلمهٔ قبلی خط کوچك (تیره) گذاشته شده است و این خطها علامت ترکیب کلمات اینست .

ص/س	نادرست	درست
٢٩/٢	کلمه	گله
١٦/٦	(مفهوم من)	مفهوم(من)
٣/٧	یازندی	بارندی
٥/٧	مدگلدشتی	مدگلاشتی
٧/٧	جان	چان
٢/٨	mein	mien
٧/٨	mo’in	ma’in
١٣/٨	عبارت	عبادت
١٧/٩	Baechus	Bacchus
٢٢/٩	man	*man
١/١٠	اشتباهی	استنتاجی
١٢/١٠	M	m
١٧/١٠	بدیدن	بریدن نهر
١/١١	Menna	Menua
١٥/١١	K	k
١٨/١١	روح	رواج
١٣/١٢	یرغلامی	بزغلامی
٢٥/١٤ [جملهٔ رو برو افتاده بیافزائید]		در زبان (اسلاوقدیم) و درزبان(بلغاری) و در زبان(لیتوانی)هم معمول شده لیکن درزبان روسی
٩/١٧	Z-Z	z-z
٢٢/١٧	تغییر	تعبیر
آخر/١٨	am+a	am+o
٣/٢٣	a-s-t-an	astan
٢١/٢٥	مرکب	اسم مرکب
٥/٢٦	آقایان	آقای
٢٨/٢٦	mars	Mars
٢٢/٢٧	(egli	(egli)(او)
٣/٢٩	al	ol
١٥/٢٩	ایران	اسیران
٨/٣١	مرده	برده
١٧/٣٣	مدنجی	مونجی
٢٥/٣٤	اکه	اکد
١٨/٣٦	مدنجی	مونجی
٢٥/٣٧	زمان	زبان
٥/٤٤	ng	ug
١٣/٤٤	kuhh	huhh
١٩/٤٤	+dez	—dez
٢٣/٤٥	یا	با
٢٠/٤٦	مدنجی	مونجی

ص/س	نادرست	درست
١٦/٤٩	en+c	en+e
١٦/٥٠	Ana	‘Ana
١٦/٥٠	ani	Ani
٤/٥١	U	V
٤/٥٢	مدنجی	مونجی
٤/٥٣	قمر)	قمر) (فارسی)
١٠/٥٤	غیرفاعل	ضمیرفاعل
١٢/٥٧	+et	+e
٨/٥٨ [جملهٔ رو برو افتاده بیافزائید]		٥٦١ sham+s (نام رب النوع و بت قدیم (عربی) ٥٦٢ sh‘am (شام ـ سوریه ـ دمشق) (عربی) +a
٢٠/٥٩	پرسش	پرستش
٢٠/٦٠	capitol	Capitol
٢/٦٢	Partiele	Particle
١١/٦٥	شفنی	شغنی
٢/٦٦	کرگ	کرك
٩/٦٦	شفنی	شغنی
١٨/٦٦	(فرانسه)i	(فرانسه)u
٣/٦٧	فارسی	ماری
٢٤/٦٧	(a)...(a)	(A)...(A)
١٤/٦٨	که	نه
آخر/٦٨	به	نه
٤/٧٠	شمال	بشمال
٩/٧٠	ایران	اسیران
١٢/٧٢	e-tsan	ets-an
آخر/٧٢	Tuors	Tours
٥/٧٥	ho	oh
١٢/٧٦	gur+a	gur+ia
١٠/٧٧	ضمایر	سایرضمایر
٢٥/٧٩	معهذا	لهذا
٢٥/٧٩ [جملهٔ رو برو افتاده بیافزائید]		نشانه و اسم طایفهٔ اول و از طرف طایفهٔ متکلم بعنوان نام خود آنها تلقی بتدریج اسم بزرك رئیس طایفه و اسم رب النوع
٢٩/٧٩	اهم	راهم
٤/٨٠ [جملهٔ رو برو افتاده بیافزائید]		دراصوات بطوراختصار موردمطالعه قراردهیم. ابتدا بایدمتذکرشد که اصوات ازقدیم
١٢/٨١	hoc	hok
١٣/٨٢	مفهوم	مفهوم‌لیکن بستگی مفهوم
٢٣/٨٥	(بود)	(مرد)
١٩/٨٦	Fron...	Fran...
٢٣/٨٨	ایجاد	اتخاذ
١٨/٨٩	مقایسه	٢٤٨مقایسه
١/٩١	١٧٢	١٢٧
١٣/٩١	Soein	Socin
٢/٩٢	Pallstino	Pallotino
٤/٩٢	Beowult	Beowulf
١٩/٩٢	pachycloda	pachyclada
٢٦/٩٢	٤٩٤	٩٤٩
٣٠/٩٢	آمد	آمو
١٢/٩٣	Torwoli	Torwali
٢٦/٩٤	Ceesar	Caesar
١٧/٩٥	Cancasi	Caucasi
١٨/٧٥	...cum	...eum
١/٩٦	Giryas	Girgas
١٨/٩٦	...gasa	...gass
٨/٩٧	این	این نام
١٤/٩٧	Phoenican	Phoenician

ص/س	نادرست	درست
۲۵/۹۷	hit+al	hit—al
۲/۹۸	gi+l	gi—l
۲۳/۱۰۱	شفنی	شغنی
۲۸/۱۰۱	وحی	وخی
۱۲/۱۰۲	شامرزادی	شمیرزادی
۲۱/۱۰۲	لغوی	ثنایائی
۲۵/۱۰۲	در	دو
۵/۱۰۳	شما	بشما
۲۶/۱۰۳	۲۴۹	۲۴۰
۲۵/۱۰۴	تعمیر	تفسیر
۹/۱۰۵	...denic	... denie
۱۲/۱۰۷	۱۸۷	۱۷۸
۳۱/۱۱۰	Sommet	sommet
۶/۱۱۱	sabbsti	sabbati
۴/۱۱۲	...rsdskiy	...rodskiy
۱۸/۱۱۲	Xholdovedenic	Khaldovedenie
۱۸/۱۱۲	Meshshuninov	Meshshaninov
۳۰/۱۱۲	شفنی	شغنی
۲۸/۱۱۳	aec...	acc...
۲۸/۱۱۳	novus	uouns
۱۱/۱۱۵	ضمناً	۳۹ ضمناً
۱۲/۱۱۵	خاص مرکب	خاص‌ترکیب
۱/۱۱۶	آمد	آمو
۲۴/۱۱۶	Neram	Naram
۵/۱۱۷	Syeks	Sykes
۳/۱۲۴	Yazuiki	Yazuik i
۱۳/۱۲۴	Ston	Stone

ص/س	نادرست	درست
۱۵/۱۲۵	ocherk	ocherk,
۲۰/۱۲۷	Yarean	Yaran
۲۵/۱۲۷	iranianne	iranienne
۲۶/۱۲۷	Semmnan	Semnan
۹/۱۲۸	E'tudes	Études
۲۱/۱۲۸	...lago	...logs
۱۲/۱۳۲	Mil.	mil.
۲۱/۱۳۲	Alent-	Aleut-
۹/۱۳۳	Ofto	Otte
۲۲/۱۳۳	Mouns	Nouns
۵/۱۳۷	yate...	yafe ...
۲۱/۱۳۷	Sdrache	Sprache
۲۱/۱۳۹	narodwo	narodov
۲۶/۱۳۹		semantika
۲۶/۱۴۰	Worlos	Worlds
۱۷/۱۴۳	Birjadi	Birjandi
۱۹/۱۴۳	Parthan	Parthian
۱۱/۱۴۶		ماوراءالنهررایج و
۲۲/۱۴۷		جدیدیا فارسی ادبی
۳/۱۴۸	[جملهٔ روبرو افتاده بیافزائید]	مغول درایران بجریان انداخته‌شد واغلب‌موارد منشأ آن زبان ترك یا مغول بوده
۳/۱۵۵	Chanien	Chanian
۱۳/۱۵۶	Swmerian	Sumerian
۵/۱۵۹		Asianic گفته میشود)
۱۵/۱۵۹	شمال	شمال مصر
۱۹/۱۶۰	ستون ۱	derivatives
۴/۱۶۰	ستون۲ parto	parts
۷/۱۶۰	ستون۲ oriental	Oriental

قسمت اول

مدخل

ضمایر شخصی فارسی از قراری است که بطور مشروح در زیر ایراد میگردد (۱) و در این بررسی تنها ضمایر شخصی منفصل که درحقیقت قسمت اهم ضمایر را تشکیل میدهند مورد مطالعه قرارداده شده است :

ضمایر فاعل

شخص اول مفرد	man (من)
« دوم «	(تو)to,tu
« سوم «	u (او) , vey (وی) , an (آن)

شخص اول جمع	ma (ما)
« دوم «	shum+a,shom+a (شما)
« سوم «	ish+an (ایشان) , an+an (آنان) an+ha, (آنها)

ضمایر مفعول

تفکیک معمولی بهجاهای جداگانه	تفکیک پیشنهادی بهجاهای جداگانه(۲)

شخص اول مفرد	(مرا) ma+ra	(مرا) mar+a
« دوم «	to+ra,tu+ra (تورا)(ترا)	tor+a,tur+a (تورا) (ترا)
« سوم «	(اورا) u+ra	(اورا) ur+a

⁂

شخص اول جمع	(مارا) ma+ra
« دوم «	(شمارا) shum+a+ra, shom+a+ra
« سوم «	an+an+ra , (ایشانرا) ish+an+ra (آنها را) an+ha+ra, (آنانرا)

پیدایش صیغه‌های ضمایر فارسی کمااینکه پیدایش ضمایر سایر زبانهای دنیا بطور کلی کمتر مورد مطالعه واقع‌شده و اگر چنانچه جزئی مطالعه‌شده باشد بدون برنامه معینی بررسی گردیده است. این‌قبیل مطالعات تقریباً منحصر باین بوده که من‌باب مثل‌ضمیر فاعل شخص اول مفرد man (من) چون ظاهراً خالی از شباهت نبوده از صیغه ضمیر مفعول شخص اول مفرد فرس قدیمmana (بمعنی‌مرا) اشتقاق‌و اقتباس پنداشته‌اند بدون تعبیرفاعلیت ومفعولیت آنها ویا آنکه ضمیر فاعل شخص دوم مفرد فارسی to,tu (تو) باز هم چون بی شباهت نمیباشد از صیغه‌همردیف فرس قدیمtuvam فرض نموده واز راه تخفیف بدست آورده بودند.

در این قبیل تحقیقات هم کمتر سعی شده بود کشف وروشن شود که ضمایر گوناگون از لحاظ وجه تسمیه لغوی بدوی واز نقطه نظر مفهوم‌ابتدائی آنها از چه‌منشائی بوجود آمده‌اند؟

بهمین منوال مقام ضمیر درمیان سایر قسمتهای کلام هم بقدری که باید وشاید روشن نشده وهمچنین علت فرق فاحش لغوی که درمیان ضمایر فاعل‌و ضمایر مفعول وجود دارد نیز تاکنون روشن نگردیده است.

در این دهه‌های اخیر از ناحیه پاره‌ای از محققین متعلق بگروهی که تحت عنوان (یافثی) Yaphetid تا اندازه‌ای شهرتی‌پیدا کرده‌نظریات ناقصی هم در بارهٔ پیدایش ضمیر اظهار شده‌است، مانندایسنکه ضمیردر دوره‌های‌بدوی مفهوم مشترك بدن وروح انسان را اداء وهمچنین موجود منفردی را در مقابل اجتماع وطایفه که در عین حال جنبهٔ کلمه راهم داشته اداء میکرد نه در برابر اشخاص منفرد دیگر. (۳)

یا بعقیدهٔ محقق دیگر، ضمیر در ابتداء عبارت ازاسم بت ورب‌النوع

(totem) طایفه بوده و ضمیر اولیه در بدو امر باشخاص مختلفه تفکیك نشده بود و در ضمایر فقط یك شخص وجودداشته است؟(٤)

همچنین بنظر میرسد که‌اینگونه تعبیرات‌درچگونگی‌ایجاد ضمیرچندان قانع کننده نبوده واضافه براین زیاد روشن هم نمیباشند.

دربررسی حاضر مؤلف سعی‌نمود که پیدایش احتمالی ضمایر فارسی‌را روشن نموده و ضمناً از پاره‌ای از ضمایر سایر زبانهای مربوطه هم بمنظور تطبیق و مقایسه اشاره نماید.

مطول یاکوتاه بودن صداها و حروف مصوته که‌درضمن بررسی بآنها برخورد میشود چون درریشه کلام ذیمدخل نبوده وبچگونگی موضوع بررسی حاضر تأثیری ندارد لهذا باهیچ علامتی ظاهر وتمیز نشده و درعین حال کلیه نمونه‌های کلمات زبانهای مختلف و حتی فارسی‌وعربی‌هم ازلحاظ‌تسهیل‌مقایسه و تطبیق باتلفظ زبانهای گوناگون دیگر به‌ترانویس لاتینی‌اداء گردیده‌اند.

در این ترانویس ساده‌ترین سبکی که ذیلا ایراد گردیده اتخاذ شده‌و تنها اینکه بعضی از کلمات زبانهای کمیاب قدیم مانند زبان مصری قدیم و یا زبان سغد و غیره تقریباً بهمان طرزی که از طرف متخصصین اتخاذ گردیده درنظر گرفته شد ولی بازهم باخط لاتین و باتخفیف ممکنه.

ترانویس فارسی

حروف

حرف		حرف	
آ،ا	a	ص	s
ب	b	ض	z
پ	p	ط	t
ت	t	ظ	z
ث	s	ع	(apostsophe)’
ج	j	غ	gh
چ	ch	ف	f
ح	h	ق	q
خ	kh	ك	k
د	d	گ	g
ذ	z	ل	l
ر	r	م	m
ز	z	ن	n
ژ	zh	و	v,u
س	s	ه	h
ش	sh	ی	y,i

علامات

ء (همزه)   ’ (apostrophe)

حرکات

َ a

ِ e

ُ o

و ترانویس سایر زبانهای مربوط روی مأخذ ترانویس بالا در نظر گرفته شد وفقط درموارد استثنائی املاء ملی کلمه توی پرانتز نوشته میشود .

قسمت دوم

بند١

ضمایر فاعل

ضمیر فاعل شخص اول مفرد

در میان ضمایر فاعل و بخصوص در بین ضمایر فاعل شخص اول مفرد ضمایری نشان داده خواهد شد که عمومیت دارد، اعم از زبان فارسی ادبی و یا لهجه های ایرانی دیگر واز لحاظ مقایسه وتطبیق مأخذ لغوی ضمیر فارسی‌را بعنوان اساس بمنظورمقایسه گذارده وضمایرسایرزبانها ولهجه‌های ایرانی و یا زبانهای غیرایرانی وسایر کلمات واسامی مورد تطبیق راباماخذضمایرفارسی مقایسه خواهیم نمود .

بند٢

مأخذلغوی man☆

ضمیرفاعل شخص اول مفرد فارسی وعده ای ازسایرزبانها ولهجه‌های ایرانی‌امروزه روی مأخذ لغوی man☆ ایجاد گردیده ونمونه های لغوی‌پائین شاهد این نکته است :

(مفهوم‌من)

زبانها و لهجه های ایرانی

man (فارسی) - man (پهلوی) - men,man (پازند) ٥ - ’m’n

(پارت) ٦ - man (تات) ٧ - man (هرزندی) ٨ - men+e (کردی) ٩ -
man(گیلکی)١٠ - mun,man (مازندرانی) ١١ - mun (نطنزی)١٢ -
man (فریزندی - پازندی) ١٣ - man (عبری‌همدان) - mun (عبری
اصفهان) ١٤ - men,man (بیرجندی) ١٥ - man بلوچی ١٦ - man
(یغنابی)١٧ - man (بدخشانی-مدگلدشتی) ١٨.

زبانهای غیر ایرانی

man (جان) ١٩ - men (ترکی-لهجه‌ای)٢٠ -main (اردو)٢١.

مفعول شخص اول مفرد

زبانها و لهجه های ایرانی

man+a (مرا)(فرس قدیم) ٢٢- man+a (مرا)(اوستائی) ٢٣-
mn (مرا) (سغد)٢٤ - man+a (مرا) (فارسی‌عامیانه)٢٥ - mun,man
(مرا) (سرخه‌ای) ٢٦ - mun+e, mun+a (مرا)(بختیاری) ٢٧- men
(مرا) (زبکی-مدنجی- ئیدگاه) ٢٨ - mun (مرا) (اشکشمی) ٢٩ - men
(مرا) (سنگلچی)٣٠ - mun (مرا) (پراچی- ارموری)٣١.

زبانهای غیر ایرانی

men+ia (مرا) روسی- mn+e (به‌من) (روسی)٣٢ - man+i
(مرا) (هائوسا)٣٣ - min (مرا) (انگلیسی قدیم)٣٤.

سایر اقسام ضمیرو کنایات گوناگون

زبانها و لهجه های ایرانی

man (ما) (فارسی) ٣٥ - man - (ما) (پهلوی) ٣٦ - men+e
(مال‌من)(کردی) - min(مال‌من) (زازا) ٣٨ - man (این)(اشکشمی)٣٩.

زبانهای غیر ایرانی

men- (ما)(سومر)٤٠ - men+d+e (ما) (سومر) ٤١ - man
(او) (گرجی) ٤٢ - man (که) (عربی) - man (که) (امهاری) ٤٣ -
mun+a,man+a (ما) (هائوسا)٤٤ - man+a (این) (اسکیمو) ٤٥-
man(او)(آلئوت)٤٦ - man (که- کسیکه- کسانیکه) (انگلیسی قدیم) ٤٧-

mayn (املاء mein) (مال من) (آلمانی) - mon (مال‌من - ضمیروصفت) (فرانسه) - mein(مال‌من - ضمیر)(فرانسه).

سایر اقسام کلام

زبانها ولهجه های ایرانی

man (خانه - بیت) (فارسی) - man (ماندن) (فرس قدیم) ٤٨- man+d-,man- (امرو ماضی از فعل ماندن) (فارسی) - man+i+a (خانه - ملك) (فرس قدیم) ٤٩ - mo'in+u (بهشت) (اوستائی) ٥٠- men+u,min+u (محلی است بلند - بهشت) (فارسی) - min+as (بهشت) (دساتیر)٥١ - man+a,man (باقی- ابد- جاویدان)(فارسی)٥٢- man (دل - قلب) (فارسی) ٥٣ - man+a (عقل) (فرس قدیم) ٥٤ - man+d - (صاحب - خداوند) (فارسی) - man+esh (منش- طبیعت - همت) (فارسی)٥٥ - man+ush (مردم)(دساتیر)٥٦ - man+u(مهمان) (خاوری) ٥٧ - man+a (عبارت - عشق) (ساکائی)٥٨ .

زبانهای غیر ایرانی

man (کردن) (اورارتو) - man+i (کننده) (اورارتو) ٥٩ - man+da - (خانه- آبادی) (ماندائی) ٦٠ - maun+d (املاء mound) (تودهٔ زمین – ساحل‌رود یا دریا) (انگلیسی) - mon+d (املاء monde) (دنیا - گیتی) (فرانسه) - men+os (دلیری- هوش - عقل) (یونانی)- man+as(عقل) (سانسکریت) - men+t+is,men+s (عقل) (لاتینی)- ma'n+a,ma'n+i (معنی) (عربی) ٦١ - man+i+a (صفات خارق العاده) (یونانی) - man+i (املاء manie) (لجاجت - جاهطلبی - جنون) (فرانسه) - mann (نعمت - منت) (عربی) - man+t+is (پیغمبر - پیشگو) (یونانی) - mayn+d (املاء mind) (عقل) (انگلیسی) - men - meyn, (املاء main) (کل- عمده) (انگلیسی) ٦٢ - mon (کل - عمده) (چواش)٦٣ - mann (آدم-انسان-رئیس‌ایل زیردست) (انگلیسی‌قدیم)٦٤- man (جمع men) (آدم - انسان - مرد) (انگلیسی) ٦٥ - mann (املاء Mann) و men+sh (املاء Mensh) (آدم - انسان - مرد) (آلمانی).

اسامی خاص

زبانها و لهجه های ایرانی

man+a (یکی از اسامی خداوند) (فارسی) ٦٦ - man+i(نام

طایفه (فارسی) ٦٧ - man+i (نام طایفه) (لری) ٦٨ - man+u (منو یا منوچهر- نام‌پادشاه‌اساطیری ایران)٦٩ - man+i (مانی- نام‌پیغمبرقدیمی ایران زمان جاهلیت) (فارسی) ٧٠ - min+u (اسم‌جزیرهٔ مصنوعی دررود کارون) (شوشتری)٧١ - man+d+ai (ماندائی‌یا صوبا- اسم یك‌طایفه کوچك خوزستان)(فارسی)٧٢- (h)avr-o-man یا avr-o-man (اورامان- نام طایفه) (کردی) ٧٣ - tor-k-o-man (ترکمن - نام‌طایفه) فارسی٧٤.

زبانهای غیر ایرانی

man+i (نام‌اولین‌پادشاه‌افسانه‌ای‌مصر) (مصری‌قدیم)- men+es (همین اسم‌بتلفظ یونانی‌مصری)(یونانی مصری) ٧٥ - men+ua (نام‌پادشاه شهیراورارتو) (اورارتو) ٧٦ - man+u (نام پادشاه افسانه‌ای هند،اولین قانون گذار کشورمزبور) (سانسکریت)- man+i+um,man+um (نام یکی ازقدیم ترین شاهان ناحیهٔ خلیج فارس) (هیتی) ٧٧ - man+ish-tu (نام‌یکی‌ازقدیم ترین‌پادشاهان کشوراکد)(اکد)٧٨- man+ua,man+a (نام مملکتی در شمال غرب ایران) (اورارتو) ٧٩ - man+es (نام روح متوفی‌مقدس)(لاتینی) ٨٠ - mon+et+a (کنیهٔ الههٔ معروف) (لاتینی) - man+at (نام بت و رب النوع زمان جاهلیت) (عربی) - main+as (کنیه عابدین رب النوع Baechus - دیوانه) (یونانی) - min+os (نام پادشاه افسانه‌ای که‌قاضی‌ارواح درآخرت بوده) (یونانی) - min+as (نام مردی) (ارمنی) - man+d-al+i یا man+d-al+ij (مندلیج - نام محلی است دربین‌النهرین) (عربی) .

از طریق مقایسهٔ نمونه هـای لغوی فوق میتوان باین نکته پی برد که مأخذ لغوی man دراغلب زبانها ولهجه‌های ایرانی ومخصوصاً درزبان‌فارسی امروزه وجود داشته ومتداول است ، و این مأخذ لغوی همچنین در عده‌ای از زبانهای غیرایرانی هم مشاهده میشودودرقسمتی‌ازآنها وازآن‌جمله درفارسی معنی‌ضمیر فاعل‌شخص اول مفرد (من) را دارا میباشد .

با این وصف درعدهٔ دیگراززبانها ولهجه های ایرانی و غیر ایرانی مأخذ لغوی موضوع سخن بطورغیرمنتظره مفهوم ضمیرمفعول‌شخص‌اول مفرد را هم یعنی(مرا) میرساندواما دربعضی‌اززبانهای دیگرمعنی‌ضمایر دیگری‌را هم یافته است .

درنتیجهٔ مقایسه وتطبیق نمونه‌های لغوی متعلقه بسایراقسام کلام و یا

بآنهائی که جنبهٔ اسامی خاص را دارند ممکن است چنین اشتباهی بدست بیاید که مأخذ لغوی man☆ بدواً برسم اسم خاصی بکار رفته که عده‌ای از قائدین طوایف قدیمه مختلفه باین اسم موسوم شده بودند، درعین‌حال برای نامیدن و خطاب به طوایف واقوام وافراد آنها هم بکار برده شده‌بود .

یکی ازاین گونه طوایف قدیمی مملکت خود را در شمال غرب ایران (Mana) یعنی (مانا) را ایجاد کرده که در زمان بودن کشور اورارتو یعنی در هزارهٔ اول قبل ازمیلاد شهرت یافته و در عهد تاریخی دیرتری قسمتی از کشور ماد را تشکیل داده وبعداً بکلی ازمیان رفته است .

شاخه دیگراین طایفه (man+d☆ که‌صیغهٔ‌جمع بنظرمیآید) بجنوب غرب ایران سرازیر شده‌ومرکزخودشانرا درسواحل رود کارون در خوزستان درمحلی که امروزشهرشوشتراست که بسیار قدیمی بوده برقرار نموده‌اند .

این طایفه‌ازطریق کندن نهرعظیم درآنجا جزیرهٔ مصنوعی (Min+u (شوشتری) ۸۱ - رابوجود آورده ومدت بالنسبه‌طولانی درآنجا زندگی آرام ومتمدنی‌هم داشته واراضی‌جزیره را آبیاری نموده و در انظار سایر طوایف همجوار این جزیره هم جنبهٔ بهشت را (min+u یا men+u) پیدا کرده بودند .

آثارعملیات‌مهم بدیدن عظیم درشکم یك پارچه سنك اراضی کوهستانی اطراف و باقی‌مانده‌های اقدامات آبیاری وانهار وجداول بسیارقدیمی وامثال آن درآنجا تا کنون نمایان وازطرف‌مردم‌محل‌غالباً بیهود جدیدتری‌اختصاص داده واما قسمت اعظم آنها طبیعی دانسته میشود درصورتیکه تمام آنها بدست انسان ساخته‌شده و بیش ازآنچه معمولا تصورمینمایند قدیمی میباشد.

افراد این طایفه توده مردم کشورسومررا تشکیل داده و ضمیر فاعل شخص اول‌جمع men+de (املاء me-en-de) در این زبان که مفهوم (ما) را میرساند ازآثاراسم خاص این طایفه یا طبقه بوده و از زمان قبل از ایجاد سومر باقی‌مانده است.

طایفهٔ کوچك فعلی‌شهرنشین (ماندائی) یا (صوبا) که در جنوب غرب ایران و در قسمتی از عراق عرب پراکنده شده‌اند از باقی مانده های این طایفهٔ بسیارقدیمی‌میباشند .

اسامی‌خاص شاهان وقائدین و پیغمبران و امثال آنان که ازاین مأخذ لغوی اشتقاق گردیده همهٔ آنها ازریشه مشترك است .

لیکن ضمیرفارسی man (من)طبق قرائن‌تاریخی‌منشاءخودرا درشمال

ایران ودرمرحلهٔ دیرتری گرفته (مملکت Mana وشاه Menna وغیره) واما گشایش کنونی‌خودراازرمان رواج‌مسلك مانی (Mani) (قرن‌سوم‌بعدازمیلاد) که درعین حال درابتداء اسم خاص ونام این قائد وپیغمبروقت بوده پیدا کرده است .

از قرار معلوم در ابتداء مریدان مانی بدین اسم خودشا را نامیده و دیگران آنها را بدین عنوان خطاب کرده بودند وبدین طریق اسم خاص‌این شخص تاریخی‌بتدریج به ضمیرفاعل شخص اول مفرد (من) تبدیل ماهیت پیدا نموده‌است .

بدین جهت است که این ضمیر بمعنی‌فاعل در زبان فرس قدیم و زبان اوستا هم هنوزبکاربرده نشده وابتداء دراواخرزبان پارت اشکانی و پهلوی ساسانی وپازندگاهی دیده و بتدریج معمول و مشاهده میشود، ولی درقسمت زبانهای ایرانی‌جدید رواج کاملی یافته است.

این اسم خاص که بنحویکه گفته شد ازقرارمعلوم پیروان (مانی) خود را بآن نامیده بودند بی‌شباهت بآن نمیباشد که طبقهٔ دهاتی‌روسیه تااین اواخر خودشانرا Krestianc میگفته‌اند که تحت اللفظی‌معنی (مسیحیان) را دارد و ازنام خاص Christ) مشتق‌است وبدواً معنی پیروان مسیح را میرسانیده است .

نام (مانی) که بتدریج بضمیرفاعل‌شخص اول مفرد (من) که در ابتداء شمال غرب ایران بوجود آمده مبدل وتوأم‌با روح مسلك (مانی) بمنطقه‌های شمال شرق‌ایران وماوراء النهرقبل‌ازاسلام رایج وبدین طریق بصورت ضمیر فاعل‌شخص اول‌مفرددرعدهٔ بالنسبه زیادی ازلهجه های ایران شمال‌شرقی واز آن جمله در قلمرو مملکت بعدی سامانی‌هم که از ورثاء مسلك (مانی) بشمار میرفته‌اند رایج شده است .

با مهاجرت گروه تقریباً متعددی از طوایف هند و اروپائی در اوایل قرون وسطی‌ازمبداء شرق نزدیك وخاورمیانه به مقصد اروپا این مأخذ لغوی بمفهوم (آدم وانسان) (مقایسه‌شود باانگلیسی man بمعنی‌آدم وانسان ومردو فارسی‌من وآلمانی men+sh بمعنی‌آدم وانسان ومرد وفارسی‌منش) سرایت کرده زیرا بیشتر افراد این گروه طوایف ازقرارمعلوم‌خودرا (من)میگفته‌اند وبخصوص در میان طوایفی که امروزه بعنوان شاخه ژرمن (یاتئوتنیك) نامیده میشوند رواج یافته است .

بخصوص تیرهٔ کوچکی که دراروپا ساکنند مأخذلغوی (من) رابعنوان نام ملی‌افراد بومی‌جزیرهٔ کوچك Man دردریای ایرلند اختصاص‌داده وآنهم‌از

باقی‌مانده‌های مستقیم شاخه شمالی طوایف مورد بحث بنظر میآیند. گویا این طایفه درایجاد گروه‌طوایف سلتیك (کلت) مشارکت نموده اند .

بند۴:

مأخذلغوی az ☆۸۲

درعین حال قسمتی از زبانها ولهجه‌های ایرانی و بعضی‌از زبانهای‌غیر ایرانی‌ضمیرفاعل‌شخص اول مفرد را روی مأخذ لغوی az ☆ بوجود آورده و نمونه‌های لغوی ذیل‌ازمشتقات آن است :

(مفهوم من)

زبانها ولهجه های ایرانی

az (آذری) ۸۳ - az (پهلوی) ۸٤ - az (خوارزمی) ۸٥ - az ('است) ۸٦ - az (تات) ۸۷ - az (طالش) ۸۸ - az+e,az (کردی) ۸۹ - ez (کرمانجی) ۹۰ - ez (زازا) ۹۱ - az (اشکشمی - زبکی) ۹۲ - az (یغنابی - یرغلامی) ۹۳ - az (ارموری) ۹٤- ays+u (ساکائی) ۹٥ .

زبانهای غیر ایرانی

es (تلفظ yes) (ارمنی) ۹٦ - az (اسلاوقدیم) - az (بلغاری) ۹۷- asz (لیتوانی) ۹۸ .

مفعول شخص اول مفرد

زبانها ولهجه های ایرانی

(مشاهده نشده) ۹۹

زبانهای غیر ایرانی

(مشاهده نشده)

سایر اقسام ضمیر و کنایات گوناگون

زبانها و لهجه های ایرانی

is+a (شما) (جمع) (بختیاری) ۱۰۰ - yes (ایشان - آنها) (کوچی) ۱۰۱ - as+i (مال‌ما) (بلوله) ۱۰۲- ess (اورا) (ترولی) ۱۰۳.

زبانهای غیر ایرانی

yus (شما) (گت) - is (او) (گت) ۱۰٤ - es (آن) (آلمانی) - ess+o (او-مذکر) (ایتالیائی) ۱۰٥- yas (آن - مؤنث) (امهاری)۱۰٦- us (آنها را) (اردو) - us (مارا) (انگلیسی قدیم) - as (املاء us) (مارا) (انگلیسی) - os (مارا) (دانمارکی) - oss (مارا) (سوئدی) - oss (مارا) (اسلندی) ۱۰۷ .

سایر اقسام کلام

زبانها و لهجه های ایرانی

as+a (دلیر-شجاع) (پاوه)۱۰۸ - es+e (یاغی)(کرمانجی)۱۰۹- uz+a (ماندن) (براچی)۱۱۰ - as+t (است)(فارسی) - as+a (هیبت- صلابت- قاعده- قانون) (فارسی)۱۱۱ - az (خواهش-آرزو)(فارسی)۱۱۲.

زبانهای غیر ایرانی

oss (اساس - ریشه) (عربی) - 'ezz (عظمت - عز) (عربی) - 'az+iz (قائد - صدراعظم بخصوص درمصر) (عربی)۱۱۳- as+i (است- هست) (سانسکریت) ۱۱٤ - as+i+es (املاء acies) (جبهه - دستور حمله) (لاتینی) - es+ne (آدم - انسان) (انگلیسی قدیم) ۱۱٥ - oes+t (محبت - مهربانی) (انگلیسی قدیم) ۱۱٦ - az+a (تمیز- پاك- خالص) (ابخاز) ۱۱۷ - az+o (عبادت کردن - پرستش نمودن) (یونانی) .

اسامی خاص

زبانها و لهجه های ایرانی

az+i (نام یکی ازدیوها) (اوستائی) - as+i+a (نام کوه) (اوستائی) ۱۱۸ - iss+i+a (آسیا) (فارسی) ۱۱۹ - az (نام محلی) (فارسی) ۱۲۰ - es+a,as+a (نام‌طایفه) (کردی)۱۲۱- is+u ('است- نام طایفه) (فارسی)۱۲۲ - as (نام طایفه - 'است) ('است) ۱۲۳- as (آس- نام شهریست درولایت قبچاق) (فارسی)- as+a-gart+a (نام‌ناحیه‌ایست در کشورماد) (؟) (فرس قدیم) ۱۲٤ .

زبانهای غیر ایرانی

ass+ai+oi,as+ai+oi,as+i+oi (نام‌طایفه-'است)(یونانی) ۱۲٥- azz+i (نام‌مملکتی‌است)(ارمنی)۱۲٦ - az+a (نام‌یکی‌از پادشاهان مملکت مانا) (اورارتو) ۱۲۷ - 'ozz+a (عنزی - نام بت ورب النوع‌زمان جاهلیت) (عربی) ۱۲۸ - ouz (نام‌غول) (ارمنی)۱۲۹ - uz+a (نام‌محل سکونت بسیارقدیمی) (ارمنی)۱۳۰- as+i (نام طایفه- 'است) (روسی)۱۳۱-

as+a-gard (نام محل سکونت اساطیری) (اسلندی) ۱۳۲ - as-grad (نام همین محل سکونت) (روسی)۱۳۳ - ass+a (نام رودخانه) (اینگوش) ۱۳۴ - oss+et,oss (جمع) (نام طایفه - 'است) (گرجی) ۱۳۵ - az+af (نام شهر- نام دریا) (عربی) ۱۳۶ - ais (نام رب النوع) (اتروسك)۱۳۷- os (نام رب‌النوع)(انگلیسی‌قدیم) -ass (نام رب النوع) (نروژی‌قدیم)۱۳۸- oes+e (خدایان) (جمع) (انگلیسی‌قدیم) ۱۳۹ .

ضمیر فاعل‌شخص اول‌مفرد بعضی‌اززبانهای ایرانی که روی‌مأخذ لغوی az☆ (ازریشهٔ yaz☆) بوجودآمده ازفارسی‌جدید man (من)درظاهرقدیمی‌تر است، بخصوص در گروه زبانهای کردی (این ضمیرضمناً دو مرتبه درمتنهای پهلوی هم مشاهده‌شده که از ناحیه متخصص این زبان پرفسور Blochet در موقع خود باین نکته اشاره گردید) .

وضمیرaz همچنین درپاره‌ای ازسایرلهجه‌های شمال ایران هم اعم از قدیمه یا جدیده هم کراراً مشاهده میشود .

میتوان اظهارحدسی نمود که منشاء ابتدائی آن در منطقهٔ رواج زبان خوارزمی بوده و بعداً دراثرمهاجرت‌طوایف ایرانی متعلق بگروه طوایف 'است که اظهارعقیده شده ازهمان منطقه هجرت نموده بودند یعنی ازنواحی‌خوارزم قدیم ضمیر az توأم با رواج این مأخذ لغوی بعنوان اسم خاص رب النوعها و قائدین طوایف وخود طوایف بمنطقهٔ شمال‌غرب ایران نقل‌مکان کرده و در میان‌اجداد طوایف کنونی کردها و 'استهای‌امروزه ودربین تیره های طوایف مربوطه بآنان ساکن کردستان وارمنستان وقفقازفعلی (طالش - تات وغیره) رواج کاملی‌یافته است .

با آمدن‌این‌طوایف‌بجلگه‌های‌شمال‌قفقازوجنوب‌روسیه کنونی‌وسرایت آنها در آنجا ها و بعداز آن با رسیدن آنـان تا شمال اروپا و شبه جزیرهٔ اسکاندیناوی این ضمیر با همان مفهوم فاعل‌شخص اول مفرد در میان طوایف آس واسلاو(Aso - Slaves) هم رایج‌ودرزبان روسی‌رواج نداشته و ندارد.

سابقه مفصل‌و گذشتهٔ درخشان‌مردم این گروه طوایف درافسانه ها و اساطیرملل‌اسکاندیناوی کاملا منعکس است .

بند۴:

مأخذ لغوی a+dam☆

درزبانهای ایرانی‌قدیمی که بیشتر مورد مطالعه واقع شده مانند زبان

فرس قدیم واوستائی ولهجه‌های مربوطه باین‌زبانهاضمیرفاعل شخص‌اول مفرد که مفهوم (من) را می‌رساند روی مأخذ لغوی a+dam☆ ایجاد شده بود . این گونه ضمیرشخص‌اول‌مفرد نه درفارسی‌جدید وسایرلهجه‌های‌امروزه‌ایرانی ونه در زبانهای باصطلاح ایرانی وسطی مانند پهلوی و سغدو غیره دیگر مشاهده میشود . همچنین در زبانهای اروپائی امروزه هم این ضمیر سابقه ای ندارد . چون ضمیرمورد بحث ومنشاء آن بسیارقدیمی و قابل توجه است روی این اصل‌دراطراف این ضمیرمباحثه زیادتری خواهیم نمود :

مفهوم (من)

زبانها و لهجه های ایرانی

a+dam (فرس قدیم) ۱۴۰ - a+zem (اوستائی) ۱۴۱ - a+zem (گات) ۱۴۲ .

زبانهای غیر ایرانی

(مشاهده نشده)

مفعول شخص اول مفرد

زبانها ولهجه های ایرانی

a+zem (مرا) سنگلیچی) ۱۴۳ - a+zim (اشکشمی)۱۴۴.

زبانهای غیر ایرانی

(مشاهده نشده)

سایر اقسام ضمیر و کنایات گوناگون

زبانها و لهجه های ایرانی

(مشاهده نشده)

زبانهای غیر ایرانی

(مشاهده نشده)

سایر اقسام کلام

زبانها و لهجه های ایرانی

a+dam (آدم - انسان) (فارسی) - a+dam (آدم - انسان) (براچی) ١٤٥ - a+dum (آدم - انسان) (بختیاری) ١٤٦ - o+dam (آدم - انسان - مردانه) (شغنی) ١٤٧ - a+dam (ادام - ملکهٔ آسمان) (فارسی) ١٤٨ .

زبانهای غیر ایرانی

a+dam (اغنام واحشام) (سومر) ١٤٩ - a+dam (مرد سفید چهره- خرمائی رنك) (غربی) ١٥٠ - a+dam (پدر) (آلتائی) ١٥١ - a+dam (پدررا) (مفعول) (آلئوت) ١٥٢ - a+dam+a (دوام داشتن) (عربی) - a+tm (محل نشیمن - آثار) (عربی) - a+dam+o (دوست داشتن) (لاتینی) .

اسامی خاص

زبانها ولهجه‌های ایرانی

a+dam (جامع اسماء و صفات و مظهرخداوند) (فارسی) ١٥٣ - dam+a+van+d (نام بلند ترین کوه معروف ایران) (فارسی) .

زبانهای غیر ایرانی

a+dam (آدم - نام اولین بشر)(عربی) ١٥٤ - a+dam (آدم- اولین بشر) (عبری‌قدیم) ١٥٥ - e+den,e+dem (عدن- نام باغ بهشت) (عبری قدیم) ١٥٦ - 'a+dn (عدن - بهشت - دوام) (عربی) - a+dum (نام یکی‌ازطوایف‌عرب) (عربی) ١٥٧ .

مأخذ لغوی a+dam☆ در شمال ایران یعنی در منطقهٔ کوه معروف Demavend (دماوند) بوجود آمده بدین معنی که آن در محلی ایجاد شده که اولین پادشاه‌اساطیری‌ایران باستان (کیومرث) مرکزخودرا مستقرنموده بود .

مطابق سابقه افواهی‌زرتشتیان کیومرث همان حضرت‌آدم بوده که‌طبق روایات طوایف سامی یعنی‌عبریان وعربان وغیره اولین‌بشروانسان روی‌زمین دانسته میشود ١٥٨ .

واما مطابق اشارهٔ مورخین متقدم ایران پیش از کیومرت (پادشاهی بود، مقام اودرغارها بودی وپوست‌حیوانات پوشیدی) ١٥٩ .

و برطبق شاهنامه (کیومرث شد در جهان کدخدای - نخستین بکوه اندرون‌ساخت‌جای)١٦٠.

بموجب اشاره‌های مورخین متقدم کیومرث هم مؤسس شهردماوندبوده که طبق بعضی‌ازروایات قدیم ترین شهرهای ایران است و مأخذ لغوی اسامی خاص a+dam(آدم) و dam+a-van+d(دماوند) و e+dem‌یا 'a+dn (عدن) مشترك بوده که احتیاج بمباحثه هم ندارد .

نام ایرانی وبخصوص اسم عربی چشمهٔ مشهور Zam-Zam (زمزم) که طبق روایات درمرکز باغ بهشت بوده و الحال‌هم باین‌اسم چاهی‌درمکه‌موسوم وموجوداست‌ازمأخذلغوی این ریشه مشتق‌میشودولی در تلفظ آن‌نفوذ زبانهای سامی‌هم مشاهده میشود (مقایسه‌شود با a+zam اوستائی) چنین بنظرمیآید که اسم (زمزم) درابتداء بچشمه‌ای اختصاص داده میشد که اکنون تحت‌عنوان (چشمهٔ اعلی) ١٦١ شهرت دارد و درحوالی ونزدیك‌شهر دماوند کنونی واقع شده است .

معنی‌تحت اللفظی نام‌خاص‌دماوند که الحال بکوه دماوندوشهردماوند تعلق میگیرد ☆ (طایفهٔ دم‌یاطایفهٔ دام) بوده وآنرا بطورتقریب میتوان‌بقرار ذیل‌ترجمه نمود ☆ (طایفهٔ آدم).

اسامی جغرافی که در کتاب تورات عبریان قدیم و در کتاب عهد عتیق مسیحیان (بخصوص درسفرپیدایش - باب٢) مشاهده میشودهرگاه بادقت‌مورد مطالعه واقع‌شوند و باپاره‌ای از اسامی جغرافی منطقهٔ دماوند تطبیق گردند این فرضیه تأیید خواهد شد .

ولیکن چگونگی‌تغییرروایات ایرانی واشاره‌های طوایف‌سامی‌اعم‌از تاریخی‌وافسانه‌ای ویا لغوی وزبانی وبادرنظرگرفتن سابقه تاریخی وافواهی واساطیری‌معمولی زمان پادشاهی کیومرث (= آفرینش جهان) و ایجاد ضمیر a+dam درزبانهای ایرانی‌قدیم درحدود چهارهزارسال قبل‌ازمیلاد فرض و ازهمان موقع مأخذلغوی a+dam☆ بمعنی آدم یا انسان یا بشردرزبانهای سامی‌رایج شده است .

بند٥ :

مأخذ لغوی a+ham ☆

دربعضی‌اززبانهای قدیمی‌ایرانی گمنام ودرزبانهای قدیمی هندی مانند

زبان معروف (سانسکریت) برای اداء مفهوم ضمیر فاعل شخص اول مفرد مأخذ لغوی a+ham ☆ بکارمیرود .

این مأخذ لغوی همچنین قدیمی وده واشتقاقات لغوی آن هم خیلی جالب توجه است .

این مأخذ درزبانهای ایرانی جدیدهم بیشتر بشکل ضمیر متصل فاعل شخص اول مفرد یا ضمیر متصل ومنفصل فاعل شخص اول جمع هم مشاهده میشود :

(مفهوم من)

زبانها ولهجه های ایرانی

a+ham (دساتیر) ۱٦۲ - am, - (فارسی) ۱٦۳ .

زبانهای غیر ایرانی

a+ham (سانسکریت) - gem (چوکچی) ۱٦٤ - gum (' کریاك) ۱٦۵
- am (من‌ام) (انگلیسی) ۱٦٦ .

مفعول شخص اول مفرد

زبانها ولهجه های ایرانی

um (مرا - بمن) (شغنی) ۱٦۷ .

زبانهای غیر ایرانی

(مشاهده نشده)

سایراقسام ضمیروکنایات گوناگون

زبانها و لهجه های ایرانی

ham (هم - یکدیگر) (فارسی) ۱٦۸ - ham+e (همه - یکجا)
(فارسی) - ham+a (همان) (اوستائی) ۱٦۹ - ham+u (همان) (بدخشانی) ۱۷۰
- ham+a (ما) (پهلوی) ۱۷۱ - hem (همه) (کرمانجی) ۱۷۲ -
qam (که- کی- کدام) (زازا) ۱۷۳ - ham (ما) (کردی خراسانی) ۱۷٤ -
ham+a (ما) (فریزندی) ۱۷۵ - ham+a (ما) (سمنانی) - ham (ما)
(لاسگردی) ۱۷٦ - hoem (ما) (سرخه‌ای) ۱۷۷ - am+o (ما) (لاری)
۱۷۸ - am+e,am (ما)(کردی) ۱۷۹ - am+a,am+a (ما)(پازند) ۱۸۰ -

(عبری اصفهان) ۱۸۲ - im+a (ما) (سیستانی) ۱۸۳ - im+u (ما)(تات) ۱۸٤
am (ما) (آذری) ۱۸۱ - ham+a (ما) (عبری همدان) - um+a (ما)
- kum (کدام - که) (پشتو) ۱۸۵ - khum (خودم) (بختیاری) ۱۸٦
ham+an (همان) (فارسی) - e+hm+a (ما) (گات) .

زبانهای غیر ایرانی

ham (ما) (اردو) ۱۸۷ - amm+es (ما) (لیبی) - umm+es
(مال شما) (یونانی) - hum (ایشان- آنها) (عربی) -hum (املاء whom)
(که‌را - کدام را) (انگلیسی) - him (اورا) (انگلیسی) ۱۸۸ - im (بواسطهٔ
او- بآنها) (روسی) .

سایر اقسام کلام

زبانها و لهجه های ایرانی

kom (می کنم)(اشکونی) ۱۸۹ - qum (قوم - فامیل) (فارسی) ۱۹۰ -
ham (هم- باهم) (فارسی) ۱۹۱ .

زبانهای غیر ایرانی

qovm (قوم- طایفه) (عربی) - 'am (عام- مردم) (عبری قدیم) ۱۹۲ -
'am(m) (عام - مردمان طبقات پائین) (عربی) - 'om-um (عموم - همه)
(عربی) - am+a (بودن) (اتروسك) ۱۹۳ - kom+es (دهدار- کدخدا)
(یونانی) - qum (فرماندار- حکمران) (ماندائی) ۱۹٤ - kom+e (ده -
حومه) (یونانی) - houm+e,hovm+e (حومه)(عربی) - houm,hovm
(املاء home) (خانه- نشیمن)(انگلیسی) - hom+o (آدم- انسان) (لاتینی) -
om (املاء homme) (آدم- انسان)(فرانسه) - kum (خویش- قوم)(روسی) -
gum+a (آدم - انسان) (انگلیسی قدیم) ۱۹۵ - ham (خانه- ده - آبادی)
(انگلیسی قدیم) ۱۹٦ - eam (عمو) (انگلیسی قدیم) ۱۹۷ - 'am(m)+u
(عمو) (عربی) ۱۹۸ - am (املاء ame) (روح- روان) (فرانسه) - am+o
(دوست دارم) (لاتینی) - um (عقل- هوش) (روسی) - ham+i (حامی -
حمایت کننده) (عربی) .

اسامی خاص

زبانها ولهجه‌های ایرانی

hum (هوم- نام پادشاه افسانه‌ای ایران از اخلاف فریدون) (فارسی) ۱۹۹ -

hom+ay,hom+a (هما ـ همای ـ نام مرغ افسانه‌ای معروف) (فارسی) - hom+ay+un (نام بعضی از پادشاهان افسانه ای قدیم ـ لقب پادشاهی) (فارسی) ۲۰۰ - haom+a (نام گیاه مقدس قدیم) (فرس قدیم) ۲۰۱ - hum (هوم-قربانی آتشین)(فارسی)-hom+a-(van+d)(نام طایفه)(کردی)۲۰۲ khom+ey+n- (خمین ـ نام شهر) (فارسی) - qom (قم ـ اسم جغرافی شهروولایت) (فارسی) ۲۰۳ -am+u (نام طایفهٔ قدیم)(فارسی)۲۰۴- gaom (نام مملکت ـ قسمت غربی سغد قدیم) (اوستائی)۲۰۵ .

زبانهای غیر ایرانی

ham (نام یکی از فرزندان حضرت نوح) (عبری قدیم ـ عربی) - umm+a (نام یکی ازشهرهای بسیار قدیمی بین‌النهرین) (سومر) ۲۰۶ - um+ay (نام‌روح مقدس یکی ازرب‌النوعهای قدیم) (آلتائی) ۲۰۷ .

☆☆☆

ضمیر فاعل شخص اول مفردی که روی مأخذ لغوی ham+a☆ ایجادشده درزبان (سانسکریت) کاملا مشهوراست، لیکن کوششی که از طرف بعضی از محققین بعمل آمده که آنرا با a+dam (فرس قدیم) و a+zem (اوستائی) مقایسه و تطبق نمایند بدون نتیجه مانده و آنرا از زبانهای ایرانی فقط با ham+a (دساتیر) یکی از لهجه‌های گمنام ایران باستان میتوان تطبیق نمود. منشأ هردو را باید درایران غربی و بین النهرین شمالی جستجو نمود که طوایفی که دارای زبانی بوده که جنبهٔ جد زبانهای بعدی هندی و ایرانی داشته درحدود دهزار و پانصد سال قبل از میلاد بعد از تفکیك ازهم دیگر یکی از قسمتهای آنها بسمت هندوستان مهاجرت نموده وشالودهٔ ایجاد زبانهای هندی بعدی را ریخته‌اند .

این مأخذ لغوی درحدود هزارهٔ سوم قبل از میلاد (عهد طوفان نوح = زمان مراجعت فریدون بایران) ظاهرشده ودراسامی خاص عده‌ای از شاهان و قائدین (حام-هوم- هما- همایون وغیره)۲۰۸ ودر نامهای طوایف هم منعکس است.

گروه طوایف مورد بحث درایران و بین‌النهرین ودرقسمتی از ترکستان پراکنده ودرمراحل بعدی بواسطهٔ ملل و مردم دیگر تسخیر گردیده بودند(مقایسه شود ـ سفر پیدایش-۹ر۲۵) .

باقی مانده های این ضمیر بشکل ضمیر متصل درپاره‌ای از زبانهای هندو اروپائی امروزه هم مشاهده میشود وهمچنین در بعضی اززبانهای امروزه هم جنبهٔ کنیه عامیانه تصغیر آمیزی را هم پیدا کرده‌اند مانند :

kham (خام ـ ناپخته ـ ساده ـ کم‌عقل) (فارسی) - kham (بی‌ادب- پست فطرت ـ برده) (روسی) - 'am(m) (مردم طبقات پائین) (عربی) - 'am(m)+u (مرد ساده) (عربی ـ فارسی) ۲۰۹ - qomm+a (صیغه ـ متعه) (عربی)- kum+a (زن قوم و خویش ـ زن آشنا) (روس) و امثال آنها .

بند۶:

مأخذ لغوی (h)ay ☆

درقسمتی از لهجه‌های ایرانی محلی (بخصوص درزبانهای ایران وهندی) ودرزبانهای غیرایرانی امروزه ضمیر فاعل شخص اول مفرد روی مأخذ لغوی (h)ay☆ ایجاد شده و نمونه‌های لغوی ذیل از همین رقم است .

مفهو م (من)

زبانها و لهجه های ایرانی

ai,a (ترولی)۲۱۰ - ai (داملی) ۲۱۱ - ai (اشکونی).

زبانهای غیر ایرانی

ay (املاء I) (انگلیسی) .

مفعول شخص اول مفرد

زبانها ولهجه های ایرانی

(مشاهده نشده)

زبانهای غیر ایرانی

ha-mar+a (مارا) (اردو) ۲۱۲ .

سایراقسام ضمیرو کنایات گوناگون

زبانها و لهجه های ایرانی

ha (او) (پراچی) ۲۱۳ - kai (چه) (کتی) ۲۱۴ .

زبانهای غیر ایرانی

ka,kai (تو) (مذکر) (هائوسا) ۲۱۵ - ky+a (چه) (اردو) -

hiy+a (او)(مؤنث)(عربی)- hi+o (او)(مؤنث)(انگلیسی قدیم) ۲۱۶- ai (که- کدام)(یونانی)- ay (که- کدام) (عربی).

سایر اقسام کلام

زبانها و لهجه های ایرانی

hay(هستی) (دساتیر)۲۱۷ - hey+a (است) (کرمانجی) ۲۱۸ - key (خانه) (زازا) ۲۱۹ - ke+a (خانه)(فریزندی) ۲۲۰- ki+a(خانه) (نطنزی) ۲۲۱ - kiy+a (بزرك - خواجه)(سیستانی)۲۲۲- kiy+a(کیا- مرزبان - زمین‌دار- پهلوان) (فارسی) ۲۲۳ - key-van (کیوان-فلك هفتم) (فارسی)۲۲۴ - ey+van (ایوان - صفه - طاق) (فارسی) ۲۲۵ .

زبانهای غیر ایرانی

hay (حی- زنده - طایفه - تیره) (عربی)- hay+at (حیوة-حیات- زندگی- زندگانی)(عربی)- hay'at (هیئت - حال - کیفیت) (عربی) - hay (املاء high) (بلند - عالی)(انگلیسی) - gay (محلی که در بلندی واقع و دارای جنگلها میباشد)(روسی) ۲۲۶ - ai+a,gai+a (زمین)(یونانی)- hey (املاء hay) (علف - چمن) (انگلیسی) - kay (در حضور-مقابل) (اورارتو) ۲۲۷ - qay-al+an+i (قائد مملکت) (اورارتو) ۲۲۸ .

اسامی خاص

زبانها و لهجه های ایرانی

key,kay (کی-اولین پادشاه اساطیری ایران وجهان)(اوستائی)۲۲۹- gay+a (تلفظ دیگراسم همین پادشاه)(اوستائی) ۲۳۰- i+an,key+an key+an+ (کیان - کیانیان - نام اولین سلسله پادشاهان اساطیری ایران) (فارسی)۲۳۱-ke,kai (نام بعضی از پادشاهان دشمن)(پهلوی)۲۳۲- kiy+a (کیا - اسم و لقب پاره‌ای از پادشاهان محلی شمال ایران) (فارسی) ۲۳۳ - hay+an (اسم جغرافی مملکتی) (پهلوی) ۲۳۴ - khoy (خوی -نام شهری درآذربایجان)(فارسی)- ey-van+e-key (ایوانکی- نام محل و آبادی قدیم) (فارسی) ۲۳۵ .

زبانهای غیر ایرانی

al-hay (الحی- اسمی ازاسامی خداوند متعال) (عربی) - ay+a

(ربة النوع آفتاب) (سومر)۲۳۶ - hay+a (اسم خاص پاره‌ای ازشاهزادگان آشورقدیم) (بابل و آشور)۲۳۷ - hay (اسم خاص شاخه‌ای ازارمنیهای قدیم) (ارمنی) ۲۳۸-hay+a-s-t-an (نام جغرافی ارمنستان قدیم)(ارمنی)۲۳۹- hay+a-shā (نام سرزمینی است) (ارمنی)۲۴۰ - kay+us یا gay+us (لقب بعضی ازقیاصره وقائدین روم قدیم) (لاتینی)۲۴۱ - kiy (نام شاه یاقائد افسانه‌ای مؤسس شهر کیف درروسیه) (روسی) ۲۴۲ .

☆☆☆

مأخذ لغوی (h)ay ☆ همچنین خیلی قدیمی میباشد ودرموقع (آفرینش جهان) ویا بعبارت دیگردرعهد پادشاهی اولین شاه ایران کی(یا کیومرث یعنی حضرت آدم) که درحدود چهارهزارسال قبل ازمیلاد تخمین زده میشود بوجود آمده است .

این مأخذ لغوی بمفهوم ضمیرفاعل شخص اول(من) ازقرار معلوم ابتداء درمیان طوایف تابعه کی(= کیومرث)رایج بوده و باین معنی هم درمیان پاره‌ای ازطوایف ایرانی سرایت وتا اندازه‌ای معمول شده است .

احتمال بسیارقوی میرود که این ضمیر بهمین مفهوم هم درمیان طوایف گروهی که تحت عنوان Cimmerians درموقع خودمشهور بوده ودرتاریخ مشرق زمین ازقبیل تورات عبری قدیم ودرمنابع(هیتی)واورارتو)و(ارمنی) و کتابهای مقدسهٔ آنان هم ذکری ازآن شده رایج بود .

این طایفه چهرهٔ سفید کوهستانی درایجاد اوایل کشور ارمنستان قدیم شرکت نموده وهمان طایفه‌ای بوده که درتاریخ اساطیری ایران زیر نام کیان یا کیانیان هم شهرت یافته است .

درهزارهٔ اول قبل ازمیلاد گروه طوایف مربوطه بطایفه کیان و درمیان آنان طایفهٔ Cimmerians بسرزمین قفقازهجوم آورده و بعدازآن قسمت جنوب شرقی اروپا را هم تارومار کرده و بعد ازعبور ازطریق رود ولگا آنان بقسمت شمال غرب اروپا هم سرایت نموده ودرتاریخ اروپاهم منعکس و گاهی باطوایف Celtic و گاهی بااقوام Tentonic هم باتحاد درآمده بودند. باقی مانده‌های این طایفه دربین سایرطوایف محلی جزائرانگلیس قبل ازایجاد کشورانگلستان مخلوط و با آنها متجانس گردیده‌اند .

ضمیرفاعل شخص اول مفرد کنونی انگلیسی «I» (تلفظ ay) که ازمأخذ لغوی (h)ay☆ با تخفیف ومحو شدن صدای (h) ابتدائی بوجود آمده متعلق بمأخذ قسمت اولی نام خاص طایفه Cimmerian ۲۴۳ یعنی درمرحلهٔ نهائی باسم

خاص کی (kay,key) میباشد .

درصورتیکه درزبان انگلیسی قدیم ضمیر فاعل شخص اول مفرد ik (املاء ic) بوده که با ضمیر مربوطه سایر زبانهای گروه ژرمن (Tentonic) ازقبیل زبان گت (ik) یا آلمانی (تلفظ ikh املاء ich) هم مأخذبوده وازریشهٔ لغوی مشترك میباشد .

بند ۷:

مأخذ لغوی مرکب ☆(h)ay-mar(s)

اسم کامل قهرمان وقائد این طایفه بروزن این ماخذ مرکب ایجاد شده ودرعده‌ای اززبانهای مختلف اعم ازایرانی ویاغیرایرانی منعکس شده. اینك نمونه چندی از آنها را میاوریم :

اسامی خاص

زبانها و لهجه های ایرانی

key+o-mar+s (نام اولین پادشاه اساطیری ایران و جهان)
(فارسی) ۲۴۴ - gay+o-mar+t (نام همان پادشاه) (پهلوی) ۲۴۵ -
key+o-mar+s+i (نام طایفه) (کردی) ۲٤٦ - ka-mar+e (نام
کردی) ۲٤۷ - ka-mer+e,ka-mar+e (اسم جغرافی ناحیه‌ای درایران)
(فارسی)۲٤۸ .

زبانهای غیر ایرانی

go-mer (نام طایفهٔ قدیم) (عبری قدیم) ۲٤۹ - (b)er+in+on
ki-m(اسم جغرافی سرزمین وشهر قدیم درآسیا)(یونانی)-ki-mmer+i+us
(نام بغاز بین دریای سیاه ودریای آزف) (لاتینی) ۲۵۰ - i-mer+et+ia
(نام سرزمینی درقفقازواقع در قسمت غربی گرجستان) (روسی) -ki-mr+ui
(نام شهر بسیارقدیمی درروسیه)(روسی)-ki-m(b)r+i(نام طایفه)(لاتینی)۲۵۱
- ku-m(b)r+a (املاء Cumbra) (اسم خاص) (انگلیسی قدیم) ۲۵۲-
ka-m(b)er-land(املاء Cumberland)(نام ولایتی درانگلستان)(انگلیسی)-
north-(h)a-m(b)er-land (املاء Northhumberland)(نام ولایتی در
انگلستان(انگلیسی)-(h)a-m(b)er (املاء Humber)(نام مصب رود معروف
انگلستان) (انگلیسی) - key-mer (املاء Keymer)(اسم ده بسیارقدیمی در
انگلستان) (انگلیسی) ۲۵۳ .

☆☆☆

مأخذ لغوی مرکب ☆(h)ay-mar(s) از نام کامل Key+o-Mars (کیومرث) اولین پادشاه اساطیری ایران که قبلا از آن ذکری شده (= آدم) گرفته‌شده است .

در این ضمن بی‌مناسب نمیداند بضمیر کمیابی که از نام کامل کیومرث بوجود آمده وآن ha-mar+a بمعنی (مارا) درزبان (اردو) است اشاره نماید. لیکن نامهای خاص طوایف و اسامی جغرافی محلهای قدیمی و سر زمینهای تاریخی وآبادیهای گوناگون تاکنون هم خیلی متعدد بوده و از بعضی ازآنها دربالاذکری شده .

نام مرکب کامل Key+o-Mars (کیومرث) از نقطهٔ نظر ترکیب لغوی ازدوقسمت ذیل تشکیل میشود :

۱- قسمت اول kay یا key (کی) است که‌درحقیقت نام‌خاص این‌پادشاه بوده که آنرا تقریباً با اسم‌فامیل‌امروزه میتوان تطبیق نمود که نام شخصی و درعین حال اسم‌خاص خانوادهٔ سلطنتی یا نام‌طایفهٔ (کیان) هم‌بوده ویقین‌است کیومرث آن را اززمان تولد خود داشته بود . اسم خاص موردبحث‌درمراحل بعدی درزبان فارسی‌جنبهٔ کنیه یا صفت زیررا پیدا کرده است (پادشاه ـ پادشاه پادشاهان - پادشاهی که درعصرخود از همهٔ پادشاهان بزرگتر باشد - پادشاه قهاروجبار بلند مرتبه - اصیل-نجیب - پاکیزه وامثال آنها)۲٥٤- سایر گونه تعبیر و تفسیر وجه تسمیهٔ این نام‌خاص که اتفاقاً زیاد است چندان صحیح بنظر نرسیده وچگونگی انعکاس ونفوذ این اسم خاص برالفاظ عام فارسی‌هم نشان نمیدهد .

۲- قسمت دوم این‌مرکب که Mars (مرث) است عبارت از نام طایفهٔ دیگری است که‌درمیان مورخین ایرانی ویونانی وروم‌قدیم کاملامعروف‌بوده. چنین بنظرمیآید که کیومرث این‌طایفه را زیردست وتسخیرنموده وقوم‌مرکبی را ایجاد نموده مانند (اطریش وهنگری) ویا (چاك وسلواك) امروزه وازاین لحاظ لقب کامل (کیومرث) فقط در نصفهٔ دوم عمر این قهرمان اساطیری ایران بوی تعلق گرفته بود .

☆☆☆

نام (آدم) احتمالا ازابتداء کنیه‌ای بوده که از نام گروه طوایف مورد بحث‌ونواحی اشغالی آنها اتخاذشده‌و بیشتر ازطرف‌طوایف دیگر بکیومرث اطلاق وبخصوص از ناحیهٔ طوایف تابعهٔ سامی زبان وقت بکار رفته نه از ناحیه کلیهٔ طوایف تابعهٔ وی.

شرح حال حضرت آدم که در کتابهای مقدس این گونه طوایف منعکس است (من باب مثل در- تورات) خیلی مبهم و ناقص است که وی را بعنوان اولین بشر روی زمین شناخته درصورتیکه بقسمی که قبلا هم متذکر گردید درروایات واشعارملی ایران (کیومرث) را اولین پادشاه دانسته وتنها در بعضی ازمنابع ایرانی محدود (طبق اشارهٔ دانشمند محترم آقایان پور داود - درمزد یسنا) کیومرت را نخستین بشرشمرده بودند.

محل سکونت کیان بدواً درقسمت کوهستانی شمال ایران - که درمراحل بعدی تحت عنوان تبرستان یاطبرستان شهرت یافته یعنی درحوالی کوهپایه دماوند وایوانکی ودرقسمت کوهستانی مازندران جا داشته و از قرینهٔ چند چنین بنظر میرسد که این طایفه بعنوان طایفهٔ جنگی وشجاع ودرعین حال دلگرم و مهربان درمیان سایرطوایف وقت مشهور بوده اند .

واما محل سکونت طایفهٔ مرد یامرز یا مرس یا مرث در گیلان امروزه یعنی درحاشیهٔ پائین سواحل جنوبی بحرخزر بوده و روی هم رفته ازمحل طایفهٔ کیان هم چندان دورهم نبوده است واین طایفه مردم جنگلی واهالی باطلاق و ساکنین سواحل پائین هم بوده‌اند .

کلمهٔ یونانی mer-is بمعنی (تقسیم - قسمت - حاشیه - مرز) وواژهٔ فارسی وعربی mar-z (مرز) بمعنی (سرحد) بنواحی سکونت طایفه (مرد) یا (مرز) مربوط بوده ودرلقب و کنیه شهررشت (دارالمرز) که مرکز گیلان میباشد منعکس است .

اسم خاص Martis,Mars (لاتینی) (نام رب النوع خدای جنك) و Marut (ماروت) (عربی) معروف هردو ازاشتقاقات این مأخذ لغوی بوده و طایفتاً باین قوم مربوط بوده که قسمت دوم نام مرکب (کیومرث) راتشکیل میدهد.

اسم جغرانی ومفهوم انگلیسی High(-land) ازمشتقات لغوی قسمت اول نام Key+o-Mars (کیومرث) است و اما اسم جغرافی انگلیسی Mercia ازاشتقاقات قسمت دوم نام کیومرث میباشد .

کما اینکه دراسم جغرافی انگلیسی Cumbria وامثال آن و بخصوص دراسم جغرافی Keymer مذکوردرفوق نام کامل Key+o-mars(کیومرث) تکمیل منعکس ومستتراست .

بند۸:

مأخذ لغوی al (y) ☆

درزبان پهلوی و یا باصطلاح فارسی وسطی برسم ضمیر فاعل شخص

اول مفرد مأخذی شهرت دارد که معمولا آنرا ازمأخذهای لغوی ملل سامی زبان میدانند و این گونه تعبیر از لحاظ چگونگی پیدایش این مأخذ شاید ازحقیقت خیلی دور نمیباشد .

درهرصورت چون زبان پهلوی اززبانهای مهم ایرانی میباشد بااینکه این مأخذ درقسمت ضمایر کمترتأثیری بزبان فارسی امروزه نموده مع الوصف رسیدگی بموضوع ضمیرمورد بحث دراین قرینه بموقع بنظرمیرسد .

مفهوم (من)

زبانها و لهجه های ایرانی

l+i,l+e (پهلوی)۲۵۵.

زبانهای غیر ایرانی

l+i (عبری قدیم) ۲۵۶ .

مفعول شخص اول مفرد

زبانها ولهجه های ایرانی

(مشاهده نشده)

زبانهای غیر ایرانی

l+i (بمن)(عربی)۲۵۷ - l+o (اورا - مذکر) (ایتالیائی)- l+a
(اورا - مؤنث) (ایتالیائی) ۲۵۸ .

سایر اقسام ضمیر و کنایات گوناگون

زبانها و لهجه های ایرانی

ol (او) (فارسی) ۲۵۹ .

زبانهای غیر ایرانی

ill+e (او) (لاتینی) - il (او) (فرانسه) - el+i (املاء egli)
(ایتالیائی) - el (املاء elle) (او - مؤنث) (فرانسه) - ell+a (املاء ella)
(او-مؤنث) (ایتالیائی) - l+e,el (املاء le) (او-مؤنث) (اسپانیولی)۲۶۰ -

el (او)(رومانی) - al+u (آن - آن یکی) (اورارتو) ۲۶۱ - l+u (که) (اورارتو)۲۶۲ - l+ui (املاء lui) (او) (فرانسه) - all+e (املاء alle) (همه) (آلمانی) ۲۶۳ .

سایر اقسام کلام

زبانها و لهجه های ایرانی

yal (یل- شجاع - دلاور- بهادر- پهلوان) (فارسی)- yal+e (یله- فرستادن - رها) (فارسی)۲۶۴ - el+a (رهائی یافته - آزادشده)(پراچی)- el (ایل) (پراچی) ۲۶۵ - al (آل - اولاد - قوم - محل بلند - مقام عالی) (فارسی) ۲۶۶ .

زبانهای غیر ایرانی

al (آل- اهل- طایفه) (عربی) ۲۶۷ - il (ایل- طایفه- بخصوص طایفهٔ کوچ نشین)(ترکی)۲۶۸- il(سرزمین - ولایت- غربت- بیگانه)(ترکی)۲۶۹- il+ke(سرزمین)(ترکی)۲۷۰ - 'al+iq (جواسب)(عربی)- +iq+u,al al (دادن) (اتروسك) ۲۷۱ - al+qi(مردم - ملت) (اورارتو) ۲۷۲- l+a (رأس - رئیس- قائد - شاه) (اورارتو) ۲۷۳ - l+u (طایفه) (ترکی آذربایجانی) - ill+u (آب بلند - سیل) (سومر)۲۷۴ - +aq,yail+a yail (ئیلاق - سردسیر- سرحد) (ترکی)۲۷۵ - 'al+i (عالی- بلند)(عربی).

اسامی خاص

زبانها و لهجه های ایرانی

el (نام شهروولایت) (فارسی) ۲۷۶ - yal+an (نام پهلوانی بوده) (فارسی) ۲۷۷ - al+an (آلان - نام سرزمین و طایفه) (فارسی) ۲۷۸ - 'al+an (dar+e) (نام دره ومعبر معروف درقفقاز) (فارسی) ۲۷۹ - al+an+i (نام طایفه)(لری) ۲۸۰ .

زبانهای غیر ایرانی

el (نام خداوند بزرك فنیقیهٔ قدیم)(فنیقی) ۲۸۱ - el+i+on (نام بزرگترین خدا) (عبری قدیم)۲۸۲- il,el (خدا)(سریانی)۲۸۳- el+i (خدای من) (یونانی) - al-il-ah یا al-l+ah (خدا) (عربی) ۲۸۴- -al+ah

---

al (نام سرزمین قدیم وشهر بسیارقدیمی درشمال سوریه) (بابل وآشور)۲۸۵- ul+u+an+i (نام سرزمین) (اورارتو)۲۸۶ - al+an+ui (نام طایفه) (روسی) ۲۸۷ - al+on+ets (نام ولایت وشهرودریاچه)(روسی) .

* * *

این مأخذلغوی ازقرارمعلوم متعلق بطوایف کوهی بوده که ازسمت شمال بسوریه وفنیقیه وفلسطین وبین النهرین قدیم درزمان بسیار بعید سرازیرومردم ساکن آنجاها را تسخیرنموده واسم خاص قائدطایفه ورب النوع قدیم فاتح بنام بزرگترین وقدیم ترین خدای فینیقیه وفلسطین وعده‌ای ازسایر طوایف سامی زبان وازآن جمله اسلاف عربهای فعلی هم تبدیل گردیده وبعدازمدتها و اتخاذ عقیده ومسلك توحید اسم اخیر درمیان ملل عربی زبان هم لفظاً مفهوم نام خدای یگانه هم بخود گرفته است .

شاخه‌ای از گروه طوایف مورد بحث درزمان قدیم بسوی غرب متوجه وبسواحل غربی آسیای صغیررسیده ودرآنجا مملکتی il+i+os (یعنی Troie معروف) تشکیل داده بودند . که درمراحل بعدی از ناحیهٔ یونانیان قدیم هم تسخیر گردیده وایران وبردگان جنگی این مملکت درزبان یونانی هم عنوان eil+os (جمع eil+ot+es یعنی ایلات) پیدا کرده بودند .

موقعیت پایتخت سلسلهٔ ساسانی و مرکزیت تمدن ایران آن زمان در شمال بین النهرین باعث پیشرفت نفوذ وسیع عناصرلغوی سامی زبان و بخصوص عناصرزبان آرامی که درآن وقت تقریباً زبان بین المللی تجاری خاور نزدیك و میانه بوده برای اتخاذضمیر li,le درپهلوی زمینه مساعدی فراهم نموده است .

کاملا ثابت شد که مردم این گروه طوایف که از قرار معلوم از منشاء هند واروپائی بوده درهجرت وجابجا نمودن عمومی اقوام وملل هند و اروپائی ازآسیا باروپا شرکت نموده وتحت عنوان Alans (آلان یاالان) شهرتی هم یافته که ازنواحی ماوراء قفقاز ابتداء بشمال قفقازوبعد از آن بشبه جزیرهٔ کریمه (ناحیهٔ Yayl+a درکریمه و شاید نام شهر Yal+ta ازآثارسکونت آنها باشند) ودست اخیر بسواحل دریای بالتیك هم رسیده ودر تاریخ اروپا منعکس است. چگونگی این شاخه ازطایفهٔ موضوع سخن ازناحیهٔ پروفسور Vernadsky مطالعه وتفصیلا شرح داده شده است۲۸۸.

این شاخه که آنرا میتوان بشاخهٔ شمالی نامید بنوبهٔ خود بچندین تیرهٔ فرعی تفکیك شود که باتفاق اقوام محلی دیگرطوایف مرکبی راهم تشکیل داده که دراسامی مرکب این گونه طوایف نام (الان) هم انعکاس داردمانندطوایف ذیل:

آ ـ ازمأخذمفرد نام این طایفه که al☆ میباشد :
hit-al (فارسی)۲۸۹ = هیتال
ven+d-al (انگلیسی قدیم) ۲۹۰ = واندال .
ب ـ ازمأخذ جمع نام این‌طایفه که al+an ☆ میباشد :
qay-al+an+i (اورارتو) ۲۹۱ = گیلان .
got-al+an (روسی) ۲۹۲ = گُت و آلان .
rus+o-al+an (فارسی) = Roxolani(لاتینی)۲۹۳ یاروس و آلان (فارسی).

بند۹:

مأخذ لغوی ban+d ☆

درزبان فارسی‌یك مأخذ دیگری هم مشاهده میشود که جهت جانشینی انشائی‌ضمیرشخص اول مفرد هم بکارمیرود و آن عبارت از کلمهٔ ban+de (بنده) میباشد · این‌ضمیرعلی الظاهرفاعل بوده لیکن مفهوم باطنی آن بخودی خود مفعول‌است‌وضمناً کلمهٔ(بنده) بطورتحت اللفظی‌معنی(برده)راهم‌میرساند.

چگونگی‌جنبهٔ انشائی این ضمیر ازطرف محققین مورد توجه و بررسی مختصری واقع شده است۲۹٤ ـ. بعضی ازملاحظاتیکه مربوط باین ضمیراست ذیلا ایراد میشود:

(مفهوم‌من)

زبانها ولهجه های ایرانی

ban+de (بنده ـ من) (فارسی) .

زبانهای غیر ایرانی

ben (ترکی) ۲۹۵ ـ ban (هائوسا)۲۹۶.

مفعول شخص اول مفرد

زبانها و لهجه های ایرانی

(مشاهده نشده)

زبانهای غیر ایرانی

(مشاهده نشده)

سایراقسام ضمیرو کنایات گوناگون

زبانها و لهجه های ایرانی

(مشاهده نشده)

زبانهای غیر ایرانی

van+da (که ـ کدام)(هائوسا) ۲۹۷ .

سایر اقسام کلام

زبانها و لهجه های ایرانی

ban+de (بنده ـ برده) (فارسی) ـ ban+dak (بنده ـ مرده) (پهلوی) ۲۹۸ ـ bn+tk (بنده ـ برده) (سغد)۲۹۹ ـ ban+d ـ (طایفه ـ قوم) (فارسی) ۳۰۰ ـ van+d ـ (طایفه ـ قوم) (فارسی)۳۰۱ ـ ban (بان ـ محافظت کننده ـ نگهدارنده) (فارسی) .

زبانهای غیر ایرانی

ban+d(e) (دسته ـ گروه)(فرانسه) ـ bon+da (کدخدا ـ میزبان) (انگلیسی قدیم) ۳۰۲ ـ boun+d (عـده ای از مردم ـ گروه ـ با هم) (انگلیسی) ۳۰۳ ـ ban+da (کوچك ـ ضعیف) (سومر) ۳۰٤ ـ ben (ابن ـ فرزند ـ پسر) (عربی) ـ ben+i (فرزندان ـ مردم ـ قدم) (عربی) .

اسامی خاص

زبانها و لهجه های ایرانی

khod+a-ban+de (بندهٔ خدا ـ اسم‌خاص) (فارسی) ـ de-lu+
khod+a-ban (خدابنده لو ـ اسم طایفه ۳۰۵ ـ نام ناحیه ۳۰٦) (فارسی) ـ
al-van+d (الوند ـ نام کوه معروف ورود) (فارسی) .

زبانهای غیر ایرانی

lugal-ban+da (نام یکی‌ازاولین پادشاهان سومر)(سومر)۳۰۷ ـ
ur-ban+da (نام یکی ازاولین شاهان نیکو ـ Nikku) (هیتی) ۳۰۸ ـ
nu-ban+da (لقبی که‌به‌پیشکاران و کدخدایان‌تعلق‌میگرفت)(سومر)۳۰۹ ـ
biayn+a (نام سرزمین ومملکت ـ ناحیه ـ وان‌درترکیه‌فعلی)(اورارتو)۳۱۰ ـ

van (وان - نام دریاچه - نام شهر- نام ناحیه) (ترکی) - al-ban+ia (نام سرزمین قدیمی درماوراء قفقاز)(لاتینی)- ven+ed+e (نام‌طایفه وسرزمین درنزدیکی بحربالتیك) (لاتینی) ۳۱۱ - ven+d+en (نام شهری‌است در نزدیکی بحربالتیك) (آلمانی) ۳۱۲ - vien (املاء Wien) (وین - نام‌شهر معروف دراطریش) (آلمانی) - ven+et(s)+ia (املاء Venezia) (نام شهروولایت درایتالیا) (ایتالیائی) .

☆☆☆

ازاین تطبیق بعضی‌ازضمایروسایراقسام کلام واسامی خاصی که‌ازمأخذ han+de ☆ اشتقاق گردید چنین بنظر میرسد که طایفهٔ موضوع مطالعه و قائدین آن‌ازدیرزمانی درغرب ودرجنوب ایران و بین النهرین هم شهرت‌تامی داشته واسامی‌آنها متداول بوده .

بعد از مدت زمانی آنها در حوالی دریاچهٔ (وان) که اسم قدیمی آن Biayna بوده شهرتی‌هم پیدا وشاخه‌ای از آنان بشبه جزیرهٔ بالکان و شاخهٔ دیگر بقفقازو بعد از آن از راه روسیهٔ کنونی بسواحل دریای بالتیك رسیده و پراکنده شده‌اند .

اتفاقاً در همان سواحل دریای بالتیك بود که قسمتی از آنها با طایفهٔ Alans (آلان - الان) مذکوردرفوق هم بستگی پیدا کرده و باتفاق آنها قوم مرکبی هم ایجاد نموده بودند که در مراحل بعدی تحت عنوان Vandals هم معروفیتی یافته بود .

بند۱۰ :

مأخذلغوی ag (y) ☆

درمیان زبانهای‌هندواروپائی یك‌مأخذ لغوی دیگری‌هم‌جهت‌ایجادضمیر فاعل‌شخص اول‌مفرد دیده میشود که اتفاقاً در زبانهای ایرانی دراین مفهوم کمیاب است معذلك ازلحاظ مقایسه وتطبیق وچون دربعضی‌اززبانهای ایرانی هم درمعنی‌سایراقسام ضمایر گوناگون‌هم مشاهده میشود لهذا نمونه‌های‌چندی ازاشتقاقات این‌مأخذ هم ذیلاایراد میشود :

مفهوم(من)

زبانها ولهجه‌های ایرانی

(مشاهده نشده)

زبانهای غیر ایرانی

ak+u (بابل‌وآشور) ۳۱۳- eg+o (یونانی)- eg+o (لاتینی) ۳۱۴-

---

ik (گُت) ۳۱۵- yeg (دانمارکی) ۳۱۶ - ik (املاء ic) (انگلیسی‌قدیم) ۳۱۷- ikh (املاء ick) (آلمانی) .

مأخذ فرعی ya(g) ☆ .

ye (اورارتو) ۳۱۸ - ya (روسی) - yo (اسپانیولی) ۳۱۹ - io (ایتالیائی) .

مفعول شخص اول مفرد

زبانها و لهجه های ایرانی

(مشاهده نشده)

زبانهای غیر ایرانی

(مشاهده نشده)

سایر اقسام ضمیر و کنایات گوناگون

زبانها و لهجه های ایرانی

yak-di (دیگر)(کردی) ۳۲۰ - ag+a (این)(ترولی) ۳۲۱ - akk (او- این) (یغنابی) .

مأخذ فرعی ya(g) ☆

ya (آنها)(ترولی) ۳۲۲- ye (مال‌او-اورا- که- که‌را)(کردی) ۳۲۳- ya (این - آن) (مدنجی) - yo (این - آن) (ئیدگاه) ۳۲۴ - ya (او - مؤنث) (زازا) ۳۲۵ - a (این) (ترولی) ۳۲۶ .

زبانهای غیر ایرانی

yeg+o (اورا) (روسی) - (y)ikk (روسی) - yih (این) (اردو)- yek (این) (امهاری) ۳۲۷ .

مأخذ فرعی ya(g) ☆

ya (که - کدام) (سانسکریت) ۳۲۸ - ya (آن) (امهاری) ۳۲۹ - ya (او) (هائوسا) ۳۳۰ - ye (آن) (امهاری) ۳۳۱ - ye (شما) (انگلیسی وسطی) ۳۳۲ - yu (املاء you) (شما) (انگلیسی) .

سایر اقسام کلام

زبانها و لهجه های ایرانی

ah (بودن)(اوستائی)۳۳۳ - ah (بودن)(خوارزمی)۳۲۴ - ag+a (دانستن- دانائی) (ارموری) ۳۳۵ - aq+a (آقا - ارباب) (فارسی) - akh+e (انسان- بشر)(فریزندی)۳۳٦ - agh+a (آسمان)(پلوله)۳۳۷- yagh+i (یاغی- کوهی) (فارسی) .

زبانهای غیر ایرانی

ag (کردن - کار کردن) (سومر)۳۳۸ - ag+e (عبادت)(یونانی)- ag+i+os (مقدس)(یونانی)- agh+a (آغا - خواجه - استاد) (ترکی)- akh (+on)(اخوی- برادر-رفیق) (عربی) - ahh (برادر)(ماندائی)۳۳۹- ekh+o (سکونت داشتن - اشغال نمودن - جرأت کردن - اداره کردن - ریاست نمودن) (یونانی) - ag+a (دشمن) (ابخاز) ۳۴۰ - eg+e (ترس- هراس) (انگلیسی قدیم) ۳۴۱ .

اسامی خاص

زبانها و لهجه های ایرانی

aq+a’i (نام طایفه) (فارسی) ۳۴۲ - aq+da’ (نام قصبهٔ بسیار قدیمی درحوالی یزد) (فارسی) ۳۴۳ - ig (نام یکی ازمحلهای بسیارقدیمی و آثارقلعه وشهری در فارس) (فارسی) ۳۴۴ - ih+a (نام طایفه‌ای از طوایف ’لر) (’لری) ۳۴۵ .

زبانهای غیر ایرانی

yah+u,yah (خدا) (عبری قدیم)۳۴٦- ag+u (نام یکی از خدایان) (هیتی) ۳۴۷ - yah+u (خدا) (ماندائی)۳۴۸ - ya’uq (یعوق - نام رب- النوع و بت زمان جاهلیت) (عربی) - yagh+us (یغوث - نام رب‌النوع و بت زمان جاهلیت) (عربی)۳۴۹ - akk-ad (نام کشور بسیار قدیمی در بین النهرین) (عبری قدیم) - ak - ad+e (نام پایتخت کشور اکه) (بابل و آشور) ۳۵۰ - aig–up+t+os (Egypt - مصر - نام پادشاه اساطیری مصر)(یونانی) - aig+e+us (نام پادشاهی که خود را بدریا انداخته که بدین مناسبت دریای اژه نام پیدا کرده = Aegean) (یونانی) - aig+ai+on

(نام دریا - نام طایفه) (یونانی) - ok+o (نام رب النوع زراعت) (یا روبا) ۳۵۱ .

مأخذ فرعی ya(g)☆

ia (نام خداوند نزد عبریان قدیم) (یونانی) ۳۵۲ .

☆☆☆

مأخذ لغوی مورد بحث منشاء خودرا نیزازقسمت کوهستانی ایران گرفته ودرازمنهٔ بسیاربعید طایفه دارای این مأخذ که اسم خاص آن ya(g)☆ بوده ازجاهای دوردست آمده وازراه ایران جابجا ونقل مکان نموده و به بین النهرین رسیده وبعد ازتوقف کما بیشی بسواحل بحرالروم یعنی مدیترانه امروزه (مصر- یونان - روم) سرایت نموده است .

طایفهٔ موضوع سخن وقائدین آن (وخدایان این طایفه) درایجادضمیر فاعل شخص اول مفرد درزبانهای بابل وآشورواورارتوویونانی ولاتینی و’گت و قسمت اعظم زبانهای گروه ’رمان و ژرمن و اسلاو ذینفوذ بوده و این گونه ضمایرالحال درزبانهای امروزه اروپائی کراراً مشاهده میشوند ودرعین حال کما اینکه دیده شد در قسمت مختصری از زبانهای ایرانی و بخصوص در زبانهای سرحدی ایران وهند هم منعکس است .

مأخذفرعی ya(g)☆ بمنظورایجادضمیرفاعل شخص اول مفرددرزبانهای اورارتووازمجرای سلسلهٔ پادشاهان موسوم به(روس) Rusa ۳۵۳ - ازمحیط این کشور بمنطقهٔ رواج فعلی زبان روسی هم سرایت کرده در صورتیکه درزمان اسلاوقدیم ودرقسمتی ازسایرزبانهای اسلاواین ضمیر مشاهده نمیشود .

بند۱۱:

ملاحظات کلی درضمایرفاعل شخص اول مفرد

درفارسی ادبی امروزه برسم ضمیر فاعل شخص اول مفرد مأخذ لغوی man☆ (من) بکارمیرود . با این وصف درزبانهای ایرانی قدیم واز آن جمله درفرس قدیم ودرقسمتی از زبانهای ایرانی که گاهی آنها را بعنوان زبانهای وسطی نامند برسم ضمیرفاعل شخص اول مفرد برای این منظورازواژه‌های دیگری استفاده میشودواگرچنانچه آنها را خلاصه نمائیم صورت زیر بدست خواهد آمد:

زبانهای ایرانی قدیم و وسطی :

فرس قدیم adam

اوستائی	azem
گات	azem
پارت	man
پهلوی(ایرانی)	☆man
« (سامی)	le,li
« (فقط دومرتبه)	az
پازند	man
آذری	az
خوارزمی	az
ساگئی	☆az
دساتیر	aham
سغد	’zw
کوچی	nas

ودرقسمت اعظم لهجه های ایرانی جدید جهت ضمیر ناعل شخص اول مأخذ لغوی ☆man و☆az و☆(h)ay و☆ma(h) بکار میرود .

درعین حال در بعضی ازلهجه های ایرانی جدید برخی از مآخذ لغوی کمیاب دیگری‌هم معمول است که در نمونه های زیر مشاهده میشود : (پشتو) ze۳۵٤ - (مدنجی) ze - (ئیدگاه) zo - (سرقلی) vaz - (شغنی) vuz۳۵۵ - (وخی) vuz ۳۵٦ - (پراچی) an ۳۵۷ .

ازنمونه های ضمیرفاعل‌شخص اول مفرد مذکور در فوق بخوبی دیده میشود که ضمیرفاعل‌شخص اول‌مفرد درگروه زبانهای ایرانی اعم از زبانهای قدیمی که ازحیزاستعمال افتاده‌اند ویا ازلهجه‌های جدیدی که اکنون هم بکار میروند کاملا مختلف بوده و هست با این که کلیهٔ این زبانها از گروه لسانی واحدی هم‌میباشند .

بهمین طریق هم ضمیرشخص اول‌مفردرا درحقیقت ازمشخصات وحدت لغوی‌این گروه‌زبانها نمیتوان شناخت بلکه آنرا باید ازمظاهردیگری‌دانست که منشاء آن درمحیط تنها لغوی نبوده ودرعوامل وحوادث تاریخی میباشد و مستتراست وآن ممکن است در اشاره های مبهم زندگانی انسانیت در اواخر عهد ماقبل التاریخی‌ویا ازسابقهٔ اساطیری‌وافسانه‌ای اوایل عصرتاریخ پیدا و درك نمود .

مأخذ لغوی ضمیرفاعل‌شخص اول‌مفرد عملا روی‌مأخذ لغوی اسم خاص طایفهٔ فاتح وحاکم ایجاد شده که با اسم خاص قائد این‌طایفه هم یکی بوده و قاعدتاً با اسم خاص خدای اختصاصی‌این طایفه هم همنام میباشد . قائدین‌طایفهٔ فاتح وحاکم خودشانرا بدین اسم‌نامیده ودیگران هم بآنها خطاب میکرده و این‌هم همین اسم خاص بوده که در فهم طایفهٔ متکلم و در انظار دیگران هم بتدریج متداول شده وجنبهٔ ضمیرفاعل‌شخص اول مفرد را پیدا کرده است .

نکتهٔ دیگری که ازمفهوم ضمیر فاعل شخص اول مفرد استنباط میشود این است که این‌ضمیرازهرمأخذ لغوی باشد با مفهوم (انسان) و(آدم) وامثال آن مربوط ودرعین‌حال بامفهوم (دل) و(دلیری) و(عقل) و(معنی) و(صاحب) وهمچنین (دوستی) و(محبت) و(عبادت) وامثال‌آنها هم ارتباط لغوی ومعنوی هم دارد واین گونه کلمات دراغلب موارد چگونگی روابط طایفهٔ حاکم باسایر طوایف تابعه وغیرتابعه را هم میرساند و ضمناً مفهوم (انسان) و(انسانیت) از طرف‌سایرطوایف درابتداء فقط نسبت بطایفه‌ای اطلاق‌میشود که‌اسیران‌جنگی را بقتل‌نرسانیده بودند بلکه زندگی‌را بآنها بخشیده (وشاید فقط اسیران‌را تبدیل ببرده و بنده مینموده اند که درآن زمان بعید فوق انسانیت تلقی‌میشود).

مأخذ لغوی اسم‌خاص‌طایفه وقائد فاتح درمراحل بعدی‌اشتقاقات‌معنوی ولغوی ذیل‌را ازخود نشان داده است :

۱- درمحیط زبان‌طایفهٔ فاتح - ضمیرفاعل‌شخص اول‌مفرد،

۲- درمحیط زبان‌طایفهٔ‌مفتوح - ضمیرمفعول شخص اول‌مفرد ،

۳- در محیط زبانهای سایر طوایف - انواع و اقسام سایر ضمایر و کنایات گوناگون.

وازمقایسه وتطبیق اسامی‌خاص‌طوایف‌ومحلهای مربوطه وغیره‌منشاء تاریخی (یاقبل‌التاریخی) یا افسانه ای یا اساطیری این گونه ضمایر کما بیش روشن میشود .

درمواردی که مأخذ لغوی‌ضمیرفاعل‌شخص اول مفرد درزمان یك‌طایفهٔ بانام خاص همین طایفه وزبان مطابقت میکند این بهترین نمونه وآثاری‌است ازمنشاء قدیمی‌ووحدت نام طایفه فاتح باضمیر فاعل شخص اول مفرد که ازآن اشاره گردید ودرمنطقهٔ وسیع محیط زبانهائیکه مورد بررسی ومقایسه دراین رساله واقع گردید که مبدأ آنها شرق میانه وحوالی همجوار آن بمعنی جامع میباشد .

ازاین گونه ضمایرفقط نمونه‌های معدودی محفوظ و مشاهده میشود و

آنها ازقرارزیراست :

نام‌طایفه	ضمیرفاعل‌شخص‌اول‌مفرد
oss,as (جمع = ’است)	az (= من) درزبان ’است
Aegean (= اژه) یعنی‌قسمتی ازیونان	eg+o (= من) درزبان یونانی

☆☆☆

یکنواخت شدن کنونی بعضی‌از ضمایردرمحیط زبانهای بزرك امروزه ورواج آن درسرزمینهای وسیع ودرمناطق پراکندهٔ دنیا و ازآن جمله وسعت رواج ضمایرفاعل‌شخص اول‌مفرد که درزبانهای کشورهای چندین صد میلیونی امروزه که درقاره‌های چندی سرایت کرده ازمظاهرتاریخی جدیدبوده ودراثر ترقی برخی‌از کشورهای انگشت شماری‌هم روی داده است.

بند۱۲:

ضمیرفاعل شخص دوم مفرد

ابتداء باید یادآورشود که ضمیرفاعل شخص‌دوم‌مفرد بطور کلی بااینکه ازلحاظ صرف و نحو معمولی ازصیغه های فاعلی دانسته میشود مع الوصف در مفهوم این‌ضمیرمقدارقابل‌ملاحظه‌ای هم ازمفهوم مفعولی‌هم پنهان‌ومستتراست.

ضمیرفاعل‌شخص دوم مفرد درفارسی‌ادبی ازقرارزیراست:

بند۱۳ :

مأخذ لغوی ☆du,☆tu

مفهوم (تو)

زبانها و لهجه های ایرانی

to,tu (فارسی)۳۵۸ - tu (تات)۳۵۹ - to (پهلوی) ۳۶۰ - tho,to (پازند) ۳۶۱ - te (آذری) ۳۶۲ - t (هوزندی) ۳۶۳ - tw’ (سغد) ۳۶٤ - thu (ساگائی)۳۶۵- tuw+e,tw+e (کوچی)۳۶۶- tou (کردی)۳۶۷- ta,to (اورامانی) ۳۶۸ - to (سنگسری) ۳۶۹ - to (یزدی) ۳۷۰ - te,tu (سنگلچی) ۳۷۱ - te (پشتو)۳۷۲.

مأخذ فرعی du ☆ ۳۷۳

di,du (’است)۳۷٤ .

زبانهای غیر ایرانی

tw (مصری‌قدیم)۳۵۸- tug+a,tu (یونانی) -tu (لاتینی-رومانی-اسپانیولی)-tu (اردو)-te,tu (ایتالیائی) - thu (’گت- انگلیسی‌قدیم)۳۷۶- thou (انگلیسی) - tui (روسی) - tu (ولش) ۳۷۷ .

مأخذ فرعی du ☆

du (آلمانی- دانمارکی-سوئدی) .

مفعول شخص اول مفرد

زبانها ولهجه های ایرانی

مأخذ فرعی du ☆

di (تورا - ترا) (خوارزمی)۳۷۸ .

زبانهای غیر ایرانی

thee (تـو را - ترا) (انگلیسی) - tia,te (تو را - ترا - بتو) (روسی) ۳۷۹ .

سایر اقسام ضمایر و کنایات گوناگون

زبانها و لهجه های ایرانی

tu(خوَد) (فارسی)۳۸۰- to (تورا- ترا) (Gen.)(کرمانجی)۳۸۱- tav+a (تورا- ترا) (Gen.) (اوستائی) .

مأخذ فرعی du ☆

di (او-آن) (پستو)۳۸۲ .

زبانهای غیر ایرانی

ta (این) (سانسکریت)۳۸۳ - ta (آن- مؤنث) (روسی) - ta (او- مؤنث) (هائوسا) ۳۸٤ - ta (او) (دونگان) ۳۸۵ .

سایر اقسام کلام

زبانها ولهجه‌های ایرانی

tu (در- داخل- تو) (فارسی) - tav+a (توا- ضائع - خراب-تلف)

(فارسی)- tov,tav (غم - اندوه - خم و پیچ) (فارسی) ۳۸۶- tyw'k (بچه -
کودک) (سغد)۳۸۷ - tagh+a (دائی) (بدخشانی)۳۸۸ - tu (تو- قابلیت-
نفوذ) (فارسی عامیانه)۳۸۹ - tuy (عروسی)(کابلی)۳۹۰.

مأخذ فرعی du ✩

da(دادن)(اوستائی)۳۹۱- da-de(دده- کنیز)(فارسی عامیانه)۳۹۲-
dau (ده) (زازا) ۳۹۳ - dau (دیو) (زازا)۳۹۴ - div (دیو) (فارسی) -
div+an+e (دیوانه - مجنون) (فارسی) - dai+e (دایه - مادر)
(کردی)۳۹۵ - du (مادر)(کرمانجی)۳۹۶ - dih+a (حریر نازك - دیبا)
(فارسی) .

زبانهای غیر ایرانی

tu (گرفتن اسیر - انداختن تو زندان) (اورارتو) ۳۹۷ - tug+i
(زندانی - اسیر)(اورارتو)۳۹۸ - tuk+o (کردن- تهیه نمودن) (یونانی)-
tug+o (سخت-سفت - بزحمت - به سختی)(روسی) - ta'a (اطاعت نمودن)
(عربی) -tv+a(بودن)('کرك)۳۹۹-tov',tav'(طوع-اطاعت-فرمانبرداری)
(عربی) - thow+a (برده - غلام) (انگلیسی) ۴۰۰ - tu (پیشوند مصدر)
(انگلیسی) - ti,-t' - (پسوندمصدر) (روسی) ۴۰۱.

مأخذ فرعی du ✩

dw,d (گرفتن)(اورارتو)۴۰۲ -do (کردن- ساختن)(سومر)۴۰۳-
du (املاء do) (کردن) (انگلیسی) - dia+ni,dia (مادر - زن)
(اوارتور) ۴۰۴ - dey+an+ie (کار) (اسلاو قدیم) - dev+a (دختر)
(روسی) - div+a (آرتیست معروف - رقاصهٔ مشهور - diva) (فرانسه) -
div+n+iy (عجیب) (روسی) .

اسامی خاص

زبانها و لهجه های ایرانی

thob+i,tob+i (نام یکی ازطوایف کرد)(کردی)۴۰۵- tav+i
(اسم محلی است) (کردی)۴۰۶ - tauq (اسم محل قدیمی است)(پهلوی)۴۰۷.

مأخذ فرعی du ✩

daev+a (نام نوعی ازدیوها) (اوستائی) ۴۰۸ - div (نام طایفهٔ

بسیار قدیمی) (فارسی) ۴۰۹ du-ab (نام ناحیهٔ قدیمی درمازندران)
(فارسی) ۴۱۰ .

زبانهای غیر ایرانی

tuv+a-nuv+a (نام محل بسیارقدیمی) (هیتی) ۴۱۱ tay (نام
طایفهٔ قدیمی)(عربی) ۴۱۲ tub+a (طوبی - نام درختی در بهشت - پاك -
پاکیزه) (عربی) ۴۱۳ - tub+a (نام طایفه ای از طوایف ترکی زبان)
(آلتائی) ۴۱۴ taiq,tao (نام محلی بسیار قدیمی) (ارمنی) ۴۱۵ tf-il-is
(نام شهری درقفقاز- تفلیس) (گرجی)۴۱۶ teuf-el (نام دیوی - شیطان)
(آلمانی) .

مأخذفرعی du ✩

dia+na (Diana نام ربة النوع والهه شکاروجنگل)(لاتینی)۴۱۷
dai+a (نام سرزمین و مملکت) (اورارتو) ۴۱۸ div+an+iy+e
(دیوانیه نام ایالت درعراق) (عربی) diab+ol+os (نام دیو-شیطان)
(یونانی) dv+in (نام محل قدیمی دو قلعه معروف)(ارمنی)۴۱۹ dev+i (نام
ربة النوع) (سانسکریت) dev+il (دیو-شیطان)(انگلیسی) .

راجع به مفهوم ابتدائی وچگونگی باطنی و ظاهری ضمیر فاعل شخص دوم مفرد ملاحظات چندی باید اضافه شود و آنها ازقرار ذیل است :

بقسمی که معروف است در کتابهای صرف و نحواروپائی ضمایر شخصی معمولا ازحیث شخص بسه طبقه تقسیم بندی میشود بدین قرار:

	مفرد	جمع
شخص اول	من	ما
« دوم	تو	شما
« سوم	او	ایشان

این طبقه بندی ضمایر شخصی کاملا استدلالی بوده و شاید بتوان گفت تا اندازه ای هم ساختگی است و درهرصورت بعضی از جوانب معنوی در آن منعکس نبوده وظاهر نمیشود .

در کاملترین صرف و نحوشرقی که بدون تردید دستورزبان عرب است تمام ضمایر شخصی گرچه بهمین ترتیب بسه طبقهٔ اصلی مانند تقسیم بندی فوق هم طبقه بندی میشود لیکن عناوین این طبقه ها طور دیگراست :

شخص اول متکلم = گوینده

« دوم مخاطب = شخصی که باو خطاب میشود
« سوم مغائب یا غائب = شخصی که حضور ندارد

تألیفات دستور یا صرف و نحوفارسی با اینکه میان فارسی‌وزبان‌عربی تفاوت فاحشی‌وجود داردمعذلك‌این گونه طبقه بندی‌توأم با اصطلاحات مربوطه بآن اقتباس و بکاربوده و آن تقریباً تااین اواخررواج داشته ٤٢٠ . لیکن از چندسال باین‌طرف‌تقسیم بندی‌بسه‌شخص توأم بااصطلاح (شخص‌اول) و(شخص دوم)و(شخص‌سوم) هم معمول گردیده است ٤٢١ .

با تمام این‌تفاصیل‌حتی صرف‌و‌نحوزبان‌عربی هم کما اینکه سایرانواع واقسام دستورهای دیگر که روی مأخذ صرف و نحو زبان عرب‌هم تنظیم شده مفهوم ذاتی‌وتفاوت‌معنوی که بین اشخاص سه گانه‌فوق‌موجود است هم نمیرسانند.

ازمقایسه وتطبیق کلمات گوناگون واسامی‌خاص و تقسیم و طبقه بندی آنها روی مأخذ لغوی جداگانه کـه در این بررسی مورد مطالعه واقع گردید میتوان به نتیجه‌ای‌رسید که‌مفهوم ذاتی‌ضمایرسه گانه معموله مفرد فارسی‌ازقرار زیراست :

ضمیرشخص اول‌مفرد رب النوع ـ شاه ـ قائد ـ کدخدا ـ انسان یعنی(من)
« « دوم « ربة النوع ـ الهه ـ ملکه ـ کدبانو ـ زن « (تو)
« « سوم « مقام بلندی که ازدوردیده میشود ـ عالی ـ
رب النوع طایفهٔ دیگر « (او)

دراین قرینه هم میتوان اضافه نمود که درهرصورت و بطورساده‌ضمیر فاعل‌شخص دوم مفرد که درفارسی(تو) میباشد مفهوماً تابعیت واطاعت‌رانسبت بضمیرفاعل‌شخص اول‌مفرد که (من) است هم‌میرساند و بدین‌طریق فرق معنوی موجوده بین‌هردوفقط باین نکته که ضمیر فاعل شخص اول مفرد (گوینده) یا (متکلم) وضمیرفاعل‌شخص دوم مفرد (مخاطب) باشد منحصر نمیشود .

محل‌سکونت بدوی (دیوها) که منشأ لغوی ضمیر (تو) از محیط آنها سرچشمه خودرا میگیرد باحتمال‌بسیارقوی درشمال ایران (مازندران) جاداشته ودراثرجنگهای‌طولانی با آنها که درشاهنامه هم منعکس است٤٢٢ دیوهـا از ناحیهٔ طوایف هندواروپائی و بخصوص‌ازطرف قسمتی‌ازآنها که‌درمراحل بعدی زمینهٔ طوایف ایرانی‌راتشکیل‌داده اند مغلوب ومفتوح گردیده‌ودختران وزنان طایفهٔ دیو درزبانهای هند واروپائی بصورت Diana وdeva وdiva درآمده ولی مردم این‌طایفه بصورت (دیو) و(دیوانه) وdevil وdiable وthief دراین زبانهامنعکس گردیده‌اند. نام‌خاص‌طایفه‌ای‌وزنان‌وغلامان اسیر این‌طایفه بتدریج

جنبهٔ ضمیرشخص دوم مفرد را پیدا کرده و باتفاوت لهجه ای و تلفظی کما بیش درزبانهای مختلف هند واروپائی‌وبعضی‌اززبانهای غیرهند واروپائی بصورت to,tu,du وامثال آنها هم‌آمده است .

چنین بنظرمیآید که بعدازفتح‌نهائی‌طوایف ایرانی‌تازه‌واردبردیوهای شمال ایران باقی‌مانده های آنان قسمتی‌بطرف غرب وشمال غرب متوجه ودر کردستان وعراق و ارمنستان و گرجستان تا مدتی جا گرفته بودند ولی قسمت دیگر بسوی شرق منحرف ودرآسیای مرکزی باسایرطوایف محلی مخلوط و درمیان آنها حل گردیده‌اند .

حمله واولین فتح هندواروپائیان بردیوان در عهد کیومرث (= آدم) یعنی‌درحدود چهارهزارسال‌قبل‌ازمیلاد شروع و بنظرمیرسد، لیکن‌جریان‌تبدیل این اسم خاص بضمیرشخص دوم در زبانهای طوایف فاتح مدتی طول کشیده و ادامه داشته است .

بند۱۴:

ضمیرفاعل شخص سوم مفرد

اکنون بضمیرفاعل‌شخص سوم مفرد می‌پردازیم :

بند۱۵ :

مأخذلغوی (g)u(g) ☆

مفهوم (او)

زبانها و لهجه های ایرانی

hu (دساتیر)٤٢٣ u (فارسی)٤٢٤.

زبانهای غیر ایرانی

hu (عربی) o,u (ترکی)

مفعول شخص سوم مفرد

زبانها و لهجه های ایرانی

(مشاهده نشده)

زبانهای غیرایرانی

(مشاهده نشده)

سایر اقسام ضمیر و کنایات گوناگون

زبانها و لهجه های ایرانی

uh+u,uh+o (شما) (ساکائی) ٤٢٥ .

زبانهای غیر ایرانی

u (من) (عیلامی) ٤٢٦ ng+a (من) (هیتی) ٤٢٧ u (مال من) (امهاری) ٤٢٨ hu (املاء who) (که) (انگلیسی) ku (شما) (هائوسا) ٤٢٩.

سایر اقسام کلام

زبانها و لهجه‌های ایرانی

khu (خود ـ متعلق بخود) (شغنی) ٤٣٠ kuh (کوه ـ جبل) (فارسی) koh+en (کهن ـ کهنه ـ قدیم) (فارسی) .

زبانهای غیر ایرانی

guh+a (پدر بزرك ـ جد) khug+a ٤٣١ (کوه) (ماندائی) (لیکی) kuhh+az (پدر بزرك ـ جد) (هیتی) ٤٣٢ hokh (املاء hoch) (بالا ـ بلند ـ عالی) (آلمانی) .

اسامی خاص

زبانها و لهجه های ایرانی

kuh+i (نام طوایف کوهستانی) (فارسی) ٤٣٣ qoh+e-stan (نام بعضی از نواحی کوهستانی ایران و افغانستان ـ قهستان) (فارسی) koh-bod (نام نوعی از پارسایان قدیم ـ کوه نشین) (فارسی) qoh+en+dez (نام چند فقره از قلعه های قدیمه که جنبهٔ دیر آتشپرستان را هم داشته ـ قهندز) (فارسی) ٤٣٤ qa'an (قاآن ـ پادشاه) (فارسی) ٤٣٥ .

زبانهای غیر ایرانی

huk+s(os) (نام طایفهٔ قدیم وسلسلهٔ پادشاهان مصر قدیم) (مصری قدیم) ٤٣٦ gog (نام رئیس طایفهٔ قدیم که از سمت شمال به بابل هجوم آورده و آنرا ویران کرده بودند) (عبری قدیم) ٤٣٧ koh+en (نام طبقهٔ علماء

عبریان قدیم) (عبری‌قدیم) ٤٣٨ - gug-arq (نام ناحیهٔ در ارمنستان قدیم) (ارمنی) ٤٣٩ gug+as (نام یکی از قدیم ترین شاهان مملکت لیدی قدیم) (یونانی) .

⁂

مأخذ لغوی g(u)g ☆ منشاء خودرا از محیط طوایف کوهی گرفته که دراعصار بسیار بعید ارتفاعات کوهستانی ایران را اشغال کرده بودند . این قبیل طوایف که آثار انسانی آن بشکل تیره های طوایف کوهی که الحال هم اساساً کمتر بجلگه‌ها سرازیر و پائین رفت و آمد دارند در بعضی از جاهای مرتفع ایران باسم قهستان مانده ودرزمان بعید این گونه طوایف مشغول گله داری تخته‌قاپو وزراعت دیمی را روی کوه‌های مسطح ایجاد نموده بودند که تاکنون هم تقریباً بهمین ترتیب است . این طوایف قلاع وقهندزهای خودشانرا که درعین‌حال جنبهٔ رصدخانه‌ها ودیرهای آنان را داشته احداث وعبورومرور فصلی از قشلاق و ییلاق وبر عکس که طوایف کوچ نشین و نیم کوچ نشین نموده بودند تحت کنترل و نظارت خود قرارداده وباج‌راه را اخذ و بتدریج جنبهٔ طایفه‌یاطبقهٔ حکمفرمای طوایف‌اطراف‌را هم پیدا نموده بودند. آثار این قبیل قلعه‌های کوهی که بکلی جنبهٔ دیگری را نسبت بقلعه‌های جلگه‌ای هم داشته بودند در محلهای حساس و دره‌های باریك که بفراخور محل باسم (تنگ) یا (سنك) (یا(سنگر) یا(بندر) یا(دربند) بفارسی نامیده میشد برقرار نموده بودند واین گونه آثار بخصوص در کردستان ولرستان وفارس و بطور کلی در ایران بمعنی اعم وخاور نزدیك ومیانه تابحال‌هم دیده میشود .

این گروه طوایف در اعصار بعید قسمتی بمصر هجوم آورده و در آنجا مستقر شده وقسمتی‌هم ازراه قفقاز باروپای مرکزی هم سرایت نموده بودند .

یکی از جوانب مفهوم‌ضمیر فاعل‌شخص‌سوم مفرد (= مغائب یعنی شخصی که حضور ندارد) این‌است که آن‌باید ازدوردیده‌شود (یا اینکه درمیان‌مکالمه کنندن حاضر نباشد) . این قبیل وجودات قلاع کوهی (قهندز های) قدما بوده که درعین‌حال جنبهٔ دیر کهبدان را هم داشته وآتش دائم را که از دور نمایان وهیچ وقت خاموش نشده بود داشته .

درمرحلهٔ ثانوی وتکمیلی مفهوم ضمیر فاعل‌شخص‌سوم‌مفرد جنبهٔ عرفانی را بخود گرفته ودرانظارمردم تبدیل بروح وجود عالی یا روح القدس گردیده ودرمرحلهٔ اکمل بمفهوم (هو) یعنی‌خداوند متعال که مفهوم اعلی و بلندترین چیزها وتعالی در آن مستتر است مبدل شده‌است .

ضمایر فاعل شخص سوم مفرد که روی مأخـذ لغوی g(u)g ☆ بوجود آمده درزبانها ولهجه‌های ایرانی کاملا مورد استعمال بوده ولی‌این‌صیغه تنها صیغه‌ای نیست که‌درزبان‌فارسی ادبی‌جنبهٔ مفهوم فاعل‌شخص‌سوم‌مفرد‌دارسانیده باشد وضمایرفاعل‌شخص سوم مفردغیرازاین هم درفارسی‌مشاهده‌میشود .

در عین حال ضمایری که روی مأخذ لغوی g(u)g ☆ بوجود آمده در زبانهای غیرایرانی‌هم تقریبا زیاد بکارمیروند .

دراین قرینه بایدیادآوری‌شود که عده‌ای از زبانهای‌گونا گون مانند زبان (لاتینی) وزبان (اردو) وغیره و بعضی ازلهجه‌های محلی‌ایرانی‌هم‌اساساً ضمیرشخص سوم منفصل‌را ندارند ودراین‌قبیل‌مواقع‌ازلحاظ رفع‌احتیاج‌مکالمه کنندگان ضمیراشاره را بجانشینی ضمیر شخص سوم هم بکارمیبرند که مفهوم بدوی آن باضمیرفاعل‌شخص سوم اعم ازمفرد یا جمع‌باهم خیلی نزدیک‌است.

بند۱۶ :

مأخذ لغوی vey ☆

درزبان فارسی ودرپاره‌ای ازسایرلهجه‌های ایرانی‌مأخذلغوی‌دیگری هم وجوددارد که‌برای‌ظاهرنمودن‌مفهوم ضمیرفاعل‌شخص سوم‌مفردبکارمیرود. این‌مأخذ لغوی باندازهٔ مأخذ لغوی پیشین چندان استعمال نمیشود با این‌وصف آن هم تاکنون گاه‌گاهی بکارمیرود :

مفهوم (او)

زبانها ولهجه های ایرانی

vey (فارسی) vo(مدنجی) vo(ئیدگاه)٤٤٠ va(اشکشمی)٤٤١ va (زازا) ٤٤٢ va,ve (کردی)٤٤٣ vi,ve (ولاترو)٤٤٤ .

زبانهای غیر ایرانی

(مشاهده نشده)

مفعول شخص‌سوم‌مفرد

زبانها و لهجه های ایرانی

(مشاهده نشده)

زبانهای غیر ایرانی

(مشاهده نشده)

سایر اقسام ضمایر و کنایات‌گوناگون

زبانها و لهجه های ایرانی

vo (شما) (اوستائی)٤٤٥ va (شما) (پراچی) ٤٤٦ .

زبانهای غیر ایرانی

wy (من) (مصری قـدیم) ٤٤٧ ve,vo (من) (دونگـان) ٤٤٨ vi (املاء we) (مـا) (انگلیسی) vi (ما) (دانمارکی- سوئدی)٤٤٩ vu(املاء vous) (شما) (فرانسه) vui (شما) (روسی) .

سایر اقسام کلام

زبانها و لهجه های ایرانی

vey (مقدار) (فارسی)٤٥٠ va (باز- گشوده) (فارسی) .

زبانهای غیر ایرانی

vi+a (راه - جاده) (لاتینی) vey (املاء way) (راه - جاده) (انگلیسی) vey (املاء whey) (آبی- مایع) (انگلیسی) vi (املاء vie) (زندگی-عمر)(فرانسه) vey+e (املاء veiller) (هوشیاربودن - نگهبانی نمودن) (فرانسه) vay (املاء vie) (رقابت کردن) (انگلیسی) voy (زوزه) (روسی) voi (سربازان - قشون) (روسی)٤٥١ voy+na(جنك) (روسی)- vu (املاء woo) (خواستگاری کردن-عشق‌بازی کردن)(انگلیسی)

اسامی خاص

زبانها ولهجه های ایرانی

(مشاهده نشده)

زبانهای غیر ایرانی

viy (نام نوعی‌ازدیووشیاطین) (اوکراینی) vi-king (نام‌طایفه -

راهزن دریائی شمالی) (انگلیسی) ٤٥٢ .

⁂

این مأخذ لغوی بازهم یکی ازقدیم ترین مآخذی بوده که بمنظور اداء نمودن مفهوم ضمیرفاعل شخص سوم مفرد بکار بوده میشد وضمناً باضمیر فاعل شخص سوم مفرد (او) کوچکترین ارتباطی ندارد بااینکه پاره‌ای ازمحققین به‌داشتن این ارتباط قائلند . منشاء این مأخذ لغوی هم طایفه‌ای بوده واسم این طایفه در چگونگی لغوی این مأخذ منعکس ومستتر است .

این طایفه دراعصارقدیم ازآسیای وسطی قسمتی بمصروقسمتی بسوی اروپا بااستفاده ازراه رود ولگا هجرت نموده واین مأخذ درزبانهای روسی و ملل اسکاندیناوی ودرزبان انگلیسی هم انعکاس دارد ولی بزبان فارسی چندان تأثیرزیادی نکرده است .

احتمال بسیارقوی میرود که این طایفه مدت زمانی درسواحل رود ولگا متوطن ودر ولگای وسطی در نزدیکی شهر (ساراتوف) کنونی در محلی که اکنون نام Uvek دارد قلعهٔ سختی ساخته ودرآنجا باج راه را میگرفته بودند.

درآن اعصاربعید رود ولگا اساساً جادهٔ خیلی معمولی بوده برای رفت و آمد طوایف وجادهٔ هجرت آنها ازجائی بجای دیگروازآن جمله راه مهاجرت طوایف قدیم ازخاورمیانه ونزدیك باروپا هم بشمارمیرفته است وبا استفاده از تنگه ها و گردنه‌های کم ارتفاع ولگای علیا که الحال کانالهائی هم در آنجا ساخته شده برودهای حوضهٔ دریای بالتیك اتصال و این راه شاید یگانه راه عملی بین شرق وغرب آنزمان هم بوده وضمناً بمنظورمبادلهٔ تجارتی هم ازآن کاملا استفاده وسابقهٔ تجارت بین‌المللی آنزمان ازراه دریای خزر-رود ولگا- دریای بالتیك خیلی قدیمی است .

بند ۱۷ :

مأخذ لغوی an☆

یك مأخذ لغوی دیگری هم برای اداء نمودن مفهوم ضمیر فاعل شخص سوم مفرد درزبان فارسی وجود دارد وآن an☆ است که جنبهٔ ضمیر اشاره هم داشته ودرعین حال معنی ضمیر شخصی را هم دارا میباشد و آن در فارسی بیشتر برای جمادات واسامی معنی هم بکارمیرود، ولی گاهی برای انسان و یا حیوان هم اطلاق میگردد .

مفهوم (او)

زبانها ولهجه های ایرانی

an (آن - او) (فارسی) an (این- همین) (گیلکی) ٤٥٣- an+u

(این- مذکر) (پلوله) ٤٥٤ an+a (او) (لاری) ٤٥٥ an+a (آن)
(اورامانی) ٤٥٦ an+a (اواست) (پاوه) ٤٥٧ un (او) (گیلکی) ٤٥٨ .

زبانهای غیر ایرانی

en+c (او) (سومر) ٤٥٩ an+a (املاء ona) (او-مؤنث) (روسی) ٤٦٠
on (او-مذکر) (روسی) .

مفعول شخص سوم مفرد

زبانها و لهجه های ایرانی

(مشاهده نشده)

زبانهای غیر ایرانی

(مشاهده نشده)

سایر اقسام ضمایر و کنایات گوناگون

زبانها و لهجه های ایرانی

an (من) (پراچی) ٤٦١ an+i (اینها) (پلوله) ٤٦٢ an+um
(آنها) (سنگسری) ٤٦٣.

زبانهای غیر ایرانی

an + a (انا - من) (عربی) en + c (من) (امهاری) ٤٦٤
en-en+c (ایشان - آنها) (سومر) ٤٦٥ an+i (املاء oni) (ایشان -
آنها) (روسی) an+a (که - کدام) (سومر) ٤٦٦ on (ایشان - آنها)
(مبهمات) (فرانسه) ٤٦٧ uon (املاء one) (همان - آن یکی) (انگلیسی) ٤٦٨.

سایر اقسام کلام

زبانها و لهجه های ایرانی

an (هویت- تشخص- تعین) (دساتیر) ٤٦٠ an (دیگر) (ساکائی) ٤٧٠

زبانهای غیر ایرانی

an (بلند- بالا) (سومر) ٤٧١ an+a (شاه) (یونانی) ann

(بخشش ـ اعطاء)(انگلیسی قدیم)۴۷۲ un(آدم ـ انسان ـ بشر)(اورارتو)۴۷۳

اسامی خاص

زبانها ولهجه های ایرانی

an+a (نام دهستان ومحل قدیمی در کوهگیلویه) (فارسی)۴۷۴.

زبانهای غیر ایرانی

an+ou (نام آثارشهر بسیارقدیمی درتر کمنستان) (تر کمنی) ۴۷۵
'an+a,'an+e (نام شهرقدیمی در بین النهرین) (عربی) ۴۷۶ an (نام خدا
ورب النوع آسمانی ـ آسمان) (سومر)۴۷۷ an+u (نام یکی ازقدیم ترین
پادشاهان) (سومر)۴۷۸ an+u (نام یکی ازقدیم ترین عبادتگاهها دراروك
بین النهرین) (سومر)۴۷۹ an+i (نام پایتخت ارمنستان قدیم) (ارمنی)۴۸۰.

⁂

طایفه‌ای که اسم خاص آن An بوده سابقه طولانی بخصوص دراسامی جغرافی و نامهای محلهای قدیمی دارد مانند Anou درتر کمنستان نزدیکی عشق آباد که شاید این نام محل قبل ازهجرت آنها ازسرزمین ماوراء بحرخزر بایران بوجود آمده و بعدازآن نام محل Ana (انا) در کوهگیلویه در نشیب نهائی قسمت جنوب غربی کوههای ایران بسوی جلگه خوزستان که مقدمهٔ جلگه بین‌النهرین بود و بعدازآن Ana یا Ane' در بین‌النهرین قدیم و بالاخره نام ani در ارمنستان ـ آنها آثاری‌است که از جابجا کردن تدریجی این طایفه از آسیای مرکزی بایران و بعدازآن ازایران به بین‌النهرین ودست اخیر بارمنستان دریاد مردم باقی مانده است .

اسم خاص این طایفه درزبانهای ایرانی هم منعکس بوده لیکن درزبانهای سامی انعکاس مفصل تری هم پیدا کرده و همچنین درزبانهای اروپائی هم تااندازه‌ای هم مشاهده میشود.

یکی ازمفاهیم مستترضمیرفاعل شخص سوم مفرد بقسمی که مشاهده گردید (مقام بلند) و(عالی) هم بوده ودرمرحلهٔ ثانوی وعرفانی آن (روح القدس) و درمرحلهٔ نهائی آن (او) یعنی (خداوند متعال) هم بوده است .

hu (عربی) که قبل ازعناوین کتاب یاسایر نوشتجات در بالای متن آن قیدومعنی
خطاب باسم خداوند متعال است ومعنی کامل ضمیرعربی hu (هو)
دراین گونه موارد بدون کم وزیاد (خدا) است .

---

u (**فارسی**) این گونه معنی را ازجمله معروف فارسی ذیل استنباط میشود :
(هرچه هست ازاوست)۴۸۱
که منظورازضمیر(او) دراین جمله بدون کم وزیادنیز(خدا) است.

on (**روسی**) مانند جمله (On Usevuishniy) که ترجمه تحت اللفظی آن
(اوتعالی) یعنی (خدای تعالی) یا (خداوند متعال) است .

درنتیجه مقابله وتطبیق نمودن نمونه‌های لغوی بالا چنین بنظر میآید که مأخذ لغوی مورد بحث دربعضی اززبانها نقش ضمیرفاعل شخص سوم مفردرا انجام داده ولی درعین حال دربرخی ازسایرزبانهای مذکوردرفوق بمعنی ضمیر فاعل شخص اول مفرد بکاررفته و یا جنبه سایر اقسام ضمیر یا کنایات را بخود گرفته است .

این مأخذ لغوی درقسمتی اززبانهای ایرانی ودرقسمت اعظم درزبانهای سامی بمعنی ضمیرفاعل شخص اول مفرد ظاهردرصورتیکه درپارهٔ دیگراززبانهای هندواروپائی مانند زبان(روسی) وغیره مانند زبان فارسی امروزه بمفهوم ضمیر فاعل شخص سوم مفرد بکاررفته است .

این نکته بهترین دلیل براین‌است که مأخذ لغوی موضوع سخن(☆an) درابتداء نام خاص طایفه‌ای بوده که اخلاف مستقیم آن این مأخذ را همچنین برسم ضمیرفاعل شخص اول مفرد بکاربرده درصورتیکه اخلاف سایرطوایف که منشأ آنها غیرازاین طایفه بوده ودارای ضمیرفاعل شخص اول مفرد دیگری هم از خود بوده آنرا بقرینهٔ دیگرو بمعنی غیرهم در زبان خود معمول کرده‌اند (مثلا بمعنی ضمیرفاعل شخص سوم مفرد) بکارانداخته‌اند .

بند۱۸:

ضمیرفاعل شخص اول جمع

الحال بضمایرجمع پرداخته وبررسی آنها را طبعاً ازضمیرفاعل شخص اول جمع شروع خواهیم نمود. برای اداء نمودن مفهوم ضمیرفاعل شخص اول جمع درفارسی فقط یك مأخذ لغوی بکارمیرود وآن ازقرارذیل است :

بند۱۹:

مأخذ لغوی (ma(g ☆

مفهوم (ما)

زبانها و لهجه های ایرانی

ma (فارسی)٤٨٢ mo (یزدی) ٤٨٣ mu (تات) ٤٨٤ makh (است') ٤٨٥ mokh (مدنجی) ٤٨٦ muh +u (ساکائی) ٤٨٧ makh (یغنابی)٤٨٨ .

زبانهای غیر ایرانی

mekh (ارمنی) ٤٨٩ mui (روسی) muk+a (هائوسا) ٤٩٠ muu (کرک')٤٩١ .

مفعول شخص اول مفرد

زبانها و لهجه های ایرانی

mi,ma (مرا) (خوارزمی) ٤٩٢ ma (مرا) (سنگسری) ٤٩٣ mu (مارا) (شغنی - سرقلی) mak (مرا) (زبکی) ٤٩٤ mak+an (مارا) (پراچی) ٤٩٥ me (مرا) (پشتو) .

زبانهای غیر ایرانی

me (مرا) (لاتینی - فرانسه) mi (املاء me) (مرا) (انگلیسی) mikh (املاء mich) (مرا) (آلمانی) mia (مرا)(اسلاوقدیم).

سایر اقسام ضمیر و کنایات گوناگون

زبانها و لهجه های ایرانی

ma (من) (لاری)٤٩٦ mo (من) (شماشتی) ٤٩٧ mu,mo (من) (بختیاری) ٤٩٨ mo (من) (گیلکی) ٤٩٩ me (من) (یزدی) ٥٠٠ mu (من) (طاهری)٥٠١ .

زبانهای غیر ایرانی

ma (من)(سومر)٥٠٢ me (او)(اورارتو) me(من)(گرجی)٥٠٣ me (من) (ایتالیائی)٥٠٤ ma (چه - آنچه) (عربی) .

سایر اقسام کلام

زبانها ولهجه‌های ایرانی

mogh (آتش پرست - مغ) (فارسی) makh (مردم‌پیروحقیر-ماخ) (فارسی) mah (ماه - قمر)٥٠٥ magh (مغ-عمیق- گود)(فارسی) .

زبانهای غیر ایرانی

mah (بلند - مرتفع - عالی) (سومر)٥٠٦ mah (بزرك - عظیم) (سانسکریت) mag+u+us (بزرك - عظیم) (لاتینی) .

اسامی خاص

زبانها و لهجه های ایرانی

magh (نام طایفه) (فارسی)٥٠٧ mugh+u (نام طایفه - مغان) (اوستائی)٥٠٨ meh-abad (نام اولین پیغمبرافسانه‌ای‌ایران)(دساتیر)٥٠٩ mah-abad (نام چند پارچه آبادی درایران) (فارسی)٥١٠ mugh (مغ - نام طایفهٔ قوی ومتعدد) (تاجیکی) ٥١١ mak+u (ماکو - نام شهر بسیار قدیمی‌ایران) (فارسی)٥١٢ mak+u+ye (املاء دیگر نام همین شهر) فارسی)٥١٣ mugh+an,mogh+an (مغان - نام ناحیهٔ در قسمت شمال غربی‌ایران) (فارسی)٥١٤ mogh (ناحیه ای در کردستان) (کردی) ٥١٥ mugh (نام بعضی‌ازمحلهای قدیمی) (تاجیکی)٥١٦ .

زبانهای غیر ایرانی

mak+a (نام سرزمین)(اورارتو)٥١٧ mugh+an(نام‌ناحیه‌ای است)(ماندائی)٥١٨ mokk (نام ناحیه) (ارمنی)٥١٩ .

⁂

طایفهٔ مغ (جمع- مغان) اززمان بسیاربعید شهرت کاملی‌داشته وآنان منشاء خودشانرا درازمنهٔ قبل‌التاریخی‌هم گرفته و یکی ازاساسی‌ترین طبقاتی بوده که درایجاد شالودهٔ ملیت ایران شرکت نموده است٥٢٠ .

مرکزقدیمی آنان بقسمی که میتوان اظهار حدسی‌نمود در شمال غرب ایران بوده (ماکو-مغان-مه‌آباد) واین طایفه درمراحل‌بعدی بعنوان طبقهٔ‌اول کشورایران باستان‌شهرت یافته لیکن بعدازآمدن‌طوایف‌دیگر برسرحکمرانی کما اینکه دراین‌گونه حوادث در کشور های دیگر هم کراراً مشاهده میشود

این طبقه بعد از دست دادن قوهٔ حاکمه بطبقهٔ دوم یعنی طبقهٔ روحانی مبدل گردید که جنبهٔ مرجع تقلید و علم و پیشینهٔ مذهبی و اخلاقی هم پیدا کرده بود .

این طبقه گویا چند مرتبه کوشش کرد قوهٔ حاکمهٔ ازدست رفته را مجدداً بدست خود بگیرند و آخرین مرتبه این گونه تشبث بی ثمری در زمان هخامنشی برعلیه فارسیان که در آن موقع قوهٔ حاکمه را گرفته بودند روی داده که نتیجهٔ خنثی گردید و بعد از آن دیگر آنان بکلی تسلیم شده و مقام دوم مملکت را خواه ناخواه بذیرفته و بتدریج طبقهٔ روحانی دین زرتشتی کشور جدید آن وقت را تشکیل داده بودند .

ضمیر فاعل شخص اول جمع درهمه جا و همیشه از لحاظ تاریخ ایجاد آن از غیر فاعل شخص اول مفرد قدیمی تر بوده و بیشتر بطبقات متعدد مردم عام کشور تعلق و درمحیط زبان منعکس است .

بهمین جهت هم ضمیر فاعل شخص اول جمع دراغلب مواد لفظاً و تاریخاً هم از ضمیر فاعل شخص اول مفرد مقدم تر دانسته و ماهیت ملی طبقات متکلم در آن زیادتر ظاهر شده است .

بدین سبب هم طبقات وسیع و توده‌های متعدد مردم آنرا کراراً بمعنی ضمیر فاعل شخص اول مفرد هم بکار میبرند (زیرا این ضمیر در حقیقت یك وقتی ضمیر فاعل شخص اول مفرد نیاکان آنان هم بوده است).

بنا براین جهت این ضمیر درقسمت عمده‌ای از لهجه های محلی ایرانی بومی تا کنون هم بمعنی ضمیر شخص اول مفرد هم بکار میرود .

درزبان فارسی ضمیر ma (ما) از آن مغان است و ازهمین منشاء makh است درزبان ’است و mekh درزبان ارمنی همچنین mui روسی از آثار لفظی ولغوی طبقهٔ موژیك (Mujiks) است که الحال ازطبقات دهاتی روسیه بشمار میرود ولی دراصل طایفهٔ مخصوص هم بوده که با مغان ایران نزدیك بوده و بروسیهٔ فعلی ازمشرق زمین هم آمده اند .

بدین جهت است که ضمیر فاعل شخص اول جمع ma (ما) همچنین در زبانهای ادبی هم بخصوص درموارد تشریفاتی و جاه جلالی هم از لحاظ انشاء قدیمی آن بمعنی مفرد (من) هم بکارمیرود . مثال :

ما رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران (فارسی) که ضمیر (ما) بجای ضمیر (من) بکاررفته است .

یا

Mui Nikolay Vtoruiy, Imperator Vserossiyskiy

یعنی

ما نیکلای دوم امپراطور کل روسیه (روسی) که آنهم ضمیر (mui) بجای ضمیر (ya) بکار برده شده است.

☆☆☆

این ضمیر بقسمی که درفوق مشاهده گردید در پاره‌ای از لهجه‌های محلی ایرانی هم بمعنی ضمیر مفعول هم استعمال میشود چنین استنباط میگردد که نیاکان این گونه طوایف درازمنهٔ بعید مورد تعدی طایفهٔ (مغ) هم واقع شده بودند .

طایفهٔ (مغ) دراوایل عهد تاریخ با عده‌ای از طوایف گوناگون محلی دیگر برای تشکیل پاره‌ای ازملل بزرك امروزه (نه فقط در ایران) هم شالوده ریخته است .

بند ۴۰ :

ضمیر فاعل شخص دوم جمع

درفارسی امروزه تنها یك مأخذ لغوی مخصوص بمنظور ظاهر نمودن مفهوم ضمیر فاعل شخص دوم جمع وجود داشته و آن ازقرار ذیل است:۵۲۲.

بند ۳۱:

مأخذ لغوی sham ☆

مفهوم (شما)

زبانها و لهجه های ایرانی

sham+a (سمنانی) sham+i,sham+a (شماشتی) ۵۲۳ +a
shum+a,shom (فارسی) shum+a (پهلوی-پازند) ۵۲۴, shm+akhe
shm'gw (سغد) ۵۲۵ shum+a (بدخشانی-مدگلاشتی) ۵۲۶ shum+u
shm+u, (تات) ۵۲۷ shem+u,shm+o (یزدی) ۵۲۸ shim+a
(زازا) ۵۲۹ shem+e (آذری) ۵۳۰ shim+a (طالش) ۵۳۱ shm+ae
(اورامانی) ۵۳۲ .

مأخذ فرعی sam ☆ ۵۳۳.

sum+akh,sm+akh (’است) ۵۳۴ .

زبانهای غیر ایرانی

shum+ash,shum+esh (هیتی) ۵۳۵ .

مفعول شخص دوم جمع

زبانها و لهجه های ایرانی

(مشاهده نشده)

زبانهای غیر ایرانی

(مشاهده نشده)

سایر اقسام ضمیر و کنایات گوناگون

زبانها و لهجه های ایرانی

مأخذفرعی sam ☆
sem (من‌ام) (اشکونی)۵۳۶.

زبانهای غیر ایرانی

مأخذ فرعی sam ☆
sam (خود) (روسی) sam+iy (همین-همان) (روسی) sam+a
(همین - همان) ('گت)۵۳۷ seym (املاء same) (همین-همان)(انگلیسی)
sam(m)+e (همین - همان) (دانمارکی - سوئدی) .

سایر اقسام کلام

زبانها و لهجه های ایرانی

shum,sham (شم - شوم - فریب - آشفته - رم - امر فعل رسیدن)
(فارسی) ۵۳۸ sham+id (بیهوش - هراسید - متنفر) (فارسی) ۵۳۹
sham+an (گریان - رمیده - آشفته) (فارسی) sham+an (بت‌پرست)
(فارسی) ۵۴۰ sham (هنگام غروب - شام) (فارسی) sham+e (آقا -
استاد) (فارسی) ۵۴۱ shim (شیخ- خواجه) (دساتیر)۵۴۲ sham+tay
(شمسی) (دساتیر) ۵۴۳ sham+sa (پرتوآفتاب - نورمعنوی)۵۴۴
shum (شوم -نامبارك) (فارسی) sham+be (شنبه - روزشنبه)(فارسی)
مأخذ فرعی sam ☆
sm'n (آسمان) (سغد) ۵۴۵ sam+a (درخشنده - درخشان)
(اوستائی) sam+an (آسمان) (فارسی) sam+e (سامه - جای امن و
امان وپناه - سوگند - عهد و پیمان - خاصه - خصوصی) (فارسی) ۵۴۶ .

زبانهای غیر ایرانی

sham+ekh (بلند - شامخ) (عربی) sham+s (شمس- آفتاب)
(عربی) shum+at (شنبه - روزشنبه) (فارسی) ۵۴۷ sho'um (شوم -
بدبختی) (عربی) sham (گول - فریب - تقلب) ('انگلیسی) sheym
(املاء shame)(خجالت)(انگلیسی) shum (همهمه - دادوفریاد)(روسی)
sham' (شمع - مشعل) (عربی) .
مأخذ فرعی sam ☆
sam+a (سماء - آسمان) (عربی) sem' (هفت) (روسی)
s(e)m+en (املاء semaine) (هفته) (فرانسه) sm+en+a (تغییر -
تبدیل- عوض) (روسی) som+n (عدهٔ زیاد- گروه) (اسلاو قدیم) seym
(انجمن- مجلس شورای ملی) (فنلندی) sam+di (املاء samedi) (شنبه-
روزشنبه)(فرانسه) sam+t (سمت- جهت- راه- روش) (عربی) som+et
(املاء sommet) (سر کوه) (فرانسه) sam+it (املاء summit) (سر
کوه) (انگلیسی) sem+at (سمت - مقام) (عربی) sam+i (سام- بلند-
عالی- نجیب) (عربی) sem+a,sam+a (نشان - مرقد) (یونانی) sam'
(سمع - شنیدن)(عربی) .

اسامی خاص

زبانها و لهجه های ایرانی

sham(m)+akh (شماخ- نام یکی لز پهلوانان ایرانی) (فارسی)۵۴۸
sham(m)+as (شماس - نام طبقه‌ای ازروحانیون دین‌مانی)(فارسی)۵۴۹
sham+az,sham+ar (شامار یا شاماز - نام موضعی است که گروهی از
گبران درآن توطن دارند) (فارسی) ۵۵۰ shm+akh(baghan) (لقب
پادشاهان ساسانی) (پهلوی)۵۵۱ sham+a (نام دهستان قدیمی در عراق)
(کردی) shum+ye (نام طایفه ای از طوایف کرد) (کردی) ۵۵۲
sham+er-zad (نام‌ناحیه - نام لهجه) (فارسی)۵۵۳ shem+ir+an
(شمیران - نام ناحیهٔ اطراف تهران) (فارسی) shem+sh+ak (نام
دهستان ومعدن معروف نزدیکی تهران) (فارسی) shom+a+sht (نام
ناحیه - نام طایفه- نام لهجه) (شماشتی) ۵۵۴ shem+akh+i (شماخی -
نام شهر بسیارقدیمی درماوراء قفقاز)(فارسی) .
مأخذ فرعی sam ☆
sam (سام - نام پهلوان معروف ایران باستان) (فارسی)۵۵۵ sam

(سام ـ نام پسر حضرت نوح) (فارسی) ٥٥٦ sam+a (نام طبقه‌ای از پهلوانان قدیم) (اوستائی) ٥٥٧ sam+i (نام طایفه) (کردی) ٥٥٨ sem+n+an (سمنان ـ نام ولایت و شهر) (فارسی) sam+an+i (سامانی ـ نام سلسلهٔ پادشاهان) (فارسی) ٥٥٩ sum+ar (سومار ـ نام محلی است در قسمت غربی ایران) (فارسی).

زبانهای غیر ایرانی

sham+ash (نام خدای آفتاب) (اکد) ٥٦٠ (baal)sham+en (خدای آسمان) (فینقی) ٥٦١ sham+uh+a (نام شهر و ناحیهٔ قدیم) (هیتی) ٥٦٣ sham+al (شمال) (عربی).

مأخذ فرعی sam ☆

su(h)m+a (نام ناحیه ای در ارمنستان قدیم) (ارمنی) ٥٦٤ som+ekh+i (ارمنی) (گرجی) ٥٦٥ sam+raj (لقب پادشاه کبیر ـ شاهنشاه) (سانسکریت) ٥٦٦ sam+a-veda (نام کتابی از کتابهای مقدس هندیان قدیم) (سانسکریت) ٥٦٧.

☆☆☆

ابتداء باید توجه خواننده را باین نکته جلب نمود که مفهوم ضمیر فاعل شخص دوم جمع بهیچ وجهی جمع مفهوم ضمیر فاعل شخص دوم مفرد نمیباشد و با درنظر گرفتن این موضوع نیز یادآوری میشود که صورت ظاهری و لغوی این ضمیر هم درهیچ زبانی از زبانها صیغه جمع اشتقاقی از ضمیر فاعل شخص دوم مفرد (من باب مثل باضافه نمودن پسوند جمع) هم نبوده و نیست.

ضمیر فاعل شخص دوم مفرد کما اینکه مشاهده گردید مفهوماً یك ضمیر تابعه بضمیر فاعل شخص اول مفرد است و مناسبات فرضاً ربةالنوع نسبت به ربـ النوع و یا ملکه به ملك و یا زن به مرد هم میرساند و امثال آن در صورتیکه مثلا vu (املاء vous) (فرانسه) بهیچ عنوانی نه معناً نه لفظاً جمع ضمیر مربوطه مفرد که tu است بوده و بهمین طریق هم (فارسی) shom+a فارسی (شما) هم بهیچ وجهی نه معناً نه لفظاً صیغهٔ جمع ضمیر مفرد (tu) هم میباشد.

ضمیر vous فرانسه و یا shoma فارسی عملا و درحقیقت عنوان و خطابی است درمراجعات باشخاص بلند مرتبه و عالی مقام (فرق نمیکنند آنها مفرد باشند یا جمع) درصورتیکه tu (تو) عبارت از عنوان خطابی است بکسان پائین تر از گوینده.

بدین جهت است که در بعضی از زبانهای امروزه ازچندی باین طرف ضمیر فاعل شخص دوم مفرد تقریباً و یا بکلی از میان رفته و یاغیر معمول گردیده است مانند زبان فرانسه که آن تقریباً غیرمعمول است و یا زبان انگلیسی که از مدتی بکلی ترك شده است و در این گونه زبانها ضمیر فاعل شخص دوم جمع جانشین ضمیر فاعل شخص دوم مفرد هم واقع شده است.

درزبان فارسی هم ضمیر فاعل شخص دوم جمع از لحاظ قاعدهٔ صرف و نحو و باتوجه بچگونگی لفظی ضمیر فاعل شخص دوم مفرد که تو(tu) است باید tu+ha (توها) باشد و اتفاقاً این گونه ضمیر هم تا اندازه‌ای معمول و نسبت باشخاص زیردست هم گاهی بکارمیرود (و آن اتفاقی و غلط مشهور هم نمیباشد) با اینکه این صیغه کمتر مورد توجه محققین صرف و نحو فارسی هم شده باشد.

لیکن ضمیر shom+a (شما) و لو اینکه ضمیر شخص دوم جمع بشمار میرود با این وصف دراغلب موارد برای اداء مفهوم مفرد بکارمیرود منتها اینکه در خطاب باشخاص بلند مرتبه و بلکه در صورتیکه بچند نفر ازاشخاص عالی مقام مراجعه مینمایند گاهی لازم میدانند از این ضمیر که صرف و نحواً هم بخودی خود جمع است (ولی بیشتر بمفهوم مفرد بکار میرود) مجدداً جمع بسته و ضمیر shom+a+ha (شماها) راهم تشکیل نموده و مراجعه مینمایند ٥٦٨

مفهوم ابتدائی ضمیر shom+a (آسمان) بوده و مفهوم بدوی کلمه (آسمان) کوهی بوده که بالای آن هفت مشعلی نصب و مردم بمنظور عبادت در روزهای شنبه در آنجا جمع میشده‌اند.

این گونه پرسش بمراحل اواخر عبادت آفتاب و ماه و ستاره‌ها (طریقهٔ صابئین) و اوایل پرستش آتش مربوط و علامت آن جاهای بلند دارای هفت برآمدگی سنگی (باصطلاح لری ـ هفت کِل) در بالای کوه بوده که از قرار معلوم بدواً سایه‌ای میانداخته و جنبهٔ ساعات آفتابی را داشته، لیکن درمراحل بعدی آنها دارای آتشی بوده که هرشبانه روزی یك مشعل از مشاعل هفت گانه آن متناوب آتش بالای آن افروخته و بدین جهت جنبهٔ تقویم هفتگی را داشته و یك شب معین روی برآمدگی یا (کل) اخیر درردیف ستونهای هفتگانه مشعل افروخته و مردم این شب را اول روز تعطیلی تلقی و بعنوان عید دانسته و از کار روزانه باز و در اطراف این هفت مشعل هم جمع و جشن و شام میگرفته‌اند.

این گونه مکانهای بلند که فی الظاهر عبارت ازهفت ستون سنگی بالای کوه بوده که درانظار مردم آسمان هفتم شده در واقع نشانهٔ ترقی فوق العادهٔ درراه مدنیت و اخلاق انسان و تمدن بشر بوده و تقویم هفتگی که عبارت از شش

روز کارو یك روز تعطیل است برای آن زمان بعید پیشرفت اجتماعی بی سابقه‌ای شده که از آن موقع تا کنون هم درظرف چندهزارسال محفوظ و بچندین کتاب مقدس ادیان مختلفه هم وارد و درمراحل بعدی جزء دستورات آسمانی تعبیرودر این اواخرجزء برنامهٔ اجتماعی احزاب سیاسی هم واقع شده است .

مردم طایفهٔ عبری که هفتهٔ هفت‌روز را پذیرفته بودند بعدازاتخاذعقیدهٔ توحید این گونه ستونهای نصب شدهٔ در مکانهای بلند را تخریب و کتابهای مقدسهٔ عبریان‌قدیم ازاین قبیل اشاره‌ها پراست ٥٦٩؛ بااین‌وصف عبریان قدیم چراغدان‌هفت مشعله را محفوظ داشته٥٧٠ که آنهم ازآثارهفت‌مشعل و این گونه مکانهای بلند مقدس است.

آثاری ازپرستش هفت‌ستاره وافروختن هفت‌نورو محترم شمردن هفتهٔ هفت روزه که در کتاب افسانه‌ای‌دساتیرهم وجود داردنیزازانعکاسات آن‌است.

هفت برآمدگی‌یا ستون سنگی که بزبان ’لری ستون و برآمدگی را (کل) kel گویند تا بحال درHaft-kel (هفت کل) خوزستان ٥٧١ مانده و همین کلمهٔ مأخذ لغوی برای ایجاد کلمهٔ عدد فارسیhaft هفت (مقایسه شود با یونانی ept+a بمعنی هفت) شده و معنی تحت اللفظی امروزه نام جغرافی (هفت کل) هفت تپه یاهفت برآمدگی‌یا هفت‌ستون (ویا هفت‌مشعل) است.

اسم این محل دراین قرینه باید با kapitol-ol (املاء Capitol)روم قدیم که بعنوان‌اسم‌خاص‌معظم‌ترین تپه‌ای‌ازهفت‌تپه‌ئیکه‌شهرروم قدیم‌روی آنها ساخته شده بوددانسته‌می‌شودلفظاً مقایسه شود و ازاین‌مقایسه‌چنین بنظرمی آید که اسم خاص capitol اساساًهفت تپه و یاهفت کل بطور کلی بوده‌نه اسم‌خاص یکی از تپه‌های‌هفتگانه ·

دراسم خاص‌مرکب Haft-kel بمعنی‌امروزه هفت تپه هر قسمتی ازدو قسمت آن که haft و kel میباشد در مراحل بعدی مأخذ لغوی جهت ایجاد کلمه بمفهوم (سر کوه) وبعد ازآن (سرانسان) یا (سر) مطلق هم واقع‌شده، مانند اشتقاقات زیر :

☆haft	☆kel
kaput (املاء caput) بمعنی (سر) لاتینی	qoll+e (املاء قله) بمعنی(سر کوه) عربی
haput (املاء Haupt) بمعنی(سر) و(رئیس) آلمانی	kal(l)+e (املاء کله) بمعنی (سر) فارسی
hed (املاء head) بمعنی (سر) انگلیسی	gol+ov+a (املاء golova) بمعنی (سر) روسی

☆☆☆

علاوه براین درایران محلی‌وجود دارد باسم (هفت تپه) و عده‌ای از سایرمحلهائی که‌اسم‌مرکب‌آن باعدد (هفت) تشکیل‌شده ودرجنوب‌شرق‌روسیه Semiglaviy mar یعنی (تپه هفت‌سره) و مذکور درفوق Capitol درروم قدیم وطبق روایات شهرمسکوهم درروسیه روی‌هفت تپه ساخته شده وامثال آنها وهمه این گونه جاها ازآثاراین‌قبیل‌مکانهای مقدس بلندمیباشد .

اسامی محلهائیکه مأخذ لغوی‌مورد بحث دراسامی آن مستتر ودرآن منعکس است درایران ودرسرزمینهای اطراف آن‌خیلی زیاد بوده و همهٔ آنها بسیارقدیمی است وپارهٔ ازآنها ازقرارذیل‌است :

۱- درشمال‌ایران - Semnan (سمنان) Shamerzad (شمرزاد) Shemshak (شمشك) Shemiran (شمیران) .

۲- درغرب‌وجنوب ایران‌و بین‌النهرین - Sumar (سومار) Sumer (سومر) Seymere (سیمره) .

۳- درسوریه Sh’am (شام - دمشق) .

٤- درقفقاز Shemakhi (شماخی) و غیره .

ریشهٔ لغوی این مأخذ ازهمه بیشتر بطوایف وملل‌سامی‌مربوط بوَده و اسم‌خاص sam (سام) که فرزند ارشد حضرت نوح بوده وطبق‌سابقه وروایات تورات وعهد عتیق جد بزرك همهٔ طوایف سامی بوده است .

سومریهای قدیم وعبریان قدیم روابط و نسب شاید خیلی نزدیکی باین گروه طوایف داشته لیکن درمیان ملل جدید عده‌ای ازملل وطوایفی‌هم‌وجود دارند که شاید ارتباط و نسب‌آنان‌باین منشاء بلکه ازعبریان‌هم نزدیکتر باشد·

عبارت (baghan) shm+akh (تلفظاً - شماخ بغان ومعناً- خدایان مانند) دربارهٔ پادشاهان ساسانی بمعنی‌لقب وخطاب معمول بوده ودرزبانهای ایرانی که رشدوشهرت خود را بعد ازدورهٔ رواج زبان‌پهلوی‌هم پیدا کرده‌اند واز آن‌جمله‌درزبان فارسی‌جدید‌بامفهوم مستتر آن ☆(اعلیحضرت‌یاحضرتعالی) بتدریج‌مفهوم (شما) را یافته وامروزه بمعنی ضمیرفاعل‌شخص دوم جمع خطاب باشخاص بلند مرتبه و عالی‌مقام هم بکارمیرود .

بند۲۲:

ضمیرفاعل شخص سوم جمع

در زبان اورارتو کلمه‌ای وجود داشته که تلفظ ’ash+e و معنی آن

(آدم ـ انسان ـ بشر) بوده ۵۷۲ واین کلمه درمراحل بعدی درزبان پهلوی وبعد ازآن درزبان فارسی بمعنی‌حرف (Partiele) esh ـ درآمده ودرحقیقت جمع این ضمیر(یا پسوند esh ـ) درفارسی امروزه بشکلish+an (ایشان) وبمعنی‌ضمیرفاعل‌شخص سوم جمع بکار میرود · اشتقاقاتیکه بآن مربوط است ذیلا ایراد میشود :

بند۲۳ :

مأخذ لغوی esh+an ☆

مفهوم(ایشان)

زبانها ولهجه های ایرانی

ish+an(فارسی)۵۷۳ esh+an (پازند)osh+an(پهلوی)۵۷۴
ush+un (تات ـ یزدی) ۵۷۵ .

زبانهای غیر ایرانی

(مشاهده نشده)

مفعول شخص سوم جمع

زبانها و لهجه های ایرانی

(مشاهده نشده)

زبانهای غیر ایرانی

(مشاهده نشده)

سایر اقسام ضمایر و کنایات گوناگون

زبانها و لهجه های ایرانی

(مشاهده نشده)

زبانهای غیر ایرانی

ush (این)(اورارتو) .

سایر اقسام کلام

زبانها ولهجه‌های ایرانی

ash+e+na (آشنا ـ رفیق ـ دوست) (فارسی)

زبانهای غیر ایرانی

'ash+e (آدم ـ انسان ـ بشر) (اورارتو) ush+in+i (مقبره ـ ساختمان یاد گاری) (اورارتو) ۵۷۶ ish+an (ملا)(ازبکی) .

اسامی خاص

زبانها ولهجه های ایرانی

ush (اوش ـ شهر بسیارقدیمی در فرغانه دارای دیده‌بان بالای کوه) (فارسی) ush+nu+ie,osh+nu+ie,ush+nu,osh+n (اشنو ـ اشنویه ـ نام ناحیه و شهر بسیار قدیمی در شمال غرب ایران) (فارسی) ۵۷۷ ush+na+i,osh+na+i (نام ناحیه‌ای است) (بختیاری) ۵۷۸ ·

زبانهای غیر ایرانی

esh+nu+nna (نام آثارشهر بسیار قدیمی ومعبد معروف آن) (سومر) ۵۷۹ ush+in+i (نام شهرقدیمی در مملکت اورارتو ـ اشنو) (اورارتو) ۵۸۰ ush+in+i (نام یـا کنیه رب النـوع معروف) (؟) (اوزارتو) ۵۸۱ osh+un (نام رب النوع)(یاروبا) ۵۸۲ .

☆☆☆

مرکزطایفه ومنشاء این‌مأخذ لغوی درابتداء آسیای وسطی وماوراء‌النهر وبعدازآن بین‌النهرین سفلی‌یعنی‌سرزمین سومربوده . درعین حال‌هنوز درازمنهٔ بعید مرکز دیگری هم شهرت یافته که در کردستان کنونی (یعنی در کشوراورارتوی‌قدیم) واقع شده بود وآن شهر کنونی (اشنو) بوده که‌سابقهٔ آن بسیارطولانی ودرحقیقت‌ازقدیم‌ترین شهرهای‌ایران‌میباشد. درهرحال‌هنوز درزمان بودن‌مملکت‌اورارتو‌یعنی‌شاید ازهزارسال قبل‌ازمیلاد درآنجاشهریتی هم موجود بوده ومعبد (اشنو) هم معروفیت کاملی داشته بود .

اسامی جغرافی‌جاهای قدیم ومعابد ونامهای رب‌النوعهای آنهادرزبان اورارتووزبان سومروغیره و جای تعجب است درزبان یاروبا (که در قسمت غربی‌افریقای مرکزی متداول‌است) و کلماتیکه معنی (ملا) را میرسانند (در

زبان ازبکی) وغیره درزبان فارسی هم بصورت ضمیر فاعل شخص سوم جمع ظاهرومنعکس است . این‌ضمیرعلاوه بر مفهوم جمع گاهی بمعنی مفرد هم بکار میرود.

جنبهٔ طایفه‌ای این‌مأخذلغوی از تطبیق کلمات‌ذیل بکمال وضوح‌مشاهده میشود : ’ash+e (آدم) (اورارتو) ash+en+a (آشنا)(فارسی) که هر دواین کلمه‌وجه‌تسمیهٔ دیگری‌نداشت و هردو بافراد این‌طایفه‌مربوط ودرچندین زمان منعکس است .

همچنین پیشوندی‌درزبان اورار‌تووجوددارد که - ash (پیشوند‌مقصد وجهت - به - بخصوص) است وآنهم از باقی‌مانده های این‌مأخذ لغوی‌بوده و مربوط بمفهوم معبد(اشنو) بنظرمیرسد .

پسوند ضمیری فارسی‌esh - (اش) که ازآن متذکر گردید نیزازباقی مانده های این‌مأخذ است .

درزبانهای اروپائی این‌مأخذ لغوی غیرمعمول بوده وشاید تنهادربعضی ازاقسام کلام کهنه مانند اصوات (interjections) انعکاس مبهمی دارد .

بند ۲۴

an+an (آنان) و an+ha (آنها)

برای اداء مفهوم ضمیرفاعل‌شخص سوم جمع درزبان فارسی صیغه‌های دیگری‌هم وجوددارند که روی‌قاعدهٔ صحیح صرف ونحوایجاد ولفظاً ازضمایر مربوطه مفردهم اشتقاق وبوجود آمده وآنها ازقرار زیراست :

۱- an+an (آنان) که عبارت ازصیغهٔ جمع است که باضافه پسوند an - بضمیرفاعل‌شخص‌سوم مفرد‌an ایجادشده وبیشتردربارهٔ انسان‌وحیوانات (ذیروح) بکارمیرود.

۲- an+ha (آنها) که عبارت از صیغهٔ جمع است که باضافه نمودن پسوند ha- بضمیرفاعل‌شخص‌سوم مفرد an بوجود آمده وبیشتردربارهٔ‌جمادات واسم معنی بکاربرده میشود .

هردوضمیرفاعل‌شخص سوم جمع اخیرالذکرروی‌هم رفته جدیدند.

قسمت سوم

بند۲۵

ضمایر مفعول

ضمیر مفعول شخص اول‌مفرد

ضمیرمفعول شخص‌اول‌مفرد روی اساس مأخذ لغوی ذیل‌ظاهرمیشود:

بند ۲٦

مأخذ لغوی mar☆

مفهوم (مرا)

زبانها و لهجه های ایرانی

mar (وخی)۵۸۳ mar+a (فارسی) mar+oe (گیلکی) ۵۸٤
mur (سرقلی-شفنی)۵۸۵ .

زبانهای غیر ایرانی

mer+a(اردو) mer (اسلندی)۵۸٦ mir(آلمانی) .

سایراقسام ضمیروکنایات‌گوناگون

زبانها و لهجه های ایرانی

mer+ov (آنها) (کردی)۵۸۷ .

زبانهای غیر ایرانی

mer+a (مال من) (اردو) mur (ما) (کرگ) ۵۸۸ mur+i (ما) (چوکچی) ۵۸۹

سایر اقسام کلام

زبانها و لهجه های ایرانی

mar (مار - بیمار - مریض - معلول) (فارسی) ۵۹۰ mar (مردن) (ساکائی) ۵۹۱ mar+ek (کشته‌شدن) (اوستائی) ۵۹۲ mar+i (مری - خصومت - مکر) (فارسی) ۵۹۳ mar+i (کشته‌شده - هلاك‌شده) (فارسی) ۵۹۴ -mar (مردن) (شغنی) ۵۹۵ mar (عروسی) (کرمانجی) ۵۹۶ mer (شوهر) (کرمانجی) ۵۹۷ mer+e (شوهر) (میمه‌ای) ۵۹۸ mer+a (آدم - انسان - بشر) (جوشقانی) ۵۹۹ mer (مر - رفیق - دوست) (فارسی) ۶۰۰ mar (کلمه‌ایست مخصوص که مفعولیت را میرساند) (فارسی) ۶۰۱

زبانهای غیر ایرانی

mar (مزاحمت دادن - ناقص کردن - ضائع کردن) (انگلیسی) mor+eo (کشتن) (یونانی) mor (بیماری - طاعون - سم - زهر) (روسی) mar (تپه - قبر) (روسی) mar+i (املاء marry) (ازدواج کردن) (انگلیسی) mar+i (املاء mari) (شوهر) (فرانسه) mar+i (بودن) (اتروسك) ۶۰۲ mar (شوهر - مرد) (عربی) ۶۰۳ mar (صاحب - استاد) (ارمنی) ۶۰۴

اسامی خاص

زبانها و لهجه های ایرانی

mar+a (نام نژاد وطایفهٔ ضحاك) (فارسی) ۶۰۵ mar (لقب حاکم وامیر گرجستان) (فارسی) ۶۰۶ mar (نام سرزمین) (آذری) ۶۰۷ mar+v (نام شهرقدیمی) (فارسی) ۶۰۸

زبانهای غیر ایرانی

mar+i (نام سرزمین) (هیتی) ۶۰۹ mer+a (نام سر زمین) (هیتی) ۶۱۰ mar+ia+nni,mar+ia (نام هنك گارد جوانان نجیب که بوسیلهٔ ارابه‌های جنگی می‌جنگیده‌اند) (ود) ۶۱۱ marr (لقب پادشاه) (بابل وآشور) ۶۱۲ mar (لقب اسقف اعظم کلدانی) (کلدانی) ۶۱۳ mer+e (لقب شاهان گرجستان) (گرجی) ۶۱۴ mer (املاء maire) (لقب رئیس شهرداری - شهردار بخصوص شهردار پاریس) (فرانسه) mer+ia (نام طایفه) (مرداوی) ۶۱۵ mar+i (نام سرزمین و طایفهٔ وزبان) (فارسی) ۶۱۶

☆☆☆

اکنون کاملا بموقع باشد که خلاصهٔ مقایسه و تطبیق مناسبات صرف و نحوی که بین ضمیر فاعل شخص اول مفرد و ضمیر مفعول شخص اول مفرد وجود دارد بجا بیاوریم :

ضمیر شخص اول مفرد

پاره‌ای اززبانها و لهجه های ایرانی

	فارسی	فرس‌قدیم	خوارزمی	سغد
فاعل	man	a+dam	az	’zw
مفعول	mar+a	man+a	ma,mi	m’n

	پشتو	وخی	سرقلی	شغنی
فاعل	ze	vuz	vaz	vuz
مفعول	me	(D)mar (G)zhu	(D)mur (G)mu	(D)mur (G)mu

برخی از زبانهای غیر ایرانی

	اردو	لاتینی	فرانسه	ایتالیائی
فاعل	main	eg+o	(je املاء)zhe	io
مفعول	mer+a	me	me	me

	آلمانی	انگلیسی‌قدیم	انگلیسی	روسی
فاعل	ich املاء ikh	(ic املاء) ik	(I املاء) ay	ya
مفعول	(D)mir (a)mikh (mich املاء)	(D)me (G) min	(me املاء)mi	(D)mn+e (a)men+ia

در اثر بررسی دقیق این صورت با کمال صراحت مشاهده میشود که ضمیر مفعول شخص اول مفرد درهیچ موردی ازموارد فوق جنبهٔ اشتقاق لغوی از ضمیر فاعل شخص اول مفرد را ندارد و در حقیقت صیغهٔ اشتقاقی آن اساساً نمیباشد و ملاحظاتی که در این ضمن بنظررسید بقرار ذیل است :

آ- توأم بودن ضمیر فاعل man (من) با ضمیرمفعول mar+a(مرا) فقط در زبان فارسی (و کما اینکه در فوق هم دیده شد در لهجه های خیلی نزدیك بآن) مشاهده میشود .

ب - لیکن دربعضی ازلهجه های ایرانی دیگر ضمیرفاعل vuz و vaz و امثال آنها نیز با همان ضمیر مفعول mar (از اشتقاقات مرا) توأم دیده میشود .

ج - درزبان فرس قدیم ولهجه‌هایایرانی وابسته بآن ضمیرفاعل شخص اول مفرد روی مأخذ لغوی dam+a☆ تشکیل ولی مأخذ لغوی man☆ در مقابل آن برسم ضمیرمفعول شخص اول مفرد بکارمیرود .

د - دربعضی ازسایر زبانها ولهجه های ایرانی که مأخذ لغوی man☆ نه مأخذ لغوی mar☆ در هیچ موردی یعنی نه برسم ضمیر فاعل نه بعنوان ضمیرمفعول شخص اول مفرد مشاهده میشود .

درزبانهای غیرایرانی بخصوص در زبانهای هند واروپائی یعنی سایر زبانهای گروهی که خود زبانهای ایرانی جزء آن دانسته میشوند ضمیرمفعول شخص اول مفرد با ضمیرفاعل آن ازلحاظ لغوی کوچکترین ارتباطی ندارد و اینگونه مشاهدات بخصوص ازقسمت دوم صورت فوق کاملا مستفاد میشود :

آ- در زبان اردو (هندی جدید) توأم بودن مأخذ لغوی man☆ در مورد ضمیرفاعل با مأخذ لغوی mar☆ درموقع ضمیر مفعول شخص اول مفرد کاملا شبیه بزبان فارسی بنظرمیآید، درصورتیکه زبان (اردو) از زبانهای ایرانی بشمار نمیرود وتنها از راه اقتباس لغوی این موضوع را نمیتوان تعبیر نمود و یقین‌است که منشاء همچین تصادف لغوی باید ازمنبع همسایگی قدیمی موطن اجداد طوایف‌هندی وایرانی‌دانست که طبق تحقیقات اخیردرحدودهزار وپانصد سال‌قبل‌ازمیلاد نیاکان هندیهای امروزه درخاورنزدیك‌زندگی‌نموده وبا اجداد ایرانیان کنونی تحت‌تأثیرحوادث وعوامل‌تاریخی واحدی‌هم‌بوده‌اند.

ب - درزبان‌آلمانی مأخذلغوی مورد بحث(mar☆) بشکل‌ضمیرمفعول شخص اول‌مفرد (D) ظاهرشده لیکن توأم باضمیرفاعل شخص اول مفردی که روی مأخذ لغوی‌دیگر(بهman☆) بوجود آمده بدین‌معنی که ضمیرفاعل‌شخص

اول‌مفردآلمانikh (املاء ich) است که مربوط بمأخذ لغوی‌ag(y)☆میباشد.

ج - زبان‌انگلیسی‌قدیم‌وزبان روسی برای ایجاد ضمیرمفعول‌شخص‌اول مفرد ازمأخذ لغوی‌man ☆ استفاده کرده‌ولی آنهم توأم‌باضمیرفاعل‌شخص‌اول مفردبکارمیرود که‌روی‌مأخذلغوی‌ag(y)☆ ایجادشده‌است‌مانند ik (املاء ic) انگلیسی‌قدیم وya روسی.

ازبررسی مراتب فوق وتطبیق ضمایرمختلفهٔ بالا کاملا روشن است که ضمیرمفعول‌شخص اول‌مفرد نه‌فقط درزبان فارسی و یادرسایرزبانهای ایرانی بلکه درهیچ زبانی‌اززبانها بطور کلی‌ازمشتقات‌لغوی‌ضمیرفاعل‌شخص‌اول‌مفرد نبوده ومنشاء این‌ضمیرجنبهٔ کاملا مستقلی‌را دارد . چنین بنظرمیآید که نام‌خاص فاتح ویا قائدبرجستهٔ تاریخی ویاماقبل‌التاریخی درآن‌مستتراست .

مجدداً متذکرمیشود که همین‌طورهم ضمیرمفعول‌شخص‌اول‌مفردفارسی هم که روی‌مأخذ لغوی‌mar☆ بوجودآمده بهیچ وجهی‌جزءاشتقاقات مأخذلغوی man ☆(من باب‌مثل‌ازطریق تخفیف man-ra ☆ - من‌را)ایجادنشده وعبارت ازاشتقاقات مأخذلغوی مستقلی است .

این مأخذ درفارسی‌جدید موجود ودرتکلم هم‌مشاهده میشود ویابطور صحیح‌تردیده شده وتاچندی قبل هم در کار بوده بشکل کلمه‌ای است که معنی ضمیری‌را نداشته (mar-مر) و تقریباً جنبهٔ مبهمات را دارد که در فوق ازآن متذکروآن بواژه مربوطه حالت مفعولیت را هم میرساند .

مأخذ لغوی مورد بحث (mar☆) ازاسم خاصی اشتقاق گردید که کنیهٔ ظالم اساطیری وافسانه‌ای ایران‌ضحاك ماردوش (mar-dush) (تحت‌اللفظی ضحاکی که ماردردوش اواست)بوده که‌طبق روایاتی که در شاهنامه منعکس است از mar+a(مارا)نژاد بوده ٦١٧ وآن کنیه مربوط بنام‌طایفهٔ‌اختصاصی ضحاك است وآن‌درایجاد کلمهٔ mar (مار) هم منعکس بوده و درضمیرمفعول شخص اول‌مفرد هم ظاهر ومستترمیباشد .

مطابق حکایات وروایات ضحاك(یك شاهزادهٔعربی بوده که‌ازسوریه بایران آمده وایران راتصرف کرده بود)٦١٨ وبدین‌طریق احتمال بسیارقوی میرود که وی‌ازسرزمینMari (ماری) آمده که درسواحل‌فرات وسطی‌مشرف بسوریه بمعنی‌اخص واقع شده وطبق کشفیات این چند دهه معلوم شد که این سرزمین وساکنین آن‌درریختن شالودهٔ تمدن هندواروپائی بطور کلی‌مشارکت مهمی نموده بودند ٦١٩

این طایفه وقائدین وروساء آن وشاید همین جوانان نجیبی که بوسیلهٔ

ارابه‌های جنگی می جنگیده‌اند ازراه قفقاز نفوذی پیدا کرده و بسرزمینهای اروپای شرقی و همچنین باروپای مرکزی متوجه و باطوایف بومی محلی در آنجا مخلوط گردیده‌اند .

شاخهٔ دیگری ازاین طایفه ازراه یونان و ایتالیا و جنوب فرانسه آن زمان شمال افریقا هم سرایت وشاخهٔ سوم ازراه ایران وخلیج فارس بسواحل شرق دوروحزایراقیانوس ساکن هم رسیده پاره‌ای ازطوایف محلی آن سامان را هم تسخیر و تقریباً تااین اواخر آنها را اداره میکرده‌اند .

شاخه‌ئیکه بسوی جنوب اروپا رفته وباطوایف وملل قسمت جنوب اروپا تماس پیدا کرده بااینکه جنگی بوده لیکن موقع گرفتن ایران باسارت آنهارا نکشته بلکه زندگی را بآنها بخشیده و از طریق زناشوئی با آنها مخلوط میشده‌اند .

واما در ایران این طایفه خاطرات بسیار بدی از خود گذارده و بعنوان فاتحین بی‌رحم وظالم دریاد مردم مانده ودراشعارملی وتاریخی افواهی ایران بصورت ضحاك ماردوش منعکس است .

وازقرارمعلوم شاخه‌ئیکه ازراه ایران بسوی شرق دورمتوجه شده بود بهمین ترتیب هم شهرت طایفهٔ بی رحم بلکه آدمخواری را بخود گرفته‌اند .

مأخذ لغوی موضوع سخن بمعنی ضمیرمفعول شخص اول مفرد بطور کلی درعهدی ظاهرشده که طوایف مختلفه از ناحیهٔ طایفهٔ جنگی دیگری مفتوح و مسخر گردیده وبعد از آن مدتی آنها تحت قیادت وتعدی ظالمانهٔ این طایفهٔ فاتح قرار گرفته ومنشاء آن درموقع اوایل ایجاد کشورهای عظیم مختلف الطوایفی یعنی درعهد تحول سرنوشت انسانیت ازعهد ماقبل التواریخ به‌عصر تاریخ بوده‌است.

بنا بمراتب فوق وبادرنظر گرفتن تفصیلات بالا روشن است که ضمیر مفعول شخص اول مفرد بطور کلی ازاشتقاقات لغوی ضمیر فاعل شخص اول مفرد اساساً نبوده و نمیتواند باشد بلکه ازمظاهر تاریخی دیگری است .

بند۲۷

ضمیر فاعل شخص دوم مفرد

در فارسی فقط یك مأخذ لغوی وجود دارد که جهت اداء مفهوم ضمیر مفعول شخص دوم مفرد بکارمیرود وآن ازقرارزیراست:

بند۲۸

مأخذ لغوی tur ☆

مفهوم (تورا ـ ترا)

زبانها ولهجه های ایرانی

tor+a,tur+a (فارسی) tur+a (بدخشانی ـ مدگلاشتی)٦٢٠
tar+oe (گیلکی)٦٢١ tur (شغنی)٦٢٢.

زبانهای غیر ایرانی

(مشاهده نشده)

سایر اقسام ضمایر و کنایات گوناگون

زبانها و لهجه های ایرانی

(مشاهده نشده)

زبانهای غیر ایرانی

tur (شما) (کرك)٦٢٣ tur+i (شما) (چو کچی)٦٢٤ .

سایر اقسام کلام

زبانها و لهجه های ایرانی

tur (تور ـ دلاور ـ پهلوان ـ بهادر) (فارسی) ٦٢٥ tar-u-mar
(تارومار ـ پراکنده ـ ازهم‌پاشیده ـ زیروز برشده ـ نابود گردیده)(فارسی)٦٢٦
tur (ریشه فعل توریدن بمعنی تولیدن ـ رسیدن ـ دورشدن) (فارسی) ٦٢٧
tur+a (دلیر ـ شجاع) (اوستائی) ٦٢٨ tur+a (وحشی ـ دیوانه)(کردی ـ گیلکی) ٦٢٩.

زبانهای غیر ایرانی

tur+e (قانون ـ قاعده) (ترکی)٦٣٠ tur (دادن)(اتروسك)٦٣١
taur,tour (سرحد ـ مرز ـ چگونگی ـ طور ـ وحشی) (عربی) tur (املاء
tour) (رفت و آمد دورانی ـ مسافرت دورادور) (فرانسه ـ انگلیسی) ٦٣٢
tur+e (تقدیم قربانی یا نذری برب النوع) (چواش) ٦٢٣ tur+i (آمدن ـ

داخل‌شدن) (سومر) ٦٣٤ tur+it' (اخراج کردن - بیرون کردن- راندن) (روسی) tur+in (خشمگین شدن - متغیر گردیدن) (اورارتو) ٦٣٥ tur+an(n)+os (ظالم - ستمکار- جبار) (یونانی) tor+n (خشمگین شدن) (انگلیسی‌قدیم) ٦٣٦ tor+ht (درخشان- خوشگل- نجیب)(انگلیسی قدیم) ٦٣٧ .

اسامی خاص

زبانها ولهجه های ایرانی

tur- (تورنام پادشاه‌اساطیری یکی‌ازپسران‌سه گانهٔ‌فریدون که‌پادشاه قسمت شرقی‌جهان شده) (فارسی) ٦٣٨ tur+an (توران - نام سر زمین وسیع شرق وشمال شرق ایران) (فارسی) ٦٣٩ tur+k,tor+k (ترك - فردی ازطایفهٔ ترك) (فارسی) tur+k+an,tor+k+an (ترکان-جمع ترك)(فارسی) tur+k+e-tsan,tor+k+e-stan (ترکستان) (فارسی) tur+k+o-man,tor+k+o-man,tor+k+e-man (تـرکـمـن) (فارسی)٦٤٠ tur+a (تورانی) (اوستائی)٦٤١ tor+un (نام ناحیه‌ای است در کردستان) (کردی)٦٤٢ tur+un (نام‌ناحیه‌ای‌درشمال‌شرق‌ایران) (فارسی)٦٤٣ tor (نام طایفهٔ‌ایرانی‌ازطوایف افغان)(پشتو)٦٤٤ tor+val (ترول - نام‌ناحیه وطایفه ولهجه‌درسرحدهند وافغان) (ترولی) ٦٤٥ tabar (تبر - نام قلعهٔ قدیمی معروف) (فارسی) tabar+e-stan (تبرستان - طبرستان - نام سرزمین قدیمی) (فارسی) tabr-iz (تبریز- نام شهر قدیمی ایران) (فارسی) .

زبانهای غیر ایرانی

tur+ku (نام پادشاهی) (هیتی)٦٤٦ tur+an (نام‌سر زمین - توران) (ماندائی) ٦٤٧ tur+ay+a (ساکنین کوهستان - کوهی) (ماندائی) ٦٤٨ tur (نام شهرقدیمی-صور) (یونانی) taur+os (نام‌سلسلهٔ کوه درآسیای صغیر) (یونانی) tor+k (نام رب النوع قدیم)(ارمنی)٦٤٩ taur+i (نام طایفهٔ قدیم) (روسی) tavr+id+a (نام قدیمی شبه جزیرهٔ کریمه) (روسی) tur+ov (نام‌شهرقدیمی) (روسی) tver (نام‌شهرقدیمی) (روسی) tor (املاء Thor) (نام‌رب‌النوع‌قدیم‌اسکاندیناوی)(انگلیسی)٦٥٠ tor+ki (نام‌طایفه‌ای درروسیهٔ قدیم) (روسی) ٦٥١ tur+on+i (نام طایفهٔ قدیمی‌درفرانسهٔ قدیم) (لاتینی) ٦٥٢ tur (املاء Tuors) (نام شهر قدیمی) (فرانسه) tur+n+us (نام پادشاه افسانه‌ای) (لاتینی) tur+in (تورین - نام شهر) (ایتالیائی) tor+i (املاء Tory) (نام فرقهٔ اشراف ومحافظه کار) (انگلیسی)٦٥٣ .

* * *

مفهوم باطنی ضمیر مفعول شخص دوم مفرد ☆ (من امر میدهم ترا - می‌رانم‌ترا - می‌زنم ترا وامثال‌آنها) است وفی‌الظاهرضمیر (تورا - ترا) از اسم‌خاص طایفه‌ای استدلال شده که مورد تعدی‌طایفهٔ متکلم واقع شده بود.

چیزی که باید متذکرومجدداً بآن عطف توجه نماید این‌است که‌طایفهٔ موضوع‌سخن درفهم‌مردم متکلم برسم طایفهٔ غیروغریب‌مانده نه‌مانندطایفه‌ئیکه مأخذ لغوی ضمیر(تو) واقع گردید که درمراحل بعدی‌داخل‌محیط اجتماع‌طایفهٔ متکلم شده وباطایفهٔ گوینده (دراین‌مورد بانیاکان ایرانیان امروزه)مخلوط ومتجانس گردیده است .

طایفه‌ئیکه نام آنان برسم‌مأخذ لغوی بمنظورایجاد ضمیرمفعول‌شخص دوم مفرد واقع شده‌طایفهٔ Tur (تور) یا Turan (توران)واقع‌شده است.

شرح چگونگی‌جنگهای‌طولانی ایران با توران صفحات متعدده تاریخ اساطیری ایران باستان را پرمیکند ٦٥٤ و مطابق سابقهٔ اشعارملی و تاریخ افواهی‌ایران قدیم در مراحل ابتدائی تورانیان بایران هجوم آورده و قسمت اعظم آن را تارومارنموده ولی‌دست اخیرایرانیان‌آنهارامغلوب وخودسرزمین توران رازیرقیادت خوددرآورده بودند .

طوایف کوچ نشین توران واسم‌خاص آنان بسیار قدیمی بوده و مأخذ لغوی آن نه‌فقط درزبانهای ایرانی بلکه درتمام زبانهای گروه هند واروپائی مانند سانسکریت ویونانی ولاتین وامثال‌آنها منعکس ونیز در زبانهای غیر هندواروپائی (کـه ازطرف بعضی ازمحققین دراین اواخر زیر عنوان زبانهای آسیائی Asianic نامیده میشوند) مانند زبان‌سومروزبان‌هیتی وزبان‌اورارتو هم سابقه دارند . همچنین درزبانهای گروه سامی‌وبطور کلی درسایر زبانهای مناطق وسیع‌شرق‌نزدیك ومیانه ودوروشمال‌افریقاهم انعکاس کاملی‌هم‌دارند.

طوایف تورانی دفعهٔ اول یعنی‌شاید هنوزدراواخرعصرماقبل‌التاریخی ویا اوایل عهد تاریخ ازآسیای مرکزی بدواً بایران وبین‌النهرین وبعدازآن نیز باروپا هم سرایت کرده‌اند .

بنظرمیرسد که دوشاخه‌طوایف تورانی باروپا رسیده بوده‌اند که‌یکی

از آنها ازراه یونان وایتالیا باروپای جنوبی وشاید دیگری‌هم ازطریق قفقاز باروپای شرقی‌وشمالی‌هم متوجه شده وضمناً آثاری‌ازآنان درزمان‌فتح‌فرانسه بوسیلهٔ سربازان روم قدیم‌درآنجا مشاهده شده بودند .

خدای 'تر(Thor) که رب النوع این‌طایفه بوده‌از ناحیهٔ ملل‌وطوایف زیادی‌که تحت عنوان طوایف اسکاندیناوی (وسایرطوایف ژرمن)وطوایف فین وهنگری واسلاووسلت (کلت) وامثال آنها پذیرفته شده‌بود و درزبان و اساطیرملی آنان منعکس است .

چنین بنظرمیاید که اصطلاح معروف فارسی‌امروزه (تراخدا) از آثار آن است ودرابتداء معنی‌آن☆ (تراخدا است) یعنی☆ (ترخداوند‌است) بوده واین جمله جنبهٔ قسم خوردن بوجود این رب النوع را داشته که بتدریج مفهوم ابتدائی‌خودرا ازدست داده وازچندی باین‌طرف معنی تقاضای اشباع آمیزی‌را بطور کلی‌بخود گرفته‌است . تعبیرهای دیگر گمان نمیرود تاریخاً ولفظاً‌صحیح باشد .

درهر صورت ضمیر مفعول شخص دوم مفرد فارسی tor+a,tur+a (تورا - ترا) بااینکه مختصرشباهت ظاهری‌هم دارد معذلك ازاشتقاقات‌لفظی ضمیرفاعل‌شخص دوم مفرد فارسیto,tu (تو) نبوده وارتباط صرف ونحوی که امروزه بین آنها قائل‌میشودفقط جنبهٔ منطقی‌واستدلالی‌را دارد، درصورتی که منشاء آن تاریخی‌است .

بند ۳۹

ضمیرمفعول شخص سوم‌مفرد

درفارسی جدید فقط مأخذلغوی واحدی برای اداء ضمیرمفعول شخص سوم مفرد وجود دارد وآن ازقرار زیراست :

بند۳۰

مأخذ لغوی (g)ur ☆

مفهوم (اورا)

زبانها و لهجه های ایرانی

ur+a,ur (شمرزادی) ۶۵۵ ur+a (فارسی) .

زبانهای غیر ایرانی

hor (املاء her) (اورا - مؤنث) (انگلیسی) ۶۵۶ .

سایراقسام ضمیرو کنایات گوناگون

زبانها و لهجه های ایرانی

hur+ho (او) (ئیدگاه)۶۵۷

زبانهای غیر ایرانی

gur (تو) (چو کچی)۶۵۸

سایر اقسام کلام

زبانها و لهجه های ایرانی

khur (دیگر) (خاوری)۶۵۹ hur (هور-آفتاب - دیگر)(فارسی)
kur+e (کوره - آتشگاه - شهرستان) (فارسی) ۶۶۰ gaur(گبر- کافر-
آتشپرست) (فارسی) ۶۶۱ gabr (گبر - پیرو مسلك زرتشت) (فارسی)
gabr+a (مرد - انسان - بشر) (پهلوی)

زبانهای غیر ایرانی

hur (آتش) (ارمنی) ۶۶۲ gur+n (استاد - مربی- معلم)(اردو)
kur (کوه - کوهستان) (سومر) ۶۶۳ ur+an+os (آسمان) (یونانی)
kur-gar+a (طبقهٔ روحانیون - خواجه) (سومر) ۶۶۴ gur+ush (آدم-
انسان - بشر) (سومر) ۶۶۵ kur+os (سلطه - قوت) (یونانی) ur+u
(شهر - شهرستان) (سومر) kur+ia (حکومت - شهرستان) (یونانی)
kur+ia (املاء curia) (طایفه - تیره - فرقه) (لاتینی) kur+e (املاء
curé) (کشیش بخشی‌است) (فرانسه)

اسامی خاص

زبانها و لهجه های ایرانی

gur (نام طایفهٔ قدیمی‌درایران) (فارسی)۶۶۶ gur (گور یا جور-
نام‌شهرقدیمی‌ایران که فیروزآباد فعلی‌فارس است)(فارسی)۶۶۷ ghur (نام
ناحیه - نام طایفهٔ غور) (فارسی)۶۶۸ gur+an (نام ناحیه - نام طایفه -

گوران) (کردی) ٦٦٩ kor+d (نام گروهی ازطوایف‌ایرانی- کرد) (فارسی) khor+as+an (خراسان - نام ایالت شرقی ایران) (فارسی) ٦٧٠ khur+i (خوری - نام ناحیه ولهجه اختصاصی آن) (فارسی) ٦٧١ gor (نام طایفه - آتشپرست) (یزدی) ٦٧٢ panj-gur (نام‌طایفه ولهجهٔ‌آن- پنج گور) (بلوچی) ٦٧٣ kor ('کر - نام رودی در فارس - نام رودی است در قفقاز) (فارسی) gor+z,kor+z (نام‌طایفه - گرجی) (فارسی) ٦٧٤ gor+z, kor+z (نام قدیمی ایرانی بحرسیاه) (فارسی) ٦٧٥

زبانهای غیر ایرانی

ur+i (نام سرزمین‌اکد) (سومر) ٦٧٦ ur (نام آثارشهرقدیمی در بین النهرین سفلی) (عبری‌قدیم) ٦٧٧ hor یا horr+i (نام سرزمین و طایفهٔ قدیم) (هیتی) ٦٧٨ or+un (رب النوع فرزند آفتاب) (یاروبا) ٦٧٩ gur+a (نام سرزمین درقفقاز غربی) (روسی) ٦٨٠ kur+a (کر - نام رودی درقفقاز) (روسی) kur+sk (نام شهرقدیمی درقسمت جنوبی روسیه) (روسی) kur+an+e (نام اهالی‌ولایت کورسك) (روسی)

☆☆☆

اسم خاص Ur ازمأخذ لغوی کامل gur ☆ مشتق و از طریق تخفیف g>h> (h) بوجود آمده است . طایفه‌ئیکه این اسمرا داشته درعهودقدیمی یعنی‌قبل‌ازسه هزاریا درحدود سه‌هزارسال قبل‌ازمیلاد بایران کوهستانی آمده و بعد ازآن بجلگهٔ بین‌النهرین هم سرازیرشده و درهردومنطقه نامبرده آثار متعددی بشکل‌اسامی‌جغرافی محل ورودها وشهرودهات را از خود گذارده‌اند که درحقیقت عبارت ازخاطراتی ازعبورومرورو توقف این‌طایفه درایران‌است.

درزبان (سومر) که بعبارت دیگرازقدیم‌ترین زبانهائی‌بشمارمیرود که درجنوب بین‌النهرین و خوزستان بسیار قدیم رواج داشته (و اتفاقاً در ایجاد زبانهای ایرانی‌هم بلانفوذ نبوده ولواینکه خوداین زبان ایرانی‌نبوده)این‌اسم کاملا منعکس‌و بمفهوم طایفه کوهستانی بکاررفته ودرعده‌ای‌اززبانهای دیگر مفهوم (کوه) و مشتقات آن بنام این طایفه مربوط است مانند : kur (کوه - کوهستان) (سومر) و gair+i (کوه) (اوستائی) و ghar (غار) (فارسی) و gar+a,gor+a (کره) (روسی) وغیره .

طوایف دیگر ایرانی تازه آمدهٔ بایران قسمت اعظم گور ها(گبرها) یاگوران قدیم را ازفلات ایران به بین‌النهرین رانده بودندو نیزقسمتی‌ازآنان ازراه قفقازبجنوب شرق اروپا هم متوجه ودراطراف شرقی و شمالی بحرسیاه

متوطن‌شده واما قسمتی ازآنها هم‌حتی تا اسکاندیناوی‌هم رسیده بودند .

شاخه‌ای ازآنان به‌سواحل وجزایر بحرالروم قدیم (مدیترانه) هم‌متوجه ودرآنجاها سرایت کرده بودند واما یك شاخهٔ‌دیگر از این طایفه‌از بین‌النهرین بسوی‌جنوب شرق هم منحرف شده و بسمت هندوستان رفته و قسمتی ازآنهاهم بلکه بشرق‌دورهم رسیده‌اند .

این‌طایفه دراصل‌عبارت از ملت تیره رنگی هم بوده که دارای تمدن شهری بسیارقدیمی بوده و خون این مردم در رك همهٔ ملل جدید دنیا کما بیش جاری است.

بند٣١

ضمایر مفعول

سایرضمایرمفعول فارسی‌ازنقطهٔ نظرصرف ونحو کاملا صحیح بوده‌و ازقرارذیل‌است :

ضمیر	مفعول	شخص	اول	جمع	ma+ra	(مارا)
»	»	»	دوم	»	shom+a+ra	(شمارا)
»	»	»	سوم	»	ish+an+ra	(ایشانرا)
»	»	»	»	»	an+an+ra	(آنانرا)
»	»	»	»	»	an+ha+ra	(آنهارا)

این‌نکته دلالت میکند براینکه ضمائرمفعول همه سه‌شخص‌جمع‌فارسی ازلحاظ قواعد بطور کلی‌صحیح بوده و منشاء آنها منوط بعهود بالنسبة جدید است، یعنی بعدازآنکه کتابت درایران‌برقرارشده و مقررات صرف ونحووضع وبصورت(گرامر) درآمد و بکار بردن یکنواخت آنها تأمین گردید .

قسمت چهارم

ملاحظات و نتایج کلی

ضمایر شخصی فارسی وچنانچه بنظرمیرسد ضمایر شخصی سایر زبانهای دیگر روی اساس قواعدصرف و نحو بوجود نیامده بلکه عوامل و نکات و تحولات تاریخی در آن کاملا مؤثر ومستتراست .

ضمیر شخص اول ودوم اعم ازفاعل ومفعول ویا ازمفرد وجمع دراوایل عهد تاریخی بوجودآمده وایجاد آنها باتشکیل اولین کشورهای عظیم که عده‌ای ازطوایف گوناگون و مختلف اللسان تحت قیادت یك طایفه بلکه یك شخص درآمده توأم بوده‌است .

نقشی که شرق نزدیك ومیانه وازآن جمله ایران درایجاد ضمایر داشته بسیازمهم است. این نقش بانقشی که سرزمینهای شرق نزدیك ومیانه درریختن شالودهٔ اوایل مدنیت امروزه و تمدن عمومی انسانیت بازی کرده کاملا وفق میکند .

درعصر بعید درمیان ملل‌وطوایف شرق وغرب تفاوتی بمعنی سیاسی و اجتماعی امروزهٔ احساس نشده و گروه گروه زبانهای جداگانه باین صورتی که دراین اواخرآنها را طبقه بندی کرده‌اند نیزوجود خارجی نداشته بود .

پیچیدگی کاملا مختلف ومشکلی که اکنون درصیغه‌های ضمایر جداگانه مشاهده میشود دارای مفاهیم گوناگونی است که عوامل و تحولات تاریخی و روابط فیمابین طوایف وقت درآن مستترومنعکس بوده وبرسم مأخذلغوی آن اسم خاص طوایف وقائدین ورب النوعهای آنها گذارده شد .

درضمیرفاعل شخص اول مفرد وضع طایفهٔ فاتح وقائدی منعکس است که کلیهٔ سایرطوایف تابعه را زیردست گرفته واداره میکرد واین ضمیر لفظاً ازنام همین گونه طایفه وقائدآن گردیده است .

درضمایرمفعول شخص دوم وسوم مفرد وتااندازه‌ای هم در ضمیرفاعل شخص دوم مفرد اسامی طوایفی منعکس ومستتراست که موردتعدی طایفهٔ متکلم واقع گردیده بودند .

درضمایرمفعول بطور کلی بهیچ طریقی مأخذ متشابه فاعل خود مشاهده نمیشود. بعبارت دیگر آنها ازاشتقاقات لغوی ضمایرفاعل متشابه خود نمیباشند. اساس پیدایش آنها کاملاتاریخی بوده ودرقرائن دیگر و نزد سایرطوایف ضمیر مفعول مورد بحث ممکن است نقش ضمیرفاعل را هم بازی کرده باشد .

بهمین طریق ضمایر مفعول مفردفارسی هم ازاشتقاقات ضمایر فاعل متشابه خودنبوده وطبعاً ازراه اضافه کردن پسوند ra - (را) ویا امثال آن ایجاد نشده.

لیکن ضمایرمفعول جمع فارسی بطور کلی روی اصول دستورصرف و نحوزبان فارسی امروزه یعنی باضافه نمودن پسوند ra - (را) بوجود آمده و موقع ایجاد آنها روی هم‌رفته جدیداست .

درمأخذ لغوی که دراساس ایجاد ضمایر بطور کلی وجود داشته چنانکه گفته شد اسامی خاص طوایف وقائدین آنها احساس شده ومنعکس است. چنین بنظرمیرسد که دراین قرینه پیدایش وجه تسمیهٔ مخصوصی برای اسامی طوایف وقائدین رب النوعهای طوایف احتیاجی نیست، زیرا بدین طریق تجزیهٔ لغت و وجه تسمیهٔ ضمایر بجائی رسیده که بکلمهٔ بدوی واختصاصی هرطایفه‌ای ازطوایف منتهی میشود واین کلمهٔ اختصاصی واژهٔ لاینفك ولا یتجزائی است که عبارت از ندا وجاری بوده که هرطایفه‌ای ازخود بطورمخصوص داشته وآن برای افراد این طایفه قول و اسم شب (Parole) و نشانهٔ اختصاصی این طایفه را داشته و برای دیگران جارتهدید آمیز و درعین حال چون این ندا کلمهٔ اختصاصی هر طایفه‌ای بخصوص بوده معهذا ازناحیهٔ طوایف دیگر برسم نشانه‌واسم‌رب‌النوع ملی شده که طبق روایات همیشه رب‌النوع ملی برسم جد بزرك طایفه شناخته و افراد طایفهٔ خودشانرا ازاخلاف‌وفرزندان او میدانسته‌اند .

این کلمهٔ لایتجزاء که بدواً جنبهٔ ندا و جاری داشته بتدریج معنی خودرا تفکیك ودگرگون کرده و درمرحلهٔ دوم مفهوماً سه جنبهٔ اهم پیدا کرده و آن ازقرارزیراست:

۱- اسم‌خاص (طایفه - قائد - رب‌النوع - محل سکونت وتوطن‌طایفه)

۲- ضمیراختصاصی این طایفه

۳- اصوات

نقشی که این مأخذ لغوی درضمایرواسامی خاص بازی کرده ومیکنددر فوق کما بیش مورد مطالعه و بررسی قرارداده شد والحال هم انعکاس آنرا هم دراصوات ازقدیم ترین ومبهم ترین اقسام کلام است و آن از آثارو باقی مانده‌های مستقیم این کلمهٔ اختصاصی و ندای ملی طایفهٔ بدوی میباشد و مفاهیم گوناگون وسادهٔ آن عبارت ازندا وفریاد واحساس تحسین وتعجب وافسوس وتنبیه وامثال آنها میباشد که چگونگی معنی امروزهٔ آن منوط بچگونگی روابط بین طوایف گوینده وشنونده بوده است .

فقط ازبرای نشان دادن چگونگی نسبت وروابط باطنی لغوی موجوده بین ضمیر واصوات نمونه لغوی چندی تنها از آنهائیکه روی مأخذ لغوی مورد مطالعه درفوق هم ایجاد شده بدون اینکه ادعای بررسی جامع موضوع اصوات بطور کلی داشته باشد ذیلا ایرادمیاوریم :

اصوات (و ندا)

مأخذ لغوی man ☆ ایرانی a+man (امان) (فارسی)٦٨١
غیر ایرانی a+men (یونانی) a+man
(ترکی)٦٨٢

مأخذلغوی az ☆ ایرانی (مشاهده نشده)
غیر ایرانی ez+an,ez+a,ez (اذ - اذا - اذاً)
(عربی)

مأخذ لغوی a+dam☆ ایرانی (مشاهده نشده)
غیر ایرانی dam (املاء damn) (انگلیسی)

مأخذ لغوی a+ham ☆ ایرانی hum (هوم) (فارسی) ٦٨٣
غیر ایرانی ham (املاء hum) (انگلیسی)
e+khm+a (روسی) ٦٨٤

مأخذ لغوی (h)ay ☆ ایرانی hay (های) (فارسی) ha (اوستائی) ٦٨٥
غیر ایرانی hay (ترکی) ٦٨٦ ai (یونانی) ey,ay
(ای) (عربی)

مأخذ لغوی (y)al☆ ایرانی el+a,al+a (الا) (فارسی)٦٨٧
غیر ایرانی yall+a (یا اله) (عربی) ٦٨٨ all
(ایتالیائی)

مأخذ لغوی ban+d☆ ایرانی (مشاهده نشده)
غیرایرانی von (روسی)

مأخذ لغوی (y)ag ☆ ایرانی ah (اه) (فارسی) ٦٨٩ ya (یا) (فارسی)
غیر ایرانی yah+u (ترکی - عربی) ٦٩٠ ah
(عربی - فرانسه - روسی)

مأخذلغوی ☆du,☆tu ایرانی dah-he (ده هه) (فارسی)٦٩١
غیرایرانی de,di (ترکی)٦٩٢

مأخذ لغوی (g)u(g)☆ ایرانی hu (هو) (فارسی)٦٩٣
غیرایرانی hoc (املاء hoc) (لاتینی)hokh(املاء
hoch) (آلمانی) ukh (روسی)

مأخذ لغوی vey☆ ایرانی vay (وای) (فارسی) ٦٩٤ voy+a
(اوستائی) ٦٩٥
غیرایرانی vei (اسلندی) ٦٩٦vo (املاء woe,wo)
(انگلیسی)

مأخذ لغوی an ☆ ایرانی (مشاهده نشده)
غیرایرانی an (عربی)

مأخذ لغوی ma(g)☆ ایرانی (مشاهده نشده)
غیرایرانی ma (یونانی) mak+u,ma (عربی)

مأخذ لغوی sham ☆ ایرانی sham (شم) (فارسی) ٦٩٧
غیرایرانی (مشاهده نشده)

مأخذلغوی esh+an ☆ ایرانی (مشاهده نشده)
غیرایرانی izh,ish (روسی)

مأخذ لغوی mar ☆ ایرانی mir (میر) (فارسی)
غیرایرانی mar-haba (عربی)

مأخذ لغوی tur ☆ ایرانی (مشاهده نشده)
غیرایرانی tpr+u,tr+u,trr (روسی)٦٩٨

مأخذ لغوی (g)ur ☆ ایرانی ghar (غر) (فارسی) ٦٩٩
غیر ایرانی gar (املاء gare) (فرانسه) ur+a
(روسی) ٧٠٠

وتمام کوششهائی که درجستجوی وجه تسمیهٔ اصوات ازراه تشبیه آنها با صداهای‌طبیعی یعنی صداهای غیرانسانی بعمل آمده چندان‌قانع کننده نمیباشند.

☆☆☆

در خاتمه بررسی مطالب فوق کـه در این رساله مورد مطالعه واقع گردید ممکن‌است این‌نکته را اضافه نمود که متخصصین علم زبا‌شناسی توجه خودشانرا بآن عطف خواهند نمود که‌دراساس تطبیقات ومقایسات بالاشباهت لغوی گذارده نه شباهت مفهوم کلمه با ظاهر لغوی آن بدین طریق زودتر و دقیق‌ترمعلوم و واضح میشود.

این گونه رویهٔ علمی وطرز بررسی چگونگی بستگی فیمابین ظاهر و باطن کلمه (form و meaning) یعنی بستگی ذاتی بین لباس لفظی واژه و روح مفهومی آن باین اندازه تازگی‌داشته ومؤلف بخود امید میدهد از ناحیهٔ متخصصین پذیرفته خواهد شد

قسمت پنجم

حواشی وعلائم اختصار و فهرستهای عمومی

آ- تبصره‌ها وحواشی

١- من باب مثل قریب ، ٧١-٧٢ و کاشف ، ٦٧ وهردو کتاب‌مذکور ازمتداولترین کتابهای صرف ونحو زبان فارسی دانسته میشوند، بخصوص کتاب اول. کتاب اولی کراراً در تهران و کتاب دومی یکباردراسلامبول بطبع رسیده‌است.
٢- دراین بررسی تفکیک پیشنهادی اخیرمورد نظروبکاربرده‌شد.
٣- Marr, Yafeticheskiy Kavkaz ، ٢٤-٢٥
٤- Struve ، ٣٥٠-٣٥١
٥- هردومراجعه شود به Blochet , ٦٨
٦- Mary Boyce, ٤٤٢
٧- Miller B. ,١١٣, باصطلاح لهجه روستاوی یا Rustovi Speaking
٨- کسروی - آذری ٦٨,٨
٩- Beidar, ٢٠
١٠- Christensen - قسمت اول, ٨٤
١١- Geiger, ٣٥٩-٣٦٠
١٢- Christensen - قسمت اول, ٢٦٧
١٣- ایضاً, ١٨٢

١٤- هردومراجعه شود به Abrahamian,٣٦
١٥- Ivanow,٢٥٢
١٦- Geiger,Balochi,٢٤٠
١٧- Grierson,٣٨
١٨- Lorimer,١٥٩
١٩- Meshshaninov,٢٩٠ (« m-an ») این تفکیک بهجا های جداگانه صحیح بنظر نمیرسد.
٢٠- Youssouf,١٤٢ ضمناً بملاحظاتیکه این مؤلف صرف و نحو زبان ترکی دز خصوص ضمیرmen هم ایراد نموده مراجعه شود.
٢١- Barannikov,٣٠
٢٢- Meillet,١٧٥وHorn,٩٩١
٢٣- Harlez,٧٢
٢٤- Benveniste,١٠٨
٢٥- Christensen - قسمت اول، ٣١، کاملا جالب توجه‌آن است که فارسی ادبیman (من) که صیغهٔ فاعل بوده ومعنی آن (من)است درفارسی عامیانه بشکل‌صیغهٔ مفعول که معنی آن (مرا) است‌آمده (وآن‌هم لفظاً شبیه بفرس قدیم است)
٢٦- Christensen - قسمت دوم,٦٩
٢٧- Lorimer,١٢٣
٢٨- Grierson,٣٨
٢٩- ایضاً
٣٠- Morgenstierne - قسمت دوم,٣٤٥
٣١- Morgenstierne - قسمت‌اول,٦١,٤٠٠
٣٢- باصطلاح Dative بمعنی (بمن) است.
٣٣- Yushmanov,Hausa ،٢٠, تحت‌اللفظی (بمن)
٣٤- C,Sweet, بعبارت‌دقیق‌تر «Early West-Saxon Dialect» (لهجهٔ ساکسن غربی‌قدیم) و بمفهوم Genitive است.
٣٥- برهان قاطع - جلد دوم,١٣٠٢
٣٦- Blochet,٧٤, ضمیر متصل‌است
٣٧- Beidar,٢١
٣٨- Lerkh- قسمت‌سوم,١٠٥

٣٩- Grierson,٨٧,٤٥ باصطلاح (Acc. Sg.) است
٤٠- Gadd,١٧,ضمیرمتصل‌است
٤١- ایضاً١٦١,ضمیرمنفصل‌شخصی‌است
٤٢- Meshshaninov,٢٩٠(arch,«m-an»)تفکیک بهجاهاصحیح بنظر نمی آید
٤٣- Yushmanov,Amharic,٢٠
٤٤- Yushmanov,Hausa,٢٠
٤٥- Bogoraz,Eskimo,١١٨
٤٦- Iokhelson,١٣٣
٤٧- Wright,OE,١٣٧, یکی ازمبهمات انگلیسی‌قدیم است و بدین سبب ترجمهٔ دقیق آن بفارسی مشکل بوده و شبیه باین کلمه در زبان آلمانی امروزه‌هم (man)وجود دارد که آنهم جزءمبهمات دانسته میشود
٤٨- Bartholomae,١١٢٣
٤٩- Justi.٤٢٧
٥٠- پورداود - یسنا- جلداول,٢٠٧
٥١- دساتیر,٢١
٥٢- فرهنك بهارستان,٦
٥٣- برهان قاطع - جلد دوم ،١٣٥٠, Steingass,١٣١٦
٥٤- Bartholomae,١١٣٤
٥٥- لغت فرس, ٢١٤، برهان قاطع - جلددوم,١٣٥٢
٥٦- دساتیر,١٨,مقایسه شود باآلمانیmen+sh (املاء Mensch) بمعنی (بود)
٥٧- Morgenstierne,Khowar,٦٦٨
٥٨- Sten Konow,١٥٥
٥٩- هردو کلمه‌رجوع شودبه Meshshaninov,Khaldovedenie, ٢٣٧
٦٠- Drower,١٤٤
٦١- طبق‌قواعدی که‌دردستور زبان‌عرب‌اتخاذشده‌این کلمه ازاشتقاقات ریشهٔ عربیana’ (عنی) دانسته میشود که صحیح بنظر نمیرسد.
٦٢- Skeat, ٣٠٩, مقایسه شود با مفهوم کلمه mainland انگلیسی

٦٣- Passek,٥٣٩

٤٦- Sweet ٢٧٤, یعنی باصطلاح (vassal) است .

٦٥- Donald,٣٠٧

٦٦- برهان قاطع - جلد دوم,١٣٠٢

٦٧- مجمل التواریخ ,٢٥٣

٦٨- کیهان - جلددوم ,٦٧

٦٩- شاهنامه - جلداول,١٢٩ وبقیه صفحه‌ها و نیز Massé,١٠٦

٧٠- فرهنك شفق,٢٤١

٧١- کسروی - خوزستان ,٧٢, بفارسی ادبی بمعنی☆(میان‌آب) ترجمه و تفسیر میشود

٧٢- یا ماندائیان (یاصوبا - یا صبه) , تقی‌زاده ,٣٥٨

٧٣- این‌اسم خاص مرکب ازدوقسمت جداگانه‌شده که‌هریکی ازآنها عبارت ازاسم خاص طایفه‌ای بوده بدین‌معنی ١- (h)avr یا avr و ٢- man است. مقایسه‌شودبا مندرجات کتاب Christensen - Benedictsen,٢٩

٧٤- این اسم‌خاص مرکب ازدوقسمت جداگانه میباشد که هر یکی از آنها عبارت از اسم خاص طایفه ای بوده بدین معنی ١ - turk و٢- man است

٧٥- Fronkfort,٧٨ ومابعد, Carleton,١٣٠

٧٦- Grousset,٥٠ ومابعد , Meshshaninov,Khaldovedenie,٧ ومابعد

٧٧- Carleton,١٣٠, مقایسه شود نیز Hrozny,Naram-Sin,٧٥

٧٨- Carleton,١٢٨ ومابعد

٧٩- Meshshaninov,Khaldovedenie,١٦ ومابعد

٨٠- مقایسه شود Albright,١٢٤(«man+a»)

٨١- وجه تسمیه معمولی این نام بفارسی ادبی بقسمی که مشاهده گردید ☆(میان‌آب) است که‌معنی تحت‌اللفظی آن☆ (وسط آب) میباشد. در صورتیکه جریان اشتقاق عکس این است بدین معنی که کلمهٔ فارسی mian (میان) بمعنی (وسط) منشاء خود را از نام خاص همین جزیرهٔ مصنوعی اتخاذ و کلمهٔ انگلیسی main مذکور در فوق تقریباً بدون کم وزیاد عبارت از کلمهٔ فارسی mian است و

هردواین واژه باسم خاص این جزیره مربوط و همین جزیره در ابتداء mainland حقیقتی بوده است

٨٢- ازقرارمعلوم ازریشهٔ لغوی yaz☆ است .

٨٣- کسروی - آذری,٥٢

٨٤- طبق تحقیقات متخصصین این ضمیر در کلیهٔ متنهای پهلوی فقط دو مرتبه مشاهده گردید (Blochet,٧٢)

٨٥- Freyman,١٢

٨٦- Miller,V.,Ossetisch,٥١

٨٧- Miller,B. ,١١٤, باصطلاح (لهجه سورخانه یا Surakhaneh Speaking)

٨٨- Geiger,٣٥٩-٣٦٠ نیز Miller,B.,Polistadialnost’,٣١٤ .

٨٩- Socin,٢٧٢ نیز Beidar,٢٠

٩٠- Lerkh - قسمت سوم,٤

٩١- ایضاً,٨٧

٩٢- Grierson,٣٨ طبق Morgenstierne (قسمت دوم,٣٤٥) در زبان اشکشمی «az+i» است

٩٣- Benveniste,١٠٨-١٠٩

٩٤- Morgenstierne - قسمت اول,٢٤٧

٩٥- Sten Konow,٤٧

٩٦- Hubschmann,٤٤٢ نیز Meillet,Armenian,١٦

٩٧- Nedev,١٠٩

٩٨- Skeat,٢٥٣

٩٩- این را نباید طوری تعبیر نمود که همچنین کلماتی مطلقاً وجود خارجی ندارند؛ بلکه بایستی بدین معنی فهمید که آنها کمیاب میباشند وازطرف نگارنده مشاهده نگردیده وپیدا نشده است .

١٠٠- Lorimer,١٠٣

١٠١- Lane,٤٤

١٠٢- این زبان ولهجه های نزدیك بآن بشاخه فرعی زبانهای ایران وهند مربوطند که قسمتی از آنها گاهی بعنوان زبانهای کافری و قسمت دیگرهم زیر نام زبانهای دردی از ناحیهٔ محققین نامیده میشود (مراجعه‌شود به کتاب Morgenstierne,NW India,٥٥)

۱۰۳- Grierson,Torwali,٤٦

۱۰٤- هردوضمیرملاحظه شود نزد Wright,۱۲۰

۱۰۵- essa (او- مؤنث) و esse (آنها)

۱۰٦- Yushmanov,Amharic,۲۰

۱۰۷- پنج ضمیراخیرالذکرملاحظه شود در کتاب Skeat,۵۸۵

۱۰۸- Benedictsen-Chistensen,۱۲۰

۱۰۹- Lerkh- قسمت سوم ,۲

۱۱۰- Morgenstierne,Afghanistan,۳۱

۱۱۱- Steingass ,٤٦, برهان قاطع- جلداول ,۲۸

۱۱۲- برهان قاطع ,جلداول,۲٤ نیز Stiengass,٤۰

۱۱۳- Steingass,۸٤۸

۱۱٤- بطوردقیق‌تر as-i «tu es» (= توهستی) و as-t-i «il est»
(= اواست) (Meillet,۱۱۳), مقایسه‌شودبا yes +i «tu es»
(= توهستی) (اسلاوقدیم)

۱۱۵- Sweet,۲٤۸

۱۱٦- ایضاً

۱۱۷- Marr,Abkhazian,٤۵

۱۱۸- هر دو کلمهٔ اخیرالذکرملاحظه‌شودنزدپورداود- یشتها - جلددوم،
۳۲۷,۲۰٤ و بموجب شواهد تاریخی کلمهٔ as+t+an یا
os+t+an بزبان (تبری) معنی (کوه) را داشته ودرعین حال
درزمان قدیم نام قسمتی ازتبرستان بوده (مراجعه شود بتاریخ
رویان ,۸۵) ودراین اواخر درزبان فارسی ادبی بمعنی (ایالت)
ایجاد ومعمول گردیده است .

۱۱۹- بیرونی,۱۹۵,وامروزه آسیااست نیزملاحظه شودنزدHrozny,
۱۵

۱۲۰- برهان قاطع - جلداول ,۲٤

۱۲۱- مقایسه شود is+a-van+d (Lerkh - قسمت‌اول,۱۱۳) و
os+iu-van+d (کیهان - جلددوم ,۷۳) (= 'اسیووند)

۱۲۲- نظامی ,٤۲۷ ومابعد

۱۲۳- Abaev,٦۹

۱۲٤- Kent,۸

۱۲۵- Vernadsky,Ancient Russia,۸۳

۱۲٦- Grousset,٤٤ ومابعد

۱۲۷- Meshshaninov,Khaldovedenie,۲۵ ومابعد

۱۲۸- Coran,۱۹

۱۲۹- Lisitsian,۷۲۱

۱۳۰- ایضاً,۷۲۰

۱۳۱- Vernadsky,Ancient Russia,۸۳ ومابعد

۱۳۲- ایضاً,۲۷٤مقایسه شود با as+a-garta (فرس قدیم) که در
فوق از آن ذکری‌شده.

۱۳۳- ایضاً

۱۳٤- Semenov,L.,۵۵۲

۱۳۵- Nemirovskiy,۳۲۲ oss +et+i (نام سرزمین 'است)
(گرجی)

۱۳٦- Girgas,۱۷ معنی تحت اللفظی آن☆ (رودآز) میباشد که در
اصل شاید فارسی بوده وروسی‌فعلی آن az-ov است .

۱۳۷- Pallotino,۲٤٦

۱۳۸- هردومراجعه شودبه Sweet,۲۰۹

۱۳۹- Sweet, مقایسه شود 'ozz+a (عزی - نام بت و رب النوع
زمان جاهلیت) (عربی)

۱٤۰- Meillet,۱۷۵ نیز Kent,۸٤

۱٤۱- Harlez,۷۲. چنین بنظرمیرسد که درتلفظ این ضمیرنفوذلحنی
و قواعد تلفظی زبانهای سامی مشاهده شده و صدای ایرانی d
بدین طریق به z تبدیل گردید (d>dz>z) مانند
مؤبد <مؤ ذ .

۱٤۲- Harlez,۱٤۷

۱٤۳- Morgenstierne- قسمت دوم,۳٤۵

۱٤٤- ایضاً,۳٤۵,طبق پرفسورSköldهردو کلمه به a+zemاوستائی
شباهت لغوی دارند لیکن قابل توجه آن است که آنها مفهوم
ضمیرفاعل‌را مانند اوستا نمیرسانند بلکه دراین دوزبان برسم
ضمیرمفعول بکارمیروند .

۱٤۵- Morgenstierne - قسمت اول ر۲۳۱ ودرعده‌ای ازلهجه‌های

کنونی ایرانی بدین معنی‌هم مشاهده میشود.

١٤٦- ١٠٢,Lorimer

١٤٧- ٢٧٤,Sköld

١٤٨- ٢٧,Steingass

١٤٩- ١٧٧,Gadd (= دام درفارسی).

١٥٠- ١١,Girgas

١٥١- ١٤٣,Potapov

١٥٢- ١٢٩,Iokhelsan

١٥٣- از اصطلاحات صوفی است و ملاحظه شود حافظ,٤٧٤

١٥٤- ٧٧,Coran نیز ١١,Girgas

١٥٥- سفر پیدایش - ٢٣,٢

١٥٦- ایضاً-٨,٢

١٥٧- تمدن اسلام,١٠٠,مقایسه شود سفر پیدایش-١٩,١٠ (Adme- ادمه) نیز٣٦,٨-٩ (Adum - ادوم)

١٥٨-(«Keiomarz,the Zoroastrian Adam») یعنی(کیومرث- آدم زرتشتیان) وملاحظه شود Sykes- جلداول,١٣٣

١٥٩- لب التواریخ,٣١,مقایسه شود با سفر پیدایش٢١,٣ (وخداوند خدا رختها برای آدم و زنش از پوست بساخت و ایشانرا پوشانید).

١٦٠- شاهنامه - جلد اول,١٤

١٦١- کیهان - جلد دوم,٣٥٢ , از بابت بدست آوردن شمه تقریبی مهاجرت و جابجا شدن فارسیان قدیم یعنی طایفه‌ئیکه فرد فرد آنان خودشانرا برسم ضمیرفاعل‌شخص اول a+dam (آدم) می‌نامیده بودند، رجوع شود بمقاله راست- فارسیان .

١٦٢-دساتیر,٣٧

١٦٣- یعنی (هستم) و آن معمولا بعنوان ضمیرمتصل دانسته میشود .

١٦٤- ٢٧,Bogoraz,Chukchee

١٦٥- ٦٨,Stebnitskiy

١٦٦- یعنی «I am» (= من ام) و این‌صیغه‌معمولا برسم صیغه‌ای از فعل «to be» (= بودن) تلقی‌میشود

١٦٧- ٣١٢,Miller,B.,Polistadialnost', صیغهٔ مفعول است .

١٦٨- ١٥٠٩,Steingass

١٦٩- ١٧٢,Meillet

١٧٠- ١٨٩,Lorimer

١٧١- ٦٩,Blochet

١٧٢- Lerkh -قسمت سوم,١٣

١٧٣- ایضاً ,٨٩

١٧٤- ١٧٩,Ivanow,Kh. Kurdish

١٧٥- Christensen - قسمت دوم,١٨٢ وطبق اشارهٔ این‌محقق عین همین صیغه درلهجه‌های (یارندی) و(نطنزی) هم‌مشاهده‌میشود وهمچنین درلهجهٔ (جوشقانی) (٧٣,Lambton)

١٧٦- Christensen - قسمت دوم,٦٩

١٧٧- ایضاً

١٧٨- ٤٠,Romaskevich

١٧٩- ٢٧٢,Soein

١٨٠- ٦٩,Blochet

١٨١- کسروی - آذری,٦٨

١٨٢- هردوضمیرملاحظه شود نزد ٣٦,Abrahamian

١٨٣- تاریخ سیستان - مقدمهٔ مصحح

١٨٤- ١٢٠,١١٣,Miller,B.

١٨٥- ٤١,Ross-Keppel

١٨٦- ١٠٩,Lorimer

١٨٧- چنین بنظر میرسد که ham (ما) بزبان (اردو) یعنی یکی از متداول ترین زبانهای هند و پاکستان امروزه عبارت از باقی‌مانده های‌مستقیم a+ham (من) بزبان(سانسکریت) یعنی مشهور ترین زبانهای هند قدیم است (راجع به مطابقت و نسبت تاریخی ضمیرفاعل شخص اول مفرد با ضمیر فاعل شخص اول‌جمع مراجعه شود بمندرجاتی که درمتن این رساله جا داده شده است) .

١٨٨- قبلا «heom», ملاحظه شود Jespersen ,٦٦

١٨٩- ٤٥,Morgenstierne,Afghanistan

١٩٠- فارسی عامیانه

١٩١- ١٥٠٧,Steingass

۱۹۲- ٤٦,Blake

۱۹۳- ٢٤٧,Pallstino

۱۹٤- ١٨٨,Drower

۱۹٥- XXI,Beowult نیز ٢٦٠,Sweet

۱۹٦- ٢٦١,Sweet وهمچنین (تکه‌ای‌اززمین) است.

۱۹۷- ایضاً,٢٤٦

۱۹۸- ٨٦٨,Steingass, این کلمه در زبان فارسی هم کاملا متداول است و آن‌را نیز باید متذکر نمود که این‌ریشه گاهی بمفهوم مادرو زن = فامیل بکارمیرود ومربوط است مانند am+a (مادر) (سومر) amm+a (خواهرپدر - عمه) (عربی) omm (ام - مادر) (عربی) amm+e (ننه) (آلمانی) kum+a (زن خویش وقوم) (روسی) وغیره.

۱۹۹- طبق روایات زرتشتی فریدون پادشاه اساطیری ایران همان حضرت نوح روایات عبریان قدیم بوده‌وهوم که‌ازاخلاف‌فریدون بشمارمیرفته همان حام فرزند نوح بوده است.

۲۰۰- مقایسه‌شود hom+ay+un(همایون)(فارسی)>h'um+an (human) (انگلیسی) وهردواین کلمه ازریشه مشترك آمده و لفظاً ومعناً با هم‌خیلی نزدیك است.

۲۰۱- ١٧٣٨,Bartholomae, « Ephedra pachycloda » (ملاحظه‌شود ٩٨,Aitchison) که بفارسی hum - هوم است (هوم - گیاه معطرمقدس... وهوم بمعنی عابدهم ازآن‌آمده) (فرهنك‌شفق,٢٦٨) وهمچنین بمعنی‌قربانی‌آتشین‌هم‌آمده است و کلمهٔ‌یونانی (h)umn+os بمعنی(سرود باافتخارخدایان) و هردواین کلمه‌ازمشتقات‌ریشهٔ‌مشترك بوده‌وجوانب‌مختلفهٔ‌تشریفات قربانی آتشین را اداء میکرده اند و ضمناً کلمهٔ فارسی qam (قام - مغ - عابد) (٤٩٤,Steingass) باحتمال بسیار قوی هم ازهمین مأخذ است.

۲۰۲- کیهان - جلددوم,٥٧

۲۰۳- ٨,Second List

۲۰٤- فرهنك شفق,١٠ (مقایسه شود آمد دریا - نام رودخانه)

۲۰٥- ٣٢٤,Harlez

۲۰٦- ١٠٥,Carleton

۲۰۷- ١٣٣,Duirenkova ومابعد، مقایسه‌شود hom+ay(فارسی) > um+ay(آلتائی)

۲۰۸- اسم خاص و کلمهٔ‌عربی a+jam' (عجم) بمعنی‌امروزه(ایرانی- فارسی) نیز احتمالا در ابتداء بهمین طایفه مربوط بوده و در عهود قدیم معنی افراد این طایفه را که ساکن ایران بوده‌اند میرسانیده بود. اشتقاق آن ممکن است طبق جریان تلفظی زیر بوده که بدواً صدای گلائی کم صدا (h) حال اشباع را پیدا وبصورت صدای گلائی‌پرصدای (g) درآمده و بعدازآن‌مطابق قاعدهٔ عمومی (g) فارسی به j (جیم) عربی مبدل گردیده است.

۲۰۹- ٨٦٨,Steingass

۲۱۰- ٤٢,Grierson,Torwoli

۲۱۱- ٦١,Morgenstierne، NW India

۲۱۲- از مأخذ لغوی مرکب (h)ay-mar(s) ☆ (راجع باین مأخذ بعداً شرح داده خواهد شد)

۲۱۳- Morgenstierne - قسمت‌اول,٢٥٨

۲۱٤- ٦٨,Morgenstierne,Afghanistan

۲۱٥- ١٩,Yushmanov,Hausa

۲۱٦- ١٣٣,Wright,OE

۲۱۷- دساتیر,٣وما بعد

۲۱۸- Lerkh - قسمت سوم,١٤

۲۱۹- ایضاً - قسمت‌سوم,٩٠

۲۲۰- Christensen - قسمت اول,١٧٩

۲۲۱- ایضاً,٢٨٢

۲۲۲- فرخی,١١٩

۲۲۳- برهان قاطع - جلددوم,١١٧٨ نیز ١٠٦٧,Steingass

۲۲٤- ١٠٧١,Steingass

۲۲٥- ایضاً,ج١٣ نیزفرهنك انجمن‌آرای

۲۲٦- ازاصطلاحات دهاتی‌جنوب شرق روسیه

۲۲۷- ٢٣٦,Meshshaninov,Khaldovedenie

۲۲۸- ایضاً,٢٤٢ معنی‌معمولی این کلمه اورارتو (قائد مملکت) بوده

لیکن چنین بنظر میآید که در ابتداء این واژه عبارت از اسم خاصی بوده یعنی☆ (کی الان - یا قائد مملکت الان) بوده که محتمل است بصورت (گیلان) بعدی آمده و این کلمه در زبان عربی از یك طرف بصورت اسم خاص غیلان - ghay-l+an ghey-l+an آمده و از طرف دیگر بشکل کلمهٔ غیلان - ghi-l+an که جمع غول است هم بکاررفته است.

۲۲۹- که درفارسی تحت عنوان کیومرت دانسته که آدم زبانهای سامی است.

۲۳۰- این املاءاز املاءهای دیگر اسم خاص مورد بحث است (کیومرث = آدم) و پورداود - خرده اوستا,۱۰۸, ۲۶۰ ضمناً آقای پورداود اشاره می نمایند که طبق منبع دیگر زرتشتی وی اولین بشر جهان بوده است.

۲۳۱- کیانیان (ملاحظه شود Massé,۱۰۹)

۲۳۲- (بعضی از شاهان دشمن) یا («certains rois hostiles»), مقایسه شود Nyberg,۳٤۹

۲۳۳- کیهان - جلد دوم ,۳۵۵

۲۳٤- Henning,۵۲۰

۲۳۵- کیهان - جلد دوم,۳۵۵

۲۳٦- Carleton,۱۲۸

۲۳۷- Contenau,۱۷۵

۲۳۸- Meillet,Arménian,XI, جمع hay+kh است مقایسه شود با نام طایفهٔ کردی نژاد (هی هاوند - hey+ha-vand) (کیهان - جلددوم,۷٦-۷۷).

۲۳۹- Grousset,۷٤

۲٤۰- Hrozny,۲۰۰

۲٤۱- من باب مثل Caius Julius Ceesar (مراجعه‌شود به Caesar, ۱۳) یا Gaius Marius (ایضاً,۱۷) وامثال آنان,مقایسه شود qay-al+an+i (اورارتو)

۲٤۲- Vernadskiy,Ancient Russia,۳۰۱ («legend of the foundation of Kiev») و نام قدیمی این محل وشهریت آن (kiy-ev) اتفاقاً هم از اشتقاقات این

ریشه است.

۲٤۳- مقایسه شود Wright,۱۱۹

۲٤٤- و کلمات زیراز اشتقاقات مستقیم این اسم خاص است:

ku-mir (بت - رب‌النوع) (روسی)
a-mir (شاهزاده - امیر) (عربی)
i-m(p)er+i+um (امپراطوری) (لاتینی)
a-m(p)ir (امپراطوری) (فرانسه)
a-mr (امر- دستور) (عربی)
a-mur (عشق-دوستی) (فرانسه) وسایراشتقاقات فرعی آنها

۲٤۵- Herzfeld,۱۳۲

۲٤٦- کیهان- جلد دوم,۷٦

۲٤۷- ایضاً,٦۲

۲٤۸- Second List,٦

۲٤۹- سفرپیدایش-۲,۱۰

۲۵۰- مراجعه شود بنقشهٔ جغرافی‌قدیم معروف به: « Tabula Sarmatiae Utriusque ,Daciae, Cancasi secundum Cl. Ptolemacum» که درقرن دوم بعدازمیلاد تنظیم‌شده (مراجعه‌شود به کتاب Vernadsky, Ancient Russia ,۸۸-۸۹)

۲۵۱- Caesar,۲۷٦

۲۵۲- Sweet,۲۰۳

۲۵۳- Cherrill,۸۱

۲۵٤- Steingass ,۱۰٦۷ نیزبرهان قاطع - جلد دوم,۱۱۷۸

۲۵۵- Blochet,٦۸, باصطلاح پهلوی‌سامی (یا pehlevi sémitique) است , مکری - اندرز, ۳۳ , این صیغه با صیغهٔ ایرانی man (باصطلاح پهلوی ایرانی یا pehlevi iranienne و پازند) که درفوق از آن ذکری‌شده هردو درپهلوی رواج داشته . در این قرینه وارد چگونگی تعبیرصیغهٔ پهلوی le,li از نقطه نظر صرف ونحو نمیشود.

۲۵٦- ضمیرمتصل است

٢٥٧- Giryas,٩٠٨

٢٥٨- صیغهٔ نزدیکی درزبان فرانسه هم وجود دارد .

٢٥٩- برهان قاطع - جلد اول,١١٢ (بضم اول بمعنی او باشد که‌ضمیر غایب است وبعربی‌هو گویند ...) این صیغه خیلی کمیاب‌است و و در فرهنك کـاتوزیان بفتح اول ذکر شده یعنی al (فرهنك کاتوزیان,٧٠)

٢٦٠- Paz i Melia,١١٧

٢٦١- Meshshaninov,Khaldovedenie,١٤٨,٢٣١.٢٣٦

٢٦٢- ایضاً

٢٦٣- وسایراشتقاقات متشابه زبانهای گروه ژرمن

٢٦٤- هر دو کلمه ملاحظـه شود در فرهنك شفق,٢٧٠,مقایسه شود Steingass,١٥٣٥

٢٦٥- هر دو کلمه مراجعه شود به کتاب Morgenstierne - قسمت دوم ,٢٣٢, مقایسه شود ترکی il+at (جمع) و یونانی قدیم eil+ot+es (بندگـان - بردگان) , هر دو واژهٔ اخیر از اشتقاقات این مأخذ لغوی بوده و درحقیقت یکی‌است .

٢٦٦- برهان قاطع- جلداول,٣٧ نیز Steingasa,٩١و ’al+i (عالی) عربی بمعنی (بلند) نیزازاشتقاقات این ریشه است.

٢٦٧- Steingass,٩١ نیزفرهنك کاتوزیان,١٧

٢٦٨- Steingass,٩١ نیزفرهنك کاتوزیان, ٩٦

٢٦٩- Bianchi جلد اول,٢٨٥

٢٧٠- ایضاً,١٨٥,مقایسه شود با Contenau,٧٢-٧٣

٢٧١- Pallotino,٢٤٦

٢٧٢- Meshshaninov,Khaldovedenie,٢٣١

٢٧٣- ایضاً ٢٣٦

٢٧٤- Gadd,١٨٥, یعنی ابتدا ☆(forrent flowing from the highland) است .

٢٧٥- مقایسه شود با Steingass,١٥٣٩

٢٧٦- Steingass, ٩١ (محل آن تعیین نشده است) , مقایسه شودبا برهان قاطع - جلداول,١١٢

٢٦٧- Steingass,١٥٣٥ نیز برهان قاطع - جلددوم,١٥٢٩

٢٧٨- برهان قاطع - جلد اول,٣٨,١١٣ نیز بیرونی و٢٠٠, مقایسه شود باحدودالعالم بخصوص صفحهٔ ١٠٩ وهمچنین باشرحی که درفرهنك انجمن آرای راجع به (آلان) داده شده و با توجه بسایرمنابع تاریخی تشدید حرف لام (ا) دراین نام برطبق تلفظ عربی (ملاحظه و مقایسه شود با تحقیقات Minorsky , ٥٣و بخصوص صفحه ٤٤٦ و ما بعد) برای این اسم جغرافی چندان اساس لغوی ندارد زیرا این کاملا ایرانی بوده‌وتلفظ نامهای خالص ایرانی(کمااینکه درمنابع ویژه ایرانی سابقه آن کمتر مشاهده میشود) باید بدون تشدیدباشد و کلمات‌ونامهای‌ایرانی وبلکه بطور کلی لغات هندواروپائی تشدیدی اساساً ندارند .

٢٧٩- Minorsky,٤٤٦ ومابعد ودرحدودالعالم(درآلان)ودرفرهنك انجمن‌آرای (بابآلان) ذکر شده .

٢٨٠- Lerkh - قسمت‌اول,١٠١,مقایسه‌شود Gauthiot,Aala-ni,iii

٢٨١- «The head of theCanaanite(Phoenican)pantheon» (Albright,١٧٥)

٢٨٢- Albright,١٨٨

٢٨٣- Steingass,٩١

٢٨٤- بمعنی امروزه توحیدی (خدا) و بمعنی‌قدیم (خدای خدایان) است .

٢٨٥- Hrozny ,١٨٦ بخصوص صفحهٔ٣٠٩ومابعد

٢٨٦- Meshshaninov,Khaldovedenie,٢٦ ومابعد

٢٨٧- Vernadsky,Ancient Russia,٣ ومابعد (بررسی بسیار دقیق)

٢٨٨- ایضاً

٢٨٩- فرهنك شفق,٢٦٩,فارسی hit+al(هتیال) و hit-al+i+an (هیتالیان)وعربی hiat-el-e(هیاطله)است نیز Bartold ومابعد مقایسه شود وطبق Sykes - جلد اول ,٤٢٧-٤٢٨ (White Huns) است‌وهمچنین مقایسه شود Itlia (تلفظ it-al+ia)و Italiano (تلفظ it-al+i+an+o)

٢٩٠- Beowulf,٣٧

٢٩١- بزبان اورارتو qay-al+an+i بمعنی (قائدمملکت) است،

چنین بنظر میرسد که این کلمه در ابتداء به نام جغرافی گیلان (gi+l+an) مربوط بوده است.

۲۹۲- Dondua,Ingushi,۱٤٥

۲۹۳- تاریخ بیهق,۱۹ وسایرمنابع تاریخی است ومقایسه شودبامنابع لاتین بخصوص ملاحظه شود نقشهٔ معروف ذیل :

« Tabula Sarmatiae Utriusque, Daciae, Caucasi Secundum Cl.Ptolemaeum ».

که درقرن دوم بعد ازمیلاد تنظیم شده

(Vernadsky,Ancient Russia,۸۸-۸۹), ایضاً ۸۷ومابعد

۲۹٤- Belgorodsky,٦۰۰

۲۹٥- Youssouf,۱٤۱

۲۹٦- Yushmamov,Hausa,۲۹(فقطدرپاره‌ای‌ازقرائن‌مخصوص)

۲۹۷- ایضاً,۲۰

۲۹۸- Blochet,۳۹,٤۱

۲۹۹- Benveniste,۲۱۳

۳۰۰- من باب مثل ghor-bal-ban+d (غربال‌بند), ملاحظه شود کیهان - جلد دوم,۹۰

۳۰۱- مثلا il+at+e van+d (ایلات‌وند), ملاحظه شودمجمل-التواریخ,۲٥۳

۳۰۲- Sweet,۲۳۸

۳۰۳- Donald,۳۱

۳۰٤- Gadd,۱۷۹

۳۰٥- کیهان - جلددوم,۳۷٦

۳۰٦- ایضاً،۳۸۰

۳۰۷- Albright,۱٤٦, Sayce,٤۰۱ , کلمه lugal در زبان سومر ضمناً معنی (قائد وشاه) را هم میرساند.

۳۰۸- Hrozny,Naram-Sin,۷٥

۳۰۹- Frankfort,٦۰,۷۰

۳۱۰- Piotrovskiy,۸٦

۳۱۱- هردواسم خاص ملاحظه شود درنقشهٔ مذکوردرفوق :

« Tabula Sarmatiae Utriusque, Daciae,Caucasi

Secundum Cl. Ptolemaeum»,

در کتاب Vernadsky, Ancient Russia, نام‌اول‌ازدوقسمت جداگانه ترکیب داده شده است مانند اسامی ذیل:

al-van+d (فارسی) الوند

al-ban+ia (لاتینی) البانیا

لیکن قسمت دوم آن که ضمناً جنبهٔ اسم‌عام‌را پیدا کرده درزبان ترکی (وفارسی) کلمهٔ ban (نان) را بمعنی (صاحب- آقا - حکمران) هم بوجود آورده ودرعین‌حال در همان زبان ترکی مجدداً اسم خاص رایافته است مانند Banat (اسم‌ولایتی‌است که قسمت اعظم آن اکنون دردست یوگواسلاوی است) .

۳۱۲- باملاء آلمانی Wendenاست

۳۱۳- Struve,۳٥۰

۳۱٤- مقایسه شود ag+i (من‌ام) درلهجه Cakma اززبان بنگالی (Turner,799

۳۱٥- Wright,۱۲۰

۳۱٦- Skeat,۲٥۳

۳۱۷- Sweet,c. بطور دقیق‌تر گفته شود Early West Saxon (یعنی زبان ساکسن‌غربی‌قدیم) واملاء آن (ic) است,مقایسه شودنیز Wright,۱۲۱

۳۱۸- Meshshaninov,Khaldovedenie,۱٤۷

۳۱۹- Paz i Melia,۱۹٥

۲۲۰- Beidar,۲٤

۳۲۱- Grierson,٤۷ ,طبق Biddulph, تلفظ دیگر آن a میباشد یعنی ازمأخذ لغوی فرعی ya(g) ✲

۳۲۲- Grierson,Torwali,٤٦(«iya»)

۳۲۳- Beidar,۷٦

۳۲٤- هردوضمیرملاحظه شود در کتابMorgenstierne -قسمت‌دوم ۱۱۳

۳۲٥- Lerkh - قسمت سوم,۹٥

۳۲٦- Grierson,Torwali,٤۷

۳۲۷- Yushmanov,Amharic,۲۰

٣٢٨- Perry,٢٠٩
٣٢٩- Yushmanov,Amharic,٢٠
٣٣٠- Yushmanov,Hausa,٢٨ (ضمیرمتصل)
٣٣١- Yushmanov,Amharic,٢٠
٣٣٢- Donald,٥٦٧
٣٣٣- پورداود - یسنا - جلد اول,٢٣٤ (این کلمه از ردیف کلماتی است که آنها را باصطلاح اهریمنی میگفته‌اند)
٣٣٤- Freyman,١٣
٣٣٥- Morgenstierne- قسمت اول,٣٨٦
٣٣٦- Christensen - قسمت اول ,٢٣٦
٣٣٧- Motgenstierne,NW India,٥٥
٣٣٨- Gadd,١٩٣
٣٣٩- Drower,٥٩
٣٤٠- Marr,Abkhazian
٣٤١- Sweet,٢٤٧
٣٤٢- کیهان - جلد دوم,٨٨ نیز باور,١٠١
٣٤٣- کیهان -جلددوم,٤٣٩ مقایسه شود agh-da (اغدا),First List, ٢,مقایسه شود با تاریخ یزد,٤٨-٤٩
٣٤٤- ومعرب آن(ایج) است,ملاحظه شود Aurel Stein,١٦٦-١٧٣
٣٤٥- کیهان - جلد دوم,٧٣
٣٤٦- Albright,١٩٧ وبعضی از نویسندگان دیگر اسم خاص دیگری را هم بجا میآورند که روی این مأخذ لغوی بوجود آمده وآن Yah-ou پادشاه اساطیری چین قدیم است
« Emperor of the mythical period of the Chinese past»)
(ملاحظه شود Velikovsky,١٠٠-١٠١)
٣٤٧- Hrozny,٢٦٥ نیز صفحات ذیل ٢٤٩,٣٠٧
٣٤٨- Drower,٨١
٣٤٩- هردواسم ملاحظه شود Coran,١٩ نیز Girgas,٩١٢
٣٥٠- هردواسم ملاحظه شود Sykes - جلداول,XXXIV ومحققین دیگر.

٣٥١- Frobenius,٢٠١
٣٥٢- = Yah (عبری‌قدیم) ملاحظه شود در فوق , مقایسه شود با iakh+os (یونانی) (= Bacchus)
٣٥٣- فقط ازطریق خلع سلطنت پیشین وتصرف مقام پادشاهی کشور اورارتو بواسطهٔ طایفه (یا خاندان) Rus (روس) ممکن است سلطهٔ سلاطین پیشین اورارتو قطع وپادشاهان جدیدی آمده که اسم عده ای از آنان (روس) یا Rusa بوده (مقایسه شود Grousset, ٥٧), ضمناً راجع به آمدن بتخت سلطنتی پادشاه جدید که آنرا روس اول گویند محقق نامبرده چنین می نویسد («nous ne savons s'il était son héritier ou un usurpateur»)
واین حوادت در کشور اورارتو که قسمت اعظم از کردستان و ارمنستان امروزه را اشغال کرده بود درقرن‌هشتم قبل‌ازمیلادی روی داده بود .
٣٥٤- Ross-Keppel,٣٧
٣٥٥- این نمونه‌های لغوی ملاحظه شود نزد Grierson,٣٨
٣٥٦- Morgenstierne - قسمت دوم ,٤٨٩
٣٥٧- Morgenstierne - قسمت اول,٦١
٣٥٨- عین همین تلفظ ضمیر فاعل شخص دوم مفرد یعنی بواو کوتاه در لهجه هـای امروزه ایرانی ذیل‌هم مشاهده میشود : بختیـاری (Lorimer, ١١٢) , لاری (Romaskevich, ٤٠), عبری اصفهان و عبری همدان (Abrahamian, ٣٦) , فریزندی و یارندی(Christensen-قسمت‌دوم, ١٨٢)وشفنی(Sköld, ٢٠٨)
٣٥٩- Miller,B. ١١٣,١٢٠ وعین‌همین تلفظ بواومطول درلهجه‌های ایرانی حالیه زیر هم دیـده میشود : طالش (Geiger,٣٥٩-٣٦٠)، کردی (Socin,٢٧٢)، کرمانجی (Lerkh -قسمت‌سوم,٤٣)، زازا (ایضاً - ٩٥)، گیلکی (Christensen - قسمت‌دوم,٨٤)، نطنزی (ایضاً ,٢٦٧)، اشکشمی- وخی- یغنابی-ئیدگاه (Grierson,٩٦-٩٧) ؛ پراچی (Morgenstierne - قسمت اول,٦١)، ارموری (ایضاً,٣٤٧)، مونجی(Morgenstierne- قسمت دوم,١٢٦)، بدخشانی,مد گلاشتی (Lorimer,١٥٩)

٣٦٠- Blochet.٦٨

٣٦١- ایضاً

٣٦٢- کسروی - آذری,٥٣

٣٦٣- ایضاً,٦٨

٣٦٤- Benveniste.١١٣,٢٣٤, درزبان سغد باصطلاح (sogdien bouddique) یعنی (سغدی بودائی) مشاهده گردید .

٣٦٥- Sten Konow,٤٨

٣٦٦- Lane,٤٤

٣٦٧- Beidar,٢٠

٣٦٨- Benedictsen-Christensen,٥٩

٣٦٩- Christensen- قسمت‌دوم ,٢' عین‌همین‌صیغه‌درلهجهٔ شامزرادی هم موجود است (ایضاً,١٦٦) .

٣٧٠- Bailey,٣٣٥

٣٧١- Morgenstierne - قسمت‌دوم,٣٤٥

٣٧٢- Ross-Keppel,٣٦

٣٧٣- موضوع اینکه مأخذ لغوی du ☆ آیا ازاشتقاقات لغوی مأخذ tu ☆ باشد یابرعکس قابل بحث است . احتمال آن‌نیزدارد که مأخذ لغوی du ☆ ازمأخذ tu ☆ مقدم بوده ومأخذ لغوی tu☆ بنوبهٔ خود ازاشتقاقات مأخذ لغوی du ☆ میباشد . درعین حال هردوصدا که t و d میباشد ازصداهای لغوی ویا بعبارت دیگراز صداهای دندانی بوده وقریب المخرجند وازهمه بیشترمحتمل آن است که آنها دراصل یك صدای‌لغوی واحد ولاینفکی‌راتشکیل میداده‌اند وفقط بعد از مدتی در تلفظ طوایف مختلف اللسان بفراخورخصوصیات لهجه‌ای ولحنی آنها این صدا تفکیك و در صدای تفکیکی دندانی‌هم ازآن مشتق‌شده که یکی‌لغوی‌پرصدا (sonorous) d ودیگری کم صدا (surd) بوجودآمده‌است.

٣٧٤- Miller,V.,Ossetisch,٥١

٣٧٥- Struve,٣٥٠

٣٧٦- Wright,١٢٠ نیز Wright,OE,١٣٣, این ضمیر در زبان انگلیسی‌قدیم وازآن بیشتر درزبان انگلیسی جدید تلفظاً لحن

میانه‌ای را دربین مأخذلغوی tu ☆ و مأخذ لغوی du☆ نشان میدهد که ضمناً تحت نفوذ لحنهای صفیری میباشد که منشاء آن شاید ازسرچشمهٔ نفوذ لهجه‌ای طوایف سامی زبان بوده‌است.

٣٧٧- Skeat,٥٥٤

٣٧٨- Freyman,١٢, یا (شما) است .

٣٧٩- روسی‌عامیانه

٣٨٠- برهان قاطع - جلد اول ,٣٨٠, (تو) بمعنی (خود) در فارسی خیلی کمیاب است ولی دربعضی از کتابهای فرهنك ولغت مانند برهان قاطع اشاره‌ای ازآن مشاهده میشود .

٣٨١- Lerkh - قسمت سوم,٤١

٣٨٢- Ross-Keppel,٣٦

٣٨٣- Perry,٢٢٧

٣٨٤- Yushmanov,Hausa,١٩,٢٨

٣٨٥- Dragunovui,١٣٠

٣٨٦- فرهنك شفق,٩٤

٣٨٧- Benveniste.٢٣٥

٣٨٨- Lorimer,١٨٠

٣٨٩- جمال زاده,١١٥

٣٩٠- Bogdanov,١١٧

٣٩١- پورداود - خرده اوستا,١٩٣

٣٩٢- جمال‌زاده,١١٨

٣٩٣- Lerkh-قسمت سوم,٩٦

٣٩٤- ایضاً,٩٧

٣٩٥- Beidar,٦٦,ودرفارسی باملاء و بمعنی (دایه) هم آمده‌است .

٣٩٦- Lerkh - قسمت سوم,٤٣,٤٤

٣٩٧- Meshshaninov,Khaldovedenie,٢٤٩

٣٩٨- ایضاً

٣٩٩- Stebnitskiy,٦٢

٤٠٠- Sweet,کلمات (عربی) tov',tav' (طوع) بمعنی (اطاعت و فرمانبرداری) , (انگلیسی‌قدیم) thow+a (برده وغلام) در حقیقت عین کلمهٔ فارسی tu (تو) میباشد که در فارسی جدید

مفهوم استدلالی ضمیر شخص دوم مفرد را پیدا کرده است .

۴۰۱- این دو وند متشابه انگلیسی وروسی که مأخذ لغوی هردو آنها tu ☆ بوده معنی استدلالی واحدی اداء و روهم مفهوم ☆ (کردن) را میرسانند و این گونه قلب وندهای مربوطه از نمونه‌های لغوی زیر با کمال وضوح دیده میشود :

مفهوم tu-bi to be (انگلیسی) = bui-t' (روسی) بودن
» tu-stey to stay (انگلیسی) = stoy-at' (روسی)
ایستادن - جاداشتن .
مفهوم tu-sit to sit (انگلیسی) = sid-et' (روسی) نشستن
مفهوم tu-dil to deal (انگلیسی) = del-it' (روسی)
تقسیم کردن - توزیع نمودن

۴۰۲- Meshshaninov,Khaldovedenie,۲۳۵

۴۰۳- Gadd,۱۸۰

۴۰۴- Meshshaninov,Khaldovedenie,۲۳۶

۴۰۵- Lerkh - قسمت اول,۶۴

۴۰۶- یکی ازدهستان‌های کرد نشین عراق.

۴۰۷- Edmonds,۴۸۰(«Tauq Chai»)

۴۰۸- پورداود - یشتها - جلددوم,۳۷۱ و ازاین نوع دیوها هم ضمناً درصورت اسامی دشمنان انسان‌هم وارد شده (ایضاً -جلداول, ۲۳۹)

۴۰۹- راست - شمارهٔ ۲۷۱,۵ ,مقایسه شود پیرنیا - ایران باستان - جلداول,۱۵۷

۴۱۰- کیهان - جلددوم,۲۹۲ درآین محل امروزه برسم ☆ (دوآب) یعنی ☆ (دورود) تعبیر و تعمیر میشود، لکن اسم مذکور خیلی قدیمی بوده واتفاقاً عدد دو-du هم ازمنشاء ریشهٔ حاضر است و باسایر کلمات مورد بحث هم‌مأخذ است .

۴۱۱- Hrozoy,۱۸۷

۴۱۲- Bartold,۹۸

۴۱۳- Steingass,۸۲۱ نیز فرهنگ کاتوزیان,۵۹۰,مقایسه‌شود باتوبه tovb+e,taub+ه (عربی) و نیز تطبیق‌شود باحکایت تورات عبریان قدیم (سفر پیدایش - باب ۳,آیه۲-۳)

۴۱۴- که همچنین تحت عنوان dub+a,tuv+a هم معروفند Duirenkova-Potapov,۱۰۵

۴۱۵- Grcusset,۵۰۱

۴۱۶- Dondua,۶۵۳و کلمات teuf-el (Teufel) (دبو) (آلمانی) tef-l, (طفل) (عربی) هردوازاین مأخذ لغوی است .

۴۱۷- ربةالنوع والهه شکاراست,مقایسه شود با کلمه dia (مقدس - خدائی-نجیب- خیلی خوب)(یونانی) و نیز باواژه dia+ni,dia (مادر- زن) (اورارتو) .

۴۱۸- Meshshaninov,Khaldovedenic,۴۷

۴۱۹- Grousset,۳۲۵

۴۲۰- من باب مثل ملاحظه شود کتاب کاشف (صفحه ۶۶-۶۷) مذکور درفوق .

۴۲۱- قریب,۶۹

۴۲۲- شاهنامه - جلد اول,۱۶ومابعد

۴۲۳- دساتیر,۲ومابعد,مقایسه شود با اصوات hu (هو)

۴۲۴- ودرلهجه‌های طالش وتات و گیلکی (Geiger,۳۵۹-۳۶۰) و درعده‌ای ازسایرلهجه‌های ایرانی امروزه است .

۴۲۵- Sten Konow,۴۸

۴۲۶- Darmesteter - جلد دوم,۷

۴۲۷- Sturtevant,۱۰۳

۴۲۸- Yushmanov,Amharic.۱۹

۴۲۹- Yushmanov,Hausa,۱۹

۴۳۰- Grierson,۸۴ والفاظ شبیه باین درزبانهای(وخی)و(سرقلی) هم وجوددارند .

۴۳۱- Drower,۱۵۳

۴۳۲- هردو کلمه ملاحظه شود Sturtevant,۷-۸

۴۳۳- راست - شماره ۳۳۲,۶ , این کلمه که معنی تحت اللفظی آن (کوهستانی) است درلغت تقریباً مترادف (یاغی)شده است.

۴۳۴- راست - قهندز

۴۳۵- تاریخ جهانگشای - قسمت اول , ۱۴ بخصوص سلاطین مغول ایرانی تعلق ودرهمین معنی (قاآن) یا (خاقان) که در حقیقت

کلمه فارسی مغولی است نسبت به خاقانات خزر و یا خاقانات روس و امثال آنها (ملاحظه شود کتاب Vernadsky,Ancient Russia,٢١٣,٢٧٨) هم اطلاق و طبق برهان قاطع (قاآن لقب پادشاهان چین است).

٤٣٦- باصطلاح (شاهان چوبان) طبق روایات طایفهٔ شرقی بوده که درعهد سلسلهٔ چهاردهم مصر را تارومار کرده بودند.

٤٣٧- کتاب حزقیال-٣٨,٣ وما بعد

٤٣٨- مقایسه شود کلمه koh+en (عبری قدیم) و فارسی کهن - koh+en (هردو دراصل ☆kuh+in بمعنی کوهی بوده است)

٤٣٩- واسم محلی قلعهٔ مرکزی آن Gag است (Grousset,٥٢١).

٤٤٠- هردوضمیر ملاحظه شود نزد Grierson,٤٠

٤٤١- ایضاً

٤٤٢- Lerkh-جلد سوم,١٠٧

٤٤٣- Socin,٢٧٢

٤٤٤- Lambton,٩٢

٤٤٥- Harlez,٧٢(ضمیرمتصل‌مثنی)

٤٤٦- Morgenstierne - قسمت اول,٦١,٢٩٦

٤٤٧- Struve,٣٤٩

٤٤٨- Dragunovui,١٢٦

٤٤٩- Skeat,٦٠١

٤٥٠- Steingass,١٤٨٣ نیز برهان قاطع - جلد دوم,١٤٦٦ مقایسه شود vey (املاء Weigh) بمعنی (توزین کردن) (انگلیسی)

٤٥١- روسی قدیمی است.

٤٥٢- Skeat,٥٩٣, چنین بنظر میآید که این اسم مرکب از دوقسمت است: ☆way-king مانند روسی قدیم ☆voy-vod+a (در ترانویس واملاء انگلیسی way-wode است, ملاحظه شود نزد Aleksandrov,٨٧٤) که معنی تحت اللفظی آن (قائد) بوده و هردو از اشتقاقات لغوی ومعنوی همین مأخذ بنظر میرسد.

٤٥٣- Christensen - قسمت اول,١٢٠

٤٥٤-هردوضمیر ملاحظه شود نزد Morgenstierne,NW India,٥٥

٤٥٥- Romaskevich,٤٠

٤٥٦- Benedictsen-Christensen,٦١

٤٥٧- ایضاً,٧٢, از لحاظ صرف و نحو صیغه‌ای است از فعل.

٤٥٨- Christensen- قسمت اول,٨٤

٤٥٩- Gadd,١٦

٤٦٠- مقایسه شود an+a (انا) بمعنی (من) (عربی) با an+a بمعنی (او-مؤنث) (روسی) و an+a (مادر) (ترکی)

٤٦١- Morgenstierne, قسمت اول,٦١,٢٣٤

٤٦٢- Morgenstierne,NW India,٥٥

٤٦٣- Christensen - قسمت دوم,١٢٥

٤٦٤- Yushmanov,Amharic,١٩

٤٦٥- Gadd,١٠

٤٦٦- ایضاً,١٨٧

٤٦٧- ضمیر منفصل

٤٦٨- وهمچنین بمعنی (یك نفر), ملاحظه شود Skeat,٣٥٨

٤٦٩- دساتیر,٢٣٢

٤٧٠- Sten Konow,١١٥

٤٧١- Gadd,١٧٨

٤٧٢- Sweet,IXXVI,٢٣٢

٤٧٣- Meshshaninov,Khaldovedenie,٢٣٤

٤٧٤- باور,٩

٤٧٥- Semenov,A.,١٣٤

٤٧٦- Minorsky,١٤١

٤٧٧- Albright,١٤١ نیز Carleton,٧٣

٤٧٨- Forrer,٢٥٥

٤٧٩- Hrozny,٥٧,٥٩

٤٨٠- Grousset,٥٣٣ وما بعد.

٤٨١- قریب,٢٥

٤٨٢- ملاحظه شود Horn,٢١٣ ومردم گاهی صیغه جمع را از آن وضع و بصورت ma+ha (یا mah+a) یعنی (ماها) درمیاورند.

٤٨٣- Bailey,٣٣٥

٤٨٤- Geiger,٣٥٩-٣٦٠

٤٨٥- Horn,٢١٣ نیز Miller, V., Ossetisch,٥١ و نیز در (ارموری) ملاحظه شود نزد Morgenstierne-قسمت اول,٣٤٧) وهمچنین در (ئیدگاه) (Grierson,٣٨ نیز Morgenstierne - قسمت دوم,١٢٦)

٤٨٦- Morgenstierne - قسمت دوم,١٢٦

٤٨٧- Sten Konow,٤٨

٤٨٨- Grierson,٣٨

٤٨٩- Hübschmann,٤٧٤

٤٩٠- Yushmanov,Hausa,٢٨

٤٩١- Stebnitskiy,٥٠

٤٩٢- Freyman,١٢

٤٩٣- Christensen - قسمت دوم,١٢٥

٤٩٤- Grierson,٣٨

٤٩٥- Morgenstierne - قسمت اول,٦١

٤٩٦- Romaskevich,٤٠

٤٩٧- Christensen - قسمت دوم,١٦٦

٤٩٨- Lorimer,١٢٣

٤٩٩- Geiger,٣٥٩-٣٦٠ ودر بعضی از لحنهای زبان تات (ملاحظه شود Miller.B.,١٢٠)

٥٠٠- Bailey,٣٣٥ و نیز درزبان(کردی)(ملاحظه‌شود Beidar,٧٢)

٥٠١- Abrahamian,١٦٤

٥٠٢- Gadd,١٦,٨٧

٥٠٣- Meshshaninov,٢٩٠

٥٠٤- درزبان ایتالیائی جدید کما اینکه‌معروف‌است برای اداءنمودن مفهوم ضمیرفاعل‌شخص اول‌مفرد (من) دوضمیر جداگانه بکار میرود که io و me میباشند که از هر دو در موقع خود ذکری گردید .

٥٠٥- دراین قرینه باید متذکرشود که کلمهٔ moon (ماه) انگلیسی از نقطه نظرمأخذ لغوی بریشه man☆ که ازآن در بالا ذکری شده مربوط درصورتیکه mah(ماه) فارسی بمأخذ حاضر بستگی دارد وهردو بطوایف Man وMag که‌درقدیم‌همسایه یك‌دیگر

بوده ودرابتداء ازپرستان ماه وستاره‌ها (صابئان)ودرعین‌حال ازاولین منجمین جهان‌هم بوده‌اندارتباط دارد .

٥٠٦- Gadd,١٨٧

٥٠٧- فرهنك شفق,٢٤٦

٥٠٨- پورداود - یسنا - جلداول,٧٦

٥٠٩- دساتیر,٢٦٦ ومابعد

٥١٠- درنواحی‌اصفهان‌ودرترکستان‌ودرآذربایجان (اسمی‌است‌تجدید شده) است ,ملاحظه شود لغتهای نو-٣,٥٦

٥١١- Semenov,A.,١١٦ ومابعد

٥١٢- Second List,٧

٥١٣- نزهة القلوب,٨٩

٥١٤- ایضاً,٨٩,٩٢

٥١٥- Lerkh -قسمت‌اول,٦٨

٥١٦- من‌باب مثل kuh+i-mugh (کوه مغ) نام قلعهٔ قدیمی در حوالی سمرقند (Vasiliev,١٨) mugh+ak (مغك) معبد زیر زمینی در بخارای قدیم (Semenov . A.,١١٨) و mugh-kurgan(مغ کرگان) نام قلعهٔ قدیمی‌است در فرغانه (ایضاً,١٢٣).

٥١٧- Meshshaninov,Khaldovedenie,١٩٤-١٩٧

٥١٨- Drower,٢١١

٥١٩- Henning,٥١٠ (بسوی جنوب‌ازطرف‌درياچه وان)یا mokq (Grousset,١٥ وما بعد)

٥٢٠- راست - شماره٥,٢٦٩-٢٧٠

٥٢١- Sykes- جلداول ,١٥٨

٥٢٢- یعنی صیغهٔ shom+a (شما) است ولی امروزه هم گاهی shom+a+ha (شماها) هم‌بکارمیرود که‌آنرا معمولا برسم جمع برجمع میدانند ودرعین حال درپاره‌ای ازسایرلهجه های جدید ایرانی صیغه‌های دیگری‌هم مشاهده میشود .

٥٢٣- Christensen - قسمت دوم,١١٦

٥٢٤- Blochet,٦٩

٥٢٥- Benveniste,١١٥

٥٢٦- Lorimer, ١٥٩ و همچنین در فریزندی و یارندی

(Christensen)-قسمت اول,۸۴

۵۲۷- Miller,B.,۱۲۰, باصطلاح (لهجه بالاخانه یا
Balakhna's Speaking)

۵۲۸- Bailey,۳۳۵

۵۲۹- Lerkh - قسمت سوم ۹۸

۵۳۰- کسروی - آذری,۶۸

۵۳۱- Geiger,۳۵۹-۳۶۰

۵۳۲- Benedictsen-Christensen,۵۹

۵۳۳- مأخذ لغوی sham ☆ برسم مأخذ اصلی بدین سبب در نظر گرفته شد که ضمیر فاعل شخص دوم جمع فارسی (شما) روی همین مأخذ ایجاد شده والاغیر این صورت میتوان نیز اظهار حدسی نمود که مأخذ لغوی sam ☆ هم مقدم ومأخذ لغوی sham ☆ مؤخر باشد.

۵۳۴- Miller,V.,Ossetisch,۵۱

۵۳۵- Sturtevant,۱۰۴,۱۰۵

۵۳۶- Morgenstierne,Afghanistan,۴۵ و معمولا آنرا برسم صیغه‌ای ازفعل میدانند.

۵۳۷- Skeat,۷۵۸

۵۳۸- برهان قاطع - جلددوم,۸۹۱, نیز Steingass,۷۵۸

۵۳۹- برهان قاطع - جلددوم,۸۹۵ نیز Steingass,۷۶۱, مقایسه‌شود a+sham+ed (املاء ashamed) (انگلیسی)

۵۴۰- فرهنگ شفق,۱۸۹ نیز Steingass,۷۶۱ و این کلمه از محیط زبانهای ایرانی بیشتر بسوی شرق وشمال شرق سرایت والحال هم درمیان طوایف گوناگون سیبری بمعنی (عابد بت پرست - شامان) کاملا معروف ومتداول است.

۵۴۱- Steingass,۷۲۵

۵۴۲- دساتیر,۷۲۵

۵۴۳- ایضاً,۲وما بعد

۵۴۴- بقول فرهنگ Steingass (صفحه۷۵۹) درزبان زنداست.

۵۴۵- Henning,Sogdica,۲۹

۵۴۶- برهان قاطع- جلددوم,۷۴۰و کلمات زیرمانند som+e (املاء Sommet) فرانسه و sam+et (املاء summit) ازاین لغت

بخصوص اشتقاق گردیده است.

۵۴۷- Chkhaidze,۸۸, مقایسه شود با sam-di (املاء samedi) بمعنی (شنبه) فرانسه که از آن در زیر ذکری شده وضمناً وجه تسمیهٔ معمولی آن ازلاتینی (sabbsti dies) صحیح بنظر نمیرسد.

۵۴۸- فرهنگ شفق,۱۸۶

۵۴۹- ایضاً, لغتی است معرب وطبق کتابهای فرهنگ گوناگون عبارت از کلمهٔ سریانی است و مطابق برهان قاطع - جلد دوم ,۸۹۲ (نام شخصی است که کیش آتش را وضع کرده)

۵۵۰- برهان قاطع - جلد دوم,۸۴۸و نیز Steingass,۷۲۵

۵۵۱- و بقول پرفسور کریستن سن متخصص زبان پهلوی ودورهٔ ساسانی بمعنی (Votre Divinité) ترجمه‌وتفسیر میشود و Christensen,Sassanides,۴۰۱) وبا (شامخ) عربی وفارسی هم بستگی کامل دارد.

۵۵۲- Lerkh - قسمت اول,۸۵

۵۵۳- Christensen - قسمت دوم,۴

۵۵۴- Morgenstierne,NW India,۲۴

۵۵۵- فرهنگ شفق,۱۶۳

۵۵۶- مراجعه شود به (قسمت نوح علیه‌السلام) که بقول بیرونی (سیوم میانگی کجا گندم‌گونانند پسرش را سام) بیرونی,۱۹۵) ونیز مقایسه‌شود با (سفر پیدایش-۵,۳۲ ومابعد)

۵۵۷- Harlez,۴۳۳

۵۵۸- Lerkh - قسمت اول,۱۰۲

۵۵۹- Sykes- جلد دوم,۱۹ وما بعد

۵۶۰- Albright,۱۴۶,Carleton,۱۲۸ ونیزمقایسه شودبا Riftin, ۷۵۷ومابعد.

۵۶۱- Albright,۱۷۶

۵۶۲- Steingass,۷۵۹

۵۶۳- Hrozny,۱۶۲,۱۹۳ومابعد.

۵۶۴- Grousset,۴۲ و نیزملاحظه شود نقشهٔ جغرافی در صفحهٔ ۴۳ همین کتاب.

۵۶۵- Nemirovskiy,۳۲۲

٥٦٦- Perry,٢١٤

٥٦٧- ایضاً,٢١٤و sam+an بمعنی (‹Vedic melody,«song›) سانسکریت) یعنی (آواز-ودائی-آواز)

٥٦٨- Belgorsdskiy,٦٠٢

٥٦٩- این گونه سنك وستون سنگی که در عهد عتیق از آنها اشاره گردید در ترجمهٔ انگلیسی کتاب مقدس عهد عتیق بعنوان (images) ترجمه ودرترجمهٔ فارسی کتاب مزبور بعنوان (بت) تفسیرشده است .

٥٧٠- سفرخروج - ٣٧-١٧و٢٣

٥٧١- درجنوب غرب ایران , ملاحظه شود First List,٨

٥٧٢- Meshshaninov,Khaldovedenie,٢٤٤

٥٧٣- همچنین در گیلکی (Geiger,٣٥٩-٣٦٠ نیز Christensen قسمت اول،٨٤) ودرقسمت اعظم سایرلهجه های ایرانی.

٥٧٤- هردوضمیرملاحظه شود در کتاب Blochet,٦٩

٥٧٥- Geiger,٢٥٩-٣٦٠ نیز .Miller, B,١١٣-١٢٠ نیز Bailey, ٣٣٥ .

٥٧٦- این کلمه وواژهٔ اورارتروی ماقبل‌در کتاب Meshshuninov,Xholdovedenic,٢٣٤ملاحظه‌شود.

٥٧٧- Second List,١١؛نیز کیهان- جلددوم,٤١ ,٧٦

٥٧٨- Lerkh -جلداول,١١٠

٥٧٩- Hrozny,١١٢ ومابعد (planche vii) نیز Carleton,٧٠, ٨٥ وتاریخ آن درحدود٣٠٠٠هزارسال قبل ازمیلاد ویا بلکه قدیمی‌ترازآن بوده است .

٥٨٠- Meshshaninov,Khaldovedenie,٢٠(= اشنوی‌امروزه)

٥٨١- ایضاً,٢٣٤

٥٨٢- Frobenius,١٩٧ومابعد.

٥٨٣- یعنی بدون‌صدای نهائی «a»(Grierson,٣٨وMorgenstierne- قسمت دوم ٤٨٩) (Dative) . نکته ای که کاملا مورد توجه میباشد این‌است که بعضی ازلهجه‌های ایرانی امروزه‌مانند(وخی) و(سرقلی)و(شغنی) که بمعنی‌ضمیر فاعل شخص اول مفرددارای صیغهٔ vaz یاvuz بوده درعین حال ازبابت ضمیر مفعول شخص

اول مفردهم صیغهٔ mar را دارا میباشند واین موضوع بامنتها درجه وضوح دلالت میکند براینکه صیغهٔ mar☆ بهیچ صورتی هم ازاشتقاقات صیغهٔ man☆ (مثلا باضافه نمودن پسوند ra) نبوده وازراهٔ تخفیفman+ra☆ به ma+ra ☆ هم تشکیل نشده است .

٥٨٤- Christensen قسمت‌اول ,٨٤

٥٨٥- Grierson,٣٨ (Dative) ضمناً بدون‌صدای «a»

٥٨٦- Skeat,٣٢٠

٥٨٧- Beidar,٢٤«on»)

٥٨٨- Stebnitskiy,٦٨

٥٨٩-Bogoraz‘Chukchee

٥٩٠- Steingass,١١٣٩ همچنین برهان‌قاطع - جلددوم,١٢٩٥

٥٩١- Sten Konow,١٥٥

٥٩٢- پورداود - یسنا- جلداول,٢٣٥, باصطلاح‌ازواژه‌های (ایزدی) بوده,مقایسه‌شودبا کلمهٔفارسی(مرك) mar+g بمعنی‌معروف.

٥٩٣- لغت فرس,٥٢٦

٥٩٤- ایضاً

٥٩٥- Sköld,٢٦٧

٥٩٦- Lerkh - قسمت‌دوم،٣٠

٥٩٧- ایضاً,١٣

٥٩٨- Lambton,٣٨

٥٩٩- ایضاً,٧٤

٦٠٠- Steingass,١٢٠٥

٦٠١- برهان قاطع - جلد دوم , ١٣١٧ و طبق فرهنك انجمن آرای (کلمه‌ایست که از برای حسن کلام زیاده کنند چنانکه مراو را گفتم...)ومطابقSteingass,١٢٠٥:

(a particle placed before the genitive, dative, or aecusative of Persian novus, mostly pleonastically)

٦٠٢- Pallotino,٢٤٨

٦٠٣- Girgas,٧٥٧

٦٠٤- Hübschmann,٢٩٤

٦٠٥- (ضحاك تازيست مارا نژاد) ملاحظه شود شاهنامه - جلداول, ٢٦٧ ودراين تكه‌اى ازشاهنامه كه قدرى مبهم است (مارا) بايد برسم اسم خاص ترجمه وتعبير نمود ,مقايسه شود Sykes - جلد اول,١٣٤ وطبق فرهنك انجمن mar-sa (مارسا - لقب ضحاك است) .

٦٠٦- برهان قاطع - جلددوم,١٢٩٥ نيز Steingass,١١٣٩

٦٠٧- كسروى - آذرى,٧٨

٦٠٨- درزبان فارسى از اشتقاقات اين ريشه بطور كلى زياد است كه از مأخذ هاى فرعى ☆mar(v) ☆mar(d) و ☆mar(z) و امثال آنها مشتق شده و از قسمتى ازآنها درفوق متذكر گرديد، ليكن چون مقصوداين بررسى مطالعهٔ كلى در اطراف اشتقاقات لغوى اين ريشه ويا ريشه‌هاى ديگر نبوده ولهذا دراين قرينه از ناحيهٔ مؤلف فقط باشتقاقاتى اشاره گرديد كه بامأخذ لغوى ضمير مفعول شخص دوم مفرد (☆mar) مربوط است .

٦٠٩- Albright,١٥٧,Carleton,٨٧ و ما بعد ,Sykes جلد اول , XXXV

٦١٠- Hrozny,٢٢٠

٦١١- Albright,١٥٣,Contenau,٦٥,مقايسه شود Sayce, ٤٠٠-٤٠١ مقايسه شود با mor+a(گروهى ازسربازان اسپارت در يونان قديم) (يونانى)

٦١٢- Struve,٣٥٠

٦١٣- مقايسه شود لقب Mar Benyamin Shimun ويا Mar Eshai Shimun

٦١٤- Nemirovskiy,٣٢٢

٦١٥- اين طايفه خودشانرا برسم تيره‌اى ازطايفهٔ (مرداوى) ميدانند (مقايسه شود باكتاب Vernadsky,Ancicnt Russia,١٠٣)

٦١٦- ويا عنوان (چره مس) (Cheremisians) دارند كه دردوقسمت شرقى روسيه اروپائى سكونت دارند .

٦١٧- شاهنامه - جلداول ,٣٤ ,٢٦٧ و طبق روايات پادشاهى ضحاك هزارسال دوام داشته ولى بعقيدهٔ بعضى حتى ازمورخين متقدم هم اينرا بايستى بدين طريق تعبير نمود كه هزارسال دوام پادشاهى

اين خاندان بوده (يعنى خاندان Mara) .

٦١٨- Sykes - جلداول,١٣٤

٦١٩- مقايسه شود قسمتهاى مربوطه از كتاب Hrozny, Carleton, Albright

٦٢٠- Lorimer,١٥٩

٦٢١- Christensen قسمت اول,٨٤

٦٢٢- Grierson, ضمناً بدون صداى نهائى «a»

٦٢٣- Stebnitskiy,٤٩

٦٢٤- Bogoraz,Chukchee,٢٧

٦٢٥- برهان قاطع - جلداول,٢٨٣ نيز Steingass,٣٣٤

٦٢٦- برهان قاطع- جلد اول,٣٣٥ نيز Steingass,٢٧٤ و اين اسم عام عبارت ازواژهٔ مركب است كه ازدواسم خاص مركب و بوجود آمده كه هريكى از آنها نام طايفه بوده : اولى tur (تور) و دومى mar (مار) ميباشد كه هردواين طايفه درموقع خودايران را تارومار نموده بودند.

٦٢٧- Steingass,٣٣٥

٦٢٨- پورداود - يسنا - جلداول,٥٣

٦٢٩- ايضاً,٥٣-٥٤

٦٣٠- Bianchi - جلداول,٥٥٨ («loi», «règle»)

٦٣١- Pallotino,٢٦٤

٦٣٢- مراجعه شود به فرهنك Donald, ٥٢٦واين دو كلمه درابتداء☆ (رفت وآمد تورها) ويا ☆ (رفت وآمد طايفهٔ تور ازييلاق به قشلاق وبرعكس) را ميرسانيده ودرزبانهاى فرانسه وانگليسى هم منعكس است وهردوى اين كلمه ازمأخذ مفرد ☆tur بوجود آمده درصورتيكه فعل انگليسى turn وفرانسه tourner و كلمهٔ لاتينى tornus ازمأخذ جمع آن كه ☆tur+an ميباشد ايجاد شده‌اند .

٦٣٣- Passek,٥٣٤,چنين بنظرميآيد كه معنى ابتدائى آن☆ (قربانى آتشين به‌خداى تور) بوده است . در اين قرينه مقايسه شود با tur (دادن) بزبان(اتروسك)

٦٣٤- Gadd,١٩٣

٦٣٥- Meshshaninov,Khaldovedenie,٢٤٠
٦٣٦- Sweet,٢٩٦
٦٣٧- ایضاً,٢٩٥
٦٣٨- مقایسه شود با اشاره های بیرونی راجع به (قسمت افریدون که قسمت (توررا) سرزمین (ترك) میداند (بیرونی،١٩٥) (بارهٔ مشرقی که اندرترك وچین است پسرش راداد تور)(ایضاً, ١٩٤)
٦٣٩- (ترکمنستان - ترکستان - ماوراء النهر) (Steingass,٣٣٤) ومطابق برهان قاطع (توران - نام ولایتی است برآن طرف آب آمد یعنی ماوراء النهر وچون این ملك زا فریدون به تور پسر بزرك خود داده بود به توران موسوم شد) (برهان قاطع - جلداول,٣٨٣)
٦٤٠- طبق فرهنك Steingass بمعنی ☆ (ترك مانند) است درصورتیکه چنین بنظر میرسد که اسم خاص طایفه عبارت از اسم مرکبی است که ازدو قسمت ترکیب وهردوی آن نام خاص طایفهٔ جداگانه ای بوده که یکی (ترك) باشد ودیگری (من) که درمتن این بررسی از آن اشاره گردید .
٦٤١- پورداود - یسنا - جلداول,٥٣-٧٤ نیز پورداود - یشتها - جلد اول,٣٦٩
٦٤٢- Lerkh - قسمت اول,٨٣
٦٤٣- Second List,١١
٦٤٤- Morgenstierne,NW India,١١
٦٤٥- Grierson,Torwali,٥-٧
٦٤٦- Hrozny,Neram-Sin,٧٢
٦٤٧- Drower,٢٠٩
٦٤٨- (طوایف کوهستانی بطور کلی) («mountain tribes generally»),ایضاً
٦٤٩- Marr,٢٠٩٥-٢٠٩٦
٦٥٠- کلمهٔ انگلیسی «Thursday» از نام خدای Thor مشتق گردیده گردیده است (ملاحظه شود English Language,١٠)
٦٥١- Vernadsky,Kievan Russia,٦٠

٦٥٢- Caesar,٢٨٢
٦٥٣- این کلمه بدون کوچکترین تردیدی ازمشتقات مأخذ لغوی tur☆ بوده که از آن قبلا هم متذکر ووجه تسمیه‌های دیگری که وجود دارند غیرحقیقی بنظرمیآیند .
٦٥٤- شاهنامه - جلداول,٢٥١ ومابعد نیز Syeks - جلداول,١٣٦
٦٥٥- Christensen - قسمت دوم,١٦٧,صیغه‌ای است بدون «a»
٦٥٦- سابقاً «heora», ملاحظه شود Jespersen,٦٦
٦٥٧- Geiger,٣١٨ وازقرارمعلوم قبلاهم معنی (این) و (آن) راهم داشته بود.
٦٥٨- Bogoraz,Chukchee,٢٧
٦٥٩- Morgenstierne,Khowar,٦٧١
٦٦٠- Steingass,١٠٦٠-١٠٦١
٦٦١- ایضاً, ١١٠١ (= gabr) , مقایسه شود gabr+a (مرد-آدم) (پهلوی) (Blochet,٣٨)
٦٦٢- Meillet,Arménien,٣ ومابعد
٦٦٣- Gadd,١٨٦
٦٦٤- ایضاً
٦٦٥- ایضاً (مقایسه شود بانام اولین پادشاه سلسلهٔ هخامنشی مؤسس عظمت ایران باستان - کورش)
٦٦٦- راست - شماره٥٥,٢٧٠
٦٦٧- نام فعلی آن فیروزآباد است,ملاحظه شود Aurel Stein,١١٧ نیز فرهنك شفق,٢٠٦ همچنین Le Strange,٤٣ ومابعد و نیز فارسنامه,١٣٧ وهمچنین First List,٧
٦٦٨- فرهنك شفق,٢٠١ مقایسه شود Bartold,١٠٢
٦٦٩- فرهنك شفق,٢٣٦ نیز رشید یاسمی,٩٨ ومابعد وهمچنین مکری,١٢
٦٧٠- Second List,٦
٦٧١- Fray-٣,١٤٢ ومابعد نیز راست - لهجه های ایرانی,١٧
٦٧٢- Bailey,٣٤٧,مقایسه شود gor,gur با gaur مذکور درفوق و gabr (گبر) امروزه
٦٧٣- Morgenstierne, NW India, ٩ نیز راست - لهجه های ایرانی,١٣

٦٧٤- حدودالعالم,١٠٦ نیز Minorsky,١٥٧
٦٧٥- ایضاً
٦٧٦- Gadd,١٩٤
٦٧٧- باصطلاح (اور کلدانیان) است که مبدأ مهاجرت ابراهیم بوده است
٦٧٨- Contenau,٥٩(«Hurri») ومطابق Sayce«Khur»
٦٧٩- Frobenius,٢١٢ , مقایسه شود ur+an+os (آسمان) (یونانی)
٦٨٠- اقتباسی اززبان گرجی است
٦٨١- قریب,١٧٨
٦٨٢- Youssouf,٢٩٤
٦٨٣- کاشف,٢١٧
٦٨٤- مقایسه شود e+hm+a (گات) که درفوق از آن متذکر گردید و e+khm+a (اصوات) (روسی)
٦٨٥- Harlez,١١١
٦٨٦- Youssouf,٢٩٣
٦٨٧- قریب,١٨٧, کاشف,٢١٧
٦٨٨- درزبان قارسی وترکی وپاره‌ای ازسایر زبانهائیکه تحت نفوذ زبان عربی ومرام اسلام میباشد این اصوات بمعنی ☆(یاخدا) فهمیده وتعبیر میشود .
٦٨٩- کاشف, ٢١٧
٦٩٠- Youssouf,٢٩٥
٦٩١- کاشف,٢١٧
٦٩٢- Youssouf,٢٩٣
٦٩٣- کاشف,٢١٧
٦٩٤- قریب,١٧٨
٦٩٥- Harlez,١١١
٦٩٦- Skeat,٦١٤ ودانمارکی vee وسوئدی ve و گت vai (املاء wai)
٦٩٧- Steingass,٧٥٨
٦٩٨- Shsherba,٦٩٥
٦٩٩- کاشف,٢١٧
٧٠٠- ندای جنگی معروف روسی .

ب - اختصارات

١ - منابع فارسی

باور	محمود باور- کوه گیلویه وایلات آن- تهران-١٣٢٤
برهان جامع	برهان جامع - چاپ سنگی - تهران - ١٢٦٠قمری
برهان قاطع	فرهنگ برهان قاطع - دو جلد - تهران - ١٣١٧
بیرونی	ابوریحان بیرونی - کتاب التفهیم - تهران-١٣١٨
پورداود - خرده‌اوستا	پورداود - خرده اوستا - بمبئی - ١٩٣١
پورداود - یسنا-جلداول	پور داود - یسنا - جلد اول - جزوی از نامه مینوی اوستا - بمبئی- ١٩٣٨
پورداود- یشتها-جلداول	پورداود - یشتها - جلد اول - قسمتی از کتاب مقدس اوستا - بمبئی- ١٩٢٨
پورداود-یشتها- جلددوم	پورداود - یشتها - جلددوم - قسمتی از کتاب مقدس اوستا - بمبئی-١٣٠٩(١٩٣٠-١٩٣١)
پیرنیا - ایران باستان	حسن پیرنیا (مشیر الدوله)- ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران قدیم - جلداول-تهران - ١٣١١

تاریخ بیهق	ابوالحسن علی بن زید بیهقی - تاریخ بیهق - تهران - ۱۳۱۷
تاریخ جهانگشای	جوینی - تاریخ جهانگشای - جلداول - تهران - ۱۳۱۲
تاریخ رویان	مولانا اولیاء الله - تاریخ رویان - تهران - ۱۳۱۳
تاریخ سیستان	تاریخ سیستان - بتصحیح ملك الشعراء بهار - تهران - ۱۳۱٤
تاریخ گیلان	عباس کدیور - تاریخ گیلان - تهران - ۱۳۱۹
تاریخ یزد	عبدالحسین آیتی - تاریخ یزد یا آتشکدهٔ یزدان - یزد - ۱۳۱۷
تقی‌زاده	حسن تقی‌زاده - گاه شماری در ایران قدیم - تهران - ۱۳۱٦
تمدن اسلام	دکتر گوستاولوبون - تمدن اسلام و عرب - ترجمه سید محمد تقی فخرداعی گیلانی - تهران - ۱۳۱۸
جمال زاده	سید محمد علی جمال زاده - یکی بود ویکی نبود - (مجموعهٔ کلمات عوامانه فارسی) - تهران - ۱۳۲۰
حافظ	خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی - دیوان - بکوشش ح . پژمان - تهران - ۱۳۱۸
حدودالعالم	کتاب حدودالعالم من المشرق الی المغرب - بتصحیح سید جلال الدین طهرانی - ۱۳۵۲ (قمری)
دساتیر	دساتیر آسمانی - چاپ سنگی هند - ۱۸۸۸ (مسیحی)
راست	ن . راست - نامهای طوایف قدیمی ایران در لغتهای فارسی کنونی - مجلهٔ مهر - تهران - ۱۳۳۱ شمارهٔ ۵ و ٦
راست - فارسیان	ن . راست - آمدن و توطن فارسیان در فارس - روزنامهٔ چارهٔ ایران - تهران - ۱۳۳۱ - شمارهٔ ٦۲

راست - قهندز	ن . راست - قلعهٔ قهندز شیراز - مجلهٔ نامهٔ شیراز - شیراز - ۱۳۲٤ - شمارهٔ ۱۳,۱۲,۱۱,۱۰
راست - لهجه‌های ایرانی	نیکلا راست - فهرست مآخذ بانها و لهجه‌های ایرانی - فرهنك ایران‌زمین - تهران - ۱۳۳۲ - دفتر ۱
رشید یاسمی	رشید یاسمی - کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او - تهران
سفر پیدایش	کتاب سفر پیدایش از کتاب مقدس عهد عتیق - لندن - ۱۹۳۲
سفر تثنیه	کتاب سفر تثنیه از کتاب مقدس عهد عتیق - لندن - ۱۹۳۲
سفر خروج	کتاب سفر خروج از کتاب مقدس عهد عتیق - لندن - ۱۹۳۲
سفر لاویان	کتاب سفر لاویان از کتاب مقدس عهد عتیق - لندن - ۱۹۳۲
شاهنامه	فردوسی - شاهنامه (بمناسبت جشن هزارهٔ تولد فردوسی) - چاپ بروخیم - تهران - ۱۳۱۳
فارسنامه	ابن البلخی - کتاب فارسنامه - بتصحیح گای لیسترنج و نیکلسون - کمبریج - ۱۹۲۱
فرای	دکتر ریچاود - تطبیق لهجه‌های خوری و بلوچی - مجلهٔ مهر - تهران - ۱۳۳۱ - شمارهٔ ۳ و ٤
فرخی	فرخی سیستانی - اشعار گزیده - تهران - ۱۳۱۹
فرهنك انجمن آرای	رضا قلیخان هدایت - فرهنك انجمن آرای ناصری - چاپ سنگی - تهران - ۱۲۸۸ (قمری)
فرهنك بهارستان	محمد علی تبریزی خیابانی - فرهنك بهارستان - تبریز - ۱۳۰۹

فرهنگ شفق	دکتر رضا زاده شفق ـ فرهنگ شاهنامه ـ تهران ـ ۱۳۲۰
فرهنگ کاتوزیان	محمد علی طهرانی کاتوزیان ـ فرهنگ کاتوزیان ـ چاپ سنگی ـ تهران ـ ۱۳۱۱
قریب	عبدالعظیم قریب ـ دستورزبان فارسی باسلوب السنهٔ مغرب زمین ـ دورهٔ سوم ـ تهران ۱۳۲۶
کاشف	غلامحسین کاشف ـ دستورزبان فارسی ـ اسلامبول ـ ۱۳۲۹ (قمری)
کتاب حزقیال	کتاب‌حزقیال از کتاب مقدس‌عهدعتیق ـ لندن ـ ۱۹۳۲
کسروی ـ آذری	کسروی تبریزی ـ آذری‌یازبان‌باستان‌آذربایگان ـ تهران ـ ۱۳۱۷
کسروی ـ خوزستان	کسروی تبریزی ـ تاریخ‌پانصدسالهٔ‌خوزستان ـ تهران ۱۳۱۱
کیهان	مسعود کیهان ـ جغرافیای‌مفصل‌ایران ـ درسه جلد ـ تهران ـ ۱۳۱۱
لب التواریخ	یحیی بن عبداللطیف الحسینی القزوینی ـ بتصحیح‌سید جلال الدین‌طهرانی ـ تهران ۱۳۱۴
لغت فرس	اسدی طوسی ـ لغت فرس ـ تهران ـ ۱۳۱۹
لغتهای نو	لغتهای نو که‌تاپایان‌سال۱۳۱۶درفرهنگستان‌پذیرفته شده است ـ شمارهٔ چهارم ـ تهران ـ ۱۳۱۷
مجمل التواریخ	ابوالحسن بن محمدامین گلستانه وزیر کرمانشاهان ـ بتصحیح مدرس رضوی ـ تهران ـ ۱۳۲۰
مکری	دکتر محمد مکری ـ گورانی یا ترانه های کردی ـ تهران ـ ۱۳۲۹

مکری ـ اندرز	دکتر محمد مکری ـ اندرزخسرو قبادیان ـ تهران ـ ۱۳۲۹
نزهة القلوب	حمدالله‌مستوفی‌قزوینی ـ کتاب نزهة القلوب ـ بتصحیح گای‌لیسترنج ـ لندن ـ ۱۹۱۳
نظامی	نظامی گنجوی ـ شرفنامه ـ بتصحیح وحید دستگردی ـ تهران ـ ۱۳۱۶

۲- منابع بسایر زبانها .

Abaev	V.I. Abaev, O sobstvennuikh imenakh nartovskogo eposa, Yazuiki Muishlenie, V,Moskva-Leningrad,1935,pp.63–78
Abrahamian	Roubène Abrahamian, Dialectologie iranienne, Dialectes des Israélites de Hamadan et d' Isphahan et dialecte de Baba Tahir, Paris,1936
Aitchison	Aitchison, J. E. T., Notes on the Products of Western Afghanistan and of North-Eastern Persia,Edinburgh,1890
Albright	William Foxwell Albright, From the Ston Age to Christianity, Monotheism and the Historical Process, Baltimore, 1946
Aleksandrov	A. Aleksandrov, Polnuiy Anglo-Russkiy Slovar', Berlin,1923
Augé	Claude Augé, Grammaire, Cours supé-

	rieur. Paris, s. d.
Aurel Stein	Sir Aurel Stein, An Archaeological Tour in the Ancient Persis, Iraq, Vol. iii, Part 2, London, 1936
Bailey	H. W. Bailey, Yazdi, Bulletin of the School of Oriental Studies (University of London), Indian and Iranian Studies, Presented to Sir George Grierson, London, 1936,pp. 335-361
Barannikov	A. Barannikov, Kratkaia grammatika Khindustani (Urdu), Leningrad, 1926
Bartholomae	Christian Bartholomae, Altiranisches Wörterbuch, Strassburg,1904
Bartold	V. V. Bartold, Tadzhiki, istoricheskiy ocherk Tadzhikistan, sbornik statey, Tashkent, 1925,pp. 93-111
Beidar	L' Abbé Paul Beidar, Grammaire Kurde, Paris, 1926
Belgorodskiy	N. A. Belgorodskiy, O nekotoruikh osobennostiakh persidskoy stilistiki, Akademia Nauk SSSR.XLV-akademiku N.Y. Marru, Moskva-Leningrad, 1935, pp. 593–606
Benedictsen-Christensen	Les dialectes d'Awromân et de Pâwä, textes recueillis par Age Meyer Benedictsen revus et publiés des notes et une esquisse de grammaire par Arthur

	Christensen, Kobenhavn, 1921
Benveniste	E. Benveniste, Essai de grammaire sogdienne, deuxième partie, morphologie, syntaxe et glossaire, Paris, 1929
Beowulf	Beowulf and the Finnesburg Fragment. A Translation into Modrern English Prose by John R. Clark Hall, London, 1950
Bianchi	T. X. Bianchi et J. D. Kieffer, Dictionnaire Turc - Français, 2Vol. Paris, MECCCL (1850)
Blake	Frank R. Blake, The Relation between Indo-European and Semitic, Oriental studies in honour of Cursetji Erachji Pavry, Oxford, 1933, pp. 41-48
Blochet	E. Blochet, Etudes de grammaire pehlvie, Paris, s.d.
Bogdanov	L. Bogdanov, Stray Notes on Kabûli Persian, From the Journal and Proccedings, Asiatic Society of Bengal (New Series), Vol. XXVI, 1930, N1, issued 19th January, 1931
Bogoraz-Chukchee	V. G. Bogoraz, Luorovetlanskiy (chukotskiy) yazuik, Yazuiki i pismennost' severa, chast iii, Yazuiki i pismennost' paleoaziatskikh narodov, Moskva-Leningrad, 1934, pp. 5-46

Bogoraz-Eskimo	V. G. Bogoraz, Yuitskiy (Asiatsko-Eskimosskiy) yazuik, Yazuiki i pismennost' severa, chast iii, Yazuiki i pismennost' paleoaziatskikh narodov, Moskva, Leningrad, 1934, pp. 105-128
Caesar	Caesar, The Conquest of Gaul. A new Translation by S. A. Handford, Bungay, 1951
Carleton	Patric Carleton, Buried Empires, The Earliest Civilizations of the Middle East, London, 1948
Cherrill	John Cherrill, Sussex, The English Counties, London, 1948. pp. 75-90
Chkhaidze	M. P. Chkhaidze, Mariyskie chislitelnuie do desiati, Yazuik i Muishlenie, V, Moskva-Leningrad, 1935, pp. 79-91
Christensen قسمت اول	Arthur Christensen, Contributions à la dialectologie iranienne. Dialecte guilaki de Resht, dialectes de Farizand, de Yarean et de Natanz avec un supplément contenant quelques textes dans le persan vulgaire de Téhéran, Kobenhavn, 1930
Christensen- قسمت دوم	Arthur Christensen, Contributions à la dialectologie iranianne, ii. Dialectes de la région de Semmnan: Sourkhei, Lasguerdi, Sangsari et Chamerzadi, Kobenhavn, 1935

Christensen,Sassanides	Arthur Christensen, L'Iran Sous le Sassanides, Copenhague,1944
Contenau	Dr. C. Contenau, La civilisation des hittites et de hurrites du Mitanni, Paris, 1948
Coran	Mahomet. Le Coran, traduction nonvelle et intégrale par Edouard Montet, Paris,1949
Darmesteter	James Darmesteter, E'tudes iraniennes, 2Vol., Paris,1883
Donald	James Donald, Chambers's Etymological Dictionary of the English Language, London and Edinburgh, 1880
Dondua	B. D. Dondua, K buitu i sotsialno-ekonomicheskoy zhizni srednevekovoy Gruzii po aniyskoy nadpisi (1218) Epifania, Akademia Nauk SSSR.XLV-akademiku N. Y. Marru, Moskva-Leningrad, 1935.pp.643-670
Dondua,Ingushi	V. Dondua, A. Genko, Iz kulturnogo proshlago ingushey, Yazuik i Muishlenie,ii, Leningrad, pp. 142-159
Dragunovui	A. i E. Dragunovui, Dunganskiy Yazuik, Zapiski Instituta Vostokovedenia Akademii Nauk SSSR.VI, Moskva-Leningrad, 1937,pp.117-131

Drower	E.S. Drower, The Book of the Zodiac, London, 1949
Duirenkova	N. P. Duirenkova, Umay v kulte turetskikh plemen, Kultura i pismennost' Vostoka, iii, Baku, 1928,pp.134-139
Duirenkova-Potapov	N . P . Durienkova i L . Potapov, Ozup i abuil-khoziaystvennuie orudia shortsev kuznetskoy taygi (Iz oblasti pervobuitnoy kulturui turetskikh plemen),Kultura i pismennost' Vostoka,iii, Baku,1928, pp. 103-123
Edmonds	C. J. Edmonds, The Place Names of the Avroman Parchments, Bulletin of the School of Oriental and African Studies, University of London Studies presented to Vladimir Minorsky, London, 1952, pp. 478-482
English Language	English Language and Literature. A Comprehensive Guide to the Study of English Literature, Language and Selfexpression, together with Chapters on the Technique of Poetry, Drama, the Novel, the short Story, Filmwriting and Broadcasting, London, 1947
First List	First List of Names in Persia (South). Published for the Permanent Committee on Geographical Names by the Royal Geographical Society, London,1928

Forrer	Dozent, Dr. Emil Forrer, Götterkönigtumer als Vorgeschichtsperioden Babyloniens, Forschungen und Fortschritte, Berlin, 10. und 20. Juli 1936. N20/21,pp. 255-256
Frankfort	Henri Frankfort, The Birth of Civilization in the Near East, London,1951
Freyman	A.A. Freyman, Khouzmiyskiy yazuik. Materialui i issledovania, Moskva-Leningrad, 1951
Frobenius	Léo Frobenius, Mythologie de l'Atlantide. L'Atlantide,-Le peuple Yorouba.-La societé. La religion Ifé, la ville sainte.-Les dieux. Edschou et la représentation du monde. Traduction du Dr.F. Gidon. Paris,1949
Gadd	C. J. Gadd, A Sumerian Reading-Book, Oxford,1924
Gaffarov	Mirza Abdulla Gaffarov, Persidsko-Russkiy Slovar', in 2 Vol, Moskva,V.I, 1914,V.II,1927
Gauthiot	Robert Gauthiot, Essai de grammaire sogdienne, Paris, 1914-1923
Geiger	Wilhelm Geiger, Kleinere Dialekte und Dialektgruppen, Grundriss der Iranischen Philologie, I,2, Strassburg, 1898-1901,pp.287-427
Geiger,Balochi	Wilhelm Geiger, Die Sprache der Balutchen, Grundriss der Iranischen Philologie, I-2, Strassburg, 1898-1901, pp. 231-248
Girgas	Prof. V. Girgas. Slovar' k arabskoy khrestomatii i Koranu, Kazan,1881
Grierson	Sir George A. Grierson, Ishkashmi, Zebaki, and Yazghulami, An Account of three Eranian Dialects. London,1920
Grierson-Torwali	Sir George A. Grierson, Torwali. An Account of a Dardic Language of the Swat Kohistan, based on Materials collected in Torwaly by Sir Aurel Stein. London, 1929
Grousset	René Grousset, Histoire de l'Armenie des origines à 1071, Paris,1947
Harlez	C. de Harlez. Manuel de la langue de l'Avesta. Grammaire, anthologie, lexique, Paris,1882
Henning	W. B. Henning, A Farewell to the Khagan of the Aq-Aqatärân, Bulletin of the School of Oriental and African Studies. University of London. Studies presented to Vladimir Minorsky, London,1952, pp. 501-522

Henning,Sogdica	W. B. Henning, Sogdica, London, 1940
Herzfeld	Ernst Herzfeld, The Traditional Date of Zoroaster, Oriental Studies in honour of Cursetji Erachji Pavry, Oxford, 1933, pp. 132-136
Horn	Paul Horn, Grundriss der Neuperischen Etymologie, Strassburg, 1893
Hrozny	Bedrich Hrozny, Histoire de l'Asie antérieure, de l'Inde et de la Crète (Depuis les origines jusqu'au début de second Millénaire), Paris,1947
Hrozny,Naram-Sin	Bedrich Hrozny, Naram - Sin et ses ennemis d'après un texte hittite, Archiv Orientalni, journal of the Czechoslovak Oriental Institute, Prague, 1929,NI,pp. 65-76
Hübschmann	H. Hübschmann, Armenische Grammatik, 1 Teil, Armenische Etymologie, Leipzig, 1897
Iokhelson	V. I. Iokhelson, Unanganskiy (Alentskiy) yazuik, Yazuiki i pismennost' severa, chast' iii, Yazuiki i pismennost' paleoaziatskikh narodov, Moskva-Leningrad, 1934,pp. 129-148
Ivanow	W. Ivanow, Persian as spoken in Birjand, From the Journal and Proceedings

	Asiatic Society of Bengal (New Series), Vol. XXIV, 1628, N4, Issued 30th August,1929
Ivanow, Kh Kurdish	W. Ivanow. Notes on Khorasani Kurdish, From the Journal and Proccedings, Asiatic Society of Bengal (New Series) Vol XXiii, 1927,N1. Issued 19th July, 1928
Jespersen	Ofto Jespersen, Growth and Structure of the English Language, Oxford,1948
Justi	Ferdinand Justi, Geschichte Irans von den ältesten Zeiten bis zum Ausgang der Sasaniden, Grundriss der Iranichen Philologie,ii, Strassburg, 1896-1904,pp. 395-550
Kent	Roland G. Kent, Old Persian, Grammar, Textes, Lexicon, New Haven, 1950
Lambton	Ann K. S. Lombton, Three Persian Dialcets, London, 1938
Lane	George S. Lane. Studies in Kuchean Grammar 1. Declension of Mouns, Adjectives and Pronouns, Supplement to the Journal of the American Oriental Society, Baltimore, March,1952
Lerkh	Petr Lerkh, Izsledovania ob iranskikh kurdakh i ikh predkakh severnuikh

	khaldeiakh, 3 Vol, St. Petersburg (V.i, 1856,V.ii,1857,V.iii, 1858)
Le Strange,Fars	G. Le Strang, Description of the Province of Fars in Persia at the Beginning of the fourteenth Century A. D. From the MS of Ibn al-Balkhi in the British Museum, London,1912
Lisitsian	St. Lisitsian, Koshun-Dash. Megaliticheskie gorodishsha v Sisiane(Zangezure), Akademia Nauk SSSR, XLV-Akademiku N. Y. Marru, Moskva-Leningrad, 1935,pp,709-721
Lorimer	Major D.L. R. Lorimer, The Phonology of the Bakhtiari, Badakhshani and Madaglashti Dialects of Modern Persian, with Vocabularies, London,1922
Marr	N. Y. Marr, Ossetica-Japhetica, Izvestia Rossiyskoy Akademii Nauk, Petrograd, 1918 (Mélanges Asiatiques), pp· 2069-2100
Marr,Abkhazian	N · Marr, Abkhazskiy analiticheskiy alfavit, Leningrad, 1926
Marr, Yafeticheskiy Kavkaz	N. Marr, Yafeticheskiy Kavkaz i tretiy etnicheskiy element v sozidanii sredizemnomorskoy kulturui, Leipzig,1920
Mary Boyce	Mary Boyce, Some Parthian abecedarian hymnes, Bulletin of the School of Oriental and African Studies, University of London. Vol. XIV, Part 3, Studies Presented to Vladimir Minorsky, London, 1953,pp. 435-450
Massé	Henri Massé, Les épopées persanes. Firdousi et l'épopée nationale, Paris, 1935
Meillet	A. Meillet, Grammaire du vieux perse, Paris, 1915
Meillet,Arménien	A. Meillet, Esquisse d'une grammaire comparée de l'arménien classique, Vienne, 1903
Meshshaninov	I. I. Meshshaninov, Khaldo-gruzinskie paralleli, Akademia Nauk SSSR, XLV akademiku N.Y. Marru, Moskva-Leningrad, 1935, pp· 287-291
Meshshaninov, Khaldovedenie	I.I. Meshshaninov, Khaldovedenie, Istoria drevnego Vana, vkluchaia drevneyshie svedenia o Zakavkazye · Sistema pisma i chtenie klinopisnuikh tekstov khaldo-urartov, Baku, 1927
Miller,B.	B. V. Miller, Tatskie tekstui, Iranica, N3, Moskva-Leningrad, 1945,pp. 107-126
Miller,B., Polistadialnost'	B. V. Miller, O polistadialnosti iranskikh yazuikov, Akademie Nauk SSSR, XLV-akademiku N.Y. Marru, Moskva

	-Leningrad, 1935, pp. 293-319
Miller,V.,Ossetisch	Wsewolod Miller, Die Sprache der Osseten, Grundriss der Iranischen Philologie, I. Strassburg, 1903
Minorsky	V. Minorsky, Hudud al-'Alam, The Regions of the World. A Persian Geography, 372 A.H.- 982 A. D., London, 1937 (E, J. W. Gibb Memorial Series, New Series, XI)
Morgenstierne -قسمت اول	Georg Morgenstierne, Indo-Iranian Frontier Languages, Vol. i, Parachi and Ormuri, Oslo 1929
Morgenstierne -قسمت دوم	Georg Morgenstierne, Indo-Iranian Frontier Languages, Vol. ii, Iranian Pamir Languages (Yidgha-Munji, Sanglechi-Ishkashmi and Wakhi), Oslo, 1938
Morgenstierne, Afghanistan	Georg Morgenstierne, Report on a Linguistic Mission to Afghanistan, Oslo,1926
Morgenstierne, Khowar	G. Morgenstierne, Iranian Elements in Khowar, Bulletin of the School of Oriental Studies(Univesrtiy of London), India and Iranian Studies, Presented to Sir George Grierson, London,1936, pp. 657-671
Morgenstierne, NW India	Georg Morgenstierne, Report on a Linguistic Mission to North-Western India, Oslo, 1932
Nedev	Dr. B. Nedev, Mal'k Jeben frensko-b'lgarski rechnik, Sofia,1912
Nemirovskiy	M. Y. Nemirovskiy, Zametki po morfologii yateticheskikh yazuikov Kavkaza, Akademia Nauk SSSR, XLV-akademiku N. Y. Marru, Moskva-Leningrad, 1935,pp. 321-325
Nyberg	H. S. Nyberg, La légende de Keresâspa, Oriental Studies in honour of Curestji Erachji Pavry, Oxford, 1933, pp. 336-352
Pallotino	M. Pallotino, La civilisation Étrusque, traduction et préface de Raymond Bloch, Paris, 1949
Passek	T. S. Passek, Krug chuvashkikh prazdnikov, Akademia Nauk SSSR, XLV-akademike N. Y. Marru, Moskva Leningrad, 1935, pp. 527-541
Paz i Melia	A. Paz i Melia, Taschenwörterbuch der spanischen und deutschen Sdrache, Zweiter Teil, Deutsch-Spanisch, Berlin, 1910
Perry	Edward Delawan Perry, A Sanskrit Primer, New-York,1946
Piotrovskiy	B.B. Piotrovskiy, Urartu, Po Sledam

	drevnikh kultur, Moskva, 1951, pp. 71-112
Potapov	L. P. Potapov, Okhotnichyi poverya i obriadui u altayskikh turkov, Kultura i pismennost' Vostoka, V, Baku,1929, pp. 123-149
Riftin	A. P. Riftin, Starovavilonskiy dogovor ob arende iz Sippara, Akademia Nauk SSSR,XLX-akademiku N. Y. Marru, Moskva-Leningrad, 1935, pp. 757-760
Romaskevich	A. A. Romaskevich, Lar i ego dialekt, Iranica, N3, Moskva-Leningrad, 1945, pp. 31-86
Ross-Keppel	Major G. Ross-Keppel, A Manual of Pushtu, London, 1901
Sayce	A. H. Sayce, Indians in Western Asia in the Fifteenth Century B. C. Oriental Studies in houour of Cursetji Erachji Pavry, Oxford, 1933,pp. 399-402
Second List	Second List of Names in Persia (North), Published for the Permanent Committee on Geographical Names by the Royal Geographical Society, London, 1929
Semenov. A.	A. A. Semenov, Materialnuie pamiatniki ariyskoy kulturui, Tadzhikistan, sbornik statey, Tashkent, 1925,pp. 113-150

Semenov,L.	L. P. Semenov, K voprosu o mirovuikh motivakh v folklore ingushey i chechentsev, Akademia Nauk SSSR, XLV-akademiku N. Y. Marru, Moskva-Leningra,1935,pp. 546-594
Shsherba	L. B. Shsherba, O «diffuznuikh» zvukakh, Akademia Nauk SSSR, XLV-akademiku N. Y. Marru, Moskva-Leningrad, 1935, pp. 451-453
Skeat	Walter W. Skeat, A concise etymological Dictionary of the English Language, Oxford, 1951
Sköld	Hannes Sköld, Materialen zu den Iranischen Pamirsprachen, Lund,1936
Socin	Albert Socin, Die Sprache der Kurden, Grundriss der Iranischen Philologie, I, 2, Strassburg, 1898-1901, pp. 249-286
Stebnitskiy	S. N. Stebnitskiy, Nuimuilanskiy (koriatskiy) yazuik, Yazuiki i pismennost, severa, chast iii, Yazuiki i pismennost' paleoaziatskikh narodow, Moskva-Leningrad, 1934, pp. 47-84
Steingass	F. Steingass, A comprehensive Persian-English Dictionary, London, s. d.
Sten Konow	Sten Konow, Saka Studies, Oslo,1932
Struve	V. V. Struve, Stadialnaia Sementika egipetskoy glagolnoy formui «SDM.F»,

	Akademia Nauk SSSR XLV-akademiku N . Y . Marru, Moskva Leningrad, 1935, pp .345-351
Sturtevant	Edgar H. Sturtevant and E. Adelaide Hahn, A Comparative Grammar of the Hittite Language, Vol i, New Haven, 1951
Sweet	Henry Sweet, An Anglo-Saxon Reader in Prose and Verse with Grammar, Metre, Notes and Glossary, Oxford, 1933
Sykes	Brigadier-General Sir Percy Sykes, A History of Persia, in 2 Vol., London, 1951
Turner	R. L. Turner, Sanskrit â-kseti and Pali acchati in Modern Indo - Aryan, Bulletin of the School of Oriental Studies (University of London), Indian and Iranian Studies presented to Sir George Grierson, London, 1936, pp. 795-812
Vasiliev	I. A, Vasiliev, Sogdiyskiy zamok na gore Mug, (Predvaritelnuiy otchet), Akademia Nauk SSSR.Sodiyskiy sbornik, Leningrad,k934,pp.18-32
Velikovsky	Immanuel Velikosky, Worlos in Collision, New-Xork,1950

Vernadsky, Ancient Russia	George Vernadsky, Ancient Russia, New Haven, 1946
Vernadsky, Kievan Russia	George Vernadsky, Kievan, New Haven 1951
Wright	Joseph Wright, Grammar of the Gothic Language, Oxford, 1917
Wright,OE	Joseph Wright, An elementary Old English Grammar, Oxford,1946
Yousouf	R. Yousouf Grammaire complète de la langue Ottoman, comprenant les trois éléments-turc, persan et arabe, Constantinople, 1892
Yushmanov, Amharie	N·V. Yushmanov, Stroy amkharskogo yazuika, Leningrad,k936
Yushmanov,Hausa	N· V. Yushmanov, Stroy yazuika khausa,Leningrad,1937

ج ـ زبانها و لهجه های ایرانی

(این صورت شامل زبانهای باصطلاح ایران و هندی یعنی لهجه‌های کافری ودردی و امثال آنها میباشد)

آذری	زبان آذری (Azari) زبان ایرانی قدیم (یاوسطی) است که در آذربایجان کنونی رایج بوده و بعضی از آثارپراکنده آن بوسیلهٔ محققین این‌زبان بدست آمده ومورد مطالعه‌واقع گردید.
ارموری	زبان ارموری (Ormuri) زبانی است که ازجمله زبانهای ایرانی محسوب وطایفهٔ کوچکی که درنواحی سرحد هند و افغان سکونت دارند باین زبان حرف میزنند.
'است	زبان 'است (Ossetic یا Ossetian) زبان ایرانی است که‌درقسمت مرکزی شمال قفقاز متداول و بنوبهٔ خود بچند لهجهٔ محلی فرعی تقسیم میشود.
اشکشمی	زبان اشکشمی (Ishkashmi) زبانی است ازجمله زبانهای‌ایرانی پامیر بوده وطایفهٔ کوچکی که درناحیه‌ای‌ازنواحی کوهستانی‌پامیر سکونت دارند باین زبان تکلم مینمایند.
اشکونی	زبان اشکونی (Ashkun) ازگروه فرعی زبانهای ایران و هند محسوب وجزء شاخهٔ فرعی زبانهای کافری دانسته وطایفهٔ کوچکی که درافغانستان فعلی‌سکونت دارند باین زبان متکلمند.

اورامانی	زبان اورامانی (Awromani) زبان ایرانی‌است که ازقدیم ترین لهجه‌های کردی دانسته‌میشودوطایفهٔ کوچکی که شمال‌غربی نواحی سنندج سکونت دارند باین زبان حرف میزنند.
اوستائی	اوستائی (Avesta یا Avestan یا Avestic) زبان ایرانی قدیم میباشد که قسمت عمدهٔ کتابهای مقدسهٔ زرتشتی بآن نوشته شده و درپیش گاهی تحت‌عنوان زبان (زند) نامیده میشد.
بختیاری	زبان بختیاری (Bakhtiari) زبان ایرانی است که‌گروه طوایف بختیاری که درنواحی کوهستانی جنوب غرب ایران سکونت دارند باین زبان متکلم‌وآن بنوبهٔ خود بچندین لهجهٔ‌محلی تفکیك‌میشود.
بدخشانی	زبان بدخشانی یابدخشی (Badakhshani) زبان ایرانی‌است که اهالی بدحشان که درشمال شرق افغانستان کنونی واقع است باین زبان متکلم‌وازطرف محققین معمولا بگروه فرعی لهجه‌های‌ایرانی پامیرنسبت داده میشود.
بلوچی	زبان‌بلوچی (Balochi) زبان ایرانی‌است که‌دربلوچستان‌پاکستان ودربعضی ازقسمتهای افغانستان وترکستان روس درمیان طوایف بلوچ معمول است.
بیرجندی	زبان بیرجندی (Birjadi) لهجه ایرانی است که در میان اهالی بیرجندخراسان‌بکارمیرود.
پارت	زبان پارت (Parthan) یا اشکانی یا پهلوی اشکانی‌زبان‌ایرانی قدیم است که بعضی از کتیبه‌ها وآثاری ازآن‌مانده وموردبررسی واقع شده است.
پازند	(Pazend) لهجه ایرانی‌قدیم (ویا باصطلاح ایرانی‌وسطی)است که نزدیك بزبان پهلوی بوده وقسمتی از کتابهای مقدسهٔ‌زرتشتی بآن زبان بر گردانیده و عناصر لغوی ایرانی خالص نسبت بزبان پهلوی درآن بمراتب زیادتراست.
پاوه	زبان‌پاوه یا پاوه‌ای (Pawa) زبان‌ایرانی ازشاخهٔ فرعی‌لهجه‌های کرد است و طایفهٔ کوچك ساکن نواحی کوهستانی شمال غرب

سنندج باین لهجه تکلم میکنند

پراچی	زبان پراچی (Parachi) زبانی است که از جمله زبانهای ایرانی محسوب وطایفه‌ای که در سرحد هند وافغان سکونت‌دارند باین‌زبان تلکم مینمایند .
پشتوی	زبان پشتو (Pushtu) یازبان افغانی است وعبارت اززبان ایرانی بوده که نصفی ازاهالی افغانستان وقسمتی ازساکنین نواحی شمال غرب هند وپاکستان بآن متکلمند .
پلوله	زبان پلوله (Palula) اززبانهای ایران وهند شناخته وجزء شاخهٔ فرعی لهجه‌های دردی محسوب وطایفهٔ کوچکی که‌درنواحی سرحد افغانستان وهندوستان پیشین سکونت‌دارندباین‌زبان حرف‌میزنند .
پهلوی	(Pahlavi) زبان ایرانی‌قدیم (یا باصطلاح - ایرانی‌وسطی) است که درعهدساسانی‌درایران غربی رایج بوده وباعناصرزبان‌آرامی (یاسریانی) زیاد مخلوط وقسمتی ازمتنهای پهلوی که عناصر لغوی آرامی زیادتری دارد ازناحیهٔ بعضی ازمتخصصین بعنوان (پهلوی سامی) وقسمتی که کمتراختلاط داردزیرنام (پهلوی‌ایرانی) مصطلح است .
تات	زبان تات یا تاتی (Tat) زبان ایرانی است که‌درنواحی‌شمال‌غرب ایران و درمیان اهالی دهات اطراف بادکوبه در قفقاز متداول و بچندین لحن محلی‌هم تفکیك میشود .
تاجیکی	زبان‌تاجیکی (Tajiki) زبان‌ایرانی‌است که دربخاراودرتاجیکستان امروزه معمول وبفارسی ادبی‌هم شباهت داشته وبآن نزدیك‌است.
تبری	زبان تبری یاطبری (Tabari) زبان ایرانی‌قدیم (یاوسطی) است که درطبرستان یعنی درقسمت کوهستانی مازندران رواج داشته و آثارپراکنده ازآن درباره‌ای ازتألیفات ایرانی یافت میشود .
ترولی	زبان ترولی (Torwali) جزء زبانهای ایران و هند محسوب واز

وازشاخهٔ فرعی زبانهای دردی دانسته وطایفهٔ کوچکی که‌درسرحد هندوستان پیشین‌وافغانستان کنونی‌سکونت‌دارندباین‌زبان‌متکلمند .

جوشقانی	زبان جوشقانی (Jawshaqani) لهجه ایرانی است که‌ساکنین‌قصبهٔ جوشقان کاشان باین لهجه متکلمند .
خاوری	زبان خاوری (Khowar) بشاخهٔ فرعی‌زبانهای ایران وهند تعلق وبزبانهای دردی نسبت داده میشود و طایفه‌ای که در قسمت شرقی افغانستان ودرقسمتی ازهندوستان پیشین سکونت دارند باین‌زبان تکلم مینمایند .
خوارزمی	(Kharazmian) زبان ایرانی‌قدیم (یاوسطی) است که‌درخوارزم قدیم (نواحی خیوه امروز) معمول ودراوایل اسلام از میان رفته است .
داملی	زبان داملی (Dameli) ازشاخهٔ‌فرعی‌زبانهای ایران وهنددانسته وبزبانهای کافری تعلق و طایفهٔ کوچکی که در سرحد شمال غرب هندوستان پیشین سکونت دارند باین زبان حرف میزنند .
دردی	زبانهای‌دردی (Dardic یا Dard) بشاخهٔ زبانهای ایران وهندی نسبت داده میشود وعده‌ای ازطوایف افغانستان وقسمت شمال‌غرب هندوستان پیشین باین زبانها متکلمند .
دساتیر	(Dasatir) لهجه ایرانی قدیمی است که کتاب دساتیر بآن نوشته شده وبعضی ازمحققین دروجود خارجی‌این لهجه‌بطور کلی مشکوك واین زبان‌را ساختگی‌میدانند، درصورتیکه قرائن‌قابل ملاحظه‌ای موجود است که این‌لهجه‌وجود داشته وخیلی قدیمی میباشد.
زازا	زبان زازا (Zaza) زبان ایرانی و ازشاخهٔ لهجه‌های کرد است و طایفهٔ کوچك ساکن ترکیهٔ فعلی باین زبان حرف میزنند .
زبکی	زبان‌زبکی (Zebaki) را معمولا بزبانهای ایرانی پامیر نسبت میدهند واهالی شهر کوچك (زبك) که در قسمتی از بدخشان واقع است باین لهجه متکلمند .

ساکانی	ساکانی (Saka) یا ختنی (Khotanese) زبان ایرانی قدیم (یا وسطی) است که درقسمتی ازآسیای مرکزی وازآنجمله دربعضی ازنواحی ترکستان چین وافغانستان آنزمان رایج بوده است .
سرخه‌ای	زبان سرخه ای (Surkhei) لهجه ای است که اززبانهای ایرانی بوده وبزبان سمنان نزدیك است که اهالی دهستان (سرخه) باین لهجه تکلم‌مینمایند .
سرقلی	زبان سرقلی (Sarikoli)زبان‌ایرانی پامیراست که طایفهٔ کوچکی که درقسمت شرقی نواحی کوهستانی‌پامیرودرسرحد ترکستان‌چین سکونت دارند باین لهجه حرف میزنند .
سغد	زبان سغد یاسغدی (Sogdian) زبان ایرانی‌قدیم (یاوسطی)است که درزمان قبل‌ازاسلام درقسمتی ازماوراء النهر و دراوایل اسلام ازحیزاستعمال افتاده‌است .
سمنانی	زبان سمنانی (Samnani) زبانی‌است که ازجمله زبانهای ایرانی بوده واهالی‌شهرسمنان باین زبان‌متکلمند .
سنگسری	زبان سنگسری (Sangesari) لهجه‌ای‌است‌ازجمله‌زبانهای‌ایرانی که بزبان سمنان نزدیك است واهالی دهستان سنگسرسمنان باین لهجه حرف میزنند .
سنگلچی	زبان سنگلچی (Sanglechi) زبان ایرانی پامیر است که طایفهٔ کوچکی که ازنواحی کوهستانی پامیرسکنی دارند باین‌زبان‌تکلم مینمایند .
سیستانی	(Sistani) لهجه ایرانی‌است که درولایت سبستان معمول و نمونه های پراکنده‌ای ازآن دربرخی‌ازتألیفات محلی هم پیدا و مشاهده میشود .
شغنی	زبان شغنی یا سغنانی (Shughni یا Shughnani) زبان ایرانی پامیراست که طایفه ای که ساکن نواحی کوهستانی (شغنان) واقع درپامیرباین زبان تکلم مینمایند .

شمرزادی	زبان شمرزادی یاشمیرزادی ([Shamerzadi یا Shamirzadi) لهجه‌ای است ازجمله زبانهای ایرانی که بزبان‌سمنانی نزدیك‌است واهالی دهستان (شمرزاد) توابع سمنان باین‌لهجه متکلمند .
شماشتی	زبان شماشتی(Shumashti)ازشاخه زبانهای‌ایران وهندمحسوب وازگروه فرعی‌زبانهای دردی‌شناخته‌وطایفهٔ کوچکی که درسرحد شمال وغرب‌هندوستان پیشین سکنی‌دارند باین زبان حرف‌میزنند.
شوشتری	زبان شوشتری (Shushtari) زبان ایرانی‌است که اهالی شوشتر خوزستان باین لهجه تکلم‌مینمایند .
طالش	زبان طالش یاطالشی (Taluish) زبان ایرانی‌است که در نواحی طوالش وآستارا ولنکران‌وبطور کلی‌درسواحل‌جنوب‌غربی‌دریای خزررایج است .
طاهری	طاهری یا لهجهٔ باباطاهر (Dialect of BabaTahir) لهجهٔ ایرانی است که دراشعارباباطاهرمشاهده واحتمالا با قدیمی‌همدان مربوط بوده است .
عبری اصفهان	زبان عبری اصفهان (IsfahanHebrew) زبانی است که درمیان عبریان بومی‌ساکن اصفهان رایج وآن‌عبارت ازیکی ازلهجه های ایرانی محلی است که در زمان قدیم از طرف عبریان آنجا اتخاذ شده است .
عبری همدان	زبان‌عبری‌همدان (Hamadan Hebrew) زبانی‌است که‌درمحیط عبریان محلی‌ساکن همدان رواج دارد وآن‌عبارت ازلهجه‌ایرانی است که درایام قدیم ازناحیهٔ عبریان آنجاهااتخاذ شده‌است .
فارسی	زبان فارسی یا فارسی جدید ادبی یافارسی امروزه (Persianیا Modern Persian) زبان ایرانی معروف است که از زمان اسلام درایران برقرارواکنون هم معمول‌است .
فارسی عامیانه	لهجه‌فارسی عامیانه یافارسی‌عوامانه (Slang Persian) عبارت ازلهجه ایرانی امروزه است که درمیان طبقات عوام‌تهران‌وتوابع

	آن و پاره‌ای از سایر شهرستانهای ایران متداول است .
فارسی مغولی	Perso-Mongolian منظور از آن برخی از کلمات است که در زمان تسلط مغول بوده است .
فرس قدیم	زبان فرس قدیم (Old Persian) زبان ایرانی قدیمی است که در عهد هخامنشی زبان رسمی کشور بوده و اغلب کتیبه‌های این سلسله بزبان فرس قدیم حجاری شده است .
فریزندی	فریزندی (Farizandi) لهجه ایرانی است که در میان ساکنین قریهٔ فریزند پنج فرسخی نطنز کاشان رایج است .
کابلی	لهجه کابلی (Kabuli) یا فارسی کابلی لهجهٔ ایرانی است که در میان اهالی کابل کـه پایتخت افغانستان است معمول و بفارسی ادبی هم خیلی نزدیك است .
کافری	زبانهای کافری (Kafir) از شاخهٔ فرعی زبانهای ایران و هند دانسته و عده‌ای از طوایف بومی کافرستان افغان و نواحی سرحد هند باین زبان تکلم مینمایند .
کتی	زبان کتی (Kati) از شاخهٔ فرعی ایران و هند شناخته و طایفهٔ کوچکی که در نواحی شمال و غرب هندوستان پیشین سکونت دارند باین لهجه متکلمند .
کردی	زبان کردی (Kurdish یا Kurdi) از زبانهای ایرانی است که در قسمت غربی ایران و درقسمتی از ترکیه و عراق رایج و بنوبهٔ خود بچندین لهجهٔ محلی هم تقسیم میشود .
کردی خراسانی	زبان کردی خراسانی (Khorasani Kurdish) زبان ایرانی از شاخه لهجه‌های کرد است و چندتیره‌ای از اکرادی که در خراسان سکنی دارند باین زبان متکلمند.
کرمانجی	زبان کرمانجی(Kurmanji) زبان ایرانی از شاخه لهجه‌های کرد است و طایفه‌ای از اکرادی که در نواحی غربی ایران سکونت دارند باین زبان تکلم مینمایند .

کوچی	زبان کوچی (Kuchean) یا زبان تخاری ـ ب (TocharianB) عبارت از لهجه ایرانی قدیم (یا وسطی) است که درقسمتی از ترکستان چین رواج داشته و مدتی بکلی ازمیان رفته است .
گات	(Gathas یا Gathic Avestic) لهجه‌ای است از زبان اوستائی که از زبانهای ایرانی قدیم محسوب و کتاب (گاتها) که از کتابهای مقدسه زرتشتی بوده باین لهجه نوشته شده است .
گیلکی	زبان گیلکی (Gilaki) زبان ایرانی است که درمیان اهالی بومی گیلان متداول است .
لاری	زبان لاری (Dilect of Lar) لهجه ایرانی است که درمیان اهالی لارفارس معمول است .
لاسگردی	زبان لاسگردی (Lasgerdi) لهجهٔ ایرانی است که اهالی دهستان لاسگرد توابع سمنان باین لهجه متکلم و آنهم بزبان سمنانی هم نزدیك است .
لری	لری (Lur) زبان ایرانی است که طوایف لر که در نواحی کوهستانی جنوب غرب ایران سکنی دارند باین زبان متکلم و آن بنوبهٔ خود بچندین لهجهٔ محلی تفکیك میشود .
مازندرانی	زبان مازندرانی (Mazanderani) زبان ایرانی است که درمیان اهالی بومی مازندران بکارمیرود .
مدگلاشتی	زبان مدگلاشتی یا مدگلشتی (Madaglashti) زبان ایرانی است که درشمال غرب هندوستان بخصوص دردرهٔ چترال معمول است .
مونجی	زبان مونجی یامونجانی (Munji یا Munjani) زبان ایرانی است که ساکنین نواحی مونجان قسمت جنوبی پامیر باین زبان متکلمند.
میمه‌ای	میمه‌ای (Meime'i) لهجهٔ ایرانی است که اهالی قصبهٔ میمه واقع درتهران باصفهان باین لهجه حرف میزنند .
نطنزی	زبان نطنزی (Natanzi) لهجهٔ ایرانی است که اهالی شهر نطنز

	ازتوابع کاشان باین لهجه تکلم مینمایند .
وخی	زبان وخی یاواخی یا واخان (Wakhi) زبان ایرانی پامیر است که ساکنین قسمت جنوب وجنوب شرقی کوهستان پامیر باین زبان متکلمند .
ولاترو	زبان ولاترو یا ولاتروئی یا ولاترودی (Velatru) لهجهٔ ایرانی است که‌ساکنین یکی‌ازدره‌های شمال تهران (در نشیب‌شمالی کوه سرتوچال)باین لهجه تکلم مینمایند.
هرزندی	زبان هرزندی (Harzandi) لهجه‌ای است که اهالی نواحی‌هرزند که درقسمت شرقی آذربایجان‌مشرف‌بگیلان واقع است باین‌زبان حرف میزنند .
یارندی	زبان یارندی یا یارانی (Yarani) لهجهٔ ایرانی است که اهالی دهستان یارند نواحی کاشان باین‌لهجه متکلمند .
یزدی	زبان یزدی (Yazdi) لهجهٔ ایرانی است که در میان اهالی یزد و بخصوص در بین زرتشتیان‌محل‌واطراف آن باین‌لهجه‌تکلم‌مینمایند.
یزغلامی	زبان یزغلامی (Yazghulami) زبان ایرانی پامیراست که طایفهٔ کوچکی که درقسمتی ازنواحی کوهستانی پامیرسا کنند باین زبان حرف میزنند .
یغنابی	زبان یغنابی (Yagnobi)زبان‌ایرانی‌است که‌درمیان‌طایفهٔ کوچك کوهستانی مشرق‌بسمرقند سکونت‌دارندمتداول وازباقی‌مانده‌های سغد قدیم دانسته میشود .
ئیدگاه	زبان ئیدگاه یاایدگاهی (Yidgha) زبان ایرانی پامیر است که طایفهٔ کوچك ساکن یکی‌ازدره‌های نواحی کوهستانی پامیر باین زبان حرف میزنند و گاهی آنرا بعنوان لهجهٔ فرعی اززبان‌مونجی میدانند .

د ـ زبانهای غیرایرانی

ابخاز	زبان ابخار(Abkhasian) از زبانهای هند و اروپائی و از شاخهٔ زبانهای قفقازویا باصطلاح متخذه ازناحیهٔ بعضی‌ازمحققین‌از گروه زبانهای (یافثی) محسوب واهالی بومی نواحی‌سواحل‌شرقی دریای سیاه باین زبان متکلمند .
اتروسك	زبان اتروسك (Etruscan) ازقرارقرائن چندی اززبانهای هند واروپائی بوده که قبل‌ازظهورزبان لاتین در روم قدیم دربعضی از قسمتهای ایتالیای‌امروزه رایج‌بوده وآثارمختصری‌ازخود گذارده است .
اردو	زبان اردو(Urdu) زبانی است هند واروپائی وازشاخهٔ زبانهای هند است که‌ازمتداول‌ترین‌زبانهای امروزه‌هند‌بوده ودرهندوستان وبخصوص درپاکستان امروزه رایج است .
ارمنی	زبان ارمنی (Armenian) اززبانهای هند و اروپائی محسوب و شاخهٔ نیم‌مستقلی راازخود تشکیل ولی بعقیدهٔ بعضی از محققین از گروه‌زبانهای (یافثی) میباشد واهالی ارمنستان روس و برخی‌از قسمتهای ترکیهٔ شرقی و آذربایجان و جلفای اصفهان باین زبان تکلم مینمایند .
ازبکی	زبان ازبکی (Uzbekian) زبانی است که آنرا معمولا بگروه

	زبانهای اورال وآلتائی نسبت داده وبشاخهٔ زبانهای ترك نزدیك بوده که طایفهٔ نسبتاً متعددی که درتر کستان روس وتر کستان چین وتر کستان افغان سکونت دارند باین زبان متکلمند .
اسپانیولی	زبان اسپانیولی (Spanish) که اززبانهای هندواروپائی وازشاخهٔ رمان بوده واهالی کشوراسپانیا و قسمت اعظم ساکنین امریکای جنوبی ومرکزی امروزه باین زبان تکلم مینمایند .
اسکیمو	زبان اسکیمو (Eskimo) زبان پالئو آسیائی دانسته و طایفهٔ پراکندهئیکه در شمال سیبری و در قسمت شمالی امریکا زندگی مینمایند باین زبان متکلم ونمونهٔ چندی که از کلمات این زبان در رسالهٔ حاضر ایراد گردید ازلهجهٔ اسکیموی سیبری استخراج شده است .
اسلاوقدیم	زبان اسلاوقدیم (Old Church Slavic)اززبانهای هندواروپائی وازشاخهٔ زبانهای اسلاو بوده که اکنون فقط در کلیسا های روس وبلغاروامثال آنها معمول و کتابهای مذهبی مسیحی اغلب ملل اسلاو درموقع باین زبان برگردانیده بود .
اسلندی	زبان اسلندی (Icelandic) زبان هند واروپائی وازشاخهٔ زبانهای ژرمن است که درمیان اهالی بومی جزیره اسلند معمول بوده و تا اندازه‌ای تاکنون معمول است .
اکد	زبان اکد (Akkadian) از زبانهای قدیمی گروه سامی بوده و عبارت ازقدیم ترین زبان سامی است که در بابل و بین النهرین وسطی دوسه هزارسال قبل ازمیلاد ورواج داشته بود .
آلتائی	زبان آلتائی (Altaian)عبارت ازچندین لهجهٔ محلی است که بگروه زبانهای اورال و آلتائی منسوب و بشاخهٔ زبانهای ترك نزدیك و ساکنین نواحی کوهستانی آلتائی واطراف آن که در آسیای مرکزی واقع است باین لهجه‌ها متکلمند.
آلمانی	زبان آلمانی (German) زبان هندواروپائی و ازشاخهٔ زبانهای ژرمن که اهالی کشورآلمان واطریش باین زبان تکلم مینمایند .

آلئوت	زبان آلئوت (Aleut یا Aleutian) اززبانهای باصطلاح پالئو آسیای دانسته وطایفهٔ پراکندهٔ ساکن جزایر آلئوت که در قسمت شمالی اقیانوس ساکن واقع است باین زبان حرف میزنند .
امهاری	امهاری (Amharic) از گروه زبانهای سامی بوده و درقسمت اعظم کشور حبشه کنونی بکار میرود .
انگلیسی	زبان انگلیسی (English) یا انگلیسی جدید از زبانهای هندو اروپائی واز شاخهٔ ژرمن بوده که در انگلستان وامریکای شمالی ودر بعضی از سایر جاهای دنیا رواج دارد .
انگلیسی قدیم	زبان انگلیسی قدیم(Anglo - Saxon یا OldEnglish) زبان هندو اروپائی و از شاخهٔ زبانهای ژرمن است که در اوایل تصرف انگلستان فعلی ازطرف طوایف انگلوساکسن معمول وتاهزارسال قبل درکار بوده است .
انگلیسی وسطی	زبان انگلیسی وسطی (Middle English) زبان هند و اروپائی واز شاخهٔ ژرمن است که در انگلستان قرون وسطی معمول بوده .
اورارتو	زبان اورارتو (Urartrian) زبانی است که منشأ وطبقه بندی آن تا بحال ناروشن است است ودر هزارهٔ اول قبل ازمیلاد درنواحی کردستان وارمنستان فعلی رایج ودر ریختن شالودهٔ بعضی اززبانهای ایرانی هم بلا اثر نبوده است.
اوکرینی	زبان اوکرینی (Ukrainian) زبانی است اززبانهای هندواروپائی واز شاخهٔ زبانهای اسلاو دانسته و بزبان روسی کنونی خیلی نزدیك بوده و در میان ساکنین قسمت جنوبی روسیه اروپائی کنونی رواج دارد .
ایتالیائی	زبان ایتالیائی (Italian) که از زبانهای هندو اروپائی وازشاخهٔ زبانهای رمان است و بزبان لاتینی نزدیك بوده و اهالی کشور ایتالیا باین زبان تکلم مینمایند .
اینگوش	زبان اینگوش (Ingush) بعقیده‌ای از زبانهای هندو اروپائی و از شاخهٔ زبانهای قفقاز بوده و اما بعقیدهٔ دیگر از جمله زبانهای

(یافثی) است و طایفهٔ کوچکی که در شمال قفقازسکونت دارند باین زبان حرف میزنند .

بابل‌وآشور زبان بابل‌وآشور (Babylono-Assyrian) از زبانهای گروه سامی بوده ودر زمان وجود کشور بابل و با تفاوت مختصری در آشورقدیم‌هم معمول و کتیبه‌های میخی‌زیادی که باین زبان نوشته شهرت کاملی‌هم دارند .

بلغاری زبان بلغازی (Bulgarian) که از زبانهای هندواروپائی‌وازشاخهٔ زبانهای اسلاو بوده و اهالی بلغارستان شبه جزیرهٔ بالکان‌باین زبان متکلمند .

بنگالی زبان بنگالی (Bengali) زبانی است اززبانهای هندو اروپائی‌و از شاخهٔ‌زبانهای‌هند میباشد و اهالی قسمت شرقی هندوستان پیشین باین زبان تکلم وآن بنوبهٔ خود بچندین لهجهٔ محلی‌هم تفکیك و در این رساله نمونه‌ای فقط از لهجهٔ (Cakma) این زبان‌آورده شده است .

تاتار زبان‌تاتار (Tatar) اززبانهای ترك وباصطلاح از گروه زبانهای اورال وآلتائی محسوب و این زبان بنوبهٔ خود بچندین لهجهٔ‌محلی تفکیك وطوایفی که‌بیشتر ساکن بعضی از قسمتهای روسیه اروپائی فعلی وپاره‌ای از جاهای روسیه آسیائی‌هم بوده باین زبان تکلم مینمایند .

ترکمنی زبان ترکمنی (Turkomans) زبانی است که آنرا معمولا بگروه زبانهای اورال و آلتائی نسبت داده و بشاخهٔ زبانهای‌ترك‌بستگی داشته وطایفهٔ بالنسبه متعددی که در شمال شرق ایران ودرقسمتی از ترکستان روس سکونت دارند باین زبان متکلمند .

ترکی زبان ترکی (Turkish) زبانی است که آنرا معمولا بگروه زبانهای اورال و آلتائی نسبت میدهند واهالی کشور ترکیه باین زبان متکلم وآنرا گاهی ترکی عثمانی‌هم گویند .

ترکی آذربایجانی زبان ترکی آذربایجانی (Azerbaijan-Turkish) زبانی است که بزبان ترکی عثمانی نزدیك بوده و از گروه زبانهای

اورال وآلتائی دانسته وساکنین‌آذربایجان ایران وقسمتی‌ازقفقاز باین زبان تکلم مینمایند .

چان زبان چان(Chan یا Chanien) از زبانهای هندو اروپائی واز شاخهٔ زبانهای قفقاز است که بعضی از محققین آنرا از زبانهای (یافثی) میدانند وطایفه کوچکی که در قسمتی از قفقاز سکونت دارند باین زبان حرف میزنند .

چك زبان چك (Czechian) که از زبانهای هندو اروپائی وازشاخهٔ زبانهای اسلاو است و اهالی قسمت اعظم مملکت چکسلواکی کنونی باین زبان تکلم مینمایند .

چواش زبان‌چواش(Chuvashian) زبانی‌است باصطلاح‌اورال وآلتائی که طایفه‌ای ساکن سواحل رود ولگای وسطی درروسیه اروپائی باین زبان متکلمند .

چوکچی زبان چوکچی (Chukchee) از زبانهای پالئو آسیائی دانسته و طایفهٔ کوچکی که در شمال شرق سیبری سکونت دارند باین‌زبان حرف میزنند .

چینی زبان‌چینی (Chinese) زبانی است معروف که با لهجه‌های‌مربوط بآن گروه مستقلی را تشکیل و گاهی از زبانهای هجائی و یافاقد تعریف دانسته میشود وآن بچندین لهجهٔ محلی تفکیك و چند صد میلیون اهالی چین امروزه باین زبان تکلم مینمایند .

دانمارکی زبان دانمارکی (Danish) زبان‌هندو اروپائی وازشاخهٔ‌زبانهای ژرمن است که در میان اهالی مملکت دانمارك کنونی‌رایج است .

دونگان زبان دونگان (Dungan) زبانی‌است که از گروه زبانهای چینی میباشد و طایفه‌ای که از گروه مسلمانان چین‌اند که در قسمتی از آسیای مرکزی زندگی مینمایند باین زبان حرف میزنند .

روسی زبان روسی (Russian) یاروسی جدید از زبانهای هندواروپائی و از شاخهٔ اسلاو میباشد که اهالی قسمت اعظم روسیه اروپائی

کنونی باین زبان تکلم مینمایند .

رومانی	زبان رومانی (Rumanian) اززبانهای‌هند واروپائی و از شاخهٔ رمان بوده و اهالی مملکت رومانی باین زبان تکلم مینمایند .
ساکسن قدیم	زبان ساکسن قدیم (Old Saxon) زبانی هند واروپائی و از شاخهٔ زبانهای ژرمن شناخته وعبارت از لهجه‌ای از زبان‌انگلیسی قدیم (انگلوساکسن) بوده است .
سانسکریت	زبان سانسکریت (Sanskrit) زبانی هندواروپائی بوده‌واز قدیم‌ترین زبانهای هند دانسته ومدتی از میان رفته است .
سریانی	زبان سریانی (Syriac) اززبانهای گروه سامی محسوب‌وساکنین سوریه وسرزمینهای همجوار آن در قدیم باین زبان تکلم‌و گاهی بمعنی مترادف زبان آرامی هم مصطلح است بخصوص در ادبیات مشرق زمین .
سومر	زبان سومر یا سومری (Swmerian)زبان بسیار قدیمی است که منشأ وطبقه بندی‌آن تاکنون ناروشن است واین زبان ازسه هزار و پانصد سال قبل از میلاد در بین‌النهرین سفلی و در خوزستان فعلی رایج ودر ایجاد زبان فرس قدیم و بعضی از سایر زبانهای آسانی هم بلا نفوذ نبوده است .
سوئدی	زبان سوئدی (Suedish) زبان هند و اروپائی و از شاخهٔ ژرمن است که در میان اهالی مملکت سوئد معمول است.
عبری‌قدیم	زبان عبری قدیم (Hebrew') اززبانهای‌اساسی گروه‌سامی‌دانسته و در ازمنهٔ قدیم در فلسطین معمول بوده و اغلب کتابهای مذهبی عبریان قدیم باین زبان نوشته شده است .
عربی	زبان عربی (Arabic) از زبانهای اساسی گروه سامی دانسته واز زمان ظهور اسلام شهرت کاملی یافته و کتاب قرآن مجیدباین‌زبان است . این زبان در چگونگی فارسی امروزه هم نفوذ زیادی نموده است .

عیلامی	زبان عیلام یا عیلامی (Elamit) زبان قدیمی است که منشأ و طبقه بندی آن هنوز روشن نشده و این زبان درقسمتی از جنوب غرب ایران قبل‌از رایج شدن زبان فرس قدیم رواجی هم‌داشته .
فرانسه	زبان فرانسه (French) زبان معروف هند و اروپائی از شاخهٔ زبانهای رمان است که اهالی کشور فرانسه متکلم وتااین‌اواخر هم جنبهٔ زبان بین‌المللی روابط سیاسی را هم داشته بود .
فنلندی	زبان فنلندی (Finnich) زبانی است از زبانهای باصطلاح اورال و آلتائی دانسته که اهالی مملکت فنلند هم باین زبان تکلم مینمایند .
فنیقی	زبان فنیقی (Phoenician) از زبانهای قدیمی گروه سامی بشمار میرود و ساکنین سواحل شرقی بحرالروم قدیم (مدیترانه) باین زبان تکلم میکرده‌اند .
کرک	کرک (Koriak) اززبانهای‌پالئو آسیائی‌محسوب وطایفهٔ کوچکی در قسمت شمال شرق سیبری پراکنده وزندگی مینمایند باین‌زبان متکلمند .
کلدانی	زبان کلدانی (Chaldean) زبانی است ازگروه زبانهای سامی بوده وطایفه‌ایکه در قسمتی از عراق‌وترکیه و پاره‌ای از نواحی غربی ایران پراکنده‌اند باین زبان حرف میزنند .
گت	زبان گت (Gotnic) زبان هندو اروپائی‌واز شاخه زبانهای‌ژرمن است که در قسمتی از اروپای مرکزی در اوایل قرون وسطی رایج بوده ودر ایجاد زبان آلمانی امروزه هم‌نفوذی نموده‌است.
گرجی	زبان گرجی (Georgian) از زبانهای هندو اروپائی و از شاخهٔ زبانهای قفقاز است ولی بعقیده‌ی از زبانهای (یافثی) میباشد و اهالی گرجستان قفقاز باین زبان متکلمند .
لاتینی	زبان لا تینی (Latin) زبان هندو اروپائی‌بوده ودرروم قدیم‌رایج و در مراحل بعدی درایجاد عده‌ای از زبانهای اروپائی ذیمدخل‌و ذینفوذ بوده است .

لسبی	زبان لسبی (Lesbos Dialect) از زبانهای هندو اروپائی بوده و از لهجه‌های زبان یونان قدیم دانسته میشود .
لیتوانی	زبان لیتوانی(Lithuanian) زبان هندو اروپائی است واز شاخهٔ زبانهای بالتیك بوده که اهالی سر زمین لیتوانی که در سواحل جنوب شرق دریای بالتیك واقع است باین زبان متکلمند .
لیکی	زبان لیکی (Lycian) از زبانهای هندو اروپائی بوده و عبارت از لهجه‌ای است از زبان یونان قدیم .
ماری	زبان ماری (Cheremissian یا Mari) زبانی باصطلاح اورال‌و آلتائی است که طایفه‌ای که در قسمتی از سواحل رود ولگای وسطی سکونت دارند باین زبان حرف میزنند .
ماندائی	زبان ماندائی (Mandaic) زبانی است که‌از گروه زبانهای سامی محسوب وطایفهٔ کوچکی که در شهرهای جنوب غرب ایران و در قسمتی از عراق سکونت دارند باین زبان متکلمند ومنشأاین‌طایفه از قرار معلوم‌ایران باستان بوده ودر میان‌اهالی محل تحت‌عنوان (صوبا) یا (صبه) هم معروفند .
مرداوی	مرداوی (Mordovian) زبانی است‌باصطلاح اورال و آلتائی که طایفهٔ متعدد پراکنده در روسیه باین زبان حرف میزنند .
مصری‌قدیم	زبان مصری قدیم (Egyptian) زبان قدیمی است که با زبانهای سامی و در عین‌حال با زبانهای حامی‌هم بستگی داشته و در مصر قدیم رایج بوده است .
نروژی‌قدیم	زبان نروژی قدیم (Old Norse) زبان هندو اروپائی وازشاخهٔ ژرمن است که در میان‌اهالی مملکت نروژ قدیم معمول‌بوده‌است .
ود	زبان ود (Vedic) زبانی است از زبانهای هندواروپائی‌وازشاخهٔ زبانهای هند دانسته وبا زبان سانسکریت نزدیك و گاهی جز زبان اخیرالذکر بشمار میرود و کتابهای مقدسهٔ قدیمی‌هند باین زبان نوشته شده است .
ولش	زبان ولش (Welsh)زبانی است از گروه زبانهای هندواروپائی و از شاخهٔ زبانهای سلت (کلت) محسوب و اهالی بومی قسمت غربی الگلستان (Wales) باین زبان تکلم مینمایند .
هائوسا	زبان هائوسا (Hausa) بعقیدهٔ بعضی ازمحققین مربوط بزبانهای حامی میباشد و در سواحل غربی افریقای مرکزی رایج است .
هیتی	زبان هیتی (Huttite) زبانی است که منشأ وطبقه‌بندی آن هنوز چندان روشن نشده (و گاهی تحت عنوان Asianic) گفته میشود واین زبان در هزارهٔ دوم قبل از میلاد در آسیای صغیرودرترکیه کنونی رایج بوده است .
یاروبا	زبان یاروبا (Yoruba) از زبانهای افریقائی بوده که منشأ آن مبهم است وطایفه‌ای که درقسمتی از سواحل‌غربی افریقای‌مرکزی سکونت دارند باین زبان حرف میزنند .
یونانی	زبان یونانی (Greek) منظور ازآن‌زبان یونان قدیم بوده که متعلق بگروه زبانهای هندو اروپائی واز نیمهٔ هزارهٔ اول قبل‌از میلاد شهرت نامی‌هم پیدا کرده است .
یونانی‌مصری	زبان‌یونانی مصری (Greek. - Egyptian) از لهجه‌های‌زبان یونان‌است که بعداز فتح مصر از ناحیهٔ یونانیهای قدیم در شمال تا اندازه‌ای‌هم جریانی پیدا کرده بود .

د ـ خلاصهٔ اصطلاحات صرف و نحو و زبانشناسی
(که در این رساله بکار برده شده)

ابتدائی	initial
اختصارات	abbreviations
ادبی	literary
استعاره	metaphor,association, connexion of ideas
اسم	noun
اسم خاص	proper noun
اسم شب	parole
اسم عام	appellative noun, common noun
اشباع	emphasis
اشعار	verses
اشعار ملی	epos
اصطلاح	term
اصطلاحات	terms, terminology
اشتقاق	derivation
اشتقاقات	derivations,derivatves
اصوات	interjections

اقتباس	borrowing
اقسام کلام	parto of speech
السنه (مفرد لسان)	languages, tongues
السنه شرقیه	oriental languages
امر	imperative
املاء	spelling
انشاء	style, stylistic
آیه	stich
باب	chapter
بررسی	account,essay,research
بند	paragraph
پرانتز	parenthesis,brackets
پرصدا	sonorous,voiced
پسوند	suffix
پیدایش	origin
پیشوند	prefix
تحت اللفظی	literally

تخفیف	loss,weakening
ترانویس	transcription
ترجمه	translation
تشدید	doubling
تصحیح	redaction
تصریف	inflection
تکلم	speech,talk, conversation
تلفظ	pronunciation
جار	call
جلد	tome,volume
جمع	plural
جمله	sentence
جیم، ج =	name of the letter j
چاپ	print, printing
حرف	letter,particle,word
حرکت	consonant
حلقی	guttural
حواشی	notes
خلاصه	compendium,summary
دستور	grammar
دندانی	dental
رساله	memorandum,essay,paper
ریشه	root
زبان	language,tongue
زبانشناسی	linguistic
سفر	scripture,book
شاهد (جمع شواهد)	quotation, citation
شخص	person
شخصی	personal
شعر (جمع اشعار)	verse
صحیح	regular

صدا	sound
صرف	inflexion
صرف و نحو	grammar
صفت	adjective
صفحه	page
صفیری	sibilant
صیغه	form
ضمیر (جمع ضمایر)	pronoun (personal, demonstrative and reflexive)
ضمیر اشاره	demonstrative pronoun
ضمیر متصل	enclitic pronoun
ضمیر شخصی	personal pronoun
ضمیر مشترك	reflxive pronoun
ضمیر منفصل	independent pronoun
ضمیری	pronominal
عامیانه	slang
عبارت	sentence,phrase, expression
عدد (جمع اعداد)	numeral
علامت (جمع علائم)	sign,symbol
غائب	3rd person
فاعل	active
فرهنك	dictionary
فعل (جمع افعال)	verb
قاعده (جمع قواعد)	rule
قریب المخرج	coresponding sounds
قرینه	coutext

قسمت	part
قلب	metathesis,inversion
قول	word,parole
کتاب	book
کتابت	writing,script
کتیبه	inscription
کلام	words,speech
کلمه	word
کم‌صدا	surd,voiceless
کنایات	pronouns
کنیه	surname
کوتاه	short
گلوئی	guttural
لام، ل	name of the letter l =
لاینتجزا	diffusive,indivisible
لاینفك	» »
لثوی	dental
لحن	accentuation
لسان(جمع السنه)	language,tongue
لغت	word , dictionary
لغوی	lexical
لفظ	word
لهجه	dialect,speaking
مأخذ	stem,base
مأخذلغوی	lexical base
ماضی	preterite
مبهمات	indefinite pronouns
مترادف	synonym
متکلم	speaker, 1st person
متن(جمع متون)	text
مثنی	dual
مخاطب	2nd person
مختلف‌اللسان	of different languges
مدخل	introduction
مذکر	masculine
مرکب	compound
مشتقات	derivatives
مصدر	infinitive
مصوته	vowel
مطول	long
معنوی	semantical
معنی	meaning
مغائب	3rd person
مفرد	singular
مفعول	obligue,passive
مفهوم	idea,sense,meaning
منبع	source
مؤلف	author,writer
مؤنث	feminine
نام	name
نحو	syntax
ندا	exclamation
نهائی	final
واژه	word
واو،و	name of the letter -u,v =
وجه‌تسمیه	etymology
وند	affix
هجا	syllable

د ـ سایراختصارات

ایضا	idem	
Acc.,A	Accusative	
A.D.	anno Domini	تاریخ بمأخذ حضرت مسیح (میلادی)
A.H.	anno Hijri	تاریخ بمـأخذ هجرت حضرت رسول (هجری)
arch.	archaic	قدیمی ـ غیرمستعمل ـ از حیزاستعمال افتاده
B.C.	before Christ	قبل از میلاد
C.	century	قرن
D.	Dative	
Gen.,G.	Genitive	
MS	manuscript	کتاب خطی
p	page	صفحه
pl	plural	جمع
pp	pages	صفحات
s.d.	sans date	بدون تاریخ
Sg	Singular	مفرد
sqq	et seq.	وما بعد
Vol.	Volume	جلد
1st	first	اول
2nd	second	دوم

§16 Stem *vey 47
§17 « *an 48
§18 1st Prs. Plural 51
§19 Stem *ma(g) 51
§20 2nd Prs. Plural 55
§21 Stem *sham 55
§22 3rd Prs. Plural 61
§23 Stem *esh+an 62
§24 An+an, An+ha 64
Part III Passive Personal Pronouns 65-77
§25 1st Prs. Singular 65
§26 Stem *mar 65
§27 2nd Prs. Singular 70
§28 Stem *tur 71
§29 3rd Prs. Singular 74
§30 Stem *(g)ur 74
§31 Other Passive Pronouns (Oblique) 77
Part IV General Conclusions 78-82
Part V Notes and Indexes 83-157
A. Notes 83
B. Abbreviations
1- Iranian Sources 119
2- Non-Iranian Sources 124
C. Iranian Languages and Dialects 142
D. Non-Iranian Tongues 151
E. Grammatical Terms 160
F. Other Abbreviations 163

3rd	third	سوم
+		علامت ترکیب هجاها
-		علامت ترکیب کلمات
<		علامتی که معنی (مقدم‌تر) و یا (جامدتر) رامیرساند.
☆	asterisk	علامت ستاره کوچکی که قبل از کلمات و یا جلو تفسیر کلماتی گذارده میشود که وجود و یا معنی آنها بطور قطع ثابت نشده و شاهدی ندارد. لیکن از تطبیق با سایر کلمات مشابه و از مقایسه با سایر مشتقات اشتقاقی از ریشه مشترك بدست آمده است.
( )	parenthesis	پرانتز علاوه از استعمال معمولی آنها در چنین مواردی گذارده میشود : ۱- عناوین زبانها و لهجه‌های گوناگون توی آنها جا داده . ۲- صداها و یا حروف قابل تخفیف و یا افتادن توی پرانتز گذارده میشود.
,	apostrophe	بجای صداها و حروف ذیل گذارده میشود : ۱- صدا و حرف عین (در تمام موارد) ۲- صدا و حرف همزه (در وسط کلمه) در زبان عربی و فارسی ۳ بجای صدا و حرف (miagkiy znak) در زبان روسی .

Contents

Part I Introduction 1-5
Part II Active Personal Pronouns 6-64
§1 1st Prs. Singular 6
§2 Stem *man 6
§3 « *az 12
§4 « *a+dam 14
§5 « *a+ham 17
§6 « *(h)ay 21
§7 Compound stem *(h)ay-mar(s) 24
§8 Stem *(y)al 26
§9 « *ban+d 30
§10 « *(y)ag 32
§11 Conclusive notes on 1st Prs. Sg. Pronouns active idea (Nominative) 35
§12 2nd Prs. Singular 38
§13 Stem *tu,*du 38
§14 3rd Prs. Singular 43
§15 Stem *(g)u(g) 43

ORIGIN

of

Persian Personal Pronouns

A Comparative Account

by

N. A. Rast, Asst. Prof.

Tehran

1955

دانا چو طبلهٔ عطار است خاموش وهنر نمای
نادان چو طبل غازی بلند آواز ومیان تهی
سعدی

۱۱

سرنوشت اسفناک زبان فارسی

انتقادی

بر

فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی

تألیف

آقای سید صادق گوهرین

نوشتهٔ

م. هنریار

اسفند ۱۳۳۸

چاپ محمدعلی علمی

ORIGIN
of
Persian Personal Pronouns

A Comparative Account

by

N. A. Rast, Asst. Prof.

Tehran
1955

کافر و مؤمن خدا گوید و لیک
در میان هر دو فرقی هست نیک
آنگدا گوید خدا از بهر نان
متقی گوید خدا از عین جان
سالها گوید خدا آن نانخواه
همچوخر مصحف کشد از بهر کاه

مولوی

سرنوشت اسفناک زبان فارسی

انتقادی

بر

فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی

تألیف

آقای سید صادق گوهرین

نوشته

م . هنریار

لیسانسیه سال ۱۳۱۶ از دانشسرایعالی

اسفند ۱۳۳۸

چاپ محمدعلی علمی

این رساله بشیفتگان و خدمتگزاران حقیقی زبان
و ادبیات فارسی تقدیم میشود

خواننده عزیز و گرامی

تصور نکنید انگیزه هایی از قبیل: کسب شهرت - جاه‌طلبی - فضلفروشی یا بدست آوردن نفع مادی یا انتقامجویی و کینه‌توزی و دیگر اغراض شخصی مرا بنگارش این رساله برانگیخته است .

زیرا نگارنده مسیر خدمتش بجز وزارت فرهنگ و محیط دانشگاه است و در حال حاضر در جایی انجام وظیفه میکند که بهیچوجه باامور فرهنگی ومنافعی که ممکنست از اینراه عاید اشخاص بشود از قبیل حق تألیف و یا تصحیح کتب وغیره سروکار ندارد . بلکه محرك من بسی ارجمندتر و بالاتر از اینگونه مقاصد مادیست آنچه مرا بفراهم آوردن این مختصر واداشته علاقه ایست که درهنگام تحصیل در دانشسرایعالی بزبان شیرین پارسی که مهمترین رکن ملیت‌ما بشمار میرود درمن رسوخ کرده است .

آری زبانی که «**بلعمی ها**» و «**بیهقی ها**» بدان نثر نوشته و «**فردوسی ها**» و «**مولوی ها**» و «**سعدی ها**» و «**حافظها**» شاهکارهای جاویدان‌خودرا بدان‌سروده‌اند ، درعصرما رو بانحطاط‌عجیبی میرود ودرسراشیب سقوط وزوال سیر میکند .

ازاینرو وظیفه هر فردمیهن‌پرستی است که تاحد توانایی علل انحطاط ومنشاء سیرقهقرایی آنرا بجوید و بهمه گوشزد کند تامگر راهی برای جلوگیری ازین خطر احتمالی بدست آید. درین‌اواخر که آثارمعاصران را میخواندم کتاب «**فرهنگ لغات وتعبیرات‌مثنوی**» تالیف آقای صادق گوهرین که بقول خودش با «**بضاعت‌مزجات**» آنرا فراهم آورده بدستم رسید پس ازمطالعه آن برمن ثابت‌شد که‌این کتاب نمونهٔ بارزی‌از انحطاط زبان پارسی بشمار میرود وجای تاسف است که مؤلف آن با این پایه معلومات گروه گروه جوانان کشور را که امیدآتیه مملکت هستند بطرف گمراهی سوق میدهد .

محرك‌حقیقی من‌برداشتن ماسك ازچهره اینگونه استادان‌و نشاندادن قیافه حقیقی آنانست‌و بس .

یقین دارم خوانندگانیکه‌زحمت خواندن این‌رساله را برخود هموار کنند درخواهند یافت که بااینگونه‌تألیفات‌زبان‌شیرین ما بپرتگاه‌انحطاط نزدیك میشود وتصدیق خواهند کرد که فقط این انگیزه مقدس مرا باین خدمت ملی واداشته‌است. تاخواننده عزیزچگونه‌قضاوت کند .

بسمه تعالی

مقدمه

خدمت بکشور وظیفه هر فردیست که از مزایای مادی و معنوی میهن مقدس بهره‌مند میشود. بعقیده اکثر علمای اجتماع انسان در هر لباس و هر سمت و مقام که باشد وقتیکه توانست بطرز شایسته از عهده مسئولیتی که باو واگذار شده برآید از همان راه بوطن عزیز خود خدمت کرده است بنابراین میهن‌دوستی و خدمت بکشور مخصوص دسته و طبقه معینی نیست. البته باید اذعان کرد که افراد از راه خدمت سربازی و فرهنگ بهتر میتوانند دین خود را بزادگاه عزیز و میهن عالیقدر ادا کنند. درهرصورت هنگامیکه دراثر جدیت و یا تصادف شخص سمتی‌را احراز کرد باید باوجدانی بیدار و درونی بی آلایش درنهایت دلسوزی از عهده انجام دادن آن برآید و در تمام مراحل خدای بزرگ و توانا را حاضر و ناظر اعمال خود بداند.

اینجانب درسال ۱۳۱۲ باآقای گوهرین مؤلف محترم «فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی» دردانشسرایعالی آشنا شدم و پس از بپایان‌رسانیدن دوره تحصیلی دریکزمان خدمت‌سربازی را باایشان باتمام‌رسانیدم.

پیش‌آمد جنگ دوم جهانی مسیر خدمت مرا ازوزارت‌فرهنگ تغییر داد لیکن آقای صادق گوهرین رشته تدریس راانتخاب کردند.

درسال ۱۳۳۱ هنگامیکه‌جهانیان میخواستند یادبود **هزاره ابن‌سینا فیلسوف عالیقدر ایرانی** را جشن بگیرند. آقای گوهرین کتاب «**حجة الحق ابوعلی‌سینا**» را منتشر کرد. کتاب موصوف در ٤٥٠ صفحه بوسیله کتابفروشی ایران که درحال حاضر وجود خارجی ندارد چاپ شد و بقیمت یکصدریال دردسترس خوانندگان قرار گرفت.

بدیهی است که‌من‌وسایر آشنایان مؤلف‌ازانتشار «حجة‌الحق» خوشوقت شدیم‌واین‌سرور ووجدوقتی بنهایت رسید که شنیدم آقای گوهرین درادبیات فارسی دکتر شده‌است ودرنظر دارد پایان‌نامه دکتری خودرا «تفسیر لغات و تعبیرات مثنوی» مولانا جلال‌الدین محمدبلخی شاعر وعارف معروف‌قرن هفتم هجری انتخاب کند.

ناگفته نماند که درخلال‌اینمدت جسته و گریخته ازاین و آن‌می‌شنیدم که مطالب کتاب حجة‌الحق بوسیله دیگران تهیه شده است. گرچه بجز فصل‌پنجم یعنی‌مجموعاً ٦٢ صفحهٔ آن که راجع باَبوعلی‌سیناست و بقیه صفحات کتاب حشووزوائد میباشد معذلك‌تصور نمیکردم که دیگری در تهیهٔ‌مطالب بمؤلف کمك کرده باشد.

واما فرهنگ «**لغات و تعبیرات‌مثنوی**» مولانا که بقول‌خودمؤلف نتیجهٔ زحمات دوازده ساله اوست درنوع خود بسیار مهم و بدیع است واز طرفی چون دانشگاه تهران دست‌بچاپ‌آن زده دروهله اول این توهم‌پیش میآید که مؤلف آن‌کاری نو وادیبانه عرضه کرده است.

آقای گوهرین برشیوه ادبا و نویسندگان مغرب زمین که در بارهٔ کتابهای علمی و ادبی رساله‌های تتبعی تهیه و منتشر میکنند مبادرت بجمع‌آوری لغات مثنوی نموده است.

باوجودیکه مؤلف‌درصفحه‌چهارسطر ۱۹ مقدمه کتاب‌ادعا کرده‌است «لغات مشکل که‌عدم‌توجه بآنهامعانی اشعار را مبهم و نامفهوم‌میکند». جمع‌آوری کرده‌است مانندفرهنگ‌نویسان بطوراعم کلیه لغات عادی‌و پیش‌پاافتاده‌مثنوی را تهیه کرده و بچاپ‌رسانیده‌است و بطوریکه درمحل خود یادآوری‌خواهد شد، کتاب پراز اشتباه و آکنده از غلطهای دستوری و لغزش‌های عربی وفقهی وغیره میباشد. بسیار حیرت کردم که‌چرا مؤلف بچنین کار خطیری دست‌زده است و هرچه بیشتر کتاب را مطالعه کردم بعلت غایی چاپ این فرهنگ مغلوط وپرازاشتباه کمتر پی‌بردم.

بدیهی‌است بادرج‌لغات‌عادی وخارج ازمقصود «بطوریکه بعداً اشاره خواهدشد» وپی‌نبردن باشتباهات ولغزشهای فارسی‌وعربی بسهولت‌میتوان کتابهای «ضخم!» (۱) تهیه وتدوین نمود.

مؤلف اگر درست بزبانهای‌خارجی آشنایی میداشت بامراجعه کردن بفرهنگهای خارجی و دایرة‌المعارفهای زبانهای فرانسه و انگلیسی مانند

---

(۱) مولف درچند جای‌مقدمه بجای کتاب‌قطور وحجیم کلمه «ضخم» را بکاربرده وبخیال‌خود ذهن‌خوانندگان رابعظمت تالیف‌متوجه‌ساخته‌است.

«لاروس قرن بیستم» و همچنین کتاب «انسیکلوپدیااف بریتانیکا.» و یا کتابهای دیگر ازاین نوع درمییافت که تهیه فرهنگ یکزبان باجمع آوری لغات و اصطلاحات یك علم بخصوص که « لکسیولوژی » خوانده میشود تفاوت بسیار دارد .

فرهنگ زبان باید شامل کلیه لغات مخصوص همان زبان باشد ، مانند: « برهان‌قاطع» و«لغت‌نامه دهخدا» و «فرهنگ نفیسی»و «انندراج» ... در زبان فارسی وفرهنگ لاروس ... در زبان فرانسوی والمنجد در زبان عربی و...درصورتیکه سبك نگارش مثلا لغات واصطلاحات« شیمی و یافیزیك » ویا یك کتاب بخصوص باروش تألیف فرهنگ یکزبان بکلی تفاوت داردو باید این‌فرهنگ اختصاصی ازسلسله لغات واصطلاحات همان رشته تجاوز نکند ولغات مختلف رشته‌های دیگر داخل آن نشود .

مثلا ، برای‌تهیه «لغات‌وتعبیرات‌مثنوی» نباید ازعناصر تشکیل‌دهنده آب که عبارتست ازاکسیژن و هیدرژن صحبت بمیان آید و یا اصطلاحات نظامی وریاضی را درضمن تهیه لغات‌مثنوی بی آنکه بموضوع مربوط‌باشد نقل کرد ویااینکه عبارات ولغات مخصوص رشته پزشکی را درآن افزود ویا اینکه منازل‌قمر ویا بخش‌های فلکی‌را **که درزمرهٔ لغات نجومی محسوب‌میشوند درکتاب‌لغات‌مثنوی** آورد بی آنکه هیچیك ازمعانی مزبور باشعرمورداستناد مطابقت کند . و بهمین‌جهت‌مؤلف‌درچند جای‌مقدمه بجای کتاب قطور وحجیم کلمه « ضخم! » را بکار برده وبخیال خود ذهن خوانندگان راباهمیت تألیف متوجه ساخته است .

این‌روزها که خوشبختانه وزارتفرهنگ دراجرای**منویات‌شاهنشاه** فرهنگ دوست وهنرپرور آموزش وپرورش را درکلیه نقاط کشور بسط داده‌است ودرنظر است که‌مدارس حرفه‌ای درمراکز شهرستانها واستانها افتتاح شود دریغم آمدکه چنین کتابی بی‌انتقاد بماند . مخصوصاً هنگامیکه ملاحظه شد مؤلف در مقدمه کتاب خود را دست پرورده اساتید و دانشمندان عالیقدرایران مانند **مرحوم‌علی‌اکبردهخدا** ـحضرت‌استادی **بدیع‌الزمان فروزانفر** ـ سیاستمدار و دانشمند محترم جناب آقای **علی‌اصغرحکمت** قلمدادوچنین‌وانمود کرده است که‌این استادان گرانمایه

راهنمای‌او درتهیهٔ کتاب‌حاضر بوده‌اند . ازطرفی چون خودنیزمدتی افتخار شاگردی این استادان عالیقدر را داشتم و بدرایت وفهم آنان کماهوحقه واقفم دورازجوانمردی دیدم که خوانندگان کتاب تصور کنند این اشتباهات واغلاط بااجازه قبلی این بزرگواران تدوین شده‌است .

شاید عده‌ای بگویند که این کار درصلاحیت شخصی چون‌نگارنده که هیچ ادعایی نداردنیست البته خود بدین‌نکته اذعان دارم که دست یازیدن بچنین کاری‌خطیر درخور استادان‌ادبست. لیکن ازاین نکته نیز غافل‌نیستم که اکثر استادان‌دانشگاه ونقادان‌ادب یااز روی اغماض ویااز بیم‌رنجیدن اشخاص ویا ازکثرت گرفتاری کمتر اوقات گرانبهای خـودرا مصروف این قبیل کارها میکنند بنابراین آنقدر که درتوانایی خود سراغ داشتم‌بدینکار همت گماشتم‌اما کتاب‌بقدری بی‌اعتبارو پراز‌اشتباه است که ندانستم ازمقدمه ویااز متن شروع کنم .

دراین‌اثناء شایع‌شد کـه مؤلف بنابرتصمیم دانشگاه برای تدریس ادبیات عرفانی درداشگاه‌لندن درنظر گرفته شده‌است . برگذشته‌پرافتخار ایران افسوس خورده‌باخود گفتم بیگانگانیکه ایرانرا وارث گنجینه‌ادبیات ویادگار فردوسی وسعدی ومولانا وصدها شاعر خلاق‌معانی دیگر میدانند بامشاهده‌شخصی که سند بیسوادی‌وعدم‌مطالعه خودرادرآثار گذشتگان‌ازراه انتشار چنین کتاب بی‌ارزشی‌امضا کرده است چه‌خواهند گفت . آیا سزاوار است باداشتن ادبای کم‌نظیری‌عالما عامدا بادست‌خود برسوایی کشور کمك کنیم. چاره‌رامنحصر دراین دیدم که نامه‌ای‌بجناب‌آقای دکترعلی‌اکبرسیاسی استاد ورئیس‌محترم دانشکده ادبیات تقدیم و آقای گوهرین را آنچنانکه هست بدون‌ماسك معرفی کنم‌وورونوشت‌نامه را برای اساتیدیکه مؤلف‌لاف همکاری وبرابری باآنان میزند بفرستم. بدون تردید چون جریان‌امر با آبروی کشور سروکارداشت‌نامه‌موردتوجه واقع شد واعزام ایشان‌بمطالعه بیشتری موکول گردید.

برای‌اینکه خوانندگان‌این «وجیزه!»(۱)ازمضمون نامه مورد بحث

---

(۱) وجیزه ازجمله لغاتی است که مؤلف آنرا برای تألیف‌ده‌جلدی که جلد اول آن درحدود ۴۰۰ صفحه است بکاربرده‌است .

بی اطلاع نمانند متن آن درزیر درج میشود :

جناب آقای دکتر علی اکبر سیاسی رئیس محترم دانشکده ادبیات

چون بنده در سالهای ۱۳۱٤-۱۳۱۵ در دانشسرای عالی افتخار شاگردی آن سرور بزرگوار را داشتم بخود اجازه میدهم که چند دقیقه وقت گرانبهای آن استاد گرامی را تلف نمایم .

از بدو تأسیس دانشگاه تا کنون بحمدالله اوضاع سیاسی کشور وورود متفقین نتوانست خللی درارکان دانشگاه مخصوصاً دانشکده ادبیات وارد نماید

اصولا یکی ازافتخارات هر ایرانی دارا بودن گنجینه ادبیات ازهزاران سال قبل میباشد و زبان فارسی ما بقدری شیرین وجالب است که حملات خانمان برانداز بیگانگان درقرون ماضی نتوانست کوچکترین لطمهٔ بدان برساند

هنگامیکه درایران امثال فردوسی وعنصری وفرخی باگفتن اشعار و قصاید غرا وغزلهای دلنشین افتخاری برافتخارات ایران اضافه میکردند و روح تازه درقالب ادبیات ایران میدمیدند کشورهای مترقی امروز دنیا دوره بربریت را طی میکردند زمانیکه در قرون ۷و۸ هجری مولانا جلال الدین رومی وسعدی شیرین سخن وخواجه حافظ وعراقی که امروز از مفاخر ادب دنیا میباشند هنر نمایی میکردند اروپا در آتش بیداد جنگهای صدساله میسوخت

آیا سزاوار است که این حسن شهرت وافتخار ملی با اندك عدم توجه از بین برود .

بنده تصور میکردم با بودن جنابعالی در رأس دانشکده ادبیات ایران کوچکترین لطمه ای بحیثیت ادب ایران وارد نخواهد شد ولی افسوس که شنیده میشود آقای سید صادق گرهرین قرار است بعنوان تدریس ادبیات ایران بانگلستان اعزام شود .

آقای گوهرین در دانشسرای عالی حتی قادر بنوشتن یك انشاء ساده نبود زیرا کوچکترین اطلاعی ازدستور زبان فارسی وصرف و نحو نداشت . نامبرده با جمع کردن چند جلد کتاب وعاریت دادن باین وآن خودرا در زمره اد با و دوستداران کتاب جا میزد . روزی دریکی ازنامه هایش کلمه «معظم له» را «معزم له» نوشته بود وقتی باو ایراد شد اینموضوع را حمل برفراموشی واز دست دادن حافظه نمود . درصورتیکه هرطفل مکتبی میداند این کلمه

ارتباط بامعلومات دارد نه باحافظه . حال بنده نمیخواهم بگویم چه کسی کتاب حجة الحق را نوشت زیرا نویسنده هنوز در قید حیاتست و راضی نیست نامی ازاو درمیان بیاید .

جناب آقای دکتر اگر بیم آن نبود که وقت گرانبهای جنابعالی بیش ازاین تلف شود ناگفتنهایی را بیان میکردم که باعث حیرت هرخواننده میگردید . آیا رسواییهای داخلی برای ما کافی نیست ؟ حتی بیگانگانهم باید بدانند که افتخارات باستانی ایران روبزوالست .

البته درصورتیکه دانشگاه تهران پابند بحفظ آبروی خود و کشور نباشد بهترین انتخاب رانموده است .

موضوع دیگری که ذکرآن بیجا نمیباشد عدم احاطه آقای گوهرین بزبان انگلیسی است. ایشان دراین مرحله بقدری بی اطلاعند که حتی یکعبارت انگلیسی رانمیتواند بیغلط بنویسد وتلفظ کند .

آیا صحیح است که چنین عنصری بعنوان شاخص ادب ایران برای اشغال کرسی تدریس ادبیات عازم انگلستان شود ؟ جای بسی تعجب است که برای اشغال این کرسی مثل سایر انتخابات دانشگاه مسابقه گذارده نشده است . مواد مسابقه راهم دانشگاه میتوانست بسیار ساده انتخاب کند مانند «صرف و نحو دستور زبان فارسی - قرائت وتلفظ زبان انگلیسی» تاسیه روی شود آنکه در اوغش باشد انتهی .

اینك برای اثبات اینکه چنین کسی شایستگی اشغال کرسی تصوف در دانشگاه لندن را ندارد بطور ایجاز برخی ازغلطهای فاحش تألیف مزبور بنظر خوانندگان ارجمند میرسد :

نکته‌قابل توجه

پیش‌ازیادآوری ونشان دادن برخی از اغلاط و اشتباهات مؤلف که بدست خود سند بیسوادی وعدم اطلاع خویش را ازمبادی ومقدمات عربی و احادیث وعلوم فقه‌وتفسیر دردسترس همگان قرار داده است خـوانندگان ارجمند را بدین نکته مهم متوجه میسازم که این‌مدعی فضل وعرفان‌تألیف خویش را با سند محکمی «ابتر» یا غیر «ذی بـال» یعنی ناچیز معرفی کرده است .

زیرا درمقدمه بجای آوردن عبارت « **بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم** » یـا ترجمه فارسی آن و یـا عباراتی شبیه بدین مفهوم بذکر حدیث « **کل امرذی بال لم یبدأ به بسم الله فهوابتر** » اکتفا کرده و درنیافته است که‌اگرخوداوهم ازآوردن« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم » غفلت‌ورزد تألیفش مشمول معنی همین حدیث خواهد شد و کتابی ابتر یا غیرذی بال بشمار خواهدرفت. واین‌امر نشان میدهد که‌اویا معنی حدیث را درك‌نکرده وآنرا کور کورانه وبرای فضلفروشی و حدیث دانی آورده است ویا این توفیق وفضیلت نصیب اونشده است که تألیف خودرا بنام حضرت باریتعالی بیاراید وغفلت‌وخودبینی آنچنان براو چیره شده است که بجای توفیق‌یافتن بچنین سعادت عظیمی بدست‌خویش سند «ابتربودن» کار خودرا ازراه‌نقل حدیث درآغاز کتاب اعلام داشته است وگرنه چگونه ممکنست کسی معنی حدیث‌رادریابدوخودازینت‌بخشیدن‌آغاز کتاب به« **بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم** » غفلت‌ورزد . بنابراین میتوانگفت همین عدم‌توفیق آنچنان ویرا در گرداب خبط و کجروی و اشتباه غوطه ور ساخته است که سرتاسر کتاب آکنده ازاغلاط لغوی وصرف‌ونحوی‌ودیگر خطاها شده است . زیرا دراین‌تألیف ۳٤۰ صفحه‌ای به‌دوازده‌صفحه غلطنامه درآخر کتاب برمیخوریم که بیشتر آنها مربوط به‌حرکات‌واعراب کلمه‌های عربی وآیات قرآن مجیدواحادیث است . درحالیکه اگر بدقت این تألیف عجیب ! مورد مطالعه قرار گیرد ملاحظه میشود علاوه برغلطنامه « کامل‌ومستوفی !»(۱) که آنرا هم بگفته خود مؤلف آقای دکتر یزدگردی تنظیم کرده است بازهم اغلاط فاحشی درکتاب وجود دارد که ما ببرخی ازآنها اشاره خواهیم کرد .

آیا چگونه‌ممکنست کسی اهل دانش‌باشد و«سیدی» راکه‌هم‌اکنون زندانی‌است ونمیتواند ازخوددفاع کند نشناسد واغلاط کتاب خودرا بگردن

---

(۱) این‌تعبیر درچندجای کتاب برای پراهمیت ساختن‌غلطنامه بکاررفته‌است وما نیزاغلب این‌ترکیب را برای توصیف‌غلطنامه دنبال‌آن ذکر کرده‌ایم

او بیندازد (۱) واگرمؤلف بصرف ونحو عربی آشنایی میداشت چنین کار خطیری راکه‌اساس تألیف ایشان‌بشمارمیرود بعهده‌دیگری واگذارنمیکرد آنهم کسیکه بقول خودش اطلاعاتی نداشته واورا فریفته است .

پیداست که عذر بدتراز گناه‌مؤلف درآوردن اغلاط اعراب و معنی آیات واحادیث خود بهترین دلیل بر بی‌اطلاعی او از قواعدصرف ونحو است و خدعه مزورانه و کودکانه دیگر مؤلف آوردن اسامی متجاوز ازیکصدوبیست کتاب مهم عربی وفارسی بعنوان مآخذ است. درصورتیکه مسلم است اگر مؤلف توانایی براستفاده از چنین کتبی میداشت ، هرگز اشتباهات بزرگ وغیرقابل گذشت درتألیفش دیده نمیشد .

مهمترین دلیل دیگر براینکه‌وی از کتب‌مزبور استفاده نکرده‌اینست که درمتن کتاب مطالب را بدون ذکر مآخذآورده وهمانطور که درمقدمه یادآور شده است باآنکه **آقای دکترمعین** بایشان تذکر داده‌اند چنین روشی خارج ازسبك فرهنگ‌نویسی است ، ببهانه‌اینکه نیمی از کتاب‌بهمین شیوه چاپ شده متعذر گردیده و همین امر گواهی صادقست که مؤلف‌بطور غیرمستقیم اعتراف کرده که از سبك تألیف اینگونه کتب اطلاعی ندارد وآقای دکترمعین دروسط کار اورا بروش صحیح تألیف یعنی ذکر مآخذ درذیل هرشرح واقف ساخته‌اند .

همانطور که تذکرداده‌شد گذشته‌ازاین‌مطالب‌چون‌مؤلف‌قادر نبوده‌است جمله‌های‌عربی‌ماخوذازقرآن‌واحادیث‌راشخصاً‌تصحیح کند باین وآن‌متوسل شده‌وپس‌ازآنکه‌مشاهده مینماید‌تنها‌بمتهم کردن« سید گمنامی »خوانندگان قانع‌نمیشوندناگزیردست‌نیاز بطرف دکتریزدگردی‌درازمیکند ودرنهایت ناجوانمردی علت‌مغلوط بودن کتابرا بایشان‌نسبت‌میدهدتامسئولیت‌لوث‌شود واشخاص دیگری بغیرازمؤلف شریك اشتباهات ولغزش‌ها شناخته گردند .

گرچه بادعای مؤلف غلطنامه تهیه‌شده درآخر کتاب بطور « کامل‌و مستوفی !»تنظیم وددسترس خوانندگان‌قرار گرفته است . لیکن درخلال سطور خواسته است اززیربار بی‌اعتبار بودن کتاب شانه‌خالی کند .

---

(۱) مقصود از این سید گمنام ! آقای حائری‌نیاست . که زمانی از معاشرین نزدیك و دوستان صمیمی او بود . آقای گوهرین بهمین علت که سید گمنام«درلباس‌علم کاراهل دنیامیکرد» بااو طرح دوستی ریخت وتصور میکرد که روزی همین سید گمنام ! اورا بمقامات عالیتری خواهد رسانیدو درهرمحفل ومجلسی ازتوصیف وتعریف او خودداری نمیکرد . واینك که تألیف ازچاپ بیرون آمده ومشحون از اشتباهات است برای تبرئه خود وقیحانه همه خطاها را بگردن اوانداخته است .

ادعای مؤلف نسبت بتهیه کتاب

آقای گوهرین درصفحه چهارمقدمه چنین مینویسد :

«درمورد جمع آوری لغات مثنوی دیگران نیز سعی و کوشش‌هائی نموده‌اند ورسالاتی دراین زمینه برای آیندگان بیادگار گذاشته‌اند ولی آن رسالات را نقایص بیشمارست تاآنجا که‌میتوانگفت بعضی ازآنها مفیدفایده وراه برنده بمقصودنیست. دراغلب آن‌رسالات‌لغات ازلحاظ **نوع استعمال وکیفیت ترکیب** ازیکدیگر تفکیك نگردیده وشواهدی از مثنوی وسایر گویندگان که مبین نحوهٔ استعمال لغات باشدآورده نشده است . و بطور کلی بسیاری از لغات فاقد شرح و توضیحات لازم است ... فرهنگ حاضر علاوه برآنکه‌فاقدآن‌**سهوونسیان‌ها** وسهل‌انگاریهاست بدلائلی که ذکر خواهد شد دارای مشخصات وامتیازاتی است که آنرا از سایر کتبی که در این موضوع برشته تحریر درآمده است متمایز مینماید . فرهنگ حاضر که شاید سالها درتهیه وتدوین آن جهد و کوشش شده است شامل **تمام لغات مثنوی** معنوی‌نیست.زیر اگرمیخواست کل لغات آن کتاب‌مستطاب راجمع آوری کند علاوه براینکه‌فایدتی برآن‌متصور نبود **مجلداتی ضخم** مانند سایر کتب لغت تهیه میشد . در اینجا سعی شده است **لغات مشکل کتاب که عدم‌توجه بآنها معانی اشعار را مبهم ونامفهوم** میکند ویا لغاتی که سراینده اشعاردرمعانی‌خاص بکاربرده است ... آورده شود. معانی‌هریك‌از**این‌لغات بادقت وموشکافی‌بسیارتعیین واز نوع‌زبان** آورده شده است :»

حال ببررسی ادعای مؤلف پرداخته میشود. خوانندگان گرامی‌در صفحات این‌رساله درخواهند یافت که تاچه حد اینهمه ادعای مؤلف مقرون بحقیقت است !

بامطالعه کتاب خواننده بخوبی در مییابد کـه هیچ آیه یاحدیث ویا

عبارت عربی‌ازاشتباه وخطاخالی نمیباشد . گرچه خود مؤلف بدین‌موضوع اذعان دارد لیکن کتاب بقدری مغلوط و نادرست تهیه شده که همه مطالب بی‌اعتبار جلوه میکند بنابراین یا هیچ«دقت وموشکافی» برای تهیه کتاب بکار نرفته است ویا اینکه مؤلف با نداشتن اطلاع درموضوع کتاب وقت خودرا بیهوده تلف کرده است .

سبك نگارش مقدمه صرفنظر از اغلاط أملایی و انشایی و مراعات ننمودن زمان افعال و گاهی‌هم حذف بیموردآنها تلفیقی از یکمشت کلمات وعباراتیست که مؤلف آنها را از کتب عرفانی جمع آوری نموده و بدون ذکر کردن مأخذ بنام‌خودجازده‌است .

مثلا درصفحه«دومقدمه» مؤلف چنین‌آورده است .

« با تاییدات **حضرت و همت مستوران قباب عزت و عنایت** واصلان‌صفه‌صفا وصفوت ... تـوفیق رفیق‌راه شد . » پیداست که اینگونه ترکیبات ماخوذ از کتب متقدمانست که مؤلف عینا آنهارا حفظ کرده ونه تنها دراین‌مقدمه‌ازآنها استفاده کرده‌است . بلکه درمقدمه رسالات‌دیگری که‌قبلا بچاپ رسانیده همین‌عبارات راباجزئی‌تغییرآورده است .

چنانکه مؤلف‌چندی‌پیش یکی‌از حکایات منطق‌الطیرشیخ‌فریدالدین عطار را دررساله‌ای‌بنام «شیخ‌صنعان» چاپ کرده ودردسترس خوانندگان قرارداده است ، درصفحه ح‌مقدمه‌رساله همین‌عبارت راباAندکی تغییرمانند کودکان دبستانی بدین‌صورت‌درآورده. «ازجواکه بهمت **مستوران‌قباب عزت وعنایات** کامله مردان کامل ...»

با توجه بعبارات بالا وعباراتی نظیر « **واز همان زمان که این عنقای مقصودها ازکوه‌قاف عنایت‌پریدن‌گرفت‌وپا بعرصه‌وجود و شهود نهاد .** » و « **مشتاقان جمال حقیقت راکه از ظلمات دریای هستی بکشتی اجتهاد عبور مینمایند** . » و همچنین در **ظلمات هوی و شهوت از گمراهی وبی‌راهی نجات بخشید.** »

بسهولت کشف میشود که‌مؤلف منشآتی را نفهمیده و نسنجیده حفظ

کرده الفاظ وعبارات دیگران را بدون درك معانی درغیر **ماوضع له** در تألیفات خود بکارمیبرد .

حال گذشته از نوشتن اغلاطی مانند « بی‌راهی » که‌مطمئنا مؤلف‌معنی آنرا درنیافته والا آنرا « بیراهی » ضبط‌میکرد . اگرعربی میدانست‌وقادر بود چنین ترکیبات وعباراتی بوجودآورد . هرگز بعداز کلمه «ارجو» که متکلم وحده ازفعل‌مضارع (رجو : ر ـ ج ـ و) و ناقص واوی است الف‌جمع نمیگذاشت و «واواصلی» را با «واوعلامت جمع» اشتباه نمیکرد .

بااینکه نظیر این اشتباه‌درچندجای کتاب تکرار شده است‌نگارنده ابتدا تصورمیکرد این‌اشتباه ازجمله‌اغلاط چاپی‌است . تاچندی پیش‌درپشت کتابی که بیکی‌ازدوستانش اهدا کرده بود باقلم‌خود «ارجو»را«**ارجوا**» نوشته‌بود . انوقت دریافتم که « تاکجاش رسیده‌است پایگاه علوم .»

چندی‌پیش که جناب آقای تقی‌زاده دانشمندمحترم‌میفرمودند که‌جوانان در مدارس بجای آموختن‌زبان‌خارجی بایدزبان‌مادری‌خودرا درست‌بیاموزند شاید خبر نداشتند حتی بمحیط دانشگاه هم عناصری که پارسی نمیدانند بعنوان استاد زبان وادبیات فارسی نفوذ کرده‌اند .

دراینجا این‌سئوال پیش میاید کسیکه مقدمات زبان‌عربی رانمیداند وحتی قواعد ساده زبان‌فارسی براو مجهولست بچه‌جسارت بروش‌متقدمان ودانشمندان نامی کلمات عربی‌را آنهم‌بغلط ودرغیر جای خوداستعمال‌میکند بهتر نبود بجای نوشتن «ارجوا» جملهٔ امیدواراست ویاامثال این‌مفهوم‌را یادداشت میکرد که باعث رسوایی خودنگردد .

اساسا بکاربردن اینگونه کلمات از دانشمندانی چون مرحوم **علامه قزوینی** که‌پیوسته‌درادبیات‌عرب‌متوغل‌بودندو بجنبه‌سادگی نثرچندان‌توجهی نداشتند مستحسن‌بود ، لیکن قلمبه‌نویسی وآوردن نثرمتکلف درعصری که ساده‌نویسی یکی‌ازارکان‌مهم‌ادب‌بشمار میرودآنهم‌ازطرف کسی که بمبادی زبان آشنایی‌ندارد شایسته نمیباشد .

ازطرف دیگر مؤلف درمقابل آنگونه عبارات عرفانی مطنطن و مسجع گاهی عبارات مبتذل و پیش پا افتاده ای کـه سراپا غلط است و

ساخته‌قلم سحرآفرین !خوداوست بدین‌شکل میآورد که هرخواننده رادچار حیرت ودر عین حال دچار خنده مینماید .

«**اما ازهمان ابتدا وشروع بکارانجام این‌مهم‌را ..**» (صفحه سه مقدمه) ویا «**واغلب‌تمیز اینگونه لغات ...**» (صفحه‌هفت‌مقدمه) .

درجملهٔ اولی «انجام» را بجای انجام دادن ودرجمله دومی «تمیز» را بجای تمیزدادن استعمال کرده‌است. البته این اشتباهات ازنوع عدم‌دقت وسهل‌انگاری‌نیست بلکه ناشی‌ازبیمایگی‌ونداشتن‌اطلاع **مؤلف از عربی وفارسی** است زیرا نویسنده‌محترم کلمه انجام فارسی را مصدر عربی‌فرض کرده وبی‌آنکه کلمات(انجام) و(تمیز)را بامصدر«دادن.» ترکیب کند کلمه را بجای مصدر بکاربرده‌است . ازاین قبیل‌اغلاط در چند جای مقدمه ومتن کتاب دیده میشود .

همچنین درصفحه سیزده مقدمه‌ودرصفحهٔ ٦٩ کتاب‌این‌جملات جلب‌توجه میکند .

«**بدون رفع نقیصه‌های فوق‌الذکر ...**»

« درمثنوی این کلمه علاوه برمعنی **فوق‌الذکر** بمعنی ...» اگر اندکی دقت‌شودملاحظه خواهدشد که استعمال کردن کلمه «**فوق‌الذکر**» آنهم در سطر نخست صفحه کتاب شایسته شخصی که داعیه استادی دانشگاه را دارد نیست همچنین‌ذیل کلمه امانت درصفحه ۲۷۲مینویسد : «درادبیات فارسی این کلمه که ماخوذ ازقـرآن کریم است **اغلب بمعنی فوق‌الذکر آمده است.**» درصورتیکه فوق صفحه‌فقط «ج انی» ضبط شده است .

خواننده بامطالعه مقدمه و ادعای پوچ مؤلف مبنی بر اینکه یکایك این لغات ازنظر استادانی‌مانند«**شادروان دهخدا** ـ آقای **بدیع‌الزمان فروزانفر. جناب آقای‌حکمت**» گذشته‌است، تصورمیکند که‌استادان‌مزبور برای‌مؤلف محترم‌جوازاستعمال‌اینگونه‌لغات‌را صادر فرموده‌اند . زیرا در چندجای مقدمه بشیوه مزورانه‌ای‌شانه‌خودرا از ارتکاب اشتباهات خالی کرده و کلیه خطاها وحتی‌تصحیح کتاب را بگردن دیگران انداخته است .

درصفحه (چهارده مقدمه) برای تعریف‌ازحضرت‌مولانا و قدردانی‌از سراینده مثنوی کلمه «**انسان‌فریب**» راکه مرادف باعوام فریب وحیله کار

میباشدآورده است .

«حقا اثری‌عجیب‌و معجونی **انسان‌فریب** ازخود بیاد گار گذاشته‌است.»

دانشجوی تازه کار که‌آشنایی باحوال‌مولانا نداشته باشد باخواندن این‌عبارت تصورمیکند که مولانا مانند مؤلف قصد فریب و گمراهی مردم را داشته است .

باوجودیکه آقای‌گوهرین ادعا نموده لغات مشکل و دور از ذهن مثنوی در کتاب‌فرهنگ‌تفسیر شده است . از آوردن لغات ساده برای‌اینکه «مجلداتی ضخم !» دراختیار خوانندگان قرار دهد. خودداری نکرده‌است مانند کلمات ساده زیر :

آب - آب‌ایستاده - آب چشم‌ریختن - آب‌حیات - آب‌حیوان آب‌زندگی - آبخور - آبدست - آبریز - آب را تیره کردن - آب‌رفتن - آب‌زدن - آب شدن - آبگینه - آتش - آتش‌زنه - آتشکده - آخرزمان - آزادی - آستین گرفتن - آسمان‌پیمودن آشامیدن - آلت - آلودگی - آمدن - آموخته - آواز - آوا آوردن - آویختن - آئینه - اینه - اختر - اخبار - ازجارفتن - ازجا شدن - ازجوی‌جستن - ازراه بردن - ازسر بیرون کردن - ازکاررفتن - اسباب‌شادی - اشك‌راندن - اشناختن - افراشتن - افراشته - افروخته - افسانه - انتظار - انتشار - انتقال - انتقام انداختن - اندرون - اندوختن - اندوخته - اهل - اهل دعا - اهل‌صورت - اهل‌قبور - اهل کار - افشردن - اسم - اسم‌علم - اسم‌مشتق - اسماء . وبسیاری دیگر ازلغات عادی که درهر کتاب فرهنگ یافت‌میشود بعنوان‌لغات‌مخصوص‌مثنوی و «مشکل» و «مبهم» ضبط‌شده‌است .

مؤلف درمقدمه اشتباهات وغلطهایی مرتکب شده که نه‌تنهاشایسته یك‌نویسنده و یك‌استاد دانشگاه نیست بلکه هیچ‌دانش‌آموزی مجاز نیست درمقالات وحتی‌درانشاء مدرسه‌این گونه‌اشتباهات رابکاربرد .

اینك چند فقره از اغلاط دستوری برای جلب توجه خوانندگان ذکر میشود .

اغلاط دستوری

الف - درزبان‌فارسی امروزی نوشتن(تای مدورعربی(ة)مرسوم نیست و بطوریکه در کتب دستور زبان فارسی ضبط است نوشتن «تا» بصورت مدور حتی‌غلط‌محسوب‌میشود. و بایدازآوردن‌آن درمکاتبات خودداری‌نمود . مثلا « جهت » را جهة و « کفایت » را کفایة نوشتن صحیح نمیباشد .

مؤلف **درصفحه هشت مقدمه درسطر دوم** چنین آورده است .

«جهة رفع‌این توهم ...» نویسنده اصولا باین‌مطالب‌توجهی نداشته‌و برای اینکه‌خودرا دچار مخمصه و گرفتار انتقاد کنندگان‌ننماید ، بعضی‌از اوقات دریك صفحه هردو «تا» را بکاربرده است .

درصفحه سه مقدمه (درسطر ۱۳)آورده است : «**بااین بضاعت مزجات** که‌از علم ومعرفت . . . » ایضاً **در همان صفحه (سطر ۲۰)** «چون پای ملخ بسلیمان‌بردن و **بضاعت‌مرجاة** بحضرت‌عزیز آوردنست..»

البته ما داخل این مقوله نخواهیم شد که اساسا جمله دومی عینا از کتب متصوفین بدون ذکرمأخذ نقل شده‌است همچنین کلمه «**منتها**» رادر جایی با«الف» ودرجای‌دیگر باالف‌مقصوره«منتهی» نوشته است .

صفحه‌پنج‌مقدمه «... کتابی‌واحددر آوردمنتهی هردسته‌ازلغات...»

صفحه هشت‌مقدمه «شعرای‌پارسی‌زبان دیده میشود . **منتهاچون** آثار بسیاری .»

ب) **جدانوشتن کلمات مرکب** .

نویسنده بدون رعایت‌اینکه باید کلمات مرکب متصل نوشته شود . اکثر این‌نوع کلمات را جدا نوشته است .

در صفحه دوسطر ۱۷ بیکران‌را «بی کران» نوشته‌است .
« صفحه سه‌سطر ۱۱ نیکبختی‌را «نیك بختی» »
« صفحه پنج سطر۹ علیحده را «علی حده» »
« صفحه نه‌سطر آخر غزلسرایی‌را «غزل‌سرائی» »
« صفحه‌یازده‌سطر۳ دسترسی‌را «دست‌رسی» »
«صفحه‌سیزده‌سطر ۱۳غلط گیری‌را«غلط گیری» »
«صفحه»سطر ۱۵سپاسگزاری‌را «سپاس گزاری» »
« صفحه «سطر ۱٤ راهدان را «راه‌دان» »

درصفحه ٦ متن کتاب «**آتشخو**» را «**آتش خو**» ضبط‌نموده‌است

همچنین **درصفحه دو** که کلمه« **بی راهی** » را جدانوشته مورداستعمال انرا نیزصحیح ننوشته است زیرامؤلف این کلمه‌را عطف بر گمراهی آورده در صورتیکه منظور وی « **بیراهه روی** » و کجروی است والا **بیراهی** را بمعنی « بیراهه‌روی» آوردن صحیح نیست .

ج آوردن عطف‌تفسیری

آقای گوهرین چه درمقدمه کتاب وچه درمتن بتقلید ازمتقدمان‌عطف های تفسیری زیادی بکار برده است درصورتیکه درادبیات معاصراین‌شیوه فقط درخطابه وسخنرانی معمول است اما در نوشتن کتاب وانشاء یا مقاله این‌رویه بکلی مردود میباشد واکثر حمل برخودنمایی‌میگردد .

اینك برای اطلاع چندنمونه ذکر میشود :

ریاحین وازهار	صفحه‌یك مقدمه	سطر ۱۴
شرح وتفسیر	صفحه دو	سطر ۱۳
غوروبررسی واستقصاء	« پنج	سطر ٤
تحقیق وتدقیق وفحص	« هفت	سطر ۲۰
سهوونسیان	صفحه‌چهار	سطر ۱
شیوه‌وسبك وسیاق	صفحه ده	سطر ٦
نادر و غریب	صفحه ده	سطر ۱۹
دوری ومهجوری	صفحه ده	سطر ۱۰
غور و بررسی	صفحه‌یازده	سطر ۲۰

د) بکار بردن همزه بجای یا

در دستور زبان فارسی مخصوصاً اخیراً در کتابهای ابتدایی کلاس پنجم وششم توصیه‌شده است که حتی‌المقدور شاگردان ازبکار بردن همزه بجای (یا) احترازنمایند. مثلا کلمه‌دانائی ناصحیح و «دانایی» درست است.

لیکن نویسنده بهیچوجه این رویه را مراعات ننموده و گاهی هم در وسط کلمات بجای یا همزه بکار برده است. مثلا بجای **دلایلی - کوششهایی - خطایی - غزلسرایی** «دلائلی - خطائی - غزلسرائی ضبط کرده است (صفحات چهار - پنج و هفت مقدمه) .

اگر مؤلف بکتب عادی دستور زبان وکتابهای ابتدایی که توسط وزارت فرهنگ انتشار یافته مراجعه میکرد دچار چنین‌خطاهایی نمیشد .

ر) مطابقه دادن صفت باموصوف .

امروزه درزبان فارسی نویسندگان ومؤلفان ازمطابقت‌دادن صفت با موصوف بشیوه زبان عرب اجتناب میکنند زیرا در زبان فارسی علامت **مؤنث ومذکر** یافت نمیشود وهمچنین صفت باموصوف مطابقه ندارد .از اینروآوردن ترکیباتی‌مانند« **کتب منقوله** » «**دقت‌های‌لازمه**» (صفحه سیزده‌مقدمه) درست‌نیست بخصوص بنظر میرسد که مؤلف‌درنیافته‌است‌چون دقت‌ها جمع‌فارسی است نباید موصوف آن مؤنث‌آورده شود .

س) **درصفحه‌نه** ازمقدمه درسطر۱٦ چنین نوشته شده‌است:« بهمین جهت نخواسته است‌بعبارت‌پردازی وقافیه اندیشی‌پردازد .» علاوه‌براینکه بکار بردن **پردازی و پردازد** اززیبایی عبارت میکاهد مؤلف ابداً بروی خود نیاورده است که ترکیب**قافیه‌اندیشی** مأخوذ **ازمثنوی مولاناست** وحتی اشاره‌ای هم بآن‌نکرده است .

قافیه‌اندیشم ودلدارمن   گویدم‌مندیش‌جزدیدارمن .

همچینن در اغلب صفحات عبارات مشهور و مخصوص نویسندگان سلف وعرفای بزرگ درمقدمه آمده و ابداً اشاره‌ای بمأخذ اصلی نشده است درصورتیکه اگر میخواست ازشیوه استادان پیروی نماید هنگامیکه درسطر اول صفحه ده ترکیب « صدسینه سخن» را مینوشت اشاره بغزل معروف مولانا «**صد سینه سخن دارم زان شرح دهم یانه** .» میکرد همانطورکه استاد**فروزانفر** در«سخن وسخنوران» ودر سایر کتابها این شیوه مرضیه را دنبال کرده‌اند . والا جمع‌آوری چند عبارت رطب ویابس و دزدیدن مضامین و عبارات ازین و آن کسی را بمقام نویسندگی و استادی نمیرساند .

ش)مؤاف درمقدمه باوجودیکه اغلب‌عبارات‌راازکتب‌دیگران‌نقل کرده نتوانسته است آنها را مطابق قواعد دستور زبان تلفیق کند و این روش حاکی‌ازآنست که وی ازقواعد زبان فارسی بیگانه است .

مثلا در چند جای مقدمه برای «**مرجع جمع**» « **ضمیر مفرد** »

آورده است ـ مانند این‌عبارت :

«پس از جمع‌آوری این **لغات** ... ناگزیر شدم که **آنرا** بصورت مجلدی علیحده درآورم .» مؤلف برای «**لغات**» که جمع است ، ضمیر اشاره «**آنرا**» که‌مفرد میباشد. آورده است.(صفحه هشت‌مقدمه سطر ۱۲)

ص) حذف افعال برخلاف قواعدزبان:

همانطور که قبلا توجه داده شددرچند جای مقدمه . کلمه «**انجام**» بجای «انجام‌دادن» بکاربرده شده . (صفحه‌سه‌سطر ۵) «اما ازهمان‌ابتداو شروع بکار**انجام** این‌مهم‌را درحدود بضاعت خودنمیدید .» همچنین‌آوردن کلمه تمیز بجای «تمیزدادن .»

«واغلب‌تمیزاینگونه لغات .» (صفحه هفت سطر ۱۹ .)

در صفحه پنج مقدمه سطر یك مینویسد : «معانی هریك ازاین‌لغات بادقت وموشکافی بسیار**تعیین** وازحیث نوع زبان ... مورد غور و بررسی واستقصا **قرارگرفت..**»

دراین‌عبارت قسمت‌دوم فعل‌مرکب تعیین که باید «شد» یا« گردید» باشد ، بقرینهٔ« گرفت»حذف شده وچنین‌حذفی که ازجنس‌فعل مذکور نیست نادرست میباشد . گرچه باتوجه بعبارات یاد شده دربالا و دیگر موارد ، نویسنده . انجام ـ تمیز ـ تعیین رابجای افعال کامل بکاربرده ومسلماً خود درنیافته‌است که چنین‌حذف‌ناروایی‌را درعبارات بکاربرده‌است و نیزدرصفحه ۵۰ باین‌جمله برمیخوریم «این‌مقاله .. ترجمه‌و بطبع‌رسیده‌است» که‌حذف‌جزء فعل‌مرکب ترجمه غلطاست .

ط) حروف ربط مكرر .

مؤلف درا کثرعبارات‌مقدمه‌حروف ربط زایدی بکاربرده ومرتکب اشتباه‌شده‌است «هرچند که عرضه کردن این‌وجیزه...» صفحه‌سه‌سطر ۱۹ که اساساحرف ربط« که» دراین عبارت زاید و کلمات: «**هرچندعرضه کردن**» کافی‌است . وازاین نوع حروف زاید در مقدمه زیاد دیده میشود.

ط) جمع بستن کلمات

مؤلف اغلب در جمع‌بستن کلمات قوانین وقواعد دستور زبان‌فارسی را رعایت نکرده مطابق دلخواه خود کلمات را جمع یامفرد میآورد .

مثلاً:در بعضی ازصفحات کتاب گاهی کلمه مفردبه کلمه‌جمع عطف شده‌است. درصفحه چهارده مقدمه این کلمات دیده میشود: **پست وبلندیها ـ روزو شبان ـ نشیب وفرازها** گویا مؤلف میخواسته کلمه پستی را با بلندی بیاوردهمه کس میداند کلمه پست باپستی فرق بسیاردارد . مراداز پستی و بلندی چین خوردگیهای زمین یعنی کوه و دره میباشد وهنگام جمع بستن‌میشود **پستی‌ها وبلندیها**. وازنظر رعایت قواعد دستوری نمیتوان‌هنگام‌جمع یکی را مفرد و دیگری راجمع آورد ـ همچنین روز وشبان ویا روزان وشب هردو ازنظر رعایت قواعد زبان نادرست میباشد وصحیح آن **روزان و شبان است .**

ونیز نشیب‌وفرازها ویا(نشیب‌ها و فراز) هردو نادرست است زیرا بنا بر آنچه در بالا گفته شد هردو را هنگام جمع بستن باید جمع آورد یعنی نشیب‌ها وفرازها . مگر آنکه هردو کلمه بصورت یك کلمه مرکب در آمده باشد وموارد مزبور ازآن قبیل نیست .

مطابقه‌عدد بامعدود

مؤلف‌هم درمقدمه وهم درچندجای کتاب عدد را بامعدود مطابقت داده است .

درچندجای کتاب‌منجمله درصفحه ۲۰۶ ذیل کلمه« اصبعین»چنین‌آورده شده است . «مفسرین این کلمه را دراین بیت عبارت دانسته‌اند **از دو صفات** جمال وجلال حقتعالی .»

دراینجا نویسنده تصور کرده است چون عدد دو جمع است صفت را باید صفات آورددرصورتیکه هیچ‌فارسی‌دانی مرتکب‌چنین اشتباهی‌نمیشود.

عدم توجه بمعانی حقیقی ومجازی و باز نشناختن کنایه ومجاز و استعاره از یکدیگر

باوجودیکه درمقدمه مخصوصاًمؤلف تذکر داده است معانی**حقیقی ومجازی وکنایه** و **استعاره** ازهم تفکیك شده . در متن کتاب مشاهده میشود که اغلب این‌معانی را بایکدیگر مخلوط کرده ونشان نداده است که کدامیك بطور کنایه و کدام بمعنای مجازی بکاررفته است .

مثلا « **آب در جوی داشتن** . » صفحه ۱۳ از یکطرف علامت «اختصاری‌م» که علامت مجازاست در جلوآن ذکرشده و ازسوی دیگر

مینویسد: کنایه ازداشتن...» خواننده باید بکمك اصطرلاب بمعنی حقیقی پی برد

همچنین درذیل «**آب راتیره کردن**» صفحه ۱۴ از یکطرف معنی **حقیقی** کلمه آمده وازسوی‌دیگر مینویسد: «بین دو یا چندنفر نفاق افکندن» و معنی اخیر را مجازی میداند زیراعلامت «م» که همان‌نشانهٔ مجازاست بعد از جمله ذکرشده است وخواننده مانند خود مؤلف نمیداند کدامیك مجاز و کدام کنایه‌است.

در ذیل « **آب زندگی** .» صفحه ۱۵ هم معنی حقیقی وهم علامت مجازی‌بودن کلمه وهم کنایه ازمحبت وعشق ضبط شده‌است بی آنکه‌معانی‌از هم تفکیك شوند و یا شاهدی برای هر کدام بیاورد. دربرابر کلمه«**آب شدن**» صفحه۱۷هم علامت(م) وهم‌معنی حقیقی کلمه وهم کنایه **ازشرمنده شدن** ذکرگردیده‌است بی آنکه برای معانی مورد ادعا اشعاری از مثنوی ذکرشود.

نظیر این گونه اشتباهات درتر کیبات ولغات زیردیده میشود.

« ابله‌شدن»	صفحه ۱۸	« آب‌محمودجلیل»	صفحه۱۹
« آب‌وروغن»	صفحه۲۰	« آب‌وگل»	صفحه۲۱
«آب‌روان گردیدن»	« ۲۳	« آتش‌دربنبه‌افتادن»	« ۲۷
«آثارقدیم»	« ۳۳	« آثارقلم»	« ۳۴
«آخرزمان»	« ۳۷	« آدمی‌خوش‌مشام»	« ۴۰
« آستین‌بردامن‌حق‌بستن»	« ۴۶	« آشنا»	« ۵۱
« آفتاب بگل‌پوشیدن»	« ۵۷	«اخترحق»	« ۱۲۳
«ازجاشدن»	« ۱۵۵	«ازجوی‌جستن»	«۲۵۶

وقس علیهذاو بهمین‌دلایل‌مولف‌فرهنگ‌حاضررا بهترومفیدترازسایرفرهنگهامیداند

افعل التفضیل وصیغه مبالغه!

در صفحه ۱۱۹ کلمه **احکم** را ((صیغه مبالغه از حکم بمعنی حکم کننده‌ترین)) خوانده‌است. در صورتیکه این کلمه **افعل التفضیل** از فعل **حکم‌یحکم**» است عجیبتراینکه برای تایید کلمه احکم آیه ۴۸ از سوره مبارکه هود «**انت احکم الحاکمین.**» را بعنوان شاهدآورده است.

اگر مؤلف اندکی دقت ویا به کتاب صرف ونحو مراجعه میکرد

باین‌مطلب برمیخورد که کلماتی‌مانند**احکم. افهم.الیق‌واشجع** که‌بروزن افعل میباشند همه افعل‌التفضیل هستند نه‌صیغه‌مبالغه همچنین در صفحه ۲۴۱ نوع افصح‌را بیان نکرده است.

الف مقصوره:

در صفحه ۲۴۸ مؤلف کلمه « **اقصی** » را **اقصاء** ضبط کرده و درنیافته است که «الف‌مقصوره» در آخر کلمات بشکل (یا) نوشته میشود وآن‌الف ممدوده است که پس‌از الف همزه‌ای بآخرآن افزوده میشود.

استعمال کلمه وحرف بجای یکدیگر

با وجودیکه در دستور زبان فارسی قبل از هر چیز تعریف حرف و کلمه بیان شده‌است‌مؤلف که‌استاددانشگاهست! بین ((**کلمه**))و((**حرف**)) فرقی نمیگذارد.

درصفحه۲۶۵درتفسیرحروف‌مقطع((الم)) مؤلف‌چنین‌مینویسد: ((**الف . لام . میم** -ترکیبی‌است ازچند **کلمه** ...)) ودرغلطنامه‌هم ذکری ازاین اشتباه بمیان‌نیامده است. چیزیکه برتعجب خواننده‌میافزاید ذکر ((تفسیرابوالفتوح رازی وامام‌فخررازی :)) درهمان صفحه است‌واین میرساند که همیشه میخواهد اشتباه خودرا بگردن دیگران بیندازد.

عرض کردن بجای عرضه کردن

درصفحه هشت مقدمه سطرآخر مؤلف باوجود فراهم‌آوردن‌غلطنامه که بقول خودش ((کامل ومستوفی !)) است بازهم ((**عرض کردم**)) را بجای ((**عرضه کردم**)) آورده‌است. بدین شرح.

((پس‌ازاتمام این‌فرهنگ آنرا بمحضر جناب آقای میرزاعلی‌اصغر حکمت استاد محترم دانشگاه **عرض کردم**.))

همچنین درصفحه ۲۷۱ذیل((امانت)) درترجمه‌آیه ۷۲ سوره‌احزاب ((**اناعرضنا.**))را بجای ((**ماعرضه کردیم**)) امانت را((**ماعرض کردیم** نوشته‌است. درصورتیکه میان**عرضه کردن** و**عرض کردن** ازلحاظ لغوی تفاوت بسیاراست وبکاربردن اولی بجای دویمی ویا بالعکس‌غلط بارزی محسوب میشود.

بدون‌شك قبل ازانتشار این‌کتاب هیچکس باور نمیکرد مؤلف تا

این درجه در کار بیدقت ودرعلم وادب بیمایه باشد والا چگونه ممکن‌است چنین کتابی که‌حاوی یك سلسله اغلاط واشتباهات گوناگون‌است بعنوان یك اثر بدیع ازطرف صاحب آن منتشر گردد و متوقع باشد با انتشار این کتاب و نظایر آن درزمرهٔ نویسندگان محسوب شود .

باز نشناختن پساوندهای فارسی در کلمات عربی .

مؤلف پساوندها وضمایر فارسی‌را در آخر کلمات عربی تشخیص نداده و کلمه را رویهمرفته یك لغت عـربی دانسته است مانند **جنتان و انستان** صفحه ۸۳ – **آیسان** جمع آیس صفحه ۸٤ انستان (انس + تان فارسی) (صفحه۳۰۲). (راجع باین کلمات درجای‌خود توضیحات کافی‌داده خواهدشد).

تشخیص ندادن همزه از الف

در قسمت دوم کتاب **پس از** «آ» قسمت «الف» ضبط شده در صورتیکه میبایست «همزه» بنویسد .

بدیهی‌است مؤلف نمیداند که «الف» به‌اول کلمات‌درنمیاید زیراالف همیشه ساکن است وحرکت ندارد .

ضبط کلمات

مؤلف درضبط کلمات که مهمترین قسمت کتاب را تشکیل میدهد بعلت عدم اطلاع از زبان عربی دچار اشتباهات بزرگی شده وحتی در غلطنامه « مستوفی ! » هم نتوانسته است آنها را تصحیح کند . مثلا **گاهی اساسا حرکات کلمه‌را ذکر نکرده** – چون «ابدال» «ابراج» (ابرش) وغیره**وگاهی حرکت‌را بغلط‌ضبط نموده‌است** «اوباش» «آیسان» **وگاهی‌هم‌ضبط کلمه ناقص آمده** ازقبیل «اترحوا» «اتقوا» «اتقیا» «اکرموا» – ((اجـابت)) – ((اجنحه))– ((احکـم)) – ((اختیال)) – ((اخسئوا)) –((ادکن))–((ادند)) – ((ادهم))–((ارجعی)) – ((ارسلان)) ((ارکبوا)) – ((ارنی)) .

در کلمات بالا فقط حرکت حرف اول ذکرشده است .

همچنین حرکات لغات زیر که باشکال مختلف خوانده میشود ضبط نشده است .

اتجار – اجترا – اجتذاب – احتجاب – احتراق – احتراف

احتساب – ارتحال – احتیال – احقاد – اجتبا – ارتجاح – احولی –اخبار اختلال – ارتعاد – اخشم – اخی – اخیار – ارض‌الله – ارضعی – ارتقاء.

همچنین درسراسر کتاب‌درنقل **آیات‌قرآن مجید واحادیث‌نبوی** ودیگر امثال وجمله‌های عربی ضبط واعراب کلمات را باشتباه و غلط‌نقل کرده وبجرأت میتوانگفت حتی یك آیه‌وجمله عربی‌خالی ازلغزش‌نیست .وبا اینکه این کتاب نتیجه دوازده‌سال زحمت اوست‌حتی دوازده جمله عربی را نتوانسته‌است‌صحیح‌ضبط کندو بااینکه‌چند نفر مصحح برای تنظیم‌غلطنامه‌زحمت کشیده‌اند بازهم‌غلطنامه« نه کامل‌ونه‌مستوفی »است‌وحق‌هم بامصححین بوده‌است زیرااگرمیخواستند اغلاط کتاب‌را آنطور که باید تصحیح کنند یا غلطنامه ((ضخم‌تر))ازکتاب میشد – یااینکه میبایست‌ازنو کتاب‌دیگری‌تدوین کنند .

برای نمونه فقط بذکر چند مثال اکتفا میشود :

ذیل «آب‌حیوان»	«آیه ۱۹ سوره‌یوسف»
« «آب‌مبارك»	«آیه ۹ سوره ق»
« «آب‌معین»	«آیه ۳۰ سوره‌ملك»
« «آتش»	«آیه ۱۱ سوره اعراف»
« آتش‌عاشق»	«حدیث ان‌المومن»
« «آتش موسی»	«آیات ۲۹و۳۰ سوره‌قصص»
« اخروهن»	«ضبط حدیث»
« «آزار»	«حدیث من‌اذانی»
« «آش»	«حرکات حدیث»
« اخت»	«آیات ۲۲ و۳۳سوره‌انفال»

و بدینگونه اغلاط درسایرصفحات کتاب‌نیز بکرات‌میتوان برخورد. برای اجتناب از اطالهٔ کلام از نام بردن تمام اشتباهات و لغزش ها در مورداحادیث وآیات قرآن خودداری‌میگردد . لیکن درضمن بحث در بعضی از لغات بضبط غلط کلمات نیز اشاره خواهد شد .

ترجمه آیات واحادیث

درترجمه آیاتیکه ذیل لغات بعنوان شاهد آورده شده جمله‌هایی تحت‌اللفظی نقل گردیده که بهیچوجه بامعانی اصلی عبارات عربی و آیات **آسمانی قرآن مجید** تطبیق نمیکند و چون از تفسیر دانشمند معروف **ابوالفتوح رازی** که درمقدمه ودرچند جای دیگر بآن اشاره شده است مؤلف نتوانسته‌استفاده نماید گویاازچند کتاب فارسی چون **حیوة‌القلوب** وبرخی‌ازقرآنهای چاپ‌معمولی که زیرنویس فارسی دارند ترجمه‌ها را نقل کرده‌است . بدیهی است که ترجمه آنها بهیچوجه نمیتواند قابل اعتماد باشد وبهمین‌علت است که اکثر آنها نامفهوم و مخالف اصل نوشته شده‌است .

علت اینست که تفسیررازی برای‌بزرگان **قوم وفقهاودانشمندان واهل اصطلاح** نوشته شده است وبرای، فهمیدن ودرك معانی این تفسیر اطلاعات قبلی مبسوطی‌لازم‌است‌واستفاده از آن برای‌مبتدیان و**نوآموزان عربی** خالی‌از اشکال نیست .

کسیکه ((**عرض کردن**)) را بجای ((**عرضه کردن**)) بکار برد و((**ارجو**)) متکلم‌وحده‌مضارع‌را ((**ارجوا**))بنویسد و کلمه((**احکم**))را که افعل‌التفضیل است ((**صیغه مبالغه**)) بداند چگونه ممکنست از تفسیر ابوالفتوح‌رازی که یکی از شاهکارها درنوع خود میباشد استفاده نماید .

البته‌درصفحات آتی بانقل آیات واحادیث و آوردن‌ترجمه‌های‌مؤلف، خوانندگان بصحت گفتار ماپی خواهند برد .

چگونگی تهیه لغات :

مؤلف درصفحه ٤ **کلمه** «**آب**» را که ازلغات بسیار ساده است ودر کلیه فرهنگهای عمومی یافت میشود بعنوان لغت مشکل مثنوی تفسیر کرده ومتأسفانه ازعهده تفسیر این کلمه ساده‌هم برنیامده‌است .

درذیل «**آب**» چنین‌آمده است «فا . مایعی است شفاف بی‌طعم‌وبو که مرکب است از عناصر مختلفه که **دو عنصر اصلی آن اکسیژن و ئیدرژن است** ..»

۱ ـ عبارت«بی‌طعم‌وبو»نادرست وصحیح آن«بی‌طعم وبی‌بو»است.

۲ ـ لزومی نداشت که «مختلفه» را با عناصر تطبیق دهد بلکه آوردن‌ترکیب«عناصر مختلف»درنثرامروز بمراتب بهترومتداول‌ترمیباشد.

۳ ـ آب فقط از دوعنصر اکسیژن (۱)وهیدرژن (۲) تشکیل‌یافته است . ویا باصطلاح شیمی‌ازدو ملکول(۳) هیدرژن ویك ملکول‌اکسیژن ترکیب شده‌است وفرمول شیمیایی آن چنین میشود $H_۲O$ (٤) و آبی که بجزاین‌دوعنصرعناصر دیگری‌داشته‌باشد **آب‌غیرخالص** یاآب‌مضاف‌است.

دراینجا بهتربود مولف ازتشریح این کلمه ازنظر علمی صرف‌نظر میکرد وبهمان معنی ادبی نارسا که معمول به‌اوست اکتفا مینمود که درشعر مثنوی موردنظراست ووارد درمعقولات دیگر نمیشد .

درصفحه ٥ درمقابل «**آب آب**» چنین آمده است «فا . م . بصورت اضافه خوانده شود . آبی که هرموجود زنده‌ای ازآن بوجود آید، چنانکه درقرآن مجیدآمده است **وجعلنا من‌الماء کل‌شی‌حی .**»

معنی این‌آیه‌شریفه این‌است که«هرچیزی‌را ازآب‌زنده گردانیدیم.» ذات وهویت‌خدا . خدایتعالی» .

معلوم نیست‌چرامؤلف این‌آیه راذیل کلمه‌آب‌نیاورده زیراهمانطور که ازمفهوم آیه استنباط میشود هرچیز ازآب زنده‌است . نه‌از «آب‌آب» واگرمقصود جزاین بود وهمه چیز از آب‌آب زنده میشد . در آیه شریفه ضمیر«نا» را که‌مراد حضرت باریتعالی‌ویا «ذات وهویت‌خدا» است‌چگونه باید تفسیر کرد ؟

در صفحه ۳۱ ـ برای معنی کردن . «**آتش موسی**» مینویسد . «فا + ع.م.ق» یعنی «فارسی + عربی.مجازی. قرآن» حال‌معلوم‌نیست از چه‌رو «آتش موسی» مجاز قلمداد شده . آیا آتش مجاز است یا موسی.

---

(۱) Oxygène (۲) Hydrogène (۳) Molecule

(٤) فرمول وطرزترکیب‌اکسیژن وهیدرژن‌چنین است :

$$۲H + O = H_۲O$$

درصورتیکه برطبق اظهارات مولف خداوند از میان آتش حقیقی موسی را مامور میکنند. پس هم آتش وهم موسی بمعنای حقیقی استعمال شده‌اند سپس آیات ۲۹ و ۳۰ سوره مبارکه قصص را ترجمه میکند ومینویسد :

«پس چون بسر آورد موسی مدت را روان شد بااهل خود ملاحظه کرد ازسمت طور آتشی را گفت مراهل خود را درنگ کنید . بتحقیق من دریافتم آتشی راشاهد آورم شمارا از آن چیزی یا پاره‌ای را از آتش شاید شما گرم شوید + پس چون آمد آنرا نداکرده شد از کناره وادی که سمت راست بود در بقعه برکت داده شده از درخت آنکه ای موسی بتحقیق منم منم خداوند پروردگار جهانیان .» پس از آن چنین میآورد «رجوع کنند بسفر خروج باب ۳ و۱۹ و۲۰ وقرآن کریم سوره طه از آیه ۸ تا ۱٤ وسوره قصص از آیه ۲۹ تا ۳٦ وقصص من القرآن ص ۱٤۲ وحیوة القلوب ج ۱ ص ۲۵۲.»

بااینکه کتاب برای تعبیر و تفسیر لغات مثنوی تهیه شده است. مؤلف برای اینکه زحمتی بخود ندهد و بکتب تفسیر مراجعه نکند خواننده را به **توراة** و **حیوة القلوب** حواله داده است . اگر خواننده میخواست بکتابهای دیگر مراجعه کند مطالعه تفسیر لغات مثنوی برایش چه ضرورت میداشت ؟

درصورتیکه اگر بتفسیر ابوالفتوح رازی و یا تفسیر میبدی «کشف الاسرار» مراجعه و چند کلمه از حکایت موسی را نقل میکرد خـواننده از گمراهی نجات مییافت .

مسلم است که این عبارات بهمه چیز شبیه است جز بعبارت فارسی ؛ همانطور که قبلا نیز اشاره شد این ترجمه‌ها ازیکی ازتفسیرهای فارسی نقل شده است بی آنکه ماخذ آن درذیل ترجمه آورده شود . این عبارات مانند ترجمه مبتدیان علوم دینی است که تازه بمدرسه وارد شده‌اند و مثلا کلمه «قد» را «هرآینه به تحقیق.» ترجمه مینمایند . البته بر خوانندگانست که عبارات شیوای کتب تفسیر مهم را باترجمه‌های مؤلف مقایسه نمایند و تشخیص واستنباط یك استاد ادبیات را ارزیابی کنند . آیا شایسته است که **استاد ادبیات فارسی** عبارت «**پس چون آمد آنرا نداکرده شد.**» رابجای معنی یکی ازآیات قرآن در کتاب خود نقل کند آیا میتوانگفت جمله «بقعه برکت داده شده ..» عبارت فارسی است .؟

البته تهیه و تدوین «کتب ضخم!» با چنین عبارات نامفهوم و پراز اشتباه بسیار کار ساده‌ایست .

بطوریکه ملاحظه میشود. مؤلف باآوردن نام **یکصد واندی مجلد** بعنوان مآخذ . حتی اشاره‌ای بشان نزول آیات و بعثت حضرت موسی به پیامبری در کتاب نکرده است . اگر خواننده بآیات قرآن آشنا نباشد از

ترجمه‌ایکه بوسیله مؤلف نقل شده نمیتواند استنباط کند که مثلا آیا کلمه طور ، کوه‌است - بیابانست دریا ویاچه‌چیز دیگری میباشد . درصورتیکه هرفردی که باکتب مذهبی سروکار داشته باشد . کوه‌طور راکه دربیابان سیناست ، والواح درآنکوه برای حضرت موسی ع فرستاده شد ، شنیده‌است

اینجاست که‌خواننده یقین پیدامیکند که‌ذکراسامی تفسیرهای مختلف عربی وفارسی خود بمنظور خودنمایی وفریبکاری است ؛

در صفحه ۳۸ کتاب کلمه «**اخروهن**» رأ که اول آن همزه مفتوح است» الف تصور کرده ودرقسمت «آ» آورده است . یعنی بعد از کلمه آخر واول چنین آمده است :

«**آخروهن** -» - «عر. ح» «بکسر خا . درپس بگذارید آنهارا «زنهارا» دربیت زیر ماخوذاست ازحدیثی که ابوهریره روایت کرده است» **آخروالنساءحیث آخرهن الله** . «زنها را درصف آخر گذارید ازاینجهت که خدایتعالی آنها را درپس گذاشته است.» این حدیث باین صورت هم نقل شده است **آخروهن حیث آخرهن الله** . »

زاخروهن مرادش نفس تست   کوبآخر باید و عقلت نخست

دراینجا مؤلف محترم «**اخروهن**» راکه اول آن همزه مفتوح است غلط آورده وکلمه را «**آخروهن**» خوانده است ومعلوم نیست چگونه شعر مولانا راازنظر وزن باجمع شدن (آ) وتشدید قرائت کرده است.

درصورتیکه اگر نویسنده میتوانست شعرمولانا رادرست بخواندو یا پایه عربی صحیحی داشت درمییافت که این فعل از « **اخر-یوخر-تاخیرا**» باب تفعیل است و «اخروهن» فعل امر آن میباشد . و«آخر» ازباب مفاعله نیامده‌است اگرهم بگوییم این ضبط ازجمله اغلاط چاپی است باید سئوال کرد پس چرا درقسمت آ چاپ شده‌است . بنابراین این لغزش ازعدم اطلاع مؤلف بزبان عربی است (۱)

---

(۱) اصل حدیث بنحوی که میگویند از ابوهریره صحابی نقل شده چنین‌است که حضرت رسول ص بهنگام تحریم خمر فرموده‌است ، **الخمرجماع الاثم والنساء حبایل الشیطان وحب الدنیا راس کل خطئة.** » یعنی شراب جمع همه گناهانست وزنها دامهای شیطان ودوستی دنیا سرآمد هر گناه» وبعداضافه فرمودند که هنگام گزاردن نماز زنها را درصفوف موخر اندازید از آنجهت که خداوند در ذکرایشان را موخرفرمود .«**اخروا النساءحیث اخرهن الله.**» کلمه (اخروهن) درشعرمورد استشهاد مؤلف که ازحکایت «سئوال موسی ازحقتعالی درسرّ غلبه ظالمان» نقل شده در تمام کتب مثنوی بافتح همزه وکسر وتشدید خاء ذکر شده است ومعلوم نیست

درصفحه ۳۹ذیل «**آخرین‌واولین**» چنین‌ضبط شده‌است : «عرق. بکسر خاپسین ونخستین ، یکی‌از اسماء خدا و ماخوذ است از آیه کریمه **هوالاول والاخر والظاهر والباطن .** »

مؤلف کلمات «اولین واخرین» که مرکب‌از (**اخر** + **پساوندین**) و«**اول** + **پساوند ین** » است بعنوان کلمات عربی ذکرنموده و متوجه نشده است اولین وآخرین بجز اولین‌وآخرین عربی است زیرا این کلمات درعربی **جمع‌مذکرسالم درحال‌نصب وجر** میباشندوهنگامی بکارمیروند که درجمله‌ای قرارگیرند و**عامل نصب ویاجر** دراول آنها درآید.

باتوجه بتوضیحاتی که داده شد . نوشتن «اولین و اخرین» بمعنی «پسین ونخستین» بعنوان کلمات عربی بی‌اساس وناشی‌از عدم اطلاع‌مؤلف بقواعد عربی است .

درصفحه ۵۳ نیز ذیل «آغازبنی» بازمؤلف درك نکرده‌است که کلمه «بنی» عربی است ونباید با «آغاز» که کلمه فارسی است بعنوان لغت فارسی ضبط شود. و توضیح داده است « شروع ساختمان ـ شروع بانجام‌امری .» همچنین اضافه مینماید که «دربیت زیر ابتدا وشروع‌اسلام ومسلمانی غرض است »

تابگفتند ای‌پیمبر راست‌نیست
این‌خطا اکنون که آغازبنی‌است

بیت که مورداستشهاد مؤلف است‌درمثنوی کلاله‌خاورچنین‌ضبط‌میباشد

تابگفتند ای‌پیمبر نیست راست
این خطا اکنونکه آغاز بناست

بااینکه مؤلف درمواردی برای گرد آوردن تألیفی «ضخم» شروح غیرلازمی از کتب نقل میکند چنانکه درذیل کلمه «اسباب» شرح‌مبسوطی از کتاب « **بحرالجواهر** »دراصطلاحات‌منسوخ‌پزشکی آورده است‌بی آنکه بموضوع وشعر مورد استشهادارتباط داشته باشد برعکس دراینجا که‌لازم بود برای روشن‌شدن معنی شعر بقضیه « بـلال حبشی» موذن مسجد مدینه اشاره کند و گفته صحابه را بحضرت پیامبر درباره لکنت زبان بلال واذان گفتن چنین‌مؤذنی درابتدای‌ظهوراسلام یا «آغازبنا» بیاورد بکلی‌موضوع را مبهم گذارده واز توضیح کافی درباره‌آن‌غفلت ورزیده و پیداست که‌مؤلف خود ازاصل واقعه اطلاع نداشته و جمله «دربیت زیر ابتدا و شروع اسلام

ومسلمانی غرض است .»راازشروح مثنوی طوطی‌وار نقل کرده است .

درص ٤٣ ذیل« **آزاد کردن**»اولا نوع کلمه تعیین‌نشده وثانیا یکی ازمعانی آن «**مستخلص**» آمده که **اسم‌مفعول‌است** ومؤلف متوجه نشده است که «**مصدر**» رانمیتوان به «**اسم‌مفعول**» تفسیر کرد گذشته ازین برای پرکردن کتاب یکباره تفسیر « **آزاد کردن** » را رها کرده وبشرح وتفسیر کلمهٔ«**آزاد**» پرداخته است‌وذیل «آزادکردن» مینویسد: «سوسن‌سفید» رانیز آزاد گویندبسبب آنکه ازعلت کجی و تکیه کردن‌بشاخ دیگر فارغست».ودرك‌نکرده است که‌خواننده میخواهدمعنی«آزاد کردن» را بیابد نه «آزاد» بمعنی سوسن‌را !وبازهم بنقل مطالب خارج ازموضوع ادامه‌میدهد ومینویسد : درختی راگویند که میوه نداشته باشد وسوسن و سرو را باین اعتبار آزادخوانند . . . ودر نیافته است که باچنین‌منقولاتی **شاهد مثالی** راکه ازمثنوی آورده است نه‌تنها نمیتوان تفسیر کرد بلکه معنی مضحکی برای شعر مولانـا بدست میآیـد زیرا شاهـد این است

همچوسرو وسوسنم آزاد کرد
همچو بخت ودولتم دلشاد کرد

بنا برین برحسب تفسیرهای مؤلف که معتقد است «سوسن وسرورا باعتبار نداشتن میوه‌آزاد خوانند» معنی شعر چنین میشود : همچون سرو سوسن مرا بی‌میوه کرد . در صورتیکه شایسته بود مؤلف معنیهایی را از کتب نقل میکرد که بتوان‌باآنها شاهد را تفسیر نمود نه‌مطالب خارج‌از موضوع را پیداست استادی که تفاوت **مصدر** و اسم **مفعول** را در نیابد چگونه میتواند شعر مولانا را تفسیر کند . گذشته از این وی باید میان کلمه‌های آزاد ـ آزمون‌وآسیب وآزاد کردن ـ آزمون کردن وآسیب کردن فرق میگذاشت وهریك را بامعانی وشواهد مربوط بآن جداگانه میآورد وروح حضرت مولانارا بااین‌تفسیرها نمیازرد .

درصفحه ٦٨ **ذیل کلمه «آن»** پس‌ازآوردن‌سه بیت‌از مثنوی‌مولانا بعنوان شاهد مثال درصفحه٦٩سطر اول چنین‌آمده‌است .

«درمثنوی این کلمه‌علاوه برمعنی «**فوق‌الذکر**» بمعنی‌لطیفه‌ای‌نیز آمده‌است که بدون **او** جان‌انسانی تحقق‌پذیر نیست ...»

دراین‌عبارت بطوریکه قبلانیز تذکر داده‌شد هر گاه مؤلف بخواهد

مؤلف چگونه بذکرچنین غلط فاحشی گرفتار شده‌است درهر صورت در مثنوی چاپ کلاله خاور ومثنوی نیکلسن چاپ بروخیم کلمه باهمزه مفتوح ضبط شده‌است‌تصورمیرود که مؤلف پنداشته است که عموم افعال رامیتوان بهمه ابواب ثلاثی مزیدبردلیکن باارتکاب چنین‌اشتباهی مسلم میشود که‌وی نمیتواند فعلهای مهموز ومعتل ومزیدفیه راازکتب لغت بجوید.

چند سطری بدون نقل عبارات دیگران از خود بنویسد نمیتواند جملات صحیح و بدون‌اشتباه روی کاغذ بیاورد گذشته ازاینکه کلمه «فوق‌الذکر» غلط است اساساً درنثر امروز بکاربردن چنین کلماتی دور ازروش ساده نویسی‌است علاوه براین‌مؤلف ابداً توجهی بمعنای کلمه نکرده است و کورکورانه بدون‌اینکه‌اندك‌دقتی بکاربرد. درسطراول صفحه‌این کلمه‌را استخدام کرده‌است‌نویسنده اگرمیدانست که معنای این کلمه «بالای‌ذکر!» است. هرگز آنرا در سطر اول صفحه بکار نمیبرد. زیرا بالاتر وقبل از سطر اول صفحه سطر دیگری نیست بنا براین علاوه بر اینکه اصولا استعمال کلمه «فوق‌الذکر.» غلط‌است. لااقل آنرا درسطرنخست نمیآورد که‌ذکر آن از دو جهت بیمعنی باشد. این امر میرساند که وی علاوه بر بیمایگی ودرك‌نکردن کلمات وعبارات عربی برای نوشتن چنین کتاب مهمی صلاحیت ندارد.

ازطرف‌دیگر مؤلف بین‌ضمایر یکه‌مرجعشان ذیروح یاغیرذیروح‌است فرقی نمیگذارد.

اگرخواننده محترم درعبارت ذکرشده اندکی دقت کند درمییابد که درجمله «بدون **او** جان‌انسان‌تحقق پذیر نیست.» مرجع‌ضمیراو «لطیفه» است درصورتیکه درنثر امروز مرجع‌ضمیر «او» شخص است نه‌چیز حال ما داخل این‌مقوله نمیشویم که‌اصل جمله نا مفهوم است و بهیچوجه مقصود مؤلف درك میشود.

ثانیاً معلوم نیست «بمعنی لطیفه‌ای» بچه منظور آورده شده است. آیا مراد مؤلف «معنی‌لطیف است» یااینکه میخواسته بگوید معنی آن «مضحك یاسخن‌لطیف» است سپس‌مینویسد: «درحقیقت (آن) تنهاممیز بین روح‌انسانی وحیوانی است.» وچون جمله نامفهوم است باید گفت «**المعنی فی‌بطن المؤلف الدکتور!**»

درصفحه ۷۴ کلمه‌های «**آن‌غمناك**» رابا علامت اختصاری «فا ـ م» یعنی «فارسی ومجاز» تشخیص‌داده مینویسد: «آنکه پیوسته در غم بسر برد.» وسپس ازقول نیکلسن مستشرق انگلیسی «**آن‌غمناك**» را بمعنی تجلی روح کاملی که درجهان‌مادی بعلت عدم‌تجانس همیشه غمزده‌ومبتلااست»

نقل کرده واین شعر مولانا را

گوش‌را اکنون زغفلت پاک کن استماع هجـر آن غمناك کن

شاهدآورده است.

معلوم نیست‌مؤلف چگونه واز کجاتعبیر نیکلسن‌رابراین شعر تطبیق کرده است. زیرا شعرماقبل‌آن درمثنوی چنین است:

گوش کن‌اکنون حدیث خواجه را کوسوی ده چون شد ودید اوجزا
گوش‌را اکنون ز غفلت پاك کن استماع هجر آن غمنـاك کـن
تا چهـا دیـد از بـلا و از عنا در ره ده چون شد از شهر اوجدا

که‌از حکایت«دعوت کردن‌روستایی شهری‌را بده»نقل‌شده است بطوریکه ملاحظه‌میشود دراینجا «آن»«**اسم‌اشاره**» وغمناك «**مشارالیه**»ومنظور اشاره به «خواجه» دربیت ماقبل است. و هیچ **مجاز** و **کنایه‌ای** وجود ندارد؛ وهردو کلمه به‌معنی حقیقی خوداستعمال شده‌اند.

متأسفانه کتاب نیکلسن در دسترس‌ما نبود که ترجمه مؤلف را بامتن مقابله کنیم ولی مسلم است دراینجا معنی عرفانی واصطلاحی راکه مؤلف ازوی‌نقل کرده بهیچوجه باشاهد تطبیق نمیکند ومسلما مترجم‌دچار اشتباه بزرگی‌شده‌است زیراکسی که غم‌را فارسی بداند و«آن»راکه اسم‌اشاره است‌با«**غمناك**» کلمه **مرکب**فارسی تشخیص‌دهد وبخیال بافی‌عجیب‌پردازد هرگز نمیتواند تحقیقات نیکلسن‌رادرك کند وآنها رامناسب مقام بیاورد برفرض‌که نیکلسن یاهرعلامه متبحری هم درمورد چنین شاهد روشنی‌باین گونه تحقیقات بی‌اساس‌بپردازد. بایستی‌خواننده بعقل خود رجوع کند و مطالب رابصورت صحیح بااشعارمنطبق‌سازد. نه‌اینکه هرکس هرچه گفت بعنوان «وحی‌منزل» ذکرنمود.

درصفحه ۷۵ برای‌معنی کردن«**آواز**» چنین‌مینویسد «بانك‌موزونی وزیروبم داری که ازگلوی انسان‌ویاسیم سازها ویانای وامثال‌آن برآید ـ نغمه ـ آهنگ.»

اگر دراین عبارت ازنظرانشای صحیح فارسی توجه شود. چندین اشتباه ملاحظه‌خواهد شد.

۱ ـ **حرف** «**یا**» درکلمه «موزونی زائد است زیرا هنر ایجاز و

فن فصاحت سخن ایجاب میکند که «یا»ی موزونی بقرینه «یا» در «زیرو بم دازی» حذف شود تاجمله بدین صورت در آید «بانك، وزون وزیرو بم داری.»

۲ - **حذف حرف «از»** ازاول کلمه «سیم» آنچنان نابجااست و بمطلب خلل وارد کرده است که خواننده چنین استنباط میکند که «سیم» هم گلو دارد پیداست که چنین حذف نا مربوطی غلط فاحشی است و صحیح جمله چنین است : «از گلوی انسان ویا از سیم ...»

۳ - ازلحاظ مفرد و جمع ضمیر باید با مرجع خود مطابقت داشته باشد . دراینجا مفرد آوردن ضمیر اشاره «آن» پس از «وامثال آن بر آید.» لغزشی بارز است . زیرا چون مرجع آن جمع است باید حتما ضمیر نیز جمع باشد. وبجای «آن» ضمیر «آنها» بکار رود .

رابعاً - در نثر امروز «آواز» صدایی است که از گلوی اشخاص خارج شود. البته در نثر متقدمین گاهی صدای طبل را «آواز طبل» میخواندند لیکن امروزه این رویه بهیچوجه قابل اعتنا نیست . دراینجا هم اگر خواننده دقت کند بسهولت درمییابد که چون مؤلف خواسته برخلاف روش خود عبارتی ازخود بنویسید سراپا غلط از آب درآمده است .

درصفحه ۷۷ ذیل **کلمه «آویختن»** چنین ضبط است «فا . آویزان کردن سرنگون کردن - معلق .»

۱ - **کلمه معلق که اسم مفعول است** چگونه باآویختن که مصدر است مرادف ذکر گردیده مؤلف شعر زیر را ازمثنوی بعنوان شاهد مدعای خود نوشته است .

شحنه گاهش لطف گوید چون شکر که **بر آویزد** کند هر چه بتر

۲ - در اینجا «**برآویزد**» شامل هیچیك از معنی های ذکر شده در برابر آویختن نیست ظاهراً در شعر مولانا «**برآویزد**» مرادف با «گلاویز شود» و «مشاجره کند» است ومؤلف بجای آنکه معنی مناسب را انتخاب کند چند کلمه غیروارد را ردیف آورده است .

۳ - گذشته ازاین مؤلف شاهدی هم از «راحة الصدور» نقل کرده که عبارت آن چنین است «جزای ایشان آنست که کشان بکشند یا بیاویزند یادست و پاهاشان مخالف ببرند .»

دراین عبارت هم «بیاویزند» معنی «بدار زدن» میدهد نه آویزان کردن بطور مطلق بدون قید کردن معنی مجازی آن . این کلمه ترجمه «**لاصلبنکم**» میباشد که ماخوذ از آیه ۷٤ سوره مبارکه طه» بدین شرح «**فلاقطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف ولاصلبنکم فی جذوع النخل**» میباشد .

اگر مؤلف اندکی دقت میکرد وبخود زحمت مراجعه بکتب احادیث وتفاسیر قرآن را میداد . مرتکب چنین اشتباهات نابخشودنی نمیشد وروح حضرت مولانا رااز این تعبیرات آزرده نمیساخت .

درصفحه ۷٦ درمقابل کلمه «**آوه**»

۱ - مؤلف برخلاف ادعای خود نوع کلمه راتعیین نکرده است .

۲ - مرادف معروف کلمه «آوه» که «آوخ» است ذکر نگردیده است.

ازاین گذشته مؤلف برای این کلمه ساده چهار بیت از مثنوی شاهد آورده که ذکر یکی ازآنها کافی بنظر میرسد . در حالیکه اغلب در معنی کردن لغات مشکل ویا درآوردن شاهد مثال از مثنوی حتی از ذکر یك شعر هم غفلت ورزیده است. همچنین در **الهام** صفحه ۲٦۷ - و **الیاس** صفحه ۲٦۸ .

درصفحه ۷۹ : کلمه «**پاره ها**» که جمع پاره میباشد «پارها» ضبط شده است . در صورتیکه حذف «ها» در جمع جایز نیست و باید بصورت «پاره ها» قید شود .

درصفحه ۸۰ - ذیل کلمه «**آهنج**» شرح مفصلی درباره معنی آهنج از «**سبك شناسی**» مرحوم ملك الشعرای بهار نقل شده لیکن در ابیاتیکه بعنوان شاهد مثال ازمثنوی آورده شده است «آهنج» تنها و بمعنای کلمه وجود ندارد بلکه در دوشعر مورد استشهاد که بشرح زیرند :

ایدریغا که دوا در رنجتان گشت زهر قهر **جان اهنجتان**
که نه حبس بادو قولنجی کند چار میخ **معده اهنجت** کند

دریکی «**جان آهنج**» ودردیگری «**معده آهنج**» آمده ودرعین حال موضوع را به جان اهنج ومعده اهنج رجوع داده است . در حالیکه حق این بود جمله این شروح و توضیحات و نقل اقوال ازسبك شناسی درجای خود یعنی درحرف (ج : جان اهنج) ودرحرف (م : معده آهنج) ذکر میشد نه در

ذیل کلمه آهنج زیرا این رویه خلاف سبك فرهنگ نویسی است .

در صفحه ۸۳ - ذیل « آیس » مینویسد « عر . نومید شونده ، ناامید .» و بلافاصله درصفحه بعد کلمه « **آیسان** » را که مرکب از « آیس » + « آن » که علامت جمع فارسی است بعنوان لغت مستقل باذکر علامت « عر = عربی » مینویسد . بدیهی است که این رویه برخلاف شیوه فرهنگ نویسان است مگر درموردیکه مؤلف بخواهد « مجلداتی ضخم ! » از تألیف خود بوجود آورد.

در اینجا کافی بود شواهدی را که در آنها « آیسان » بکار برده شده است درذیل همان « آیس » بیاورد و (ان) علامت جمع فارسی را جزء کلمه عربی ذکر نکند و در جلو آن (عر) ننویسد و اگر بنامیبود مؤلف هر کلمه عربی را که درفارسی باخر آنها علامت جمع یا ضمیر یا ((پساوند)) ملحق شده ازقبیل (مقدمان) ، (مومنان) وصدها کلمه دیگر بعنوان لغت مستقلی بیاورد آنوقت تألیف مورد نظر از « ضخم! » هم بالاتر میرفت و بزعم مؤلف که صفت تفضیلی را با صیغه مبالغه تشخیص نداده است باید کلمه « اضخم ! » (بدیهی است که این کلمه افعل تفضیل است اما مؤلف آنرا صیغه مبالغه میداند وما برای رعایت حال ایشان آنرا صیغه مبالغه میخوانیم) نه صفت تفضیلی « ضخم! » را بکارمیبرد چنانکه درباره « انستان » که مرکب از کلمه (انس + تان ضمیر فارسی) است نیز همین اشتباه رامرتکب شده وآنرا لغت مستقل و (عر = عربی) ذکر کرده است .

در صفحه ۹۴ سطر ۱۴ ذیل کلمات « ابجدو! هوز » حدیث « **ویل لمن جهل من تفسیر الابجد** » راچنین معنی کرده است . « افسوس برآنکسی که تفسیرابجد نداند .»

درحالیکه اگر بهمان تفسیر ابوالفتوح رازی مراجعه میشد معنی اصلی ((ویل)) که همان « وای » است بدست میآمد . واین کلمه هنگام سختی عذاب و بدبختی ومصیبت زدگی نیز استعمال شده است درتفسیرابوالفتوح رازی آمده است که **ابوسعید خدری** که یکی ازصحابه است ازحضرت ختمی مرتب روایت میکند که « ویل » نام وادییست دردوزخ که چون کافران را درروی افکنند

چهل سال میروند هنوز بقعر نرسیده باشند .»(۱)

درصفحه ۱۰۵ سطر آخر ذیل **کلمه اتقوا** چنین ضبط است .

« بکسر اول - بپرهیزید » .

درحالیکه ذکرحرکت همزه در کلمه کافی نیست . دراینجا اگرمانند بعضی ازلغات اسمی ازحرکات برده نمیشد چندان قابل بحث نبود . لیکن درصورت ذکرحرکت حرف اول ، آوردن حرکات بقیه حروف ضروراست یعنی پس ازگفتن بکسر اول لازمست (بفتح دوم وتشدیدآن وضم سوم) نیز قید میشد زیرا مثلا اگرحرکت قاف بافتحه خوانده شودفعل « اتقوا » بدل بجمع مذکر حاضرازفعل ماضی میشد ومعنای کلمه بکلی تغییر مییافت .

بنابراین دراینگونه موارد ذکرحرکات تمام حروف لازم میباشد .

همچنین حرکات کلمه **اتقیا** درصفحه ۱۰٦ کاملا ذکرنشده وحق این بود که (فتح اول وسکون دوم وکسرسوم) تماماً ذکرمیشد .

درصفحه ۱۰۹ **ذیل کلمه « اجتهاد »** مولف چنین آورده است :

« بکسراول - کوشش - کوشیدن - راه صواب جستن. در اصطلاح فقها عبارتست ازاستنباط مسائل شرعیه بقیاس از کلام الله وحدیث واجماع بشرایطی که در کتب اصول مسطور است. چنانچه واقعیت **کماحقه** ازمحاورات لسان عرب وعلم صرف ونحووشان نزول ایات وعلم حدیث داشته باشد - استادی.»

از توجه بعبارات بالا برمیآید که مولف چون اطلاعی ازمراتب اجتها

---

(۱) **عبدالله عباس** گفت ویل کنایت است از « سختی عذاب.»

ابن کیسان گفت ویل کلمتی است که هر مصیبت زده بگوید . چنانکه میگوید « **ویله - ویل له ویح له - ویت له - ویس له** .» ودر قرآن آمده است که:

ویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ویل لهم مماکسبت ایدیهم وویل لهم ممایکسبون . دراینجا ویل معنی تهدید بعذاب وشدت وسختی آنرا میرساند بنابراین باید گفت « وای بر کسانیکه با دست خود کتاب مینویسند . .» وبطوریکه ملاحظه میشود درجمله قبلی و همچنین درآیات مذکور ویل بمعنی افسوس نیامده است زیرا استعمال کلمه افسوس هنگام تحسراست ودرعربی آنرا **واسفا** . گویند .

نداشته ونتوانسته است مانند همیشه از کتب اصول عامه وخاصه مواردلازم را استخراج کندو بشکل صحیح آن رادر کتاب خود بیاورد تصور کرده است فقها **بقیاس از کلام‌الله-حدیث واجماع** استنباط احکام مینمایند. در صورتیکه چنین نظری خطای محض است زیرا اصول استنباط احکام برای مجتهد بقول عامه‌ازچهار اصل

«**قرآن-سنت-اجماع-قیاس**» بدست میآید .

ودر نزدخاصه استنباط احکام **ازقرآن-سنت-اجماع وعقل** حاصل میشودو استنباط احکام شرعی از طریق قیاس درنزد خاصه حرام‌وممنوعست۰(۱)

---

(۱) مولف درذیل کلمه اجتهاد مواردی‌راذکر نموده که مقدمه فقاهت واجتهاد است، زیرا طالب علم‌و کسیکه بخواهد بدرجه اجتهاد برسد باید مراتب‌زیررا بداند :

۱ـ علم ادب که خوددو نوعست نفسی‌و کسبی. لیکن چـون نفسی از بحث ماخارجست از ذکر آن خوداری میکنیم

درتقسیم‌ادب کسبی بین ادبا ودانشمندان اختلافست

«**ابن‌انباری**» که ازعلمای بزرك ادبست. ادب کسبی‌را به‌هشت قسم و«علامه جرجانی» آنرا به‌دوازده‌قسم تقسیم کرده است ومیگوید علم‌ادب را اصول وفروعی است هرگاه اصول ادب درمفردات‌ازحیث جواهرومواد وهیئت بحث کندآنرا علم‌لغت گویند،

برطبق نظر«**ابن‌انباری**»هشت قسمت‌ادب کسبی عبارتند از:

لغت-صرف-اشتقاق- نحو-معانی-بیان-عروض‌وقافیه علامه جرجانی‌چهار مبحث باین هشت قسم اضافه میکند که عبارتند از:

خط-قرض‌الشعر-انشاء-محاضرات

البته‌چون نمیخواهیم سخن بدرازابکشد ازتشریح اقسام دوازده گانه علم ادب کسبی خودداری میگردد

۲ـ مواد دیگری راکه طالب علم برای رسیدن بدرجه اجتهـاد از دانستن آنها ناگزیر است ـ دانستن احادیث وسایر موادیست که **در** کتب فقه مندرج است

معلوم نیست اشتباه فاحش مذکور درذیل کلمه اجتهاد از ناحیه خود

حال گذشته ازاین توضیحات همانطور که قبلا نیز بدان اشاره‌شد اشعاری‌را که مؤلف بعنوان شاهد از مثنوی ذکرمیکند با مفهوم‌لغت مورد نظر مطابقت ندارد۰ مثلا در مورد «**اجتهاد**» ابیات مورد استناد بشرح زیر ازمثنوی نقل شده

کودکان مکتبی از اوستاد   رنج دیدند از ملال و اجتهـاد

همچنین

اجتهاد گـرم ناکرده که تا   دل شود صافی و بیند مـاجرا

کلمه«اجتهاد» درهیچیك از ابیات معنی اصطلاحی را که مؤلف از عهده تفسیر آن برنیامده است نمیدهدبلکه دربیت اولی‌ودومی اجتهادبمعنی کوشش و جدیت بکار رفته‌است . اینك باید ازمؤلف سئوال کرد که چرا بمعنای کلمهٔ اجتهاد در ابیات اکتفا نشده است و چه لزومی داشت که از معنی اصطلاحی کلمه آنهم بغلط گفتگو بمیان آید

خواننده بخوبی در میبابد که مولف‌با تعبیراتیکه ذیل «**اجتهاد**» نموده است گذشته از رسوایی خود «بـاستادی» نیـز تهمت بیسوادی زده است ۰

علاوه بر توضیحاتی که داده شد درهمین‌عبارات کوتاه چنـد اشتباه موجود است :

بقیه پاورقی از صفحه قبل

مولف است ویا ازطرف«**استادی**.» که‌درآخرعبارت دیده میشود. بدیهی است نکاتی که بآن اشاره شد بسیار ساده وپیش پا افتـاده است کـه‌حتی مبتدیان‌درس‌فقه‌وعلوم‌دینی‌از آن آگاهند۰ تصورمیرود که«**استادی**»اززمره استادانی است که‌مؤلف نام آنان‌را در مقدمه کتاب‌آورده است، اگرچنین باشد بسیار باعث تأسف وتأثر است زیرانه فقط نویسنده مطلب راشخصاً درك نکرده ونتوانسته است بکتب اهل‌فن مراجعه کند، بلکه استادی رانیز بدنام کرده است. چه مسلمامندرجات متن کتاب ومطالب‌مخدوش آن‌میرساند که مؤلف‌مقصوداستادی رادرنیافته وخواسته‌است که‌نفهمیدن‌خودرا بحساب استادی بگذارد زیرا اگر کسی اندك توجهی بکتب فقهی داشته باشد بزودی استنباط میکند که مؤلف جز مثله کردن گفته ها و تکرار عبارات دیگران وآوردن قسمت‌هایی از کتب فقه واحادیث**لاعن شعور** کار دیگری نکرده‌است

۱- بجای «**چنانکه**» مانند چند مورد دیگر «**چنانچه**» آورده است و گویافرق میان این‌دورا نمیداناند.

۲- نوشتن کلمه «**واقعیت**» در اینجا بکلی بیمعنی و نا مفهوم است و خواننده مقصود مؤلف رااز استعمال این کلمه‌درك نمیکند. تصور میرود که مؤلف «موشکاف!» پس از «**غور و استقصا!**» کلمه «واقعیت» رابجای اطلاع و آگاهی و یا احاطه استخدام کرده‌است.

۳- مؤلف بدلایلی که درصفحه' **نه مقدمه**) ذکر کرده است «جمع آوری این لغات‌واصطلاحات و توضیح و تفسیر آنهاشایدحاصل **حاصل چندین سال زحمت شبانروزیست** که با**امعان نظر ودقت فراوان و توجه خاصی** همراه بوده است». **کماحقه** را بجای «کماهوحقه» استعمال نموده‌است

درصفحه۱۱۲ ذیل «**اجل**» چنین آمده‌است: ۱- «بفتح اول‌ودوم بزرگتر- مهین- بزرگوار» این کلمه بتشدیدلام است‌وشعری‌را که ازمثنوی‌شاهدمثال آورده نیز موید اینست که کلمه با تشدیدلام باید خوانده‌شود

گفت آن‌ز آن‌فلان میر اجل   گفت طالب‌راچنین باشدعمل

وازفعل «جل یجل» (بفتح اول‌ودوم و تشدیددوم) میباشد

درهمان‌صفحه در سطر ۱۲ در معنای دوم کلمه «اجل» چنین ضبط شده است.

۲- «هنگام مرك- مرك- وقت‌ادای‌قرض‌و نهایت‌هر چیز»

دراینجا اجل بفتح اول‌ودوم و تخفیف لام است واز (اجل یاجل) به‌(فتح اول‌ودوم وسوم) آمده است

بنابراین دومعنی ذکرشده از دومصدر جداگانه‌(جل یجل) و(اجل- یاجل) میباشند و باید ذیل‌دو کلمه علیحده‌نوشته شوند. وچون مؤلف بمفهوم حقیقی لغت‌ها وریشه آنها پی‌نبرده هردومعنی رااز کلمه اول یعنی(فتح‌اول‌و دوم و تخفیف لام) دانسته است-

بدیهی‌است چنین شخصی مجاز نیست وحتما نباید در عبارات فارسی نفهمیده ونسنجیده لغات عربی راآنهم بغلط بکاربردو امیدوارم را «ارجوا!» بنویسد.

درصفحه۱۱۶ ذیل کلمه «**احتراف**» -صاحب‌پیشه- پیشه وری» ضبط شده‌است

قید صاحب‌پیشه غلط است زیرا احتراف مصدر است وصاحب پیشه صفت و آوردن یکی بجای دیگری نارواست. بلکه صحیح آن «صاحب‌پیشه بودن» است واین از مواردیست که ثابت میکند مؤلف فرق میان «**صفت**» و(**مصدر**)را نمیداناند.

درصفحه۱۱۹- ذیل کلمه «احکم» مینویسد: «بفتح اول صیغه مبالغه‌از حکم بمعنی حکم کننده‌ترین.»

دراینجا(**افعل التفضیل**) با(**صیغه‌مبالغه**) اشتباه شده است. وآقای گوهرین با چاپ کتاب بجای معرفی‌خود بعنوان یك‌دانشمند! سندآشکاری برعدم اطلاع‌خوداز مبادی‌علم صرف' ونحو عربی ارائه داده‌وصیغه مبالغه‌را از افعل‌التفضیل بازنشناخته است‌زیرا همه‌میدانند که کلماتی بروزن افعل‌مانند افضل- اکمل‌احسن- اجمل- اظهر- اکبروغیره اسم‌تفضیل هستندنه‌صیغه‌مبالغه.

درصفحه۱۲۴ مینویسد: «**اختیال**» گردن کشی کردن‌و تکبری کردن.»

دراینجا گردنکشی‌چون اسم مرکبست باید متصل نوشته شود ازاین گذشته بابودن یای مصدری درآخر کلمه آوردن مصدر «کردن» زائداست. همچنین «تکبری کردن» بجای تکبر یاتکبر کردن استعمال‌عجیب‌ونادرستی است. ظاهرامؤلف معانی مزبوررااز «فرهنك آنندراج» نقل کرده‌است. ولی اساساً چون وی‌برخلاف اسلوب صحیح تالیف درعصر حاضر منابع‌ومآخذ را درذیل‌هر کلمه یا درحاشیه کتاب نقل‌نکرده است بازهم مسئولیت صحت وسقم کلمات برعهده‌نقل کننده‌است که برخلاف‌ادعای کاذب‌خود «موشکافی!» نکرده ومنابع درست را از نا درست بازنشناخته است. پیداست که‌مهمترین خصوصیت بارز تألیف درهر رشته‌این است که‌نویسنده درآن بصیرت کامـل داشته باشد ومانند نقاد ماهری بتواند سره رااز ناسره تشخیص دهدوقوه استنباط صحیح واحاطه‌کامل بر موضوع داشته باشد تا بتواند مواد لازم‌و درست رااز مجموع مآخذ انتخاب کندوهریك رابا تناسب‌کامل درجای‌خود بکاربرد نه‌اینکه هر کلمه را خواه صحیح وخواه غلط درهرجابیابدبمنظور تهیهٔ «تالیفی‌ضخم!» بی‌دراك و تشخیص‌درست جابزند.

درصفحه۱۳۲ **ذیل «ادند» مینویسد:** «بفتح اول‌شکل دیگر کلمهٔاند که در فارسی علامت عدد مبهم است مانند بضع‌عربی که باعداد میان دوتا

نه اطلاق میشود .»

۱- ذکر کلمه «علامت» نابجاست زیرادرهمه کتب‌دستور «اند» وچندو مانند اینهارا عدد مبهم آورده‌اند نه «علامت عدد» .

۲- تفسیر « میان‌دوتانه » صحیح نیست زیرا صاحب برهان قاطع مینویسد : (وشمار مجهول هم هست ازسه‌تا نه وآنرا بعربی نیف وبضع خوانند.) .

اینهم دلیل‌دیگریست براینکه مؤلف درآخر مقدمه نام یکصدوبیست تالیف راذکر کرده بی آنکه بآنها مراجعه کند، وحتی معنی‌صحیح لغات را ازبرهان قاطع که دردسترس همگانست بجوید ومعلوم نیست نویسنده‌چنین اغلاطی‌رااز کدام‌منبع نقل کرده‌است .

درصفحه ۱۳۵ «**اذلال**»را چنین‌تفسیر کرده است:« بکسراول‌وسکون ذال- خوار کردن بعد ازعزت- خوار پنداشتن .»

گذشته‌ازاینکه‌تفسیرمؤلف‌دراینجاازیك‌لغت‌سادهٔعربی گواه بارزی‌بر تکذیب ادعاهای واهی وی در مقدمه میباشد، معنی ناصحیحی راکه آورده است بحدی بی‌پایه میباشد که اعتماد هر خواننده را از همهٔ نوشته‌های او سلب‌میکند وعدم‌امانت وی‌را درچنین کار بزرگی بثبوت میرساند

مؤلف خواسته است **کلمه**«**اذلال**»را دراین‌شعر معنی کند .

گفت بعدازعزاین اذلال چیست   گفت‌این‌دارست‌اینت‌داوریست.

اما بجای اینکه مانند هرلغت‌نویس امین و بصیری بکتب مراجعه کند. چون‌مشاهده‌نموده که کلمه«اذلال»درشعر بعداز عزآمده‌است، ازپیش خود نوشته است :

«خوار کردن بعد از عزت » درصورتیکه هیچ لغت نویسی مصدر اذلال را بمعنی«خوار کردن بعد از عزت» نیاورده واگربهمان معنی دوم «خوار کردن» اکتفا میکرد خودرا چنین رسوا نمیساخت وجانب امانت‌را هم از دست نمیداد. اما غرور نابجا واتکاء بمقام دکتری و بدست آوردن کرسی استادی ادبیات، او راچنان برانگیخته است که نسبت بصحت‌مطالب بی‌اعتنا باشد وباستنباطهای ابلهانه‌وحدسهای غلط دست یازد وتالیف خود را بمجموعه‌ای مبدل سازد که‌مطالب‌مستند وصحیح درآن مصداق سیمرغ و

کیمیارا پیدا کرده است.

چنانکه مشاهده میشود معنای جعلی مؤلف در این مورد در هیچ کتاب‌لغتی یافت نمیشود(۱)

درصفحه۱۶۹ **ذیل کلمه‌اژدرها**-«مار بزرك- ثعبان- ماری عظیم وبزرك ودهان فراخ باز گشاده-این کلمه مفرد است‌نه‌جمع.»

۱-اساساً بهیچوجه لازم نبود، گفته شود اژدرها مفرداست نه جمع‌زیرا هیچکس های جزء کلمه را باهای جمع اشتباه نمیکند بخصوص در کلمه معروف‌اژدرها یا اژدها.

۲- ذکر عبارت«دهان فراخ باز گشاده» مورد لزوم‌نیست‌مگراینکه فرض کنیم که‌اژدهاهمیشه‌دهان گشاده داردحتی هنگام‌خواب-شایداین‌عبارات برای‌پر کردن کتاب‌و«ضخم!» کردن‌آن مورداحتیاج‌مؤلف است.

۳- مؤلف بدوبیت زیر از مثنوی مولانا استشهاد نموده‌است :

« نفست اژدرهاست او کی‌مرده است   از غم و بی آلتی افسرده است»
« نفس اژدرهاست با صد زور و فن   روی شیخ اورا زمرد دیده کن»

دراین‌دو بیت که مورداستناد مؤلف‌است،اژدرها یااژدها بمعنی‌مجازی استعمال شده نه بمعنای حقیقی‌همچنین‌درآخر صفحه‌بیت زیررا نیزازخاقانی

---

(۱)- اگر مؤلف لااقل بکتاب«**المنجد**» مراجعه میکرد درمیافت که درذیل مصدر اذلال این معانی‌آمده است:

۱-**اذله،صیره‌یذل**» که معنی مصدری‌آن بفارسی « کسی را خوار کردن»است

۲- **وجده ذلیلا** « کسی را خواریافت ». که مصدرآن خواریافتن می‌شود .

۳-**اذل‌الرجل:استحق‌ان‌یذل**.« سزاوار خوارشدن گردید» باتوجه بمعانی مزبور دیده میشود قید« بعد ازعزت »را که مؤلف‌جعل کرده نه‌تنها در **المنجد**نیست بلکه در هیچ کتاب لغتی نمیتوان بچنین استنباط مجعولی دست یافت . واین خود بزرگترین دلیل بر کج ذوقی و خیانت در امانت‌و بی‌اعتنایی‌وی بصحت تفسیرو تعبیر ازلغات مثنوی مولانا ناست‌که بی تردید دانشجویان بیگناه را مانندخود بسوی گمراهی‌و بیسوادی سوق میدهد .

شاهد آورده است .

اژدها بین حلقه گشته‌خفته زیر دامنم
زان بجنبم ترسم آگه گرددا‌ژدرهای‌من(١)

در صفحه ١٧٠مجدداً «اژدها ـ مار بزرك»را بمعنی حقیقی بکار برده‌است:

نزد موسی نام چوبش بدعصا　　　نزد خالق بود نامش اژدها

دراین صورت بهتر بود که مؤلف هردو کلمه اژدها واژدرهارا برای جلو گیری از تشکیل شدن کتاب« ضخم!».ذیل یك لغت میآورد .

درصفحه ١٨٢ـ چنین‌مینویسد: «**استعاذت**»ـ«عر.ق بکسر اول‌پناه گرفتن.پناه‌بردن ماخوذازآیه شریفه **قل اعوذ برب الفلق**».

مؤلف هنوز نمیداند درباب(استفعال)معنی فعل تغییر میبابد. در این صورت(پناه بردن‌و پناه گرفتن) در باب استفعال(پناه‌جستن)میگردد

ثانیاً ـ چگونه(استعاذت) ماخوذ از(**اعوذ**)است در حالیکه درقرآن مجید آیه(**فاذاقرات القرآن فاستعذ بالله‌من الشیطان الرجیم.**)نیز موجود است ومناسب این بود که نوشته میشد(استعاذت) اشاره بایه مذکور است .

اساساً در تفاسیر قرآن کلمه(استعاذت)مبحث بزرك‌وعلیحده‌ایست که

---

(١)ـ چنانکه ملاحظه میشود در مصراع دوم از بیت اول مثنوی در متن کتاب پس ازغم(واو) نوشته شده که زائد میباشد

همچنین در بیت‌خاقانی بجای نجنبم بجنبم نوشته شده بی آنکه‌درغلط نامه« کامل ومستوفی!»آنرا تصحیح نماید .

در بیت خاقانی که مورد استناد و برای تایید کلمه‌اژدرها در دو بیت مثنوی آورده شده است، اژدرها بمعنای مجازی و بجای زنجیرذکر شده است‌این قصیده که شامل ٦٢ بیت‌است‌درحبس شر وانشاه در قلعه شابران سروده شده‌ومطلع آن‌اینست :

صبحدم چون کله بندد آه‌دود آسای من
چون شفق بر خون نشیندچشم شب پیمای من

و بیت هفتم قصیده‌همان شعر مورد استشهادمؤلف است :

چنانکه‌ملاحظه‌میشوددراین بیت‌خاقانی اژدها‌بمعنای‌مجازی بجای‌زنجیر بکاربرده شده‌است .

مورد نظر خوانندگان قرآن مجید میباشد . و ابوالفتوح رازی یك‌فصل ازکتاب خود را برای استعاذت‌واحادیث مختلف مربوط بدان اختصاص داده است .

همچنین مؤلف درصفحه٣٢٧ذیل کلمه(**اعوذ**)چنین نوشته است(پناه میگیرم . پناه میبرم دربیت زیرماخوذاست از(**اعوذ بالله من الشیطان‌ـ الرجیم.**»

بطوریکه ملاحظه میشود، مؤلف هم«استعاذت»وهم کلمه «**اعوذ**» را یکی دانسته وبرای هر دو کلمه معنی«پناه بردن»راآورده است؛

درصورتیکه اگر بصفحات ١٥و١٦جلد اول‌تفسیر ابوالفتوح‌مراجعه میکردفرق‌میان این‌دو کلمه را درمییافت که(**عوذ عیاذ**) یعنی پناه دادن. و(استعاذت.)بمعنی(پناه‌جستن)میباشد.

درصفحه١٩٩ذیل«**اشتلم**»آمده است.«بضم اول‌وثالث»درصورتیکه ذکرحرکت حرف دوم یعنی(ضم دوم یا ضم‌تا)نیز ضروری است زیراچون این کلمه بگوش همه خوانندگان آشنا نیست ممکن است حرف دویم را بصورت(فتح‌وضم‌وکسر) خوانند واین‌خود خلاف منظور میباشد.

گذشته از این مولف مینویسد، دربیت زیر :

کردی خرکی بکعبه گم کرد　　　درکعبه دوید واشتلم کرد

اشتلم بمعنی«لاف‌پهلوانی‌زدن‌آمده است.» . این بیت‌متعلق به(نظامی کنجوی)است

ودرآن«اشتلم»بمعنی(درشتی‌و تندی)بیان‌شده‌است .

از طرفی کسانیکه برای زیارت خانه کعبه میروند هر چند که تندخو وغضبناك باشند درخانه‌خدا (لاف از پهلوانی)نخواهندزد اگرچه زیارت کننده‌مرد کردی باشد .

درصفحه١٨٦ـ در ذیل کلمه**استنجا**ودر بیان معنی آن دو بیت‌معروف مولوی را ذکر کرده است :

آن یکی در وقت استنجا بگفت
که مـرا با بـوی جنت‌دار جفت

گفت شخصی ورد خوب آورده‌ای
لیك سوراخ دعا گم کرده‌ای

مولف بیت بالارا اشاره بورد: «**اللهم ارحنی رائحة الجنه وارزقنی من نعیمها.**»

یعنی «خدایا مرا با بوی جنت جفت‌دار...» میداند.

اولا مولف محترم دو بیت ازمثنوی ذکرمینماید و بعد مینویسد: «بیت زیر اشاره...» یعنی مانندهمیشه جمع راازمفرد تشخیص نمیدهد. و بعد بجای معنی کردن حدیث میگوید «مرا با بوی جنت دار جفت.». یعنی یك مصراع بیت رامیاورد. و بعوض بوی بهشت را بمشام من برسان «با بوی جنت دار جفت» راذکر کرده است.

اصولا مولف بقدری ازاحادیث و روایات دینی بیگانه است که حتی مورد ذکر این دعا را نیاورده است

اینك اصل حدیث: برای برگزاری نماز پنجگانه درروز، نماز گزار قبلا بایستی وضو بگیرد، وضوساختن شامل چهار مرحله است ۱- شستن صورت ۲- شستن دو بازو ۳- مسح سر ۴- مسح پا.

این حدیث که ازیکی از ائمه نقل شده چنین است که هنگام شستن صورت، و بازو ومسح پاومسح سر دعاهای توصیه شده خوانده گردد

۱- هنگام شستن صورت مستحب است گفته شود. **اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه**».

یعنی. پروردگارا روی مرا منورساز هنگامیکه صورتها سیاه میشود وصورت مرا سیاه‌مگردان وقتیکه روی نیکوکاران را سفید مینمایی. اشاره است بروز قیامت وهنگام رسیدگی بحساب ثواب و گناه.»

۲ - وقت شستن بازوی راست. « **الهم اعطنی کتابی بیمینی و الخلد فی الجنان بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا.** » خداوندا نامه عمل مرا بدست راست من عطا فرما.....

۳ - هنگام شستن دست چپ. « **اللهم لاتجعل کتابی بشمالی ولا تجعلها مغلولة علی عنقی**

« پروردگارا نامه عمل مرا بدست چپم مسپار همچنین بگردنم میانداز.

۴ - در مسح سر خواندن این دعا مستحب است. « **اللهم**

درصفحه ۱۹۶ - **درذیل اسنادآورده است**: «بکسر اول - تکیه‌دادن چیزی بچیزی - منسوب کردن حدیث بکسی و برداشتن سخن را بگوینده وی» و بشعر زیر استناد جسته است:

مبدعست او تابع استاد نیست   مسند و جمله ورا اسناد نیست

واضحست که منسوب کردن حدیثی بگوینده آن در علم حدیث بسیار متد اول است، لیکن مؤلف بهیچرو متوجه نشده است که حضرت مولانا در بیت مورد استشهاد صنعت «**مراعات النظیر**» را آورده است. زیرا کلمات **مسند - جمله - اسناد** را که هرسه از اصطلاحات علم نحو است در یکمصراع بکار برده وحتما لازم بود که نویسنده بمعنی اصطلاحی کلمه در علم نحو

بقیه پاورقی ازصفحه ۴۶

غشنی برحمتك وعفوك. »

« خداوندا مرا برحمت خود داخل نما وشامل عفو بگردان. »

۵ - هنگام مسح پا - « **اللهم ثبت قدمی علی الصراط** ». خدایا هنگام گذشتن ازروی پل صراط پای مرا محکم گردان. گویند که درروز رسیدگی بحساب، آنهاییکه نیکوکارند نامه عمل را دردست راست خود نهگمیدارند و آنانکه بدکارو گناهکارند نامه عمل رابدست چپ یا بگردن دارند. اشاره بآیه اصحاب شمال و اصحاب یمین است ضمناً هنگام وضوساختن در موقع شستن صورت مستحب مؤکداست که بمنظوراستشمام آب در بینی نمایند واین دعا را نیز بخوانند.

« **اللهم ارحنی رائحة الجنة..** » یا اینکه بجای آن این ورد خوانده شود « **اللهم اجعلنی ممن یشم رائحة الجنة.** ».

مولف علاوه براینکه ذکری ازشان نزول ورددرشعر مورد استشهاد نیاورده. ازنوشتن بقیه ادعیه هنگام وضوساختن نیزصرفنظر نموده است.

بنا بر این اگر ادعا های مؤلف در مراجعه بکتب احادیث و فقه صحیح بود ویا بکتاب دعاهای متداول که مورداستفاده عامه است، نگاهی میکرد هم این ادعیه و هم شأن نزول آنهارا مییافت. بطوریکه بعداً اشاره خواهیم کرد مؤلف بخلاف سبك فرهنگ نویسان لغت ساده وغیرمشکل را در کتاب معنی کرده لیکن هروقت به لغات مشکل ویا احادیث برخورد میکند، از ذکرمعانی حقیقی که مورد استناد شعراست، رو گردان میشود. معلوم نیست تکلیف شاگردان چنین استادی که ناگزیر بخریدن اینکتاب هستند چیست. زیرا چیزیکه خود در نیافته چگونه ممکن است بدیگران بیاموزند

که خود نفهمیده اشاره میکرد . گذشته از اینکه کلمات مزبور در علم معانی نیز مصطلح است برای شخص «موشکافی!» چون القای گوهرین که «**کتاب تعبیرات لغات مثنوی**» نتیجه دوازده سال زحمت اوست لازم بود که در این بحث وارد میشد و کتاب را از خشکی و بیروحی در میآورد و صورت زیبا و دل انگیزی بآن میبخشید ، و بجای آوردن لغات عادی و پیش پا افتاده که در هر کتاب فرهنگی یافت میشود بکیفیت میپرداخت ، و با ایجاد «کتبی ضخم!» بی آنکه بمعانی آن پی برد خود را مشمول مفهوم آیه پنجم سوره مبارکه جمعه نمیساخت (**مثل الذین حملوا التوریه ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا...**)

معمولا مؤلف در بیشتر موارد علاوه بر نقل معانی مناسب مقام بقصد ایجاد تألیفی «ضخم!» کلیه معانی کلمه را از فرهنگهای عربی بفارسی یا کتب لغت زبان فارسی عیناً آورده است ولی متاسفانه در موارد خاص دیگری که ذکر همه معانی ممکن بود به تفسیر صحیح کلمه کمك کند از آوردن آنها غفلت ورزیده است ، زیرا معانی مزبور در فرهنگهای معمولی عربی بفارسی نظیر آننددراج نیافته و چون خود قادر نبوده است اینگونه لغات را از کتب فرهنگ عربی بعربی مانند **المنجد** و قاموس و غیره پیدا کند از اینرو به نقل همان معانی پیش پا افتاده اکتفا کرده است.

مثلا در ذیل کلمه «**اشتباه**» صفحه ۱۹۷ مینویسد« عرـ بکسر اول باز نشناختن باز ندانستن ـ نیکلسن در بیت زیر بمعنی تفرقه مقابل جمع گرفته است.»

جمع باید کرد اجزاء را بعشق   تاشوی خوش چون سمرقند و دمشق
جوجوی چون جمع کردی ز اشتباه   پس توان زد بر تو سکه پادشاه

مؤلف در اینجا بنقل همین دو بیت اکتفا کرده و از دیگر اشعار مولانا که کلمه اشتباه در آنها مفاهیم دیگری داشته خود داری کرده است. در صورتیکه شایسته بود علاوه برمعانی مذکور ابیات دیگر مولانا را نیز که دارای معانی زیر میباشد ذکر میکرد .

۱ـمشابهت دوچیز بیکدیگر (ازالمنجد)

اشتباهی هست لفظی در میان   لیك خود کو آسمان کو ریسمان

۲ - شك و تردید در صحت امری (ازالنجد)

اشتباهی و گمانی در درون   رحمت حق است بهر رهنمون

مؤلف باوجودیکه درمقدمه کتاب بفرهنگهای دیگران تاخته و آنها را دارای« نقایص بیشمار» و «فاقد شرح و توضیحات لازم.» قلمداد کرده و فرهنگ خودرا« فاقد آن سهو و نسیانها و سهل انگاریها »شمرده است . خود مرتکب اشتباهات بیشتری شده و حتی در تفسیر لغات ساده و متداولی نظیر «اشتباه» مسامحه کرده و از نقل معانی و ابیات مناسب خودداری نموده . است،

در صفحه ۲۰۰ **ذیل** « **اشراق**» بیت زیر بعنوان شاهد آمده است

زمهریر ار پر کند آفاق را   چه غم آن خورشید **بااشراق** را

مؤاف بجای اینکه شعری مناسب اشراق بیاورد . شعر بالا را ذکر کرده است . اما در اینجا کلمه « با اشراق » که مراد مولاناست با کلمه «اشراق» تفاوت بسیار دارد .

حق این بود که مؤلف ترکیب « بااشراق» را توضیح میداد اساسا در بیت بالا دریافتن معنی « بااشراق »ممکن است برای خواننده قدری دشوار باشد . بخصوص از نظر اینکه این ترکیب ذیل اشراق آمده است.

البته ما فرض میکنیم که مؤلف « موشکاف !» همانطور که تا بحال کلیه لغات را «موشکافی! » کرده و بخیال خود از نظر صرف و نحو و دستور زبان فارسی و معانی و بیان در حافظه همه چیز را تفسیر کرده است بی آنکه بخود زحمت روی کاغذ آوردن معانی لغات را بدهد.

واضحست که ترکیب « بااشراق» صفت مرکب و بمعنی « تابنده» میباشد . و با کلمه اشراق که مصدر باب افعال است تفاوت بسیار دارد.

در صفحه **۲۰۳ ذیل کلمه** « **اشکال** » شعر مورد استشهاد را چنین آورده است

خاطر آرد بس شکال اینجا ولیك   بسکلد اشکال را دستور نیك

بطوریکه ملاحظه میشود کلمه « **بگسلد .** » در اول مصراع دوم شعر « **بسکلد.** » ضبط شده است و در غلطنامه «کامل و مستوفی ! » نیز تصحیح نگردیده است.

بدیهی است چنین اشتباهی مسلما خواننده را بیش از پیش گمراه میکند

مگر آنکه بخود زحمت بدهدو بمثنوی مراجعه نماید.

درصفحه ۲۰۶ ذیل «**اصبعین**» چنین ضبط است: «بکسر اول... **از دو صفات** جمال و جلال حقتعالی.»

در اینجا همانطور که قبلا نیز اشاره شد هم اصل لغت و هم جمع آنرا بعنوان لغت مستقل آورده است. گذشته ازین مؤلف «دانشمند! وادیب!» عدد را با معدود مطابقه داده یعنی بجای «دو صفت.»

«دو صفات.» آورده است. ما امیدواریم که مجددا فرهنگستان تشکیل و آقای گوهرین بعنوان عضو کلیه این اشتباهات را که حتی شایسته مبتدیان نیست صحیح اعلام نماید ودستور زبان فارسی نوی مطابق با موازین همین کتاب تدوین نماید.

این اشباهات گواه انست که این استاد! محترم دانشکاه حتی مبادی اولیه دستور وصرف و نحورا نمیداند معذلك درمقدمه آن ادعاهای بیمورد رانموده و تألیف خودرا بهترین کتاب در نوع خود محسوب نموده است

در صفحه ۲۰۷ «**ذیل**-«**اصحاب الشمال**» نوشته است «یاران چپ» و بهمین توضیح اکتفا شده است با اینکه مؤلف در فهرست ماخذ مدعی است که بچندین کتاب تفسیر از قبیل

۱- **اتقان فی علوم القران**

۲- **حقایق التاویل فی متشابهه التزیل** تالیف سیدشریف رضی

۳ - **روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن** معروف بتفسیر ابوالفتوح رازی

۴- **تفسیر حسینی**- تألیف سید حسین و اعط کاشفی هروی

۵- **تفسیر المنیر**- تألیف ملا سلطان علی گنابادی

۶- **تنویر المقیاس** - تألیف ابوطاهر محمد بن یعقوب الفیروز آبادی

۷- **تلخیص البیان**- تألیف سید شریف رضی

۸- **کشف الاسرار**- یا تفسیر خواجه عبدالله انصاری

۹- **مفاتیح الغیب** یا تفسیر الکبیر

۱۰- **منهج الصادقین** ملافتح الله کاشانی

۱۱- **ینابیع الموده**

مراجعه کرده است

باز هم نتوانسته است تفسیر اصحاب الشمال را در تفسیر فارسی ابو الفتوح پیدا کند و مطلب را آنطور که شایسته مقام است برای خوانندگان روشن سازد.

زیرا ابوالفتوح درصفحه ۳۲۲ جلد نهم تفسیر خود که آیه اصحاب الشمال **ما اصحاب الشمال** را تفسیر میکند تنها به ترجمه تحت اللفظی آیه پرداخته و در صفحه ۳۱۳ ذیل **اصحاب المیمنةو اصحاب المشئمة** که مرادف **اصحاب الیمین و اصحاب الشمال** است، به تفصیل موضوع را شرح میدهد و اگر مولف پی میبرد که **اصحاب الشمال مرادف اصحاب المشئمة** میباشد بصفحه ۳۱۳ که مقدم بر ترجمه تحت اللفظی است مراجعه میکرد و تفسیر وشان نزول آیه رامییافت. (۱)

در صفحه ۲۰۹ - **دربرابر «اصحاب نهی»** چنین ضبط شده است.

«نهی بضم اول - جمع نهیه بضم اول بمعنی خردها وعقل‌ها یا اصحاب نهی عاقلان زیرکان.» باید مینوشت بضم نون و فتح‌ها والف مقصوره در آخر (یا) جمع نهیه است

(بضم نون وسکون‌هاو فتح یا) تا خواننده دچار تردید نشود. مخصوصا لازم بود که حرکات مفرد نهی نیز ذکر شود.

در صفحه ۲۱۱ **در تفسیر اصطرلاب ریز** مینویسد «عر + فا - آنکه اصطرلاب میسازد ...» در صورتیکه در صفحه ماقبل (۲۱۰) مقابل اصطرلاب چنین ضبط شده «کلمه ایست یونانی...» در اینجا خواننده متحیر میشود، چگونه از ترکیب کلمه یونانی «اصطرلاب» و «ریز» فارسی

---

(۱) حال برای روش شدن ذهن خوانندگان بخصوص خود مؤلف به نقل خلاصه تفسیر میپردازیم ... گفت در قیامت بسه صنف وسه نوع باشید «**فاصحاب المیمنة**» اصحاب دست راست باشند- آنانکه ایشانرا بر دست راست بهشت برندویا آنان باشند که نامه‌های ایشان بدست راست دهند

۲ - **اصحاب المشئمه**. آنها باشند که به دست چپ بدوزخ برند ویا آنهایی باشند که نامه‌های ایشان در قیامت بدست چپ دهند

و دسته سوم السابقون یعنی آنانکه در متابعت انبیا سابق بودند..

برای اطلاع بیشتر به جلد نهم تفسیر مراجعه شود.

که از مصدر ریختن است . کلمه‌عربی «عر» + فارسی «فا» درست میشود اینگونه‌اشتباهات یاعدم دقت‌مؤلف را میرساند و یا اینکه نشان میدهد نویسنده از این نوع اصطلاحات بیگانه میباشد .

درصفحه۲۱۵-«ذیل« **اصول دین** » چنین ضبطاست «عر . اصول دین بزعم اهل سنت سه است توحید و نبوت و معاد . . . هر که باین سه معتقد باشد مسلمان است والا کافر یا مشرك است . . » در اینجا مؤلف گذشته از اینکه ذکری از نوع ترکیب «اصول دین »نکرده مدعی‌است که عدم اعتقاد بسه اصل مزبورشخص راکافر یامشرك‌میکند. در صورتیکه مشرك کسی است که برای خداوند یکتا شریك قایل شود و بجز کافر است .اما مولف متوجه این نکته نشده است اینجاست که خواننده درمیبابد هر کجا صحبت از مذهب و اصول فقهی و آیات قرآن و احادیث بمیان آید مولف درمنجلات‌جهل غوطه ور میگردد .

صفحه ۲۱٦ اضرار ـ «عر- بکسر اول - زیان.ضرر . »

اضرار مصدر باب افعال و معنی آن زیان رسانیدن وضرر زدن است نه ((زیان و ضرر)) بطورمطلق . این اشتباه ناشی‌از عدم اطلاع مؤلف بابواب ثلاثی‌مجرد و مزیدفیه عربی و ندانستن‌مصدر مرکب و اسم بسیط در زبان فارسی است .

صفحه ۲۱۹ ـ **اظهار**«عر ـ بکسر اول بدید کردن اشکارساختن ـ بدیدار کردن »

کنت کنزاً گفت مخفیاً شنو جوهرخود گم‌مکن‌اظهارشو. »

در این بیت که مورد استناد مؤلف است «اظهار » هیچیك ازمعانی ذکر شده را نمیدهد بلکه در این شعر «اظهارشو» معنی‌اشکارشو»دارد خوانندگان‌میدانند که فعل متعدی« **اشکار ساختن** » بافعل «اشکارشدن» دومعنی متفاوت دارند.

ثانیاً مؤلف ابدا عبارت عربی « **کنت کنزآمخفیا.** » را که مراد حقیقی مولانا از بیت مورد استشهاد است تفسیر نکرده است و بجای آن کلمه ((اظهار)) را که لغتی‌عادی است معنی کرده آنهم بغلط . واز تفسیر حدیث که بمراتب شرح آن‌لازمتر بود غفلت‌ورزیده‌است.

در صفحه ۲۲۱ **درتفسیر اعتمید** چنین ضبط شده است .«عر. لغتی است در اعتماد که بنا بقاعده اماله باین صورت در آمده است . مثل

عتیب حسیب و کتیب که‌ممالهٔعتاب وحساب‌و کتابست، تکیه کردن برچیزی »

لیك بر شیری مکن هم‌اعتمید اندرآ در سایه نخل امید

۱-جمله« **لغتی است در اعتماد .** » بکلی غلط است زیرا علمای علم لغت که این روش را بکارمیبردند . مرادشان اصطلاحی بود که‌امروز از آن به « لهجه» تعبیر میکنند . بنابراین در اینجا « لغتی‌است» بجای «لهجه ایست » بکاربرده شده و ازطرفی میدانیم که‌لهجات درشهرستانهای مختلف‌یك کشورفرق‌داردمثلا(امشب-افتاد-هندوستان) که درنواحی‌جداگانه بصورت .« امشو ـ افتید ـ هندوستون » تلفظ میشوند بجز تغییراتی است که برحسب قواعد صرف یا تجوید یا اشتقاق در کلمه رخ میدهد .چنانکه خود مؤلف هم پس‌از « لغتی است» نوشته‌است .« **بنابقاعده اماله** » ،و در نیافته است که‌قاعده‌اماله بجز لهجه‌های محلی است.

۲-چنانکه‌ملاحظه‌میشود مؤلف‌تفاوت‌میان مصدر باب افعال« **اماله** » ازریشه «**میل**» را بااسم مفعول همان مصدر که«**ممال**» باشد درك‌نکرده و کلمه ممال را بغلط «**مماله**» آورده و در غلطنامه « **مستوفی . !** » هم آنرا تصحیح نکرده است .

گذشته از اینها مؤلف از بحث در باره قاعدهٔ ممال کردن کلمه در عربی غفلت‌ورزیده‌و برای‌خوانندگان توضیح نداده است که چگونه‌شعرای متقدم برحسب اصول علم قافیه و تجوید کلماتی را که دارای یای مجهول بودند با کلمات ممال‌عربی‌قافیه‌میکردند و مثلا« کتاب و حساب‌وعتاب»را پس‌ازممال کردن« کتیب،حسیب، عتیب» میشوند با کلمه‌های « نهیب،فریب» که دارای یای مجهول فارسی اند قافیه میکردند همچنین شیر که دارای دو معنی است‌وازلحاظ تلفظ هم فرق داشته (زیرایکی دارای یای معلوم‌و دیگری دارای یای‌مجهول بوده است(چنانکه مولانا فرماید:

آن یکی شیر است کادم میدرد وآن یکی شیراست کادم‌میخورد

و حتی قاریان قرآن‌هم که‌روایات قراء سبعه را مراعات‌میکنند، گاه درحین قرآن خواندن کلمات کتاب و حساب، و امثال آنها را بطریق ممال میخوانند . و اگر خوانندگان توجه کرده باشند بخاطر میاورند که مثلا تلفظ « کتیب» که ممال « کتاب » است بصورت یای ما قبل مفتوح است

ثه یای معلوم فارسی : در شعریکه از مولانا استشهاد شده کلمه اعتماد پس از میل دادن صدای الف به یا که در علم تجوید متد اول است به «**اعتمید**» تبدیل یافته و آنگاه چون تلفظ کلمه (یای ما قبل مفتوح) به یای مجهول فارسی در کلمه امید شبیه شده است. آنها را با یکدیگر قافیه آورده‌است.

در اینجا نیز مؤلف بدست خود ثابت کرده است که ادعای پوچش در مقدمهٔ کتاب مبنی بر « موشکافی لغت از لحاظ صرف و نحو و بدیع و قافیه و تمام علوم نقلی !وعقلی!» بکلی بی اساس ومیان تهی است‌زیرا همانطور که درچند جا اشاره شد مولف هنگام برخورد بالغات غیرمشکل که تفسیر آنها لازم نیست از هر دری سخن میراند لیکن در این گونه موارد که باید شرح کامل لغت رابرای‌خواننده بیان کند ، بعلت بی‌اطلاعی بکلی غفلت ورزیده است.

اگرمؤلف بقاعده«**ممال**» وقوف میداشت در صفحه ۲۸۲ دراین بیت

چونکه لاغ **املی** کندیاری بیار   گوشور یکبار خنده گردو بار

«املی کند» از مصدر«**املی کردن**» را ذیل املا نمیاورد و بفرض هم که آنرا ذکر میکرد میبایست توضیح میداد که در فارسی کلمه املا ممال شده وبصورت « املی» در آمده است.

همچنین درصفحه ۱۱۱ گذشته از اینکه ضبط کلمات « اجری‌خوار» و«اجری‌دادن» را درست ننوشته است بقاعده مذکور که در زبان فارسی قدیم بسیار متداول بوده ابداً اشاره‌نکرده است.

صفحه ۲۲٤ **در ذیل اعراب** مینویسد « عر ـ بکسر اول ـ روشن و واضح گردانیدن و پیمان کردن و حرکات اواخر کلمات عرب . چراکه واضح‌میکند معانی‌مقتضیه را یا اینکه دور میکند فساد التباس‌را ـ اشکار کردن ـ اصطلاح کردن ـ پیدا گفتن سخن ـ درست کردن کلام .»

زید وعمراز بهراعرابست ساز   گردروغست آن‌تو با اعراب ساز

مؤلف با آوردن « معانی مقتضیه» و جمله‌های مقلوب «دور میکند فساد التباس را . » و « واضح میکند معانی مقتضیه را » نشان داده است بی آنکه مطلب را خود هضم کند و معنی مناسب شعر مورد استناد را بر گزیند عبارات و معانی گوناگونی از کتب نقل کرده که خواننده

هم‌مانندمولف‌چیزی‌از آنها استفاده نمیکند ومعلوم‌نیست کدامیك‌ازمعانی نقل شده‌مناسب مقام‌است.

در اینجا خوانندگان بخوبی درك میکنند که مؤلف جز « تألیف.» و«حق‌التالیف» مقصدی نداشته‌است وگرنه بجای این هذیان گوئیها معنی لازم را مینوشت و با طاله کلام نمیپرداخت تا خواننده سرگردان نشود

ایضا در صفحه ۲۲٤ ـ در بیان معنی **اعراض** چنین آورده است .

«عر ـ یکسر اول ـ روی برگردانیدن رخ تافتن ـ برگشتن .» ـ« جمع عرض .» .

جمع « عرض » اعراض است بفتح همزه نه بکسران . معلوم میشود مؤلف تفاوت مصدر باب افعال را که بکسرهمزه است با وزن جمع مکسر افعال نفهمیده و هر دو را یکسر اول آورده است در صورتیکه لازم بود در جمع «عرض» ضبط کلمه راصحیح قیدمیکرد

عر. بفتح اول وسکون و فتح میم .»

مؤلف گذشته از اینکه ضبط کلمه را غلط آورده و بجای «سکون دوم» سکون مطلق نوشته است و پس از معنی کردن کلمه از لحاظ لغوی شرحی از کتاب«**اکسیراغظم**» در باره «اسباب نزول ماء» نقل کرده است در صورتیکه مطالب مزبور از موضوع خارج است .و اگر نباباشد در چنین تألیفی مؤلف از علل امراض بحث کند ناگزیر میبایست نظریه جدید پزشکان معاصررا نیز نقل کند و در این صورت تألیف «ضخم‌تر از ضخم» میشد

درصفحه ۲٤۸ـ**اقصاء** « عر.. بفتح اول دور..»

چونکه تا اقصای هندستان رسید   در بیابان طوطی چندی بدید

در اینجا مؤلف املای کلمه‌راکه باید «اقصی» با الف مقصوره‌ضبط کند باالف ممدوده آورده‌است . غافل از اینکه اولا درشعر مولوی‌بصورت الف ممدوده نیست؛ بلکه در زبان فارسی هنگام اضافه شدن بکلمه دیگر بصورت الف مینویسند و برای ظهور کسره اضافه یای زائد میان مضاف و مضاف‌الیه میاورند ومؤلف ازدرك چنین قاعده ساده املائی عاجز بوده

صفحه ۲٤۹ ـ **ذیل اقطاع آمده است .** « عر ـ پاره ها ـ لخت ها

بفتح اول)»

گذشته از اینکه مؤلف در اینجانیز مانند اکثر صفحات معانی خارج از موضوع از سایر فرهنگها نقل کرده ضبط کلمه را هم بغلط نوشته است .و اقطاع را که بکسر همزه و ماخوذ از «اقطاعه عربی »است، بفتح اول و بروزن جمع مکسر آورده است . و همانطور که در کلمه اغراض تذکرداده شداین استاد کرسی ادبیات! تفاوت بین جمع مکسرعربی ومصدر را درك نمیکنند . والا این اشتباه را چند بار تکرار نمیکرد.

درصفحه۲٤۲ـذیل((**اکدر**))چنین ضبط شده ((عر ـق بفتح اول تیره دردآلود ـ تیره رنگ))

در اینجا نیز مؤلف در نوشتن حرکات کلمه اشتباه کرده و حرکات حروف دوم و سوم را که ((بسکون دوم و فتح سوم است)) ضبط نکرده است . و خواننده ممکن است درخواندن کلمه دچار اشتباه شود.

درصفحه۲٥۷ **درمقابل الهی چنین** آمده است .((عر. م بفتح اول و تشدید لام منسوب بخدا ..))

((روح را تأثیر آگاهی بود   هر که را این پیش الهی بود))

با اینکه خود مینویسد به تشدید لام معذلك املای کلمه را هم در ردیف لغات و هم در شعر مورد استناد غلط نوشته و **اللهی** را **الهی** ضبط نموده . و درهمان صفحه باز ((**الله**)) را بغلط ((**اله**)) آورده ودرسطر نخست صفحه از ذکر حرکات کلمه ((**انعام**»غفلت ورزیده است.

صفحه ۲٥۸ در معنی کردن **الپ‌ارسلان** مینویسد . ((بفتح اول الپ‌در ترکی . بمعنی شیر و ارسلان مرد را گویند رویهم بمعنی شیر دل و مرد دلیر است.))

و در همان صفحه ذیل **الپ الغ** مینویسد : « الپ بفتح اول بمعنی دلیر و شجاع ...»

بطوریکه ملاحظه میشود در«الپ ارسلان » الپ را شیر ودر«الپ الغ)) الپ را دلیر معنی کرده است در صورتیکه الپ = دلیر وشجاع وارسلان =شیر است .

خواننده با قرائت این‌دو اسم مرکب ترکی و اشتباه مؤلف در معنی

کردن الپ آنهم دریك صفحه متحیر میشود و نمیداند این لغزش را برچه حمل کند. آیا خودمؤلف است که مرتکب چنین اغلاطی شده است یاما نند کتاب حجة الحق دیگری مطالب راتهیه کرده و مؤلف صحت و سقم آنراتشخیص نداده است .

در صفحه ۲٦٤ ـ **ذیل القارعة** چنین آمده است : ((عر ـ ق ـ ساعت کوبنده ـ نام صد ویکمین سوره قرآن کریم **القارعة ما القارعة و ما ادریك ما القارعه:** ساعت کوبنده چیست ساعت کوبنده و چه چیز دانا کرد تراکه چیست ساعت کوبنده))

شاه آمد تا به بیند واقعه   دید آنجا زلزله القارعه

با توجه بمعنی فارسی آیات سوره قرآن مجیدمربوط بسورة **القارعه** خواننده نه تنها چیزی از عبارات فارسی درك نمیکند، بلکه ممکن است نیز گمراه شود . (بطوریکه قبلا نیز تذکر داده شده استفاده از زیر نویس آیات در کتب تفسیر مستلزم داشتن مقدمات کافی از احادیث وفقه ومعانی و بیان است گذشته از اینها باید بمعنی تفسیر نیز توجه داشت(۱)

---

(۱) مؤلف بی آنکه تفسیر سوره القارعة را مطالعه کند و مورد توجه قرار دهد فقط به نقل زیر نویس آیات اکتفا کرده است و بهمین دلیل است که عبارت «ساعت کوبنده چیست ساعت کوبنده ...» موضوع عجیب و مرموزی جلوه گر میشود . اینك خلاصه تفسیر ابوالفتوح رازی در باره القارعة برای مزید اطلاع نقل میگردد:

این سوره مبارکه در توصیف روز قیامت نازل شده است .قارعه یکی ازنامهای قیامت است . اصل کلمه از (قرع) و (کوفتن) آمده است و مقصود این است که ساعت قیامت و یا خصلت قیامت چیست و برای آنکه قیامت عظیم تر جلوه کند میگوید تو چه‌دانی که قیامت چه روزیست . و سپس قیامت را وصف کرده میگوید درآنروز مردمان مانند پروانه‌های چراغ پراکنده میباشند .. الی آخر

حال بمعنوی لغوی قارعه بپردازیم ـ بطوریکه در فرهنگ عربی المنجد ضبط شده است قارعه بمعانی قیامت ـ بلای بزرگ است،

مؤلف بصرف اینکه مولانا کلمه (قارعه) را درشعر بکار برده تصور نموده است که منظور القارعه است که‌در آیات ۱و۲ سوره ۱۰۱ قرآن مجید بآن اشاره شده است.

باتوجه بتفسیر مذکور در بالا تعجب دراینجا است که مؤلف چرا کلمه واقعه را ماخوذ از سوره واقعه ضبط نکرده است!

در صفحه ۲٦۵ ـ در تفسیر ـ الم چنین ضبط‌شده است :

«عر . ق . الف ـ لام ـ میم . ترکیبی است از چند **کلمه** که در اول بسیاری از سور قرآن کریم آمده است . . بعضی آنرا قسم میدانند و برخی یکی‌از نامهای‌خدا تصور میکنند.»

این الم وحم این حروف   چون عصای موسی آمد دروقوف
این الم وحم ای پدر   آمده است ازحضرت‌مولی‌البشر

دو بیت ذکر شده ابیاتی هستند که بعنوان شاهد مثال از مثنوی ذکر شده است :

مؤلف «الم» رامرکب از الف ـ لام و میم نوشته معذلك‌میگوید «ترکیبی است‌از چند کلمه ..» اینکاراز دوحال‌خارج نیست . با وجودیکه خود ذکر میکند که ((الم)) مرکبست از ((الف و لام ومیم)) و دربیت مورد استناد نیز تایید شده است.

این الم (الف . لام .میم وحم (حاء‌ـمیم))این‌حروف،

یااینکه‌مؤلف بهیچوجه فرق بین‌حرف‌و کلمه را که درس اول‌صرف و دستور زبان فارسی است نمیداند و یا اینکه این لاطائلات را دیگری برای ایشان برشته‌تحریر آورده‌است؟ والاچگونه ممکنست شخصی باداشتن اینمقدار معلومات بدرجه استادی برسد و اولیاء دانشگاه هم اجازه بدهند رجال آینده کشور یعنی دانشجویان فعلی در مکتب چنین استادی که‌فرق میان حرف و کلمه را ندهد و تفاوت بین مصدر و صفت را نداند تلمذ نمایند از طرف دیگراگر دقیقاً بتفسیرابوالفتوح رازی‌مراجعه میکرد مؤلف در مییافت که‌از عهده‌تفسیر حروف‌رمز قرآن برنیامده و عباراتیکه ذیل «الم» آورده است بسیار ناقص و نارسا است .(۱)

---

(۱) در تفسیر ابوالفتوح چنین‌ذکر شده‌است:«خداوند با فروستادن **حروف مقطع** میخواسته است مردم را متنبه کند که قرآن از جنس‌حروف و اصوات است ونوع دیگری‌نیست . بسیاری از علمای تفسیر بر آنند که دانستن حروف‌مقطع قرآن‌ازاسرارخداوندیست ودر یافتن آن مختص‌خداوند ورسول گرامی اوست.

دراین صورت اگرادعای مؤلف درمراجعه به‌تفسیر ابوالفتوح حقیقت میداشت. « **حروف مقطع**» با **کلمه** اشتباه نمیشدو این امر میرساند که مولف واجد همان شرایط نویسد گیست! که نظامی عروصی در چهار مقاله شرح داده است

درصفحه **۲٦۷ درمقابل « الله ، الله»** چنین مینویسد .

« کلمه ایست که در مقابل تعجب استعمال شود و گاهی هم بطریق تحذیرواقع شود **ای احذرواالله** گاهی بمعنی**اتق الله** و معادل آنچه در فارسی گوییم ترا بخدا فلان عمل را انجام مده ـ حاشا . »

الله . الله زود بفروش و بخر   قطره‌ای ده بحرپر گوهر بخر

در اینجا چون کلمه بصورت مخفف خوانده میشود ذکرحرکات آن بسیارضروری‌است زیرااگرضبط کلمه بصورت صحیح نوشته نشود خواننده ممکنست آنرا بچند صورت بخواند . فرهنگ نویسان دراین گونه موارد نباید تصور کنند که چون کلمه (الله) بگوش همه آشنا است ازذکرضبط کلمه بایدخودداری نمود . حتی اگریك‌نفر درهزارهم‌حرکات کلمه را نداند نوشتن حرکات لازم میگردد گذشته ازاین مؤلف اشاره بنوع کلمه (که از اصوات است) نکرده است .

ثالثاً ـ کلمه **تحذیر** بغلط تخدیر چاپ شده و درغلطنامه‌هم تصحیح نگردیده است .

رابعاً ـ جملات (احذروالله ـ) و (اتقوالله) هردو درمعنی مترادفند و ذکریکی از آنهاکافی بود . جمله (ترا بخدا فلان عمل را انجام مده) درمواقع التماس کردن وسوگند یاد نمودن بکارمیرود وبا معانی ذکرشده ابداً ارتباطی‌ندارد . بیت زیرمعنی (برحذر)داشتن ومنع کردن را میرساند

نازنینی توولی درحد خویش   الله الله‌پامنه ز اندازه بیش

دراینجا مولف مانند اکثر مواردفرق بین جمع و مفرد را نداده است‌یعنی «**احذروا الیه**»را که‌متکلم مع‌الغیراست معادل معنی«**اتق اله**» که‌متکلم وحده‌است پنداشته بعبارت دیگرد کترمحترم‌فرق بین متکلم‌وحده‌ومع‌الغیر را نمیداند

درصفحه۲٦.۸ذیل «**اماره** » چنین آمده‌است (عر. ق . امر کننده... ما خوذ از آیه شریفه وما ابری نفسی ان النفس لامارة بالسوء آیه ۵۳ سوره یوسف .)

دراینجاحرکات کلمه بیان نشده است در حالیکه ممکن‌است خواننده آنرا به‌تشدیدو یا بتخفیف (میم) قرائت کند وچنانکه قبلا نیز اشاره شد درنوشتن فرهنگ آوردن ضبط کلمات ازاهم موارد میباشد .

ثانیاً - مؤلف نوع کلمه‌را تعیین نکرده است . در اینجا کلمه « **اماره** » بروزن (فعاله) صیغه مبالغه‌است . مؤلف از بیم آنکه کلمه با (افعل التفضیل) اشتباه نشود نوع آنرا تعیین نکرده است و حق هم بجانب اوست . زیرا هنگامیکه مؤلف (احکم) را صیغه مبالغه بداند بی شك (**اماره**) نیز (افعل التفضیل) خواهد شد .

درصفحه ٢٦٩ - در ذیل (ام‌الکتاب) . چنین آورده است : (مادر کتاب - اصل قرآن . . .) وهمچنین آیه ٥ ازسوره مبارکه آل عمران را بعنوان شاهد مثال ذکر کرده است . « **هوالذی انزل علیك الکتاب منه آیات محکمات** هن ام‌الکتاب **و آخر متشابهات** . » واین عبارات را بعنوان ترجمه آیه شریفه نقل کرده‌است . (اوست آنکه فروفرستاد بر تو قرآن‌را ازاوست آیتهای بی احتمال واشتباه که آنها اصل قرآن است ودیگر محتمل ومشتبه) مؤلف که در کتاب‌خود یعنی ((فرهنگ لغات و تعبیرات‌مثنوی)) باید لغات دشوار و دور از ذهن را تعبیر کند و از ذکر کلمات ساده مانند ((آب)) و ((اظهار)) - ((اویز)) کلمه ((اگر گفتن)) خود داری نمیکند . امااز توضیح مطالب لازم بعلت عدم اطلاع شانه خالی کرده است . و همانطور که قبلا تذکرداده شد حتی به تفسیرابوالفتوح رازی هم مراجعه نکرده است چون این کتاب برای مبتدیان نوشته نشده است بلکه کسانی میتوانند از آن استفاده کنند که مبادی فقه واحادیث‌وسایر کتب مذهبی را خوانده باشند بر همه کس واضح است که ((ام)) در این آیه شریفه بمعنی مادر نیست بلکه یکی از نامهای‌قرآن‌میباشد و گفته اند که قران مجید کتاب آسمانی مسلمانان بیش از سی واندی اسم دارد مانند فرقان - کتاب - مصحف - الله - کتاب - مبین - ذکر - بلاغ - مبارك - حق - هدی - قرآن‌المجید قرآن‌الکریم . . . ویکی هم ام‌الکتاب‌است که مؤلف بعلت مراجعه نکردن بکتب مذهبی و تفاسیرمهم آنرا درك نکرده است .

نکته مهم در اینجا اینست که نویسنده کتاب از تفسیر آیات محکمات و آیات متشابهات خودداری کرده‌و بآوردن ترجمه نارسایی اکتفانموده است در حین خواندن کتاب این سؤال برای خواننده بیش میآید که چرا مؤلف آیاتی را بعنوان شاهد مثال آورده که خود ازفهم ودرك معنی آنها عاجز

است مثلاتعجب دراینجاست که‌چرامؤلف آیه پنجم‌ازسوره‌مبارکه آل‌عمران‌را که‌درك وتفسیر آن با مراجعه بکتب مذهبی ملازمه دارد شاهد آورده‌است. در صورتیکه میتوانست شاهد (ام‌الکتاب) را ازایات‌دیگرقرآن مانند آیه چهارم از سوره الزخرف « **وانه فی ام‌الکتاب لدنیا لعلی حکیم** » . بیاورد که کلمات محکمات و متشابهات در آن نباشد تا در ترجمه آنها دچارهذیان گوئی واشتباهات غیرقابل گذشت‌نگردد

واگر برای‌ترجمه ویا تفسیر آیات‌شریف‌قران‌مؤلف بتفسیرابوالفتوح رازی مراجعه میکرد ونوشته‌های زیرنویس آیات بعضی‌ازقرآنهای‌معمولی رابرای چنین کتاب مهمی ملاك عمل قرارنمیداد ویانزدجناب آقای حکمت استادمحترم کرسی تفسیر که‌خود درمقدمه ازایشان یاد کرده‌است میرفت‌واز تفسیر کشف الاسرار معظم‌له استفاده میکرد هرگز بچنین خطای بزرگی دچارنمیشد ومثلا «**ام‌الکتاب**» راکه یکی‌ازنام‌های‌قران‌است به‌مادر کتاب ترجمه نمیکرد .

اینك برای اینکه خوانندگان گرامی بنارسایی و« ابتربودن » کار مولف پی ببرند وبرای اینکه نشان داده شود ، تحقیق وتفسیردر کتب بزرگان ادب وعلمای دین کارواشخاص پرمدعا نیست و درنوشتن کتابهای مهم نباید فقط به‌آوردن نام یکصد و چند کتاب بعنوان ماخذ آنهم بدون مراجعه بآنها اکتفاکرد . عین‌تحقیقات « میبدی » را درباره‌آیات مزبور ازهرسه نوبت (روش تفسیرمیبدی چنین‌است که هرآیه‌را درسه نوبت‌شرح میدهد . نوبت‌نخست فقط ترجمه بپارسی‌شیوا. نوبت‌دوم تفسیرآیات برحسب نظر علمای تفسیراسلام. نوبت سوم تأویل وتفسیرآیات برطبق نظرعرفا و اهل تصوف .) نقل میکنیم و البته برای تعبیر لغات مثنوی شاهد مثال آوردن از تفسیر میبدی معروف به تفسیر « خواجه عبدالله انصاری . » که‌خود ازبزرگان‌متصوفه بوده وبیش‌ازهرکس آشنا باصطلاح اهل تصوف بوده است. بدرجات مناسبتروشایسته‌ترمیباشد .

النوبه الاولی . قوله تعالی : **هوالذی انزل علیك الکتاب** اوانکسی‌است که فروفرستاد برتواین نامه را . «**منه آیات محکمات**»

بقیه پاورقی از صفحه قبل

ازاوست آیتهای استوارداشته و تمام کرده . « **هن ام الکتاب** « **واخر متشابهات** » وآیتهای دیگراست که بهم مانند در ظاهر و جزازیکدیگرند درحقیقت . (صفحه ۱۵ تفسیر کشف الاسرار) . (۱)

(۱) درصفحه ١٦ ذیل : النوبه الثانیه مینویسد :

قوله تعالی . « **هوالذی انزل** » یعنی . القران « منه » ای من القرآن « **آیات محکمات** » ای ((متقنات مبینات معضلات لااشکال فی لفظهن وظاهرهن یعمل بهن)) . میگوید این آیات قرآن بعضی محکمات است و بعضی متشابهات. محکمات آنست که در لفظ ومعنی آن هیچ اشکال نبود . نسخ از آن باز گرفته‌اند ومعارضه از آن باز گردانیده واختلاف را در آن حاجت بتکلف نظر نباشد از آنکه روشن و پیدا وظاهر بود و آن فرائض و حدود است امرونهی وحلال وحرام ومعظم قرآن و اصل قرآن آنست چنانکه گفت « **هن ام الکتاب** » ام هر چیز معظم انست که قوام آنچیز بدانست و گفته اند « **هن ام الکتاب** » ای «**ام کل کتاب**» **انزله الله علی کل نبی فیهن کل ما احل و کل ما حرم** » میگوید . این آیات محکمات که درین قرآن بتو فرو فرستادیم اصل همه کتاب خدایند که پیامبرانرا داد یعنی که همه را بیان حلال وحرام وفروض وحدود کردیم وروشن گفتیم

ابن عباس گفت : آنست که درسوره الانعام بسه ایت بیان کرد «**قل تعالوا اتل ماحرم ربکم علیکم . . .** » الی آخر الایات ثلاث و نظیر آن در سوره بنی اسرائیل است **وقضی ربك الاتعبدوا الاایاه** « **الایات واخر متشابهات** » اخر جمع اخری است . میگوید متشابهات دراین قرآن: ومتشابهات آنست که بچیزی ماند درظاهر و که جزان باشد درحقیقت چنانکه گوید « **و اذا اردنا ان نهلك قریة امرنامترفیها . . . . .** »

ودرایتی دیگر گفت: « **ان الله یامر بالعدل . . . .**))

ظاهر این هردو آیت بدان ماند که آنجا بفسق میفرماید و اینجا نهی از آن میکند تا آنکه عالم بیان کند و گوید معنی آیت آنست که « **امرناهم بالطاعه فخالفوا وفسقوا .** » قتاده وربیع و ضحاك گفتند محکمات ناسخات است که موجب عمل است و متشابهات منسوخات است که ایمان آوردن بدان واجبست اما عمل بدان نیست .

درصفحه ۲۷۹- در تعریف «**امر معروف**» چنین می نویسد.

ابن زید گفت : محکمات قصص انبیاست که رب العالمین آنرا مفصل و مبین کرده درقرآن قصه نوح در ٢٤ آیت .قصه هود درده آیت . قصه صالح درهشت آیت . قصه لوط درهشت آیت . تا قصه شعیب درسیزده آیت.قصه موسی درآیات فراوان وذکر پیغامبر ص ما در(٢٤ آیت) باز گفته وفضل وشرف وی درآن مبین کرده است .

ومتشابهات آنست که درین قصه مکرر میشود چنانکه درقصه نوح گفت ((**قلنا احمل**))جای دیگر گفت . ((**فاسلك فیها**)) وعصای موسی را گفت « **فاذا هی حیة تسعی** »جای دیگر گفت« **فاذاهی ثعبان مبین**))

و گفته‌اند که محکمات آنست که علماء را دریافت معنی آن هست و برتأویل آن رسند و متشابهات آنست که علم آن جز الله نداند. چنانکه وقت خروج دجال ونزول عیسی وآفتاب ازمغرب برآمدن وقیامت برخاستن ومانند این که الله بدانستن آن مستأثراست و خلق را برآن اطلاع نه وجز ایمان آوردن بدان کس رادرآن نصیب نه و بروایتی دیگرازابن عباس متشابهات آنست که **تشابهت علی الیهود بما اولو اعلی حساب الجهل.**

آنگاه میبدی درباره فایده متشابهات وحکمت آنها سخن میگوید ودرص (۳۳) **ذیل النوبه الثالثه** از نظرعرفانی بتفسیر آنها میپردازد و میگوید:**قوله تعالی** «**هوالذی انزل** . . . »هو نه نام است نه صفت.. « منه **آیات محکمات** » دوقسم عظیم است ازاقسام قرآن : یکی ظاهر روشن یکی غامض ومشکل. آن ظاهر جلال شریعت راست واین مشکل جمال حقیقت راست آن ظاهر با نست تا عامه خلق بدریافت آن وعمل بدان بنازونعمت رسند و این مشکل بانست تا خواص خلق بتسلیم آن و اقرار بآن براز ولینعمت رسند راز آنجا که نعمت و ناز است تا آنجا که انس وراز است بسا نشیب وفرازاست وازعزت آن حال وشرف آن کار پرده غموض وتشابه ازآن برنگرفت تاهر نامحرمی درین کوی قدمی ننهد که نه هرکسی شایسته دانستن اسرارملوك بود .

روگرد سرا پرده اسرار مگرد کوشش چه کنی که نیستی مردنبرد
مردی باید زهردو عالم شده فرد کوجرعه درد دوستان داندخورد

«امر کردن بکارهای نیکو که درشریعت اسلام معروف‌شناخته شده است . چنانچه صوم ـ صلوة وحج وزکوة وعید فطر وعید قربان ـ یکی از فروع دین است. ودرقرآن کریم اقامه نمازو ادای زکوة واطاعت خدا و پیغمبر امرمعروف خوانده شده‌است. سوره توبه‌آیه ۷۲ »

جمعه شرطست وجماعت درنماز امرمعروف وزمنکراحتراز

واقعاً استنباط عجیبی است، اینگونه جملات‌میرساند که اساساً مولف حتی ابتدایی‌ترین مسایل فقه اسلامی‌را مطالعه نکـرده‌است . و اصول و فروع دین وموضوع امربمعروف رانمیداند.

مولف درچند جا **امربمعروف را** «امـر معروف» ذکر می کند ، باستناد اینکه مولوی در شعر آن را بدانصورت آورده‌است . غافـل از اینکه ضرورت شعری مورد جداگانه ای دارد لیکن ذکر جملات و کلمات ناقص در نثر جایز نیست . بخصوص که درآیه۷۲سوره‌توبه که بآن‌اشاره شده است جمله‌عربی آن ((**یامرون بالمعروف**)) ((به‌نیکی امرمی کند)) میباشد .

تصورمیرود خوانندگان‌ماتاکنون بسیاق کتاب نوشتن مولف آشنا شده اند مولف هر وقت بخواهد جملاتی از پیش خود بنویسد بی آنکه عبارات دیگران را نقل کند .آن‌جملات آکنده ازاشتباه واغلاط موضوعی و دستوریست باید از مولف سئوال کرد در کجای قرآن اقامه نماز که ستون دین وازجمله فرائض‌است یاادای‌زکوه و یا برگـزاری مناسك حج ((امربمعروف)) خوانده‌شده است ؟

اساساً امربمعروف وقتی‌لازم میشود که شخص‌مومنی مشاهده نماید ازیکی از همکیشانش ترك‌اولایی‌سرزده است ویااینکه یکـی‌ازواجبات راترك گفته‌باشد . دراین‌هنگام براوفرض‌است که باشرایط مذکوردو کتب فقه اورا بوظائف دینی آشناسازد

با چنین اشتباهاتی تصور میرود که مولف بـا ذکر جمله ((امـر کردن بکارهای نیکو که در شریعت اسلام معروف شناخته شده است.)) حتی‌معنی اصطلاحی‌معروف رادرك نکرده‌است وپنداشته‌است‌درشریعت‌اسلام معروف ((بتصور مولف)) معنی مشهور را میدهد و گرنه قید ((شریعت اسلام)) پس از((امر کردن‌بکارهای نیکو)) ضرورتی نداشت و اگر وی

مطاب راآنطور که باید درك میکرد جمله راچنین مینوشت ((امربمعروف در اصطلاح فقه بمعنی امر کردن بکارهای نیکوست)) واگربنا بود(بشیوه مولف در همه‌جای کتاب) معنی لغوی کلمه ذکرگردد ، سپس میافـزود ((معروف درلغت بمعنی‌مشهور آمده است .)) نه آوردن آن عبارت پیچیده و نا مفهوم

.گذشته ازاینهاازنظردستور زبان‌فارسی‌وقواعدفقه‌دراین جملات چند اشتباه قابل توجه موجود است .

۱ـ((**چنانچه**))بجای ((چنانکه)) استعمال شده‌واین‌خود یکی ازاغلاط فاحش دستوریست .

۲ـ **صوم** ـ حج ـ زکوة وعیدقربان و عید فطر که شش امرجدا گانه هستند یکی ازفروع محسوب شده‌است گویا مولف میخواسته بگوید ((هر کدام یکی ازفروعست))

۳ ـ ((آیا خود عید قربان)) و ((عید فطر)) از فروع هستند یا اینکه برگزاری نماز عیدین ومراسم‌آن ازفروع‌محسوب میشوند؟

٤ـ آیه ۷۲ ازسوره مبارکه **توبه** چنین است.

((المومنون و المـومنات بعضهم اولیاء بعض یـامرون بالمعروف و ینهون علی المنکرو یقیمون الصلوةو یوتون‌الزکوة و یطیعون‌الله‌ورسوله‌اولئك‌سیرحمهم‌الله،ان‌الله‌عزیزحکیم)) یعنی ((مردان‌وزنان با ایمان کسانی هستند که دوست و کمك یکدیگر باشند . این دسته ازمردم به نیکی امرمیکنند وازمنکر بازمیدارند و نماز رابجا میآورند وزکوة میدهند وخداوند و فرستاده اورا اطاعت میکنند ـ آنها مورد رحمت خداوند قرار می گیرند . بدرستی که خداوند غالب و حکیم است .))

در این‌آیات‌حضرت باریتعالی مردان و زنان مومن راتعریف کرده صفات آنها رامیشمارد وسرانجام درازای کارهای خوب که انجام می‌دهند بآنها مژده میدهد که مورد رحمت خدا قرار می گیرند؟. معلوم نیست در کجای این‌آیات نماز وحج وزکوة ((امربمعروف)) خوانده شده است مولف گویا نمیداند کسانیکه آیات قـرآن را تحریف کنند و

وبگویند از جانب خداوند نازل شده است برای آنها در روز جزا عذاب دردناکی ذخیره شده است.

اصولا کسیکه اطلاع از مبانی فقهی ندارد نباید وارد در بحثی بشود که خروج از آن برای وی دشوار باشد وناچار قرآن را به‌رای خود تفسیر کند، غافل از آنکه مشمول مفهوم حدیث معروف ((**من فسر القرآن برأیه فلیتبوء مقعده من النار** » واقع خواهد شد.

در صفحه ۲۸۰ **ذیل ((امس))** چنین ضبط است : ((عر بفتح اول و سکون میم. آخر دیروز - دیروز.))

خود غریبی در جهان چون شمس نیست
شمس جان باقیست او را امس نیست

در اینجا ضبط کلمه اشتباه است. زیرا کلمه ((امس)) بمعنی دیروز در زبان عربی از کلماتی است که مبنی بر کسر می باشد، ومولف میبایست قید می کرد که در زبان فارسی هنگام استعمال کلمات عربی ممکن است تغییراتی درآنها رخ دهد و درضبط کلمات تصرف شود بخصوص درضرورت شعری کلمه «امس» نیز از همین قبیل است.

گذشته ازین معلوم نیست معنی «آخردیروز» از کجا نقل شده است در کتب لغت چنین معنایی مشاهده نشده است وقید همان کلمه دیروز کافی بنظر میرسید.

ودرهمان صفحه ذیل «**امساك**» چنین مینویسد «عر بکسر اول بند کردن باز ایستادن -» ازسیاق وترتیب نوشتن معانی کلمه واضح است که مولف از فرهنك «**منتهی الارب**» استفاده نموده است. اما معلوم نیست چرا معنی اول را که «چنك زدن» است نیاورده است.

در فرهنك مذکور چنین ضبط شده است.

« امساك چنك زدن. **یقال امسك بالشی اذا تمسك به** و بند کردن و باز ایستادن وخاموش شدن».

گذشته ازاین در ابیات مورد استناد که چنین است.

ای بسا امساك كز انفاق به　　　مال حق را جز بمرد حق مده
جملهٔ خوهای او ز امساك وجود　　　آن چنان آمد که آنشه گفته بود

کلمه امساك با هیچیك ازمعانی نوشته شده تناسب ندارد بلکه امساك بمعنی بخل درمقابل انفاق وجود آمده است. حق این بود که مولف بجای نقل آنهمه معانی از کتب لغت قدری بیشتر «موشکافی! وغور! و بررسی! و استقصا!» میکرد و معنی مناسب کلمه رادر ابیات میآورد.

در صفحه ۲۸۵ ذیل «**امی**» چنین ضبط شده است «عر. ق بضم اول و تشدید میم آنکه بر اصل خلقت خود بود و کتابت وحساب نیاموخته باشد و **کودن و گول** وقلیل الکلام را هم گویند- آنکه باستاد نرفته باشد - این لفظ درحقیقت منسوبست بام که بمعنی مادر باشد یعنی آنکسیکه پدرش در ایام طفلی او بمیرد وازتربیت پدر محروم بوده ودرحجر مادر یا دایه پرورش یابد، ازاین جهت علم نوشتن وخواندن اوراحاصل نشود و مجازا بمعنی هر آنکسی که نوشتن وخواندن نداند اگرچه پیش پدر جوان شده باشد ولفظ امی لقب پیغمبر ماص ازآنست که آنحضرت از کسی تعلیم نگرفته بود - این کلمه ماخوذ است از آیه شریفه **الذین یتبعون الرسول النبی الامی .... الخ** کسانیکه پیروی می کنند پیغمبر نا نویسارا. وباز درهمان سوره ((**فامنوا بالله ورسوله النبی الامی الذی یومن بالله و کلماته**. پس بگروید بخدا ورسول او که پیغمبری امی است درمثنوی نیز مقصود ازین کلمه پیغمبر آخرالزمانست »

بطوریکه قبلا یادآور شدیم هر گاه مولف بخواهد جملهٔ ازخود بنویسد بی آنکه عبارت دیگران را نقل کند دچار اشتباهات ولغزشهای نابخشودنی میگردد که از مختصات خود اوست

مثلا درجملات بالا «ازتربیت پدرمحروم بوده و درحجرمادر یادایه پرورش یابد..» آوردن « واو » بعد از فعل وصفی « بوده » نادرست است.

و همچنین جمله «اگرچه پیش پدر جوان شده باشد» نا مفهوم است وگویا مقصود مولف این بوده که « بزرك شده باشد - یا پرورش یافته باشد » و مانند اینها.

و در نقل شعر مولانا که اصل آن در بیشتر کتب مثنوی چنین است « بیش حرف امیی اش عار بود» نیز مرتکب اشتباه شده وآنرا بدین صورت

غ ط ضبط کرده است «پیش حرف امی اش عار بود . » این مصراع که بدین صورت آورده شد . از نظر وزن شعر هم ناقص می باشد . (١)

گذشته ازاین توضیحات مولف نمیداند لقب چیست لقب آنست که (دلالت برمدح ویا ذم نماید مانند صلاح الدین وعدو الملة) بنابرین لفظ امی چون شامل مدح وذم نمیشود نمیتواند ((لقب)) کسی باشد

---

١ - حال بتفسیر کلمه امی و مقایسه آن بامعانی عجیبی که مولف ذکر کرده است پرداخته میشود.

ابوالفتوح رازی در صفحه ٢١٩ جلد اول چاپ سوم در تفسیر کلمه امیون چنین آورده است :

«و کسی را امی گویند که چیزی نتواند نوشت . . . اهل علم خلاف کرده اند در آنکه چرا آنانرا که کتابت ننویسند وچیزی ندانند خواندن امی خوانند . بعضی گفتند منسوبست بامت یعنی جماعت عامه که قـرائت و کتابت ندانند و بعضی دیگر گفتند منسوبست باامت که خلقت باشد ... یعنی بر اصل خلقت مانده اند وچیزی نیاموخته اندو ((تا)) برای ((یا)) نسبت بیفکنده اند چنان که در نسبت با بصره و کوفه گویند بصری و کوفی یافرق باشد میان یای نسبت ویای اضافه وبعضی دیگر گفتند منسوبست باام که مادر باشد . مادری اند یعنی بر اصل ولادت مادر مانده اند وچیزی نیاموخته اند ..»

بابودن چنین تفسیر روشن ومهمی که خودمولف هم درفهرست مآخذ از آن نام برده معلوم نیست چرانویسنده بجای نقل ازاین تفسیر معانی نامناسب و موهن رادر برابر کلمه امی آورده است البته دلیل آن واضح است زیـرا ابوالفتوح تفسیر را ذیل امیون که درسوره بقره است بیان کرده وهمانطور که در تفسیر ترکیب « اصحاب شمال» متذکر شدیم . مولف بعلت عـدم آشنایی بـه استفاده از اینگـونه کتب نتوانسته است بدان دست یابد

و همانطور که بارها متذکر شده ایم اصولا برای نوشتن فرهنگ بخصوص بـایستی معانـی و تفسیرهاییکه مراد شاعر است انتخاب گردد. متاسفانه مولف برای پر کردن کتاب و تهیه چند «مجلد ضخم!» هرغث و سمینی را که در کتب لغت یافته بی آنکه تناسبی باشاهد مثال داشته باشد نقل کرده است. واین روش غلط بجایی کشیده شده که مولف بااینکه خود تصریح کرده است که کلمه امی «لقب پیغمبر ما ص» است یا ازروی جهل و یا بعلت «ابتر کردن» کامل کتاب در نهایت بی ادبی و گستاخی کلمات زننده وزشت

در صفحه ٢٠٨ مولف پس از ذکر اصحاب الشمال

اصحاب صدر - اصحاب فیل - اصحاب کهف - اصحاب گورستان - اصحاب مائده و اصحاب معنی - را مینویسد بی آنکه توضیحات لازم را ادا نماید ، و اغلب بشرح اعلام مثنوی مراجعه داده است

معذلك معلوم نیست بچه علت اسمی از «اصحاب ضروان» که دراشعار مولانا آمده بمیان نیاورده است

در صفحه ٢٩١- در ضمن تفسیر «**انادان**» - چنین ضبط شده است «عر+فا .م» آنکه من را میداند - کنایه از عارف ربانی که میداند حقیقت واقع وجودش جز انانیت ازلی چیز دیگری نیست واین وجود ظاهری ظل و سایه از آن حقیقت است »

«رب بر مربوب کی لرزان بود   کی انادان بند چشم وجان بود»

در اینجا مؤلف حرکات کلمه را که از نظر قرائت بسیار لازم است ذکر نکرده و خواننده ممکن است آنرا بصور مختلف قرائت کند و علاوه بر این برای آرایش عبارات به لفاظی مانند « ظل و سایه » که هر دو مترادفند وذکر یکی از آنها کافی بود پرداخته است.

درصفحه ٢٩٩ - ذیل «اندر عدم خیمه زدن چنین آمده است «فا: م- در عالم بی نشانی خیمه برافراشتن - فانی شدن .. »

مؤلف باذکر علامت اختصاری «فا . م» ازچندین نکته غفلت ورزیده است

١ - ترکیب مزبور دارای دو لغت عربی (عدم و خیمه نیز هست ، چگونه مؤلف باوردن علامت «فا» اکتفا کرده است؟

٢- نوع ترکیب را نشان نداده و مهمتر از این کنابه را با مجاز

« کودن و گول» را نیز دنبال دیگر معانی نقل کرده و به عکس العمل قرائت چنین الفاظ نامتناسبی درخواننده توجهی نکرده است وچنین اشتباهی برای نویسنده ای که خود رااستاددر زبان وادب میداند قابل گذشت نیست زیرا چنین جسارتی بمقام حضرت ختمی مرتبت که گذشته ازمقام نبوت در نظر همه بزرگان جهان سرآمد فیلسوفان وحکماو قانونگزاران بشمار میرود، ازطرف شخصی کـه در دانشگاه کشور مسلمانی تدریس میکند کمتر از کفر و زندقه نمیباشد و چون دفاع ازمقام شامخ نبوت وظیفه علما ومراجع تقلید است ازاطاله کلام خودداری میشود

أشتباه کرده و علامت‌اختصاری « م » را که همان مجاز است مانند بیشتر موارد بغلط بکار برده است.

در صفحه ۳۰۰ ذیل **اندك مایگی** چنین آمده‌است. ((فا . بی قدر و بی سامان و بنیاد ـ چه مایه در فارسی بمعنی مقدار و دستگاه و سامان و بنیاد آمده است ..))

در این جا ((اندك مایگی .)) که حاصل مصدر است صفت معنی‌شده مؤلف این اشتباه رادر چند جای دیگر نیز مرتکب کردیده است ـ صحیح آن بیقدر و بیسامان بودن‌است نه((بی‌قدر و بی سامان .)) . گذشته ازاین مؤلف پی آنکه معانی منقول از کتب لغت را بااین شعرمورد استنادبسنجد

(تو خر احمق ز اندك ما یکی   بر زمین ماندی‌ز کوته پا یکی)

درك نکرده است که در اینجا اندك مایکی با معانی آورده شده تناسب ندارد بلکه معنی بیسوادی و نادانی از آن مستفاد میشود.

در صفحه **۳۰۲** ذیل ـ (انستان) چنین مینویسد (عر . انسان ـ نوع بشر .) و سپس باین شعر استناد میکند.

جنتان و انستان و اهل کار   گو یکی آیت‌ازاین آسان بیار

گذشته از اینکه مؤلف حرکات کلمه را بیان نکرده و این عدم ضبط ممکن است خواننده را بمفاهیم دیگری مثلا بروزن (دبستان) بکشاند در مقابل کلمه علامت (عر) که مقصود همان‌عربی میباشد نوشته است.

در صورتیکه ضمیر فارسی (تان) نمیتواند جزء کلمه باشد . بدیهی است کلمه (انس) عربی است اماهنگامیکه ضمیر(تان) در آخران در بیاید از صورت‌عربی بودن‌خارج‌میشود مؤلف(انستان)را یك‌لغت‌تصور کرده‌و آنرا (انسان) و(نوع بشر)ضبط کرده است درحالیکه در شعر مولانا منظور بیان ((**انس**)) است و آوردن ضمیرتان جزء کلمه بیمورد و بر خلاف رویه فرهنگ نویسان است.

اگرمؤلف به روش‌فرهنگ‌نویسان واقف بود جای آنرا قبل‌از کلمه (انس‌بن مالك) ذکرمیکرد گرچه آقای‌دکتر یزدگری فقط(انستان)را در غلط‌نامه تصحیح کرده است ولی دیگر نمیتوانست جای آنرا تغییر دهد.

بدیهی است با توجه باین لغزش بزرگ (جنتان) نیز بزعم مؤلف یك

کلمه آنهم عربی خواهد بود و در قسمت ((ج)) همین اشتباه را مرتکب خواهدشد.

در صفحه **۳۰۸** مؤلف « **انگشتری** » را در((انگشتری‌سلیمان)) چنین ضبط کرده است . (انگشترسلیمان) . گو یا نمیداند که صحیح کلمه انگشتری است.

در صفحه **۳۰۹ حرکات کلمه(انگلیون)**ذکر نشده‌است ، بخصوص که این کلمه ریشه خارجی دارد ضبط آن ضروری است . معمولا فرهنگ نویسان در این گونه موارد ضبط کلمه را درست مینویسند که خواننده آنرا بچند شکل نخواهد

در همان صفحه ذیل «**انگشت زدن**» چنین آورده است .

((انگشت ها را از خوشحالی بر هم زدن))

در صورتیکه‌این معنی کافی نیست واگر مؤلف بفرهنگ . آنندراج که آنرا در ردیف مآخذ کتاب ذکر کرده مراجعه میکرد معنی کافی وصحیح آنرا چنین میبافت .

((از فرط خوشحالی انگشت را بر انگشت دیگر چنان زدن که صدائی از آن پیدا شود.))

در صفحه ۳۱۷ ـ در تفسیر کلمه ((**اوستاخ**))چنین ضبط است.

((گستاخ ـ دلیر ـ بی‌ادب ـ جسور))

روی‌صحر اهست‌هموار و فراخ   هر قدم دامیست کم‌ز آن اوستاخ

با وجودیکه کتاب برای تعبیر و تفسیر لغات‌مشکل مثنوی تهیه شده. در اینجا مولف‌اچهار معنی برای اوستاخ ذکر میکند اما مانند همیشه نمینویسد که کدامیك از معانی مناسب مقام بیت مورد استناد است در حالیکه این امر یکی از اهم موارد است:

علاوه چون ممکنست خواننده کلمه را با (فتح و یا کسر و ضم‌اول و دوم) بخواند بنا بر این ذکر حرکات حروف در اوستاخ نیز لازم میباشد .

شاید خودداری از ذکر**ضبط کلمات**و **نوع ترکیب‌وانتخاب‌معانی** مناسب مقام روش جدید‌فرهنگ نویسی است که‌مورد نظر مولف است !!

در صفحه ۳۱۸ ـ ذیل «**اوقیه**» ضبط کلمه چنین است (بضم اول

خودداری نمیکند.

درصفحه ۳۳۳ - **ذیل ایثار** چنین آمده‌است . ((عر ، عطا دادن - بخشیدن - حظ دیگری‌را برحظ‌خوداختیار کردن . افزودن و برگزیدن..))

دراینجا مولف پنج‌فقره معانی مختلف برای ایثاریاد داشت کرده‌است وبرای خواننده روشن نیست کدامیك راباید انتخاب کند . درحالیکه دراین گونه مواقع باید معنی بخصوصی راانتخاب کرد که شعرمورد استشهادشامل آن میشود .

گذشته ازاینها معلوم نیست مولف((افزودن))راازکجا نقل کرده است . زیرا دراکثر فرهنگ‌های معتبراین معنی برای ایثارضبط نشده‌است.

اگرمولف بفرهنگ منتهی الارب مراجعه میکرد . عبارت ((**آثره ایثاراً**)) مشاهده میگردید که معنای آن چنین است (برگزید او را و کرامت کرد اورا) ونیز(غرض دیگران را برغرض خویش مقدم داشتن) نه حظ دیگری را برحظ خود اختیار کردن .

صفحه ۳۳۴ **ایفاء** ((عر بکسراول‌واگذار کردن - واگذار کردن حق کسی تمامه - بسرآوردن، بپایان بردن - وفاکردن))

ای فقیرانرا عشیره والدین　　　در خراج وجرج و درایفاء دین

در این شعر معنی مناسب (بتمام گزاردن حق کسی را) میباشد که صاحب منتهی الارب نوشته است .

مولف از ذکر معنی مناسب غفلت ورزیده و بجای آن ((بسر آوردن)) را ذکر کرده که درهیچ فرهنگی ضبط نشده است .

صفحه ۳۳۵ ذیل **ایقاظ** ((عر . بیداران - هوشیاران. . .))

مولف دراغلب موارد هرگاه درمثنوی کلمهٔ بطورجمع استعمال شده مفردانرا ذکرمیکند مانند اوساخ که مفردش وسخ میشود لیکن دراینجااز ذکرمفرد **ایقاظ** که **یقظ** بفتح اول و کسردوم است خود داری کرده است.

پیداست که مولف آشنا بسبك فرهنگ نویسی نمیباشد . زیرا کلمات را بدلخواه خود مفردویاجمع بکارمیبرد . گذشته ازاین لازم بود حرکت اول راکه بفتح است ذکر میکرد که با صورت دیگر کلمه که باکسرهمزه ومصدرباب افعال است اشتباه‌نشود .

در صفحه ۳۳۷ ذیل ((**ایمان تازه کردن**)) مینویسد (عر فا . م بکسراول ازنومسلمان‌شدن . کلمه اشهدان‌لااله الا اله را برزبان راندن))

تازه کن ایمان نه از گفت زبان　　　ای **هوا** را تازه کرده در نهان
تا هوا تازه‌است‌ایمان تازه نیست　　　کاین **هوا** جزقفل آن دروازه نیست

مؤلف‌مانندصفحات قبل باگذاشتن علامت اختصاری ((عر + فا. م)) بگمان خود ترکیب عبارت را توضیح داده است . علامت ((م)) بجای‌مجاز استعمال شده ومعلوم نیست درکجای این عبارت که کنایه است . مجازبکار رفته‌است . اصولا برای‌مولف که فعلا استاد دانشکاه‌است نمیداند که ممکن است یك کلمه بصورت مجاز در آید ولی امکان ندارد یك عبارت مجازاً بکار رود .

گذشته ازاینکه دردوبیت مورد استشهاد کلمه ((هوا)) که درمصرع دوم‌ومصراعهای‌سوم وچهارم آمده وبمعنی ((هوی وهوس))است‌بایستی با الف مقصوره نوشته‌شود ومولف‌ابداً توجهی بدان نکرده است، اساساً ((تازه کن ایمان)) درمصراع اول، معنای تغییرمذهب وتجدید آنراندارد بلکه مراد مولوی اینست که باید ازته دل ایمان داشت‌نه با زبان ، بنا بر این بکاربردن . ((ازنومسلمان‌شدن)) ازطرف مولف درمقابل ((ایمان تازه کردن .)) بکلی بیمورد واشتباه محض است .

ثانیاً بکار بردن **کلمه** قبل‌از((اشهدان لااله‌الاالله))
نیزلغزش بزرگی است زیرا همانطورکه قبلا توضیح داده شد مولف‌محترم در چند جای کتاب ((**حرف - کلمه - عبارت**)) را با یکدیگر اشتباه کرده و یکی‌را بجای دیگری استعمال نموده است گویا وی شنیده است که میگویند ((فلانکس اشهدخود را گفت)) یا اینکه کلمه ((شهادتین)) برزبان راند ولی‌نمیداند که مورد مزبوردراینجا صدق نمیکند زیراعبارت ((اشهدان‌لااله‌الاالله))راچگونه‌میتوان کلمه‌دانست وآنرابا کلمه((شهادت)) یا ((اشهد)) اشتباه کرده است .

والا اگرکسی کمترین توجه بموضوع بنماید و اندکی دقت کند بخوبی در خواهد یافت که «اشهد ان‌لااله‌الاالله .» کلمه نیست‌بلکه‌جمله است.

ثالثا کسی که این عبارت‌را برزبان جاری کند بمذهب اسلام گرویده است واین درموقعی است که مثلا شخصی بخواهد کیش خودرا از زردشتی

باسلام تغیردهد و مسلمان شود . دراین صورت باید «شهادتین» بر زبان زاند یعنی عبارت «اشهدان لااله‌الاالله » و «محمداً رسول‌الله» رابگوید.

رابعاً ـ همانطور که قبلا گفته‌شد نوشتن کلمه «**الله**» بصورت «اله» غلطاست و باید بصورت «الله» نوشته شود . زیرا درغیر این‌صورت کلمه «الاه» خوانده میشودنه «الله» .

مؤلف دراین عبارت مختصر که درذیل کلمه مورد تفسیر آورده چند اشتباه بزرگ کرده است :

۱ ـ استعمال کردن «**مجاز**» **بجای کنایه** .

۲ ـ آوردن «**ازنومسلمان شدن**» بجای ازصمیم‌قلب‌مسلمان‌شدن.

۳ ـ بکار بردن **کلمه** بجای **جمله** .

٤ ـ نوشتن کلمه «**الله**» بصورت «**اله ـ الاه**» .

۵ ـ خراب کردن اشعارمولانا ونوشتن «**هوا**» بجای «**هوی**» بدیهی است چون هوا وهوی (بمعنی هوس وشهوت) دو کلمه جداگانه‌میباشد استعمال یکی بجای دیگری از جمله اغلاط دستوریست.

درخاتمه تذکرمیدهد که بقراراطلاع مؤلف جلد دوم این فرهنگ‌را نیز منتشر کرده ولی‌هنوز بدست‌نگارنده‌نرسیده است‌وچون فرصت حاصل نشدکه یکایك لغات این مجلدمورد انتقاد قرارگیرد نظریات و انتقادات خود رادرباره این کتاب وتألیفات دیگر مولف‌بآینده موکول مینماید .

گذشته ازاین ناچارم باین‌نکته اعتراف کنم که اگر میخواستم کلیه اغلاط«فرهنگ لغات‌وتعبیرات مثنوی» تألیف‌آقای صادق گوهرین‌دانشیار دانشکده ادبیات ! را :

۱ ـ ازنظر ضبط کلمات وعبارات .
۲ ـ « آوردن‌معانی نارسا وغیروارد .
۳ ـ « اشتباهات دستور زبان‌فارسی وصرف‌ونحو .
٤ ـ « نقل‌نادرست آیات قرآن‌مجید واحادیث نبوی .
۵ ـ « نکات مذهبی وفقهی .
٦ ـ « تطبیق بااصول معانی وبیان .
۷ ـ « نقل‌عبارات دیگران بعنوان عبارات خود .
۸ ـ « بیان‌نکردن نوع‌ترکیب کلمه‌ها .
۹ ـ « اشتباه‌کردن استعارات بامعانی مجازی وکنایات .
۱۰ ـ « استعمال لغات واصطلاحات عرفانی بغلط .
۱۱ ـ « تفسیر آیات‌قرآن‌ازپیش‌خود ونفهمیدن‌معانی آنها .
۱۲ ـ « ادعای پوچ‌وبیجا در مورد ارائه‌کتاب باساتید دانشگاه و وانمودن اینکه آنان درتهیه و تنظیم این‌کتاب راهنمای او بوده اند .

۱۳ ـ ازنظرعدم توانایی مراجعه بکتابهای‌عربی نام بردن یکصد واندی‌مجلد بعنوان مآخذ بدروغ

۱۴ - از نظر ندانستن ریشه لغات عربی بخصوص افعال غیر سالم (مهموز-مضاعف-معتل) وعدم توانایی مؤلف در جستجوی معانی آنها از فرهنگها مورد انتقاد قرار دهم کتابی بمراتب قطور تر ویا بقول مؤلف (ضخم تر) از کتاب مورد انتقاد میشد . ازاینجهت باعرض پوزش باید اقرار کنم که بیش از یك ثلث کتاب دست نخورده مانده است .

همچنین ازجناب آقای دکترعلی اکبرسیاسی ریاست محترم دانشکده ادبیات وجناب آقای علی اصغرحکمت وجناب آقای بدیع الزمان فروزانفر که دراین کتاب بعنوان راهنما معرفی شده‌اند . استدعا دارم پس از خواندن این رساله کمیسیونی مرکب از اشخاص مطلع وبیغرض تشکیل دهند و کتابهایی راکه ازطرف آقای گوهرین وامثال او بچاپ رسیده مورد رسیدگی قراردهند تادر صورتیکه چاپ این قبیل کتب مانند کتاب حاضر را توهین بساحت رفیع دانشگاه وعالم علم وادب تشخیص دهند ، درآتیه قبل ازصدور اجازه رسمی از نشرچنین کتبی که حاصل آنها تنزل مقام دانشگاهست جلو گیری بعمل آورند .ضمناً اضاقه میکند که نگارنده پس ازخواندن این تالیف ضخم! از عقیده خوددرباره سفرمولف بانگلستان عدول کردم زیرا باچنین نبوغی که وی درعرفان وتصوف دارند بهتراست بکشوررمز بوراعزام شوند وانقوم راکه سالهاست درعالم مادی غوطه وراست بشاهراه انزوا و تزکیه نفس رهبری فرمایند تامگر تعدیلی در تمدن جهانی بوجود آید.

چون این رساله برای انتقاداز کتاب ((فرهنگ لغات وتعبیرات مثنوی)) تهیه وتدوین شده بی مناسبت نخواهدبود که برای حسن ختام حکایت((افتادن شغال درخم رنگ)) را از جلد سوم مثنوی مولانا جلال الدین برای عذر خواهی ازهرزگی وگستاخی کسانیکه قدر بزرگان ودانشمندان را نمیدانند نقل نمایم .

ان شغالك رفت اندر خم رنگ   اندر آن خم کرد یکساعت درنگ
پس بر آمد پوستش رنگین شده   **که منم طاوس علیین شده**
پشم رنگین رونق خوش یافته   ز آفتاب آن رنگها بر تافته
دید خود را سرخ وسبز و بور وزرد   خویشتن را بر شغالان عرضه کرد
جمله گفتند ایشغالك حال چیست   که ترا در سر نشاطی ملتویست
از نشاط از ما کرانه کرده‌ای   این تکبر از کجا آورده‌ای
یك شغالی پیش او شد کای فلان   شید کردی تا شدی از خوشدلان
شید کردی تا بمنبر بر جهی   تا ز لاف این خلق را حسرت دهی
پس بکوشیدی ندیدی گرمئی   پس ز شید آورده‌ای بی شرمیی
صدق وگرمی خود شعار اولیاست   **باز بی شرمی پناه هر دغاست**
کالتفات خلق سوی خود کشند   **که خوشیم واز درون بس ناخوشند**
نیست الاحیله و مکر و ستیز   **مر سیه رویان دین را خود جهیز**

نقل ازدفتر سوم مثنوی
چاپ کلاله خاور

۱/۷

راهی از بن بست

درباره خط فارسی

نوشته دکتر مظاهر مصفا

[illegible]

که بیش از یک ثلث کتاب دست نخورده مانده است

[illegible]

راهی از بُن بست

دربارهٔ خطّ فارسی

نوشتهٔ دکتر مظاهر مُصفا

چاپ اول در هزار نسخه

حق طبع مخصوص مؤلف است

چاپ اتحاد

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

اگر از دشواری‌های خط فارسی کاسته نشود واین بی‌سامانی باقی بماند با سواد شدن همه مردم این کشور آرزویی دیریاب و دورپایان است .

آسان کردن خط فارسی مگر با یك‌سان شدن آن میسر نیست همه دشواری این خط ازنا به‌سامانی و چند گونه بودن شیوهٔ نوشتن در کلمه‌هاست .

اگر شیوهٔ نوشتن کلمه‌ها را ازین که هست دشوارتر کنیم اما همه‌جا پی‌رو یك شیوه باشیم هنوز آموختن خط وباسواد شدن ازامروز بسیار آسان‌تر خواهد شد مقصود از شیوهٔ واحد به‌کاربردن شیوهٔ واحد در همه جاهای مشابه ویك‌سان است .

هر آینه بی‌شیوه بودن اگر در امکان بود به‌تر می‌نمود اما چون ناگزیریم به‌تر آن که یك شیوه بیش‌تر نزنیم اگر بخواهیم خط فارسی‌را به‌آسانی نزدیك کنیم باید در همه‌حال با ناگزیری آن بسازیم و از خاصیت اتصال و انفصال حرف‌های الف بای فارسی غافل نباشیم .

اگر مشتی علامه و استاد به‌ابداع و اجتهاد خود در املای کلمه‌ها ایمان و اعتقاد دارند و می‌توانند به‌سلیقهٔ خود هر کلمه را با وجهی و توجیهی به‌صورتی که می‌پسندند بنویسند تو بگو که گروهی کودك و برنا چه کنند و کدام صورت را از کدام علامه بپذیرند هزاران هزار نو آموز دبستانی و دانش آموز دبیرستانی چه کنند .

خط و زبان وسیلهٔ انتقال فکر و آموختن دانش است اگر خود دانشی دشوار و بدین دشواری باشد که عمرها تباه کند و آموخته نشود چه گونه وسیلهٔ آموختن دانش‌های دیگر تواند بود .

با وسیله‌یی که در نیمه‌راه سرنشین خود را هلاك سازد کدام عاقل سفر می‌کند و آن را که سفر می‌کند دیوانه‌ییم اگر فرزانه بدانیم .

تو در میان این سد علامه یکی را بنمای که املای تمام کلمه‌های رایج در زبان و متداول در کتاب‌های فارسی را به‌درستی بداند .

گرفتم یك یا دو سه تن عمری درین کار عبث گذراندند و بدین مقام عالی دست یافتند اما رسیدن به‌اوج این آرزو و ذروهٔ این میل چه سود دارد .

گرفتم که سعادت دو دنیا درین بود شمار کن که چند تن ازین هزاران هزار مردم کشور ما به‌این سعادت موهوم دست خواهند یافت .

به اعتقاد من آموختن خط فارسی کاری آسان و آرزویی زودیاب است اگر دشواری‌ها و پیرایه‌های آن را از میان برداریم و با طبیعت و مزاج فارسی خو بگیریم و بند صرف و نحو عربی‌را از پای نحو و صرف فارسی بگشاییم .

به‌حکم عقل و منطق هر که الف بای زبان فارسی‌را و قاعدهٔ فصل و وصل آن‌ها را به‌درستی بیاموزد و یك دو سالی بخواند و بنویسد باید بتواند درست بخواند و درست بنویسد اگر از سال اول دبستان تا دورهٔ عالی همه آموختی و هیچ نیاموختی که خط زبان مادری خود را چه گونه بنویسی در کار این

خط عیبی بل که عیب هاست درس املا سبب تباه کردن روزگار فرزندان عزیز ایران است .

یکی درمیان‌جمعی کتابی و نوشته‌یی در دست داردو همه می پاید که مباد کسی را نظر بر آن افتد به آرامی از روی کتاب و نوشته می‌خواند ودیگران می نویسند این کار در سال های اول ودوم وسوم نه چهارم وپنجم وششم دبستان اگر ضرورت دارد در سالهای بالاتر نا به جا و ناضرور است توازمیان یکی‌از املاهای سال‌پنحم ابتدایی بیست کلمهٔ عربی که در آن‌ها ص و ث و ط و ظ و ض و ذ باشد جدا کن و آنها را به‌آن تلفظ که درفارسی رایج‌است است برای دانش جویان دورهٔ عالی دانش کده‌های کشورهای عربی املا کن به یقین وبی هیچ تردید همه را غلط و نادرست خواهند نوشت و انصاف کن که از کودك نورستهٔفارسی‌زبان عربی‌نخوانده چه‌انتظاری گزاف داریم.

مردم عرب زبان برای‌این‌حرف‌ها تلفظ خاص‌دارند وما همه **ض** و **ظ** و **ذ** را **ز** .

ص و **ث** را **س** .

ط را ت تلفظ می کنیم و از کودك نوخاسته انتظار

داریم که‌آن‌ها را درست بنویسد .

از نوآموز سال دوم ابتدایی می‌خواهیم که بداند اضطراب ازمایهٔ ضرب است واصطلاح ازمادهٔ صلح وتای باب‌افتعال بعداز ض‌و ص به ط بدل می‌شود ومی‌خواهیم که مبتلا را مبتلی کند و بداند که الف اگر درمرتبهٔ چهارم به‌بعد قرار گرفت ودرطرف بود به‌صورت یا نوشته‌می‌شود ومی‌خواهیم‌بداند مبرا ازمایهٔ بَرء َاست ومهموزاللام‌است وازین‌قاعده مستثناست وحرف ماقبل‌آخر دنیا چون‌یاست ازین قاعده مستثناست و یحیی مستثنا ازین استثناست و می‌خواهیم‌اگراین قاعده‌ها را درك نمی کند حافظهٔچشمی خود را برای یاد گرفتن صورت هزاران کلمه در کار کند از باربر وپاره دوز و درو گر و درود گر که از کتاب جز رنگ سیاه وسپیدنمی‌داند ودرسراشیب‌پیری است هم‌انتظار داریم که خط و زبان را باهمه این دشواری‌ها بیاموزد و چه خوب می آموزد .

تصمیم گرفتن دریك سان کردن شیوهٔ خط فارسی وآسان کردن‌آن‌جوابی است که به‌حکم‌زمان بایدبه‌فریاد حاجت ناگزیروبانگ ضرورت اجتناب ناپذیرمردم‌بدهیم

همه می‌خواهند به‌تر زنده‌گی کنند و برای به‌تر زیستن باید همه باسواد باشند و برای باسواد شدن این خط با این‌همه دشواری آماده ومناسب نیست وفرزندان هفت تا بیست‌سالهٔ این نسل و نسل‌های آینده وهمه‌مردمان که امروز می‌خواهند بتوانند بنویسند و بخوانند وهمه مردمان که سر از گریبان فردا بر می آورند بازی‌چهٔ سلیقهٔ علامگان نیستند وهمه نمی‌توانند علامه و بازی‌گر باشند و به‌تر که نباشند اکنون اگر این روش‌ها که من درین جزوه پیش‌نهاد می کنم به کاربندی هشتاد درسد ازدشواری‌های خط فارسی که بدان گرفتاری ازمیان برمی‌خیزد و آن بیست در سد باقی قابل ارتفاع است وهم آن زمزمهٔ ناخوش تغییرخط تا جاودان دردهان دشمنان زبان وفرهنگ وملیت ما خاموش وخفه خواهد شد قانونی که همه استثناست قانون نیست و درین روش‌ها هیچ استثنا نیامده .

سخنی که پایه و مایه‌ندارد همه‌لاف و گزاف ویافه و خلاف است و یك سخن بی‌پایه درین‌مختصر که من آوردم نیست .

اگر لج نکنی وعناد نیاوری که چه را من نگفتم و تو گفتی وسراسر این روش‌ها را بخوانی داوری‌خواهی کرد که به‌ساده‌گی و آسانی‌خط فارسی را آسان وساده می‌توان کرد بی‌بدعت وجعل .

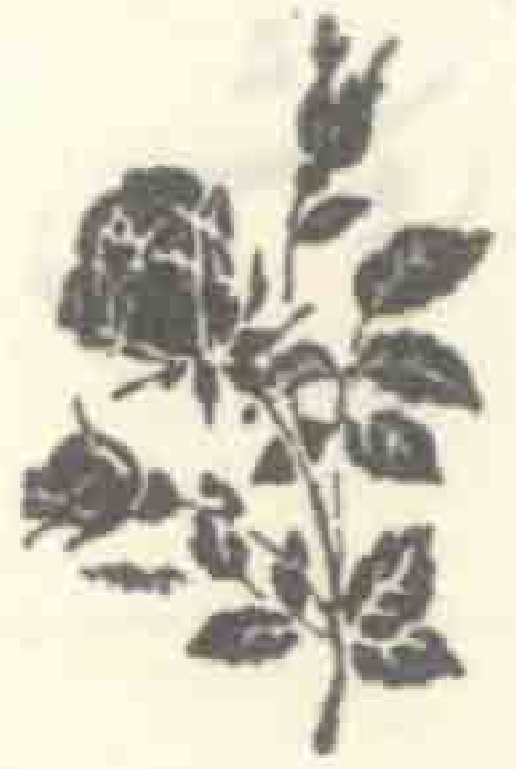

چند نکته

در توجیه روش ها

قیاس کلمه‌های فارسی باکلمه‌های فرنگی

- حساب نوشتن کلمه‌های فارسی از کلمه‌های فرانسه و انگلیسی جداست زیرا الف‌بای فرانسه و انگلیسی همه منفصل است و هیچ حرفی به هیچ حرف دیگر نمی‌چسبد (مگر در چند کلمهٔ فرانسه دوحرف **O** و **E** به یك دیگر می‌چسبند) .

وجز **الف** و **د** و **ذ** و **ر** و **ز** و **ژ** و **و** همه حرف‌های الف بای‌فارسی به‌حرف پس‌ازخود چسبیده می‌شوند آن که درترکیب‌های خط فارسی در خط چسباندن است و آن را باخط فرانسه‌یا انگلیسی‌قیاس‌می کند ازاین‌خاصیت خط و الف بای فارسی غافل است و چون در قسمتی عظیم از ترکیب‌های فارسی ناگزیر ازقبول انفصال و جدانویسی هستیم باید درباقی ترکیب‌ها خود را با این ناگزیری‌ها هم‌آهنگ سازیم .

غیرت عربی کر دوستی

بیش‌ازهزار سال است کلمهٔ قفص عربی درفارسی با املای قفس رایج ومتداول شده است وشاعران پیشین آن را بامگس وعسس وبس و کس ونفس قافیه کرده‌اند .

سعدی‌بیست وهشت بار این کلمه‌آورده وپانزده بار با نفس و کس وبس ومانندآن قافیه کرده .

نه عجب گر فرو رود نفس‌ش
عندلیبی غـراب هم قفس‌ش
گلستان

چـو گنجشك در بازدید ازقفس
قرارش‌نماند اندر آن یك نفس
بوستان

تودانی که چون دیورفت ازقفس
نیایـد به لاحول کس باز پس
بوستان

بخندیـد کای بلبل خوش نفس
تو از گفت خود مانده‌یی درقفس
بوستان

چو توتی کلاغش بود هم نفس
غنیمت شمارد خـلاص از قفس
بوستان

غنیمت شمار این گـرامی نفس
که بی‌مرغ قیمت نـدارد قفس
بوستان

خبر داری ای استخانی قفس
که‌جان تو مرغی‌ست نامش نفس
بوستان

بسیج سفر کـردم اندر نفس
بیابان گرفتم چو مرغ از قفس
بوستان

اتّفاقم به سر کوی کسی افتادست
که در آن کوی چومن کشته‌بسی‌افتادست
خبر ما برسانید به مـرغان چمـن
که هـم آواز شما در قفسی افتادست

⁂

کسی که روی تو بیند نگه به کس نکند
ز عشق سیر نباشد ز عیش بس نکند
بنال سعدی اگر عشق دوستان داری
که هیچ بلبل از این ناله درقفس نکند

⁂

این جا شکری هست که چندین‌مگسانند
یا بلعجبی کاین همه صاحب هوسانند
دانی چه جفا می‌رود از دست رقیب ت
حیف‌ست کـه توتی و زغـن هـم قفسانند

⁂

بوی بهار آمد بنال ای بلبل شیرین نفس
ورپای بندی‌همچومن‌فریادمی‌خوان‌ازقفس

⁂

گر درون سوخته‌یی با تو برآرد نفسی
چه تفاوت کند اندر شکرستان مگسی
چون سراییدن بلبل که خوش آید برشاخ
لیکن آن سوز ندارد که بود در قفسی

* * *

ای بلبل خوش سخن چه شیرین نفسی
سرمست هوا و پای بند هوسی
ترسم که به یاران عزیزت نرسی
کز دست و زبان خویشتن درقفسی

* * *

هر که هر بامداد پیش کسی است
هر شبان گاه در سرش هوسی است
باز با دیگری همین گوید
کین جهان بی‌تو بر دلم قفسی است

* * *

تو گویی این تصرف و تغییر که در کلمهٔ قفس راه یافته بیدادی گران است و اعتبار و حیثیتی کلان از آن به‌باد رفته که درین روز گار محتسبان دادستان علم و ادب وشحنگان داد گر لغت‌عرب به‌خون‌خواهی برخاسته‌اند و باجامهٔ املای اصل آن کلمه را آراسته و اورااعادهٔ حیثیت کرده‌اند .

غیرت عربی دوستی اگر براین پایه بماند دیری

نپاید که باقی کلمه‌های تازی که به پارسی درآمده‌اند و به حیثیت اصل نمانده‌اند صورت ازدست رفته بازیابند .

چون سفله (سفلگان) وطلایه و تمیز وصاف وسدها کلمهٔ دیگر که صورت اصل خود را از دست داده‌اند و صورت مناسب با طبیعت و مزاج پارسی گرفته‌اند هر چند درین چند سال شرف به باد رفتهٔ تمیز باز یافته‌اند و بدو بخشیده‌اند و آن را به طبیعت عربان تمییز به کار برده‌اند تا همه بدانند که تمییز مصدر باب تفعیل است و بی‌سوادان آن را تمیز کرده‌اند .

این دانستی اما ندانستی که از قرن‌ها پیش فارسی زبانان در صورت و معنی کلمه‌های تازی دست برده‌اند و آن‌هارا موافق‌طبیعت ومناسب مزاج زبان خود کرده‌اند.

چون مراجعه و مناسبه ومراقبه ومساعده .

که‌مراجعت‌ومناسبت‌و مراقبت‌ومساعدت کردندوهم لغت مراجعت و مراجعه را که هردو یکی‌ست به‌دومقصود آوردندومساعده ومساعدت‌را که‌هردو یکی‌است به‌دومقصود به‌کاربردند و چون سفله وعمله وطلبه و صم و بکم وحور ورياحين و منازل که جمع‌های‌تازی است وفارسی‌زبانان‌با

آن‌ها معاملهٔ مفرد کردند .

و چون اولی و افضل که اولی‌تر و افضل‌تر به‌کار بردند از آن‌روی که مقصود افعل تفضیل درفارسی برای همه روشن نیست وفارسی زبان تفضیل را باافزودن‌تر به آخر صفت می‌سازد وچون مکتب ومنزل که‌مکتب‌خانه و منزل‌گاه گفتند .

از آن روی که از وزن مفعل‌در فارسی همگان‌معنی مکان در نمی‌یابند و از خانه و گاه این مقصود برای همه آشکار است .

وچون مداراة ومفاجاة وملاقاة ومداواة که مدارا و مفاجا وملاقا و مداوا آوردند و چون راحت و سلامت و بطلان که راحتی وسلامتی و بطلانی‌ساختند .

اگر منوچهری وپسرعبدالحمید منشی وخاقانی و سعدی وحافظ وجلال الدین محمد بلخی ودیگر بزرگان شعر و ادب ناروا کردند و نادرست گفتند توناروانکردی‌و نادرست‌نگفتی وهمگان‌دانند که آن‌بزرگان به‌غلط نرفتند.

آیا دریغ نداریم که عمر گران مایهٔ ملتی به باطل خود تباه کنیم .

استدلال غلط

یکی می گوید اگرسد به س نویسی با سدّ اشتباه کنند .

دیگری‌می گوید اگر نفت با ط نویسی با بفت و تفت اشتباه‌شود دیگری می گوید اگر دانش‌آموز سرهم به صورت دانشاموز نویسی چون بنویسی دانش‌آموز تا پیروزشوی معنی امراز آن درنیابند .

دیگری می گوید اگرخوار بی واو به صورت‌خار نویسی باخاراشتباه کنند .

مگر این نمی‌دانند که سدّ رودخانه کلمهٔ‌تازی‌است و حرف دآن تشدیددارد و باسدفارسی متفاوت است‌ازین گذشته معنی کلمه‌هایی که به صورت یك سان و در معنی دیگر ند باید درجمله بدانیم و گرنه چه خواهیم کرد با بار وتار وسارونار وتاب وناب و که و چه ودست

ویا وچشم و گوش وده‌ها کلمهٔ دیگر که یك‌صورت وچند معنی دارند .

و نمی‌دانم آن که می گوید نفت را نفط کنم تا بـا بفت و تفت اشتباه نشود تفت و بفت را چه می کند و آن که دانش آموز را چسبانده به‌صورت دانشاموز می نویسد که از فعل امر دانش آموختن بازشناخته شود نو آموز را چه می کند که با فعل امر نو آموختن در نیامیزد .

ازین گذشته شام تا بام این همه کلمهٔ مشابه صورت که در محاورهٔ مردم ومن و تو به‌کار می‌رود چه‌راچنین اشکال‌هایی را موجب نیست .

هر گز به کسی گفتی که یك‌بار دیگر پیش تو خواهم آمد .

یا میهمانان برسر خوان نشستند .

یا هنر آموز تا خوار نگردی .

یا تار وپودم ازهم گسست.

و شنونده گرفتار تردیدشود که مراد تو از بـار و خوان وخوار و تار مگر بار شتر یا خر وفلان‌خان وذلیل و تاریك است .

و اگراین کلمه‌ها درپی‌هم ودر یك یاچند عبارت و جمله آورده‌اند برای صنعت‌بازی و تجنیس‌سازی و آرایش سخن است و آن که نثر مصنوع وشعر متکلف و پر صنعت می‌خواند امتیازاین معنی‌ها ازهم‌باز می‌شناسد .

و هم‌اگر نظیراین‌این کلمه‌ها درزبان‌نبود این‌همه تجنیس وایهام در شعر و نثر پارسی راه نمی‌یافت .

وآن که به نثر و شعر آشناست داند که تجنیس و ایهام رایج‌ترین صنعت بدیع در نثر و شعر فارسی است.

و بسیار حکایت‌های لطیف و لطیفه‌های ظریف ازین کلمه‌های به‌صورت مشابه ساخته وپرداخته آمده‌است واین خاصیت خاص زبان‌فارسی نیست .

ترجیح عربی و زبان‌های دیگر بر فارسی بامنطق‌های بی‌پایه

کودکی نزد پدر درسی ازصرف جامع‌المقدمات را روان‌می کرد تا بر استاد سخت گیر شرمنده نباشد به‌خاطرش رسید که تفاوت شکلی و صرفی میان صیغه‌های مذکّر و مؤنّث جهتی منطقی وعقلی ندارد واین معنی‌پیش پدر باز گفت که چه‌سود ازین که به‌حسن گوییم اکتب اما به‌فاطمه گوییم اکتبی .

پدر گفت درین سودهاست .

کودك‌پرسید یکی ازآن‌سودها

گفت اگر کسی‌درپشت حائط باشد .

پرسید حائط چی‌ست .

گفت دیوار .

پرسید چه‌را به‌جای دیوار حائط بگوییم .

گفت برای آن که‌عربی‌بر فارسی ترجیح‌دارد وزبان علم است .

کودك گفت بسیار خوب اگر کسی درپشت حائط باشد .

پدر گفت اگر کسی‌درپشت حائط باشد ومخاطب‌ما زنی باشد یامردی و بخواهیم که بداند زن یامرداست از صیغهٔ مؤنّث‌ومذکّری که‌به‌کارمی‌بریم‌می‌داند اگر گفتیم اکتبی داند که به‌زنی‌امر کنیم واگر گفتیم‌اکتب داند که مأمور ما مردی‌است .

کودك پرسید اگر کسی در پشت حائط باشد و نخواهیم که بداند مخاطب ما مرد است یا زن چه صیغه به‌کار بریم

پدر روی درهم کشید .

آن کودك ازروزگار کودکی‌تاکنون بارها درین باره اندیشه کرده‌است وازین وآن پرسیده وهنوزپاسخی که باعقل و منطق موافق‌باشد نشنیده‌وهرگز نخواهدشنید که‌درین تفاوت شکلی وصورتی صیغه‌ها در مذکّر ومؤنّث هیچ‌سود ومصلحت ومنطق‌نیست واگرزبانی برای مذکّرو مؤنّث دوصیغهٔ جداگانه به‌کار نبرد ناتوان نیست و کثرت صیغه‌ها نشانهٔ وسعت وتوانایی زبان نیست .

سادگی و آسانی نشانهٔ توانایی است نه‌پیچیدگی و کثرت بی‌فایده و انشعاب و تقسیم بی‌ثمر .

درین قلم ومداد چه‌نشان‌از تأنیت و تذکیر می‌بینی که‌در زبان فرانسه اولی‌مؤنّث ودومی مذکّر است.

درعربی این‌همه گونه‌های‌مؤنّث‌از مجازی وحقیقی ولفظی چه سود دارد .

یکی مرداست و نامش‌مؤنّث لفظی‌ست .

زمین مونث‌مجازی‌است آسمان مؤنث‌لفظی .

نشانهٔ مؤنّث یکی نیست .

صفت‌ها باید درتذکیر و تأنیث باموصوف‌ها مطابقه داشته باشند .

کارعددها دیوانه و برعکس است

صفت جمع‌مونث است اما نه همیشه .

قاعدهٔ نسبت گیج کننده‌است .

منسوب به‌ابوحنیفه حنفی‌ست .

صیغه‌های جمع یکی‌دوتا نیست .

عنادل جمع عندلیب است .

بعضی جمع‌ها از خود مفرد ندارند .

انشعاب جمع‌ها از قله و کثره و مکسر و مذکّر و مؤنّث و سالم ومنتهی‌الجموع سرسام‌آورست.

در فارسی یك‌مرد یا یك‌زن هوشنگ یا پوران طالب است .

دو مرد یادوزن یا بیش‌تر طالبان

امادر عربی

یك‌مرد طالب

یك‌زن طالبه

دومرد طالبان وطالبین

دوزن طالبتان و طالبتین

گروه مردان طالبون و طالبین

گروه زنان طالبات

براین همه طلبه و طُلّب و طُلّاب نیز افزوده می‌شود .

آن‌صورت رایج‌در فارسی چه‌زیان‌دارد واین‌صورتهای عربی چه سود .

این نگفتم که برای بدی و ناتوانی و بی‌منطقی و دشواری زبان‌فرانسه یاعربی دلیلی آورده باشم .این زبانها

هریك طبیعت و مزاج وساخت وشکلی دارند مخصوص به خود وبرای اهل خودخوبنداما برزبان‌من ترجیح ندارند ومن به‌زبانی که بدان‌تکلم‌می کنم‌خرسندم وزبان دیگررا برآن‌ترجیح نمی‌دهم وسادگی وسهلی ونرمی وسایید گی آن‌را دوست‌دارم ونشان ناتوانی آن نمی‌دانم .

اگر درمقام مقایسه باشم واگربخواهم از سهلی و آسانی وسادگی زبان‌خود ودشواری وبی‌منطقی آن‌زبان‌ها نشانه‌ها ذکر کنم نظام و سامان این‌کار که در دست دارم گسیخته خواهدشد وگرنه گفتنی‌ها بیش ازین گفتمی واز لعنت نهان مانده درین صندوق مسلم و گبر و یهود آگاه کردمی .

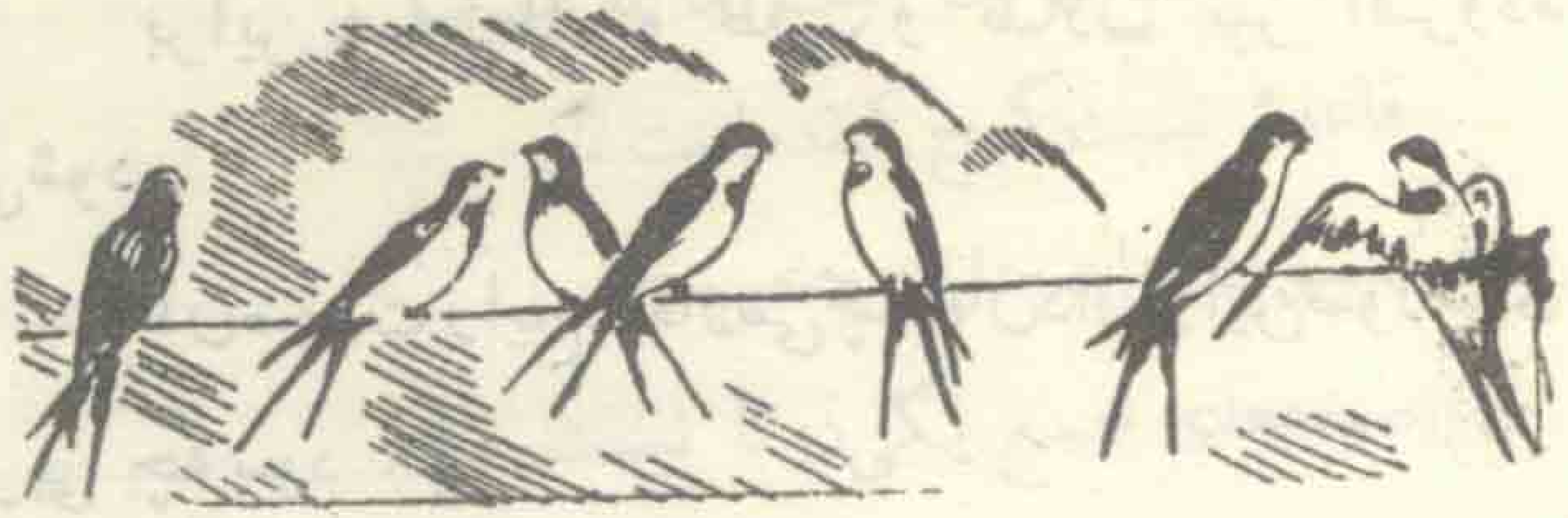

جبران کمی

در املای کلمهٔ خاجه که‌خواجه‌نویسندبحث بسیار رفت که حرف واو که نخوانند ولی نویسند از کجاست ظریفی گفت چون خاجگان ازدیگران چیزی کم دارند این واو جبران آن کمی رادرمیان خواجه افزودند .

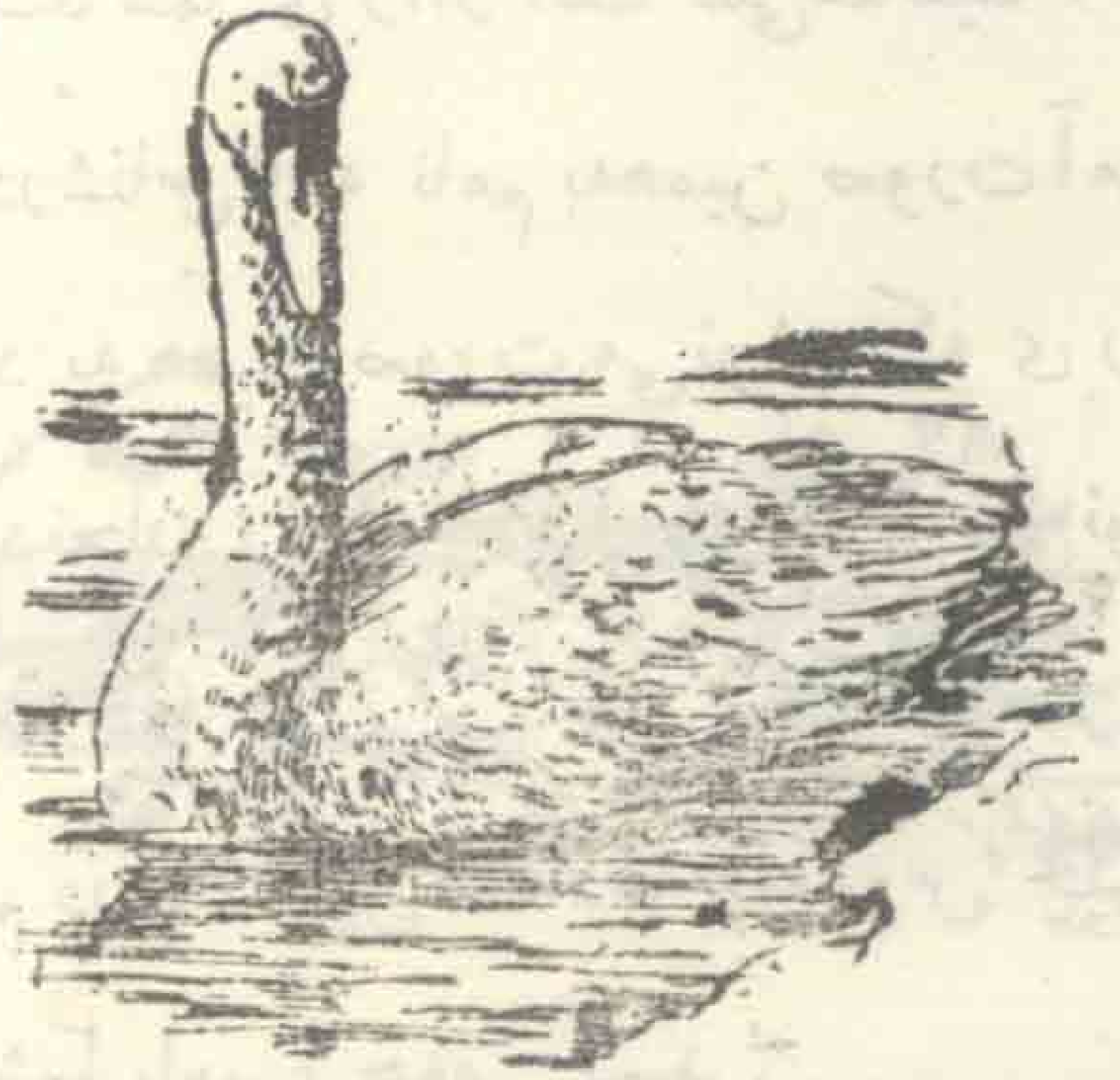

کسی که نام خود را غلط می نویسد

وقتی پیش کار گزار کار گزینی یك مؤسسهٔ علمی که درجهٔ کلان علمی وحیثیت استادی داشت رفتم و نامه‌یی به‌او دادم آن نامه گرفت و مدتی سر در گریبان شد در آن با شگفتی می‌دید و آخر خندید که آن که نامش غلط است و نام خود را غلط می نویسد چه گونه می خواهد در مؤسسهٔ علمی معلمی کند شما ی را از الف نمی‌شناسید .

گفتم درشناس‌نامه نامم به‌همین صورت آمده و اگر هم نیامده بود به همین صورت می‌نوشتم که ی را از الف می‌شناسم و بادنجان را کشك نمی‌خوانم و نمی‌نویسم عیب آن از کجاست .

پنداشتم درچنتهٔ این‌همه‌ادعا وافسوس چیزی‌هست.

گفتم شما بامبرا چه‌می کنید .

گفت مبری بایدنوشت.

گفتم با مدارا .

گفت صحیح مداری است اما نمی‌دانم چرا مدارا کرده‌اند جای‌افسوس همین‌جا بود که کسی با آن درجه و این‌ادعا ندانند که مبرا ازدست مبتلی ومصفی نیست ومهموز ازغیرمهموز بازنشناسد.

و ندانند که مدارا مدراة است مصدر باب مفاعله و الف آن به‌همان قاعده که از دیگران حدیث آن شنیده با الف طرف تفاوت دارد .

واین‌همه ندانند سهل است ندانند که قاعدهٔ عربی در فارسی‌جاری نیست ومن عیال قاعدهٔ عربی نیستم .

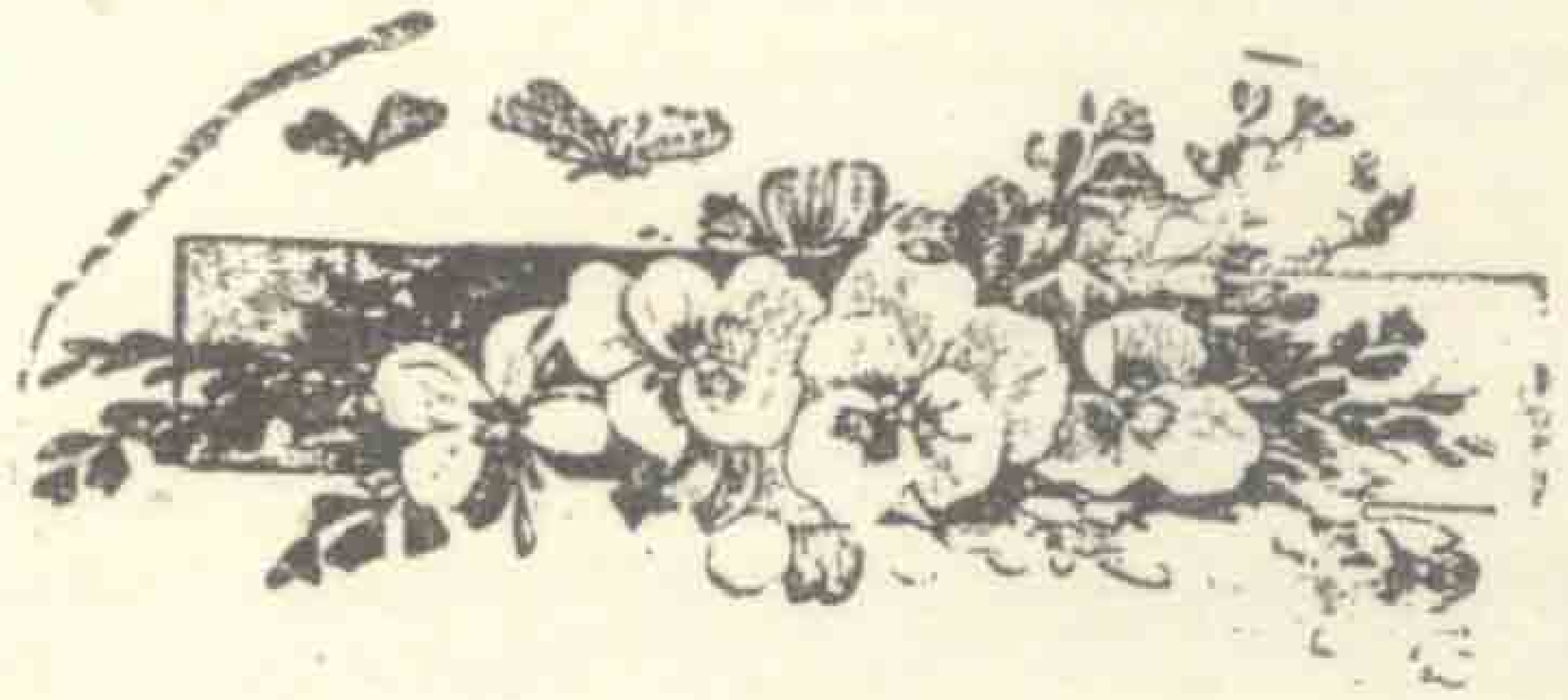

روش ها

تنوین

کلمه‌های تنوین دار در فارسی به‌تر که به‌کار نبریم که مقصود تنوین عربی برای فارسی زبان روشن نیست شاگردی که قصد اهانت به‌استاد خود ندارد درمقام تأیید وتأکید صحت قول او می گوید اتفاقاً صحیح می‌فرمایید یعنی همیشه دروغ می گفتید جز این‌بار .

مدرس فلسفه و حکمت نسبةً را تکیه کلام خود کرده می گوید

نسبةً فردا به کرج خواهم رفت . نسبةً خانهٔ ما در محلهٔ نوبراست . نسبةً شما اهل تهران هستید .

این‌همه اصلاً واصولاً به‌کار می‌بریم و اصلی بیان نمی کنیم‌د کترزبان وادبیات فارسی‌باسابقهٔعربی‌خواندگی وطلبگی با مبلغی‌نام وعنوان وحیثیت واعتبار علمی نسبةً را نسبتاً می‌نویسد . این همه اولاً می گوییم و ثانیاً در دنبال‌آن نمی‌آوریم.

شاگرد مدرسه و نوآموز دبستان و مردم عامی که همین سواد خواندن و نوشتن دارند تای زائد و اصلی و مصدری عربی از کجا بازشناسند و گونه‌های مختلف املایی تنوین چه‌گونه بیاموزند این شاعران و نویسندگان زبان فارسی از چه روی خویشتن از به کار بردن تنوین نگه داشته‌اند .

درهمه دیوان خاقانی‌وفرخی وحافظ وجلال‌الدین محمد بلخی ودیگرشاعران اگر بگردی بیست سی تنوین نیابی .

آقای‌پروین گنابادی می گفتند درهمه کلیله ودمنه بیش ازسه‌چهار تنوین به‌کار نرفته اگر بیش‌تر باشدباز از ده کم‌تر است .

عمدا واصلاوحالا وحالیا نشانهٔ میل گریز و بی‌زاری فارسی زبان از ـً ن تنوین عربی است که نمی‌نویسند و می‌خوانند و به‌چند صورت می‌نویسند .

برای گریزازتنوین گریزگاه بسیار است از جمله

۱ـ حذف تنوین وتبدیل صفت به‌مصدر وافزودن به در اول آن .

۲ـ حذف‌تنوین کلمه و افزودن به و در و از به اول آن .

۳ـ حذف تنوین کلمه و افزودن به به اول و را و ی به آخر آن .

٤ـ حذف تنوین کلمه و به‌کار بردن آن بی‌تنوین .

٥ـ انتخاب کلمهٔ معادل فارسی یاعربی رایج بجای کلمهٔ تنوین‌دار ازین‌دست.

به‌جای	نسبةً	به‌نسبت .		
»	جداً	به‌جد	جدّی	
»	فوراً	برفور	فوری	
»	رسماً	رسمی	به‌رسم	بررسم
»	تحقیقاً	به‌تحقیق		
»	حقیقةً	به‌حقیقت	در حقیقت	
»	دقیقاً	به‌دقت	دقیق	
»	اتفاقاً	به‌اتفاق	از اتفاق	اتفاق را
»	عمداً	به‌عمد	عمدی	
»	اولا	نخست		
»	مغافصةً	ناگهان		

»	کلا	به کل	همه	همگی
»	مثلاً	به‌مثل	درمثل	
»	حالا	حال		
»	عمیقاً	عمیق		

و چون کلمهٔ تنوین دار رایج کردی املا هـای گوناگون در آن پدیدآمد وسبب اغتشاش گردید و غوغا برخاست چنان که نسبةً و نسبتاً و نسبتن هرسه نویسند و کلمه های پارسی را با تنوین زشت تازی بیامیزند چون زباناً ونژاداً .

واز آن زشت‌تر این که به کلمه‌های فرنگی‌تنوین آویزند چون تلگرافاً وتلفناً وپستاً .

نتیجه

۱ـ تا ممکن است و همیشه ممکن است بایدتنوین به‌کار نبریم .

۲ـ درشیوهٔ املای‌تنوین تابع‌عامی‌ترین مردم‌باشیم وبه صورت‌ملفوظ بنویسیم .

همزه

أمر

رئیس

سئال

بطء

همزهٔ اول کلمه به‌این صورت أ بنویسیم

همزهٔ وسط کلمه اگر بعد ازحرف فصل است به‌این صورت ؤ بنویسیم

اگر بعد از حرف وصل است به این صورت ئ بنویسیم

همزهٔ آخر کلمه به‌این صورت ء بنویسیم

بنابراین

این صورت	از	این‌صورت به‌تر است
مسئله		مسأله
مسئول		مسؤول

این‌صورت	از	این‌صورت به‌تراست
هیئت		هیأت
رئفت		رأفت
جرئت		جرأت
برائت		براءت
تفئل		تفأل
تشئم		تشأم
بَئس		بأس
بِئس		ـ
بُئس		بؤس

همزهٔ بعدازالف در کلمه‌های تازی ختم شده به‌الف ممدود. تاتوانی در گفتن ونوشتن بیفگن مگو و منویس.

چون زهرا و اجرا و استثنا و صحرا و حمرا و صفرا و استیفا و استعفا و استقرا که در اصل زهراء و اجراء واستثناء و صحراء و حمراء و صفراء و استیفاء و استعفاء و استقراء است.

تشدید ّ

این‌علامت ّ که ش شد یا شدت‌است یاس‌سخت‌نشانهٔ یك‌حرف است حذف ونوشتن‌آن تنبلی وبی‌مبالاتی است باید حرف‌های تشدیددار را بـا تشدید بنویسیم به ویژه حرف‌های وسط کلمه چون:

همّت و عزّت وحدّت وشدّت.

تشدیدآخر نیزبه‌تر که بگذاریم.

چون خطّ وسدّ.

به ویژه که مضاف باشد.

چون خطّ خوب‌و سدّ کرج

پاره‌یی از کلمه‌های تشدیددار عربی‌درفارسی گاهی بی‌تشدید و گاهی باتشدیدبه‌کاررفته آن‌جا که‌حرفی باتشدید تلفظ می‌شودباید باتشدید نوشت.

خطّ و خط هردودرفارسی رایج‌است.

سعدی خط سبزدوست دارد.

جهان چون خطّ وخال وچشم وابروست.

کلمه‌های بیگانه

کلمه‌های یونانی و لاتینی و فرنگی و ترکی و ارمنی و... چه به‌صورت اصل و چه به‌صورت معرّب و چه به‌صورتی که در فارسی با تصرف رایج شده است باید به‌املای فارسی نوشته شود .

چون افلاتون و ارستو و سغرات و پلوتن و آریستوت و امپراتور و ایتالیا و ایتالیدن و افسنتین و اتاغ و ییلاغ و غشلاق و آغ‌غیون‌لو و غرغیون‌لو و غر گزلو و غرچرلو و غاتغ و هوله و وارتان .

که به‌غلط افلاطون و ارسطو و سقراط و امپراطور و ایطالیا و اپطالیدن و افسنطین و اطاق و ییلاق و قشلاق و آق‌قیونلو و قرقیون‌لو و قر گزلو و قرچرلو و قاتق و حوله و وارطان نویسند .

کلمه‌های فارسی با املای عربی

کلمه‌های فارسی را که به‌غلط به املای عربی نوشته‌اند باید به‌املای فارسی نوشت .

چون سد و شست و تهماسب و تهمورس و تپیدن و اسفهان و توتی و هیز .

که صد و شصت و طهماسب و طهمورث و طپیدن و اصفهان و گاهی حیز نوشته‌اند .

کلمهٔ فارسی معرب شده را یا به‌کار مبر یا به املای فارسی بنویس .

چو دهغان که اصل دهگان است و دهقان نویسند املای عربی هریك ازین کلمه‌ها سنگی است که باید از پیش راه برداشت .

کلمه‌های هزوارش دار رایج عربی در فارسی

آن کلمه‌های عربی که به صورتی می‌نویسند و به صورت دیگر می‌خوانندباید در فارسی‌به همان صورت که می‌خوانی بنویسی.

چون هارون و رحمان و اسماعیل و طاها و یاسین و مشکات و حیات و مبتلا و لیلا ومستثنا وحتا و اعلا وادنا واقصا ویحیا و صلات و زکات.

که درعربی هرون واسمعیل وطه و یسن و مشکوة و حیوة و مبتلی و لیلی و مستثنی و حتی و اعلی وادنی و اقصی و یحیا وصلوة و زکوة نویسند.

عجب دراین است که مسجداقصارا نیز که در کتاب خدا اقصا است اقصی و سماور روسی را سمور و دکترا وموریس‌دو کبرا رانیز دکتری‌وموریس دو کبری‌نویسند و شرم ندارند.

های ملفوظ وغیرملفوظ

در این دومصراع دقت کنید.

یك جامه بدر به‌نیك‌نامی
یك‌جامه‌نو دمید یك‌سورخ‌تو.

درمصراع اول‌یك‌جامه به‌های مختفی خم‌شده.

درمصراع دوم‌یك‌جامه به‌های‌غیرمختفی اما هر دو به‌یك‌صورت‌نوشته شده است.

می‌توان با تغییر و تصرفی که شکل‌اصلی حرف‌ه‌از میان نرود آن‌را در دو تلفظ گونـا گون مشخص کرد به این صورت.

یك‌جامه بدر به‌نیك‌نامی.
یك جامھ نودمیدیك‌سورخ تو

های مختفی رابه‌حال خود می‌مانیم وهای‌غیرمختفی رابا صورت‌دیگر آن یعنی ھ نشان می‌دهیم براین مثال‌ها.

شبی چون شبه‌روی‌شسته به‌قیر.

کار از چاره گذشت

چاره کن درد بی‌چار گان را

سده‌جشن ملوك نام دارست

⁂

ره نیك مردان آزاده گیر

آمدی وه که چه‌مشتاق و پریشان بودم

چه مکن بهر کسی

پادشه ملك مناعت منم

شبه تو مه درهمه افلاك نیست

و این‌همه دشواری واشتباه کاری از میان‌می‌رود های مختفی درالحاق به گی‌و گان‌نباید افگنده‌شود زیرا در تلفظ باقی می‌ماند مانند جامه جامه گی جمله جمله گی زنده زنده گی بنده بنده گی علامه علامه گان- سیه‌نامه سیه نامه گـان چنان که بعضی از متقدمان نمی‌افگنده‌اند و این سخن رها کن که اصل پهلوی‌نامه و بنده نامك و بندك بوده است .

ـَو ـ او ـ وُ

دراین چند جمله دقت کن .

علی‌الله از بد دوران علی‌الله .

تبرّا ازخدا دوران تبرا .

از خدا دوران خدا دورت کند .

سرم به‌دوران افتاد .

کلمهٔ دوران به سه معنی وبا سه تلفظ جدا گانه در این چهار جمله آمده است اما همه به‌یك شکل می‌توان با تغییر وتصرفی که شکل اصلی حرف **و** هم از میان نرود آن را در سه تلفظ گونا گون مشخص کرد به این صورت

علی‌الله از بد **دوَران** علی‌الله .

تبرّا ازخدا دوران تبرّا .

ازخدا دوران خدا دورت کتد .

سرم به **دوران** افتاد .

(au) ـَ و را با **وَ** مشخص می کنیم یا **وَ**

(ou) او را با و » »

(V) را با و » »

چون **موَرد و موَسم و موَقع**

وچون موش ومورو نور.

و چون **مویز وموُجب ودوات**

تلفظ واو مجهول درین روز گار رایج نیست و به رعایت‌ومشخص کردن آن نیاز نداریم زبان‌شناس وقافیه‌دان ونقاد وخرده گیر باید سابقهٔ هر لغت بداند و بخواند .

---

[1] ۱ـ اگر نگفتم فتحهٔ پیش‌از ودر (au) بگذار برای آنست که دَوران وجَو نمی گوییم حرکتی است میان فتحه و ضمه نه فتحه .

ـَ ید = یَد **ـَ ی = یَ**

ای(ندا) وپی(پای) و نی(نای) وخیر وغیر وغیرت و حیرت .

به‌تر که **اَیَ وپَیَ ونَیَ وخَیَر وغَیَر وغَیَرت وحَیَرت**

نویسی تا ازسدها اشتباه والتباس درامان باشی‌وتلفظ ـَ ی با ای(i) جداگانه ومشخص باشد[1] .

سکون‌حرف‌ساکن پیش‌از ی اگر بگذاریم بیش‌تر ازخطا درامانیم چون ظبْـی وبغْـی .

---

[1] ۱ـ اگر نگفتم فتحهٔ‌حرف پیش‌ازی درای‌وپی‌و جز آن‌ها بگذار برای آن است که اَی‌وپَی نمی گوییم‌حرکتی میان کسره وفتحهٔ است نه فتحه .

واو حرف عطف وضمه

دُ و تُ از دو و تو به‌تر است[1].

واو حرف عطف آن جا که به تلفظ شبیه واو عطف عربی وَ (V) است به‌تر که مطابق روشی که در جای خود گفته‌ایم بنویسم.

اما آن جا که ُا (O) است به‌تر که بالای آخرین حرف کلمهٔ قبل آن به‌صورت ـُ گذارده شود.

منُ تو غافلیمُ ماُه خورشید
برین گردون گردان نیست غافل

---

[1] ۱ - گاهی این‌دو کلمه درشعر بااو و زانو و جادو قافیه آمده وبه رعایت‌قافیه دو (dou)وتو(tou) به‌کاررفته است

بی و کم

بی و کم در آغاز کلمه‌ها به‌تر که جدا بنویسیم.

چون بی‌تربیت و بی‌ترتیب و بی‌سواد و بی‌تکلیف و بی‌زیان‌و بی‌سودو بی درد و بی‌درمان و بی‌زورو بی‌زر.

چنان که باتربیت‌وباترتیب‌وبا سوادو با تکلیف و باسود و بازیان و با درد و بادرمان و با زور و با زر جدا می‌نویسیم.

وچون کم عقل و کم خرد و کم جرئت.

چنان که در بسیار گو و بسیار دان.

نا گزیر جدا می‌نویسیم.

پس‌وندها

پس‌وندهارا به‌تر که همه جدا بنویسیم براین‌شرح.

باره نشانهٔ کثرت چون شکم باره و زن باره و غلام باره .

خانه چون چراغ خانه ودیوان خانه ودلال‌خانه ومکتب خانه .

چنان که در آش پزخانه و شفاخانه نا گزیر جدا نویسیم .

زار چون گل‌زار و ریگ‌زار وشن‌زار و نمک‌زار چنان که در شوره زار

سار چون کوه سار ونگون سار وشاخ‌سار چنان که درچشمه سار و رودسار .

سا وسان وسای چون مشك سا وهم سان .

چنان که سروسا وستاره سان و دیوانه سان .

نا گزیر جدا نویسیم .

سر چون نگون سر

چنان که در رودسر

سیر چون گرم سیر

چنان که در سرد سیر

گانه چون بیست گانه وشش گانه وده گانه .

چنان که دو گانه وچهار گانه و هزار گانه[1].

گر و گار احتراف و کثرت ومبالغه چون ستم گر ومس گر و گل گر و دوات گر و رُفت گر. وستم گار و بیم‌التباس واشتباه نیست که کسی گویدا گرچنین نویسی به‌غلط به‌صورت اضافه خوانند

چنان که بیداد گر و زر گر و درو گر و درود گرو آمرز گار و آموز گار وپرورد گار

نا گزیرجدا نویسی و کسی به‌صورت اضافه نخواند که قرینه وپیش وپس وصدر وذیل عبارت وجمله خواننده را ازخطا بازمی‌دارد .

مند اتصاف چون‌دانش‌مند وثروت‌مند چنان که در

---

[1] ۱ـ دریگانه حرفی‌افتاده و تخفیفی روی داده واصل آن یك‌گانه است وتخفیف روش جداگانه دارد.

زورمند وتنومند و دردمند .

ناك چون خواب ناك و وحشت‌ناك و بیم‌ناك و نم‌ناك ودرشت‌ناك و ترس‌ناك چنان که‌در دردناك .

ور چون تاجور و سخن‌ور و دست ور چنان که‌در پهناور نا گزیر جدانویسیم .

اور در گنجور و رنجورو دستور

چنان که مزدور .

وبراین قیاس همه پس‌وندی جدا بنویس .

آن واین وام

آن علامت اشاره به دور وعهد ذهنی‌وتعریف.

این علامت اشاره به‌نزدیك و تعریف .

ام علامت اشاره به‌نزدیك و تعریف .

همه جدا بنویس .

چون آن روز گار آن مرد آن گاه آن که

این روز گار این زن این وقت این که .

ام روز ام شب ام سال .

ب حرف اضافه

ب حرف اضافه به‌تر که‌جدا نویسیم.

چون از کجا به کجا آمدیم .
به‌هر کجا که روم آسمان‌همین رنگ‌است.
به کجای این‌شب تیره بیاویزم قبای ژندهٔ خود را چنان

که از و بر و برای و با و دیگر حرف‌های اضافه نا گزیر جدا نویسیم

درچند کلمه که با حرف به‌معنی جداگانه و مستقلی برسرهم یافته‌اند چون بسزا و بدست و بسامان و نا بسامان نیز اعتقاد من آن‌است که حرف به‌جدا بنویسیم و بیم اشتباه نداشته باشیم که چون بگویی :

کاری به‌سزا کردم یا او به‌سزای خود رسید
به دست من کاری نیست یا برای چند به دست خاك چه می کنند .

از سیاق جمله و عبارت معنی‌های مختلف تمیز داده می‌شود .

از در و درخور و دربایست همین حال دارند و چون بگویی تو از در او نیستی یا او درخور تو نبود کسی که‌معنی از در و درخور بداند معنی جمله‌را درمی‌یابد .

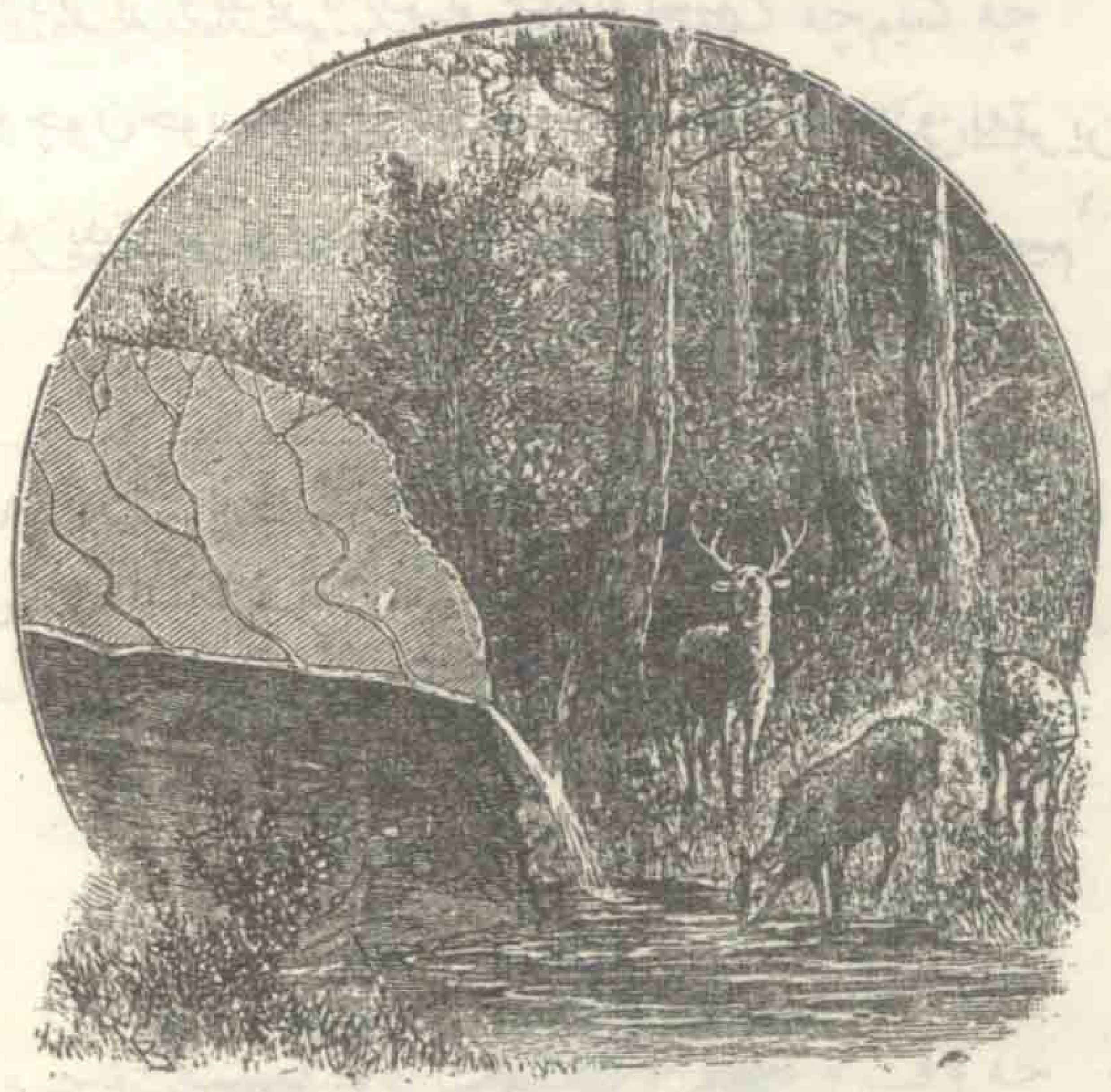

تر و ترین

تر و ترین تفضیل و تقلیل به‌تر که جدا نویسی
چون خوب‌تر وزشت‌تر ودرست‌تر و پاك‌تر چنان که
زودتر ودیرتر و بدتر نا گزیر جدا نویسیم
وچون خوب‌ترین وعالی‌ترین و خالی‌ترین و به‌ترین
چنان که بدترین و برترین و پرترین ناچار جدا نویسیم[1]

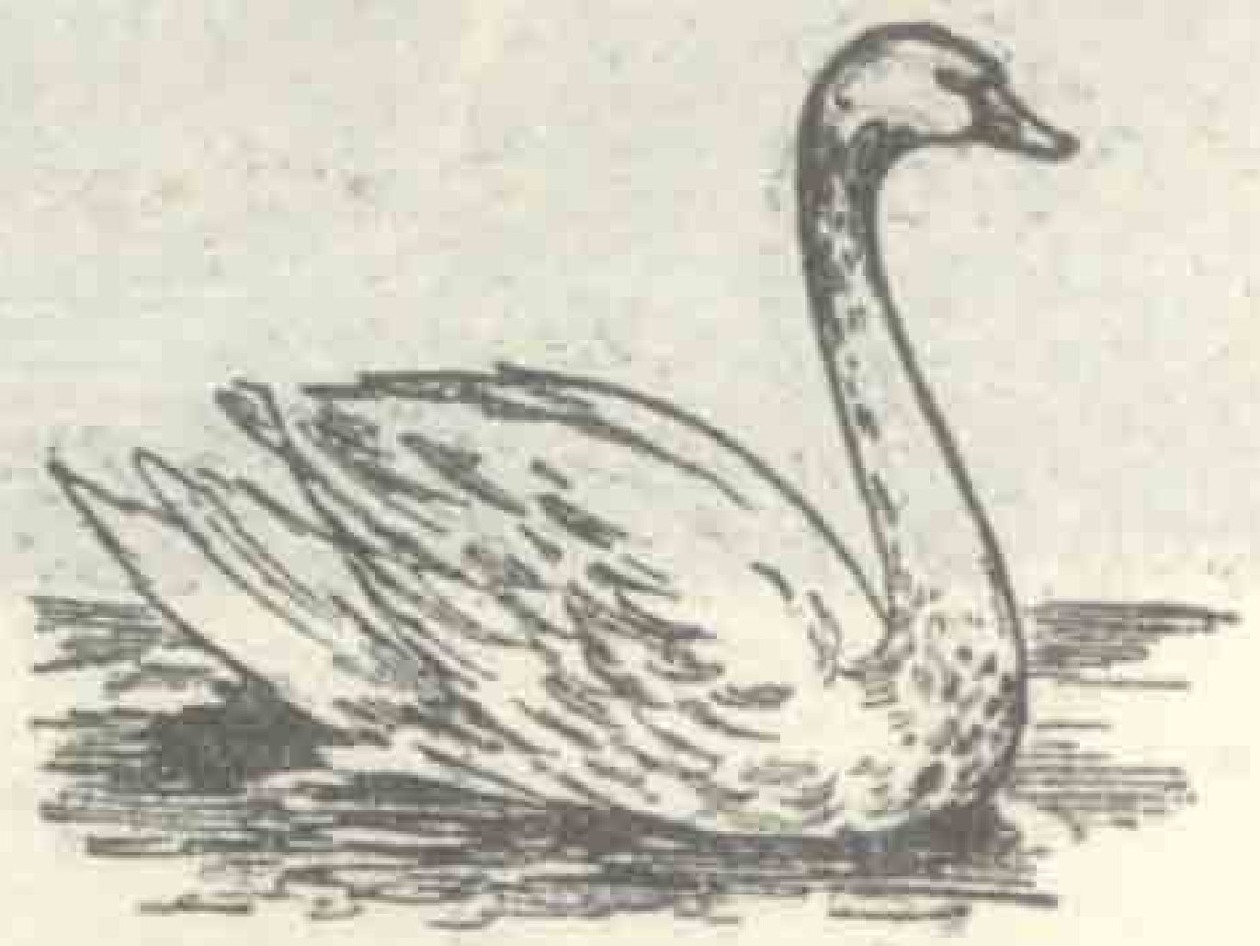

---

[1] - دربتر و دوستر وراستر وزاستر وزشتر حرفی افتاده وتخفیفی روی‌داده که‌در اصل بدتر ودوست‌تر وراست‌تر وزان‌سوتر وزشت‌تر بود وتخفیف روش جداگانه دارد.

چه

چه استفهام و تعجب و کثرت درهمه‌حال جدا بنویس
چه کنم چه کنی چه کند به‌تراز چکنم چکنی چکند.
چه کنیم چه کنید چه کنند «چکنیم چکنید چکنند
چنان که
چه کردم چه کردی چه کرد به‌تراز چکردم چکردی
چکرد.
چه کردیم چه کردید چه کردند به تراز چکردیم
چکردید چکردند
و
چه گونه به‌تراز چگونه
چنان که
چه وقت وچه‌روز وچه‌ساعت به‌تراز چوقت و چروز و
چساعت.

ها و آن

ها نشانهٔ جمع به‌تر که جدا بنویسیم
چون تخت‌ها و تخته‌ها و بخت‌ها و پخته‌ها و رخت‌ها و
رخنه‌ها و کوکب‌ها و شب‌ها و تب‌ها و مس‌ها و آهن‌ها
چنان که در زرها و درها و سدها
نا گزیر جدا نویسیم.

اگر گویم که آن جمع نیز جدا بنویس دشنام دهی و چشم تو از حیرت گشاده و گرد گردد اما اگر جدا بنویسی به‌مصلحت نزدیک‌تر و به‌تر که چه‌تفاوت میان مردان و زن‌ان بینی که یکی را مردان و دیگری را زنان نویسی با این همه در این اصرار نیست و پیش رفت این کار به تدریج به تر که یک باره .

خو

آن حرف مرکب از خ و وٓ و آن تلفظ غور باغه‌یی در ین زمان ازمیان رفته پس به‌تر که
کلمه‌های استخوان ـ خواب ـ خواجه ـ خوار ـ خوار بار ـ خواره (خوردنی) ـ خوازه (خواهش ـ آفرین ـ طاق نصرت) ـ خواس (خواستگار و طلبگار) خواست (راه کوفته) خواگ (مرغ خانگی) ـ خواگینه (خایه) خوال (دوده ـ مرکب ـ خوردنی) ـ خوالستان (دوات) خوالسته ـ خوال گر (مطبخی) خوالی (زیبا ـ طعام) خوالی گر (آش‌پز) ـ خوان ـ خواهر ـ خوزم (بخار) خوند (خداوند) ـ خوهل (کج و ناراست) و خوید[1] (گندم سبز و جوسبز) را چنین بنویسیم استخان ـ خاب ـ خاجه ـ خار ـ خار بار خاره ـ خازه ـ خاس ـ خاست ـ خاگ ـ خاگینه ـ خال ـ خالستان ـ خالسته ـ خال گر ـ خالی ـ خالی گر ـ خاهر ـ خزم ـ خند ـ خهل ـ خید

---

[1] ۱ـ دو کلمهٔ اخیر به صورت ملفوظ خهل (وخهله) وخید در برهان قاطع ضبط است .

چندصورت‌مرجح

این صورت‌از   این‌صورت‌ها به‌تر است.

خانه‌یی‌خریدم‌ازخانه‌ای... خانه‌ئی ... خانیی ... خانئی ... خانهٔ...

نامه‌یی‌نوشتم‌از نامه‌ای... نامه‌ئی... نامیی... نامئی.. نامهٔ ...

چاره‌یی ندارم‌ازچاره‌ای... چاره‌ئی... چاریی ... چارئی... چارهٔ

باده‌یی‌نوشیدی‌ازباده‌ای.. باده‌ئی... بادیی.. بادئی.. بادهٔ ...

واین‌صورت

خانه.. نامه .. چاره.. باده.. غلط است[1]

---

[1] ۱ - مگروقتی‌که وحدت و نکره درآن منظور نباشد و بگویی خانه حریدم و نامه نوشتم وباده نوشیدی وچاره ندارم وغلط ازآن‌جهت است‌که مفید مقصود نیست وسبب ابهام‌واشتباه

←

نامهٔ تو رسید   نامه‌ی . . .

خانهٔ مردم خراب شد   خانه‌ی . . .

چارهٔ دیگر نداشت   چاره‌ی . . .

واین صورت

نامه تورسید

خانه مردم خراب شد

چاره دیگر نداشت   غلط است[1]

این‌صورت از	این‌صورت‌ها	به‌تر است
آشنایی	آشنااى	آشنائی
جدایی	جدا ای	جدائی
پارسایی	پارسا ای	پارسائی

→

والتباس‌است‌که اگر بنویسی

هوشنگ‌درتهران خانه‌خرید معلوم‌نیست چند خانه‌خریده اما اگر بنویسی خانه‌یی‌خرید پیداست که یك‌خانه خریده‌است و این‌دومعنی‌مختلف است .

[1] ۱- زیرا دوجملهٔ اول مفید معنی نیست و جملهٔ سوم سبب ابهام و اشتباه است چارهٔ دیگرنداشت یعنی جز آن چاره یا آن چاره ها دیگرچاره‌یی نداشت اما چاره دیگر نداشت یعنی دیگرهیچ چاره نداشت وآن‌کار یا کار او از چاره گذشته بود و این‌دو معنی مختلف است .

این‌صورت	از	این‌صورت‌ها	به‌تر است
رسایی		رسا ای	رسائی
آسیایی		آسیا ای	آسیائی

چه به‌معنی مصدری وچه به‌صورت وحدت و نکره ونسبت .

جهت این ترجیح نزدیك‌تر بودن تلفظ حرف بعد ازالف دراین کلمه‌هاست به‌تلفظ ی زیرا تلفظ این حرف چیزی است میانهٔ همزه وی وبه‌ی نزدیك‌تر .

نیکویی	از	نیکوئی نیکوی[1]	به‌تراست
خوش رویی	»	خوش روئی	»
سیه مویی	»	سیه موئی	»
گل بویی	»	گل بوئی	»
سر جویی	»	سرجوئی[2]	»

---

[1] ۱- این‌صورت درشعر آمده است چنان‌که فردوسی گفت:

فریدون فرخ فرشته نبود   به مشك وبه عنبرسرشته نبود
به‌دادودهش یافت آن نیکوی   تودادو دهش کن‌فریدون‌توی

[2] ۲- چه به معنی مصدری وچه به صورت وحدت ونکره و نسبت جهت‌این‌ترجیح نزدیك‌تربودن حرف بعداز و به ی است وهم آن‌که دراصل این کلمه ها نیکوی وخوش روی وسیه موی ←

این‌صورت	از	این‌صورت به‌تراست
گویم		-
گویی		گوئی
گوید		-
گوییم		گوئیم
گویید		گوئید
گویند		-
آیم		-
آیی		آئی
آید		-
آییم		آئیم
آیید		آئید
آیند		-

→ وگل بوی است و در ی‌بودن آن تردید نیست چنان‌که درخوش زایی وبلند آوایی‌که ی به خوش‌زا و بلند آوا الحاق‌کردی و این دو نیز دراصل خوش زای وبلند آوای است‌وحرف بعد از الف ی است .

اما چون پیش از یای مصدر و نسبت و وحدت آید تلفظ آن‌کمی به جانب همزه میل می‌کند اما به ی نزدیك‌تر است .

این صورت	از	این‌صورت‌ها به‌تراست
زیم		–
زیی		زئی
زید		-
زییم		زئیم
زیید		زئید
زیند		-[1]
گفته‌ام		-
گفته‌ای		گفته‌یی
گفته‌است		-
گفته‌ایم		گفته‌ییم
گفته‌اید		گفته‌یید
گفته‌اند		-[2]

---

[1] ۱– مراد صورت املایی‌دوم شخص‌مفرد واول شخص‌ودوم شخص‌جمع‌است .

سه فعل ازسه مصدرکه آخرفعل‌امرآن‌ها به های– وی –ی ختم می‌شود ذکرشد.

[2] ۲– مراد صورت املایی‌دوم شخص‌مفرد واول‌شخص ودوم شخص جمع‌است وجهت این‌ترجیح یك نواختی ویك سانی‌ست .

این‌صورت	از	این صورت‌ها به‌تراست
منم		-
تویی		توی توئی تئی تیی
اوست (اویست)		(اوئست)
ماییم		مائیم ما ایم
شمایید		شمائید شمااید
ایشانند		[1]

---

[1] ۱– مراد صورت املایی تویی وماییم وشمایید است .

ترکیب‌ها

قسمت های سازندهٔ همه ترکیبی به تر که جدا نویسی.

چون ملایم طبع و خوش طبیعت و زشت طبیعت و جان‌آفرین و کم کم گو و دل اویز و گل‌اب و سرخاب وشب نشینی ولطف علی‌بیك میرزا وحسن‌علی وحسین‌علی وزیست شناسی و زمین‌شناسی و گل‌بو و گل‌رو و نیك بخت و دانش‌اموز ودانش‌جو وسخن گو وشب کور وشب گیر و کم مشغله و گفت و گو وجست وجو و شست وشو.

چنانکه بد طبع و بد طبیعت وبدبخت وپرمشغله و خدا پرست وهواشناسی وسرداب وزرداب وسپیداب ونظر علی و پیرعلی و زدو خورد نا گزیر جدانویسی.

درترکیب‌هایی که تخفیفی روی داده می توان از علامت وصل (ـ) استفاده کرد وآن را از تخفیف نیافته‌باز شناخت.

آن که گفت دانش‌اموز سرهم (دانشاموز) بنویس با آتش انداز چه می کند و بانو اموزا گر حرف من بشنوی و همه جدا بنویسی و روی حرف تخفیف یافته علامت وصل (ـ) بگذاری همه دشواری ازمیان‌برخیزد.

اکنون چند صورت ازترکیب‌ها یاد کنم و باقی‌بر این قیاس که گویم بشناس وبنویس.

قیدهای مکرر به‌تر که‌جدا نویسی.

چون کم کم وسخت‌سخت و پست‌پست و دست دست چنان که زیادزیاد و بالا بالا و دوردور نا گزیر جدا نویسی.

اسم مفعول‌مر کب به‌تر که جدا نویسیم.

چون دل‌داده‌وازدست‌رفته و بزرگ‌شده ووحشت‌زده و بیم‌زده و نیم‌خورده و ترس دیده و گم گشته و راه برده و نام‌برده

چنان که برشده و پرپر شده ووا گرفته و باز برده نا گزیر جدا نویسیم.

اسم‌فاعل مر کب به‌تر که جدا نویسیم

چون تخت‌سازوچراغ‌ساز و آش‌پزو نان‌پزو نقل‌ریز و گل‌ریزو نخل بند و کلاه‌دوزو کفش‌دوز و کتاب‌خوان و حساب‌دان.

چنان که‌زرسازودواسازودارو‌سازوپرخورو نخودریز وپاره‌ستان‌ویاوه گوو نامه‌خوان‌و کاردان‌نا گزیر جدا نویسی.

عددهای توزیعی عدد و معدود

عددهای توزیعی به‌تر که جدا نویسیم.
چون یك‌یك وپنج‌پنج وده‌ده
چنان که دودو وچهارچهار وهزارهزار
نا گزیر جدا نویسیم.
عدد ومعدود به‌تر که جدا نویسیم
چون یك مرد و شش زن و پنج‌پسر وده‌روز
چنان که دومرد وچهار زن‌وهزاردرخت وسدشب
نا گزیر جدا نویسیم

مر کب‌های‌بسیط شده

با کلمه‌های‌مر کب که‌صورت تر کیبی آن‌ها ازمیان رفته‌وهمگان ندانند که مر کب است‌معاملهٔ بسیط‌باید کرد
چون‌هنر وهیچ‌ویگانه
که‌جدا کردن آن‌ها ضرورت ندارد

خرد ومردخط

ضمیرها ویای خطاب ومصدری و نسبت
وازین دست خرد و مردخط ضرورت ندارد که جدا بنویسیم

اما اگر جدا بنویسیم غلط نیست بل که به یکسانی و یک نواختی و آسانی خط بیش تر نزدیک شده‌ایم

چنان که من در دیوان نظیری نیشابوری ضمیرها
گاهی جدا نوشته‌ام

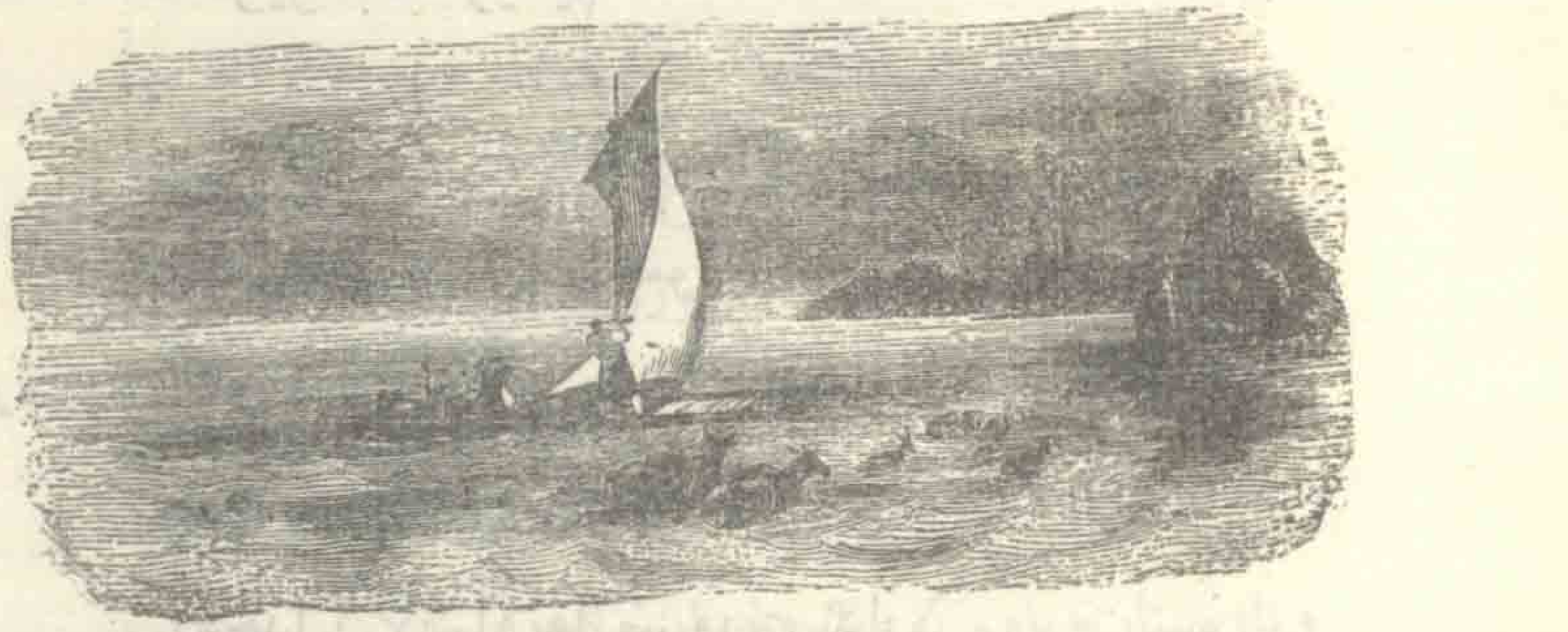

تغییر وتبدیل و تخفیف

هرجا تغییر وتبدیل وتخفیفی در کلمه راه می‌یابد وتخفیف‌ها بیش‌تر در شعر است .

گاهی روش گسسته نوشتن می‌شکند ومرکب مخفف در حکم مفرد است چون بتر و سنار (سد دینار) و ستا (سدتا) و...

وقیاس بتر از زوتر مکن که در کلمهٔ مفرد با حرف وصل معاملهٔ وصال و با حرف فصل معاملهٔ فراق باید کرد این گسستن که پیش نهاد کردم هنگام پیوستن دو جزء جدا گانه است .

گاهی برای تخفیف یافته‌ها پیش نهادی درین مختصر کرده‌ام اما شیوهٔ جدا گانه پیش نهاد باید کرد.

* * *

دشواری نگفتنی

مهم‌ترین دشواری‌های خط فارسی همین‌ها بود که نوشتم وقیاس همه‌موردهای مشابه به ازین‌ها که گفتم می‌توان کرد.

درخط فارسی یك دشواری و گرفتاری عمدهٔ دیگر هست که اگر ازمیان برداشته شود هر نو خوان نوسواد همین که حرف‌ها شناخت وقاعدهٔ فصل‌ووصل آموخت همه چیز تواند نوشت ودرس املا ازمیان خواهدرفت.

اما این‌دشواری به‌آسانی ازمیان نتوان برد وهم‌این‌ها که درین‌دفتر پیش‌نهاد کردم جز پاره‌یی همه را یك باره به‌کار نتوان‌بست مگر به‌تدریج اما بیان آن‌دشواری نا گفته به‌وقت دیگر بازبسته‌است.

بمنه وعمیم فضله

تهران به‌تاریخ بیستم‌مهرماه
یك‌هزار وسی‌سدوچهل و سهٔ شمسی

مظاهر مصفا

برای استفاده همه

فارسی یاد بگیرید

دکتر مصطفی رئیس السادات   رضا کاشف

مادرباره این کتاب کوچك چیزی نمی‌نویسیم . تنها چشمداشت ما از فرهنگیان و دانشوران ارجمند اینست که آنرا با موشکافی بررسی کنند و انتقادهای خود را برای مابفرستند ، واگر راستی بخواندنش میارزد آنرا بدوستان خود وبدانش پژوهان سفارش کنند .

دکترمصطفی رئیس السادات ـ رضا کاشفی

نشانی : خیابان کوشك کوچه برق کاشی ۳۸

بخش اول

سخن و اجزای آن

وقتی‌میخواهیم مطلبی رابیان کنیم چند کلمه راکه هر کدام متضمن‌معنی جزئی ازمقصود ما است بهم میآمیزیم ومنظورخود رامیرسانیم واین‌آمیختن کلمات رادراصطلاح سخن مینامند مانند: کمك بمستمندان وجدان راآرامش می‌بخشد. آزادی ازحقوق‌آدمی‌است. آزاده مردن بەاز اسیر زیستن‌است .

کلماتیکه درفارسی بکار میروند نەقسم است: اسم ـ فعل‌ـ صفت‌ـ کنایه عدد‌ـ قید ـ صوت ـ حرف ربط ـ حرف اضافه (کـه آنها رااجزای نەگانه سخن مینامند).

بدنیست بدانیم که کلمات عربی رابسەبخش تقسیم کردەاند . **اسم ، فعل ، حرف** • اسم درعربی شامل اسم، صفت، عدد، کنایه وبیشتر قیدها واصوات میشود وحرف‌هم شامل حروف اضافه وحرف ربط وغیرەاست.

ودرانگلیسی اجزای سخن هشت‌است. **اسم، ضمیر، صفت ، فعل، قید، حرف‌اضافه، حرف‌ربط، ندا.**

اعداد وکنایات درانگلیسی حکم‌صفت رادارند وگاهی که بجای‌اسم بکار میروند درشمار ضمیرمیآیند. بنابراین حدود کلمات درهمه زبان‌ها یکسان است ونمیشود نوعی‌کلمه درزبانی‌باشد ودرزبان دیگرنباشد. زیرا همه ازیك منبع‌که نیازمردم بەگفتن وبیان مقاصد خـود میباشد سرچشمه میگیرد تنها طرز تقسیم‌کلمات وتعبیر درباره آنها بزبانهای‌گوناگون فرق‌میکند .

بخش دوم

اسم (نام)

پرویز، سیاوش، اسب، درخت ، سیب، سنگ، تهران، کتابخانه ، بهار، پاییز ومانند اینها اسم است زیرا انسان، حیوان، نبات، جماد، جای، زمان ، فصل وموقعی رابدین‌گونه کلمات نامیدەایم .

گوناگونیهای‌اسم : نام دارای اقسامی‌است بدین ترتیب:
مرکب و بسیط ـ خاص و عام ـ معرفه ونکره ـ ذات ومعنی‌ـ مذکر و مونث ـ مفرد وجمع ـ مصغر ومعمولی

مرکب وبسیط

اسم مرکب یا آمیخته نامی‌است‌که ازدو یاچند جزء تشکیل یافته وهر جزء آن‌بخشی ازمعنی‌کل‌آنرا برساند مانند: گلندام، کتابخانه، انوشیروان که گل، اندام هرکدام پارەیی از معنی اصلی گلندام را میرساند و کتاب، خانه هریك بخشی ازکتابخانه‌است و ا، نوش، روان هر کدام جزئی از معنی انوشیروان رابیان میکند. (ا. درفارسی علامت نفی‌است، نوش بمعنی مرگ، روان بمعنی‌روح وجان) ورویهمرفته انوشیروان یعنی روان جاویدان، کسیکه هرگز نمیرد.

اما پرویز، اسب، درخت ومانند اینها نام ساده (بسیط) هستند، چه لفظ آنها ازچندجزء درست‌نشده ومعنی‌آنها نیز دارای چند جزء نیست.

آمیختن اسم : ترکیب اسم بیشتربطریق زیر بدست میآید :

۱ـ از دو اسم: گلبن• ماهرخ • گلندام.

۲ـ از دوفعل : کشاکش• گیرودار • هست ونیست.

۳ـ از دومصدر (بدون‌نون) : رفت وآمد• زدوخورد • برد و باخت•

(که رفتن و آمدن، زدن و خوردن، بردن و باختن بوده است)

۴ـ از اسم و صفت: بهروز، جهان بین.
۵ـ از پیشاوند و اسم: انوشیروان.
۶ـ از اسم و پساوند: خردمند، مرغزار، هوشیار.

پیشاوند حروفی است که پیش و پساوند حروفی است که پس کلمات افزوده میشود و معنی کلمه را تغییر میدهد.

۷ـ از عدد و اسم: چهارپا، سه گوشه.
۸ـ از پیشاوند و صفت: بازپرس.

عام ـ خاص

اسم عام آنرا گویند که هم بر تمام افراد همنوع و جنس و هم بر فرد مطلق (غیر مشخص) آن گفته شود مثل اسب، درخت، شمشیر که جنس اسب را بیان میکند و هم بیك فرد آن گفته میشود.

لکن اسم خاص یا علم آنست که بر فرد معین و مخصوصی دلالت کند مانند سیامك، شبدیز، رامسر، هرمز، داریوش.

معرفه ـ نکره

معرفه نام کسی یا چیز معینی است که خود بخود قابل شناختن باشد و همه بتوانند آنرا بشناسند گرچه قبلا برای آنان ناشناس باشد مانند اسامی اشخاص و مکانهای معین: رستم، رامین، مهوش، زال، شیراز.

نکره اسمی است که فرد غیر معینی از افراد عام را برساند و بخودی خود قابل شناختن نباشد مانند: مردی، شبی، درختی.

بطور کلی اسم عام نه معرفه است و نه نکره، چنانچه علامت نکره بآن بیفزاییم فرد غیر معین را میرساند و گرنه جنس یا فرد معین را بیان میکند.

علامت نکره در فارسی **(ی)** است که آخر اسم عام افزوده میگردد و آنرا **(ی)** وحدت یا **(ی)** نکره مینامند و ممکن است در برخی موارد بجای آن کلمه (یك) پیش از اسم عام بکار برد: یك کتاب، یك قلم.

و چنانچه اسم عام پس از اسم نکره تکرار شود و یا پیش آن اسم اشاره (این، آن) بیاورند معرفه میشود مانند **(مردی)** دیدم که باشتاب از خیابان میگذشت، **مرد** پرکار و عجولی بود این **کتاب** باارزش است و آن **کتاب** گرانبها.

اسم ذات ـ اسم معنی

اسم ذات یا موصوف نامی است که نامیده‌ی **(مسمی)** آن دارای ماده و دیدنی بوده و پس از پیدایش، وجود آن در خودش باشد مانند سنگ، درخت، گردو، گربه، آدم.

و اسم معنی آنست که نامیده‌ی آن بر حالات و کیفیتی دلالت میکند که در چیز دیگر هستی مییابد مانند هوش، دانش، خرد، نیرو که بودن آنها بسته بهستی جاندار، آدم و اشیای دیگر است زیرا اسم معنی جزء صفت است اسامی معنی درحقیقت اوصافی برای اسامی ذات میباشند.

مفرد ـ جمع

مفرد اسمی است که بریکی بودن آنچیزی که کلمه برای آن نام گذاشته شده **(مسمی)** دلالت کند مانند مهوش، بوستان، سنگ، بهار، پدر، مادر، پرویز.

البته منظور از **«یکی بودن»** این نیست که مسمی تنها یك فرد داشته باشد، بلکه مقصود اینست که کلمه بریك فرد یا یك جنس بیشتر دلالت نکند.

جمع ـ اما اسمهای: پدران، مادران، اسبان، اسبها، سنگها، کتابخانه‌ها و مانند اینها جمع میباشند چون دو یا چند نفر یا چند چیز را میرسانند.

بطوریکه مشاهده میشود علامت جمع در فارسی **«ان»** یا **«ها»** است که آخر مفرد افزوده میگردد.

تمام اسمها را با **«ها»** میتوانیم جمع ببندیم اما جمادات با **«ان»** جمع بسته نمیشوند بهتر است جاندار را با **«ان»** و اشیای دیگر را با **«ها»** جمع به بندیم.

چون جمع برخی از کلمات عربی هم در فارسی بکارمیرود باید اینرا هم بدانیم که کلمات عربی را سه گونه جمع می بندند.

۱ـ محصلین، معلمین، ریاضیون، طبیعیون که علامت آن **«ون» و «ین»** است و آنرا جمع مذکر مینامند

۲ـ معلمات، مکالمات، تناقضات، موجبات که علامت آن **«ات»** است و جمع مونث نام دارد.

۳ـ تجار، علماء، رجال که جمع مکسر است و علامت مخصوصی ندارد و ساختمان و شکل اسم مفرد را مطابق قواعدی تغییر میدهند مانند: کاسب، ظالم، علم که جمع آنها بصورت کسبه، ظلمه، علوم در میآید.

یادآوری ـ هرگاه بخواهیم جمع کلمات عربی را در سخن فارسی بکار بریم در موقع لزوم بهتر است با علامت جمع فارسی آنها را جمع ببندیم تا شکل فارسی بخود بگیرند و در شمار کلمه‌های فارسی درآیند و سخن شیرین پارسی از اصالت خود بیرون نیاید. مانند: حیوانها ، مخالفها ، ظالمان ، عالمان ، تاجران .... و چنانچه با علامت عربی جمع بسته شوند دیگر افزودن علامت جمع فارسی بآنها درست نیست مثلا حیواناتها و علاماتها نادرست است .

و نیز کلمه‌های فارسی را نمیتوان با علامتهای عربی جمع بست بنابراین روزنامه‌ها، سبزیها ، کاغذها، گزارشها، درست است نه روزنامجات، سبزیجات، کاغذجات، گزارشات.

مذکر ـ مؤنث

اسم جاندار نر را مذکر و نام جاندار ماده را مؤنث میگویند . در فارسی برای مذکر و مؤنث بودن اسم علامت بخصوص نیست و آخر اسم بیشتر حیوانات کلمه‌ی « نر یا ماده» بکار میرود و برای اسمهای زن و مرد هم نامهای جداگانه‌یی بکار برده میشود مانند گاو نر، گاو ماده . اسب نر ، اسب ماده . همچنین سیاوش، سوسن، بهرام، گلرخ، رامین، ویس. اما در زبانهای عربی، فرانسه ، آلمانی برای مذکر و مؤنث نشانه‌های مخصوص است.

مصغر

مصغر اسمی را گویند که بر کوچکی و حقارت آنچیزی که کلمه را برای آن نام گذاشته‌اند (نامیده یا مسمی) دلالت کند و یا حالت ترحم و دلسوزی را نسبت بوی برانگیزد. علامت تصغیر در فارسی سه است که آخر اسم معمولی افزوده میشود:

۱ـ ک ـ مردک، پسرک ، طفلک.

۲ـ و : پسرو ، مردو ، دخترو ، خواجو (این علامت اکنون در زبان فارسی بسیار کم بکار میرود و تنها مردم فارس آنرا بکار میبرند)

۳ـ چه : دریچه ، باغچه ، خوانچه .

مردم در گفتن، نه در نوشتن، گاهی بجای «ک» تصغیر یک «ه» آخر اسم میافزایند مانند: پسره ، مرده و ...

بخش سوم

فعل

کلمه های نشست ، بودم ، شدیم ، آورد ، میگوید ، برو ، می نشینم ، بنشاند ، بنشان ... فعل میباشند زیرا فعل کلمه‌یی است که بر بودن یا شدن یا کردن کاری در گذشته یا اکنون یا آینده دلالت کند .

بطور کلی در معنی فعل سه چیز باید فهمیده شود : کار، زمان و شخصی که انجام دهنده کار است . چنانچه یکی از این سه در معنی کلمه نهفته نباشد ، آن کلمه فعل نخواهد بود. مثل خواستن، رفتن، گفتن، و دیروز، امروز، فردا.

فعل گذشته را **«ماضی»** و فعلی که بر حال یا آینده دلالت کند **«مضارع»** و آنکه در خواست انجام کاری یا پدید آوردن حالتی را برای آینده برساند **«فعل امر»** خوانده میشود .

اصل فعل ـ برخی از زبان شناسان پارسی **«مصدر»** را ریشه‌ی فعل میدانند و میگویند همه فعلها از مصدر گرفته شده‌اند . و بیشتر دانشمندان اصل همه را **«فعل امر»** معرفی کرده‌اند. بنابراین باید نخست مصدر و فعل امر را بشناسیم و آنگاه دیگر فعلها را بررسی کنیم .

مصدر ـ کلمه‌یی است که شدن یا بودن و یا کاری کردن را برساند و در معنی آن زمان و انجام دهنده کار نهفته نباشد . آخر مصدر **«دن»** یا **«تن»** است که اگر **«ن»** آنرا برداریم فعل گذشته بدست آید مانند : خندیدن، گفتن، گریستن، آمدن ، خفتن، رفتن که ماضی آنها میشود: خندید ، گفت. گریست، آمد ، خفت ، رفت . (برخلاف گردن و خویشتن که مصدر نیستند)

مصدر اصلی ـ مصدر جعلی

کلمه‌یی که خود اصلا مصدر باشد مصدر اصلی نام دارد که علامت آنرا نوشتیم.

مصدرجعلی (**مصدر ساختنی**) دراصل مصدر نیست وبا افزودن «یدن» بآخرکلمه ساخته میشود مانندآغازیدن . تندیدن . درنگیدن .

آخر برخی ازمصدرهای اصلی عربی که درفارسی بکاربرده میشوند نیز **«یدن»** میافزایند وآنهارا بصورت‌مصدرجعلی‌فارسی درمیآورند مانند: فهمیدن، بلعیدن ، طلبیدن که پیشینیان فهم کردن، بلع کردن، طلب کردن استعمال میکرده‌اند .

اسم‌مصدر ـ اسم‌مصدر کلمه‌یی‌است که حاصل معنی مصدررا برساند.

وباافزودن یکی ازچهارعلامت نوشته درزیرساخته میشود :

۱ـ **«ش»** بآخرفعل‌امرمانند: دهش، سازش، گزارش، کوشش، گروش.

۲ـ **«ه»** بآخرفعل‌امر مانند: ناله ، پویه ، گریه.

۳ـ **«آر»** بآخرفعل‌ماضی مانند: رفتار ، کردار ، کشتار.

٤ـ **«ی»** که غالبا بآخرصفت‌افزوده‌میشود مانند: نیکی، بدی، بینایی شنوایی .

بسیاری ازدانشمندان نوع چهارم راصفت نسبی‌میدانند که درجای‌خود بیان خواهدشد .

فعل‌معین ـ برخی ازفعلها بکمك فعل **«است، بودن، خواستن، شدن»** درست وصرف میشوند از اینرو فعلهای این چهارکلمه را فعل معین مینامند . پس واژه‌های **«است ، بود ، خواهد ، میشود»** و فعلهای هم ریشه آنها فعل معین‌هستند .

فعل‌امر

مفرد دوم شخص فعل‌امرکه درفارسی ریشه‌مضارع ودیگرمشتقات بشمار رفته معمولا ازدویاسه حرف تشکیل‌میشودکه ضمائرشخصی‌راآخرآن میافزایند ودیگرالفاظ فعل امررا میسازند زیرا هرفعل شش لفظ داردکه برای ساختن آنها ازضمائرمخصوص بفعل استفاده‌میشود.

نیاز بداشتن شش واژه برای هرفعل ازلحاظ انجام دهنده فعل‌است زیراانجام دهنده فعل **(فاعل)** یاخودگوینده است‌که‌آنرا اول شخص مینامند مانندگفتم ، نوشتم. یاطرف سخن، انجام دهنده آنست که دوم شخص نامیده میشودمانندگفتی، نوشتی ویافعل، کارشخص ثالثی‌رابیان میکندکه سوم‌شخص است مانندگفت . نوشت . هریك از اول شخص ، دوم شخص سوم شخص هم یا مفرداست ویاجمع وبدین ترتیب‌شش لفظ پدیدمیاید. پس اگرفعل امر«شنو» راصرف کنیم شش کلمه زیربدست میآید :

	فعل امر	مفرد	جمع
شنو	اول شخص	**شنوم**	**شنویم**
	دوم شخص	**شنو**	**شنوید**
	سوم شخص	**شنود**	**شنوند**

این علامتها که‌آخر «شنو» افزودیم ضمیرهای شخصی یاضمیرهای فاعلی نامیده میشوند ودرهمه فعلهای‌امر یکسان هستند و درهمه‌آنها همین علامتها افزوده میشود .

یادآوری ـ اغلب برسرفعل امر «ب» درمی‌آورندوآنرا«ب» زینت یاتاکید میگویند مانند برو . بشنو . بگوی

فعل‌مضارع

گفتیم فعل‌مضارع کلمه‌یی‌است‌که دلالت میکند برکاری درزمان حال یا آینده انجام میشود. اینك باید بدانیم‌که فعل‌مضارع بردوقسم است، اخباری، التزامی.

الف ـ مضارع اخباری برای گزارش وخبردادن انجام فعل بکارمیرود وبرای ساختن آن پیش فعل‌امر «می» افزوده میکنند وضمیرهای شخصی را بآخرآن میافزایند بدین‌ترتیب :

	فعل مضارع	مفرد	جمع
فعل‌امر خوان	اول شخص	میخوانم	میخوانیم
	دوم شخص	میخوانی	میخوانید
	سوم شخص	میخواند	میخوانند

این علامتها که دراینجا بآخر «خوان» افزودیم درهمه فعلهای‌مضارع یکسان است . ودرفعل ماضی هم‌ازهمین نشانه‌هااستفاده میکنیم بعبارت‌دیگر ضمیرهای شخصی متصل بفعل درتمام فعلهای‌ماضی ومضارع مشترك است.

ب ـ **مضارع التزامی** فعل‌را بادودلی‌یاخواهش میرساندوبرای‌ساختن آن **«ب»** باول دوم شخص فعل‌امر وضمیرهای شخصی را بآخرآن اضافه‌میکنیم ود مورد شك، کلمه‌هائیکه معنی‌دودلی رامیرسانند درجمله بکارمیبریم مانند شاید بیایم. شاید بیاییم . گمان‌میکنم بدانی. شاید بتوانم دراینباره چیزی بنویسم .

در مورد خواهش هم میتوانیم از واژه هایی که این معنی را میرسانند استفاده کنیم مانند خواهش‌میکنم باوبگویی . متمنی‌است بخانه مابیائید.

ضرف مضارع التزامی

	مضارع التزامی	مفرد	جمع
فعل‌امر **رو**	اول‌شخص	بروم	برویم
	دوم شخص	بروی	بروید
	سوم شخص	برود	بروند

تقاضامیکنم بگذارید بروم. درخواست من اینست که او برود و مرا آسوده بگذارد وازاین قبیل..

یادآوری- گاهی کلمه‌ی **«باید»** راپیش فعل‌مضارع التزامی‌میافزایند. دراین هنگام انجام فعل‌لازم ودستوراست که معمولا از شخص مافوق یا از مقام حقوقی‌یا قضایی‌یا کسیکه‌صلاحیت دستوردادن را دارد صادرمیشود.

قاعده - مستقبل فعلی‌است که برانجام‌کاردرآینده دلالت کند وبرای ساختن‌آن فعل**«خواه»** دارای ضمیر شخصی مضارع را پیش از مصدر مرخم (مصدر بدون نون) موردنظر صرف میکنیم:

	فعل‌مستقبل	مفرد	جمع
رفتن	اول‌شخص	خواهم رفت	خواهیم رفت
	دوم شخص	خواهی‌رفت	خواهیدرفت
	سوم شخص	خواهد رفت	خواهند رفت

این نوع فعل‌معمولا برای وعده‌دادن وانجام‌کار بطورحتم بکار میرود مانند من‌بشماکمك خواهم کرد. شماآنرا خواهید پسندید.

تبصره - افعال، زمان را بطور مبهم میرسانند وچنانچه بخواهیم زمان هریك‌ازافعال‌معین ومشخص باشدباید ازکلماتیکه زمانهای مشخص‌رامیرسانند **(قید زمان)** استفاده کنیم مانند: دیروز ساعت ۹ بامداد بدانشگاه رفتم. الان دارم میروم فردا میروند، فردا خواهم رفت. هرروز میروم.

* * *

اقسام فعل‌ماضی- فعل‌ماضی پنج قسم‌است ماضی مطلق، استمراری نقلی، بعید، التزامی.

الف- ماضی مطلق، فعل‌کاملاگذشته وانجام یافته راکه اغلب زمان‌آن نیزمعین شده میرساند.

برای‌ساختن آن، هرگاه **«ن»** مصدر رابرداریم مفردسوم شخص ماضی مطلق بدست‌میآید که برای بدست‌آوردن واژه‌های دیگرآن، ضمائرشخصی را باخر مفردسوم شخص میافزاییم.

	ماضی مطلق	مفرد	جمع
دانستن «دانست»	اول شخص	دانستم	دانستیم
	دوم شخص	دانستی	دانستید
	سوم شخص	دانست	دانستند

ب - ماضی استمراری، کاری‌راکه درزمان‌گذشته بتدریج انجام شده یا عملی‌راکه هنگام انجام کار دیگردرگذشته ناتمام مانده‌بود، میرساند. علامت آن **«می»** یا **«همی»** است‌که باول ماضی‌مطلق افزوده میشود.

رفت	میرفتم	میرفتیم
	میرفتی	میرفتید
	میرفت	میرفتند

جمله‌ایکه دارای فعل ماضی‌استمراری‌است، بیشتر با واژه‌هائیکه معنی زمان استمراری رابرسانندبکارمیرود مانند: هرسال بمسافرت میرفتم. هرروز او بخانه ما میآمد. هنگامیکه پرویز رادیدم داشت ورزش‌میکرد.

اینراهم بگوییم که علامت **«همی»** را پیشینیان بکار میبرده‌اند و امروز درزبان ما متروك است.

ج- ماضی‌نقلی، کاری‌راکه‌کاملاانجام یافته (اما زمان‌آن گذشته‌ی‌معین نیست) یاهنوز پایان نیافته وممکن است پس‌از اینهم ادامه یابد، نقل وبیان میکند ماننداین‌همیشه اینجابوده‌ام - علی اینجا نشسته‌است، برای‌ساختن‌آن بایستی‌آخر مصدر مرخم (مصدربدون نون) **«ه»** بیفزاییم وبدنبال آن‌ضمایر شخصی **«ام - ایم»** برای اول‌شخص **« ای - اید »** برای دوم شخص - **« است - اند »** برای سوم شخص افزوده‌کنیم.

	ماضی نقلی	مفرد	جمع
مصدرمرخم آمد	اول شخص	آمده‌ام	آمده‌ایم
	دوم شخص	آمده‌ای	آمده‌اید
	سوم شخص	آمده‌است	آمده‌اند

تذکر - این ضمیرها که آخرماضی‌نقلی‌افزوده میشود، دراصل بآخر فعل معین **«است»** پیوسته بوده که برای تخفیف فعل‌معین رابرداشته وتنها

الف (ا) آنرا بجای گذاشته‌اند یعنی دراصل بصورت نوشته در زیر بوده است :

آمده استم . آمده استیم . آمده استی . آمده استید . آمده است . آمده استند .

این نکته نیز ناگفته نماند که هرگاه «ن» آخر مصدر رابردارند آنرا مصدرمرخم (باتشدید خ) میگویند

د ـ ماضی بعید، که دلالت دارد **«فعل»** پیش ازفعل ماضی دیگر پایان وانجام یافته وازاینرو آنرامعمولا بعد ازماضی مطلق میآورند مانند هنگامیکه شما آمدید بهروز **«رفته بود»**

هرگاه آخر مصدرمرخم **«ه»** افزوده کنیم وپس ازآن ماضی مطلق «بودن» راصرف نماییم ماضی بعید بدست میآید :

	ماضی بعید	مفرد	جمع
مصدرمرخم نوشت	اول شخص	نوشته بودم	نوشته بودیم
	دوم شخص	نوشته بودی	نوشته بودید
	سوم شخص	نوشته بود	نوشته بودند

وقتیکه شما آمدید من خفته بودم.

هـ ـ ماضی التزامی، انجام یافتن فعل را در گذشته باشك وتردید بیان میکند، برای ساختن آن بایستی آخر مصدر مرخم **«ه»** افزوده کنیم و پس ازآن فعل مضارع التزامی **«بودن»** راصرف نماییم.

	ماضی التزامی	مفرد	جمع
مصدرمرخم گفت	اول شخص	گفته باشم	گفته باشیم
	دوم شخص	گفته باشی	گفته باشید
	سوم شخص	گفته باشد	گفته باشند

باماضی التزامی نیز واژه‌هائیکه معنی شك وتردید را برسانند درجمله بکارمیروند مانند شاید گفته باشم شاید وی آمده باشد. گمان میکنم شما دیده باشید.

فعل تام ـ فعل باقاعده ـ فعل بیقاعده

۱ـ تام ـ فعل تام آنرا گویند که حروف اصلی فعل امر وماضی ومضارع ومصدر آن یکسان باشد ودرفعل امر آن هیچگونه تغییری پدید نیاید مانند: خوردن، خورد، میخورد، بخور.

۲ـ باقاعده ـ فعل باقاعده آنست که حروف اصلی مصدر وامر آن یکسان نباشد ولی فعل امر تحت قاعده تغییر کند مانند سوختن ، بسوز ـ نشستن، بنشین ـ گذاشتن، بگذار ـ گفتن، بگو

۳ـ بیقاعده ـ فعل بیقاعده آنست که فعل امر ان بدون قاعده تغییر کند وحروف اصلی مصدر وامر آن باهم تطبیق ننماید مانند آمدن، بیا.

وجوه افعال ـ فعلها از لحاظ معنی برشش وجه استعمال میشوند : وجه اخباری، التزامی، شرطی، امری، وصفی ومصدری.

۱ـ وجه اخباری ـ که انجام کار را باقطع ویقین وبصورت خبر بیان میکند مانند: آمدم، میآیم، خواهم آمد. امروز فریدون بخانه ما میآید ودراین باره گفتگو میکنیم.

۲ـ وجه التزامی ـ فعل را با دودلی وآرزو بیان میکند مانند گمان میکنم پرویز بامریکا برود . دلم میخواهد بخانه شما بیایم اما خیلی گرفتاری دارم.

۳ـ وجه شرطی ـ هرگاه جمله‌ی دارای فعل را با اگر، چون، هرگاه، چنانچه ومانند اینها که معنی شرط رامیرسانند شروع کنیم، فعل آن در وجه شرطی بکار رفته است مانند اگر درس بخوانی قبول میشوی ـ چنانچه آمده بودم شما رامیدیدم. هرگاه تلاش نکنی پیروز نمیشوی.

۴ـ وجه امری ـ فعل را بطریق حکم ودستور بیان میکند مانند بدنبال کار برو، بخانه ما بیا تا بتو درس بدهم. بکوش تا پیروز شوی. سحر خیز باش تا کامروا باشی.

چنانچه در باب مضارع التزامی گفتیم در وجه امر کلمه‌ی **« باید »** زیاد بکار میرود : باید بکوشیم تا پیروز شویم. اگر خواستار نیکبختی هستی باید ازشکست نهراسی ...

۵ـ وجه وصفی ـ که فعل بصورت صفت بکار میرود مانند داریوش کتاب را «گرفته» بخانه آمد .

۶ـ وجه مصدری ـ که مصدر بمعنی فعل استعمال میشود مانند : نباید گفتن، نشاید رفتن، ازمردم نادان نباید پرسیدن، ازدانایان نباید ترسیدن .

امروز وجه مصدری اغلب بصورت مصدر مرخم بکار میرود مانند هرسخنی را نباید گفت . هر رازی را نشاید نهفت .

* * *

فعل لازم - فعل متعدی

۱- احمد نشست ۲- احمد گل را نشاند

درطرفین دوجمله فعل «نشست» و «نشاند» را باحمد نسبت‌داده‌ایم. بنا براین احمد فاعل است. **زیرا «فاعل» اسمی است که فعل را درجمله بدان نسبت دهند.** اما درجمله‌ی اول معنی فعل، بابودن فاعل تنها تمام شده وبعبارت دیگرخود احمدنشسته. دراینصورت «فعل» حالت وکیفیتی است که درخود فاعل تحقق یافته ودرحقیقت فعل بمنزله صفت برای فاعل است. اینگونه فعلها را **«فعل لازم»** مینامند.

در جمله‌ی دوم، احمد گل را نشانده با بودن احمد تنها مفهوم جمله **«نشاند»** کامل نمیشود وگذشته از فاعل به‌اسمی دیگر احتیاج دارد که اگر آنرانیاوریم، شنونده‌درابهام‌میماند وحق‌دارد بپرسد: احمد **«که‌را، چه‌را»** نشاند؛

این‌نوع فعلهامتعدی میباشند وآن اسمی که دراینگونه جمله‌هادرجواب «که را، چه‌را» قرارمیگیرد وفعل برآن واقع میشود و یا درباره آن انجام شده یا انجام میشود **«مفعول بیواسطه»** است.

فاعل درجواب **«که؟ - چه؟»** و مفعول بیواسطه در جواب **«که را؟. چه را؟»** قرارمیگرد. (که، یعنی چه کسی؟- چه، یعنی چه‌چیزی؟ که را، یعنی چه‌کسی را؟ - چه را، یعنی چه‌چیزی را؟)

مثلا میگوییم: پرویز آمد.

شنونده میپرسد: که‌آمد؟ باکه؟

جواب میدهیم: پرویز.

همچنین: بیژن منیژه رادوست داشت.

- که را؟

- منیژه را **«مفعول»**

فعل معلوم - فعل مجهول

۱- منوچهر درخت راشکست ۲- درخت شکسته شد.

درجمله‌ی‌اول فاعل **«شکست»** یعنی **«منوچهر»** ذکرشده‌ومعلوم است

که درخت رامنوچهر شکسته است این نوع فعلهاراکه فاعل‌آنها درجمله ذکر شده باشد **«فعل معلوم»** مینامند ومنظوراین است‌که فاعل‌آن معلوم‌است.

درجمله‌ی دوم میدانیم درخت شکسته اماذکر و معلوم نکرده‌ایم **«که؟ چه؟»** آنراشکسته وازخود جمله‌نمیشود شکننده درخت یعنی فاعل راشناخت. این قسم فعل راباعتبار فاعلش مجهول مینامند. شکل فعل‌معلوم تغییر نمیکند وفعلهایی که تاکنون شناختیم همه معلوم بودند.

ساختن فعل مجهول- آخر مصدر مرخم‌که فعل مجهول آن مورد نظرماست **«ه»** میافزائیم وآنگاه فعل **«شدن»** راپس‌ازآن صرف میکنیم فعل‌مجهول بدست میآید. اگر ماضی **«شدن»** راصرف‌کنیم ماضی مجهول و اگرمضارع آنرا صرف‌نماییم مضارع مجهول و چنانچه امر آنرا صرف‌کنیم، امرمجهول بدست میآید:

ماضی‌مجهول‌زدن

		مفرد	جمع
مصدرمرخم زنه	اول‌شخص	زده شدم	زده شدیم
	دوم شخص	زده شدی	زده شدید
	سوم شخص	زده شد	زده شدند

مضارع‌مجهول

	مفرد	جمع
اول شخص	زده میشوم	زده میشویم
دوم شخص	زده میشوی	زده میشوید
سوم شخص	زده میشود	زده میشوند

امرمجهول

	مفرد	جمع
اول شخص	زده شوم	زده شویم
دوم شخص	زده شوی	زده شوید
سوم شخص	زده شود	زده شوند

تبصره - اگربخواهیم ازمصدرهای عربی که درفارسی بکار میروند فعل مجهول فارسی بسازیم، فعل «شدن» راپس‌ازمصدرمورد نظرصرف‌میکنیم مانند تشویق شدم - تشویق میشوی - تشویق شود.

- این‌رانیز باید یاد آورشد که تنهافعل متعدی رامیتوان بصورت مجهول

درآورد تا مفعول جای فاعل را بگیرد زیرا اگر درفعل لازم فاعل ذکر نشود اصلا جمله درست نمیشود مثلا **«نشسته شد»** معنی ندارد.

همچنین تا میشود از بکاربردن فعلهای مجهول باید خودداری کرد که معنی جمله صریح وروشن باشد مگر درجاهایی که اصلا فاعل رانشناسیم

نفی فعل- اگر بخواهیم معنی فعل را نیست **«منفی»** کنیم نون (ن) نفی باول فعل میافزاییم مانند نگفت. من ندانستم ازاول که تو بی‌مهر ووفائی.

درفعلهای مرکب ، حرف نفی باول جزء دوم افزوده میگردد مانند فرصت **«دست نداده»** که شمارا به بینم . پیشنهاد من **«پذیرفته نشد»**

یادآوری- تنها در دوم شخص فعل امر میتوان بجای نون نفی میم **«م»** درآورد مانند مرو ، مگو ، منشین .

بخش چهارم

صفت

صفت کلمه‌یی است که حالت وچگونگی اسم را بیان کند مانند دوست دانا- دشمن نادان.

اسمی که صفت را بدان نسبت دهند **«موصوف»** نام دارد بنا براین دوست ودشمن دردومثال مذکور دربالا موصوف ودانا ونادان صفت آنها هستند .

اقسام صفت

۱- اسم فاعل - یا صفت فاعلی بردارنده‌ی صفت یا کننده‌ی کاردلالت میکند. بعبارت دیگر اسم فاعل درحقیقت برای شناسادن فاعل بکارمیرود وعلامت آن **«نده»** یا **«ان»** است که آخر فعل امر افزوده میشود مانند گوینده، جوینده، شنونده- خندان، گریان .

عاقبت جوینده یابنده بود
سایه حق بر سر بنده بود

دراین شعر **«جوینده و یابنده»** هردو صفت هستند وموصوف آنها در جمله آورده نشده واصل آن **«عاقبت شخص جوینده یابنده بود»** بوده است . اما **«بنده»** دربند دوم شعر صفت نیست زیرا **«نده»** جزء آنست و بآخر فعل امر افزوده نشده.

اگر باول فعل امر کلمه‌یی دیگر آمیخته باشد **«نده»** را از آخر آن برمیدارند مانند - پیشرو، دلجوی، دروغگوی که پیشرونده ، دلجوینده ، دروغگوینده، بوده.

۲- صیغه مبالغه- که بسیار کننده‌ی کار یا بسیار دارنده‌ی صفت را میرساند وبایکی ازچهار پساوند نوشته درزیر ساخته میشود .

«ار» پرستار، خواستار.

«کار» ستمکار، بدهکار.

«گار» آموزگار، پروردگار، خداوندگار.

«گر» دادگر، ستمگر (گر، بیشتر برای داشتن پیشه و هنر بکار میرود مانند زرگر، کارگر، مسگر)

۳ـ صفت‌مشبهه ـ که بردارنده صفت ثابت‌ودائم دلالت‌میکنند. علامت آن بیشتر الف **«ا»** است که آخر فعل‌امر افزوده میشود مانند ـ توانا، دانا، گویا، شنوا.

توانا بود هر که دانا بود   ز دانش دل پیر برنا بود

۴ـ اسم مفعول ـ یاصفت مفعولی کلمه‌یی‌است که کسی یا چیزی را که فعل بر آن‌واقع شده یاواقع میشود میرساند، بعبارت‌دیگر اسم مفعول در حقیقت برای شناساندن مفعول بکار میرود.

هرگاه آخر مصدر مرخم **«ه»** افزوده کنیم اسم‌مفعول بدست‌میآید مانند شسته، گفته، آمده، خفته.

۵ـ صفت‌نسبی ـ آخراسم **«ی ـ ین ـ ینه»** افزوده‌میشود وبدین وسیله کسی‌یا چیزی رابدان اسم نسبت میدهند مانند ایرانی، بهرامی، گلی، گلین. دیرین ـ زرینه. چوبینه.

تذکر ـ تفاوت «ی» نسبت که بآخراسم افزوده‌میشود با «ی» مصدری که برای ساختن اسم مصدر بآخرصفت افزوده میگردد کاملا هویدا است بنا براین واژه‌های نیکی، بدی، بینایی، شنوایی و مانند اینها اسم مصدرهستند نه‌صفت نسبی.

مقایسه صفتها از لحاظ معنی

صفتها از لحاظ اندازه صفتی یعنی‌حالت وچگونگی که میرسانند نیز به **چهارقسم** بخش‌میشوند: صفت مطلق ـ صفت تفضیلی ـ صفت عالی ـ صفت افراطی.

الف ـ صفت‌مطلق ـ یاصفت اصلی که اصل‌صفت رامیرساند یعنی‌تنهابر حالت وچگونگی دلالت میکند مانند خوب، بد، گرم، سرد، نیک، زشت.

ب ـ صفت‌تفضیلی ـ هرگاه بخواهیم موصوفی را برموصوف دیگردر صفت مشترکی که دارند برتری دهیم یا برسانیم که یکی ازدوموصوف صفت‌را از آن دیگری بیشتر داراست، صفت تفضیلی بکار میبریم و علامت آن **«تر»** است که‌آخرصفت‌افزوده‌میشودمانند پرویز ازهوشنگ بزرگتر است. این‌پارچه از آن یکی‌نرمتر است.

موصوف‌اول را **فاضل** ودومی‌را **مفضول‌عنه** مینامند.

ج ـ صفت‌عالی ـ صفت عالی مانند صفت تفضیلی‌برای برتری بکار میرودمنتهی برتری موصوفی رادرهمان صفت‌برتمام موصوفهای همنوع میرساند وعلامت آن **«ترین»** است مانند: امروز خوشترین روززندگی من‌بود دیروز ازهمه روزها گرمتر بود.

هرگاه صفت عالی‌چندتن تعلق داشته باشدو‌بخواهیم‌یکی‌ازآنهارا نام ببریم کلمه‌ی **«از»** پیش‌صفت افزوده میکنیم مانند: فردوسی از بزرگترین سخنسرایان ایران است ایران ازکهن‌ترین کشورهای جهان است.

د ـ صفت‌افراطی ـ این صفت‌که باافزودن واژه‌هائی مانند: **«بسیار، خیلی، سخت»** پیش از صفتهای دیگر ساخته میشود، برداشتن آن صفت باندازه‌افراط دلالت مینماید. مانند: این‌کتاب خیلی باارزش است. این مرد بسیار برازنده است.

مطابقت صفت باموصوف

۱ـ درفارسی صفت راهمیشه مفرد میآوریم، خواه موصوف‌مفرد باشد یا جمع‌مانند: **مردبزرگ، مردان‌بزرگ، زن‌دانا، زنان‌دانا.** ولی اگر موصوف رادرجمله نیاوریم، صفت جانشین‌آن میشود ومطابق موصوفی‌که‌آنرا برداشته‌ایم میآیدمانند: بزرگان گفته‌اند. دانشمندان پسندیده‌اند.

۲ـ جای‌صفت‌درسخن پارسی‌پس‌ازموصوف است اما گاهی برخلاف‌اصل، صفت‌رامقدم‌میدارند مانند نیکمردان، گلرخ **«خوبرویان گشاده‌رو باشند»** (دراین موارد صفت وموصوف باهم آمیخته‌اند و در حکم یك کلمه‌ی مرکب بشمار میآیند)

۳ ـ صفت برای مذکر ومونث در فارسی یکسان است مانند: زن دانا، مرد دانا. بنابراین بکاربردن صفات مؤنث عربی در فارسی از شیوه سخن خارج‌است. پس‌بجای خانم محترمه، قوانین مربوطه، خانم مدیره، ادارات مربوطه بهتراست بگوییم **خانم‌محترم، قوانین مربوط، خانم مدیر، ادارات مربوط.**

۴- علامت نکره **«ی»** را یا بموصوف و یا بصفت افزوده میکنند مانند: **مردی دانا، مرد دانایی** و بهتر است بجزء دوم افزوده شود، خواه صفت باشد خواه موصوف مانند: **پسر باهوشی، باهوش پسری** و میشود هم گفت: پسری باهوش. اما آوردن علامت نکره آخر هر دو کلمه مانند پسری باهوشی، شیوه سخن شیوا و دلپذیر نیست.

تضاد نفی و صفات

دربرابر بسیاری از صفات صفتهای متضاد وجود دارد مانند: **زشت، زیبا - خوب، بد-** خرد، کلان - بزرگ، کوچك.

برای نفی صفت و ساختن متضاد آن درفارسی از پیشاوندهای **«نا- بی»** هم استفاده میکنند مانند: نابینا. بی‌آبرو.

بخش پنجم

کنایه و اقسام آن

کنایه کلمه‌یی است که معنی آن مبهم و دانستنش محتاج بقرینه و نشانه باشد مانند **او، که، آن، کی، هر.**

کنایه بر پنج گونه است. ضمیر- اسم اشاره- موصول- مبهمات - ادوات استفهام.

الف- ضمیر - کلمه‌یی است که بجای اسم یا برای پیشگیری از تکرار آن بکار میرود.

«تو» کزمحنت دیگران بی‌غمی   نشاید که نام **«ت»** نهند آدمی

داریوش پادشاه بزرگ ایران بود، **«وی»** برای نظم کشور پایه‌یی استوار گذاشت.

ضمیر اگر بدنباله‌ی کلمه‌ی دیگر بپیوندد **«ضمیر متصل»** و چنانچه مستقلا بتواند استعمال شود **«ضمیر منفصل»** نام دارد. اولی مانند او، تو، شما - دومی مانند نامت، اسبت.

ضمیر متصل اگر بفعل تنها بچسبد آنرا **«ضمیر فاعلی»** یا ضمیر شخصی مینامند که درفصل فعل همه آنها را بخوبی شناختیم.

ضمیرهایی که هم بفعل و هم بغیر فعل پیوسته میشوند عبارتند از.

	مفرد	جمع
اول شخص	**«م»** اسبم	**«مان»** اسبمان
دوم شخص	**«ت»** اسبت	**«تان»** اسبتان
سوم شخص	**«ش»** اسبش	**«شان»** اسبشان

این ضمیرها اگر بفعل متصل شوند مفعول میباشند مانند:

گفتم (او بمن گفت)	گفتمان
گفتت	گفتتان
گفتش	گفتشان

ضمیرهای منفصل عبارتند از .

	مفرد	جمع
اول شخص	من	ما
دوم شخص	تو	شما
سوم شخص	او	ایشان

کلمه‌ی «**خود**» ضمیر مشترك است یعنی بجای هر یك از ضمیرهای منفصل بکار میرود مانند :

خود گفتم (من گفتم) — خود گفتیم (ما گفتیم)
خود گفتی (تو گفتی) — خود گفتید (شما گفتید)
خود گفت (او گفت) — خود گفتند (ایشان گفتند)

واژه‌های «**خویش، خویشتن**» هم ازواژه «**خود**» گرفته شده‌اند وبجای آن بکارمیروند .

ب- اسم اشاره - واژه‌های «**این - آن**» رااگر همراه بااسم بکار بریم، اسم‌اشاره‌نامیده میشوند مانند: «این کتاب» خوب‌است. «آن گل» ارمغان دوست است .

واگر آنها رابتنهایی وبدون اسم استعمال کنیم **ضمیراشاره** هستند مانند : این‌آمد، **آن** رفت .

اسم اشاره‌همیشه بطورمفرد بکارمیرود مانند **این گل - این گلها** اما ضمیر اشاره چون بجای اسم استعمال میگردد ، به « **اینان ، آنان - اینها، آنها** » جمع بسته میشود. مانند اینها گل هستند . اینان دانشمند هستند. آنان مردان بزرگی بودند. آنها ازاینجا رفتند .

ج- موصول- هرگاه واژه‌های «**که-چه**» قسمتی ازجمله رابقسمت دیگر پیوسته ومربوط کنند موصول نامیده میشوند مانند. خانه‌**ایکه** خریدم. **هرکه** رابنگری بهمین درد مبتلااست. **آنچه** باعث بدبختی میشود بدبینی است .

«**که**» برای اشخاص و «**چه**» برای اشیاء بکارمیرود .

د-مبهمات- هر، کس، چند، کسی، کو، چون، فلان، بهمان ازجمله مبهمات هستند زیرا مفهوم آنها خودبخود صریح وروشن نیست ومقصود آنها را ازجمله باید فهمید مانند :

هرکه نقش‌خویشتن بیند درآب - **کس** ندیدم که گم شد ازره راست- با **چند** ریال پول که نمیشود این‌کارها راکرد .- **کی** باشد که ازبندرها گردم. **چون** که صدآمد نود هم پیش‌مااست . فلان‌آمد وبهمان رفت .

ه - ادوات‌استفهام- واژه‌های «**که، چه، چرا ، کو ، کجا، کدام، چند، کی، مگر، هیچ، چگونه، آیا**» اگربرای‌پرسش بکارروند ادوات‌استفهام خواهندبود مانند : که گفتت برودست‌رستم ببند؟ - چه‌میگویی؟ چرا اینجا آمدی ؟ ...

بخش ششم

عدد

عدد کلمه‌یی‌است‌که برای شمردن اسم بکاررود وروی‌همرفته میتوان آنرا نوعی صفت دانست‌که چگونگی اسم رااز لحاظ شماره بیان‌میکند اسمی که عدد برای شمارش آن بکار میرود **«معدود» (شمرده)** نام‌دارد.

اعداد برچهارنوع هستند : **اصلی، ترتیبی، کسری، توزیعی.**

۱ـ اعداداصلی ـ یك، دو، سه، چهار، پنج، ... بیست ... سی ... صد... هزار ومانند اینها اعداداصلی هستند زیرا تنها شماره رابوسیله آنها بیان میکنند .

۲ـ اعدادترتیبی یاوصفی: دوم، سوم..دهم.. صدم.. هزارم و مانند اینهااعدادترتیبی‌هستند وترتیب‌درشماره رامیرسانند مثلا تادومی نباشد سومی نخواهید داشت بعکس اعداد اصلی که رعایت ترتیب در آنها لازم نیست وبدون درنظرگرفتن مثلا نود میتوانیم یکباره بگوییم صد.

۳ـ اعدادکسری (بخش) دویك، چهاریك، ده‌یك، هزاریك، یا یك دوم، یك‌صدم، چهارپنجم، هفت دوازدهم واز این‌قبیل اعدادکسری‌هستند زیرا هیچیك واحدکامل رانمیرسانند وعدد تقسیم شده رابیان میکنند.

۴ـ اعدادتوزیعی ـ یك‌یك ، ده‌ده ، هزار هزار ومانند اینها اعداد توزیعی‌نامدارند زیرابردسته کردن وتوزیع معدود دلالت‌میکنند. مثلامیگوییم این پولها را ده‌ده یا ده تا ده تا ازهم جداکنید .

بخش هفتم

قیـد

قید کلمه‌یی است‌که معنی فعل یاصفت یااسم رادرجمله بزمان، مکان، حالت ومانند اینها مقید سازد. قیدها بشرح نوشته درزیر میباشند :

۱ـ قید زمان: همیشه ، زود ، دیر، ناگاه ، گاهی، امروز ، دیروز، امسال، پارسال، اکنون، گذشته، آینده ومانند اینها که زمان رامیرسانند و بیشترمسند جمله فعل یاصفت بوسیله آنها مقیدمیشود. امروزآمدم، هوشنگ فردا بامریکا خواهدرفت .

۲ـ قید مکان: اینجا ، آنجا ، هرجا، همه‌جا ، چپ ، راست، دور ، نزدیك، پشت‌سر، زیر، بالا، پایین ، روبرو ... که برجای و مکان دلالت میکنند ومسند جمله رامقید میسازند .

۳ـ قیدتاکید: البته، ناچار، ناگزیر، هرآینه ومانند اینهاکه‌برای تاکید مسند جمله بکارمیروند.

۴ـ قیدترتیب: دسته‌دسته، پیاپی، گروه‌گروه، پس، دمادم ، سپس، نخست که برای نشاندادن‌ترتیب درنسبت‌دادن فعل یاصفت باسم بکارمیروند مانند : مردم دسته‌دسته آمدند وازاین‌قبیل.

۵ـ قیدشك وتردید: شاید، گویا...

۶ـ قید نفی: نه، بهیچ رو، هرگز، هیچگاه ...

۷ـ قیدمقدار: بیش، کم، اندك، بسیار، سراسر .

۸ـ قیداستثناء: جز، مگر... قیداسم‌درجمله‌است.

۹ـ قیدوصف: خوب، بد، خردمندانه، شتابان، گریان‌که قید فعل درجمله‌میباشندوبایدپیش‌ازفعل‌آورده شوند مانند: من‌کارم راخوب انجام‌دادم. شما بدرفتاری‌کردید.

بخش هشتم

حرف اضافه

وآن کلمه‌یی‌است که برای نسبت‌دادن جمله بیکی ازاجزای فرعی خود بکارمیرودمانند: **از**شیراز بازگشتم. **از**خدا ترسیدم. **در** خانه درس خواندم.

حروف‌اضافه درفارسی عبارتنداز: **ب، با، از، تا، در، اندر، نزد، نزدیك، پیش، برای، بهر، روی، زیر، زبر، سوی، میان،پس.**

بخش نهم

حرف ربط

حرف ربط کلمه‌یی‌است‌که دوکلمه یا دوعبارت رابیکدیگر ربط دهد.
حروف ربط عبارتند از: **و، یا، نه، مگر، اگر، چون، چه، تا، شاید، پس، چندانکه، همینکه، همانکه، هرچند، اگرچه، هرگاه، تااینکه...**

مانند: بهروزوهوشنگ آمدند. سیاوش‌میآید یا بهروز. مگراین کتاب رانخواندی تاازمطالب سودمندآن استفاده کنی؟ ومانند اینها.

بخش دهم

اصوات

اصوات حروف وواژه‌هایی راگویندکه برای : **ندا ، آفرین گفتن، ویابیان‌حالات‌روحی واحساسات درموقع تعجب وافسوس وتنبه بکار روند :**

ندا برای ندا **«ای، ایا»** دراول اسم **«ا»** آخر آن‌استعمال‌میشودمانند:
ای‌آنکه غمگینی‌وسزاواری... ایا ملك ایران بزی‌جاودان . ملکا ذکر تو گویم که توپاکی وخدایی.

آفرین: زه، زهی، خوشا، خنك.

مانند: انوشیروان بروستایی گفت زه‌زه . یعنی‌آفرین‌آفرین.
زهی‌سعادت‌که ازشما ملاقات‌کنم. خنك‌آن قوم‌که دربند سرای‌دگرند

تعجب: وه، شگفتا وه چه‌زیبا وچه‌رعنا است این‌نوعروس.

افسوس: وای،اوخ، آوخ،افسوس، تفو، داد، فغان، دریغا.

مانند : ای‌وای برمن وبردل امیدوارمن - تفوبرتو ای چرخ گردون‌تفو. دریغا عمرکه عنان‌گشاده میرود.

بخش یازدهم

جمله

محمدآمد . هوشنك نگفت . علی داناست . حمید نادان نیست.

درآغازکتاب گفتیم: «وقتی میخواهیم مطلبی‌را بیان‌کنیم چندکلمه‌راکه هرکدام متضمن جزیی‌ازمقصود ماست، بهم‌میآمیزیم ومنظورخود را میرسانیم این‌گونه آمیختن‌کلمات را سخن میگویند . هرسخن‌ازیك‌یا چندجمله‌تشکیل میشود زیرا درجمله فعل‌یاصفتی **«بایجاب‌یابسلب»** باسمی‌نسبت‌داده میشود.

اسمی‌که فعل‌یاصفت رابآن نسبت میدهیم **مسند الیه یا موضوع** نامیده میشود وفعل‌یاصفتی‌که به مسندالیه نسبت‌داده میشود مسندیا**محمول** نام دارد .

تبصره - ممکن‌است مسندالیه صفت جانشین اسم باشدمانند: پرستار آمد . بزرگان گفته‌اند.

کلمه‌یی‌که نسبت میان مسندالیه را میرساند **«رابط»** است . هرگاه مسند ، فعل باشد برابط احتیاج ندارد و از خود فعل معنی ربط نیزفهمیده میشود . در اینصورت **(مسندالیه فاعل ومسندفعل‌است)** مانند رامین گفت . همایون‌کتابرا خواند . (این قاعده درهمه زبانها حکمفرماست)

اما اگر مسند ، صفت باشد برابط نیازمند است ودر فارسی فعلهای **معین** بصورت اثبات‌یا نفی رابط‌واقع میشوندمانند:
بهروز نیرومنداست . بهزاد شرمگین نیست. عباس دانا بود. نیکنام نادان نبود . بهنام خردمند میباشد هوشنك امروز درخانه خواهدبود .

اجزای فرعی‌جمله - گذشته ازمسندالیه ومسندکه دوجزء اصلی و حتمی جمله‌است ، دربرخی‌از جمله‌ها اجزای دیگری‌که‌آنها را اجزای فرعی جمله مینامند بشرح زیریافته میشود :

۱- **مفعول‌بیواسطه** بصفحه ۱۴ مراجعه شود.

۲- **مفعول بواسطه** - اسمی است که فعل بوسیله یکی از حروف اضافه بر آن واقع شود یا فعل درباره آن انجام میگیرد و برای شناسایی آن در جمله همان حرف اضافه را پیش از **«که - چه»** میآوریم و سؤال میکنیم:

مانند: پرویز گل را **«برای من»** آورد.

- برای که ؟

برای من

هوشنگ میخ را بدیوار کوبید.

-- بچه کوبید

- بدیوار.

هرمز با کتاب آمد.

- باچه ؟

- با کتاب.

۳- **صفت** - بصفحه ۱۹ مراجعه شود.

٤- **قید** - محل قید پیش از کلمه‌یی است که قید را برای آن میاورند که آنرا مقید مینامند مانند درس را بخوبی یادگرفتم (بخوبی، قید است برای یادگرفتم)

قید زمان و مکان راهم اول جمله میشود آورد و هم پیش از مسند **(مقید)** مانند امروز در اینجا درس خواندم. یادرس را امروز در اینجا خواندم...

٥- **مضاف الیه** - هرگاه دو اسم باهم ترکیب شوند و اولی بدومی نسبت داده شود، اسم اول را مضاف ودوم را مضاف الیه و ترکیب آندو را اضافه میگویند. مضاف ممکن است فاعل یا مفعول و یا یکی دیگر از اجزای فرعی جمله باشد. مانند پسرعلی امروز اینجا بود. من دانشگاه تهران را بپایان رسانیده‌ام. سال گذشته هوا گرمتر بود

اضافه بر پنج قسم است:

۱- **اضافه ملکی** : مانند خانه پروین، که میرساند پروین مالک خانه است.

۲- **اضافه تخصیصی** : مانند پسر بهنام، کلید اطاق - که پسر را به بهنام و کلید را باطاق اختصاص داده‌ایم.

۳- **اضافه بیانی** : کلبه گلی، کاخ مرمر، که میرساند کلبه از جنس گل و کاخ از مرمر ساخته شده. بعبارت دیگر مضاف الیه جنس مضاف را بیان میکند.

٤- **اضافه تشبیهی** : لب لعل، قد سرو، که مضاف را بمضاف الیه تشبیه کرده‌ایم.

٥- **اضافه استعاری** : چنگال مرگ، گیسوان خورشید، که مضاف را بطور مجاز وعاریه بمضاف الیه نسبت داده‌ایم وگرنه مرگ واقعا چنگال ندارد وخورشید هم دارای گیسو نیست.

بخش دوازدهم

طرز جمله بندی

در فارسی معمولا اجزای جمله بترتیب نوشته درزیر باید پهلوی هم قرار گیرند:

۱- مسندالیه ۲- مفعول بیواسطه ۳- مفعول بواسطه و بعد از همه فعل یا مسند. (همانگونه که پیش از این هم گفتیم قید معمولا پیش مقید واقع میشود وچون اغلب قیدها برای چگونگی نسبت دادن مسند به مسندالیه بکارمیروند بهتر است قیدها پیش مسند واقع شوند. جای مضاف الیه وصفت هم بلافاصله پس از مضاف وموصوف است)

مثل: جمشید، درس را، برای من، دیروز، در اینجا، بخوبی باز گفت. که بترتیب اجزای جمله عبارتند از: **مفعول - مفعول بیواسطه مفعول بواسطه - قیدزمان - قیدمکان - قید وصفت وفعل.**

جمشید، همیشه، اینجا، حاضر است.

مسندالیه، قیدزمان، قیدمکان، مسند، رابط

قیدزمان را پیش از مسندالیه هم میشود آورد مانند امروز بهروز سخنرانی کرد. محمد پارسال تهران بود.

جمله مستقیم وغیر مستقیم

سخنی که تمام اجزای آن درجای خود بهمان ترتیبی که نوشتیم ذکر شده باشد **«مستقیم»** ودرغ راینصورت **«مقلوب یا غیر مستقیم»** نام دارد. مانند: «میازار موری که دانه کش است» که جمله مستقیم آن میشود. موری که دانه کش است میازار.

تو امروز نیکی کن ای نیکبخت   که فردا نگیرد خدا بر توسخت

که اصل آن : ای نیکبخت توامروز نیکی کن که خدا فردا بر توسخت نگیرد، است

مطابقت فاعل وفعل اگر فاعل شخص یاحیوان باشد، فعل در مفرد وجمع باآن مطابقت میکند مانند پروین شنا کرد. پسران شنا کردند. بلبل میخواند. کبکان میخرامند. وچنانچه نبات یاجماد باشد اغلب فعل را در هر دومورد مفرد میآورند مانند گلها شکفته. سنگها شکسته. لکن بهتراست در اینصورت هم فعل بافاعل مطابقت کند تا هم بازبانهای زنده جهان هماهنگی داشته باشد وهم سخن شیرین وشیوا گردد واشتباهی رخ ندهد.

چنانچه بجای فعل، صفت مسند واقع شود، رابط **«فعل معین»** باید با مسندالیه مطابقت کند مانند این کتاب خوب است. این گلها زیبا هستند.

جمله کامل، ناقص، مکمل

الف ــ جمله کامل آنست که بخودی خود مطلب کاملی را برساند مانند: توانایی در دانایی است. ما را چو روزگار فراموش کرده‌ای. آبرو بهر نان نباید ریخت. آب خوش، بی تشنگی ناخوش بود.

ب ــ جمله ناقص آنست که جمله تمام مقصود را نرساند وجمله دیگری که بوسیله حرف ربط به جمله اول پیوسته میشود، مطلب را تمام کند:

ج ــ جمله مکمل همانست که معنی جمله ناقص را تکمیل میکند مانند بتو گفتم **«که»** نزد من بیائی. آب میداند **«که»** آبادی کجا است. آبی **«که»** آبرو ببرد، در گلو مریز.

بهای این کتاب ۱۲ ریال است

چاپ تصویر

گفتاری درباره‌ی:

املای فارسی

از:

رحیم رضازاده ملک

خداوندا درتوفیق بگشای

خطی که امروز فارسی‌را بدان مینویسیم آنچنان دشوار و ناسازگار است که ازدیرباز خلقی دراندیشه‌ی دیگرگون کردن وجای‌نشین آن خطی بهتر کردن، بوده‌اند وهستند. لکن مسأله‌ی تغییرخط آنچنان نیست که بدین‌زودیها سروسامان گیرد بناچار تاآن هنگام که خطی آسان ومنطقی داشته‌باشیم باید چاره‌یی اندیشید تاباهمین خط موجود شیوه‌ی املای فارسی‌را آسانتر کرد و این جزوه نیز بهمین منظور گرد آمده است.

جزوه‌ی حاضردرتابستان ۱۳۴۰ یادداشت گونه فراهم آمدودرزمستان همانسال براهنمائی استادگرامی آقای دکتر محمد دبیرسیاقی شکلی گرفت و ازآن پس‌نیز تاامروز درمطالب آن دقتی میرفت تابشتاب وناسنجیده فراهم نیامده باشد وسرانجام بپای‌مردی استادگرامی راهنمایم دکتر محمددبیرسیاقی بزیر چاپ رفت.

درفراهم آوردن جزوه تا آنجاکه میشد به‌کتابها سرکشیدم و تقریباً تمام آنچه‌راکه دراین زمینه نوشته شده بود خواندم و از آنها آنچه راکه لازم دیدم برداشتم وگاهگاه نیز پیشنهادگونه‌یی افزودم ، هرچند می‌پندارم که آن درحد این حقیر نبوده است.

آنچه در این دفتر بصورت پیشنهاد آمده است امروز بعضی نشریات پیش‌چشم دارندولی‌درآن هنگام که این‌جزوه فراهم میآمد ازاین گونه‌چیزها خبری نبود و جای آن داردکه این جزوه یکی‌از پیشاهنگان رواج شیوه‌ی جدید قلمداد شود.

دربعضی موارد یادشده‌ی دراین دفتر برای مثلا نوشتن یک‌کلمه دویاسه گونه شیوه آمده است که بیشك باید یکی‌از آنها برگزیده شود،ولی‌انتخاب یکی ازآن دویاسه شیوه آسان نیست وبکار وبررسی بیشتری نیاز دارد. از این‌روی نویسنده‌ی این‌جزوه‌کار خودرا تمام‌شده نمیداند وبازهم‌دراین‌زمینه کار خواهدکرد.

رحیم رضازاده ملک
تهران- ۱۵ آذرماه ۴۵

حروف فارسی

درفارسی امروز۳۳حرف هست :

ء
ا
ذ
غ،غ،غ،غ
ف،ف
ق،ق
ک
گ
ه

[illegible]
بهتر است ... صفحه ۸۰۷ ... [illegible]
[illegible] جامع بودن جزوه رفت پس [illegible]
[illegible] است [illegible] ازاین‌روی [illegible]
— صفحه ۲۷ [illegible] آوای [illegible] جایی [illegible]
همچنین بعضی [illegible]
— [illegible] اصطلاحات زیر را در نظر گیرند [illegible] دیگری پیش از (ی) زیادی
گرامی [illegible]
— صفحه [illegible] سطر [illegible] بجای [illegible] درست است
[illegible] آوای [illegible] درست است
[illegible] بجای [illegible] دارای آوای زیر [illegible] دارای آوای زیرو یا
[illegible] دارای آوای زیر باشد [illegible]
— صفحه [illegible] سطر ۸ بجای [illegible]
[illegible] درست است
— صفحه [illegible] سطر ۱۲ بجای [illegible] درست است
[illegible] افزوده شود [illegible] الفبه [illegible] دروازه‌های تازی [illegible]
— صفحه [illegible]

دارای
باید
شین
جزء

خداوندا درتوفیق بگشای

خطی که امروز فارسی‌را بدان مینویسیم آنچنان دشوار و ناسازگار است که ازدیرباز خلقی دراندیشه‌ی دیگرگون کردن وجای‌نشین آن خطی بهتر کردن، بوده‌اند وهستند. لکن مسأله‌ی تغییرخط آنچنان نیست که بدین‌زودیها سروسامان گیرد بناچار تاآن هنگام که خطی آسان ومنطقی داشته‌باشیم باید چاره‌یی اندیشید تاباهمین خط موجود شیوه‌ی املای فارسی‌را آسانتر کرد و این جزوه نیز بهمین‌منظور گرد آمده است.

جزوه‌ی حاضردرتابستان ۱۳۴۰ یادداشت‌گونه فراهم آمدودرزمستان همانسال براهنمائی استاد گرامی آقای دکتر محمد دبیرسیاقی شکلی گرفت و ازآن پس‌نیز تاامروز درمطالعه [illegible] دقتی میرفت تا بشتاب و نسنجیده فراهم نیامده باشد وسرانجام بیاری [illegible] دکتر محمد دبیرسیاقی بزیر چاپ رفت.

درفراهم آوردن جزوه تا آنجا که میشد به کتابها [illegible] سرکشیده و [illegible] تمام آنچه‌راکه دراین زمینه نوشته شده بود خواندم و از آنها آنچه‌را که لازم دیدم برداشتم وگاهگاه [illegible] افزودم ، [illegible] می‌پندارم که آن درحد این حقیر نبوده است.

آنچه در این دفتر بصورت پیشنهاد آمده است امروز بعضی نشریات پیش‌چشم دارند ولی درآن هنگام که این جزوه فراهم میشد از این گونه چیزها خبری نبود و جای آن دارد که این جزوه یکی از پیشاهنگان رواج شیوه‌ی جدید قلمداد شود.

دوبعضی موارد یادشده [illegible] املائی نوشتن یك کلمه دویا گونه شیوه آمده است که [illegible] باید یکی از آنها بر گزیده شود ولی انتخاب یکی ازآن دویاسه شیوه [illegible] پیشنهادی نیاز دارد. این‌روی نویسنده‌ی این جزوه [illegible] نمیکند و بازهم دراین‌زمینه کار خواهدکرد.

رحیم رضازاده ملك
تهران- ۱۵ آذرماه ۴۵

حروف فارسی

درفارسی امروز ۳۳حرف هست :

ء
ا
ب ، ب
پ ، پ

ذ
ر
ز
ژ

غ،غ،غ،غ
ف،ف
ق،ق
ك ، ک
گ، گ
ل،ل
م،م
ن،ن
و
ه،ه،ه،ه
ی،ی(۱)

---

(۱) [illegible] روی‌هم‌دارای [illegible] است که باید [illegible] گان پیشین [illegible] (آ) در جزء

اضافات و تصحیحات

با تمام کوششی که در جامع بودن جزوه رفت پس از چاپ کمی ها یی بنظر رسید همچنین بعضی اشتباههای چاپی که رویداده است مخل معنی است . از این‌روی از خوانندگان گرامی خواهشمند است ملاحظات زیر را در نظر گیرند :

– صفحه‌ی ۹ سطر ۱۰ – بجای « دیگری افزایند » ، « دیگری پیش از (ی) زیادی افزایند » درست است .

– صفحه ی ۱۳ سطر ۹ – بجای « دارای آوای زیر » ، « بی آوا » درست است .

– صفحه ی ۱۶ سطر ۸ – بجای « دارای آوای زیر باشد » ، « دارای آوای زیرو یا بی آوا باشد » درست است .

– صفحه ی ۱۶ سطر ۱۳ – بجای « هم زه » ، « همزه‌ی » درست است .

– صفحه ی ۲۵ سطر ۶ – افزوده شود : « ابن درید در جمهرة اللغة گوید چون مخرج دو حرف کاف و قاف بسیار بهم نزدیکست از این رو هیچگاه درواژه های تازی این
– صفحه ی ۳۰۲) [illegible] خواستاران بفرست در خواهند یافت که حواست ابن درید یك واژه‌ی ساده‌ی تازیست . واژه‌ی کیقباد که در آن دو حرف کاف و قاف با هم آمده است یك واژه‌ی مرکب فارسی از « کی » و « قباد » است و « قباد » معرب « کوات » پهلوی است

– صفحه ۲۶ سطر ۱۰ – بجای « (ا ، د ، ک ، گ ، ل) » ، « (ا ، د ، ذ ، ک گ ، ل) » درست است .

– صفحه ۲۷ سطر ۸ – در مورد آوای های پوشیده درلهجه‌ی تهران افزوده شود : « تنها درواژه‌ی (نه) نشانه ی نفی ، آوای آن زبر است . »

– صفحه ۲۹ سطر ۱۱ – بجای « همین » ، « همین » درست است .

– صفحه ی ۲۹ سطر ۱۲ – بجای « زردآلود » ، « زرد آلو » درست است .

– صفحه‌ی ۴۱ سطر ۷ – « سپید دیو » زیادی است . چه هیچگاه دو (دال) بهم نمی‌چسبد !

– صفحه ی ۴۸ سطر ۵ – قول کوشیار بن لبان بن با شهری جیلی از رساله‌ی بیست باب در معرفت اسطرلاب تالیف خواجه نصیرالدین طوسی به تصحیح مدرس رضوی چاپ دانشگاه تهران شماره‌ی ۳۰۷ صفحه های (د – ه) مقدمه نقل شده است .

خداوندا در توفیق بگشای

خطی که امروز فارسی‌را بدان مینویسیم آنچنان دشوار و ناسازگار است که ازدیر باز خلقی دراندیشه‌ی‌دیگر گون کردن وجای‌نشین آن خطی بهتر کردن، بوده‌اند وهستند. لکن مسأله‌ی تغییر خط آنچنان نیست که بدین‌زودیها سروسامان گیرد بناچار تاآن هنگام که خطی آسان ومنطقی داشته‌باشیم باید چاره‌یی اندیشید تاباهمین خط موجود شیوه‌ی املای فارسی‌را آسانتر کرد و این جزوه نیز بهمین منظور گرد آمده است.

جزوه‌ی حاضردرتابستان ۱۳٤۰ یادداشت گونه فراهم آمدودرزمستان همانسال براهنمائی استاد گرامی آقای دکتر

از آن

نیا

بز

تمام

لازم

که

پیش

خبری

جدید

گونه

یکی

این‌دوی

کار خوا

حروف فارسی

درفارسی امروز۳۳حرف هست :

ء
ا
ب بـ
پ، پـ
ت، تـ
ث، ثـ
ج، جـ
چ، چـ
ح، حـ
خ، خـ
د

ذ
ر
ز
ژ
س ، سـ ، ـس ، ـسـ
ش ، شـ ، ـش ، ـشـ
ص، صـ
ض، ضـ
ط
ظ
ع، عـ، ـعـ، ـع

غ، غـ، ـغـ، ـغ
ف، فـ
ق، قـ
ك ، ک
گ، گـ
ل، لـ
م، مـ
ن، نـ
و
ه ، ـهـ ، هـ ، ـه ، ه
ی، یـ(۱)

---

(۱) هرگاه‌الف پس ازهمزه‌آید دوحرف همزه والف برروی‌هم‌دارای آوایی ویژه خود میشودکه برای‌آن نشان (آ) برگزیده شده است که باید آنراهم یکی از حروف فارسی وتازی شمرد لکن چون نویسندگان پیشین آنرا ازحروف ندانسته‌اند مانیزبپیروی از ایشان از یادآوری(آ) در جزء حروف خودداری کردیم .

ازاین۳۳حرف هشت حرف ویژه تازیست :

ث،ح،ص،ض،ط،ظ،ع،ق

چنانکه شرف‌الدین کرمانی گوید :

هشت حرف‌است آنکه اندرفارسی‌ناید همی
تا نیاموزی نباشی اندرین معنی معاف
بشنوا کنون‌تا کدامست آن حروف‌ویاد گیر
ثا وحا وصاد و ضاد و طا و ظا وعین وقاف

باید دانست که در گذشته درفارسی آوایی بسیار نزدیک‌به (ث) وجود داشته وهمان آوا بصورت (ث) در واژه‌های (تهورث‌و کیومرث) دیده میشود .

حرف(ق)ودیگرحروف تازی جزدرتازی‌درترکی وچندلهجه‌ی ایرانی نیزهست چنانکه درواژه‌های : قرق،قاطر، آقا،قشلان،قاچاق قایق وقورخانه دیده میشود .

از۳۳حرف چهارحرف زیرین ویژه پارسی‌است :

پ،چ،ژ، گ

چنانکه بازشرف‌الدین کرمانی گوید :

چار دیگر خاص باشد برزبان فارسی
برشمارم برتویك‌یك پوچ وژو گاف(۱)

---

(۱) سیبویه در(باب اطرادالابدال فی‌الفارسیة) چهارحرف رانام‌میبرد که درفارسی هست ودرتازی نیست . ابوعبدالله حمزة‌بن‌الحسن‌الاصفهانی در

حروف فارسی یا پیوسته است یانیمه گسسته ویاهمه گسسته

۱ـ حروف پیوسته ـ حرف‌پیوسته حرفیست که بآغاز وهم‌انجام آنهاحروف دیگرمیتواند بپیوندد. شماره‌ی‌این‌حروف۲۵است:

ب،پ،ت،ث،ج،چ،ح،خ،س،ش،ص،ض،ط،ظ،ع،غ ، ف،ق،ك ، گ،ل،م،ن،ه،ی

همگی‌واژه‌های شعرزیر را میتوان بهم پیوند داد چه ، حروف واژه‌های‌آن همه ازحروف پیوسته است :

مست‌می‌فضلی‌بکسی میلت نیست   بی‌عیب‌چنین‌بحسن‌خط‌مثلت‌نیست

که‌اگرواژه‌های‌آنرابهم بپیوندیم چنین‌میشود :

مستمیفضلیبکسیمیلتنیست   بیعیبچنینبحسنخطمثلتنیست

۲ـ حروف نیمه گسسته ـ حروف نیمه گسسته‌آنهایی است که

کتاب (التنبیه علی حدوث التصحیف) هشت حرف فارسی رانام میبردکه در تازی نیست .

ابوعلی‌سینادر(مخارج‌الحروف)چهارحرف‌را نام‌میبرد که درتازی‌نیست.

خواجه نصیرالدین‌طوسی در(معیارالاشعار)ازیازده حرف نام میبرد که درفارسی هست ودرتازی نیست .

شمس قیس رازی در(المعجم‌فی‌معائیرالاشعارالعجم) ازچهارحرف‌که در تازی نیست وحروفی‌که درپارسی نیست گفتگومیکنند .

ابن‌درید در(جمهرةاللغه) وابومنصورجوالیقی در (المعرب) و محمد حسین‌بن خلف تبریزی در(برهان‌قاطع) گفتگویی پیرامون حروف فارسی و تازی بمیان‌آورده‌اند. نگاه‌کنید به(وزن‌شعر) نوشته دکترپرویزناتل‌خانلری استاد دانشگاه تهران .

حروف دیگر تنها به آغاز آنها می‌پیوندد. شماره‌ی این حروف هفت است:

ا، د، ذ، ر، ز، ژ، و

واژه‌های شعر زیر را نمیتوان بهم پیوست چه ' حروف پیوسته پس از حروف نیمه گسسته آمده است :

روان زداور دوران دوای درد آورد   دوای درد دل آرم زداور دادار

۳ـ حروف همه گسسته ـ حروف همه گسسته آنهایی است که نه بآغاز و نه بانجام آنها هیچ حرفی نمی‌پیوندد . شماره‌ی این حروف یك است و آن تنها (ه) است : زنده رود

حرف همزه بسته بچگونگی جایش درواژه تواند که پیوسته باشد چون (خطیئة) ویا نیمه گسسته چون (یأس) ویا همه گسسته چون (قراءت) (۱)

حروف فارسی از نظر شکل دو گونه است ، بزرگ و کوچك . کوچك نیز گاهی دارای چند شکل است چون عین و غین کوچك که سه گونه است وهای کوچك که چهار گونه است.

حروف نیمه گسسته وهمه گسسته و (ط) و (ظ) تنها یکگونه است یعنی کوچك ندارد ودر آغاز و میان وانجام واژه‌ها در آید.

حروف بزرگ درانجام واژه‌ها در آید چون حروف (ك، گ، ح، ب، پ، ت، ث، ج، چ، خ، ش، س، ص، ض، ع، غ، ف، ق، ل، م، ن، ی) در

---

(۱) برای چگونگی املای همزه نگاه کنید به بخش (همزه درواژه‌های تازی مستعمل درفارسی) درهمین کتاب .

واژه‌های: یك، آهنگ، روح، لب، چپ، راست، اثاث، نارنج، پوچ، رخ، هوش شانس، رقص، حوض، رجوع، باغ ، دف، قایق، گل، نام ، اصفهان ورازی دیگر از جاهائی که حروف بزرگ بکارمیرود در اختصار واژه‌هاست دراعلام. یعنی هر گاه بخواهند بجای واژه‌یی شکل ساده‌یی بر گزینند ویامختصر آنرا بیاورند حروف بزرگ بکارمیبرند ، همچون (ن.ك.) رابرای نگاه کنید و (ر.ك.) رابرای رجوع کنید ویا (ن.ل.) را بجای نسخه بدل ویادر روی شماره‌ی خودروها بجای تبریز (ت.ز.) وبجای اصفهان (ا ن.) بکارمیبرند .

حروف کوچك در آغاز ومیان واژه‌ها در آید چون حروف (خ، ف، ی، ن، ش، ه) در کلمات :

تخفیف، میکنند، بیشتر، سلیقه و...(۱)

---

(۱) درباره‌ی حروف فارسی بسیار میتوان گفتگو کرد لکن باخواست ما دراین کتاب که اختصارست سازگاری ندارد ازاین روی از گفتگودرپیرامون حرف آوادار (مصوت) وبی‌آوا (صامت) وچگونگی تلفظ آنها گذشتیم . کسانی که بخواهند بیشتر درین باره بدانند به کتاب (وزن شعر) نوشته‌ی دکتر پرویز ناتل خانلری استاد دانشگاه تهران نگاه کنند .

- ونیز بسخن ازانواع خط چون نسخ وثلث و شکسته و نستعلیق و ... نپرداختیم. گفتار ما درباره‌ی حروفیست که در کتب ابتدایی وبتبع آن کتب درسی بدان تعلیم خواندن ونوشتن دهند .

همزه

همزه از حروف پارسی وتازیست ودر واژه های پارسی تنها در آغاز واژه درآید ، چون :

اسب ، اندیشه ، اکنون ، انار

همزه درواژه‌های پارسی گاهی‌به «ه» بدل شودچون :

است:هست، این:هین، ایچ:هیچ، ارمزد : هرمزد، اریك: هلیك (زردآلو)

هر گاه انجام واژه‌یی آوای‌زیر (۱) بپذیرد یعنی اسم مضاف و یاموصوف شود آوای زیر بسته بچگونگی انجام آن‌واژه بچند گونه نوشته می‌شود :

۱ـ هر گاه انجام واژه ازحروف‌بی‌آوا ویاآواهای (یای کوتاه و کشیده ووا و کوتاه) باشد آوای زیر را بحرف انجام واژه میدهند ، چون :

کار مفید ، شاه جوانبخت ، راه پیروزی ، ماهی خاوریا، می گلگون ، خسرو دادگر

۲ـ هر گاه انجام‌واژه یکی‌ازآواهای(الف، واو کشیده، های پوشیده) باشد آوای‌زیرراچون (ی) نویسندمگردرمورد(های‌پوشیده) که‌گاهی بجای (ی) یك(ء) روی‌آن‌میگذرند. چون:

---

(۱) مادرهمه جای این‌کتاب زبروزیر وپیش‌رابجای فتحه وکسره و ضمه بکار برده‌ایم

ناله‌ی‌مستانه ، هوای‌خواجگی، آهوی‌آتشین وبادۀ گلگون

هر گاه انجام واژه‌یی(ی) زیادی‌بپذیرد(یای‌نکره،یای وحدت یای‌نسبت، یای ضمیری ویای‌مصدری)

۱ـ چنانچه انجام واژه حرف‌بی‌آوا باشد همان (ی) زیادی را در انجام واژه‌نویسند ، چون:

راهی جستم، کتابی‌خریدم، خواجوی کرمانی، تودانشمندی ، سفیدی وسیاهی

۲ـ چنانچه انجام واژه‌یکی‌ازآواهای (الف‌ویا) باشد:

الف . اگرحرف انجام واژه‌الف‌باشد هنگام پیوستن (ی) بسته بچگونگی تلفظ گاهی‌همزه و گاهی (ی) دیگری افزایند. چون :

مرددانایی ، دخترزیبایی و مرددانائی ، دخترزیبائی

ب . اگر انجام‌واژه(ی) باشدهنگام‌پیوستن(ی)زیای(ی)دیگری درتلفظ افزایند لکن درنوشتن‌یکی‌ازآنهاراآورند.چون:

بتی‌رخسار اوهمرنگ یاقوت　　میی بر گونه‌ی جامه کنشتی
(دقیقی)

صراحیی و حریفی گرت بچنگ افتد
بعقل نوش که ایّام فتنه انگیز است
(حافظ)

هر ایرانیی تاختند از کمین　　فکندنداز‌ایشان‌یکی‌برزمین
(اسدی‌طوسی)

۳ـ اگرانجام واژه(ه) پوشیده باشد.

الف . هنگامیکه بخواهند با نجام‌واژه‌یی که درانجام خود (ه) پوشیده دارد (ی) مصدری افزایندپیش از (ی) گافی پیدامیشود (یعنی‌های پوشیده درصورت‌به گاف بدل‌میشود)(۱) مانند:

خواجه : خواجگی ، خیمه: خیمگی ، دیوانه: دیوانگی

ب . هنگامیکه بخواهند به‌انجام‌واژه‌یی که درانجام خود (ه) پوشیده دارد (ی)های دیگررا افزایند بین‌این(ی)ها و ه) پوشیده‌بسته بچگونگی تلفظ گاهی(همزه) و گاهی(ی) دیگری‌میآورند، چون : خانه: خانه‌یی وخانه‌ای، مکه: مکه‌یی‌ومکه‌ای ، دیوانه : دیوانه‌یی دیوانه‌ای

٤ـ چنانچه انجام واژه (و) باشد:

الف . اگرانجام واژه‌یی(واو کشیده وواوآوای‌پیش) باشدبین (ی) و(و) بسته بچگونگی تلفّظ گاهی(همزه) و گاهی (ی) دیگری آورند، چون:

جادو : جادویی ، جادوئی . خشخو : خشخویی ، خشخوئی .

دو : دویی، دوئی. تو: تویی، توئی

---

(۱) بحث‌است که(های پوشیده) برای بیان حرکت‌حرف ماقبل‌است یا خود حرف مستقلی‌است چه‌در گذشته چنانکه دربعضی کتب خطی دیده میشود هنگام ترکیب واژه‌های مختوم به‌های پوشیده با واژه‌ها ویاحروف دیگر، هم (ه)وهم(گ) باهم‌آمده‌است. حذف‌های بوشیده ونوشتن تنها گاف ظاهراً برای دوری ازدشواری تلفظ‌است.

تویی که بر سر خوبان کشوری چون تاج
سزد اگر همه‌ی دلبران دهندت باج
(حافظ)

ب. چنانچه انجام واژه‌یی آوای (واو کوتاه) باشد آن واو را چون واو بی آوا تلّفظ کنندو(ی) رادرانجام واژه نویسند ، مانند :

گویش پهلوی ، جامه‌ی‌نوی ، کاروان‌خسروی

املای افعال(= کنشهای) (۱)رابط

افعال‌رابط(استم ، استی ، است استیم،استید، استند) میباشد . همواره همزه‌ی این افعال را انداخته و بواژه پیشین پیوند میدهند مانند :

او مرد دانشمندیست ، اینکه تومیگویی کاریست نشدنی

همیشه این‌افعال‌را بدون‌همزه‌نویسند مگراینکه :

۱ـ انجام واژه(ه) پوشیده ویا(واوآوای‌پیش) باشد ، چون: او درخانه است ، دوست‌تواستم ، آنها فرزانه‌استند تویارماهر دو استی ، باریا بیگانه‌استیم .

لکن واژه (است)را هنگامیکه بخواهند پس ازواژه‌یی که در انجام‌خوددارای‌حرف واوآوای پیش باشدبیاورندهمزه‌ی آن‌می‌افتد ،

---

(۱) واژه کنش را میتوان برابر واژه فعل تازی برگزید ، فردوسی گوید :

پس آهرمن بدکنش رای کرد   بدل کشتن جانور جای کرد

چون : اودوست توست ، این نیز روشی نوست

همچنین در واژه‌های (که ، چه‌ونه)های پوشیده را به(ی) بدل کنند وهمزه را ازآغاز این کنشها برداشته وبهم‌پیوند دهند ، چون :

کیست ، چیست ، نیست ، کیستم ، چیستی ، نیستند

۲ـ واژه (است) پس ازواژه (تو) ضمیردوم‌شخص فاعل بیاید . اگر این دوواژه برروی هم‌بروزن(گُسست) بمعنی پاره کردباشد هر دو واژه راآنچنانکه‌هست نویسند . چون: او خاطرخواه تواست

واگر دوواژه برروی هم بروزن(چُست)بمعنی‌چابك باشد واو را از انجام واژه(تو) وهمزه راازآغاز(است) برداشته ودو واژه‌را بهم پیوند میدهند. چون: اوخیرخواه‌تست

۳ـ انداختن همزه ازآغاز (است) انگیزه‌اشتباه باشد . زیرا اگرهمزه(است) راازجمله‌های :

اواز ماست ، اودرتك وپو است ، این‌جانی است

برداریم یعنی او از ماست ، او در تك و پوست و این جانیست بنویسیم ماست باماست‌خوراکی‌و پوست با پوست بمعنی‌جلدوجانیست بمعنی‌مکان‌نیست اشتباه میشود .

املای ضمیرهای پیوسته فاعلی

ضمیرهای‌پیوسته‌فاعلی(ام،ای،اد،ایم، ایدواند)میباشد . همواره همزه‌ی این ضمیرها را می‌اندازند وآنها را بفعل پیشین می‌پیوندند،

چون :

مینویسم ، میخوانی ، میرویم ، میشنوید ، شاد مانند ومیزند

همیشه همزه‌ی این‌ضمیرها را می‌اندازند مگر :

۱ـ انجام واژه پیش ازاین ضمیرها (ه) پوشیده ویا (واوآوای پیش) باشد که آنرا دو گونه‌نویسند :

الف . اگر این‌همزه(همزه ضمیرهای‌پیوسته‌فاعلی)دارای‌آوای زبرباشد آنرا بصورت الف‌نویسند ، چون :

ازپای افتاده‌ام ، آنها این‌راه‌را رفته‌اند ، ارادتمندتوام

ب. اگراین‌همزه(ضمیرهای‌پیوسته‌فاعلی) دارای‌آوای‌زیرباشد این همزه را بسته بچگونگی تلفظ گاهی بصورت الف‌و گاهی‌بصورت (ی)نویسند، چون:

رفته : رفته‌یی ، رفته‌ای . دیوانه : دیوانه‌یید ، دیوانه‌اید .دو: دوییم ، دوایم

۲ـ هر گاه ضمیرهای‌بالا بانجام‌واژه‌هایی که حرف انجام‌آنها (الف وواو کشیده) باشد همزه‌را بسته بچگونگی تلفّظ گاهی همزه و گاهی‌بصورت(ی) نویسند،چون:

توانا: توانایی، توانائی زیبا : زیبایید ، زیبائید . خشخو : خشخویند ، خشخواند

املای‌ضمیرهای پیوسته مفعولی واضافه

ضمیر های پیوسته مفعولی واضافه (م،ت،ش، مان تان وشان) میباشد. این ضمایر چون بفعل یاضمیر یا حروف پیوسته شوند حالت مفعولی دارندوچون باسم‌یاصفت پیوسته گردند حالت‌مفعولی یا اضافه.

هر گاه سه‌ضمیر مفرد مفعولی واضافه پس از واژه‌هایی که به (های پوشیده وواو آوای‌پیش) ختم‌شده باشد بیاید، قبل ازآنهاهمزه‌یی نیز آورند، چون:

خانه‌ام . شانه‌ات ، نامه‌اش، بدست توام‌دادند، هردوات گفتند وبدست تواش‌دادند

وهر گاه هریك ازضمیرهای مفعولی واضافه‌پس‌ازواژه‌هایی که انجام‌آنها (الف،واو کشیده‌ویای کشیده) باشد بیایدضمیرهارادو گونه نویسند :

الف . بدون همزه ، چون: پام ، روتان ، آنروش‌ورخ‌زیبات

چون همه‌اجرام ازانعام تو رسته‌اند وغرق‌دانه‌ودام‌تو
(مولانا)

ب پیش از ضمیر (ی) آوردند ، چون : آرزوهای فردایت ، کارهایمان ، شویشان

بدو گفت :«پایت برین‌اندر آر همه کشوران رابدین‌اندر آر»
(فردوسی)

املای همزه درآغاز افعال (= کنشها)

هر گاه در آغاز فعلی که نخستین حرف آن همزه باشد (ب) زینت وتأکید و(م) و(ن) نهی‌ونفی بیاید همزه‌ی آن بسته بچگونگی آوای‌همزه دو گونه نوشته‌میشود.

١ـ اگر آن همزه دارای‌آوای زبرویاپیش‌باشد همزه به (ی) بدل میشود ، چون : نینداز ، بیفت،میندیش ونیرزد که همان افعال (انداختن،افتادن،اندیشیدن وارزیدن)است .

٢ـ اگر آن همزه دارای‌آوای زیر باشد خود همزه را بصورت الف نویسند ، مانند :

بایست ، مایست ، نانگاشت ، مانگار ونانگارد

هر گاه(ب) زینت وتأکید و(ن) نفی ونهی برسرافعالی‌بیاید که نخستین حرف‌آن(آ) باشد پس‌از(ب)یا(ن)ویا (م) یك (ی) هم درآید و(آ) به الف بدل شود ، چون :

میارا،بیارا،نیارا،میازار، بیازار، نیازار، میاموز، بیاموز، نیاموز (آراستن ، آزردن ، آموختن)

(می) نشانه‌ی استمرارا پیش‌ازافعالی که باهمزه‌آغازمیشود جدا نویسند ، چون : می‌افکند ، می‌افتاد و می‌انداخت .

املای همزه درواژه‌های تازی مستعمل درفارسی

همزه درواژه‌هایی که ازتازی گرفته شده ودرفارسی بکارمیرود

بسته بچگونگی جاو آوای همزه بچند گونه نوشته میشود .

۱ـ اگرهمزه خودساکن باشد املای همزه بسته بآوای حرف پیش ازهمزه است :

الف . اگر حرف پیش از همزه دارای آوای زبر باشد ، همزه گاهی بصورت (الف) تنهاو گاهی بصورت الف باهمزه نوشته میشود ، مانند : تاریخ ، ماتم ، فال ، رأس ، رأی ویأس

ب. اگرحرف پیش‌ازهمزه دارای آوای زیر باشد ، همزه گاهی بصورت (ی) تنها و گاهی بصورت (ی) باهمزه نوشته میشود ، مانند : ایذ . استیجاره ، استیذان . بئر ، ذئب وظئر

ج. اگرحرف پیش‌ازهمزه دارای آوای پیش باشد ، همزه گاهی بصورت (و) تنها و گاهی بصورت (و) باهمزه نوشته میشود ، مانند : موجر ، موذی.شوم، مؤمن،رؤیت‌ولؤم

۲ـ اگرحرف پیش ازهمزه ساکن باشداملای همزه بسته‌بآوای خودهمزه است :

الف.اگرهمزه دارای آوای زبر باشد بصورت‌الف باهمزه نوشته میشود ، مانند : توأم، متأثر،مسأله

مباحثی که در آن حلقه‌ی جنون میرفت
و رای مدرسه و قیل و قال مسأله بود
(حافظ)

ب.اگرهمزه دارای آوای زیر باشد بصورت (ئ) نوشته میشود.

مانند : رئیس . أئمه ، مائده

مائده از آسمان شد عائده چونکه گفت:«انزل علینا مائده»

ج. اگرهمزه دارای آوای پیش باشد ، همزه را گاهی بایك واو باهمزه و گاهی بادو واو که نخستین واو دارای همزه است‌مینویسند.

چون: رؤف ، رؤس، مشؤم،ورؤوف،رؤوس،مشؤوم

اگرهمزه بین الف و(ت) زائد باشی، گاهی بصورت‌همزه‌ی‌تنهاو گاهی‌بصورت (ئ) نویسند.چون :

قراءت ، دناءت وقرائت ، دنائت

اگر همزه بین (ی) و (ت) باشد ، گاهی همزه بدل به (ی) گردد ودر (ی) نخستین ادغام شود ودو (ی) بصورت یك (ی) مشدد نوشته شود . همچون : مشیّت وذریّت

و گاهی بصورت(ئ) پس‌از (ی) نخستین نوشته میشود . چون : خطیئة وبریئة

اگرهمزه بین(و)و(ت) زائدباشد ، همزه بدل به(و) گردد ودر (و) نخستین ادغام شود ودو واو بصورت یك (و) مشدد نوشته میشود .

چون: مروّت ونبوّت

اگرهمزه بین الف و (ی) باشد ، گاهی بصورت همزه‌ی تنها و گاهی بصورت(ئ) نوشته میشود . چون: بقاءی وبقائی

اگرهمزه بین‌الف وضمیری جز (ی) باشد اگر همزه دارای آوای زبر باشد بصورت همزه‌ی تنها واگردارای آوای زیر باشدبصورت

(ئ) واگر دارای آوای پیش باشد بصورت(ؤ) نوشته میشود . چون :

بقاءه ، بقائه ، بقاؤه

اگر همزه دارای آوای زبر بوده وحرف پیش از آن دارای آوای زیر باشد همزه گاهی بصورت(ی) و گاهی بصورت (ئ) نوشته میشود .

چون : تعبیه وتخطئه

اگر همزه دارای آوای زبروحرف پیش از آن دارای آوای پیش باشد همزه راچون (ؤ) نویسند .

مانند : سؤال و مؤثر

بس شبیه‌است بارزاق مقرر کرمش
که نهانی رسدازیزدان نا کرده سؤال

اگر همزه میان دوالف بیاید همزه را تنها میان دوالف نویسند

چون : قراءات (۱)

همزه‌ی واژه (ابن) بمعنی فرزند بسته بچگونگی جای واژه گاهی می‌افتد و گاهی میماند .

الف. هر گاه واژه (ابن) میان دونام خاص (دواسم علم) بیاید همزه‌ی آن می‌افتد . چون:

علی بن ابیطالب و حسین بن علی

دارای جهان نصرت دین خسرو کامل
یحیی بن مظّفر ملك عالم عادل

---

(۱) قراءات‌را میتوان قرآآت نیز نوشت . به‌بخش حروف فارسی نگاه کنید .

ب. هر گاه واژه (ابن) میان دونام خاص نبود و یااینکه‌در آغاز سطر و یابیت و یا مصراع بیاید همزه‌ی آنرا نیندازند چون : ابن سینا وابن‌الوقت .

صوفی ابن‌الوقت باشد ای رفیق
نیست فردا گفتن ازشرط طریق(۲)

همزه در انجام واژه‌ها

همزه پس از ممدودهای تازی هیچگاه نوشته نمیشود زیرامبنای زبان فارسی برملایم کردن واژه‌هاست . ازین‌رو تا جایی که همزه‌ی آخر در تکیه واقع نشود ویامضاف نگردد حذف همزه ملایمتراست کمااینکه در حالت اضافه غالباً این همزه تبدیل به(ی) میشوداز آنرو که حرف (ی) از همزه‌ملایمتر است . پس واژه‌های انبیاء ، حمراء ، ادباء وابتداء را باید انبیا، حمرا. ادباوابتدانوشت.

شیر گفت : «آری ولیکن هم ببین
جهدهای انبیاو مؤمنین » (مولانا)

اگر همزه درانجام واژه پس‌از (و) کشیده بیاید املای همزه به‌شماره‌ی حروف آن واژه بستگی دارد :

---

(۲) نوشتن همزه‌ی واژه‌ی (ابن) دارای دستورهای بسیار دشوار و پیچیده‌ایست که جای بررسی آنها در این‌کتاب نیست کسانی که بخواهند بیشتر درین‌باره بررسی کنند بشماره‌ی هفت دوره پنجم ماهنامه سخن گفتار (حذف همزه‌ابن) نوشته‌ی آقان مجتبی مینوی نگاه کنند .

الف . اگر واژه دارای سه حوف باشد همزه‌ی تنها را درانجام واژه نویسند . چون : سوء

ب اگر واژه دارای چهار حرف باشد همزه به(و) بدل‌شود و در(و) کشیده نخستین ادغام گردد ودو (و) برروی هم بصورت(یك‌واو) مشدد نوشته‌میشود . چون: نشوّ : مملوّ ، مبدوّ ووضوّ

اگر همزه درانجام‌واژه پس‌از(ی) باشد املای همزه بستگی به چگونگی (ی) دارد :

الف . اگر همزه پس از(ی) کشیده باشد همزه به (ی) بدل شده و در (ی) نخستین ادغام گردد و دو (ی) بر روی هم بصورت یك (ی) مشدّدنوشته میشود . چون نبیّ ، خبیّ ، مضیّ ، هنیّ وردیّ

ب. اگر همزه پس‌از(ی) کوتاه باشد و یاایسکه پس‌ازیك‌حرف آوایی بیاید گاهی بصورت همزه‌ی تنها درانجام واژه نوشته میشود . چون : مرء ، ضوء ،شیئ وفیئ و گاهی‌بصورت (و) تنها درانجام‌واژه نوشته میشود . چون : کفو ، جزو ، بدوو نسو و گاهی بصورت (ؤ) درانجام واژه‌نوشته میشود . چون : بطؤ

اگر همزه در انجام واژه پس ازیك‌حرف آوایی بیاید املای همزه بستگی به‌چگونگی‌حرف‌پیش‌ازهمزه دارد :

الف . اگرحرف پیش ازهمزه دارای آوای زبر باشد همزه را گاهی بصورت الف تنها و گاهی‌بصورت (أ) نویسند . چون : مهیّا، مبرّا ، متّکا ومبدأ ، منشأ ، بنأ

ب. اگرحرف‌پیش ازهمزه دارای آوای زیر باشد همزه‌به(ی) بدل میگردد . چون : ناشی ، قاری

ج. اگرحرف پیش از همزه دارای آوای پیش باشد همزه را بصورت(ؤ) نویسند و این(ؤ) چون واوآوای پیش تلفظ میشود.مانند: تکافؤ ، تلألؤ ، تواطؤ

قدر ندانست دلارای من　　　　از من واز لؤلؤ لألأی من

«ث»

گفتیم که در گذشته درفارسی صدایی‌بسیار نزدیك‌به(ث) وجود داشته‌است لیکن امروزه آنراازحروف تازی‌میشمرند .

حرف(ث) باهیچیك‌ازحروف(ز،ض،ط) دریك‌واژه‌نیاید .

«ج»

در گویش تازی‌حرف(ج) باهیچیك‌ازحروف‌(ص،ط) دریك‌واژه نیاید واگر حرف(ج)درواژه‌یی بایکی ازحروف (ص،ط) دیده‌شود آن واژه معرّب است،چون: صاروج وطاجن‌وپیداست که‌شماره‌ی اینگونه واژه‌ها بسیار کم‌است .

«ذ»

«ذ» در گویش پهلوی ودری‌نیز بوده‌است وهنوزهم در واژه‌های: آذر، گذشتن، گنبذ، کاغذ و گذاشتن دیده‌میشود . شمس قیس رازی

در کتاب (المعجم فی‌معائیر الاشعارالعجم) مینویسد :

«ذال‌معجمه، هردال که ماقبل آن یکی‌ازحروف مدّ ولین است چنانکه: باذوشاذوسوذوشنوذودیذ و کلیذ، یایکی‌ازحروف‌متحرّ کست چنانکه: نمذ وسبذ وذذ همه‌ذال معجمه‌اند . . . درزبان اهل غزنین و بلخوماوراءالنهر ذال معجمه نیست‌وجمله‌دالات مهمله آرند» (۱)

چنانکه‌از نوشته‌ی‌شمس‌قیس برمیآید«ذ»در بخشی‌ازایران‌همچون «د» تلفظ میشده‌است. دستوری‌را که شمس قیس برای شناخت «د» از «ذ» یادآور شده گویند خواجه‌نصیر طوسی‌بشعر در آورده‌است.

آنانکه بپارسی سخن میرانند
در معرض دال ، ذال را ننشانند
ماقبل‌وی ارساکن جز(وای) بود
دال است‌و گرنه ذال معجم خوانند

ونیز شرف‌الدین علی یزدی همین دستوررا چنین گوید:

در زبان فارسی فرق میان دال و ذال
باتو گویم‌زانکه‌نزدیك‌افاضل‌مبهمست
پیش ازو درلفظ مفرد گر صحیح ساکن است
دال باشد ورنه باقی جمله ذال معجمست(۲)

---

(۱) المعجم فی‌معائیرالاشعار العجم- شمس‌قیس‌رازی تصحیح ومقابله‌ی آقای مدرس‌رضوی(چاپ۱۳۳۶ دانشگاه‌تهران.شماره‌ی۳۷۴)صفحه‌ی۲۱۴

(۲) این‌دوبیتی درنسخه‌یی‌از (صحاح العجمیه) که‌در کتابخانه‌ی ملی

باید دانست که‌هنوزهم در نواحی افغانستان و ترکستان حرف (ذ) وجوددارد.

کسانی درنوشتن دوواژه‌ی (گذاردن و گزاردن)دچار اشتباه میشوند. بایددانست که(گذاردن) بمعنی نهادن (گذاشتن) عبوردادن (گذراندن و گذشتن)،رها کردن، ترك گفتن ووضع است، چون : پول خودرا دربانك بگذار ، فلانی‌رابگذار وبرو، گذارم بکتابخانه افتاد وفلانی قانون گذاراست.

(گزاردن) بمعی‌پرداختن وبیان‌وتعبیر وتفسیر وترجمه کردن است، چون: گزارش، وام گزار، نماز گزار، حقگزار ، سپاسگزار ، شکر گزار،خوابگزار، گله گزار ، باجگزار وخدمتگزار(۲)

ملك تهران بشماره‌ی ۴۳۳ وجوددارد اینطور آمده:

درزبان فارسی‌فرقی میان دال‌وذال
یادگیراین اکه‌این‌نزد افاضل مبهمست
پیش ازاو درلفظ گرصحیح ساکن است
دال خوان آنرا و باقی ذال معجمست

نگاه‌کنید به(دستور زبان‌فارسی) تألیف‌قریب، بهار، فروزانفر،همایی یاسمی استادان دانشگاه‌تهران‌صفحه۷ جلدیك

(۲) کسانی‌که بخواهندبیشتردراین‌باره‌بررسی‌کنند نگاه‌کنندبه‌شماره‌ی نخست سال سوم مجله‌ی راهنمای‌کتاب بخش‌املاء وانشاء نوشته آقای مجتبی مینوی وشماره‌ی دوم‌سال‌دوم‌مجله‌ی یادگار گفتار (گزاردن‌و گذاشتن) از مرحوم‌اقبال .

«س»و«ش»

«س» و«ش» شکل دیگر هم نوشته میشود و آن شکل بیدندانه آنهاست (س ،ســ ،ش ،شـ)

باید دانست که هر گاه حرف «س» و یا «ش» پیش ازیکی از حروف (ج،چ،ح،خ،ر،ز،ژ،س،ش،م ، ه «میان واژه» ، ی «در انجام واژه») بیاید باید دندانه‌دار نوشته‌شود ، مانند: شجاع ، سحر ، سخت، فرشچی ، سزاوار ، سست، کوشش ، شست ، شما ، شهرو گوشی.

«ع» و «غ»

حرف «غ» باهیچیك ازحروف(ح،خ) دریك‌واژه نیاید. هریك از حروف «ع» و «غ» چهار گونه است :

«ع» و «غ» که در انجام واژه‌ها پس ازیك حرف نیمه گسسته آید، چون: رجوع ، زرع، دماغ.

«ء» و «غ» که درآغاز ویا درمیان واژه‌ها پس‌ازیك‌حرف نیمه‌گسسته آید، چون: عبادت ، غبن ، وعده ، مراغه.

«ع» و «غ» که درمیان واژه‌ها ، میان دوحرف پیوسته ویا پس‌از یك حرف پیوسته و پیش از یك حرف نیمه گسسته آید، چون: لعل، لعن ، معده ، نغمه ، شغل ، بغداد.

«ع» و «غ» که درانجام واژه‌ها پس ازیك حرف پیوسته آید ، چون: نفع ، شمع ، یرلیغ، میغ .

«ک» و «گ»

نشانه‌یی که همچون همزه درمیان «ك» و «گ» گذارند نه‌همزه است و نه (ی) کوچك، بلکه (کاف) کوچکی‌است که در میان آن گذارند تا با (ل) اشتباه نشود چه در خط (ثلث) بربالای (ك) (گ) سر کش نمیگذارند و آزین روی (ك) و (گ) و (ل) بسیار بهم همانند است .

«و»

در پارسی دری واوی بوده است که‌با آهنگ‌خاصّی تلّفظمیشده است لکن این(و) امروزه آن آهنگ خودرا ازدست داده است وجز دربعضی لهجه‌ها تلّفظ‌نمیشود. نام این «و» واو معدوله است. این(و) همیشه‌پس‌ازحرف(خ)وپیش‌ازیکی‌ازحروف(الف)و(ی) میآید،چون :

خواب ، خواجه ، خوار. خوارزم ، خوازه ، خوال ، خوان ، خواهر ، خواهش ، خویش ، خوید (جو نارس).

در کتاب‌های املاء و دستور زبانهایی که نگارنده تا کنون دیده است برای واو معدوله دستورهایی نوشته‌اند ازجمله نوشته‌اند : پس از واو معدوله همواره یکی ازحروف (ا،د،ز،ر،س،ش،ن،و، ه ، ی) میآید و شاعری این دستوررا بشعر درآورده است :

نیست بعد از واو معدوله ، مگر این حرفها
دال و را و زا و سین و شین و نون و ها و یا

و واژه‌های ، آخور ، آخوند ، خود ، خوراك ، خورشید ، خوش و نخود را یاد کرده‌اند لیکن باید دانست که واو در تمام این واژه‌ها واو آوای پیش (=واو بیان ضمه) است نه واو معدوله چه گفتیم واو معدوله آن واویست که تلفّظ نشود .

«ه»

«ها» پنج گونه نوشته شود :

«ﻫ» که غالباً دودندانه دارد ودر آغاز ودر میان واژه‌ها پس از یك حرف نیمه گسسته میآید ، چون:

همواره ، هوا ، ناهید ، مدهوش . این (ﻫ) که گفتیم دودندانه دارد هر گاه پیش ازیکی از حروف (ا ، د ، ك ، گ ، ل) بیاید یك دندانه میگیرد ، چون: **آهار ، ناهار ، هدهد ، هدایت ، هذیان ، هذلولی آهک ، ماهک ، هگماتانه ، هلال و هلاک**

(ه) که آنرا های دوچشم مینامند یك دندانه دارد ودر آغاز و میان واژه میآید ، چون : همراه ، **مهربان**

(ﻬ) درمیان واژه هنگامیکه پیش وپس آن دو حرف پیوسته ویا پیش آن یك حرف پیوسته وپس آن یك حرف نیمه گسسته باشد میآید ، چون : پهلوان ، نهنگ ، جهان و بهره .

(ﻪ) تنها درانجام واژه هنگامیکه پس ازیك حرف پیوسته باشد میآید ، چون : لاله ، جامه ، پیوسته

«ه» که میدانیم تنها حرف همه گسسته است ودرانجام واژه پس ازیك حرف نیمه گسسته ویا درمیان واژه مابین دوحرف نیمه گسسته میآید ، چون: درنده ، بهره ، میوه وزنده رود

«ها» دارای دو آواست: پوشیده و آشکار . آوای(ها) درواژه‌های: شاه، کلاه ، شهروماهروی آشکارست ودرواژه‌های: نامه، جامه ، دانه وبنده پوشیده‌است. این آوای اخیر که آنرا های پوشیده (های غیرملفوظ) مینامند همواره در انجام واژه میآید . آوای حرف پیش ازهای پوشیده در لهجه تهران اززیرودر لهجه دیگر نقاط زبراست. های پوشیده در گویش پهلوی «ك» بوده‌است ومانند پسوندی باآن واژه‌های بسیاری میساختند .(۱)

هر گاه بخواهند واژه‌هایی را که در انجام خود های پوشیده دارند به (ان) جمع بندند ویا بانجام آنها (ی) مصدری ویا (ك) تصغیر ویا(انه) نشانه‌ی قیدافزایند ، ها به (گ) بدل شود (۲) ، چون :

هوای خواجگیم بود، بندگیٔ تو جستم
امید سلطنتم بود ، خدمت تو گزیدم
(حافظ)

دل و کشورت جمع ومعمور باد زملکت پراکندگی دورباد
(سعدی)

---

(۱) نگاه کنید به کتاب « کافنانه » نوشته شادروان سید احمد کسروی تبریزی ـ گردآورده‌ی یحیی ذکاء چاپ تهران سال ۱۳۳۱ .

(۲) نگاه کنید بزیرنویس صفحه (۷) همین کتاب .

بندگانیم جان ودل بر کف   چشم برحکم و گوش برفرمان
(هاتف)

تشنگان را نماید اندر خواب   همه‌عالم بچشم، چشمه‌ی آب
(سعدی)

بسته‌زیر گلو ازغالیه تحت‌الحنکی   کرده‌مراپایکهار ار لکاموز گگی
(منوچهری)

وان دهن تنگ تو گویی کسی   دانگکی ناربدونیم کرد
(رود کی)

رفته رفته که دررہ فتادم   از پی بازی بچگانه
(نیمایوشیج)

بنابراین نوشتن واژه‌های: خواجه گی، بنده گی، پراکنده گی، بنده گان، تشنه گان، موزه گکی، دانه گکی وبچه گانه درست نیست وباید‌های پوشیده را که به «گ» بدل‌شده‌است دوباره ننوشت .

هرگاه بخواهند واژه‌هایی را که در انجام خود دارای های پوشیده‌است به(ها) جمع بندند باید‌های پوشیده را بجای خود گذارند، چون :

بسبزه‌ها دگر آن نزهت وطراوت نه   در آبها دگر آن رقّت وروانی نیست
(شهریار)

زیرا انداختن‌های پوشیده موجب اشتباه باواژه‌های دیگر میگردد . همچون : نامه‌ها ، لاله‌ها وبنده‌ها که اگر نامها ، لالها وبندها بنویسیم

باجمع بام‌ولال وبند اشتباه میشود .

هرگاه بخواهند واژه‌هایی‌را که درانجام‌خودداری های‌پوشیده است به (ات) جمع بندند، های‌پوشیده به (ج) بدل میشود ، چون : کارخانجات ، نامجات ورسالجات

بنابراین نوشتن : کارخانه‌جات، نامه‌جات‌ورساله‌جات‌درست نیست

«ابدال»

در زبان فارسی بعضی ازحروف، به دیگر حروف تبدیل میشود وازینرو گاهی برای‌یك‌معنی چند واژه‌همریشه‌وجود پیدامیکند . این تغییروتبدیل‌حروف‌را بیکدیگر«ابدال» میگویند. حروف‌زیر بیکدیگر تبدیل میشود :

ء به‌ه :است : هست،این:همین،ایچ:هیچ،ارمزد:هرمزد؛اریك: هلیك (زردآلود)

ب به ف : زبان:زفان ، جاماسب:جاماسف.

ب به و : گرمابه: گرماوه ، ساربان:ساروان، برزگر:ورزگر بیند : ویند .

پ به ب : پیغوله : بیغوله ، پاپکان : بابکان.

پ به ف : پیل : فیل ، پارس:فارس، پیروز:فیروز، اسپند:اسفند گوسپند: گوسفند .

ت به د . کتخدا : کدخدا ، توت : تود ، زرتشت : زردشت

توده : دوده .

ج به چ : جامه دان .چمدان

ج به ز : جوجه : جوزه ، روج:روز ، ارج:ارز .

ج به ژ : باج :باژ، کج: کژ، لاجورد: لاژورد.

ج به ك : آخشیج : آخشیك .

چ به ش : چالوس : شالوس ، چاهور : شاهور ، کاچ :کاش ، چوپان: شوپان، پاچیدن: پاشیدن.

خ به ه : خجیر :هجیر ، خسته :هسته .

ز به ل: اروند: الوند، سوراخ:سولاخ، لوریان: لولیان.

ز به چ : پزشك : پچشك .

ز به غ :آمیز: آمیغ ، فروز: فروغ .

ژ به ت : ارژنگ: ارتنگ.

س به ج : خرءس : خروج .

س به ش :سارك: شارك ، فرسته: فرشته.

س به ه : آسن: آهن: آسو: آهو، راس : راه.

ف به و :فام : وام ، یافه: یاوه .

ك به غ : کج آکند : غزاکند ، کژ گاو : غژ گاو.

ك به ق: تریاك: تریاق، کیش: قیش، یاکند: یاقوت .

گ به ت : بیگانه : بیتانه . پرگال ، پرتال (کهنه ، تکه ، پارچه).

گ به ج : بزرگمهر: بزرجمهر، گوهر : جوهر ، شنگرف: شنجرف .

گ به ق: دهگان: دهقان ،خانگاه: خانقاه .

گ به و: گرك: ورگ، گشتاسب:وشتاسب، گناه: وناس، گراز: وراز .

م به ن : بام : بان، بادمجان: بادنجان ، سمبه : سنبه .

عکس این تبدیلات نیز ممکن است . یعنی همانطور که (س) به (ش) تبدیل می شود ممکن است که (ش) به (س) نیز تبدیل شود . ازینروی بجز در برخی از آنها نمی‌توان گفت که اصل کدام است که بدیگری تبدیل شده است.

یکسانی گفته و نوشته

درصفحه‌ی ۱۲۷ شماره‌ی نخست سال سوم ماهنامه‌ی «راهنمای کتاب» گفتاری کوتاه درباره‌ی دیوان وحشی بافقی پیراسته‌ی آقای حسین نخعی نوشته شد. درین گفتار به آقای نخعی ایراد کرده بودند که چرا واژه‌های (عیسی و موسی) را (عیسا و موسا)) نوشته‌اند؟. نگارنده بجانبداری از آقای حسین نخعی نامه‌یی بآن ماهنامه فرستادم که درصفحه‌ی ۲۹۹ شماره‌ی دوم سال سوم چاپ شد. (۱) لیکن نویسندگان آن ماهنامه دست

---

(۱) نویسندگان ماهنامه‌ی «راهنمای کتاب» بواسطه‌ی بکاربردن واژه «دستورات» درنامه‌ی خود بمن ایراد کرده بودند که من آن‌را بی‌پاسخ گذاشتم نمی‌دانم این آقایان بیست مقاله‌ی مرحوم قزوینی‌را بدست گرفته ودرصفحه‌ی

از باور خود بر نداشته و بر آن بودند که (عیسی و موسی) و واژه‌های مانند آنها در پارسی با (ی) درست است در اینجا نگارنده بر آنست که دلیلهایی یادآور شود باشد که دیگران نیز بدلیلهای ما آگاهی یابند تا اشتباهها از میان برداشته‌شده و با تصویب مراجع رسمی و صلاحیت دار راهی که با روح گویش پارسی سازگاری دارد برگزیده‌شود.

آقای حسین نخعی مینویسد: عبدالرزان دنبلی که بگفته شادروان ملک‌الشعرای بهار در نثر و نظم از بزرگان پارسی‌زبان بوده و احاطه‌ی او بر ادبیّات عجم و عرب مورد قبول همه‌ی دانشوران است در رساله‌ی حدائق الجنان بخط خویش نوشته: «لاله تمنّا در ریاض خاطرها میدمید و خار وادی بطحا دامن دل میکشید، رفقا گفتند که در قبیله‌ی نجد دختری اهل وجد آمده در جمال و کمال چون سلمی و لیلا ...» . شادروان ملک‌الشعرا نیز در کتاب سبک‌شناسی خود (جلد سوم- صفحه‌ی ۳۲۱) درباره‌ی وی نوشته: «این مرد فاضل بخط خود همه‌جا تمنا و تسلا و مانند این کلمه را که در تازی به (ی) مقصوره نویسند به الف نوشته و به متقدّمان فاضل ایران که احیاناً مصطفی را نیز بالف نوشتندی اقتفا کرده‌است و عجب است که هنوز بعضی متعصّبان اصرار دارند که تماشا و تقاضا را نیز باید به یا نوشت».

---

۸۲ جلد نخست آن درباره‌ی واژه‌ی «نوشتجات» که برادر واژه‌ی «دستورات» است خوانده‌اند که: «کلمه‌ی نوشتجات را من میدانم که قیاساً غلط است ولی چون مستعمل عام و خاص است، لهذا استعمال‌الاصحیح است» یا نه؟

شادروان احمد بهمنیار که بیگمان از دانشمندان بزرگ زبان و ادبیات عرب و عجم بود در تهیه‌ی قواعد املا بگفته‌ی خود: «از تجارب یک عمر درس و بحث و خواندن و نوشتن و مطالعه‌ی کتب و ممارست بر زبان و ادبیات فارسی و عربی استفاده کرده‌است و بر درستی و رجحان هر قاعده ادلّه‌یی» دارد در خطابه‌ی ورودی خود بفرهنگستان نوشته است: «در عربی الف بسیاری از اسمهای مقصوره بصورت یای کتابت و بصدای الف تلفّظ میشود، مانند: یحیی، موسی، مبتلی، هوی و اعلی. در فارسی الف اینگونه کلمات را باید مطابق با تلفّظ یعنی بصورت الف کتابت کرد، مانند: مبتلا، هوا، مولا، فتوا، مصطفا، موسا، عیسا و مرتضا وغیره .... کلمات: اسماعیل، ابراهیم، اسحاق و رحمان و نظایر آن که مطابق بعضی از رسم الخطهای عربی مخصوصاً رسم‌الخط قرآن‌مجید بحذف الف نوشته میشود باید باالف نوشته شود تا مکتوب مطابق ملفوظ باشد. کلمات: صلواة، زکوة، حیوة، مشکوة و توریة را باید بهمان قسم که تلفظ میشود باالف و تای کشیده نوشت. در عربی هم این کلمات باالف و تای کشیده نوشته‌میشود) (۱)

آقای فرامرز برزگر مینویسد:

«باید دانست که رسم‌الخط فارسی با رسم‌الخط عربی یکیست لکن با این وصف تغییراتی پیدا کرده که ما باید بدون چون و چرا از آن

---

(۱) نگاه کنید به‌صفحه‌ی ۵۹۰ شماره‌ی چهارم سال سوم ماهنامه‌ی «راهنمای کتاب»- آبانماه سال ۱۳۳۹

تغییرات پیروی کنیم و اعتنایی بشکل آنها درزبان و رسم‌الخط عربی نگزاریم زیراما عرب نیستیم که که‌ازقواعد وقوانین مربوط به‌رسم‌الخط آنها پیروی نماییم» (۱)

کسانی نیز باور دارند که بهتراست تنوین وواو معدوله‌را آن چنانکه تلفظ میشود نوشت. یعنی «فوراً» را «فورن» و «نسبتاً» را «نسبتن» و «خواهر» را «خاهر» و «خویش» را «خیش» بنویسیم، این فکر از نظر اصل تطابق مکتوب وملفوظ منطقی‌است چه‌اگراین‌اصل رعایت نشود خط بصورت «ideogrammes» درخواهد آمد . لیکن همیشه مردمی بوده‌اند وهستند که روش‌دیرین‌راوحی‌منزل میدانند وحاصر نیستند با هیچ‌فکر تازه‌یی روی‌موافق نشان دهند. خدامامردم‌راازشر ایشان‌در امان بداراد. امیداست دلیلهایی‌را که یادآورشدیم عرب‌مآبان کج‌اندیش رابسنده‌باشد ومراجع رسمی وصلاحیت‌دار‌را باین فکراندازد که بااختیاراصل تطابق مکتوب وملفوظ دشواری املای فارسی‌را تا حدی آسان کنند.

پیوسته و گسسته نوشتن‌واژه‌ها

درپارسی اجزای نه‌گانه‌ی‌سخن (اسم، فعل، صفت، کنایه، عدد، قید، حرف اضافه، حرف‌ربط وصوت) رابواسطه‌ی‌معنی وعمل دستوری

جداگانه‌یی که درجمله‌دارند بایدجدانوشت . دویاچند واژه را که بر روی‌هم دارای‌یك معنی‌واحد باشدبهم میچسبانند، مانند: خوشنویس ، سخنگو و گلاب جزاین‌ادات‌را نیزهمواره به‌واژه مربوط میچسبانند ، مانند :

۱ـ (ها،ان،ات) نشانه‌های‌جمع‌را، چون:

گرنه تهی باشدی بیشتر جویها   خواجه چرامیرودتشنه‌بهر کویها
(مولانا)

هندوان‌را سر بسر ناچیز کرد   روسیان‌رادادیکچندی‌زمان
(فرخی)

خط ایزد را نفرساید هگرز   گشت‌دهرو کاینات وسامکات
(ناصرخسرو)

۲ـ(ی) نکره،وحدت، نسبت‌ومصدری‌را، چون:

آخر نگهی بسوی ما کن   دردی بارادتی دوا کن
(سعدی)

شه روم‌را دختری دلبراست   که‌ازروی، رشك بت آزراست
(اسدی طوسی)

ترسم‌نرسی‌بکعبه ای اعرابی   این‌ره که‌تومیروی‌بتر کستانست
(سعدی)

افسوس که نامه‌ی جوانی طی‌شد   وان تازه بهار زندگانی دی‌شد
(خیام)

---

(۱) نکاه کنیدبه‌صفحه‌ی ۶۵ کتاب «راه آموختن املای‌فارسی» تألیف فرامرز برزگر ـ شهریور سال ۱۳۳٤

۳ـ (م،ن) نفی‌را، چون:

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن
که درطریقت‌ما غیر ازاین گناهی‌نیست
(حافظ)

عیب جوانی نپذیرفته اند   پیری وصدعیب ،چنین گفته‌اند
(نظامی)

٤ـ(ب) تأکید راهنگامیکه‌پیش‌ازفعل درآید(۱)،چون:

گفتی که: « بیش‌مرنجان مرا برو »
آن گفت که : « بیش مرنجانم » آرزوست
(مولانا)

٥ـ (می)نشانه‌استمراررا (۲) ،چون:

میروم تا عنان شه گیرم   زنم ازدست خوبرویان داد
(سعدی)

میگفت بآوازا که : «افسوس افسوس
کوبانگ جرسهاو کجا ناله‌ی کوس»
(خیام)

---

(۱) (به) حرف اضافه همواره جداازواژه نوشته میشود. کلمه‌ی (بد) درواژه‌های: بدین، بدان، بدو، بدیشان، بدینان وبدانان باز مانده‌ی صورت اصلی‌آن یعنی(پت) است وحرف(ب) از(د) جدا نیست.

(۲) درپیش گفتیم که‌اگر(می) نشانه‌ی استمرار پیش‌ازافعالی که‌باهمزه آغاز میشود بیاید باید جدانوشته‌سود.

۶ـ (۱) نشانه‌ی دعارا، چون·

جهان آفرین برتو رحمت کناد   اگرهرچه گویم فسانه‌است وباد
(سعدی)

۷ـ (انه) نشانه قیدرا، چون·

چنگ درزلف من زد چوشانه   نرم و آهسته و دوستانه
(نیما یوشج ـ قطعه‌ی افسانه)

۸ـ (بی) نشانه‌ی نفی‌را،چون:

هر کسی‌را هوسی‌دردل‌وکاری درپیش
من بیچاره گرفتار هوای دل خویش
(حافظ)

دل من خواهی‌واندوه من‌نبری   اینت‌بیمهری وبیرحمی‌وبیداد گری
(فرخی)

۹ـ (تر،ین) نشانه‌های‌صفت تفضیلی وعالی‌را،چون :

گر هیچ سخن گویم باتو زشکر خوشتر
صد کینه بدل گیری ، صداشك فرو باری
(منوچهری)

قرآن که مهین کلام خوانندآنرا   گه‌گاه نه‌بردوام‌خوانندآنرا
(خیام)

۱۰ پیشوندهای زیررا، چون:

آل :آلاله ،آلگونه .

بل : بلکامه ، بلغاك ، بلغنده.
پیش : پیشکش، پیشکار، پیشگام.
دش : دشوار، دشخوار، دشمن.
شاه : شاهراه ، شاهکار،شاهپور.
هم : همسر، همکار،همراه .

۱۱ـ پسوندهای زیررا، چون:

ا : گویا ، بینا، کوشا .
ال : چنگال ، دنبال.
اك : پوشاك ، مغاك .
ان : بابکان، اشکان ، شامگاهان؛ دیلمان.
بار : جویبار ؛ زنگبار.
باز : گلباز ؛ عشقباز.
بان : نگهبان ، باغبان ، پاسبان ، دشتبان.
بد : سپهبد ، کهبد.
تا : همتا، یکتا .
چی : فرشچی ، گاریچی ، توپچی .
چه : تیمچه ، طاقچه .
خانه : مهمانخانه ، میخانه ، گلخانه .
دار : مالدار ، پولدار . دلدار ، پستاندار .
دان : نمکدان ، گلدان ، موسیقیدان ، شیمیدان .

ران : کامران ، سلطنتران .
زار : گلزار ، برنجزار ، کشتزار ، نیزار .
سار : شرمسار ، گرگسار ، کوهسار ، نمکسار ، رخسار .
ستان : گلستان ، کوهستان ، تابستان ، زمستان ، عربستان.
سرا : مهمانسرا ، کاروانسرا .
سیر : گرمسیر.
ش : کنش ؛ پوشش ، دانش .
شید : مهشید ، جمشید .
فام : گلفام ، مشکفام .
ك : شیرینك، چوبك ، مامك .
کار : ستمکار ، بزهکار ، گناهکار .
کده : دانشکده ، آتشکده ، ماتمکده ، دهکده .
گر : ستمگر ، رامشگر ، توانگر .
گان : دهگان ، رایگان .
گانه : یگانه . پنجگانه ، دهگانه .
گاه : باشگاه ، دانشگاه ، شامگاه ، صبحگاه .
گون : نیلگون ، آبگون، میگون ، گلگون.
گین : خشمگین ،غمگین ، سهمگین.
لاخ : سنگلاخ ، نمکلاخ .
مان : خانمان ، کشتمان ، زایمان .

مند : ارجمند ، دانشمند ، مستمند .
مین : پنجمین ، دهمین ، چهلمین .
نا : تنگنا ، فراخنا .
نده : گوینده ، کوشنده ، پوینده .
ناك : خشمناك ، ترسناك ، شرمناك .
وار : گوشوار ، راهوار ، سوگوار .
وَر : دانشور، سخنور ، تاجور .
وُر: رنجور، گنجور، دیجور.
وش . مهوش ، پریوش ، سیاهوش .
یار . بختیار ، هوشیار .
ین . نمکین ، گلین ، غمین .
ینه پشمینه ، پیشینه . (۱)

مواردی که نباید دو واژه را پیوسته نوشت

۱- هنگامیکه چسبانیدن دویا چند واژه دراز و یا بدنما شود و یا اینکه خواندنش دشوارشود ، مانند واژه‌های شیرین‌سخنان‌وصاحب نفسان درشعرهای زیر :

---

(۱) در مورد پیوسته وگسسته نوشتن ضمایر بایدگفت بجز مواردی که در بخش همزه‌ی همین‌کتاب ذکر شد باید همواره ضمایر را به واژه مربوط چسبانید .

مست بگذشت‌ونظر برمن درویش انداخت
گفت: «ای‌چشم‌وچراغ همه شیرینسخنان »
(حافظ)

اینجا شکری هست که چندین مگسانند
یا بلعجبی کاین همه صاحبنفسانند
(سعدی)

۲- هنگامیکه حرف انجام نخستین واژه و حرف آغاز پسین واژه ازیك جنس باشد ، چون واژه‌های :

شب‌بو ، بادام‌مغز ، نیم‌من ، سپیددیو و هم‌مسلك .

۳- (ن ، بی) نفی راهنگامیکه برای نفی دو واژه یا بیشتر و یا برای‌نفی‌جمله باشد ، چون :

نه‌بر اشتری سوارم نه چوخر بزیر بارم
نه خداوند رعیّت نه غلام شهریارم
(سعدی)

گر نه تهی باشدی بیشتر جویها   خواجه‌چرامیرود تشنه‌بهر کویها
(مولانا)

بی‌از آن کایدازوهیچ‌خطااز کم و بیش
سیزده سال کشید او ستم دهر زمیم
(ابوحنیفه‌اسکافی) (۱)

---

(۱) (بی) نفی راپیش ازفعلی‌که نخستین حرف آن همزه یا(آ) باشد جدا نویسند تا موجب اشتباه با واژه‌های دیگر نگردد . مانند واژه‌های :

تشدید

هرگاه دریك واژه دوحرف همجنس که نخستین حرف ساکن باشد کنارهم بیاید یکی از آن‌دوحرف را نویسند و بر بالای آن نشانه‌ی (ّ) را گذارند . این نشانه‌راشدّ و آن‌حرف‌را که این نشانه بالای آن گذارده شده حرف‌مشدّد میخوانند . در زبان پارسی تشدید بسیار نادر است وتنها چندواژه هستند که حرف (ر) آنها مشدّد است. چون: ارّه ، درّه ، خرّم ، غرّیدن ، برّه برّان‌وپرّان‌و گاهی که (ی) مصدری مضاف شود ، چون :

روستازادگان دانشمند　　بوزیریّ پادشا رفتند

(سعدی)

هوای‌خواجیگم بود ، بندگیّ تو کردم
امید سلطنتم بود ، خدمت تو گزیدم

(حافظ)

و بعضی واژه‌ها بااینکه دارای تشدید نیستند لیکن گاهی در شعر جهت حفظ وزن شعر بایدمشدّدخوانده‌شود ، چون‌واژه‌شکردرین دو بیت شعر حافظ .

طوطیان درشکّرستان کامرانی میکنند
زین تغابن دست برسر میزند مسکین مگس

بی‌آرام وبی‌آزار که اگر (بی) رابچسبانند با واژه‌های : بیارام(آرام‌بگیر) و بیازار (آزاربده) اشتباه میگردد .

شکّر فروش که عمرش دراز باد چرا
تفقدی نکند طوطی شکرخا را ؟(۱)

لکن گویش تازی‌پراست‌ازحرفهای‌مشدّد . برای‌شناختن‌حرف مشدّددر زبان‌تازی‌دستورهایی‌هست که ما آنهارا بکوتاهی‌یاد میکنیم.

۱ــ (ی) نسبت که بانجام نامها افزایند ، چون : فاطمیّ ، حجازیّ ،شرقیّ

هنگامیکه بخواهند نامهایی را که دارای (ی) نسبت‌هست به (ان) جمع بندند تشدیدرا بردارند ، چون:

فاطمیان ، حجازیان ، شرقیان (۲)

۲ــ حرف دوم ازصیغه‌ی نسبت که پیشه‌وکاررا برساند ، چون: حجّار ، نجّار ، عکّاس ، بقّال ، حمّال وعلّاف (۳)

۳ــ حرف‌دوم جمعهایی که بروزن (فُعّال) باشد .چون .تجّار، طلّاب‌وحکّام

---

(۱) حرف مشدد فارسی تکیه وقطعیت حروف مشدد تازی‌راندارد .

(۲) (ی) نسبت درزبان پارسی بدون تشدید است ، چون : تبریزی، رشتی و اهوازی

(۳) در زبان پارسی واژه کفاش را از واژه پارسی کفش ساخته‌اندکه نادرست است و بجای آن درزبان پارسی کفشدوز وکفشگر بکار رفته است ، چنانکه مهستی گنجوی گوید :

زیبا بت کفشگر چو کفش آراید　　هرلحظه لب‌لعل برآن میساید
کفشی که زلعل شکرش آراید　　تاج سرخورشید فلك را شاید

٤ـ حرف دوم صیغه‌های مبالغه که بروزن (فِعّیل و فَعّال و فَعّاله) باشد . چون.

صِدّیق (بسیارراستگو) . درّاك (بسیارزود درك کننده) و علّامه (بسیاردانا)

٥ـ حرف پیش ازحرف انجام اسم فاعل و اسم مفعول باب (تفعیل). چون :

معلّم، مدبّر، مقدّس و معظّم

٦ـ حرف (ی) در (یّت) مصدری. چون: اکثریّت ، محبوبیّت و محرومیّت (۱)

٧ـ حرف پیش ازحرف انجام درمصدر و اسم فاعل و اسم مفعول باب (تفعّل). چون :

تکبّر ، تمدّن ، تفنّن ، متمدّن و متفنّن

---

(۱) در زبان فارسی واژه‌های خریت ، دوئیت و ایرانیت را از واژه‌های خر ، دو و ایران ساخته‌اند که نادرست است و باید بجای آنها واژه‌های خری ، دویی و ایرانی بکاربرد . چون:

با این دوسه نادان که چنین میدانند　　از جهل که دانای جهان ایناںند
خرباش که این طایفه از فرط خری　　هر کونه خراست کافرش میدانند

این رباعی را کسانی ازخیام میدانند لکن کریستنسن دانمارکی و روزن آلمانی براین باورند که از ابوعلی سیناست . و «الهی اگر در تو مینگرم مینازم و اگر برخود مینگرم میبازم و اگر بانفس مینگرم میگدازم نظری برمن انداز تا رخت دویی درآب اندازم » از مناجات نامه‌ی خواجه عبداله انصاری .

جز آنچه گفته شد در زبان تازی جاهای دیگر هم هست که حرف مشدّد میآید لکن در فارسی کم و یا بلکه هیچ بکار نمیرود و میتوان آنها را ازراه گوش آموخت .(۱)

تنوین

درزبان تازی بانجام واژه‌های (منصوب و منوّن) الفی افزایند و بربالای الف نشانه‌ی (ً) را گذارند و آن الف و آن نشانه را برروی هم (ن) تلفظ کنند ، چون : ابداً ، قطعاً و یقیناً .

و اگرحرف انجام واژه (تای زائد و یاهمزه) باشد نشانه‌ی (ً) را بربالای حرف انجام واژه افزایند ، چون:

دفعةً ، حقیقةً وعادةً

پارسی‌زبانان نیزازاین دستورپیروی کرده و واژه‌های تنوین‌دار را آنچنانکه درتازی بکارمیرود مینویسند. لکن بایدازاین روش سرپیچید و تنها این دستور را بکار برد که درانجام واژه‌های تنوین‌دار الفی افزوده و بربالای آن نشانه‌ی (ً) را بگذاریم واز اینکه آیاحرف انجام واژه (تای زائد و یاهمزه) است یانه چشم بپوشیم . همچنانکه مرحوم استاد احمد بهمنیار مینویسد.

« فارسی زبانان در کتابت آنها [واژه‌های تنوین‌دار] پیروی از

---

(۱) نگاه کنید به بخش تشدید کتاب «آئین دبیری» تألیف کمال طالقانی .

اصفهان فروردین ۱۳۳۸

رسم‌الخط عربی را لازم‌وتخلّف از آنرا غلط میشمرند . در صورتیکه کلمات عربی مستعمل‌درفارسی خواص عربی خودرا ازدست داده ودر ردیف کلمات فارسی در آمده است . رعایت این‌تفاوت که مبتنی‌بر اصل و زاید بودن (ت) آخر کلمه است لزوم ندارد و برای اطراد قاعده بهتر آنست که این گونه کلمات را خواه منتهی به (ت) باشد یاحرف دیگر ، (ت) آخرش زاید باشد یا اصلی بالف نویسند مانند : عمداً، ابداً ، قطعاً ، ظاهراً ، موقتاً ، غفلتاً ، اثباتاً ، نفیاً ، حقیقتاً و عادتاً وغیره » (۱) (۲)

واژه‌های پارسی

برای‌نخستین بارشادروان محمد قزوینی درمجله‌ی‌کاوه‌ی‌برلن مقاله‌یی بچاپ رسانیده ونشان‌صحت برپیکرواژه‌های : طهران،طوس واصطخرزدند . لیکن این چیزی نبود که دیگران خاموش بنشینند ودر مقام پاسخ برنیایند . یکی از آنان که پاسخی بدان مقاله داد روانشاد سیداحمد کسروی تبریزی‌بود .

مرحوم قزوینی گفته بودند که واژه‌های معرب راباید‌همچنان معرب نوشت ، زیرا حکمتی بوده که اعراب این واژه‌ها را معرب کرده‌اند وچنین استنباط فرموده بودند که حتماً یك حرف در فارسی دارای چندین آوا بوده‌است. برای نمونه آوای (ت) در واژه‌های‌تهران وتبریز باهم تفاوت داشته است که یکی را طهران ودیگری را تبریز نوشته‌اند .

روانشاد کسروی چنین پاسخ داده بودند که این استنباط درست نیست وهیچ پایه‌ی علمی‌ندارد چه تازیان‌واژه (سرد) را(صرد)وواژه‌ی (سرداب) را که همان واژه (سرد) باضافه‌ی واژی(آب)است (سرداب) نوشته‌اند درصورتیکه حرف(س)درهردوواژه‌یکسان تلفظ میشود . ویا واژه‌ی (شاه) رابجای خود گذارده وواژه‌ی (شاهپور) را که همان‌واژه (شاه)به‌اضافه‌ی‌واژه (پور)است (سابور)نوشته‌اند . درثانی اگر حرفی دارای دویاچندآوابود حتماًدرخط اوستایی (دین‌دبیری) که‌کامل‌ترین خطهاست‌برای‌هر آوا نشانه‌یی‌میساختند درصورتیکه مادر آن‌خط‌برای (ت) فقط یك نشانه میبینیم .

باید دانست که تعریب واژه‌های پارسی از دو راه انجام گرفت یکی تلفظهای گوناگون لهجه‌های‌ایرانی‌برای یك‌واژه بود که‌تازیان از مردم ایران که هرکدام بنابر تلفظ محلی خود تلفظ میکردند میشنیدند وبرمبنای همان لهجه‌ها وتلفظها واژه‌ها رامعرب میکردند. ودیگری برای دوری‌ازاشتباه‌حروف بایکدیگر بودزیرا بیشترحرفهای پارسی و تازی مانند هم هستند ، چون : (ش ، س ، ب ، پ ، ت ، ث ،

---

(۱) شادروان احمدبهمنیار . املاء فارسی خطابه درفرهنگستان‌ایران

(۲) درپارسی‌بقیاس‌واژه‌های‌تازی، واژه‌های‌زباناً ، جاناً ، تلگرافاً‌وتلفناً راساخته‌اندکه نادرست است وباید بجای‌آنهازبانی، جانی، تلگرافی وتلفنی بکاربرد وازروی واژه‌ی اولا واژه‌های دوماً وسوماً وچهارماً را ساخته‌اندکه بایدبجای‌آنها نیزدوم وسوم‌وچهارم بکاربرد .

ج، چ و...) . کوشیار بن لبان بن باشهری جیلی صاحب کتاب زیج در رساله‌یی که در علم اسطرلاب نوشته میگوید: «اسطرلاب کلمه‌ی یونانیست (که گاه سین آن در عربی بمناسبت مقرون بودن بطاء تبدیل بصاد گردد واصطرلاب نویسند و هر دو صحیح است) ومعنی آن را بعضی میزان الشمس وترازوی آفتاب دانسته‌اند و برخی آینه ومقیاس منجم گفته‌اند».

شادروان علی‌اکبر دهخدا در لغت نامه در حرف (ص) مینویسد:

«این حرف در لغت فرس نیامده لیکن گاهی برای رفع اشتباه با کلمات مشابه (س) را (ص) نویسند و(س) خوانند: صد(سد)، شصت(شست)».

شادروان احمد بهمنیار در املای فارسی مینویسد: «برخی از نویسندگان پاره‌یی از کلمات بیگانه‌ی غیرعربی را بصورت معرب و با حروف مخصوص بعربی مینویسند واین شیوه گذشته ازمنافات با اصل استقلال خط وزبان ایجاد عیب واشکالی در خط کرده وآن بدویاچند گونه نوشته شدن برخی از کلمات است که اغلب در نوشته‌های فارسی مشاهده میکنیم. برای رفع این عیب یا اشکال باید اینگونه کلمات را از هرجهت تابع مقررات فارسی قرارداد واز کتابت آنها بصورت معرب وباحروف خاص عربی خودداری کرد. تنها اسمهای خاص را که بعربی اشتهار یافته است ازقبیل: افلاطون، ارسطو وسقراط میتوانیم ازین قاعده مستثنی ونوشتن آنها را بهردووجه جایز شمریم لیکن بهتر آنست که هیچگونه استثنا قایل نشویم ودر اجرای آن اصل اطراد را بطور کلی مراعات نمائیم ... درپاره‌یی از کلمات فارسی مانند: اصطخر، اصفهان، بسطام، شصت، صد، شطرنج وصندلی حروف مخصوص بعربی ازقبیل صاد وطا وقاف دیده میشود و این کلمات بیشترش معرب است وبرخی محتمل است که درقدیم تلفظی خاص داشته واکنون متروک شده است وبهرتقدیر چون این حروف دراین عصر به صورت عربی تلفظ نمیشود وچون بیشتر این کلمات در فرهنگها هم بصورت فارسی وهم بصورت معرب ضبط شده مقتضی آنست که به حروف فارسی نوشته شود: استخر، اسپهان، بستام، شست، سد، شترنگ وسندلی»(۱)

---

(۱) شادروان احمد بهمنیار ـ خطابه درفرهنگستان ایران.

مآخذ:

- احمد بهمنیار (مرحوم)- خطابه درفرهنگستان ایران
- احمد کسروی تبریزی (مرحوم)- کافنامه- گردآورده‌ی یحیی ذکاء.
- احمد کسروی (مرحوم)- مقالات، جلد نخست- گفتار: تهران یا طهران- گردآورده‌ی یحیی ذکاء.
- اقبال آشتیانی (مرحوم) - شماره ی نخست سال دوم ماهنامه‌ی یادگار- گفتار: گزاردن و گذاشتن.
- پرویز ناتل خانلری- وزن شعر- انتشارات دانشگاه تهران.
- جواد شریعت- املای صحیح- چاپ اصفهان.
- حسین نخعی- شماره‌ی چهارم سال سوم ماهنامه‌ی راهنمای کتاب.
- رحیم رضازاده ملک- شماره‌ی دوم سال سوم ماهنامه‌ی راهنمای کتاب
- شمس قیس رازی- المعجم فی معائیر الاشعار العجم- تصحیح ومقابله‌ی مدرس رضوی- انتشارات دانشگاه تهران.
- علی اکبر دهخدا (علامه‌ی مرحوم)- لغت نامه،
- فرامرز برزگر- راه آموختن املای فارسی.
- کمال طالقانی- آئین دبیری- چاپ اصفهان.
- مجتبی مینوی- شماره‌ی نخست سال سوم ماهنامه‌ی راهنمای کتاب- بخش املاء وانشاء.
- مجتبی مینوی- شماره‌ی هفتم دوره پنجم ماهنامه‌ی سخن - گفتار: حزف همزه‌ی ابن.
- محمد قزوینی (علامه‌ی مرحوم)- بیست مقاله.
- مصطفی مقربی- دوره‌ی ماهنامه‌ی سخن.
- یاسمی، همایی، فروزانفر، بهار و قریب - دستور زبان فارسی - دو جلد.
- ؟ صحاح العجمیه- نسخه‌ی خطی موجود در کتابخانه‌ملی ملک تهران بشماره‌ی ۴۳۳.

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ۲